

بالبرهان على الرجعة

لمؤلفه العلامة الخبير المحدث الشهير الشيخ

محمد بن الحسن الحر العاملي رضوان الله عليه

المتوفى سنة ١١٠٤

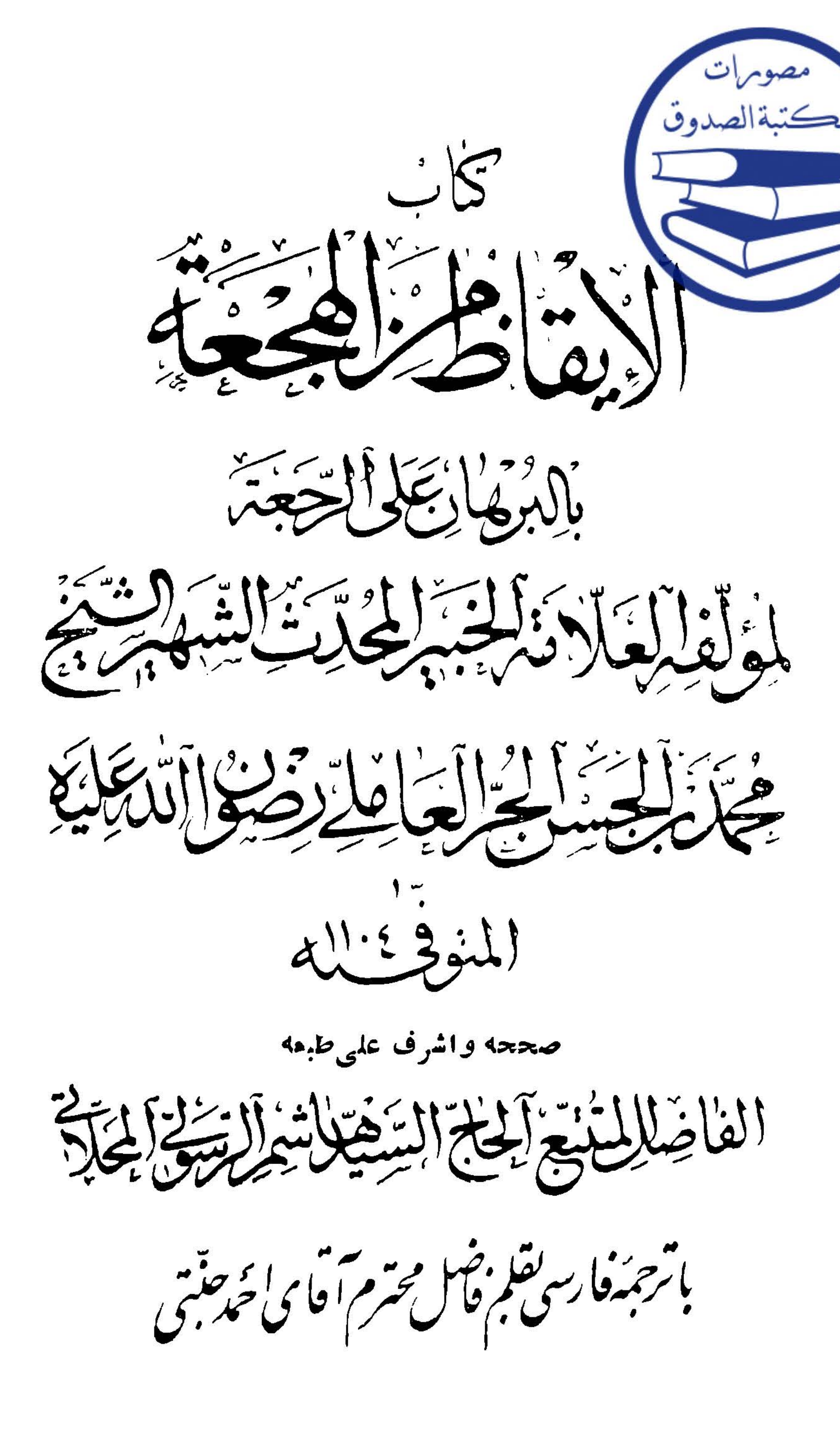
صححه واشرف على طبعه

الفاضل الشيخ الحاج السيد هاشم الرسولي المحلاتي

با ترجمه فارسی بقلم فاضل محترم آقای احمد جنتی

انتشارات نوید

تهران ـ ناصرخسرو کوچه حاج نایب



كتاب

الإيقاظ من الهجعة

بالبرهان على الرجعة

لمؤلفه العلامة الخبير المحدث الشهير الشيخ

محمد بن الحسن الحر العاملي رضوان الله عليه

المتوفى ١١٠٤

صححه واشرف على طبعه

الفاضل المتتبع الحاج السيد هاشم الرسولي المحلاتي

با ترجمه فارسى بقلم فاضل محترم آقاى احمد جنتى

انتشارات نويد



أهداء ثواب أجر هذا العمل للمرحوم الحاج جبار صالح العوادي
(الفاتحة و الدعاء)

شناسنامهٔ کتاب :

نام کتاب : الایقاظ من الهجعه
تالیف : شیخ محمد بن الحسن الحر عاملی
ترجمهٔ : فاضل محترم آقای احمد جنتی
فیلم وزینک : طراوت
چاپ : بوذرجمهری
صحافی : عابدینی
تیراژ : ۳۰۰۰ جلد
تاریخ چاپ : آذرماه ۱۳۶۲

انتشارات نوید ، تهران ــ خیابان ناصرخسرو ، کوچهٔ حاج نایب

بقلم سید هاشم رسولی (مصحح کتاب)

بسم الله وله الحمد

ازموضوعاتی که ازصدر اسلام تابحال مورد بحث و گفتگوبین شیعه وسنی است موضوع رجعت است که در تمام ادوار،علمای شیعه در یك طرف معتقد بآن وسنیان درطرف دیگر منکر آن بوده‌اند ، گواینکه بین دانشمندان شیعه در بارهٔ کیفیت رجعت اختلاف نظر و عقیده پیدا شده ؛ ولی در اصل موضوع اتفاق دارند ، ودر اثبات مطلب رسائل و کتابهای بسیاری نوشته شده که این کتاب یکی ازآنهااست، وچون بحث درپیرامون این موضوع واثبات آن ازروی ادله وجواب از شبهات منکرین ازوضع این مقدمه خارج است،لذادر این رشته بحثی نمی کنیم و برای پی بردن خوانندهٔ محترم باهمیت موضوع بذکر نام قسمتی از کتابهائی که در این باره تألیف شده باذکر نام مؤلفین آنها مبادرت ورزیده وپس ازآن بخواست، خداوند متعال بمنظور اداء شمهٔ ازحقوق مؤلف عالیمقام شرح حال مختصری از آن عالم جلیل القدر نقل می کنیم .

☼ ☼ ☼

کتابهائی که در اثبات رجعت نوشته‌شده بر دونوع است **نوع اول** : آنها که مستقلا در کیفیت رجعت وذکر ادلهٔ آن ازروی کتاب و سنت تدوین شده که جامعترین آنها شاید همین کتاب « الایقاظ من الهجعة . . . » باشد که بر۱۲ باب (بعدد ائمهٔ طاهرین) مرتب‌شده ودرهر بابی مؤلف محترم بنحوی اثبات مطلوب را نموده‌ودر آخر کتاب چنین گوید :

« ما در این کتاب بیش از ۶۷۰ حدیث و دلیل و آیه ذکر کردیم و گمان نمی رود در هیچیك ازمسائل اصول و فروع اینقدر دلیل یافت شود » .

نوع دوم کتابها و رسائلی است که فقط دررد مخالفین ویا نوشته‌هاي آنان تدوین شده‌ودراین نوع از کتابهاي «الامامیة والرجعة» تألیف میرزا عبدالله رزاق همدانی و کتاب «دلائل الرجعة» نوشتهٔ شیخ حسن علامی کرمانشاهی میتوان نام برد، که این هر دو در رد بر کتاب «اسلام ورجعت» شریعت سنگلجی نگاشته شده؛ ومادر اینجا قسمتی از هردونوع را بترتیب حروف تهجی نقل می نمائیم:

۱ـ «اثبات الرجعة» تألیف محدث متبحر جلیل القدر مرحوم علامه ملا محمد باقر مجلسی متوفاي سال ۱۱۱۰ ومؤلف کتاب بحار الانوار و سایر تألیفات عدیدة در این کتاب مؤلف محترم ۱۴ حدیث دربارهٔ رجعت ووقایع آخر الزمان وظهور حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه الشریف و احوال آنبزرگوار نقل نموده و تحقیقات رشیقهٔ نیز در هر حدیثی فرموده و در آخر آن دعاي معروف بدعای عهد را نقل نموده است (۱).

۲ـ «اثبات الرجعة» تألیف مرحوم علامهٔ بزرگوار آقاجمال خونساری متوفی سال ۱۱۲۵. مؤلف ازعلمای شهیر شیعه ودرفقه امامیه تألیفاتی داشته ونزد فقهاء اسلام مقام ارجمندی رادارااست(۲).

۳ـ «اثبات الرجعة» تألیف شیخ حسن بن سلیمان حلی صاحب کتاب «مختصر البصائر» که ازمحدثین عالیقدرشیعه درقرن هفتم هجری بوده است.

۴ـ «اثبات الرجعة» تألیف آیةالله علامة حسن بن یوسف بن مطهر حلی متوفی سال ۷۲۶ ازفقهای بزرگ امامیه و دارای تألیفات عدیدة در اصول وفقه و سایر فنون.

---

(۱) مرحوم مجلسی در جلد سیزدهم کتاب بحار الانوار نیز در بارهٔ رجعت بابی مصنف فرموده‌ودرحدود ۲۰۰ حدیث دراثبات مطلب ایراد نموده‌است.

(۲) مطابق گفتهٔ علامهٔ بزرگوار آقای آقا شیخ آقا بزرگ طهرانی در کتاب ذریعة مرحوم آقا جمال این کتاب را بنام شاه سلطان حسین در سال ۱۱۰۶ تدوین فرموده است.

۵ ـ « اثبات الرجعة » تألیف شیخ نورالدین علي بن حسین بن عبدالعالی متوفای سال ۹٤۰ ازعلماي نامی شیعهٔ امامیه .

٦ـ « اثبات الرجعة » تألیف میر محمد عباس بن علی اکبر موسوی تستری مفتی لکهنو متوفاي سنه ۱۳۰٦ .

۷ ـ « اثبات الرجعة » تألیف ملا سلطان محمود بن غلام علی الطبسی از محدثین عالیقدر قرن یازدهم هجری و از شاگردان مرحوم علامهٔ مجلسی رضوان‌الله‌تعالی علیه .

۸ـ « اثبات الرجعة» تألیف شیخ شرف الدین یحیی بحرانی شاگرد محقق کرکی ومؤلف کتاب « اسامی المشایخ فی ذکرعلماء الشیعة » .

۹ـ «اثبات الرجعة» تألیف میرزاحسن بن ملا عبدالرزاق لاهیجي قمی مؤلف کتاب « شمع الیقین » و«زواهر الحکم» وغیره .

۱۰ـ «اثبات الرجعة » تألیف فاضل معاصر شیخ محمد رضا طبسی نزیل نجف اشرف، مؤلف ازفضلاء مبرزو نویسندگان نامی است .

۱۱ـ «اثبات الرجعة » تألیف شیخ سلیمان بن احمدآل عبدالجبار قطیفی نزیل مسقط متوفای سال ۱۲٦٦ (۱) .

۱۲ ـ « اثبات الرجعة» تألیف فضل بن شاذان نیشابوری متوفای سال ۲٦۰ وازا صحاب حضرت جواد وحضرت هادی علیهما السلام واز فقهاء و متکلمین عالی قدر عصرخود بوده است (۲)

---

(۱) درالذریعة کتاب دیگری نیز بنام «اثبات الرجعةووجوبها من التلاوةوالسنة» نقل شده لکن چون نامی ازمؤلف آن رانبرده لذا ازذکر آن دراینجا خودداری شد

(۲) شیخ الطائفة محمدبن الحسن الطوسی در بارهٔ او در کتاب فهرست چنین گوید : « الفضل بن شاذان النیشابوری فقیه متکلم جلیل القدر له کتب ... کتاب فی اثبات الرجعة ... » ونجاشی در کتاب رجال خود چنین گوید : «الفضل بن شاذان بن الجلیل أبو محمد الازدی النیشابوری کان أبوه من اصحاب یونس وروی عن أبی جعفر ـ

۱۳- «ارشاد الجهلة المصرين على انكار الغيبة والرجعة» منسوب بمرحوم ملا محمد هاشم هروي خراسانی از علماء و محدثین قرن یازدهم هجری .

۱۴- « الامامية و الرجعة » تأليف ميرزا عبد الله رزاق همدانی از فضلای معاصر (۱) .

۱۵ - «الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة » همین کتاب شریفی که اکنون در دست شما است .

۱۶ - «بشارة الفرج» تأليف ملا محمد بن عاشور کرمانشاهی مؤلف کتاب «اعتذار الحقير» نویسنده از فضلاي زمان فتحعلی شاه‌قاجار بوده است (۲)

۱۷ - «تفريح الكربة عن المنتقم لهم فى الرجعة» تأليف سيد جليل محمود بن فتح‌الله حسيني كاظمى متوفای سال ۱۰۸۵. نویسنده از معاصرین مرحوم شیخ حرعاملي (مؤلف همین کتاب) بوده ومرحوم شیخ اشاره بنام این کتاب ومؤلف محترم آن کرده است (۳) .

-الثانی ایضاً ، و كان ثقة أحد أصحابنا الفقهاء والمتكلمين ، وله جلالة فی هذه الطائفة وهو فى قدره أشهر من أن يصفه ، و ذكر الكجى انه صنف مأة وثمانين كتاباً وقع الينا .... كتاب اثبات الرجعة، كتاب الرجعة ...» از این کلام استفاده میشود که دو کتاب در رجعت تألیف کرده است و کتاب رجعت پس از این ذکر خواهد شد.

(۱) همانطور که قبلا گفته شد این کتاب در رد بر رسالهٔ «اسلام و رجعت» سنگلجی نوشته شده است .

(۲) مؤلف الذريعة كتابی هم بنام «تحقيق الرجعة» ذکر میکند ولی چون نامی از مؤلف آن نبرده از ذکر آن خودداری شد.

(۳) آنجا که در اول کتاب گوید «قد جمع بعض السادات المعاصرين رسالة فى اثبات الرجعة ...» .

۱۸ ـ « الجواهر المنضود فی اثبات الرجعة الموعود» تألیف شیخ احمد بیان اصفهانی از فضلای معاصر و متولد سال ۱۳۱٤ قمری .

۱۹ ـ «حیاة الاموات بعد الموت » تألیف شیخ احمد بن ابراهیم بحرانی متوفای سال ۱۱۳۱ .

۲۰ ـ « دحض البدعة من انکار الرجعة » تألیف شیخ محمد علی بن حسنعلی همدانی معروف بسنقري ، از علماء قرن ۱۳ هجری و کتاب دیگری نیز بنام «خصائص الزهراء» تألیف کرده است .

۲۱ ـ « دلائل الرجعة ـ یا ایمان ورجعت » این کتاب بنام میرزا غلامعلی عقیقی کرمانشاهی منتشر شده لکن بگفتهٔ صاحب الذریعة مؤلف حقیقی کتاب آقای شیخ حسن علامی کرمانشاهی فاضل معاصر است که نام خود را مستور داشته (۱)

۲۲ ـ « الرجعة و أحادیثها المنقولة عن آل العصمة » تألیف سید احمد بن المحسن از احفاد میر احمد بن موسی الکاظم عليه السلام و از علماء قرن ۱۳ هجری بوده است .

۲۳ ـ «الرجعة وظهور الحجة » تألیف سید جلیل میرزا محمد مؤمن استرابادی داماد مرحوم ملا محمد أمین استرا بادی است که در سال ۱۰۸۸ پس از نوشتن این کتاب در مکهٔ معظمه شهید گشته .

۲٤ «الرجعة » تألیف محمد بن مسعود عیاشی سمر قندي صاحب کتاب تفسیر واز معاصرین ثقة الاسلام شیخ کلیني بوده است .

۲۵ ـ «الرجعة» تألیف فضل بن شاذان نیشابوری متوفای سال ۲٦۰ (۲)

۲٦ ـ «الرجعة» تألیف رئیس المحدثین محمد بن علی بن بابویه مشتهر بصدوق متوفای سال ۳۸۱ وصاحب تألیفات کثیرة .

---

(۱) این کتاب نیز مانند کتاب « الامامیة والرجعة» در رد بر « اسلام ورجعت » سنگلجی نگاشته شده .

(۲) در تحت شماره ۱۲ ترجمه فضل بن شاذان در پاورقی گذشت واز کلام نجاشی معلوم گردید که این کتاب (الرجعة) غیر از کتاب اثبات الرجعة او است .

۲۷ ـ «الرجعة» تألیف شیخ ملا حبیب الله کاشانی متوفای سال ۱۳۴۰ .

۲۸ ـ « رسالة فی اثبات الرجعة» تألیف ملا محمد بن هاشم سرابی تبریزی از علماء معاصر. این کتاب در سه جزء بطبع رسیده است .

۲۹ ـ «النجعة فی اثبات الرجعة» تألیف علامهٔ بزرگوار سیدعلی نقی لکهنوی

این بود قسمتی از رسائل و کتبی که ما بنام آنها دست یافتیم و فرصت مراجعه بکتب مفصلهٔ که در این باره تدوین شده پیدا نکردیم و گرنه ار جوزه‌ها و رسائل دیگری نیز در موضوع رجعت ذکر شده که اکنون نام آنها در دست ما نیست و زحمت تتبع بیشتر را در این باره بعهدهٔ اهل تحقیق میگذاریم . و اینك بشرح حال مختصری از مؤلف کتاب می‌پردازیم .

شرح حال مؤلف

محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حر عاملی معروف بشیخ حر در شب جمعه هشتم ماه رجب بسال ۱۰۳۳ در قریهٔ مشغری (۱) از قراء جبل عامل (۲) (بخشی از لبنان) بدنیا آمد .

وی دوران کودکی را در دامان پدر گذرانده سپس در محضر پدر بزرگوار وجد مادری خویش مرحوم شیخ عبد السلام (که هرد و از دانشمندان نامی آن سامان بودند) شروع بفرا گرفتن خط و آموختن مقدمات کرد و در مدت کمی سر آمد اقران خویش گشت .

---

(۱) مشغری : ـ بفتح میم و سکون شین و فتح غین و الف مقصوره ـ این قریه در دامن کوهی واقع شده و بخوشی آب و هوا و فراوانی میوه معروف است .

(۲) جبل عامل ناحیهٔ کوهستانی لبنان است که بجهت انتساب به عامله ـ یکی از اولاد سبا ـ باین نام معروف گشته . و از تاریخ ابوالفدا نقل کنند که بنی عامله از قبایل یمانی (منسوب بیمن) است که پس از سیل عرم بشام کوچ کردند و نزدیکی دمشق در کوهستانی که معروف بجبل عامله شد سکنی گزیدند .

بلاد جبل عامل در زمان قدیم محل اقامت شیعیان آن حدود بوده و جمع زیادی از علمای شیعه مانند شهید اول و شیخ بهائی و دیگران از این بلاد برخاسته اند که اسامی آنها ـ

آنگاه بقریهٔ جبع(۱) که در نزدیکی مشغری است رهسپار ودر آنجااز محضر علمای بزرگ آن بلدمانند شیخ حسین ظهیری وشیخ زین الدین نوادهٔ شهید ثانی وشیخ محمد حر عموی خود ودیگران (که در محل خود نام آنهاذکرخواهدشد) درعلوم مختلف کسب فیض کرده و درحدود ۳۰ سال در این بلادتوقف کردوطی این مدت گذشته از مشاغل علمی و تدوین کتاب دومرتبه بحج مشرف شده ودوبار نیز بقصد زیارت عتبات عالیات بعراق مسافرت فرمود.

تا آنکه درسال ۱۰۷۲ بعزم زیارت مرقد منورحضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیة و الثناء بصوب مشهد حرکت کرد و پس از ورود باین شهر وزیارت مرقد مطهرچون محیط این کشوررابرای رسیدن بهدف مقدس خودیعنی ترویج دین مبین ومذهب حق و نشراحادیث اهل بیت مناسبتر دید لـذا تصمیم بر اقامت در آنجا گرفت و باین ترتیب ازوطن اصلی بدانجا هجرت فرمود وبافاده وادامهٔ کار تألیف و تدوین و جمع احادیث پرداخت. و رویهمرفته عوامل زیادی موجب این هجرت وترك وطن مألوف شد که ازآنجمله رقابت شدید بین سلاطین صفوی و عثمانی بود، که کار این رقابت از جنگ وقطع روابط گذشته بآداب و رسوم مذهبی کشیده بود، ومنشأ پیدایش بسیاری ازرسوم دینی امروز همین رقابت شدید آنروزها بوده است وروی این جهت شیعیان بلاد جبل عامل که درتحت سلطهٔ سلاطین عثمانی بودند سخت تحت فشار تعصب سنیان ودچار تقیهٔ شدیدی بودند، و بالعکس سلاطین صفویه در کشور ایران جداً طرفدار و پشتیبان آنها بوده و عموماً علما را درکارها دخالت میدادند، واحیاناً بدون مشورت آنهاکاری را انجام

ـرا مرحوم مؤلف در جزء اول کتاب امل الامل باشرح حال آن ها مفصلاذکر کرده است.

(۱) جبع :ـ بضم جیم وفتح باء موحده ـ این قریه یکی از قراء بسیار آبادجبل عامل ومحل سکونت آل حر است وقبرجمعی از علماء مانند صاحب معالم وصاحب مدارك وشیخ حسین ظهیری درآنجا است.

نمیدادند و از وزارت مرحوم سلطان العلماء (صاحب حاشیهٔ برمعالم) درسلطنت شاه عباس و وزارت شیخ علي خان زنگنه درزمان شاه سلیمان میتوان باهمیت علماء در آن زمان پی برد وروی‌همرفته تمام عوامل براي پیشرفت هدف عالی مرحوم شیخ حر عاملی مهیا بود ؛و لذا شیخ یك سره جلاء وطن کرده و اقامت در ایران را بر مراجعت ترجیح داد ، و کم کم کار این هجرت به بستگان و برادران شیخ نیز سرایت کرده آنها نیز ازجبل عامل بخراسان کوچ کردند ، وتاپایان عمر در آن سامان رحل اقامت افکندند

شیخ درزمانی بایران وارد شد که مرحوم علامه مجلسی در اصفهان (پایتخت آنروز ایران) حوزهٔ درس مهمی داشت و بطور کلی سر آمد علمای آن عصر بود . وچون مرحوم علامهٔ مجلسی بلکه عموم علمای آنزمان همذوق با شیخ بودند واصولا این عصررا میتوان قرن طلائی نشر حدیث نامید لذا براي شیخ فرصتی بهتر ومحیطی مناسبتر ازاین پیدا نمی‌شد ، وازروی طیب خاطر یك سره دل ازوطن کنده ومجاور قبر مطهر حضرت ثامن الائمه گشته و بنشر احادیث همت گماشت .

چندی ازتوقف شیخ در طوس نگذشت که نبوغ علمي و تبحر او درحدیث وفقه موجب شد که دانشمندان در مقابل اوخاضع کردند وخانهٔ شیخ مرجع خاص و عام ومحل افتاء واستفتاء شود ، تا آنجا که منصب شیخ الاسلامی وقاضی القضاتي آن ناحیه ازطرف پادشاه وقت بدو تفویض گردید (۱) .

مرحوم شیخ درطی توقف در مشهد دومرتبه دیگر (وبعضی گویند سه مرتبه) بحج وزیارت قبور ائمهٔ عراق مشرف شد (۲) و در یکی ازاین سفرها در مراجعت

---

(۱) بعضی احتمال داده‌اند که تفویض این‌دو منصب بشیخ برحسب پیشنهاد مرحوم علامهٔ مجلسی پس ازسفر شیخ باصفهان وملاقاتهائی که بین شیخ ومجلسی واقع شدانجام گرفته وبطور مسلم نظر علامهٔ مجلسی دراین‌باره دخالت داشته‌است .

(۲) دربارهٔ یکی ازاین سفرها اشعاری سروده که قسمتی ازآن چنین است

وحركنا شوق الزيارة فانثنت لناهمم لا ترهب المطلب الوعرا

نسير و نسرى ننتحي صاحب الاسرا فأكرم به قصداً وأكرم به مسرى

بقیه درصفحه بعد

باصفهان وارد شد ، مرحوم علامهٔ مجلسی وسایر علماء مقدم شیخ را گرامی داشته وتجلیل شایانی ازوی نمودند تا آنجا که شاه‌وقت (شاه‌سلیمان صفوی) را بدیدن ازشیخ وادارنمودند و بدین ترتیب ملاقاتهائی بین شاه و مرحوم شیخ واقع شد و گفتگوهائی بین آنهاردوبدل‌شده که بعضی از آنهاخالی‌ازلطف‌نیست(۱) .

خاطرات زندگی‌شیخ

شیخ‌درباب سی‌وسوم کتاب اثبات الهداة قسمتی‌از خاطرات زندگی خویش را ضمن چند داستان نقل میکند که ما عیناً قسمتی از ترجمهٔ آنها را بفارسی در اینجا ذکرمیکنیم .

ازجمله اینکه میفرماید:دردوران کودکی آنزمانیکه که حدودده‌سال‌بیش نداشتم گرفتارمرض بسیار سختی شدم بطوریکه بستگانم از سالم شدنم مأیوس و یکسره دست از من شسته شروع بگریه و زاری نموده مهیای عزا شدند ، ویقین داشتند که من همان شب خواهم مرد ، درهمان موقع من دربین خواب و بیداری بزیارت پیغمبراکرم ﷺ ودوازده امام مشرف شدم‌وبآنان سلام کرده با یك یك مصافحه کردم ، وخوب‌نظردارم که بین‌من‌وحضرت صادق عليه‌السلام کلامی‌ردوبدل‌شد که اکنون بخاطرندارم ، جزاینکه‌میدانم آنحضرت‌درحق‌من‌دعافرمود،چون‌بحضرت صاحب الزمان رسیدم بر آنحضرت سلام کرده و پس‌از مصافحه شروع بگریه .

تتمه ازصفحهٔ قبل

وطيبة قصدى و الـغرى‌وكربـلا	ومن بعدها الزوراوطوس وسامرا
ففاح لنا من طيبة طيب عرفها	و لاح لنا نور و نور بها يسرى
وعجنا فزرنا با لغرى اما منا	وفى كربلا و الشوق لى بالسرى
ونلنـا بسـامـراء خيـر مـثوبة	فياليت عاد القرب لى والا سى مرا
وفى زورة الزوراء لما تيسرت	لنا لم نخف من‌زورقول امرءأزرى
وعدنا الى‌طوس‌برغم العدى وقد	أقمنا بها اذ كان ذاك‌بنا احرى

(۱) برای توضیح بیشتری‌بروضات الجنات ص ۶۱۸ مراجعه شود.

نموده و عرض کردم : ایمولای من میترسم قبل از اینکه بهرۀخودرااز علم وعمل بر گیرم در این مرض بمیرم ، حضرت (نظری بمن نموده) فرموده : ترس بخود راه مده که در این مرض نخواهی مرد و خدا ترا از این مرض نجات داده عمر طولانی خواهی کرد ؛ سپس قدحی که در دست او بود بمن مرحمت نموده از آن نوشیدم (ودر همان حال از خواب بیدار شده) مرضم بکلی زائل گردید برخواستم نشستم بستگانم که این حال را دیده سخت در شگفت شدند ولی من تا چند روز جریانی که دیده بودم برای آنها نقل نکردم .

وازجمله اینکه در مشهد مقدس رضوی ﷺ درخواب دیدم که میگویند حضرت مهدی عجل الله فرجه الشریف داخل شهر شده و پس از تفحص منزل حضرت را پیدا کرده براو داخل شدم وآنحضرت درطرف مغرب مشهد درباغي که در آن عمارتي بود نزول اجلال فرموده بوده ؛ پس من درحالیکه در کنار حوضی نشسته بود وقریب بیست نفر درنزد او حضور داشتند بر آنحضرت وارد شدم و ساعتی با آن بزرگوار گفتگو کردیم تا وقتیکه غذا آوردند و شروع بخوردن کردیم ، و با آنکه غذا اندك بود بسیار غذای لذیذی بود و همگی خورده سیر شدیم و از آن چیزي کم نشد ، پس از فراغت از غذا دقت کردم دراصحاب آنجناب دیدم ازچهل نفر تجاوز نمی کند، باخود گفتم : این بزرگوار بااین لشگر اندك خروج کرده کاش میدانستم آیا سلاطین زمین چگونه اطاعت او را خواهند کرد، وبااین لشگر کم اگر با آنجا جنگ کند چگونه برآنها غلبه میکند (بمحض اینکه این فکر درقلب من خطور کرد) آنحضرت نگاهي بمن کرده لبخندی زدو فرمود: از کمی یاور برمن خوف نداشته باش زیرامن کسانی دارم که اگربآنها امر کنم تمام دشمنانم سلاطین وغیر آنهارا (بدون جنگ) نزد من حاضر کرده آنهارا گردن زنند « وما یعلم جنود ربك الا هو» یعنی لشگریان خدارا کسی جز او نمی داند .

از این بشارت خورسند شدم ودوباره شروع بگفتگوی با آن حضرت کردیم سپس آنجناب بر خواسته باطاق خواب رفتند و آنان که حاضر بودند متفرق

شده ازباغ خارج شدند ؛ من هم بدنبال آنها روان شدم لکن گاهگاهی بعقب سر خویش نگاه میکردم و با خود میگفتم ایکاش حضرت صاحب الزمان خدمتی بمن رجوع میکردند و مرا ببذل عطا وخلعتی مفتخر میفرمودند ؛ در همین فکر تا در باغ آمدم (بآنجا که رسیدم) دلم حاضر نشد که از باغ خارج شوم لذا همانجا نشستم ناگاه دیدم غلامی بنزدم آمده پارچهٔ سفیدي که ازپنبه و حریر بودبامقداری پول برایم آورد و گفت آقا میفرمایند:این است آنچه‌میخواستی وبهمین زودی خدمتی نیز بتورجوع خواهیم کرد ازباغ خارج مشو .

واز آن‌جمله اینکه دفعهٔ دیگری آنحضرت را درخواب دیدم وباعجله‌خود را بآنجناب رسانده سلام کردم وخواستم از فرج وظهور آن بزرگوارسؤال کنم که چه وقت است ؛ قبل از آنکه این پرسش را بکنم فرمود : انشاءالله نزدیك است (سپس این آیه‌راخواند) :«قل لایعلم‌من‌فی‌السماوات‌والارض‌الغیب‌الاالله»یعنی ای پیغمبر بگو آنها که درآسمان‌وزمینند غیب نمیدانند مگر خدا ، پس از آن مسائل بسیاری‌بقلبم خطور کرد که قبل‌از سؤال حضرت جواب آن‌هارابمن‌فرمود.

واز آن‌جمله اینکه درکاظمین خواب دیدم که‌آن‌جناب درمنزل مردی بنام ابراهیم‌واردشده ومن‌حضور آن‌حضرت شرفیاب‌شده وخواستم ازاوخواهش معجزهٔ کنم ، حضرت پیش ازاظهار این خواهش‌فرمود : اکنون وقت معجزه خواستن نیست چون هنوز خروج‌نکرده‌اموپس‌ازآنکه خروج کردم‌هرچه خواهید پرسش کنید ؛ ازآن پس ساعتی گفتگو کردیم‌وپس از گفتگوحضرت امرباحضار اسبانی برای سواري فرموده‌حاضر کردندوباعدّهٔ کمتراز ده‌نفرسوارشدند ، قبل از سوار شدن‌فرمود : نزدمازین اسبی‌است که مابدان احتیاج نداریم وآن‌را بشیخ - وبمن اشاره‌فرمود- بخشیدیم تابدان تبرك جوید ، من‌باخود گفتم : چگونه بزینی که‌از صاحبش اعجازی ندیدم تبرك جویم ؟ بمن متوجه شده باتبسم فرمود : اکنون احتیاجی باعجازنیست وازاین زین‌برکت واعجازی خواهی دید ، ناگهان بیدار شدم وپس ازآن در خطرهای عظیمه و مهالك شدیدهٔ واقع شدم وخداوند ببرکت

آن‌حضرت نجاتم داد .

و از آن‌جمله روز عیدی‌درقریهٔ خودمان «مشغری»باجمعی ازطلاب‌وصلحاء نشسته بودیم من بدانها رو کرده گفتم : کاش میدانستیم سال آینده‌چنین روزي کدام یك ازمازنده و کدامیك مرده‌است ؟ یکی ازآن‌جماعت که‌نامش‌شیخ محمّد و همدرس باماىود گفت : من که یقین دارم که‌عیدسال آینده‌وسال بعدازآن وبعداز آن‌وهم چنین تابیست وشش سال‌دیگر زنده‌هستم واین سخن‌راازروی یقین بدون مزاح میگفت ، (ازروی تعجب) بدو گفتم : مگر توعلم غیب داری ؟ گفت : نه ولی‌من سخت مریض‌شدم و درهمان مرض حضرت‌مهدی عليه السلام رادرخواب دیدم بدو عرض کردم : مولای‌من سخت مریضم ومی‌ترسم در این مرض بمیرم وعمل صالحی که‌خدارابدان ملاقات کنم ندارم ؛ حضرت فرمود:نترس که‌تودراین‌مرض‌نخواهی مرد وخدا تورا شفاداده بیست و شش سال دیگر در دنیا زندگانی‌خواهی کرد ، و پس از این کلام کاسهٔ که در دست داشت بمن مرحمت فرموده از آن نوشیدم و مرض من بکلی رفع شد و از این جریان برای من قطع حاصل شد که خواب شیطاني نبوده ، و تابیست‌وشش سال‌دیگر زنده خواهم بود ، وقتی من کلام او را شنیدم فوراً تاریخ آن روز را یاد داشت کردم و این قصه در سال ۱۰۴۹ بود واز این داستان دیر زمانی گذشت و در سال ۱۰۷۲ بمشهد منتقل شدم وپس از مدتی در سال آخر متوجه شدم که مدت (این مرد) سر آمده بتاریخ مراجعه کردم‌دیدم‌بیست‌وشش‌سال‌تمام گذشته ، با خود گفتم : قاعدتاً باید آن مرد فوت شده باشد ، یکی دو ماه نگذشت که نامهٔ از برادرم که در آن بلاد بود برایم آمد که در آن نوشته بود که آن مرد فوت کرد .

این بود ترجمهٔ قسمتی‌از این داستانها که مربوط‌بخاطرات مرحوم شیخ‌حر عاملی‌است‌ومجملا‌بجز آنچه‌رابطهٔ‌با اهل‌بیت‌عصمت‌وائمهٔ‌اطهار علیهم السلام داشته خاطرهٔ دیگری از شیخ در دست نیست واین خود ارادت واخلاص عجیب این‌عالم جلیل را نسبت بساحت قدس موالیان عظامش میرساند ، و این علاقهٔ عجیب

مهمترین عامل پشتکار وتوفیق وتحمل زحمات طاقت فرسای او در جمع کلمات واحادیث آنان بوده وگرنه تدوین کتابهائی مانند وسائل الشیعه واثبات الهداة کار عادی‌وآسانی بنظرنمیرسد ، واین اخلاص عجیب شیخ‌را نیزازاشعار وقصائدی که در مدح‌ائمهٔ اطهار سروده وحاکی از احساسات‌درونی است میتوان درك کرد وما برای‌نمونه چندقطعه‌از آن اشعار را ذکر میکنیم .

از آنجمله فرماید :

انا افدی عشراً مع اثنین مع — ان جمیع‌الانام اضحوا فدائي (۱)

عدد الاعین‌اللواتی تفجّرن — لموسی وعدّة النقباء

و افقوا عدة حواری عیسی — بعد الاسباط مع بروج السماء

ودرقصیدهٔ دیگری فرماید :

فالهوی مهلك سوي حبّ قوم — برعوا فی العلی سناً و سناء

النبی‌المختار والعترة الاطهار — أز کی الوری علاو ارتقاء

شرفوا سایر البطاح عموماً — و خصوصاً قد شرفوا البطحاء

درجای‌دیگرفرموده :

ان حبی لآل بیت رسول — الله‌ینسنی‌الهوی و الحبیبا

در قصیدهٔ طویلهٔ دیگری گوید :

رجائی فی یوم المعاد محمد — نبی‌غزیر الفضل للرسل سید

ومن‌بعده‌حسبی‌علیّ و ولده — فلیس لهم مثل من‌الخلق یوجد

فکان باصحاب الکساء تمسکی — سؤالهم منی مغیب و مشهد

ودر قصیدهٔ دیگری است :

بطیبة و بطوس و الغری وسا — مراء و الطف او زوراء بغداد

قلبی‌ثوی‌وهوی‌یبغی شفاعتهم — والقلب‌لی‌حیث‌یهوی خیرمرتاد

---

(۱) برای استفادهٔ از ترجمهٔ فارسی این اشعار وقسمتی از اشعار بعدی بجلد سوم اثبات الهداة مراجعه شود.

بحور علم رکبنافي سفينتها لم نخش من لجة تطغي ولاواد

در جاي ديگر گويد :

انا الحر لكن بر هم يسترقني وبالبرو الاحسان يستعبد الحر

ودر قصيدۀ ديگر فرموده :

و اهتدينا بالمرتضي و بنيه حين لاحت انوارهم بالشموس

في البقيع و كربلاو غرى و بزورا وعسكر و بطوس

غرفات الجنان مال اليهن فؤادى و عاف كل نفيس

ولعمرى لو كان قلبي حديداً كان معنى طوس كمغنا طيس

ودرقصيدۀ ديگر فرموده :

لى اربعةوعشرةهم أملي ان حبهم عندى خيرالعمل

القلب الى سواهم لم يمل بل أصبح في هواهم كالنمل

ودر يكي ازقصيده هائي كه در بارۀ امیرالمؤمنین عليه السلام فرموده چنين گويد :

و انى له عبدو عبد لعبده وحاشاه ان ينسي غداًعبده الحرا

ودرقصيدۀ كه ۸۰ بيت و بدون الف است چنين گويد :

وليي علي حيث كنت وليه و مخلصه بل عبد عبد لعبده

لعمرك قلبي مغرم بمحبتي له طول عمرى ثم بعد لولده

وهم مهجتي هم منيتي هم ذخيرتي و قلبي بحبهم مصيب لرشده

و كل كبير منهم شمس منبر و كل صغير منهم شمس مهده

و كل كمي منهم ليث حربه و كل كريم منهم غيث وهده

بذلت له جهدى بمدح مهذب بليغ و مثلي حسبه بذل جهده

و كلفةفكرى حذف حرف مقدم على كل حرف عنده حي لمجده

وغير ازاينها ازاشعار بسياري كه درمدح ائمۀ معصومين(ع) سروده ودرديوان او ثبت است

خاندان شیخ

نسب شریف شیخ بحرّ بن یزید ریاحی (شهید وقعهٔ طف) منتهی میشود و معروف شدن خاندان شیخ بآل حر نیز بهمین مناسبت است ، ودر بین این خاندان جلیل دانشمندان بسیاری نشو و نما کرده اند که ما بذکر چند تن از آنان اکتفا می کنیم :

۱ـ پدر مرحوم شیخ یعنی شیخ حسن بن علی بن محمّد بن حسین حرعاملی یکی از بزرگان این خاندان و از علماء نامی شیعهٔ امامیه است که صرفنظر از دارا بودن علوم مختلفه از شعر و ادب نیز بهرهٔ وافي و کاملی داشته و قسمتی از اشعار او را مؤلف در کتاب امل الآمل ذکر کرده است ، این عالم جلیل درسال ۱۰۶۲ بعزم زیارت مرقد حضرت رضا عليه‌السلام از « جبع » بسمت طوس حرکت کرد ولی قبل از رسیدن بمشهد در بسطام طی کسالت مختصری در سن ۶۳ سالگی از دنیا رفت وجنازهٔ وی توسط یکی از فرزندانش (شیخ زین العابدین) که در این سفر همراه او بود بمشهد منتقل و در سمت پائین پا در رواق مطهر بخاك سپرده شده ، قضا را شیخ در این جریان حضور نداشت وبرای دومین بار بحج مشرف شده بود ، و خبر فوت پدر درمنی بدو رسید وبقول خود عید اضحي از این مصیبت براو عاشورا شد .

تأثیر مرك پدر در روحیهٔ شیخ بسیار شدید بود وتأثرات روحی او از اشعاری که در رثاء پدر سروده معلوم می‌شود که از آن جمله است :

کنت ارجو والآن خاب رجائی	قصرت همتی و طال عنائی
عزّ مني العزاء في الدهراذ	اودی ابی صرفه فذل ابائی
أخبروا عنه في المني والمنی	تدنو وصرف المنون عنی نائی
فمنی کربلا عندي وعید	النحر اضحی کیوم عاشوراء
لیس شیء من الجواهر أغلی	ثمناً من جواهر الفضلاء
فلهذا هم أقلّ بقاءاً	لیتهم خصّصوا بطول البقاء

لاتلمني على البكاء عسى أن یذهب الیوم بعض وجدي ببکائی

۲ـ عموي والد شیخ : محمد بن محمد بن حسین حر عاملی از فقهاء و محققین وادباء بزرگ عصر خود واز شاگردان شیخ بهائی وصاحب مدارك وصاحب معالم بوده ودارای تألیفات بسیاری است که از آن جمله است کتاب « نظم تلخیص المفتاح فی علوم البلاغة» ورسالهٔ دراصول ؛ و رسالهٔ در عروض و غیره ؛ وفات او در سال ۹۸۰ بوده است .

۳ـ جد پدری شیخ : محمد بن حسین حر عاملی ازفقهاء مبرز واز شاگردان شهید ثانی وپدر عیال او بوده است .

٤ـ جد مادری شیخ (که عموی والد او نیز بوده است) شیخ عبد السلام بن محمد بن حسین حر عاملی عالم جلیل القدری که درزهد و ورع کم نظیر و حافظ تمام قرآن بوده است ، ودرنزد پدر وبرادرش شیخ علی و صاحب مدارك و صاحب معالم تلمذ کرده وصاحب تألیفات زیادی درفقه واصول وفنون مختلفهٔ دیگر بوده است ، وازتألیفات اواست کتاب «ارشاد المنیف الی الجمع بین اخبار التقصیر» این بزرگوار درسن ۸۰ سالگی نابینا گشته وپس ازده سال ازاین سانحه در سال ۱۰٤۱ در قریهٔ مشغری ازدنیا رفت ودرهمانجا بخاك سپرده شد (۱)

۵ـ عموی شیخ : حسین بن علی بن محمد بن حسین حر عاملی ازفقهاء عالیقدر واز شاگردان صاحب معالم وصاحب مدارك بوده وچون کار بر شیعیان جبل عامل در آنزمان سخت بود، ودرمضیقهٔ تعصبات اهل سنت قرار گرفته بودند (همانطور که قبلا گفته شد) این عالم جلیل از بلاد خویش باصفهان هجرت فرمود وروی سابقهٔ دیرینهٔ

---

(۱) مرحوم شیخ دررثاء او اشعار زیادی سروده که از آنها است:

آه مما جنت ید الموت فی أکمل اهل العلی و خیر الا نام
زاهد عابد تقی نقی طاهر النفس عالم علام
کان یدعی عبد السلام فاضحی سیداً مالکاً لدار السلام
قدس الله روحه و سقاه من غمام الرضوان غیث السلام

که با مرحوم شیخ بهائی داشت بر او وارد شد وشیخ بهائی نیز مقدمش را گرامی داشته تا آخر عمر معززاً نزد وی بسر برد .

۶-۹- چهار برادر شیخ (شیخ زین الدین ، شیخ زین العابدین ؛ شیخ احمد، شیخ علی) که هریك از علماء مبرز و دانشمندان نامی شیعه بوده و هر کدام بنوبهٔ خود خدمات شایانی از راه تألیف وتصنیف وسایر مشاغل علمی بشیعه نموده‌اند ؛ کتاب شرح اثنا عشریهٔ شیخ بهائی ورسالهٔ درهیئت از تألیفات شیخ زین الدین است و کتاب در المسلوك(۱) وحاشیه برمختصر نافع و«جواهر الکلام فی الخصال المحمودة فی الانام» تالیف شیخ احمد است .

و بالجملة بیت شیخ بیت علم ودانش ومنشأ علماء و دانشمندان بوده است در اعقاب واحفاد شیخ نیز علمای بسیاری بوده‌اند که از آنجمله است :

۱ - فرزند شیخ یعنی حسن بن محمّد حرعاملی که نزد پدر تلمذ کرد وپس ازاو بکار مراجعات مردم میپرداخته و کتابی در شرح بر کتاب هدایة (تألیف شیخ) نوشته و دیوان شعری نیز دارد، و گویند در کنار قبر پدر مدفون میباشد .

۲- فرزند دیگر شیخ احمد بن محمّد از فقهاء بزرگ ودارای ذوق شعری هم بوده است .وتعلیقهٔ نیز بر کتاب شریف کافی نوشته است .

۳ - فرزند دیگر شیخ :شیخ محمّد رضا ازفقهاء ومحدثین عالیمقام وازعلم تفسیر نیز بهرهٔ وافی داشته وسالها نزد پدر تلمذ کرده ودر سال ۱۱۱۰ دار فانی را وداع ونزد پدر دفن شده .

وبالجمله دراعقاب شیخ نیزعلماء بسیاري بوده‌اند که‌ما بهمین مقدار اکتفا نموده برای اطلاعات بیشتری خوانندگان رابرسالهٔ سجع البلابل (که درمقدمهٔ

---

(۱) محدث قمی در کتاب فوائد الرضویة دراحوالات شیخ عبدالسلام حرعاملی بمناسبتی این کتاب رااز تألیفات شیخ علی دانسته وچنین گوید: «شیخ علی برادر شیخ حرعاملی دردر مسلوك فرموده ...» ولی دیگران مانند صاحب الذریعة و غیره از مؤلفات شیخ احمد دانسته اند وشاید اشتباه در کتاب فوائد الرضویه ازنساخ بوده‌است .

اثبات الهداة طبع شده) وفوائد الرضویه‌و روضات‌الجنات‌و سایر کتابها راهنمائي میکنیم (۱)

اسانید ومشایخ اجازهٔ شیخ

شیخ نزدجمعی از علماء آل حر و دیگران‌تلمذ کرده‌وباجازهٔ‌نقل حدیث از طرف آنان مجاز گشته که از آنجمله است :

۱ ـ پدر شیخ : مرحوم شیخ حسن حر عاملی
۲ ـ شیخ محمد حرعاملی (عموی شیخ)
۳ ـ شیخ عبد السلام (جد مادری شیخ)
٤ ـ شیخ حسن ظهیری عاملی
٥ ـ شیخ زین الدین نوادهٔ‌شهید ثانی
٦ ـ شیخ عبد الله حرفوشی .
۷ ـ علامهٔ بزرگوار ملا محمد باقرمجلسی.
۸ ـ محمدبن مرتضی مشهور بفیض‌کاشاني صاحب کتاب وافی
۹ ـ ملامحمدطاهرقمی .
۱۰ ـ سید شرف الدین مشتهر بسید میرزا جزائری
۱۱ ـ شیخ علی حفید شهید ثانی ومؤلف کتاب در المنثور وغیره .
۱۲ ـ آقا حسین خونساري شارح دروس
۱۳ ـ محدث‌شهیرسیدهاشم توبلی‌بحرانی‌صاحب تفسیر برهان‌وغیره
وجمعی دیگراز علماء که‌نام‌آنان در تاریخ زندگی شیخ ذکرشد .

شاگردان شیخ

چنانکه اشاره شد شیخ پس از آنکه حدود ٤۰ سال در بلاد خویش بافاده واستفاده‌مشغول‌بود بایران مهاجرت‌ودرمشهد مقدس اقامت گزیده بنشر احادیث

---

(۱) مؤلف کتاب « جام گیتی نما » وفاضل معاصرحجة الاسلام شیخ عبد الغنی و جمعی دیگراز علمای گذشته ومعاصرازاحفاد شیخ‌حرعاملی‌میباشند

وتعلیم پرداخت، ودر مدت توقف در مشهد شاگردان بسیاری تربیت کرد که بسیاری از آنان کتب حدیث را نزد او قرائت کرده بکسب اجازهٔ کتبی ازطرف شیخ نائل شدند واز آنجمله است:

۱- شیخ مصطفی حویزی نزیل مشهد رضوي که شیخ در امل‌الآمل فرموده او تمام کتاب وسائل را برمن قرائت کرد.

۲ ـ فرزندش شیخ: شیخ محمدرضا که سالها نزد پدر تلمذ کرده وبنقل حدیث مجاز گشت.

۳ ـ فرزند دیگرش شیخ حسن حرعاملی

٤- سید محمد اعرجی نائینی مؤلف کتاب شرح بداية الهداية وصمديه درنحو وشرح زیارت جامعهٔ کبیره وتلخیص کتاب شافی

٥-سید محمد بن محمد بدیع رضوی مشهدی

٦-ملا محمد فاضل بن محمد مهدی مشهدی

۷-سید محمد بن علی موسوی عاملی که منصب قضاوت مشهد مقدس رضوی را داشته است.

۸ ـ ملا محمد صالح قزوینی شهیر بروغنی مؤلف کتاب ترجمه صحیفهٔ کامله وعیون‌اخبار الرضاوغیره.

واز کسانیکه ازشیخ اجازهٔ حدیثی داشته‌اند

۱ ـ علامهٔ بزرگوار ملا محمدباقرمجلسی (ره)، همانطور که‌در جلد۲۵ بحار ص ١٥٨ (مجلداجازات) فرموده

۲ ـ ملا محمد صالح هروی

۳ ـ ملا محسن قزوینی مؤلف کتاب عوامل در نحو وزينة السالك درشرح الفيهٔ ابن مالك.

٤ ـ ملا محمد تقی استرابادی متوفای سال ١٠٥٨ صاحب کتاب شرح فصوص

٥ ـ ملا محمد تقی دهخوار قانی صاحب حاشیهٔ برعدهٔ شیخ طوسی(قده)

۶ ـ علامه بزرگوار سید محمد حسینی‌جیلانی صاحب رساله در حکم صلوة جمعه.

۷ ـ عالم جلیل شیخ محمود بن عبد السلام تعنی

۸ـ شیخ ابو الحسن‌نباطی عاملی که‌او از مشایخ شیخ احمد جزائری‌است

۹ ـ علامه جلیل ملا محمد صادق مشهدی صاحب کتاب فهرست الکافی وغیر از اینها از محدثین وعلمای بزرگی که بکسب اجازهٔ نقل حدیث از طرف شیخ نائل شدند.

تألیفات شیخ

مرحوم شیخ دارای تألیفات زیادی در فنون مختلفه میباشد که مؤلفات او بالغ بر پنجاه کتاب است وچون ذکر تمام آنها از وضع این مقدمه (که مبنی بر اختصار است) خارج میباشد لذا بذکر مقداری از آنها اکتفا میشود.

۱ـ کتاب «وسائل‌الشیعة الی تحصیل مسائل‌الشریعة» که باتألیف‌این کتاب شریف‌منت‌بزرگی‌بر فقهاء ومجتهدین‌شیعه گذارده‌واز‌اینجهت‌حق‌بزرگی‌بر مکتب فقهی شیعه دارد، شیخ درتدوین وجمع احادیث آن زیاده‌از هفتاد کتاب از کتب حدیثی‌شیعه را مورد استفاده قرار داده، وبالغ بربیست سال ازعمر شریف خودرا درراه‌تألیف این کتاب سپری کرده‌است وبقول خودمیگوید: «منع القلب فیها راحة و الطرف سنة» ونظر بجا معیتی که دارد پس از شیخ در تمام ادوار علمی مورد استفاده وتوجه خاص دانشمندان بوده‌وچندین مرتبه بچاپ‌رسیده‌است.

دراواخرعمر مرحوم شیخ درفکر نوشتن شرحی بروسائل افتاد واین‌فکر کم کم قوت گرفت‌وبمرحلهٔ عمل‌درآمد ومقداری‌ازآن‌را نیز نوشت وآنرابطوری که درامل الامل‌میفرماید ـ: «تحریر وسائل الشیعة» نام‌نهاده وتا آن‌جائیکه اطلاع در دست هست یك جلدآن را نوشته که نسخهٔ خطی آن موجود است (۱) ولی حال‌بقیهٔ مجلدات‌روشن نیست وگمان نمیرود شیخ‌توانسته باشد درتتمهٔ عمر

(۱) بکتاب الذریعه‌مراجعه‌شود

که حدود ٤ سال بیش نبوده این کتاب‌را تمام کرده‌باشد .

جمع دیگری ازعلماء شرحهائی براین کتاب نوشته‌اند که ازآنجمله‌است:

شرح کبیرمرحوم آیةالله‌سیدحسن آل‌صدرالدین‌کاظمی .

شرح الوسائل علامهٔبزرگوارشیخ یوسف بحرینی‌حویزی .

مرحوم شیخ پس‌از فراغت ازتألیف کتاب وسائل الشیعه فهرستي برای‌آن نوشته که در این فهرست‌عناوین ابواب وعدداحادیث ومضمون آنها در هر باب ذکرشده وآن‌رابمن لایحضره‌الامام نامیده‌است که بعداًتوسط یکی ازشاگردانش بفارسی ترجمه وبمنزلهٔرسالهٔعملیه شیخ مورد استفادهٔمقلدین‌قرار گرفته است .

۲ـ «هدایة الامة الی أحکام الائمة » این کتاب منتخبی‌از کتاب وسائل‌الشیعه است که مکررات وأسانید آن‌حذف شده وهر مطلبی‌را بعدد ۱۲ ختم فرموده‌است و شیخ در سبب تألیف آن چنین گوید : « که پس از نوشتن و سائل جمعی ازمن خواستار شدند که فهرستی برآن نوشته وعناوین ابواب را باذکر احادیث مرویه درآن بیان سازم ، سپس‌درخواست‌نمودند که‌احکام منصوصه راباأحادیث‌دالهٔبرآن درکتابی جمع‌آوری کنم‌تا کسانی‌را که‌حوصلهٔمراجعه‌بتمام اخبار نیست‌وسیلهٔ کار باشد .... فجمعت لهم هذا الکتاب الذی ماالف احسن منه في هذا الباب ....الخ »

۳ـ « اثبات‌الهداة بالنصوص والمعجزات » در این کتاب متجاوز از بیست هزار حدیث (صرفنظر ازآیات مبارکات واشعار بسیاری ازشعرای عرب) دراثبات نبوت خاصه وامامت ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام جمع آوری شده وشیخ در تدوین وجمع‌آوری احادیث آن از ۱۹۲ کتاب ازکتب شیعه (باواسطه وبدون‌آن) وهم چنین از ۲٤۷ کتاب ازکتب عامه استفاده کرده و از آنها حدیث نقل میکند و رویهمرفته درتألیف این کتاب هم مانند و سائل الشیعة زحمات طاقت فرسائی را متحمل گردیده . (۱)

---

(۱) این کتاب اخیراً در ۷ مجلدباترجمهٔفارسی‌وتصحیح کامل تحت‌نظر نگارنده طبع گردید.

۴ـ «جواهر السنية فی الاحادیث القدسیة» .

۵ـ «صحیفهٔ ثانیهٔ سجادیة» دعاهائی که درصحیفهٔ اولی ذکر نشده .

۶ـ «فوائد طوسیة» مشتمل برفوائد کثیره ومطالب متنوعه .

۷ـ «فصول المهمه فی اصول الائمة» حاوی مطالب کلیهٔ مأثورهٔ از ائمه اطهار علیهم السلام .

۸ـ «أمل الامل» درعلم رجال .

۹ـ «الایقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة» همین کتابی که اکنون در دست شمااست .

۱۰ـ «بداية الهداية في الواجبات والمحرمات المنصوصة» دراین کتاب از اول تاباآخر احکام فقه بطور اختصارذکرشده ودرآن از احکام واجب۱۵۳۵وحرام ۱۴۴۸ حکم ذکرشده

۱۱ـ «اثناعشرية في الردعلي الصوفية» این کتاب را بر۱۲ باب و۱۲ فصل ترتیب داده وبطورکلی یکهزار حدیث درردبرصوفیه دراین کتاب نقل فرموده .

۱۲ـ «کشف التعمیة فی حکم التسمیة» این کتاب را در جواز نام بردن حضرت مهدی عليه السلام درزمان غیبت بنام «م ح م د» تألیف کرده ویکی ازنفیس ترین کتابهائی است که دراین باب نوشته شده ویك نسخهٔ خطی آن که بنظر نگارنده رسیده در کتابخانهٔ دانشگاه تهران موجوداست

۱۳ـ «رسالة فی اثبات وجوب صلاة الجمعة» این کتاب را شیخ در ردبر کتابی که ملا محمد ابراهیم نیشابوری تألیف فرموده است، نگاشته .

۱۴ـ «نزهة الاسماع فی الاجماع» دراین کتاب اقسام اجماع و احکام آن بطور تفصیل ذکر شده

۱۵ـ کتابی در احوال صحابه که درآن احوال صحابهٔ پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وائمه طاهرین علیهم السلام جمع آوری شده است .

۱۶ـ کتابی دراثبات تواترقرآن .

۱۷- کتابي در اخلاق . این کتاب مانند شرحی بر کتاب «طهارة الاعراق» ابن مسکویه است که روایات ائمه معصومین را بر آن اضافه فرموده است .

۱۸- کتابی در تنزیه معصوم از سهوونسیان ؛ این کتاب را ردبر کتابی که مرحوم شیخ صدوق در اثبات سهو آنان تألیف کرده نوشته است .

۱۹- کتا بی در وصیت بفرزندش شیخ محمد رضا حرعاملی (که قبلا نام اوذ کر شد) این کتاب را بترتیب کتاب کشف المحجة لثمرة المهجة تألیف سیدبن طاوس تنظیم کرده است .

۲۰- کتابی درردبرعامه

و کتب بسیار زیاد دیگری که ما بذکر همین مقدار اکتفا مینمائیم .

شیخ داراي ذوق سرشاری در ادبیات بوده واز شعراي بزرك زمان خویش بشمار میرفته واشعار بسیارزیادی درمدح ائمهٔ اطهارعلیهم السلام ومسائل علمی سروده که خوددیوانی جدا گانه است وما مقداري ازآن اشعارراقبلا ذکرنموده واینجا بذکر چند قطعهٔ دیگرمبادرت میورزیم از آنجمله در غزلیات گوید :

وذات خال خدّها مشرق ... نوراً کر کن الحجرالاسود

کعبة حسن ولهابرقع ... من الحریر المحض والعسجد

قد اکسبت کل امرءفتنة ... حتی امام الحی و المسجد

کم هام اذشاهدها جاهل ... بل هام فیها عالم المشهد (۱)

ونیز گوید :

سترت محاسنها الحسان بلؤلؤ ... و بجوهر و بفضة و بعسجد

هیهات ذاك الستر اظهر حسنها ... حتی لقد فتنت امام المسجد

ودر مدح ائمه اطهاروارادات خود بساحت قدس آنان فرماید :

انا حر عبد لهم ناذا ما ... شرفونی بالعتق عدت رقیقاً

انا عبد لهم فلو اعتقونی ... ألف عتق ماصرت یوماً عتیقاً

(۱) و لایخفی مافی البیت الا خیرمن اللطف

ودرموعظه گويد :

لا تكن قانعاً من الدين بالدون ... وخذ في عبادة المعبود
واجتهد في جهاد نفسك وابذل ... في رضى الله غاية المجهود

ونيز فرمايد :

يا صاحب الجاه كن على حذر ... لاتك ممن يغتر بالجاه
فان عزّ الدنيا كذلتها ... لاعزّ الا بطاعة الله

و گاهي احاديث قدسية و يا گفتارهای پيغمبر اکرم وائمه عليهم السلام را بنظم در آورده كه از آنجمله است :

فضل الفتى بالجود و الاحسان ... والجود خير الوصف للانسان
اوليس ابراهيم لما اصبحت ... أمواله وقفاً على الضيفان
حتى اذا أفنى اللها اخذ ابنه ... فسخى به للذبح و القربان
ثم ابتغى النمرود احراقاً له ... فسخى بمهجته على النيران
بالمال جاد وبابنه وبنفسه ... و بقلبه للواحد الديان
اضحى خليل الله جل جلاله ... ناهيك فضلا خلة الرحمان
صحّ الحديث به فيالك رتبة ... تعلوبا خمسها على التيجان

و أصل حديث بنا بر آن چه از مسعودي در كتاب اخبار الزمان روايت شده چنين است :

« ان الله أوحى الى ابراهيم عليه السلام انك لما سلمت مالك للضيفان ، وولدك للقربان ونفسك للنيران ؛ وقلبك للرحمان ، اتخذناك خليلا » . (١)

وفات شيخ

شيخ پس از آنكه عمر خويش را درخدمت بآثار اهل بيت معصومين عليهم‌السلام و تحكيم مباني مذهب جعفری گذراند بالاخره درشب بيست و يكم ماه مبارك رمضان سال ١١٠٤ دارفانی را وداع گفته بسرای جاودانی شتافت و برادر

(١) روضات الجنات : ٦١٧.

او شیخ احمد مؤلف کتاب درالمسلوك برجنازهٔ او نماز خوانده در ایوان حجرهٔ از حجرات صحن شریف رضوی جنب مدرسهٔ میرزاجعفر اورا دفن کردند و اکنون مقبرهٔ شیخ در یکی از زوایای مدرسه ، زیر یکی از غرفه‌های صحن مطهر عتیق قرار دارد و در روی آن ضریح کوچکی است که مزار مؤمنین و دانشمندان است «جزاه‌الله عنا و عن المسلمین خیر الجزاء وجعل بحبوحاة جنانه مقره ومثواه» والحمدلله اولاو آخراً .

سیدهاشم رسولی محلاتی

۱٤ ذیقعده ۱۳۸۱

کتابهائی که در تدوین مقدمه مورد استفاده قرار گرفته

نام کتاب	مؤلف
امل الامل	شیخ حر عاملی
وسائل الشیعه	« »
اثبات الهداة	« »
روضات الجنات	سید محمد باقر خونساری
تنقیح المقال	مامقانی
رسالهٔ سجع البلابل	آیة الله نجفی
فوائد الرضویه	محدث قمی
الذریعة	آقا شیخ آقا بزرگ طهرانی
نامهٔ آستان قدس شماره ۱۱	
فهرست	شیخ طوسی
رجال	نجاشی

بسم‌الله الرحمن الرحيم

ان الدين عندالله الاسلام

من نمیخواهم‌در اثبات‌رجعت‌چیزی بنویسم،این‌مطلب بعهدهٔاین کتاب وامثال این کتاب‌است،میخواهم‌مطلب‌بالاتری‌بگویم که درپرتوآن‌مشکلات زیادی‌ازقبیل رجعت ـ حل شود، وشبهه های بسیاری باطل گردد.

بشهادت صریح آیات متعددقرآن ، **روح وجان‌وحقیقت دین** عبارت از تسلیم‌وخضوع‌در برابر پروردگاراست که گاهی بلفظ‌تسلیم وغالباً بلفظ‌اسلام تعبیر شده : دین‌نزدخدا ؛ اسلام است آل‌عمران۱۹هر که بجزاسلام دینی‌جویدهرگز ازاوپذیرفته‌نشودآل‌عمران۸۵، چرا، هرکه‌دربرابرخداگردن‌نهدونکوکارباشد اجرش‌نزد خدای‌او است‌بقره ۱۱۲ نه بپروردگارت قسم ! ایمان ندارند تا وقتی که ترادرمرافعات خودحکم قرار دهند، سپس ازحکمی که‌میکنی دردل‌نگرانی نداشته‌باشند وبیچون وچرا گردن نهند ، نساء ، ٦٥ وآیات دیگر که بیش‌ازچهل آیه‌است وهمین‌قدر برای‌نمونه کفایت میکند البته دونکته‌را نبایدفراموش کرد: یکی اینکه این تسلیم و خضوع مراتب مختلف دارد که درجات ایمان بحسب آنها مختلف میشود ، مثلا یکی تاآنجا تسلیم‌استکه درنهاد خودرأیی ، و در دل اراده ای ، ودرسرشوري بجز خداندارد‌ودرمقابل‌اوبا کمال‌صفاازهمه‌چیزمیگذرد، دیگری تنها دلش بوجودوی معترف است ، ودر این‌میان هم مراتب‌بی‌شماري‌است

دوم اینکه این تسلیم هرکجا جلوه‌ای دارد وهرزمان بصورتی‌درمیآید ؛ زمانی بشکل دین حضرت ابراهیم ـ «اذقال‌له ربه اسلم قال اسلمت‌لرب‌العالمین» وگاهي بلباس آئین حضرت کلیم ، ومدتی در قالب دستورهای حضرت مسیح ، و دورانی بهیئت تعلیمات روحبخش پیغمبر اسلام ﷺ ، یکروز اقتضای مسالمت

ونرمی دارد ، یك روز تقاضای جنگ وخونریزی ، گاهی برهان مهر مینهد و گاهی زبان رامیگشاید ، بااینکه یك حقیقت بیش نیست لکن : هروقتی بتناسب اقتضائی دارد ، وازجمله مظاهر این حقیقت است تسلیم در پیشگاه وحی ومطالبی که بعنوان اخبار ازواقعه‌ای یابنام دستور وقانونی ، بوسیلهٔ کتابی یاازربان پیغمبر وامامی بیان میشود ؛ که چون این سلسله همه بخدا مربوط است واینها وسائط میان خالق ومخلوق اندوازخودچیزی ندارند تسلیم دربرابر آنان، تسلیم دربرابر خداست و البته این مطالب بااندك توجهی کاملا روشن ومورد تصدیق خواهدشد .

اما گاهی از دستگاه مربوط بوحی مطالبی صادر میشود که عقول عادی از درك حقیقتش عاجزمیماند وچه بسا این کوتاهی فکرو یا بلندی مطلب موجب شبهه وتردید میگردد ، از طرفی موضوع راامنای وحی وجانشینان حق فرموده‌اند وازطرفی عقل معمولی از رسیدن بکنهش قاصراست از این‌رو بعضی که تهورشان زیاد وخردشان کم است ازدر انکار وارد میشوند وجمعی که احتیاطشان بیشتر است راه توجیه وتأویل پیش میگیرند چنانکه در بحث :معاد جسمانی ،معجزات شفاعت ، وامورمربوط بامام زمان عليه السلام نمونهٔ این دو دسته بسیار است ؛ ولی دستهٔ سومی هستند که عقلشان نیرومند تر، تسلیمشان قوی تر، وفکرشان روشن تراست از طرفی با عقلشان نمیجنگند ؛ اقرار میکنند که ما نمی فهمیم ، واز طرفی از مطالب مسلم دین دست نکشیده میگویند چون از جانب خدااست بآن ایمان داریم «والراسخون فی العلم یقولون آمنابه کل من عند ربنا وما یذکرالا اولوا الالباب» وبا توجه بدو جهت باید تصدیق کرد که افکار این طبقه عالی تر و دانششان بیشتراست ؛ اول اینکه باید ارزش فکری وعلمی بشررا در نظر گرفت وتاریخ علمی وی را بدقت مطالعه کردودیدپایه‌های علوم بشری تاچه‌درجه‌بی ثبات ولرزان است ، این همان بشري است که وقتی بهوس ستاره شناسی و اطلاعات آسمانی و زمینی افتاد زمین را ساکن کرد ومرکزعالم قرار داد ؛نه فلك پوست پیازی مقعر ومحدب با آن تشکیلات بدورش چرخاند ؛ ستاره‌ها را چون گل میخهای نقره باچکش اوهام بجسم غیرقابل خرق والتیامش کوبید وآن دستگاه عجیب وغریب

هیئت‌را براه انداخت؛ قرنهای متمادی دانشمندان بشر! آري دانشمندان ! مجامع علمی را از هیاهوی این فرضیه‌ها پر کردند ، بافکار بلند خود بالیدند ، بقدرت فکری نابغه‌هائی که این پایه‌ها را نهادند آفرینها گفتند ، وبروحشان درودها فرستادند ؛ مدتها گذشت تا دیگران آمدند وزمین را با هزار ماجرا بحرکت‌در آوردند ، پردهٔ افلاك را دریدند گل میخها را از جسم بیجانش بیرون کشیده در فضا معلق کردند ؛فضای عالم را تجزیه کرده منظومه‌های شمسی بیشماری‌تشکیل دادند ووو .. این‌همان بشری‌است که از نظریه‌های علمیش گرفته تا صنعتش تا تجربیاتش تا عادات و رسومش هر روز طرحی تازه میریزد و بهزار زبان آنرا میستاید ، فردا خیره خیره بآن نگاه میکند واز نادرستیش قاه قاه میخندد گاهی هم زار زار میگرید .

با توجه باین جهت معلوم میشود بشر هر چه علمش زیادتر شود عاقبت جهلش بیشتر است وهرچه تیزبین تر شود بازآنچه‌از نظرش‌پنهان است‌ملیاردها مرتبه زیاد تر است ، نشانه کوتاهی فکرهمین است که گمان کند همه‌چیز را میداند یادست کم‌آنچه‌میداندبیشتراست از آنچه نمیداند،چنانکه بسیاری از دانشمندان وقتی که با وج دانش رسیدند بنا دانی خویش اعتراف کردند عماد اصفهانی ـ متوفای ۵۹۷ ـ گوید : «انی‌رأیت انه لایکتب انسان کتابافی یومه الا قال في‌غده : لوغیرهذالکان حسن‌ولوزید لکان‌یستحسن ولوقدم هذا لکان‌افضل ولو ترك هذا لکان اجمل ، و هذا من اعظم العبر ، وهو دلیل علی استیلاء النقص علی‌جملة البشر» این جهت اول ـ با رعایت کمال اختصار ـ

جهت دوم توجه بعظمت وقدرت خدا است که نمیتوان‌آنرا بحدی‌محدود کرد ویا بحقیقتش پی برد ، خداوندی ـ که هرچه بشر بحقایق بیشتری‌میرسد خواه نا خواه در برابر عظمت و قدرتش انگشت حیرت میگزد ،خدائی که در وصف قدرت ویا سایر صفاتش هیچ عبارتی شایسته تر و زیباتر از این نیست که بگویندعقل ماوصدها هزار درجه‌بزرگتر ازما کوچکتراز آن‌است که‌بتواند بآن واقف گردد ؛ البته هر کس کم و بیش این قدت بزرگی را حس میکند

اگر انسان باین دو جهت توجه کامل کند بی اختیار بطور قطع و یقین در برابر آنچه ازمنبع وحی‌میرسد بدون چون وچرا گردن مینهد واین خود علامت متانت عقل است ، واگر تسلیم نشد نشانهٔ این‌است که یا خویش را درست نشناخته و بیش از آنچه است تصور کرده ، یا . خدارا نشناخته واورا ـ نعوذبالله ـ کوچك شمرده واین‌هردو علامت سستی فکر است ، مادر بارهٔ خود افراد انسان‌می‌بینیم اگرجمعی بنبوغ فکری‌وعقلی یاتقدم‌صنعتی‌ـ شخصیی یا گروهی ـ اقرار کردند قهراً در برابرش تسلیم وخاضع میشوند تا آنجا که اگر مطالب او راهم نتوانند باور کنند نقص‌را بخودشان متوجه میکنند ، مثلا یك نفررا که اول ریاضی دان دنیا میشناسند و بمقام علمیش اقرار دارند ، می‌بینیم که نظریه‌هائی میدهد که همه درتصورش میمانندوچه بسابعقلشان‌هم‌درست درنمیاید ، واگردیگری‌میگفت قطعاً مجنونش میشمردند ویادست کم‌بیدرنگ ردش میکردند .

اما چون‌دانشمندی گفته جرئت‌انکارش‌رانمیکنندوبا کمال احتیاط بامید درك آن‌هادور وبرش‌میچرخند ودر اطرافش تأمل میکنند ؛ این نشانه تسلیم در برابر یك فکر بلنداست، پس باید بآنهائی که در برابر خدازانومیزنندومطالب وحی‌را اگرنفهمیدند با کمال ایمان میگویند : درست است ومانمی فهمیم ، حق دادوبعقل متینشان آفرین گفت چنانکه خداهم اینان‌را خردمندشمرده‌است اینان می گویند : ماهزاران چیزدیدیم که‌اول بنظرمان محال یابعید میآمد وبآنهابدیدهٔ مسخره نگاه‌میکردیم سپس‌علاوه‌براینکه‌واقع‌شدطولی نکشید بسیارهم‌عادی‌شد چنانچه بالعکس مطالبی اول بنظرمان صحیح وقطعی وانکار نا پذیر میآمد بعداً بطلانش روشن شد ، ما که در برابریك فرد بشر عادی که هزاران اشتباه ازاو می‌بینیم وقتی عظمت مقام علمیش را شناختیم نادانیها را بخودمان نسبت میدهیم ودعاوی درك نشدنی او را می پذیریم پس چرا در برابرآفریننده علم وقدرت ،و خالق اندیشه وخرد زانو نزنیم و گردن ننهیم ؟ خطوط ناخوانده ونقاط تاریك‌ـ که بشردر امید کشفش نشسته ، در جهان بسیار است این هم یکی از آنها ، ما بامید تسخیرستارگان چشم بآسمان دوخته‌ایم ، ودر انتظار کشف اسرار حیات و

اطلاع برحقایق عالم روز شماری میکنیم پس چرا بمحض اینکه یك عمر طولانی بنظرمان بعید آمد ـ با اینکه احتمال میدهیم سرانگشت علم بزودی راز این معما بگشاید ـ منکر شویم ؟!

اگر دیگران بگویند ممکن است داروی ضد مرگ کشف شود باور کنیم .

اما اگر خدا وعده دهد یك مصلح جهانی را که برای روز بیچارگی ذخیره کرده بفرستد باشك وشبهه تلقی کنیم پس چرا بانتظار رسیدن وعده‌های خدا و فهمیدن رموز دین ننشینیم وبجای اقرار بکوتاهی فکر و نا رسائی عقل خویش ـ که با اندك تأملی روشن میشود لب بانکار گشائیم یادست بتأویل زنیم وتوقع داشته باشیم همه چیز بفکرمان درست بیاید وهرحقیقت را بی مقدمه بفهمیم ؟ مخصوصاً نسبت باموری که راجع بعالم دیگر، ویا ربط بین این عالم وآن عالم است که بکلی از حیطهٔ دانش بشر بیرون است ، وراهی جزوحی آسمانی ندارد ، مگر بشر بحقیقت هرچیزپی برده وتنها همین مطالب زیرپرده مانده ؟! مگر استبعاد هم در عالم عقل ومنطق دلیلی است که بتواند در برابر کوچکترین دلیل تاچه رسد بوحی آسمانی مقاومت کند ؟! گویا باهمهٔ این بانگ وفریادها هنوز دوران استدلالهای «أبی بن خلف» سپری نشده؟ او میخواست با یك استخوان پوسیده منکر قرآن شود ، امروز با این همه ترقیات علمی میخواهند با مطالبی از آن استخوان پوسیده تر حقایق ثابت دین را انکار کنند ، پیدا است سر چشمه هردوسستی ایمان وعدم تسلیم در برابرحق است ، ومنشأ آن هم گم کردن خویش یا نشناختن خدااست ؛ «فان لم یستجیبوا لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله وان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون» ؟

در این ترجمه مطالب واضح ورسا بیان شده ، تفسیر و توضیحها و تذکرات لازم مترجم در پرانتز اضافه گشته؛ عبارات مبهم ومجمل کلمات مشکل، بامراجعهٔ مدارك ترجمه شده است .

احمد جنتی
فروردین ماه ۱۳۴۱



كتاب

الإيقاظ من الهجعة

بالبرهان على الرجعة

لمؤلفه العلامة الخبير المحدث الشهير الشيخ

محمد بن الحسن الحر العاملي رضوان الله عليه

المتوفي ١١٠٤

صححه واشرف على طبعه

الفاضل المتتبع الحاج السيد هاشم الرسولي المحلاتي

با ترجمه فارسی بقلم فاضل محترم آقای احمد جنتی

انتشارات نوید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله محيي الاموات ، ومميت الاحياء ، الذی لاتعجز قدرته عن شیء من الاشیاء ، الذی فضّل الانبیاء والاوصیاء علي جمیع القبائل والعشایر ، وفضّل بعدهم المؤمنین فبشّرهم بأحسن البشائر ، وذخر لاهل العصمة وشیعتهم أشرف الكنوز و الذخایر ، وخصّهم بأفضل المفاخر وأكمل المآثر ، وأتمّ لهم الفضائل الباطنة والظاهرة وجعل لهم البشرة فی الحیوة الدنیا والآخرة ، فوعدهم بالدولة الظـاهرة والصولة القاهرة ، والصلوة والسلام علی محمّد وآله الطاهرین صلوة وسلاماً دائمین الی یوم الدین

و بعد : فیقول الفقیر الی الله الغنی محمّد بن الحسن الحر العاملي عامله الله بلطفه

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدایرا كه مردگان زنده میكند ؛ وزندگان‌میمیراند ، چیزی ازحیطهٔ قدرتش بیرون نرود خداوندی كه پیمبران واوصیارا برهمهٔ طوائف بر تری داد ، وپس از آنان مؤمنان را فضیلت بخشید ، بهترین نویدها بدانها داد ، برای معصومین و شیعیانشان بالاترین گنجها اندوخت ، گزیده‌ترین‌فخرو والاترین مجد خاص‌آنها كرد ، فضیلتهای ظاهر وباطن برآنان تمام كرد ، در زندگی‌دنیا وآخرت بشارتشان داد ، دولت ظاهر وسلطنت قاهرشان وعده داد ، وتا قیامت درود بر روان تابناك محمد وآل پاك‌ش باد

سپس این بنده محتاج : محمدبن حسن حر عاملی ـ كه خدا با لطف نهان‌وعیانش

الخفى والجلى : قدجمع بعض السادات المعاصرين رسالةاثبات الرجعة التىوعدالله بهاالمؤمنين ، والنبى والائمة الطاهرين ، سلام اللهعليهم أجمعين وفيها أشياء غريبة مستبعدة لم‌يعلم من أين نقلها ليظهر انها من الكتب المعتمدة ، فكان ذلك سبباً لتوقف بعض الشيعة عن قبولها حتى انتهى الى انكار أصل الرجعة وحاول ابطال برهانهاودليلها ، وربمامال‌الى‌صرفهاعن‌ظاهرهاوتأويلها ؛مع‌ان الاخبار بهامتواترة والادلة العقلية والنقلية على امكانها ووقوعها كثيرة متظاهرة .

وقدنقل جماعةمن علمائنا اجماع الامامية على‌اعتقاد صحتها واطباق الشيعة الاثناعشرية على‌نقل أحاديثها ورواياتها وتأويلها وتأولوامعارضهاعلى‌شذوذ وندوربالحمل على التقية اذلا قائل بهامن غير الشيعة الامامية و ذلك دليل واضح على صحتها وبرهان ظاهرعلى‌ثبوتها ونقل رواياتها ، فالتمس منى‌بعض‌الاخوان‌جمع ماحضرنى من‌اخبارهاوالكشف‌عن‌حقيقة أسرارها،وماوردفيهامن أحاديث‌الكتب المعتمدةمن الروايات،ومايمكن‌اثباته من كلام‌علمائناالاثبات‌فرأيت‌ذلك من‌جملة المهمات‌بل‌من

با وى‌عمل كند - چنين گويد :كه يكى از بزرگان اين دوره درباره رجعتى كه‌خدا به پيغمبر وائمه - عليهم‌السلام - ومؤمنين وعده داده ، كتابى نوشته ومطالب غريب و عجيبى درآن ثبت كرده‌است ، معلوم نيست اينها را از كجا آورده ، ازكتابهاى معتبر است يا غير معتبر ، واين باعث ترديد بعض شيعيان گشته تا آنجا كه كار بانكار اصل رجعت كشيده وبفكر افتاده‌اند كه ادلۀ آنرا رد ويا تأويل كنند ، با اينكه اخبار در اين موضوع بحد تواتر ، ودليلهاى‌عقل ونقل بر امكان ووقوعش‌فراوان است ، بسيارى از علماى ما مدعى‌اند كه همۀ اماميۀ‌بصحتش معتقداند و باتفاق‌احاديث‌آنرانقل كرده‌اند واگر خبر مخالفى هم بيابند حمل‌برتقيه ميكنند ، زيرا غير شيعۀ امامى كسى بدان‌عقيده مند نيست ، واين خود دليل روشنى بر صحت مطلب ونقل روايات آن‌است .

ازاين رو بعضى از برادران در خواست كرده‌اند كه من آنچه روايات در اين‌زمينه در اختيار دارم گردآورم وپرده اين اسرار بردارم ، و هرچه حديث در كتابهاى معتبر هست‌وآنچه ازكلمات دانشمندان معتمد شيعه قابل اثبات است همه‌راجمع كنم .

نظر باينكه‌ديدم اين‌عمل ازكارهاى مهم ، بلكه واجب‌است ، بمنظور خيرخواهى

الفروض الواجبات فشرعت في جمعها اظهاراً النصيحة المؤمنين، و دفعاً للشبهات عن أحكام الدين مع ضيق الوقت وتراكم الاشغال و كثرة الموانع الموجبة الكلال و اشتغال البال وقلة وجود الكتب التي يحتاج ويعوّل في مثل ذلك عليها ، وفيما حضر من ذلك كفاية ان شاء الله تعالى لذوى الانصاف ، الذين يتنكبون طريق البغى و الاعتساف ، فان الذى وصل الينا في هذا المعنى قد تجاوز حدّ التواتر المعنوى ، و أوجب لاهل التسليم العلم القطعى اليقيني ، وقد سمّيت هذه الرسالة بالايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة وسائلا من الله التوفيق و التسديد ، راغباً من كرمه في المعونة و التأييد راجياً منه جزيل الثواب ، و أن ينفع بها في الدنيا ويوم الحساب ، وهى مرتّبة على أبواب اثنى عشر تبركاً بهذا العدد الشريف .

الاول فى المقدمات .

الثانى : فى الاشارة الى الاستدلال على الرجعة وامكانها و وقوعها .

الثالث : فى جملة من الآيات القرآنية الدالة على ذلك و لو بانضمام الاحاديث فى تفسيرها .

مؤمنين ودفع شبهه از احكام دين بدان دست زدم ، با اينكه وقت كم ، وكار زياد ، و موانع خسته كننده بسيار ، وخاطر مشغول ، و كتابهاى موردنياز واعتماد درچنين امرى اندك است ، ولى بخواست خدا همين مدارکی که دردست است براى مردم منصفى كه خيال كجروى وانحراف ندارند كفايت ميكند ، زيرا حديثهائى كه در اين موضوع بدست ما رسيده از حد تواتر معنوى گذشته ، وبراى آنان كه دربرابر حقيقت تسليم اند موجب قطع ويقين است ، نام كتاب را « الايقاظ من الهجعة با لبرهان على الرجعة » نهادم ؛ توفيق وسداد از خدا ميطلبم ، واز كرمش كمك ميخواهم ، اميداست اجر فراوان وسود دنيا و آخرت عطا فرمايد ، وبعدد دوازده تبرك جسته دوازده بابش كردم .

باب اول درمقدمات « دوم » در استدلال بر رجعت وامكان ووقوعش « سوم » درقسمتى از آيات قرآن كه بضميمهٔ تفسير ائمه عليهم السلام دليل بر رجعت است .

الرابع في اثبات ان ما وقع في الامم السابقة يقع مثله في هذه الامة.

الخامس في اثبات ان الرجعة قد وقعت في الامم السابقة .

السادس في اثبات ان الرجعة قد وقعت في الانبياء والاوصياء السابقين .

السابع في اثبات ان الرجعة قد وقعت في هذه الامة في الجملة ليزول الاستبعاد عن الرجعة الموعود بها في آخر الزمان .

الثامن : في اثبات ان الرجعة قد وقعت للانبياء والائمة عليهم السلام في هذه الامة في الجملة ليزول بها الاستبعاد المذكور

التاسع : في جملة من الاحاديث المعتمدة الواردة في الاخبار بالرجعة لجماعة من الشيعة وغيرهم من الرعية .

العاشر : في جملة من الاحاديث المعتمدة الواردة في الاخبار بالرجعة لجماعة من الانبياء و الائمة عليهم السلام .

الحادي عشر : في انه هل بعد المهدي عليه السلام دولة ام لا ؟

«چهارم» در اثبات اینکه آنچه در امتهای گذشته واقع شده نظیرش در این امت واقع شود .

«پنجم» در اثبات رجعت در سایر امتها .

«ششم» در اثبات رجعت در پیمبران و اوصیای گذشته .

«هفتم» در اثبات رجعت در این امت اجمالا ، تا آن رجعت موعود آخرالزمان را بعید نشمارند .

«هشتم» در اینکه میان این امت هم دربارهٔ پیغمبران و أئمه علیهم السلام اجمالا رجعت بوده تا آن استبعاد بر طرف گردد .

«نهم» در قسمتی از حدیثهای معتبر که در رجعت مردم ـ از شیعه وغیره ـ وارد شده

«دهم» در پاره‌ای از روایات معتبر در رجعت گروهی از انبیاء و ائمه علیهم السلام .

«یازدهم» در اینکه آیا بعد از حضرت مهدی علیه السلام دولتی هست یا نه ؟ .

الثاني‌عشر فی ذکرشبهة منکرالرجعة و الجواب‌عنها ، واللّٰه‌ولیّ التوفیق وبیده أزمة التحقیق .

الباب الاول

فی‌المقدمات التی لا بدّ منها قبل الشروع فی المقصود لیکون الطالب لتحقیق هذه المسئلة علی بصیرة فی‌طلبه ، و نذکرها علی وجه الاختصار اذ یکفی التنبیه علیها و الاشارة الیهاوهی‌اثنا عشرة .

الاولی فی‌وجوب التسلیم لماورد عنهم (ع) والاحادیث فی‌ذلك کثیرة جداً ولابأس بایراد شیءمنها .

روی الشیخ الجلیل ثقة الاسلام‌محمّد بن یعقوب الکلینی فی باب‌التسلیم عن عدة من أصحابنا عن‌أجمد بن محمّد البرقی عن احمد بن محمّد بن أبی نصر عن‌حماد بن عثمان عن عبد اللّٰه بن یحیی الکاهلی ، قال : قال أبو عبداللّٰه (ع) : لو ان قوماً عبدوااللّٰه وحده‌لاشریك له ، و أقامواالصلوة و آتواالزکوة و حجّواالبیت‌وصاموا شهر رمضان ، ثم قالو الشیء صنعه اللّٰه وصنعه رسوله صلی‌اللّٰه علیه وآله : ألا

«دوازدهم» در بیان شبهۀ منکرین‌رجعت‌وجواب آن

باب اول

در مقدماتی که پیش‌از شروع‌بمقصد بایدتذکر داد تا اهل تحقیق با بصیرت‌وارد مطلب شوند وآنها دوازده مقدمه‌است که‌بطور اختصار ذکر میشود ، زیرا اندك‌تنبیه واشاره‌ای کفایت میکند

اول در وجوب تسلیم در برابر آنچه از ائمه علیهم السلام وارد شده ، احادیث در این باره بسیار زیاد است ، واشارۀ بقسمتی‌ازآنها ضرر ندارد .

شیخ کلینی در باب تسلیم از عبداللّٰه‌بن یحیی کاهلی نقل میکند که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود : اگر جمعی خدای یگانه را بپرستند ونماز گزارندوزکوة دهند و حج کنند ، وروزۀ ماه رمضان گیرندولی‌در مقابل کاری که‌خدا وپیغمبر صلی‌اللّٰه‌علیه‌وآله

صنع خلاف الذى صنع ؟كانوا بذلك مشركين ، ثم تلاهذه الاية« فلا وربك لايؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لايجدوا في أنفسهم حرجاً مماقضيت ويسلموا تسليماً »ثم قال : عليكم بالتسليم .

وعن علي بن محمد عن بعض أصحابنا عن الخشاب عن العباس بن عامر عن ربيع المسلي عن يحيي بن زكريا الانصارى عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من سره أن يستكمل الا يمان كله فليقل القول مني في جميع الا شياء قول آل محمد فيما اسروا وما أعلنوا وفيما بلغني عنهم ومالم يبلغني .

« وفي باب معرفة الا مام والرد اليه »الحسين بن محمد عن الحسن بن علي عن أحمد بن عائذ عن أبيه عن ابن اذينة عن غير واحد عن احدهما عليهما السلام قال : لايكون العبد مؤمناً حتى يعرف الله ورسوله والائمة كلهم وامام زمانه ويرد اليه و يسلم له .

وعن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن أبيه عمن ذكره عن محمد بن

كرده‌اند (بنحو اعتراض) بگويند : چرا چنين نكرد بهمين جمله مشرك شوند سپس اين آيه خواند : «نه ، بپروردگارت قسم ؛ ايمان ندارند تا ترا در مرافعات خود حكم كنند سپس در دلهای خود از آنچه حكم كرده‌ای ملالی نيابند وبی چون وچرا گردن نهند سورهٔ نساء آيه ٦٥» .

واز يحيى بن زكريا انصارى نقل ميكند كه حضرت صادق عليه السلام فرمودند : هر كه دوست دارد ايمان كامل داشته باشد بگويد : رأى من در هر چيز رأى آل محمد است ، چه آنها كه نهان كرده‌اند وچه آنان كه عيان گفته اند ، چه آنها كه آگاه شده‌ام وچه آنها كه خبر ندارم .

واز جمعى نقل ميكند كه حضرت باقر ياحضرت صادق عليهما السلام فرمودند : كسى بمقام ايمان نرسد تاخدا وپيغمبر وهمهٔ امامان و امام زمان خويش بشناسد و دين خود باو ارجاع كند ، ودر برابرش گردن نهد .

واز ابن أبى ليلى نقل ميكند كه حضرت صادق عليه السلام فرمود : شما مردمى

عبد الرحمن بن أبی لیلی عن أبیه عن أبی عبدالله علیه السلام قال: لاتکونون صالحین حتی تعرفوا ولن تعرفوا حتی تصدّقوا ولن تصدّقوا حتی تسلموا أبواباً أربعة ، لایصلح آخرها الا بأوّلها ، ضلّ أصحاب الثلاثة وتاهوا تیهاً بعیداً .

أقول : والادلة العقلیة والنقلیة علی ذلك کثیرة .

الثانیة : فی انّ حدیثهم علیهم السلام صعب مستصعب وانه لایجوز انکاره

روی الکلینی فی «باب ان حدیثهم صعب مستصعب» عن محمّد بن یحیی عن محمّد بن الحسین عن محمّد بن سنان عن عمار بن مروان عن جابر قال: قال أبوجعفر علیه السلام : قال رسول الله صلی الله علیه و آله : ان حدیث آل محمّد صعب مستصعب ، لایحتمله الا ملك مقرّب أو نبیّ مرسل ، أو عبد امتحن الله قلبه للایمان ، فما ورد علیکم من حدیث آل محمّد فلانت له قلوبکم وعرفتموه فاقبلوه ، و ما أشمأزّت منه قلوبکم و أنکرتموه فردّوه الی الله و الی الرسول والی العالم من آل محمّد ، وانما الهلاك أن یحدّث أحدکم

صالح وشایسته نشوید تا معرفت پیدا کنید ، ومعرفت پیدانکنید تاتصدیق کنید وتصدیق نکنید تاتسلیم شوید ، اینهاچهاردراست که آخرش راست نیاید مگرباولش (یعنی صلاح معرفت ، تصدیق ، وتسلیم همه بهم پیوسته است) هر که بیش از سه قدم بر نداشت (وبه در چهارم نرسید) سخت گمراه شد .

مؤلف گوید : دلیلهای عقلی ونقلی برلزوم تسلیم در برابر أئمه علیهم السلام زیاداست .

مقدمهٔ دوم در اینکه حدیثهای اهلبیت سخت ودشوار است و (بمحض نفهمیدن) انکارش جایز نیست .

کلینی در باب اینکه «حدیثهای آنان سخت ودشوار است» ازجابر ازحضرت باقر علیه السلام نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود : احادیث آل محمد سخت ودشوار است جز فرشته‌ای مقرب یا پیمبری مرسل ، یا بنده‌ای که خدا قلبش را برای ایمان آزموده باشد نپذیرد ، پس اگر حدیثی از آنها نقل شد ودلتان در برابرش نرم شد و توانستید تصدیق کنید بپذیرید ، واگر حدیثی را دلتان نگرفت ونتوانستید بپذیرید بخدا وپیغمبر

بحديث لايحتمله ، فيقول : والله ماكان هذا والانكار هو الكفر .

و رواه الصفار في بصائر الدرجات عن محمد بن الحسين ببقية السند .

٢ ـ وعن أحمد بن ادريس عن عمران بن موسى عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن أبی عبدالله عليه السلام قال : ذكرت التقية عند علی بن الحسين عليه السلام فقال : والله لوعلم أبوذر مافی قلب سلمان لقتله ، و لقد آخى رسول الله صلى الله عليه وآله بينهما فما ظنكم بسائر الخلق ؟ ان علم العلماء صعب مستصعب ، لايحتمله الانبی مرسل أوملك مقرب ، أوعبد مؤمن امتحن الله قلبه للايمان ، قال : وانما صار سلمان من العلماء لانه امرء منا اهل البيت فلذلك نسبته الى العلماء .

اقول : قوله : « لقتله » يحتمل وجوهاً ذكرها السيد المرتضى في الدرر و الغرر وغيره و أقربها ان الضمير المرفوع عائد الى العلم الذی فی قلب سلمان ، و الضمير المنصوب عائد الى أبی ذر ، و المعني ان أباذر لا يحتمل كل ذلك العلم فلوعلمه لقتله علمه به .

وامام بر گردانيد وانكار نكنيد ، هلاك آنجا است كه چنين حديثی برای كسی نقل شود وبطور قطع بگويد : بخدا ! اين طور نيست ، البته انكار كفر است .

واين حديث زا صفارهم دربصائر الدرجات نقل ميكنند .

و ازمسعدة بن صدقة نقل ميكند كه حضرت صادق عليه السلام فرمود : خدمت حضرت سجاد عليه السلام صحبت تقيه بميان آمد آنجناب فرمود : بخدا ! اگر ابوذر آنچه در دل سلمان بود ميدانست او را ميكشت ، با اينكه پيغمبر صلى الله عليه و آله ميان آنها برادری ايجاد كرد ، ديگرشما نسبت بسايرمردم چه گمان داريد ؟ علم دانشمندان سخت ودشوار است ، جزپيمبری مرسل ، يا فرشته‌ای مقرب ، يا بنده‌ای كه خدا دلش را برای ايمان آزموده باشد آنرا نپذيرد ، سلمان از اين جهت از علما شد كه يكی از ما اهلبيت بود ، لذا او را ازدانشمندان حساب كردند .

مؤلف گويد : اينكه فرمايد « او را ميكشت » احتمالاتی دارد كه مرحوم سيد مرتضی در كتاب غرر ودرر وغيره ذكر ميكنند ، واز همه مناسبتر اين است كه : اگر ابوذر علم سلمان را داشت در اثر اينكه تاب تحمل نداشت اين علم سبب قتل ابوذرميشد

و یؤیده الحدیثان الآتیان ، الا تری أن بعضهم جنّ و ذهب عقله بسبب حدیث واحد ، وبعضهم شاب رأسه و لحیته لاجل ذلك ولو لم ینس الحدیث لمات وقتله علمه .

وروی الشیخ الجلیل قطب الدین سعیدبن هبةالله الراوندی فی کتاب نوادر المعجزات الذی جعله ملحقاً بکتاب الخرائج والجرایح ومضافاً الیه قال أخبرنی جماعة منهم أبوجعفر محمدبن علی بن الحسن النیسابوری و محمدبن علی بن عبدالصمد عن أبیه قال حدثنا أبومحمد احمدبن محمدالمعمری عن محمدبن علی بن الحسین بن بابویه عن محمدبن الحسن بن الولید عن محمدبن الحسن الصفّار عن یعقوب بن یزید عن ابن أبی عمیر عن علیّ بن الحکم عن عبدالرحمن بن کثیر عن أبیعبدالله علیه السلام قال : أتی الحسین بن علی علیهما السلام اناس من أصحابه فقالوا له : یاأباعبدالله علیه السلام حدثنا بفضلکم الذی جعل الله لکم ، فقال : انکم لاتطیقون ، فقالوا : بلی فقال : ان کنتم صادقین فلیتنحّ اثنان وأحدّث واحداً فان احتمل حدّثتکم ، فتنحي اثنان فحدّث واحداً فقام طائر العقل فخرج علی وجهه وذهب و کلّمه صاحباه فلم یرد علیهما و انصرفوا .

چنانکه دوحدیث بعدی هم شاهد همین مدعی است ، وبهمین جهت بود که بشنیدن یك حدیث مشکل یکی عقلش ربوده میشد ، ودیگری مویش سفید میگردید ، واگر آنرا فراموش نمیکرد میمرد وهمین علم سبب قتلش میشد .

قطب راوندی در کتاب نوادر - که ملحق بکتاب خرائج است - از عبدالرحمان بن کثیر نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : عده‌ای از اصحاب حضرت سید الشهداء علیه السلام خدمت آنجناب رسیده عرض کردند : آن فضائلی راکه خدا بشما عطا کرده برای مابیان فرمائید ، فرمود : شماطاقت ندارید گفتند : چراطاقت داریم فرمود : اگرراست میگوئید دونفرتان کنار روید تا با یکی سخن گویم ، اگر وی تاب تحمل داشت برای شماهم خواهم گفت ، دونفر کناررفتند ، حضرت بآن یکی مطالبی فرمود ناگاه دیوانه‌وار برخاست راه خود پیش گرفت ورفت ، هرچه آن دونفرباوی صحبت کردند جوابی نداد آنها هم بر گشتند .

وبهذا الاسناد قال : أتى رجل الحسين عليه‌السلام فقال : حدثني بفضلكم الذى جعل الله لكم ، قال : انك لن تطيق حمله ، قال : بلى حدثني يابن رسول‌الله فانّي احتمله ، فحدّثه الحسين بحديث فمافرغ الحسين عليه‌السلام من حديثه حتّى أبيضّ رأس الرجل و لحيته و أنسى الحديث ؛ فقال الحسين عليه‌السلام : ادركته رحمة‌الله حين انسى الحديث .

وروى الشيخ الاجل رئيس المحدثين ابو جعفربن بابويه فی كتاب الامالی فی المجلس الاول عن علي بن الحسين بن شقير الهمدانی عن جعفربن احمد بن يوسف الازدی عن علی بن بزرج الحناط عن عمروبن اليسع عن‌شعيب الحدادقال : سمعت‌أباعبدالله الصادق عليه‌السلام يقول : ان‌حديثناصعب مستصعب لايحتمله الاملك‌مقرب أو نبيّ مرسل ، أو عبد امتحن الله قلبه للايمان ، أو مدينة حصينة فسئلته عنها ؛ فقال : هی‌القلب المجتمع .

اقول : و الاحاديث في‌هذا المعني ايضاً كثيرة جداً .

الثالثة : في‌عدم جواز التأويل بغيرنصّ ودليل .

ونيز از حضرت صادق عليه السلام نقل ميكند كه : مردی خدمت حضرت امام حسين عليه السلام رسيده تقاضا كرد فضائل خاندان خود را بيان كنيد ، فرمود : تو تاب تحمل نداری ، عرض كرد : چرا ، دارم بفرمائيدحضرت سخنی فرمودكه هنوز تمام نشده سرو ريش مرد سفيد شد وحديث را هم‌فراموش كرد ، حضرت فرمود : رحمت‌خدايش دريافت كه‌فراموش كرد،«تاآخرحديث» .

شيخ صدوق در مجلس اول‌كتاب امالی از شعيب حداد نقل ميكند گفت : شنيدم حضرت صادق عليهم‌السلام ميفرمود : حديث‌ما سخت ودشوار است ، بجز فرشته‌ای‌مقرب يا پيمبری‌مرسل يا بنده‌ای كه خدادلش را برای ايمان آزموده باشد يا قلعه ای محكم تاب تحمل آنرا ندارد ، گفتم : قلعهٔ محكم چيست ؟ فرمود : قلب مجتمع(يعنی دلی كه از پيروی هواها دچار اوهام باطل وشبهه‌های گمراه كننده‌نشده باشد) .

مؤلف گويد : حديث دراين‌باره نيز بسيارزياداست.

مقدمه سوم در اينكه تأويل مطالب دين‌بدون دليل‌محكمی جايز نيست .

روی الکلینی فی باب صفة العلم و فضله عن محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد عن أحمد بن خالد عن ابی البختری عن أبی عبدالله عليه السلام قال : ان العلماء ورثة الانبياء الی أن قال : فانظروا علمکم هذا عمن تأخذونه فان فینا أهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین وانتحال المبطلین وتأویل الجاهلین .

و روی العامة و الخاصة بأسانید متعددة ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لعلی عليه السلام : انك تقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله .

و روی جماعة من علمائنا منهم الرضی فی نهج البلاغة و الطبرسی فی الاحتجاج عن أمیر المؤمنین عليه السلام انه قال : فی کلام له : انا أصبحنا نقاتل اخواننا فی الدین علی ما دخل فیه من الزیغ و الشقاق و الشبهة و التأویل .

أقول : والاحادیث فی ذلك ایضاً کثیرة جداً منها ماورد فی تفسیر قوله تعالی «ومایعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم» وردت أحادیث کثیرة ان المراد بهم النبی والائمة علیهم السلام .

شیخ کلینی در باب «صفت علم» از ابو البختری نقل میکند که : حضرت صادق علیه السلام فرمود : علما وارث پیمبرانند بنگرید این علوم را از که فرا میگیرید که در هر طبقه‌ای در میان ما اهلبیت عادلانی هستند که تحریف گزافگویان ، وافترای مبطلان وتأویل جاهلان را از چهرهٔ دین میز دایند .

سنی وشیعه بسندهای زیاد روایت کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود : تو بتأویل قرآن میجنگی چنانکه من بتنزیل (وصریح آیات) قرآن جنگیدم .

جمعی از علمای ما از جمله سید رضی در نهج البلاغه وطبرسی در احتجاج از امیر المؤمنین علیه السلام نقل میکند که در ضمن کلامی فرمود : اکنون ما در اثر تحریفات واختلافات ، وشبهه ها وتأویلاتی که در دین پیدا شده ، با برادران دینی خود پیکار میکنیم

مؤلف گوید : در این موضوع نیز حدیث زیاد است ، ازجمله در تفسیر این آیه : «تأویل قرآن جز خدا وثابتقدمان در علم کسی نداند سورهٔ آل عمران آیهٔ ٧» حدیثهای زیادی وارد شده که مراد از ثابتقدمان در علم پیغمبر و ائمه علیهم السلام است .

الرابعة فی‌عدم جواز التعمق والتدقیق المنافی للتسلیم .

روی الکلینی فی باب «دعائم الکفر وشعبه» عن‌علی‌بن‌ابراهیم عن‌أبیه عن‌حماد بن‌عیسی عن‌ابراهیم بن‌عمر الیمانی عن سلیم عن‌أبان‌بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی عن‌أمیر المؤمنین علیه السلام قال: بنی الکفر علی أربع‌دعائم علی الفسق و الغلوّ و الشك و الشبهة الی‌أن قال: و الغلوّ علی‌أربع شعب علی التعمق بالرأی و التنازع‌فیه‌والزیغ‌والشقاق ؛ فمن‌تعمّق لم‌ینب‌الی‌الحق ، ولم‌یزدده‌الاغرقاً‌فی‌الغمرات ولم‌تنحسر عنه فتنة‌الاغشیته فتنة اخری ، وانخرق دینه فهو یهوی فی‌أمر مریج ، ومن نازع بالرأی وخاصم شهر بالفشل من‌طول اللجاج ، ومن‌زاغ قبحت‌عنده‌الحسنة و حسنت عنده السیئة ، ومن شاقّ او عـرت علیه‌طرقه ؛ واعترض علیه‌أمره‌فضاق‌علیه

مقدمهٔ چهارم در اینکه تعمق‌وموشکافی(واعتماد بفکرخود) بحدی که منافی‌تسلیم باشد(وبطوری که محور عقاید واعمال ر افکرمستقل‌خود قرار دهد واگر کلامی از أئمه مخالف‌آن دید تأویل کند) جایز نیست

شیخ کلینی در باب : « دعائم کفر » ازسلیم‌بن قیس هلالی نقل میکند که علی علیه السلام فرمود : پایه های کفر چهار چیز است : فسق(یعنی خروج از فرمان خدا) غلو (یعنی مقامی‌را بیش از آنچه هست بالا بردن) شك‌و شبهه درامردین....وغلو چهار شعبه دارد : موشکافی و استقلال در رأی (بطوری که کلمات پیشوایان دین را هم تأویل کند) ، اختلافات در آراء ، انحراف ودشمنی پس هر که (بنحو مذکور) تعمق و مو شکافی کند بحق باز نگردد وجز غرق شدن در گردابها نتیجه نگیرد ، وهیچ پرده‌ای از جلو چشمش عقب نرود جز اینکه پردهٔ دیگری بیاید ، ودینش پاره‌پاره‌شود ، وهمیشه در امور درهم وبرهمی سرنگون باشد ، وهر که باتکای رأی‌خویش (در امور دین)نزاع ومخاصمه کند ازکثرت‌لجاجت ودشمنی بسستی شهره شود ، وهر که منحرف شود ، زیبا در نظرش زشت ، وزشت زیبا آید ، وهر که ستیزه کند راههایش ناهموار گردد ، و

مخرجه اذ لم یتّبع سبیل المؤمنین «الحدیث» ورواه السید الرضي فی نهج البلاغة .

وفی باب «النسبة» عن محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد عن الحسین بن سعید عن النضر بن سوید عن عاصم بن حمید قال: سئل علی بن الحسین علیهما السلام عن التوحید ، فقال : ان الله عزوجل علم انه یکون فی آخر الزمان قوم متعمقون فأنزل الله «قل هو الله أحد » و الایات من سورة الحدید الی قوله : «علیم بذات الصدور» فمن رام وراء ذلك فقد هلك

وروی الحسن بن سلیمان بن خالد القمي عنهم علیهم السلام انهم قالوا نجی المسلّمون وهلك المتکلمون ، والاحادیث فی هذا المعنی ایضاً کثیرة .

الخامسة : فی وجوب الرجوع فی جمیع الاحکام الی أهل العصمة علیهم السلام

روی الکلینی في باب الضلال عن علی بن ابراهیم عن أبیه عن ابن أبي عمیر عن عبدالرحمن بن الحجاج عن هاشم صاحب البرید قال : قال أبو عبدالله علیه السلام : اما والله انه شرّ علیکم أن تقولوا الشيء ما لم تسمعوه منا وفی «باب من مات ولیس له امام» عن بعض أصحابنا

کارش دشوار ، وراه برویش بسته شود ، زیرا غیر از راه مؤمنان پیش گرفته «تا آخر حدیث» واین حدیث را سید رضی هم در نهج البلاغه نقل میکند .

و از عاصم بن حمید نقل میکند که : از حضرت سجاد علیه السلام راجع بتوحید پرسیدند ، فرمود : خدای عزوجل میدانست که در آخر الزمان عده‌ای متعمق پیدا میشوند (که بخیال احاطهٔ بهمهٔ موجودات یا ازمحیط ادراکات خود فراتر نهاده ، وبفکر احاطهٔ بذات حق میافتند) لذا سورهٔ قل هو الله ، و آیات اول سورهٔ حدید ـ تا وهو علیم بذات الصدور ـ را (برای معرفی خویش بقدر طاقت بشر) نازل فرمود ، پس هر که دنبال اطلاع بیشتری نسبت بذات حق برود هلاك شود .

حسن بن سلیمان بن خالد قمی از ائمه علیهم السلام نقل میکند که فرمودند : آنها که تسلیم شوند نجات یافتند و آنها که بسخنان بیجا بپردازند هلاك گردند. واحادیث در این زمینه فراوان است .

مقدمهٔ پنجم در وجوب رجوع در همهٔ احکام باهل عصمت علیهم السلام .

شیخ کلینی در باب «ضلال» ازهاشم - بازرس کل (که شاید در دستگاه منصور بوده) نقل میکند که حضرت صادق علیهم السلام فرمود : بدانید بخدا قسم ! اگر چیزی را از ما نشنیده از پیش خود بگوئید ، برای شما شر بزرگی است .

و در باب «من مات ولیس له امام » از مفضل بن عمر نقل میکند که حضرت صادق

عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی عن مالك بن عامر عن المفضل بن زايدة عن المفضل بن عمر قال : قال أبوعبد الله عليه السلام : من دان بغير سماع عن صادق الزمه الله التيه الى العنا ، ومن ادّعى سماعاً من غير الباب الذی فتحه الله تعالی فهو مشرك وذلك الباب المأمون على سرّ الله المكنون .

اقول : والا حاديث في ذلك أكثر من ان تحصى وأو فر من أن تستقصى قد تجاوزت حدّ التواتر بمراتب ، و الا دلة العقلية والنقلية علي ذلك كثيرة .

السادسة : في و جوب العمل بمالا يحتمل التقية من الا حاديث و ترك ما عارضه اذا وافق التقية .

روی الكلينی في باب اختلاف الحديث عن محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن محمد بن عيسى عن صفوان بن يحيى عن داود بن الحصين عن عمر بن حنظلة عن أبی عبدالله عليه السلام في حديث طويل انه قال له فان كان الخبران مشهورين عنكم قد رو اهما الثقات عنكم ؟ قال : ينظر فما و افق حكمه حكم الكتاب و السنة

عليه السلام فرمود : هر که بدون شنیدن از امامی امری را بنام دین بپذیرد خدا همیشه سر گردانش کند تا دچار رنج شود ، وهر که بقول غیر امام اعتماد کند و از غیر دری که خدا گشوده وارد شود مشرك است ، این همان دری است که بر سر پنهان خدا مأمون است (ورازهای الهی بوی سپرده شده) .

مؤلف گوید . حدیث در این باره از شماره بیرون واز حد تواتر بمراتبی افزون است ودلیلهای عقلی ونقلی بر این مطلب فراوان است .

مقدمهٔ ششم : در وجوب عمل بحدیثهائی که احتمال تقیه ندارد ، و ترك حدیثهای معارض آنها ؛ اگر موافق تقیه باشد .

شیخ کلینی در باب «اختلافات حدیث» درحدیثی طولانی از عمر بن حنظله نقل میکند که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم : اگر هر يك از دو خبر مخالفرا ، معتمدان از شما نقل کنند چه باید کرد ؟ فرمود : هريك حكمش موافق قرآن و سنت پیغمبر صلی الله علیه وآله ، ومخالف سنیان است بگیرید ، وآنرا که مخالف کتاب وسنت وموافق

و خالف العامة فيؤ خذ به و يترك ما خالف حكمه حكم الكتاب و السنة و و افق العامة .

قلت : أرأيت ان كان الفقيهان عرفا حكمه من الكتاب والسنة و جدنا أحد الخبرين مو افقاً للعامة و الآخر مخا لفا لهم ؟ قال : ماخالف العامة ففيه الرشاد « الحديث » .

وروى الشيخ الجليل محمد بن أبى جمهور اللحسائى في كتاب غوالى اللئالى قال : روى العلامة مرفوعاً عن زرارة قال : سئلت ابا جعفر عليه السلام فقلت : يأ تينا عنكم حديثان متعارضان الى أن قال : انظروا ماوافق منهما العامة فاتركه ،وخذبما خالفهم فان الحق فيماخالفهم «الحديث» .

اقول : و الاحاديث في ذلك كثيرة جداً وقدروى ما يدل على جواز الا خذ بالحديث الذى ورد من باب التقية ولكن ذلك غيرصريح في وجودالمعارض فيحمل على عدم وجود معارض له ، أوعلى عدم العلم بكونه من باب التقية ،لعدم الاطلاع على اعتقاد العامة فيه ، فيعمل بالمرجحات الباقية .

سنيان است رها كنيد ، گفتم : اگر هر دوفقيه (كه در مرافعه حكم ميكنند) حكم واقعه را از كتاب وسنت گرفته باشدوحكم يكى موافق سنيان وحكم ديگر مخالف آنها باشدچه كنيم ؟: فرمودمخالف سنيان را بگير كه هدايت در همان است «تا آخر حديث» .

ابن ابى جمهور احسائى در كتاب غوالى اززراره نقل ميكند كه گفت : از حضرت باقر عليه السلام پرسيدم : اگر دوحديث مخالف ازشمانقل شد چه كنيم ؟ فرمود : به بينيد هر يك موافق سنيان است واگذاريدوهر يك مخالف ايشان است بگيريدكه حق درجهت مخالف آنان است «تا آخر حديث» .

مؤلف گويد : حديث در اين باب هم بسيار است ، ودر بعضى احاديث است كه عمل بآنچه موافق آنها است هم جايز است ولى شايد مرادجائى باشد كه حديثى مخالف آن نباشد ، يا جائى كه در اثر عدم اطلاع بررأى آنهانميدانيم حديث موافق آنها است يا مخالف ، از اين جهت بايد براههاى ديگر حديث صحيح را تشخيص داد .

اذاتقرّر هذا فاعلم ان أحاديث الرجعة لاتوافق العامة بوجه فيجب العمل بها ، و لايظهرلهامعارض‌صريح أصلا، وعلى تقديروجوده يجب حمله على التقية قطعاً كما اشار اليه ابن بابويه .

السابعة في وجوب الرجوع في جميع الاحكام الى رواة الحديث فيما رووه عنهم‌عليهم‌السلام .

روى رئيس المحدثين ابن بابويه في كتاب كمال الدين ، ورئيس الطائفة الشيخ‌الطوسى في كتاب‌الغيبة ، وأمين‌الدين ابومنصورالطبرسى في كتاب الاحتجاج بأسانيدهم الصحيحة عن‌مولانا صاحب الزمان عليه السلام انه كتب في‌جواب مسائل اسحق بن يعقوب وأما الحوادث الواقعة فارجعوا الى رواة حديثنا فانهم حجتى عليكم‌و انا حجة الله .

اقول : والاحاديث الدالة‌على‌وجوب‌الرجوع الى رواة أحاديثهم‌عليهم‌السلام عموماًوخصوصاً كثيرة جداً لاتحصى‌ويكفى‌الاشارة اليهاومن جملتهامارواه الكلينى في باب اختلاف الحديث بالاسناد السابق عن عمربن حنظلة قال : سألت أبا عبد الله

بنابر اين چون حديثهاى رجعت بهيچ وجه با سنيان موافقت ندارد بايد آنها را پذيرفت ، علاوه حديث معارض ومخالف صريحى هم ندارد ، اگر هم داشته باشد قطعاً بايد حمل بر تقيه كرد ، چنانكه مرحوم صدوق نيزميفرمايد .

مقدمۀهفتم اينكه درهمۀاحكام بايد براويان حديث رجوع كرد وبحديثهائى كه از ائمه نقل ميكنند عمل كرد .

شيخ صدوق دركتاب اكمال وشيخ طوسى در كتاب غيبت : وطبرسى در احتجاج بسندهاى صحيح از حضرت صاحب‌الزمان عليه‌السلام نقل ميكنند كه در جواب‌سئوالهاى اسحاق بن‌يعقوب نوشتند : واماحوادث‌واتفاقاتى كه ، رخ‌ميدهد ! براويان حديث‌ما رجوع كنيدكه آنان از جانب من برشما حجت‌اند ، ومن‌حجت‌خدايم .

مؤلف گويد : حديثهائى كه بر وجوب رجوع براويان حديث عموماً يا خصوصاً دلالت‌ميكند بقدرى‌زياد است كه‌بشمار نيايدواشاره‌اى‌بآنهاكافى‌است ، واز جمله‌همان‌حديث سابق‌است كه‌عمربن‌حنظله‌ميگويدازحضرت صادق عليه‌السلام پرسيدم : دو نفراز شيعيان‌بر

عليه السلام عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعة في دين أو ميراث فتحاكما الى السلطان او الي القضاة أيحل ذلك ؟ فقال : من تحاكم اليهم في حق أو باطل فانما تحاكم الى الطاغوت ، ومايحكم له فانما يأخذ سحتاً وان كان حقاً ثابتاً الى أن قال : ينظران الى من كان منكم قدروى حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف أحكامنا، فليرضوا به حكماً ، فاني قد جعلته عليكم حاكماً ، فاذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فانما استخف بحكم الله وعلينا رد ، والراد علينا راد على الله ، وهو على حد الشرك بالله

وروى ابن بابويه في الامالي في المجلس الرابع والثلثين عن الحسين بن أحمد بن ادريس عن أبيه عن محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعرى عن محمد بن علي عن عيسى بن عبدالله العلوى العمرى عن أبيه عن آبائه عن علي عليه السلام قال : قال رسول الله اللهم ارحم خلفائي ثلثاً قيل :يارسول الله ومن خلفاؤك ؟ قال : الذين يأتون بعدى يبلّغون حديثي و سنتي ثم يعلّمونها امتي . ورواه ايضاً في آخر كتاب من لايحضره الفقيه مرسلا .

سرطلبي يا ارثي مرافعه دارند ، جايز است بدستگاه دولت بني اميه يا قضات آنها رجوع كنند ؟ فرمود : هر كه دردعواى حق يا باطلي حكومت بدانها برد محاكمه بظالم طغيانگر برده وهر چه بحكم وى بگيرد بحرام گرفته اگر چه حق ثابت او باشد ــ تا آنجا كه(چون ميپرسد : پس بكه مراجعه كنند ؟) ميفرمايد : ــ بنگرند هر كس از شيعيان كه حديث ما راروايت كند ، ودر حلال وحرام ما نظر كند ، واحكام بشناسد بداورى او تن دهند كه من او را برشما حاكم قرار دادم ، آنگاه اگر بحكم ما حكومت كرد ونپذيرفتند ، بحكم خدا اهانت كرده وما را رد كرده اند ، وهر كه رد ما كند رد خدا كرده ودر مرز شرك بخدا است .

ابن بابويه در كتاب امالي در مجلس ٣٤ از عبدالله علوى از پدرانش ازعلي عليه السلام نقل ميكند كه پيغمبر صلى الله عليه وآله سه مرتبه فرمود : خداوندا ! جانشينان مرا رحمت كن ، پرسيدند : جانشينان شما كيانند ؟ فرمود : آنها كه پس ازمن بيايند ؛ حديث وسنت مرافرا گيرند وبامتم بياموزند .

واين حديث را در كتاب من لايحضر هم بدون سند نقل ميكند .

وقدروى الخاصة والعامة عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال : علماء امتى كانبياء بني اسرائيل .

وروى الثقة الجليل محمد بن الحسن الصفار في بصائر الدرجات في باب مايلقى الى الائمة عليهم السلام فى ليلة القدر عن عبدالله بن محمد ومحمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن عبدالله عن يونس عن عمر بن يزيد قال : قلت لابى عبدالله عليه السلام أرأيت من لم يقرّ بانكم في ليلة القدر كما ذكرت ولم يجحده ؟ قال : اما اذا قامت عليه الحجة ممن يثق به في علمنا فلم يثق به فهو كافر ، وأما من لم يسمع ذلك فهو في عذر حتى يسمع ، ثم قال أبوعبدالله عليه السلام : « يؤمن بالله ويؤمن للمؤمنين » .

اقول : والاحاديث فى ذلك كثيرة جدّاً قد تجاوزت حدّ التواتر وقد جمعت منها جملة فى موضع آخر ، و هى كما ترى ليس فيها تعرّض لاشتراط الملكة التى ذكرها بعض المتأخرين و لا فيها رخصة للمذكورين في أن يعلموا

شيعه وسنى روايت كنند كه پيغمبر صلى الله عليه وآله فرمود : علماى امت من مانند پيمبران بنى اسرائيل اند .

صفار در بصائر الدرجات — در باب چيزهائى كه شبهاى قدر بائمه عليهم السلام القا ميشود — از عمر بن يزيد نقل ميكند كه گفت : بحضرت صادق عليه السلام عرض كردم : اگر كسى باين مقام شما راجع بشب قدر اقرار نكند و انكارى هم نداشته باشد حكمش چيست ؟ فرمود : اگر مرد موثقى اين مراتب را بوى گفت و حجت برايش تمام گشت و اقرار نكرد كافر است ، واگر بگوشش نرسيد ، تا نشنيده معذور است ! سپس حضرت اين آيه خواند (كه خداوند درصفات عالى پيغمبر صلى الله عليه وآله ميفرمايد) : « بخدا ايمان آورد ومؤمنان را نيز تصديق كند ، سوره توبه : آية ٦١ » (اشاره باينكه مسلمانان هم بايد از پيغمبر صلى الله عليه وآله پيروى كنند وحديثهائى كه مؤلفان نقل ميكنند بپذيرند)

مؤلف گويد حديث در اين باره زياد وازحد تواتر متجاوزاست كه من قسمتى از آنها را جاى ديگر جمع كرده ام ، وچنانكه واضح است شرط عدالت راوى وطبيعت خدا ترسى كه بعضى از متأخرين قيد كرده اند در اين احاديث نيست (بلكه تنها بوثوق واطمينان

بظنّهم ، أو يقولوا شيئاً لم يثبت عندهم عن الائمة عليهم السلام .

اذا عرفت ذلك ظهر لك صحة الرجعة فانها مذهب جميع رواة الحديث ، وقد نقلوها عن الائمة عليهم السلام كما ستعرفه ان شاء الله تعالى .

الثامنة في وجوب عرض الحديث المشكوك فيه ، و الحديثين المختلفين على القرآن وقبول ما وافقه خاصة .

روى الكليني في باب الاخذ بالسنة وشواهد الكتاب عن عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن أبيه عن النضر بن سويد عن يحيى الحلبي عن أيوب بن الحرّ قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: كل شيء مردود الى الكتاب والسنة ، و كل حديث لم يوافق كتاب الله فهو زخرف.

وعن علي بن ابراهيم عن أبيه عن النوفلي عن السكوني عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ان على كل حقّ حقيقة ، و على كل صواب نوراً ، فما وافق كتاب الله فخذوه ، وما خالف كتاب الله فدعوه .

براوی اکتفا شده ، چنانکه عده زیادی از علماهم بیش از اعتماد براستگوئی راوی لازم نمیدانند)ونیز روایات بکسی اجازه نداده که بگمان خویش عمل کند یا رأیی که از ائمه نرسیده بگوید از این مقدمه هم صحت رجعت معلوم میشود زیرا همهٔ راویان حدیث بآن معتقداند وآنرا از ائمه علیهم السلام نقل میکنند .

مقدمه هشتم اینکه اگر حدیثی مورد شك شد ، یا دو حدیث مخالف نقل شد باید آنهارا بقرآن عرضه کرد ، هریك موافق قرآن بود پذیرفت .

شیخ کلینی در باب «اخذ سنت وشواهد کتاب» از ایوب بن حر نقل میکند که گفت : از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود : هر چیز باید بقرآن وسنت ثابت پیغمبر ارجاع شود ، وهرحدیثی که مخالف کتاب خدا بود ساختگی است .

واز سکونی نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : هر حقی را حقیقتی است ، وهر مطلب صحیحی را نوری ، هر حدیثی موافق قرآن است بگیرید ، وهر چه مخالف است واگذارید .

اقول : و الا حادیث في ذلك ایضاً کثیرة جداً و یفهم من حدیث آخـر ان المراد عرض الحدیث علی الواضحات من القرآن ، أو علی الایات التی ورد تفسیرها عنهم علیهم السلام .

اذا عرفت ذلك فنقول : أحادیث الرجعة کلها من هذا القبیل الذی یوافق القرآن فتجب الاخذ بها لما یأتی ان شاءالله تعالی .

التاسعة : في وجوب ترجیح الحدیث الموافق لاجماع الشیعة بـل الموافق للمشهور بینهم .

روی الکلینی في باب اختلاف الحدیث بالاسناد السابق عن عمر بن حنظلة عن أبیعبدالله عليه السلام في حدیث قال : انظر الی ماکان من روایتهم عنا في ذلك الذی حکما به المجمع علیه بین أصحابك ، فیؤخذ به من حکمنا و یترك الشاذّ النادر الذی لیس بمشهور عند أصحابك ، فان المجمع علیه لاریب فیه «الحدیث» .

اقول : والنصوص في ذلك کثیرة ، اذا تقرّر هذا فاعلم ان أحادیث الـرجعة

مؤلف گوید : حدیث در این زمینه بسیار زیاد است ، واز بعض آنها معلوم میشود مراد عرضهٔ حدیث بر آیات واضح قرآن است ؛ یا آیه‌هائی که از ائمه علیهم السلام تفسیرش رسیده .

وحدیثهای رجعت همه موافق قرآن است پس باید پذیرفت ، چنانکه خواهد آمد .

مقدمهٔ نهم اینکه در دوحدیث مخالف ، آنرا که موافق اجماع شیعه ویا مشهور بین آنها است باید گرفت .

شیخ کلینی درباب «اختلاف حدیث» ازعمر بن حنظله از حضرت صادق علیه السلام در حدیثی (راجع باختلاف دو حاکم در حکم مرافعه) نقل میکند که فرمود : بنگرید هر یك که در حکم خویش ، بروایتی استناد میکند که بین شیعه مورد اتفاق است حکم اورا بگیرید ، وحکم آن یك را که روایتش نادر است ومیان اصحاب شهرت ندارد رها کنید که آنچه اتفاقی شیعیان است شك ندارد « تا آخر حدیث » .

مؤلف گوید : در این موضوع نیز حدیث زیاداست وبحسب این احادیث هم باید

موافقة لاجماع الشيعة كما يأتی ان شاء الله تعالی ، فتعين العمل بها .

العاشر: في الاشارة الی جملة من وجوه الترجيح المنصوص في محال التعارض اعلم ان الاحاديث في هذا المعنی كثيرة جداً و تؤيدها أدلة عقلية متعددة ، و أنا اشير الی الوجوه المذكورة اختصاراً وهی اثنا عشر: «الاول» عدم موافقة أحد الخبرين للعامة و موافقة الاخر لهم «الثانی» مخالفة أشهر مذاهب العامة و موافقة المعارض له «الثالث» كون راوی أحدهما عدلا دون الاخر «الرابع» كون أحد الراويين أعدل من الاخر «الخامس» كون احدهما أورع من الاخر «السادس» موافقة احدهما للاجماع دون معارضه «السابع» موافقة أحدهما للمشهور بين الشيعة دون معارضه «الثامن» كون أحد الراويين فقيهاً او أفقه من الاخر «التاسع» موافقة أحدهما للقرآن دون الاخر «العاشر» موافقة احدهما للسنة الثابتة دون الاخر «الحادی عشر» كثرة رواة أحدهما بالنسبة الی الاخر «الثاني عشر» موافقة الاحتياط ، فهذه وجوه الترجيح المشهورة في الاحاديث وأقواها الاول عند التحقيق ، ولها أحكام مفصلة في محل آخر

روايات رجعت را پذيرفت ، چون مورد اتفاق شيعه است چنانكه بعداً تذكر ميدهيم .

مقدمه دهم اينكه در مورد معارضه ومخالفت دو حديث ، در روايات زيادی دوازده وجه برای ترجيح يكی از آنها وارد شده ، دليلهای عقلی چندی هم موافق آنها است وما مختصراً باين وجوه اشاره ميكنيم : ١ـ مخالفت يك خبر با سنيان ـ وموافقت ديگری با آنان ٢ ـ مخالفت با مشهورترين مذاهب سنيان ـ وموافقت ديگری با آن ٣ ـ راوی يكی عادل باشد ـ وراوی ديگری غيرعادل ٤ ـ راوی يكی عادلتر باشد ٥ـ راوی يكی پرهيزكارتر باشد ٦ ـ موافقت يكی بااجماع ـ وعدم موافقت ديگری ٧ ـ موافقت يكی با مشهور بين شيعه ـ وعدم موافقت آن ديگر ٨ـ راوی يكی فقيه يا فقيه‌تر از ديگری باشد ٩ـ موافقت يكی با قرآن ١٠ـ موافقت يكی باسنت ثابت ١١ـ يكی بيش از ديگری نقل شده باشد ١٢ـ موافقت با احتياط . اينها وجوه مشهور در ترجيح احاديث است ، و بشهادت تحقيق ، اولی از همه قوی‌تر است ، واينها احكامی دارد كه تفصيلش در جای

وأكثرها متلازمة كما يعرفه المتتبع الماهر، واذا تأملت علمت ان أكثرها أوكلها موجودة في احاديث الرجعة علي تقدير وجود معارض صريح لها .

الحادية عشر في وجوب الرجوع الى الكتب الاربعة و أمثالها من الكتب المعتمدة .

روى الكلينى في باب رواية الكتب والحديث وفضل الكتابة والتمسك بالكتب عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي بن فضال عن ابن بكير عن عبيد بن زرارة قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : احتفظوا بكتبكم فانكم سوف تحتاجون اليها .

وعن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن بعض أصحابه عن أبي سعيد الخيبرى عن المفضل بن عمر قال : قال لى أبو عبدالله عليه السلام : اكتب وبث علمك في اخوانك ، فاذا مت فاورث كتبك بنيك ، فانه يأتي على الناس زمان هرج لا يأنسون فيه الا بكتبهم .

و عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد و محمد بن الحسين عن الحسن بن محبوب عن عبدالله بن سنان قال : قلت لابى عبدالله عليه السلام : يجيئنى القوم فيسمعون

خود مذکور است ، غالباً هم ـ چنانکه اهل خبرهٔ ماهر میدانند ـ بیشتر آنها یکجا جمع میشود ، وچون نیك بنگری معلوم میشود همهٔ این وجوه یابیشترش در حدیثهای رجعت موجود است ، پس اگرهم خبر مخالفی درکار باشد ترجیح با اینها است .

مقدمه یازدهم در وجوب رجوع بچهار کتاب معتبر ، وسایر کتابهای معتبر شیعه

کلینی در باب «روایت کتب وحدیث» ازعبید بن زرارة نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : کتابهای خود را حفظ کنید که بعداً بآنها محتاج میشوید .

وازمفضل بن عمر نقل میکند که گفت : حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود : علم خود بنویس ودرمیان برادرانت منتشر کن و پس ازمرگ برای فرزندانت بگذار که دورهٔ هرج ومرجی بیاید که مردم جز بکتابهای شماانس نگیرند (وراه دیگری برفهم احکام دین نداشته باشند)

واز عبدالله بن سنان نقل میکند که گفت : بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم .

منّي حديثكم فاضجر ولاأقوّى ، قال فاقرء عليهم من أوله حديثاً ومن وسطه حديثاً ومن آخره حديثاً .

وعنه عن أحمد بن عمر الحلال قال : قلت لابى الحسن الرضا عليه السلام : الرجل من أصحابنا يعطيني الكتاب ولايقول اروه عني يجوز لي أن أرويه عنه ؟ قال : اذا علمت ان الكتاب له فاروه عنه .

وعن علي بن محمد عن أحمد بن محمد عن أبي ايوب المدني عن ابن أبي عمير عن حسين الاحمسي عن أبي عبد الله عليه السلام قال : القلب يتّكل على الكتابة .

وعن الحسين بن محمد عن معلى بن محمد عن الوشاء عن عاصم بن حميد قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : اكتبوا فانكم لاتحفظون حتى تكتبوا .

وعن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن أبي نصر عن جميل بن دراج قال قال أبو عبد الله عليه السلام : أعربوا حديثنا فانا قوم فصحاء .

گاهی عده‌ای برای شنیدن حدیث میایند، ومن (دراثر طول حدیث ودرازی سخن) خسته وناتوان میشوم (ونمیتوانم حدیث را بآخر برسانم) فرمود : قسمتی از اول ، وقسمتی از وسط ، وقسمتی ازآخر آن بگو (وجمله‌های غیرمرتبط دراثناءرا اسقاط کن) .

واز احمدبن عمر نقل میکند که گفت : بحضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم : گاهی یکی از اصحاب ما کاغذی بدست من میدهد (که درآن حدیثی است) ونمیگوید : این حدیث را از من نقل کن ، برای من جایز است از او روایت کنم ؟ فرمود : اگرمیدانی کاغذ از خود اوست روایت کن .

واز حسین احمسی نقل میکند که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود : دل بنوشتن اعتماد میکند (واگرمطلبی نوشته شد قلب مطمئن است که ضایع نمیشود) .

واز عاصم بن حمید نقل میکند که گفت شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود : (حدیث را)بنویسید که تا ننویسید محفوظ نمیماند .

واز جمیل بن دراج نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : حدیثهای مارا بااعراب صحیح ضبط کنید که ما مردم فصیحی هستیم(واگر اعراب نشود بفصاحت کلام و گاهی بمعنایش خلل میرسد) .

و عن عدة من أصحا بنـا عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن الحسن بن أبى خالد شينوله ، قال : قلت لابى جعفر الثانى عليه السلام : ان مشايخنا رووا عن أبى جعفرو أبى عبد الله عليهما السلام و كانت التقية شديدة، فكتموا كتبهم فلم يرووا عنهم ، [فلما ماتوا صارت الكتب الينا] فقال : حدّثوا بها فانها حق .

اقول: والاحاديث في ذلك كثيرة جداً قد تجاوزت حد التواتر و قد نقل جماعة من عظماء العلماء الاجماع على ذلك، ويستفاد بالتتبع والاستقراء انهم كانوا يكتبون مايسمعونه من أهل العصمة عليهم السلام بأمرهم ، ويعرضون كلما يشكّون في صحته من حديث و كتاب عليهم ، وانهم جمعوا أربعمائة كتاب سمّوها اصولا ، وأجمعوا على صحتها، فكانوا الا يعملون الا بها ولا يرجعون الا اليها، وذلك بأمر الائمة عليهم السلام، وان الكتب الاربعة و أمثالها مأخوذة من تلك الاصول ، فكل حديث منها مجمع على ثبوته عن المعصوم ، و كل كتاب منها متواتر عن مؤلفه ، وتحقيق هذه المقدمات يظهر

واز محمدبن حسن نقل ميكند كه گفت : بحضرت جواد عليه السلام عرض كردم : بزرگان ما از حضرت باقر وحضرت صادق عليهما السلام حديثهائى روايت كرده‌اند ؛ و چون در شدت تقيه بوده‌اند كتابهاى خود بكسى ننموده‌اند و كسى از آنان نقل نكرده پس از مرگشان كتب بدست ما افتاده چه كنيم ؟ فرمود : اين حديثها را نقل كنيد ، صحيح است .

مؤلف گويد : حديث در اين باب فراوان واز حد تواتر متجاوزاست ، وعده‌اى از بزرگان علماء هم بر اين مطلب دعوى اجماع ميكنند ، واز گردش وتفحص بدست ميآيد كه راويان هر چه از ائمه عليهم السلام ميشنيدند بدستور آنها مينوشتند و اگر بازهم درصحت حديثى يا نوشته اى شك ميكردند ميپرسيدند ، وبدين ترتيب چهار صد كتاب جمع آورى كردند و آنها را «اصول» ناميدند ، وصحت آنها اتفاقى بود ، بغير آنها عمل نميكردند ومرجع ديگرى نداشتند ، واين جمله بامر ائمه عليهم السلام بود ، سپس چهار كتاب معتبر وامثال آنها را از آن اصول گرفتند ، بنابر اين هر يك از حديثهاى اين كتب هم صحتش اجماعى است ، واستناد اين كتابها بمؤلفانش هم بتواتر ثابت است(مثلا همه ميگويند كه

لمن طالع كتاب الفوائد المدينة وأمثاله ، واذا عرفت ذلك ظهر لك ان أحاديث الرجعة ثابت عن أهل العصمة عليهم السلام، لوجودها في الكتب الاربعة وغيرها من الكتب المعتمدة، وكثرة القرائن القطعية الدالة على صحتها ، وثبوت روايتها ، ويتحقق ذلك في محل آخر ، على انها لاتحتاج الي شيء من القرائن لكونها قد بلغت حد التواتر ، بل تجاوزت ذلك الحد ، وكل حديث منها يفيد العلم مع القرائن المشار اليها ،فكيف يبقى شك مع اجتماع الجميع ؟!

الثانية عشر في ذكر الكتب المعتمدة التى قد نقلت منها أدلة الرجعة وأحاديثها ومقدماتها ، ولم تحضرني جميع الكتب التى تشتمل على الاحاديث في هذا المعنى وفيما حضر فيها بل في بعضها، بل في كتاب واحد منها ، بل في حديث واحد كفاية لاهل التحقيق والتسليم ، ولم استوف جميع ماحضرني من الكتب ، ولا نقلت جميع مافيها ، وانما نظرت في مظان تلك الاحاديث ، وكثيراً ما يوجد أحاديث في غير مظانها

كتاب كافي را كليني وتهذيب را شيخ طوسي ، ومن لا يحضر را ابن بابويه نوشته)و صحت اين مقدمات بامطالعه كتاب «فوائد المدنية» وامثال آن روشن ميشود ، از اين مقدمه معلوم ميشود كه حديثهاى رجعت از ائمه عليهم السلام صادر شده ، زيرا در چهار كتاب وساير كتابهاى معتبر ثبت است ، ونشانه‌هاى قطعى زيادى هم در دست است كه بر صحت وثبوت اين روايات گواهى ميدهد ، علاوه كه احتياج بشاهد وقرينه هم ندارد ، چون بحد تواتر يا متجاوز است ، وهر يك از اين حديثها بملاحظهٔ قرائنى كه گفتيم ، قطعى است تا چه رسد كه همه مجتمع شود ؟ .

مقدمه دوازدهم در ذكر كتابهاى معتبرى كه دليلها وحديثها ومقدمات رجعت را از آنها نقل ميكنيم ، كتابهائى كه حديثهاى اين موضوع را جمع كرده همه نزد من نيست ولى همين مقدارى كه هست بلكه قسمتى از آنها ؛ بلكه يك كتابش ، بلكه يك حديثش براى اهل تحقيق و تسليم كافى است ، ونيز همهٔ احاديث كتبى را كه در دست دارم نقل نكردم ، فقط موارد مناسب آنها را پيدا كرده احاديثش را آوردم ، وچه بسا درابواب

و من تتبّع أمکنه الزیادة علی ما نقلت من تلك الکتب ، وأنا اذکر اسمائها هنا تیمناً وتبرکاً بها وهی :

کتاب الله القرآن الکریم، الصحیفة الکاملة، کتاب الکافی للکلینی، کتاب التهذیب للشیخ الطوسي ، کتاب من لا یحضره الفقیه للشیخ الصدوق ابن بابویه ، کتاب عیون الاخبار له، کتاب معانی الاخبار له، کتاب الخصال له، کتاب کمال الدین وتمام النعمة له ، کتاب الاعتقادات له ، کتاب ثواب الاعمال وعقاب الاعمال له، کتاب علل الشرایع والاحکام له، کتاب الامالی له ، کتاب التوحید له، کتاب المصباح الکبیر للشیخ الطوسی کتاب المصباح الصغیر له، کتاب الغیبة له، کتاب الامالی لولده، کتاب المصباح للکفعمی کتاب الخلاصة للعلامة، کتاب النجاشی في الرجال کتاب ابن داود فی الرجال ، کتاب الفهرست للشیخ فی الرجال ، کتاب میرزا محمد الاسترابادی في الرجال ، کتاب الکشی في الرجال، کتاب الاختیار من الکشي للشیخ فی الرجال ، کتاب تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم، کتاب المحاسن لاحمد بن أبی عبدالله البرقی ؛ کتاب المزار المسمی بکامل الزیارة للشیخ أبی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه ؛ کتاب الکفایة في النصوص علی عدد الائمة لمحمد بن علی بن الخزاز القمی ، رسالة المحکم و المتشابه للسید المرتضي کتاب قصص الانبیاء للثقة الجلیل سعید بن هبة الله الراوندی ، کتاب الارشاد فی حجج

غیر متناسب هم حدیثهائی هست که اگر کسی بگردد بیابد ، اینك نام این کتب بعنوان تبرك ذکر میشود : قرآن کریم ، صحیفهٔ سجادیه ، کافی کلینی ، تهذیب شیخ طوسی ، من لا یحضر صدوق، عیون الاخبار ، معانی الاخبار، خصال، کمال الدین، اعتقادات ، ثواب الاعمال عقاب الاعمال، علل ، امالی ، توحید که این جمله همه از صدوق است ، مصباح کبیر مصباح صغیر وغیبت از شیخ طوسی ، امالی فرزند شیخ ، مصباح کفعمی ، خلاصهٔ علامه ، رجال نجاشی ، رجال ابن داود ؛ فهرست شیخ ، رجال استرابادی ؛ رجال کشی ، اختیار کشی ، تفسیر علی بن ابراهیم ، محاسن برقی ؛ مزار ، کامل الزیاره ابن قولویه ؛ کفایهٔ محمد بن علی خزاز ، رسالهٔ محکم ومتشابه سید مرتضی، قصص الانبیاء راوندی، ارشاد مفید ، کشف الغمه اربلي ،

الله‌علی العباد للشیخ المفید ، کتاب کشف الغمة فی‌معرفة الائمة للشیخ أبی‌الحسن علی‌بن عیسی الاربلی ، کتاب الخرایج والجرایح للشیخ قطب الدین سعید بن هبة الله الراوندی ، کتاب مجمع‌البیان لعلوم‌القرآن للشیخ أبی علی الفضل بن‌الحسن الطبرسی ؛ کتاب‌بصائر الدرجات لمحمدبن‌الحسن الصفار، کتاب قرب الاسناد لعبد الله‌بن جعفر الحمیری ، کتاب‌مشارق أنوار الیقین فی‌حقایق أسرار أمیر المؤمنین للحافظ رجب البرسی ، کتاب الاحتجاج علی‌أهل اللجاج‌للشیخ أبی‌منصور أحمدبن علی‌بن أبیطالب الطبرسی کتاب الصراط المستقیم‌الی مستحقی التقدیم للشیخ‌زید الدین علی بن یونس العاملی ، کتاب جامع الاخبار للشیخ حسن‌بن الشیخ أبی‌علی الطبرسی ، کتاب الملهوف علی قتلی الطوف للسید رضی الدین علی‌بن طاوس ، کتاب مهج الدعوات له ، کتاب کشف المحجة لثمرة المهجة له ، کتاب ارشاد القلوب‌الی‌الصواب للشیخ أبی الحسن بن محمد الدیلمی ، کتاب‌مسکّن‌الفؤادللشیخ زین الدین علی‌بن أحمدالعاملی، کتاب اعلام‌الوری‌للشیخ‌أبی‌علی الطبرسی ، کتاب نهج البلاغة للسید الرضی محمد بن الحسین الموسوی ، کتاب سلیم بن قیس‌الهلالی رسالة للشیخ الجلیل الحسن‌بن سلیمان‌بن خالد القمی .

اقول : وهنا کتب‌اخر لم تحضرنی وقت جمع هذه الاحادیث ، لکن نقل‌منها أصحاب الکتب السابقة ؛ .

منها کتاب القائم للفضل‌بن شاذان، کتاب‌الدلایل‌لعبدالله بن جعفر الحمیری

خرائج‌راوندی ؛ مجمع‌البیان‌طبرسی، بصائرالدرجات‌صفار ، قرب الاسنادحمیری ، مشارق حافظ رجب‌برسی ، احتجاج طبرسی ، صراط‌المستقیم علی‌بن یونس عاملی ؛ جامع‌الاخبار شیخ‌حسن‌طبرسی ، ملهوف‌سیدبن‌طاووس‌مهج‌الدعوات، و کشف‌المحجهٔ‌سید، ارشادالقلوب دیلمی ، مسکن الفؤاد شیخ زین‌الدین عاملی ؛ اعلام الوری‌طبرسی ؛ نهج‌البلاغه‌سیدرضی کتاب سلیم‌بن قیس هلالی ، رسالهٔ شیخ حسن بن سلیمان‌بن خالد قمی .

کتابهای دیگری هم هست که هنگام جمع آوری این احادیث در دسترس نبود ودر کتب مذکور از آنها نقل شده ، ازجمله کتاب قائم فضل‌بن‌شاذان ، دلائل حمیری ،

کتاب تفسیر العیاشی ، کتاب العیون و المحاسن للشیخ المفید ، کتاب دلائل النبوة ، کتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبد الله ، کتاب تفسیر النعمانی ، کتاب الواحدة للحسن بن محمد بن جمهور ، کتاب التنزیل للسیاری ، کتاب الفصول للمفید ، کتاب مختصر البصائر ، کتاب کنز الفوائد للشیخ أبي الفتح الکراجکی ، کتاب المزار للمفید ، کتاب المزار لابن طاوس ، رسالة سعد بن عبدالله فی أنواع آیات القرآن ، کتاب تأویل ما نزل من القرآن في محمد وآله لمحمد بن العباس بن مروان الثقة ، کتاب الغیبة للنعمانی ، کتاب زواید الفواید ، کتاب الخطب ، کتاب المناقب کتاب المشیخة ، وغیر ذلك من الکتب التی تأتي انشاالله تعالی .

الباب الثانی

فی الاستدلال علی صحة الرجعة وامکانها ووقوعها

اعلم ان الرجعة هنا هی الحیوة بعد الموت قبل القیمة ، وهو الذی یتبادر من معناها ، وصرّح به العلماء هنا کما یأتی ، و یفهم من مواقع استعمالها و وقع التصریح به في أحادیثها ، کما تطلع علیه فیما بعد ، وقد صرّح بذلك ایضاً علماء

تفسیر عیاشی ، عیون ومحاسن شیخ مفید ، دلائل النبوة ، بصائر الدرجات سعد بن عبدالله تفسیر نعمانی ؛ کتاب واحدهٔ حسن بن محمد بن جمهور تنزیل سیاری فصول مفید ، مختصر البصائر کنز الفوائد کراجکی ، مزار شهید ، مزار مفید ، مزار ابن طاووس ، رسالهٔ سعد بن عبدالله در اقسام آیات قرآن ، کتاب تأویل محمد بن عباس ثقة ، غیبت نعمانی ، زوائد الفوائد ؛ خطب ، مناقب ؛ مشیخه و کتابهای دیگری که انشاءالله خواهد آمد .

باب دوم

در استدلال بر صحت ، وامکان ، ووقوع رجعت

اینجا مراد از رجعت زنده شدن بعد از مرگ وپیش از قیامت است ، ومتبادر از آن هم همین معنی است ، وچنانکه خواهد آمد علما نیز بآن تصریح فرموده‌اند ، موارد استعمال هم گواه است ، درحدیثها نیز بآن تصریح شده ـ چنانکه بعد از این بیاید ـ علمای لغت

اللغة ، قال الجوهری فی الصحاح : وفلان یؤمن بالرجعة ای بالرجوع الی الدنیا بعد الموت ، و قال ایضاً : الکرّ : الرجوع ، یقال : کرّه و کرّ بنفسه یتعدّی و لا یتعدی « انتهی» وقال صاحب القاموس ایضاً : و یؤمن بالرجعة ای الرجوع الي الدنیا بعد الموت انتهی ، فعلم ان هذا معناها الحقیقی ؛ فلا یجوز العدول عنه في موضع لاقرینة فیه ، والذی یدل علی صحتها وجوه اثنی عشر :

الاول : الدلیل الذی استدلّوا به علی صحة المعاد بانه ممکن وقد أخبر الصادق به ، فیکون حقاً ، أما الاولي فظاهرة فان ذلك قد وقع مراراً کثیرة ، والوقوع دلیل الامکان ، واما الثانیة فمتواترة ویأتی تحقیق الوقوع والأخبار المشار الیها ان شاء الله تعالی ، وانه قد حصلت الحیوة بعدالموت لجماعة من الرعیة والانبیاء والاوصیاء ایضا ، بل استقامةهذا الدلیل في اثبات الرجعةأوضح من استقامته في اثبات المعاد لان أمر المعاد أعظم و أحواله أعجب و أغرب ؛ و لم

هم همین معنی را تصدیق دارند' : درصحاح جوهری است : گویند : فلان برجعت معتقداست یعنی بزنده‌شدن دردنیا بعد از مرگ ، ونیز گویند : « کر» رجوع است ، گویند : « کره و کر بنفسه» متعدی ولازم هر دو آمده . در قاموس است :(گویند :)ایمان برجعت دارد یعنی برجوع بدنیا بعد از مرگ . پس معلوم میشود معنای حقیقی رجعت همین است ، لذا هر جا قرینه‌ای در کار نباشد نمیتوان تفسیر دیگری بر آن کرد . اما ادلهٔ صحت رجعت ؛ دوازده تا است :

اول : دلیلی که برصحت معاد بآن استدلال کرده‌اند ، وحاصلش اینکه امری است ممکن(یعنی محال نیست)و گویندهٔ راستگو هم خبر داده ، پس حق است ، اما امکانش ؛ که روشن است ؛ زیرا مکرر اتفاق افتاده(که مرده‌ای زنده شد نظیر معجزهٔ حضرت عیسی وغیره)ووقوع دلیل امکان است ، واما اخبار گویندهٔ راستگو هم که بتواتر رسیده چنانکه بعداً هر دو موضوع خواهد آمد ، وبیان میکنیم که عده‌ای از پیمبران واوصیا وغیره پس از مرگ زنده شدند ، واین دلیل برای اثبات رجعت روبراه‌تر از اثبات معاد است

یقع مثله قطّ ، بخلاف الرجعة‌وفي الكتاب و السنة اشارات الی هذا الدلیل ، ورد عظیم علی من ینکر احیاء‌الموتی ، واعلم‌ان‌هذا الدلیل شامل‌للادلة‌الآتیة‌أو اکثرها فهو کالاجمال وما بعده کالتفصیل .

الثانی الا یات الکثیرة القرآنیة الد الة علی‌ذلك‌امانصّاً صریحاً ،او بمعونة الاحا دیث المعتمدة الو اردة في تفسیرها ، و یأتی جملة منها ان شاء الله تعالی .

الثالثالاحادیث‌الکثیرة‌المتواترة‌عن‌النبی‌والائمة‌علیهم‌السلام‌المرویة‌في‌الکتب المعتمدة التی هی‌صریحة أكثرهالا مجال‌الی‌تأویله بوجه ؛ فلا معنی لتأویل الباقی ولوجاز ذلك لجاز تأویل الاحادیث کلها حتی النصوص علی الا ئمة علیهم السلام فان أکثرها قابل‌للتأویل‌لکن ذلك لایجوزللنصّ والاجماع علی‌وجوب الحمل‌علی الحقیقة ، وعدم جوازالعدول‌عن الظاهرمادام ممکناً ، واذاتأملت أحادیث الرجعة وجدتها لاتقصرعن أحادیث النصّ علی واحد من‌الائمة علیهم‌السلام کالرضا مثلا ،

زیرا امر معاد بالاتر ، وحالاتش عجیب وغریب‌تر است ، ونظیرش تا کنون پیدا نشده بخلاف رجعت ، ودرقرآن واخبارهم‌اشارهٔ باین دلیل‌هست، وبرمنکران‌زنده‌شدن‌مردگان سخت اعتراض شده واین‌دلیل مشتمل‌بر همهٔ دلیلهای آینده‌یا بیشتر آنهااست ، وتقریباً اجمالی از آن‌تفصیلها است !

دوم آیات بسیاری که بصراحت یا بکمك‌حدیثهای معتبری که در تفسیرش وارد شده بر مطلوب دلالت دارد وانشاءالله قسمتی‌از آنهاخواهد آمد .

سوم حدیثهای متواتری که درکتابهای‌معتبر از پیغمبر وأئمه علیهم‌السلام‌نقل‌شده که اغلب آنها صریح است وبهیچ وجه قابل تأویل نیست ، وچون این عده صریح است در مابقی هم تأویل‌راه ندارد ، واگر این احادیث قابل‌تأویل باشد همهٔ حدیثها رامیتوان تأویل کرد، حتی روایاتی که امامت أئمه را تعیین میکند ، چون اغلب آنها قابل تأویل است ولی بحکم حدیثهای صریح واجماع علماء لفظ باید برمعنی حقیقی حمل شود ، و تا ممکن است نباید از ظاهر کلام دست کشید ، وچون نیك بنگری حدیثهای رجعت دست کمی از حدیثهائی که دلیل بر امامت یکی از أئمه ـ مانند حضرت رضا علیه السلام ـ

وان شئت فقابل بين النصوص الموجودة في عيون الاخبار ، وبين ماجمعناه من أحاديث الرجعة ، وارجع الی الانصاف ، مع انا لاندعی الاحاطة بها ، ولعلّ مالم نطلّع عليه في هذا الوقت من أحاديث الرجعة أكثر مما اطلعنا عليه .

وقد رأيت ايضاً أحاديث كثيرة في الرجعة غيرما جمعته في هذه الرسالة ولم أنقلها ، لان مؤلف ذلك الكتاب غيرمشهور ، ولا معلوم الحال ، و رأيت رسائل في الرجعة لبعض المتأخرين تشتمل على أحاديث غيرما أوردته ولم أنقلها ايضاً لاشتمالها على امور مستبعدة ينكرها أكثر الناس في بادی الامر ، مع انها لاتخرج عن قدرة الله ، لكن الاقرار بها صعب على الناظر فيها ، وتحتمل الحمل علي المبالغة اذا ثبت ما يعارضها ، وفي الاحاديث التي أوردناها بل في بعضها كفاية ان شاءالله تعالی ، و قد قسمناها اقساماً كل قسم منها في باب ، فاذا نظرت الي مجموعها لا يبقى عندك شكّ و لاريب وهي نصوص صريحة و أحاديث خاصة ، فهی مقدمة على العمومات و الظواهر على تقدير معارضتها ، فانه يجب تخصيص العام والعمل بالخاص قطعاً ، بل

است ندارد ، واگر میخواهی حدیثهای کتاب عیون الاخبار(راجع بامامت حضرت رضا علیه‌السلام)را با حدیثهائی که ما در بارهٔ رجعت جمع کرده‌ایم بسنج سپس خودانصاف ده که کدام صریح‌تر است ، با اینکه‌ما ادعا نمیکنیم همهٔ أحادیث رجعت را ضبط کرده‌ایم شاید آنچه بدست ما نرسیده ، از آنچه رسیده بیشتر باشد ، چنانکه حدیثهای بسیاری نیز یافتم وچون مؤلف کتابش‌غیر معروف یا مجهول الحال بود در اینجا ثبت نکردم وباز رساله‌هائی دررجعت از بعض متأخرین دیدم که حدیثهای دیگری داشت ولی چون مشتمل بر مطالب غریبی بود ــ که غالب مردم در اولین وهله منکر میشوند ــ آنهارا نقل نکردم ، با اینکه همان مطالب هم از قدرت خدا بیرون نیست ولی اقرار بآنها بر مردم مشکل است ، واگر خبر معارض ومخالفی داشته‌باشد ممکن است اینها را حمل بر مبالغه کرد ، وبهرحال همین مقداری که اینجا ثبت کرده‌ایم بلکه‌قسمتی از اینها کفایت میکند ، وما این حدیثها را دسته‌بندی کرده هر دسته‌ای را در بابی ذکر میکنیم ، و با مطالعهٔ همهٔ آنها شك‌وتردیدی باقی نمیماند ، وچون صریح وخاص است اگر حدیث عام یا ظاهری با اینها معارض‌و مخالف شود تقدم با اینها است ،که باید عام را تخصیص‌زد

لیس هنا تعارض حقیقی کما یأتی بیانه ان شاءالله ، ولاریب فی بلوغ الاحادیث المذکورة حدّ التواتر المعنوی بدلیل ایجابها للیقین ، لکل من خلا قلبه من شبهة أو تقلید ، و بدلیل جزم العقل ، و باستحالة تواطؤ جمیع رواتها علی الکذب ، وبدلیل الاستقراء و التتبع للاخبار التی یذکرون انها متواترة معنی کاخبار کرم حاتم مثلا ، فانا نجزم بأنّ احادیث الرجعة أکثر منها بکثیر بل من أخبار النصوص علی کل واحد من الائمة علیهم السلام کما ذکرنا ، ومن المعلوم من حال السلف عند التتبع انهم کانوا یعتمدون فی النص علی تعیین الامام علی خبر واحد محفوف بقرائن قطعیة توجب العلم من حال ناقله و غیر ذلك او علی أخبار یسیرة فان حصول الیقین غیر منحصر فی طریق التواتر .

ومما یدلّ علی ذلك قصة زرارة و ارساله ولده لیأتیه بخبر النصّ علی الکاظم علیه السلام ، أو بخبر دعواه الامامة واظهاره للمعجزوای نسبة لذلك الی أحادیث الرجعة

الرابع اجماع جمیع الشیعة الامامیة و اطباق الطائفة الاثنی عشریة علی

و بخاص عمل کرد ، بلکه در حقیقت ، این تعارض نیست چنانکه خواهد آمد ، وبدون تردید بحد تواتر معنوی میرسد ؛ بدلیل اینکه هر کس در دل شبهه وتقلیدی نداشته باشد با مطالعهٔ آنها یقین میکند ، وعقل محال میداند که تمام این راویان توطئهٔ بر دروغ کرده باشند ، چنانکه سایر اخباری که دعوی تواتر آنها را دارند ـ از قبیل سخاوت حاتم ـ عددش بیش از اینها نیست ، بلکه یقیناً احادیث رجعت بمراتبی از آنها ونیز از احادیث امامت هریك ازائمه بیشتر است ، و بشهادت تتبع وتفحص ، پیشینیان در بارهٔ تعیین امام بیك خبری که نشانه های قطعی یقین آور ـ از قبیل اعتماد براوی وغیره ـ همراهش باشد یا بچند خبر اکتفا میکردند ، زیرا راه پیدایش یقین منحصر بتواتر نیست ، از جملهٔ شواهد این مطلب قضیهٔ زراره است که (برای تعیین امام هفتمین) پسرش را فرستاد خبر آورد که حضرت صادق امام کاظم علیه السلام را تعیین کرده یانه ؟ یا خود آنجناب دعوی امامت قرین با معجزه دارد یانه ؟ بااینکه حدیثهای رجعت بااین موضوع هیچ قابل قیاس نیست .

چهارم اجماع واتفاق همهٔ شیعیان دوازده امامی بر صحت رجعت ، که ازعلمای قدیم

اعتقاد صحة الرجعة ، فلا يظهر منهم مخالف يعتدّ به من العلماء السابقين و لا اللاحقين ، وقدعلم دخول المعصوم في هذا الاجماع بورود الاحاديث المتواترة عن النبى و الائمة عليهم السلام الدالة على اعتقادهم بصحة الرجعة ، حتىانه قد ورد ذلك عنصاحب الزمان محمّدبنالحسن المهدى عليه السلام فيالتوقيعات الواردة عنه وغيرها مع قلة ماورد عنه في مثلذلك بالنسبة الى ما ورد عن آبائه عليهم السلام ، و ممن صرّح بثبوتالاجماعهناونقله : الشيخ الجليلأمين الدين أبوعلىالفضلبنالحسن الطبرسيفي كتابمجمعالبيانلعلومالقرآنفيتفسيرقوله تعالى**ويوم نبعثمن كل امة** استدلّ بهذه الايةعلى صحة الرجعة من ذهب الى ذلك من الامامية بان دخول«من» في الكلام يفيد التبعيض فدلّ على انالمشار اليه في الآية يوم يحشر فيه قوم دون قوم ، وليس ذلكصفة القيمة الذى يقول الله فيه **و حشرناهمفلم نغادرمنهماحداً** [وقد تظاهرت الاخبار] عن ائمة الهدى من آل محمدعليهم السلام ، ان الله سيعيد عند قيام المهدى عليه السلام قوماً ممن تقدّم موتهم من أو ليائه و شيعته ليفوزوا بثواب

وجديد شخص قابل اعتنائى مخالفت نكرده ، واز اينجاكه حديثهاى متواتر از پيغمبر و ائمه عليهمالسلام كه دليل بر اعتقاد آنها بصحت رجعت است وارد شده ، معلوم است كه معصوم هم در اين اجماع شريك است ، تا آنجا كه در حديثهاى امام زمان عليه السلام در ضمن نامهها وغيره هم وارد شده ، با اينكه احاديث آنجناب در اين موضوع نسبت بپدران بزرگوارش اندك است ، واز جمله كسانى كه بثبوت اجماع دراين مسألهتصريح ميكند مرحوم امينالدينطبرسى است كه در مجمعالبيان در تفسير اين آيه : « روزى كه از هر جمعيتى ، دستهاى از آنها راكه آيات ما تكذيب كنند برانگيزيم سورهٔ نمل آيهٔ ٨٣ »ميفرمايد : اماميهاى كه قائل برجعتاند باين آيه استدلال كنند زيرا ميفرمايد « از هرجمعيتى دستهاى محشور كنيم »واين حشر خصوصى است ، نه آن حشر عمومى كهدربارهٔ آن ميفرمايد :«همهرامحشور كنيمواحدىرافرو نگذاريم سورهٔ كهف آيه :٤٨» ودرروايات زيادىازأئمهٔهدى عليهمالسلام نقلاست كه خداوند هنگامقيامهدىآلمحمد عليهالسلامجمعىازدوستانوشيعيانوىرا كهمردهاند زنده كند ،تابثواب يارىاو نائلوبظهور

نصرته ومعونته ، ويبتهجوا بظهور دولته ، ويعيد ايضاً قوماً من اعدائه لينتقم منهم وينالوا ما يستحقونه من العقاب في الدنيا ، من القتل على ايدى شيعته ، او الذل والخزى بما يرون من علو كلمته ، ولا يشك عاقل ان هذا مقدور لله تعالى غير مستحيل فى نفسه ، وقد فعل الله ذلك فى الامم الخالية و نطق القرآن بذلك في عدة مواضع مثل قصة عزير وغيره على ما فسرناه في موضعه ، و صح عن النبى ﷺ انه قال سيكون في امتى كل ما كان في الامم السابقة حذو النعل بالنعل ، و القذة بالقذة حتى لو أن أحدهم دخل فى حجر ضب لدخلتموه الى ان جماعة من الامامية تأولوا ماورد من الاخبار في الرجعة على رجوع الدولة والامر والنهى ، دون رجوع الاشخاص و احياء الاموات ، و اولوا الاحاديث الواردة في ذلك ، لما ظنوا ان الرجعة تنا في التكليف ، و ليس كذلك لانه ليس فيها ما يلجىء الي فعل الواجب و الامتناع من القبيح ، و التكليف يصح معها كما يصح مع ظهور المعجزات الباهرة و الايات

دولتش شادمان شوند ونيز جمعى از دشمنانش را بدنيا بر گرداندتا ازآنان انتقام گيرد وبكيفر دنيائى خود برسند ، بدست شيعيانش كشته شوند ، واز ديدن سيطرهٔ آنجناب خفت وخوارى چشند وهيچ عاقل شك نكند كه اين امر تحت قدرت خداوند است محال وممتنع نيست ، وبصريح چند جاى قرآن در امتهاى سابق هم واقع شده ، مانند قصهٔ عزير و غيره چنانكه تفسير هريك در محل خود گذشت ، وبسند صحيح از پيغمبر صلى الله عليه وآله نقل شده كه فرمود : هرچه در امتهاى گذشته رخ داده بدون كم وزياد در امت من هم واقع شود ، حتى اگر يكى از آنها درخانهٔ سوسمارى رفته باشد شما هم ميرويد .

اما عده‌اى از اماميه اخبار رجعت را تأويل كرده‌اند كه مراد : رجوع دولت وفرمان بدست آنها است نه اينكه اشخاصى بر گردند ومرده‌ها زنده شوند ، سبب اين تأويل هم آن است كه گمان ميكنند رجعت با تكليف سازگار نيست(چون اگر چنين كارى بشود مردم مجبور بپذيرفتن دين وعمل باحكام ميگردند)در صورتى كه اين اشتباه است ، زيرا رجعت كسى را بانجام واجب ، وترك حرام وادار نميكند وهمان طور كه با ديدن معجزات

القاهرة ، کفلق البحر ، وقلب العصا ثعباناً وما أشبه ذلك ، ولان الرجعة لم تثبت بظواهر الاخبار المنقولة فیتطرّق الیها التأویل علیها ، و انما المعوّل في ذلك علی اجماع الشیعة الامامیة وان کانت الاخبار تؤیده وتعضده «انتهی» .

ولا یخفی ان قوله فی أوّل الکلام «من الامامیة» ینبغی ان لا تکون فیه من تبعیضیة ، بل هی بیانیة ، بدلالة التصریح في آخر الکلام بالاجماع من جمیع الشیعة الامامیة ، والالزم تناقض الکلام ولم یعتبر من تأوّل الاخبار ، اما لکونهم معلومی النسب فلا یقدح خلافهم في الاجماع ، او کونهم شذاذاً لا یعتبر قولهم اصلا أم للعلم بدخول المعصوم في أقوال الباقین ، أو لکونهم من أهل التأویل الذین أوّلوا أکثر الشریعة ، او علماً منه بانهم أظهروا ذلك مراعاة للتقیة ، اولانهم تأوّلوا بعض الاخبار ؛ ولم یصرّحوا بالانکار و نفی الرجعة ، لان أکثرها لاسبیل الی تأویله بوجه ، وقد أشار الی ذلك بقوله ان الرجعة لم تثبت بظواهر الاخبار، فیتطرق

روشن ونشانه های قطعی ـ از قبیل : شکافتن دریاها واژدها شدن عصا وامثال آنها ـ مردم مجبور بایمان نشدند،بارجعت هم اختیار از کسی گرفته نمیشود ، علاوه رجعت باظاهر اخبار اثبات نشده که قابل تأویل باشد ، دلیلش اجماع شیعیان امامی است ، گرچه اخبار هم آنرا تأیید میکند ، کلام طبرسی تمام شد واینکه اول کلامش میفرماید : «من الامامیة» کلمهٔ «من» برای تبعیض نیست برای تبیین است(یعنی مرادش این نیست که بعضی برجعت معتقدند)بدلیل اینکه درآخر کلام تصریح باجماع همهٔ امامیه میکند واگر «من» برای تبعیض باشد تناقض لازم آید ، وبااینکه عده‌ای احادیث رجعت را تأویل کرده‌اند ایشان بگفتار آنان اعتنا نکرده دعوی اجماع میکند برای یکی از چند جهت است(١) نسبت اینها معلوم است و(مطابق مبنای عده‌ای از علما)مخالفت اشخاص معلوم الحال باجماع ضرر نمیزند(٢)چون عددشان بسیار کم است بقولشان اعتباری نیست(٣)میدانیم که قول امام علیه السلام(که حیات اجماع بسته باوست)موافق دیگران است(٤)این دسته اندك کسانی اند که بیشتر مبانی دین را تأویل برده‌اند(٥)اینها بملاحظهٔ تقیه این تأویلها را کرده‌اند (٦)قسمتی از اخبار را تأویل کرده‌اند وصریحاً منکر رجعت نیستند ، چون بیشتر احادیث مسأله بهیچ وجه قابل تأویل نیست چنانکه درذیل کلام باین مطلب اشاره کرده‌فرمود : «رجعت باظاهر اخبار

لها التأويل (ويمكن سبق تحقيق الاجماع على من اختار التأويل او انعقاده بعد «منه ره»)ثم ان العلم بدخول المعصوم بالاحاديث الصريحة يوجب حجية الاجماع و نقل مثل الطبرسی حجة فی مثل هذا ، و سيأتی نقله ان العترة الطاهرة أجمعت عليه فكيف اذا انضم اليه غيره .

وقال ايضاً فی مجمع البيان فی تفسير قوله تعالى : «وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنّهم فی الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكننّ لهم دينهم الذی ارتضی لهم وليبدلنّهم من بعد خوفهم أمناً يعبدوننی لا يشركون بی شيئاً» روی العياشی عن علی بن الحسين عليه السلام انه قال : هم والله أهل البيت يفعل الله ذلك بهم علی يدی رجل منا وهو مهدی هذه الامة . وروی ذلك عن أبی جعفر وأبی عبدالله عليهما السلام .

ثابت نشده ، که قابل تأويل باشد» (٧) پيش از زمان اين دستهٔ اجماع محقق بوده يا بعد از آنها منعقد شده . بهر حال اجماع بنقل طبرسی ـ كه سخنش در اينگونه امور حجت است ثابت ميشود ، وبملاحظهٔ اخبار صريح ، موافقت معصوم عليه السلام هم (كه مدرك اجماع است) بدست ميآيد پس اين اجماع طبرسی حجت است ، علاوه بعد از اين كلامی از طبرسی كه خود اهلبيت عليهم السلام هم بر صحت رجعت اتفاق دارند ، تاچه رسد كه اتفاق ديگران هم ضميمه شود (اين قسمت كلام مرحوم مؤلف پس از نقل كلام طبرسی ربط كامل بمسائل اصول فقه دارد وتوضيح آن بنحوی كه قابل فهم عموم باشد از وضع ترجمه خارج است)

ونيز در مجمع البيان در تفسير اين آيه : «خداوند بكسانی از شما كه ايمان آورده عملهای صالح كردند وعده داده كه درزمين جانشينشان كند ، چنانكه پيشينيان را جانشين كرد ، ودينشان را كه برای آنها پسنديده استقرار دهد ، وترسشان را بايمنی تبديل كند تا مرا عبادت كنند وچيزی را با من شريك نكنند سورهٔ نور آيهٔ ٥٥» ميفرمايد : عياشی از حضرت سجاد عليه السلام نقل ميكند كه فرمود : بخدا ؛ مراد اهلبيت اند كه خدا بدست يكی از ما كه مهدی اين امت است اين وعده را عملی كند ، واين مضمون از حضرت باقر وحضرت صادق عليهما السلام نيز روايت شده .

قال الطبرسی : فعلی هذا یکون المراد بالذین آمنوا وعملوا الصالحات النبی وأهل بیته وتضمنت الایة البشارة لهم بالاستخلاف والتمکین فی البلاد ، وارتفاع الخوف عنهم عند قیام المهدی ویکون [المراد بقوله] : «کما استخلف الذین من قبلهم» ان جعل الصالح للخلافة خلیفة مثل آدم وداود و سلیمان علیهم السلام و ممایدل علی ذلك قوله تعالی : «انی جاعل فی الارض خلیفة» و «یا داود انا جعلناك خلیفة في الارض» وغیر ذلك قال الطبرسی وعلی هذا اجماع العترة الطاهرة واجماعهم حجة لقوله ﷺ : انی تارك فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله وعترتی أهل بیتی ، و ایضاً فان التمکین فی الارض علی الاطلاق لم یتفق فیما مضی ، فهو مرتقب لان الله لا یخلف وعده «انتهی» وهذا أوضح تصریحاً فی نقل الاجماع علی رجعة النبی والائمة علیهم السلام ، و یظهر ذلك من ملاحظه ضمایر الجمع فی الایة و فی کلام

سپس طبرسی فرماید : بنابر این مراد از آنان که ایمان آورده عملهای صالح کردند پیغمبر واهلبیت اویند ، وآیه بآنان بشارت میدهد که پس ازظهور حضرت مهدی علیه السلام در شهرها جانشینشان کند وترس ازآنها بردارد ، ومراد از اینکه فرماید «چنانکه پیشینیان آنها را جانشین کرد» این است که اشخاص صلاحیتدار ـ مانند حضرت آدم ، داود ، و سلیمان علیهم السلام ـ را خلافت داد بدلیل آیات دیگر ازقبیل اینکه راجع بحضرت آدم فرماید : «من در زمین جانشین قرارخواهم داد سورهٔ بقره آیه ۳۰» و راجع بحضرت داودفرماید : «داود !ماترا درزمین جانشین کردیم سورهٔ ص ۲٦» وآیات دیگر ، اجماع عترت پیغمبر صلی الله علیه وآله نیز برهمین است واجماع آنان حجت است ، بدلیل اینکه آنجناب فرمود : من میان شما دو چیز نفیس باقی میگذارم که اگر بآنها چنگ زنید هرگز گمراه نشوید : کتاب خدا وعترتم یعنی اهلبیتم ، وشاهد دیگر (بر اینکه مراد از آیهٔ سابق ظهور حضرت مهدی است) اینکه استقرار بدون مزاحم درروی زمین (که آیه وعده میدهد) تاکنون اتفاق نیفتاده پس بایددر آینده منتظرش بود زیراخداوندخلف وعده نمیکند کلام طبرسی پایان یافت .

اینجا اجماع بررجعت پیغمبر صلی الله علیه وآله وائمه علیهم السلام را صریحتر بیان کرده ، ومطلب با توجه بضمیرهای جمع در آیه و کلام طبرسی ، وبلفظ : « استخلاف

الطبرسی ، ومن لفظ الاستخلاف والتمکین وزوال الخوف والعبادة ، وما هو معلوم من وجوب الحمل علی التقیة ، ولو حملناه علی مجرد خروج المهدی عليه السلام لزم حمل الجمیع علی المجاز والتأویل البعید من غیر ضرورة ولا قرینة ولما صدقت المشابهة بین الاستخلافین وکیف یشبه ملك المیت الذی ملك واحد من أولاد اولاده بملك سلیمان ؛ علی انه لو کان مراده تمکین أهل البیت مجازاً بمعنی خروج المهدی من غیر رجعتهم لما کان لتخصیص الاجماع بالعترة وجه ، لان ذلك اجماع من جمیع الامة وهو ظاهر ، والاحادیث الصریحة الآتیة لاتبقی معها شك .

وقد قال الشیخ الجلیل رئیس المحدثین عمدة الاخباریین أبو جعفر ابن بابویه فی کتاب الاعتقادات :«باب الاعتقاد فی الرجعة» ، قال الشیخ أبو جعفر : اعتقاد نا

تمکین ؛ زوال خوف ، وعبادت» معلوم میشود زیرا نتیجه میدهد که : در زمین جانشین ومستقر شوند ، ترس وبیمی نداشته باشند وعبادت خدا کنند ونیز معلوم است که روایات مخالف باید بر تقیه حمل شود واگر این مطالب را برمجرد خروج حضرت مهدی(بدون رجعت) تطبیق کنیم حمل برمجاز وتأویل بعید بدون ضرورت وشاهد لازم آید ، وشباهت بین دو جانشین(یعنی جانشینی پیشینیان وجانشینی پیغمبر وائمه) راست نیاید(چون آیه وعده میدهد که پیغمبر وائمه را - که پیشوای مؤمنان اند - درزمین جانشین کنند چنانکه اسلافشان را جانشین کرد ولابد باید بین این دو امر شباهت باشد و اگر در این امت تنها امام زمان ظاهر شود بین این دو جانشینی شباهتی نباشد)چگونه سلطنت کسی که از دنیا رفته (یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله) و یکی از نواده هایش سلطنت میکند بسلطنت سلیمان میماند ، واگر مراد طبرسی که دعوی اجماع میکند : تمکین و استقرار اهلبیت باشد (نه پیغمبر ص) و مقصود تنها خروج حضرت مهدی باشد نه رجعت دیگران پس چرا میگوید : عترت پیغمبر (ص) بر آن اجماع دارند ، خروج حضرت مهدی که مورد اجماع همهٔ امت است ، علاوه با ملاحظهٔ حدیثهـای صریحی که بعداً ذکر میشود جای شك نمیماند .

شیخ صدوق(ره)در کتاب اعتقادات فرماید : باب إعتقاد دررجعت ، اعتقادما -یعنی

يعني معشر الامامية ـ في الرجعة انها حق وقد قال الله تعالى « الم تر الى الذين خرجوا من ديار هم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم » و هؤلاءِ كانوا سبعين ألف بيت ، فماتوا جميعاً وذكر قصتهم الى أن قال : ثم أحياهم وبعثهم ورجعوا الى الدنيا ، ثم ماتوا بآجالهم وقد قال الله تعالى : « او كالذى مر على قرية وهي خاوية على عروشها قال انى يحيىهذه الله بعد موتها فأماته الله مأة عام ثم بعثه » فهذا مات مأة عام ثم رجع الى الدنيا وبقى فيها ثم مات بأجله و هو عزير وروى انه ارميا عليه السلام .

وقال تعالى في قصة السبعين المختارين من قوم موسى فماتوا : « ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون » وقد قال الله تعالى لعيسى عليه السلام : « و اذ تخرج الموتى باذني » فجميع الموتى الذين أحياهم الله لعيسى عليه السلام رجعوا الى الدنيا و

امامیه ـ در باره رجعت این‌است که آن برحق است ، خداوند فرماید : «مگر قصهٔ آنها که هزارها بودند و از ترس مرگ از دیار خود بیرون رفتند ندانستی ، که خدا بآنها فرمود : بمیرید ، آنگاه زنده‌شان کرد ، سوره بقره آیه ۲۴۳» اینها هفتادهزارخانوار بودند همه مردند ـ سپس قصهٔ آنان را شرح میدهد تاآنجا که می فرماید : ـ آنگاه زنده‌شان کرد وبدنیا بر گشتند ، وبعدبمرگ طبیعی مردند .

ونیز خدا فرماید : «یامثل آن که بدهکده ای گذشت که همه سقفهایش روی‌هم ریخته بود ، گفت : چگونه خدا اهل‌اینجارا پس ازمرگ زنده میکند ؟ ! خدا وی‌رایك صدسال میراند ، سپس زنده‌اش کرد ، سوره‌بقره آیه۲۵۹» پس این شخص که عزیر و بروایتی ارمیاعلیه‌السلام‌بود یکصدسال‌مرده‌بود ، سپس بدنیابر گشت‌و مدتی‌ماندوبمرگ خودمرد .

ونیزخداوند درقصهٔ آن‌هفتادنفرانتخابی قوم موسی‌میفرماید : «سپس بعدازمرگ شمارا زنده کردیم شاید شکر کنید ، بقره ، ۵۵» ونیز بحضرت عیسی میفرماید : «آن دم که باذن من‌مردگان‌زنده‌میکردی، مائده ، ۱۱۰» همه‌مردگانی که حضرت مسیح‌زنده

بقوا فيها ، ثم ماتوا بآجالهم و أصحاب الكهف لبثوا في كهفهم ثلثمأة سنين و ازدادوا تسعاً ثم بعثهم الله فرجعوا الى الدنيا ، وقصتهم معروفة .

فان قال قائل : «وتحسبهم أيقاظاً وهم رقود» ؟ .

قيل له انهم كانوا موتى وقد قال الله «من بعثنا من مرقدنا هذا ماوعد الرحمن وصدق المرسلون» وان كانوا قالوا ذلك فانهم كانوا موتى ومثل هذا كثير .

فقد صح ان الرجعة كانت في الامم السالفة ، و قد قال النبي صلى الله عليه وآله : يكون في هذه الامة كل ما كان في الامم السالفة حذو النعل بالنعل ، و القذة بالقذة ، فيجب علي هذا الاصل أن يكون في هذه الامة رجعة ، وقد نقل مخالفونا انه اذا خرج المهدي عليه السلام نزل عيسى بن مريم فصلى خلفه ، و نزوله و رجوعه الى الدنيا بعد موته لان الله تعالى قال : « اني متوفيك ورافعك الي » وقال الله عزوجل : « و يوم

کرد بدنیا بر گشتند و مدتی ماندند ، سپس بمرگ خود مردند ، و نیز اصحاب کهف سیصدو نه‌سال درغار ماندند ، آنگاه بدنیا بر گشتند ، که قصه شان معروف است ، اگر گویند : (اینها نمرده‌بودند ،خواب بودند ، زیرا) خدامیفرماید : «گمان‌میکنی بیدارند درصورتی که خواب‌اند» جواب گوئیم خداوند درباره مردگان هم میفرماید : «گویند که مارا ازخوابگاه خویش بر انگیخت ؟ ! این همان است که خدای رحمان‌وعده داد ،و پیمبران راست گفتند ، سوره یس ، آیه ۲۵» پس اینها با اینکه قطعاً مرده‌بودندقبر را خوابگاه گفتند ، وامثال این‌تعبیرات فراوان است .

پس رجعت درامتهای سابق بثبوت رسید ، وپیغمبر (ص) هم که فرماید : هرچه‌در امتهای سابق واقع شده بدون کم و کاست در این‌امت هم‌واقع شود ، پس باید رجعت نیز دراینها انجام گیرد ؛ سنیها هم روایت میکنند که : چون حضرت مهدی (ع) ظهور کند ، عیسی بن‌مریم نازل شود وپشت سرش‌نماز گذارد ، وبازگشت او بدنیاهم پس از مرگ‌خواهد بود زیرا خداوند میفرماید : «من ترابرمیگیرم وبسوی خویش‌بالامیبرم سوره آل‌عمران آیه ۵۵» (شاید مرحوم صدوق درمقام نقل کلمات سنیان و استدلال

نحشر من کل امة فوجاً » فالیوم الذی یحشر فیه الجمیع غیر الیوم الذی یحشر فیه
وقال تعالی : « واقسموا بالله جهد ایمانهم لایبعث الله من یموت بلی و عداً علیه حقاً » وذلك فی الرجعة لانه عقّبه بقوله : « لیبین لهم الذی اختلفوا فیه » و التبین انما یکون فی الدنیا لا فی القیمة ، و سأجرد کتاباً فی الرجعة اذکر فیه کیفیتها ، والادلة علی صحة کونها ان شاء الله تعالی ، و القول بالتناسخ باطل ؛ و من قال بالتناسخ فهو کافر ، لان التناسخ ابطال الجنة و النار « انتهی کلام ابن بابویه » .

وقد صرّح فی أول الکتاب بانّ ما فیه اعتقاد الامامیة ، وذکره فی أول باب وأحال الباقی علیه ، وهذا یدل علی الاجماع من جمیع الشیعة .

و مما یدل علی ثبوت الاجماع اتفاقهم علی روایة أحادیث الرجعة حتی انه

بمبنای آنها چنین فرموده ؛ و گرنه جای شك نیست که حضرت عیسی زنده است وازروایات وآیات قرآن هم استفاده میشود که زنده بآسمان عروج کرد ، آیهٔ مذکور هم معنایش همین است که درترجمه ذکرشد وابداً دلالت بر مرگ وی ندارد و تحقیق مطلب در جای خودشده).

ونیز خداوند فرماید : «روزی که ازهر گروهی دسته‌ای رامحشور کنیم سوره نمل ؛ آیه۸۳» والبته روزی که همه زنده شوندغیرازروزی‌است که دسته‌ای زنده شوند ، و نیز فرماید : «بخدا قسم خوردند قسمهای مؤکد که هرکه بمیرد خدازنده‌اش نمیکند ، چرا وعده‌ای است که براو ثابت است ، سوره نحل ، آیهٔ ۳۸» این آیه مربوط برجعت است چون پشت سرش میفرماید : «تاآنچه درآن اختلاف کردند بر ایشان بیان کند» وبیان در دنیااست نه درقیامت ، وبزودی کتابی درخصوص رجعت بنویسم که چگونگی ودلیلهای صحت آنرا تفصیل دهم ، وعقیدهٔ تناسخ (که روح بشربعد از مرگ درقالب یکی دیگراز موجودات این عالم میرود) باطل ومعتقدش کافر است ، زیراتناسخ بهشت ودوزخ‌راباطل میکند . پایان کلام صدوق‌ره . دراول کتاب نامبرده هم تصریح میکند که آنچه درآن می نویسد اعتقادهمه امامیه است پس مطلبی که میفرماید مورداتفاق همه‌شیعیان است .

واز جمله‌ادلهٔ ثبوت‌اجماع این‌است که همهٔ شیعه متفقاً حدیثهای رجعت‌رانقل‌میکنند

لایکاد یخلو منها کتاب من کتب الشیعة ، ولاتراهم‌یضعفون حدیثاً واحداً منها ، ولایتعرضون لتأویل شیء منها ، فعلم انهم یعتقدون مضمونها لانهم یضعفون کل حدیث یخالف اعتقادهم ، أو یصرحون‌بتأویله و صرفه عن ظاهره ، و هذا معلوم بالتتبع لکتبهم .

وقد استدل الشیخ فی التبیان‌علی ما نقل عنه علی‌صحة اعتقاد الرجعة وقد ألف بعض‌المتأخرین وهو الحسن بن سلیمان بن خالد القمی رسالة فی ذلك وقال فیها ما هذا لفظه : الرجعة مما أجمع علیه علماؤنا بل جمیع الامامیة و قد نقل الاجماع منهم علی هذه المسئلة الشیخ المفید والسید المرتضی وغیرهما «انتهی»

وقال صاحب کتاب صراط المستقیم کلاماً طویلا فی الرجعة ظاهره نقل الاجماع ایضاً ، ویأتی فی‌محله انشاء الله، وعادته‌أن‌یبالغ‌فی‌ذکر الخلاف ، ولم ینقل هنا خلافا اصلا ؛ ویأتی ما یؤید ثبوت الاجماع هنا ایضاً ان شاء الله تعالی .

ومما یدل علی‌ذلك ایضاً کثرة النصوص‌الصریحة الموجودة فی‌الکتب الاربعة

بطوری که هیچیك از کتبشان ازآنها خالی‌نیست ، نه‌هیچکدام راضعیف میشمارند ، نه تأویل‌میکنند ، پس معلوم‌میشود‌بمضمون آنهامعتقدند ، چون‌هر‌حدیثی مخالف عقیده‌شان باشد یاضعیف‌میشمارند یاصریحاً‌تأویلش کرده ، درظاهرش‌تصرف‌میکنند چنانکه‌بگردش در کتابهایشان‌معلوم‌میشود .

از شیخ‌طوسی نقل است که‌در کتاب تبیان استدلالهائی برای‌اثبات رجعت میکند ویکی ازعلمای اخیریعنی حسن‌بن سلیمان بن‌خالد قمی دراین باره کتاب مستقلی نوشته ، در آنجا چنین میگوید : مسأله رجعت‌ازچیزهائی است که‌علمای‌ما‌بلکه همۀ‌امامیه بر آن متفق‌اند ، چنانکه‌شیخ‌مفید سیدمرتضی‌ودیگران‌هم دعوی اجماع میکنند .

صاحب کتاب صراط المستقیم دررجعت بحثی طولانی دارد که در جای خود بیاید، وازکلماتش ادعای اجماع استفاده میشود ، وبا اینکه عادتش مبالغۀ درذکر خلاف‌است اینجا اصلا اختلافی نقل نمیکند ، ومادر جائی که‌مطالب اورا نقل میکنیم شاهد ثبوت اجماع‌را بیان خواهیم کرد .

وباز از جمله‌نشانه‌های اجماع : بسیاری‌حدیثهای صریحی است که درچهار کتاب و

وغیرها من الکتب المعتمدة المذکورة سابقاً. فان ذلك یدلّ علی وجود هذه الاحادیث بل الاحادیث الکثیرة التی تزید علی هذا القدر فی الاصول الاربعمائة التی أجمع الامامیة علی صحتها ، وعرضوها علي أهل العصمة (ص) ،فأمروا بالعمل بها ووجود حدیث واحد فی تلك الاصول یدلّ علی ان هذا المعنی مجمع علی صحته وثبوت نقله، لدخوله في المجمع علیه .

ومما یدلّ علي الاجماع علی صحة النقل ایضاً هنا ان کثرة الجماعة الذین اجتمعت العصابة علی تصحیح مایصحّ عنهم وأقرّوا لهم بالعلم والفقه وهم ثمانیة عشر بل أکثر ، قد رووا أحادیث الرجعة فظهر الاجماع علی الثبوت و صحة الروایات .

و ممایدلّ علی الاجماع ایضاً ما أشار الیه الشیخ فی الاستبصار من ان کلّ حدیث لامعارض له فهومجمع علیه وعلی صحة نقله ، و معلوم ان أحادیث الرجعة لم ینقلوا لها معارضاً صریحاً علی ما یظهر .

سایر کتابهای معتبری که قبلااشاره شد ثبت است ، که این خود دلیل بروجود این حدیثها - بلکه حدیثهائی بیش از این - در آن چهارصد اصل معروف است که همهٔ امامیه برصحتش متفق اند ، وآنها را بعرض ائمه علیهم السلام رسانده‌اند ، ودستور داده اند بآنها عمل کنند ، در صورتی که بودن یك حدیث در این اصلها دلیل است که صحتش اجماعی ونقلش ثابت است چون وقتی همهٔ کتاب مورد اجماع وصحیح باشد البته هر یك ازاحادیث آن هم چنین خواهد بود .

وباز ازنشانه های اجماع برصحت نقل این حدیثها این است که : آن هیجده نفر یا بیشتری که علمابرصحت حدیثی که نسبتش بآنسان ثابت شود متفق اند ، وبدانش و فقه آنها اقراردارند ، همه حدیثهای رجعت راروایت میکنند ، پس معلوم میشود مطلب اجماعی واین حدیثها صحیح است .

ونیزازنشانه‌های اجماع این است که مرحوم شیخ طبرسی در کتاب استبصار میفرماید هرحدیثی که معارض ندارد ، مضمونش ؛ وصحت نقلش اجماعی است . حدیثهای رجعت هم که معارض صریحی ندارد پس صحتش اتفاقی است .

ومما يدل على ذلك كثرة المصنفين الذين رووا أحاديث الرجعة في مصنفات خاصة بها أو شاملة لها ؛ وقد عرفت من أسماء الكتب التى نقلنا منها ما يزيد على سبعين كتاباً قد صنفها أعاظم علماء الامامية ، كثقة الاسلام الكلينى ، ورئيس المحدثين ابن بابويه ، ورئيس الطائفة أبى جعفر الطوسى ، والسيد المرتضى ، و النجاشى ، و الكشى ، والعياشى ، وعلى بن ابراهيم ، وسليم الهلالى ؛ والشيخ المفيد ، والكراجكي والنعماني ، والصفار ، وسعد بن عبد الله ، وابن قولويه ، وعلى بن عبد الحميد ، و السيد على بن طاوس و ولده ، ومحمد بن على بن ابراهيم ، وسعد بن هبة الله الراوندى وفرات بن ابراهيم واليسارى وأبى على الطبرسى وولده ، وأبى منصور الطبرسي ، وابراهيم بن محمد الثقفى ، و محمد بن العباس بن مروان ، و البرقى ، و ابن شهر آشوب والحسن بن سليمان ، والقطب الراوندى ، والعلامة ، وعلى بن عبد الكريم ، وأحمد بن داود ، والحسن بن على بن أبي حمزة ، و الشهيد الاول ، و الشهيد الثانى ، و الحسين بن حمدان ، والحسن بن محمد بن جمهور ، والحسن بن محبوب ، وجعفر بن محمد بن مالك ، وظهير بن عبدالله ، وشاذان بن جبرئيل ، وأبى على الطوسى ، وميرزا محمد

وباز ازنشانه‌های اجماع این است که عده زیادی ازمصنفین احادیث رجعت را در کتاب هائی مختص باین موضوع یا درضمن مطالب دیگر نقل میکنند که نام بیش از هفتاد کتاب آنها سابقاً ذکر شد ؛ واینها را بزرگان علمای شیعه مانند : ثقة الاسلام کلینی ، ابن بابویه ـ رئیس اهل حدیث ـ شیخ طوسی ـ رئیس طائفه امامیه ـ سیدمرتضی ، نجاشی ، کشی ، عیاشی ، علی بن ابراهیم ؛ سلیم بن قیس ، شیخ مفید ، کراجکی ، نعمانی ؛ صفار ؛ سعدبن عبدالله ، ابن قولویه ، علی بن عبدالحمید ، ابن طاوس ، پسرش ، محمدبن علی بن ابراهیم، سعدبن هبةالله راوندی ، فرات بن ابراهیم ، یساری ، ابوعلی طبرسی ، پسرش ؛ ابومنصور طبرسی ، ابراهیم بن محمد ثقفی ، محمدبن عباس بن مروان ، برقی ؛ ابن شهرآشوب ، حسن بن سلیمان ، قطب راوندی ؛ علامه ، علی بن عبدالکریم ، احمدبن داود ، حسن بن علی بن أبی حمزة ، شهیداول ؛ شهیدثانی ، حسین بن حمدان ، حسن بن محمدبن جمهور ؛ حسن بن محبوب جعفربن محمدبن مالك ، ظهیربن عبدالله ، شاذان بن جبرئیل ، أبوعلی طوسی ، میرزا محمد

الاسترا بادی ، ومحمّد بن علی الخراز القمی ، و علی بن عیسی الاربلی ، وعبد الله بن جعفر الحمیری ، والحافظ رجب البرسی ، وعلی بن یونس العاملی ، والحسن بن محمّد الدیلمی ، والسید الرضی و غیرهم فقدصرّحوا بصحة الرجعة ونقلوا أحادیثها کما ستعرفه ان شاءالله تعالی ، وقدنقل جماعة منهم الاجماع علی ذلك ولم یظهر مخالف وتقدّم بعض عباراتهم .

وقد قال الشیخ المفید فی أجوبة المسائل العکبریة حین سئل عن قوله تعالی «انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا ویوم یقوم الاشهاد» فأجاب بوجوه فقال وقدقالت الامامیة ان الله تعالی ینجز الوعد بالنصر للاولیاء قبل الاخرة عندقیام القائم و الکرّة التی وعدبها المؤمنون فی العاقبة .

وروی المفید فی کتاب الفصول عن الحارث بن عبدالله انه قال : کنت جالساً فی مجلس المنصور و هو بالجسر الاکبر و سوار القاضی عنده ، و السید الحمیری ینشده :

استرابادی، محمدبن علی خزازقمی ، اربلی، حمیری، حافظ رجب برسی ؛ علی بن یونس عاملی ، دیلمی ، سیدرضی ، ودیگران مینویسند و همه بصحت رجعت تصریح دارند و ـ چنانکه خواهدآمد ـ حدیثهای رجعت رانقل میکنند بعضی هم نقل اجماع میکنند ، مخالفی نیز پیدا نشده وقسمتی ازعبارات آنها قبلا گذشت .

شیخ مفید درجواب مسئله‌هائی ـ که از دهکده کنار دجله بنام عکبرا برسیده بودند درباره سؤالی راجع باین آیه : «ماپیمبران خود . و کسانی را که ایمان آورده‌اند در این زندگی دنیاوروزی که گواهان برخیزند یاری میکنیم سورهٔ مؤمن. آیه ۵۱» چندجواب میدهد ازجمله میفرماید :امامیها معتقدند که خداوند تعالی بانصرت دوستان خود . پیش از آخرت هنگام قیام حضرت قائم ، ودرآن رجعتی که راجع بآخرکار بمؤمنین وعده‌داده ، بوعده خویش وفامیکند .

ونیز مرحوم مفید درکتاب فصول ازحارث بن عبدالله نقل میکند گفت : در کنار جسربزرگ درمجلس منصور نشسته بودم ، «سوار» قاضی هم آنجابود ؛ سیدحمیری این اشعاررا خواند : «ترجمهٔ اشعار» :

ان الاله الذى لاشىء الا يشهد أتاكم الملك للدنيا وللدين
أتاكم الله ملكا لا زوال له حتى يقاد اليكم صاحب الصين
وصاحب الهند مأخوذ برمّته وصاحب الترك محبوس على هون

حتى أتى على القصيدة والمنصور مسرور ، فقال سوار : ان هذا يعطيك بلسانه ماليس في قلبه ، الى أن قال : وانه ليقول بالرجعة ويتناول الشيخين بالسبّ والوقيعة ، فقال السيد : اماقوله : انى اقول بالرجعة فانى اقول بذلك على ماقال الله تعالى : «و يوم نحشر من كل امة فوجاً ممن يكذّب بآياتنا فهم يوزعون» و قال في موضع آخر: «وحشرناهم فلم نغادر منهم احداً» فعلمنا ان هاهنا حشرين أحدهما عام والآخر خاص و قال سبحانه : «ربنا أمتّنا الاثنين و أحييتنا اثنتين فاعترفنا بذنوبنا» و قال تعالى : «فأماته الله مائة عام ثم بعثه» وقال تعالى : «الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم » فهذا كتاب الله و قد

آن خدائى كه هرچيزرا ميبند شمارا سلطنت دنيا و دين عطا كرد
سلطنتى كه زوال ندارد ! پادشاه چين را بسوتيان ميكشند
سلطان هند درقبضهٔ شما است رئيس تركان بخوارى درزندانتان بسر ميبرد

قصيده را بآخر رساند ومنصور باهسرت گوش ميداد «سوار» گفت : اين مرد چاپلوسى ميكند ، زبان ودلش درمدح شما موافق نيست . . . . . برجعت معتقد است عمرو أبوبكر را دشنام ميدهد ، وببدى يادميكنيد ، سيد جواب داد : امارجعت ! آرى من بآن عقيده مندم وازقرآن وسنت دليل دارم : خدا ميفرمايد : «روزى كه ازهرجمعيتى دسته‌اى ازآنهارا كه آيات مارادروغ پندارند محشور كنيم ، وبازداشت شوند ، سوره نمل؛ آيهٔ ٨٣» وجاى ديگرفرمايد : «آنانرا محشور كنيم واحدى را وانگذاريم ، كهف ، ٤٧» پس معلوم ميشود دوحشر دركاراست يكى عمومى ديگرى خصوصى ونيز فرمايد «پروردگارا مارا دوبار ميراندى ودوبار زنده كردى آنگاه بگناهان خويش اقرار كرديم ، غافر: ١١» ونيز فرمايد :«آنگاه وى راصدسال ميراند ، سپس زنده‌اش كرد بقره ٢٥٩» و باز ميفرمايد : «مگر قصه آنها ندانستى كه هزارها بودند وازبيم مرگ ازديار خود بيرون شدند ، آنگاه خداوند فرمود ؟ بميريد سپس زنده‌شان كرد ، بقره ٢٤٣» اين ازقرآن ، واماسنت ! پيغمبر(ص) فرمايد:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله : يحشر المتكبرون فی صورة الذر يوم القيمة .

وقال صلى الله عليه وآله : لم يجر فی بنی اسرائيل شیء الا ويكون فی امتی مثله حتی الخسف والمسخ والقذف .

وقال حذيفة : ما أبعد أن يمسخ الله كثيراً من هذه الامة قردة وخنازير، فالرجعة التی أذهب اليها ما نطق به القرآن وجاءت به السنة ، و انی لاعتقد ان الله يرد هذا يعنی سواراً الی الدنيا كلباً أو قرداً او خنزيراً اوذرة ، فانه والله متكبر متجبر كافر ، فضحك المنصور وانشأ السيد يقول :

جـائيت سواراً بـاشماله عند الامام الحاكم العادل

الی آخر الابيات .

وقال المفيد ايضاً فی الكتاب المذكور سأل بعض المعتزلة شيخاً من أصحاب الامامية وانا حاضر فی مجلس فيهم جماعة كثير من أهل النظر و المتفقهة فقال : اذا كان من قولك ان الله يرد الاموات الی دار الدنيا قبل الآخرة عند القائم ليشفی

روز قيامت متكبران بصورت مورچه محشور شوند .

ونيز فرمايد : هيچ‌چيز در بنی اسرائيل واقع نشد مگر اينكه نظيرش درامت من هم واقع شود حتی خسف (بزمين فرورفتن) ومسخ (بصورت حيوانی تبديل شدن) و قذف (كه ظاهراً مراد سنگ باريدن است) وحذيفه گويد : من بعيد نميدانم كه خدا بسياری از اين امت رابصورت ميمون وخوك كند .

پس رجعتی كه من معتقدم قرآن وسنت تصديق ميكند ، ومن عقيده دارم كه خدا اين «سوار» رابصورت سگ ياميمون ، ياخوك يا مورچه بدنيا برميگرداند ، زيرا بخدا قسم متكبر وسركش و كافر است ، منصور خنديد وسيد اين اشعار را خواند :

«ترجمهٔ شعر» درحضور امام حاكم عادل برابر سوار طرف چپ زانو زدم تاآخر اشعار

ونيز شيخ مفيد درهمان كتاب فرمايد : درمجلسی بودم كه عدهٔ زيادی ازمحققين وفقهاء حضور داشتند يكی ازمعتزليها (فرقه‌ای ازسنيان) ازشيخی امامی مذهب پرسيد : بنابر اعتقاد شما كه : پيش از قيامت هنگام قيام حضرت قائم (ع) خداوند برای شفای دل مؤمنين

المؤمنین کما زعمتم من الکافرین ، و ینتقم لهم منهم کما فعل من بنی اسرائیل ، حیث یتعلقون بقوله تعالی «ثم رددنا لکم الکرّة علیهم» فما الذی یؤمنك أن یتوب یزید وشمر و ابن ملجم ویرجعوا عن کفرهم ، فیجب علیك ولایتهم والقطع بالثواب لهم ، وهذا خلاف مذهب الشیعة ؟ فقال الشیخ المسئول عنه : القول بالرجعة انما قلته من طریق التوقیف ، ولیس للنظر فیه مجال ، وانا لاأجیب عن هذا السؤال لانه لانصّ عندی فیه ، ولایجوز لی ان أتکلف من غیر جهة النص الجواب ، فشنع السائل وجماعة من المعتزلة علیه بالعجز و الانقطاع .

قال الشیخ أیده الله : فأقول انا انّ عن هذا السوال جوابین أحدهما : ان العقل لایمنع من وقوع الایمان ممن ذکره السائل ، لانه یکون اذذاك قادراً علیه ومتمکناً منه ، لکن السمع الوارد عن ائمة الهدی بالقطع علیهم بالخلود فی النار ، والتدین بلعنهم والبراءة منهم الی آخر الزمان منع من الشك فی حالهم ، وأوجب القطع علی سوء اختیارهم ، فجروا في هذا الباب مجری فرعون وهامان وقارون ، ومجری من

وانتقام از کفار مردگان رازنده میکند چنانکه در بنی اسرائیل زنده کرد ، وباین آیه استشهاد میکنید : «سپس برضد آنها دولت بشما دادیم ، بنی اسرائیل آیه٦» پس ممکن است یزید وشمر وابن ملجم از کفر خویش باز گردند ، دراین صورت توباید با آنها طرح دوستی افکنی ومطمئن باشی که خداوند ثوابشان میدهد بااینکه این خلاف مذهب شیعه است ؟ شیخ گفت : رجعت ازمسائل دینی محض است وبدلیل عقلی ثابت نشده تاقابل بحث وتحقیق باشد ، ومن چون حدیثی درموضوع این سؤال در دست ندارم ازپیش خود نمیتوانم پاسخی بدهم ، شخص سائل وجمعی ازمعتزلیان شیخ را که در جواب ماند ملامت کردند .

بنظر من این پرسش دوجواب دارد :

اول اینکه گرچه عقلا ممکن است نامبردگان ایمان آرند ، چون قدرت بر ایمان پیدا میکنند ، اماشرعاً ممکن نیست ، زیرا روایاتی ازائمه علیهم السلام رسیده که اینها همیشه درآتش اند ، وتاآخر الزمان مردم موظف اند لعنتشان کنند ، وازآنان بیزاری جویند ، بحکم این روایات بدون شك باید مطمئن بود که اینها ایمان نیارند ، چنانکه درحال فرعون وهامان وقارون وسایر اشخاصی که خداوند وعدهٔ آتش همیشگی بآنها

قطع الله علی خلوده فی النار ، ودلّ القطع علی انهم لایختارون الایمان ممن قال الله « ولو أننا نزلنا الیهم الملائکة وکلّمهم الموتی وحشرنا علیهم کل شیء قبلا ما کانوا لیؤمنوا الا أن یشاء الله » یرید الأن یلجئهم الله ، والذین قال الله تعالی فیهم: «ولو أسمعهم لتولّوا وهم معرضون» و قال تعالی لابلیس « لاملأنّ جهنم منك وممّن تبعك منهم أجمعین »وقال «وانّ علیك لعنتی الی یوم الدین »وقال «ولوردّ والعادوا لمانهوا عنه» وقال : « سیصلی ناراً ذات لهب » فقطع علیه بالنار و امن من انتقاله الی مایوجب له الثواب واذا کان الامر علی ما وصفناه بطل مایتوهمّوه «والجواب الاخر »ان الله سبحانه اذاردّ الکافرین الی الرجعة لینتقم منهم لم یقبل لهم توبة و جروا في ذلك مجری فرعون لمّا أدرکه الغرق قال : « آمنت انه لا اله الاّ الذی آمنت به بنو اسرائیل وانا من المسلمین » قال سبحانه له «آلآن وقد عصیت قبل و

داده وخبرداده که ایمان نمیآورند ، نباید شك کرد ، چون درقرآن (نسبت بعده‌ای) می فرماید : «اگرما فرشتگانرابسوی آنها فرستیم ، ومردگان باآنان سخن گویند ، وهر چیزی رادسته دسته برآنها بفرستیم ایمان نیارند مگر اینکه خدا بخواهد ــ یعنی مگر اینکه خدا مجبورشان کند ــ انعام : ۱۱۱» ونیز(درباره عدهٔدیگر) میفرماید : « واگر (گوش دل) آنهارا شنواهم‌می‌کرد بحال اعراض پشت میکردند . انفال:۲۳) وبشیطان میفرماید : «جهنم را ازوجودتووازهمهٔپیروانت از بنی‌آدم پر کنم ص ۸۵» ونیزفرماید «لعنت من‌تاروز قیامت بر توبادص : ۷۸» وفرماید : «اگرهم (بدنیا) برگردند باز بکارهای حرام میگرایند انعام:۲۸» و (راجع بابولهب) فرماید : «بزودی درآتش‌شعله وری داخل شود لهب: ۳» وی را جزماً ازاهل آتش‌شمرده واطمینان‌داده که براه‌خیرباز نمیگردد ، بنابراین پندارمعترض باطل‌میشود .

جواب دوم اینکه خداتوبه کفاری‌را که برای انتقام دررجعت بازمیگرداندقبول نفرماید چنانکه توبه فرعون‌رادرحال غرق نپذیرفت که « گفت ایمان آوردم که‌جزخدائی که‌بنی اسرائیل بوی‌ایمان‌آورده‌اند خدائی نیست ومن ازمسلمینم ــ خداوند فرمود : ــ اینك ! ؟ بااینکه پیش‌از این‌نافرمانی کردی و جزء مفسده جویان بودی ؟ سورهٔ یونس

كنت من المفسدين » فرد الله عليه ايمانه ولم ينفعه في تلك الحال ندمه و اقلاعه و كاهل الاخرة الذين لايقبل‌الله لهم توبة ولا ينفعهم ندم لانهم كالملحين الى‌ذلك الفعل ولان الحكم تمنع من قبول التوبة ابداً وتوجب اختصاصها ببعض الاوقات‌و هذا هوالجواب الصحيح على مذهب الامامية وقد جائت‌به آثار متظافرة عن آل‌محمد فيروى عنهم‌في قوله تعالى : « يوم يأتى بعض آيات ربك لاينفع نفساً ايمانها لم تكن آمنت من قبل او كسبت فى ايمانها خيراً قل انتظروا انا منتظرون » فقالوا ان هذه الآية هى القائم فاذا ظهر لم تقبل توبة المخالف و هذا يبطل ما اعتمده السائل .

فان قيل فيكون الله قد اغرى عباده بالعصيان و اباحهم الهرج والمرج و

---

۹۰ ، ۹۱» خداوند ایمان‌وی‌را رد کرد ، وپشیمانی آنوقت‌سودش نبخشید ، همانطور که توبه کفار درآخرت مقبول نشود ، وپشیمانیشان سود ندهد ، زیرا شبیه توبه اضطراری است واز روی‌میل‌واختیار نیست علاوه حکم که(برای مجرم) صادر شد برای همیشه‌مانع قبول توبه‌است وجواب صحیح موافق‌مذهب امامیها همین است ، روایتهای زیادی‌هم‌باین مضمون ازآل محمد (ص)واردشده ، چنانکه‌درتفسیر این‌آیه : «روزی که بعضی ازنشانه های پروردگارت بیاید آنکس که‌قبلا ایمان نیاورده ، یادرایمانش خیری بدست‌نیاورده دیگرایمانش سودندهد بگو منتظرباشیدماهم‌منتظریم‌انعام ، ۱۵۸» ازائمه نقل‌میکنند که مرادازاین نشانه : حضرت قائم‌است ، که چون ظاهر شود توبهٔ مخالف قبول نشود ، وبا این بیان بطلان مبنای اعتراض روشن شود .

(بعضی دیگرازآیات‌قرآن هم‌همین‌معنی‌را تأیید میکند ، مثل این‌آیه : چون‌عذاب مابدیدند گفتند : بخدای یگانه ایمان آوردیم وبآنچه شریك وی قرار داده بودیم کافر شدیم ، ولی هنگامی که عذاب‌مارا دیدند ایمان‌آورد نشان سودی نداد ، این‌روش‌خدا است که دربارهٔ بندگانش جاری بوده ، وآنجا کافران زیان کرده‌اند سورهٔ مؤمن آیه۸٤ ۸۵ این‌آیه بطور واضح‌میگوید : روش‌خدائی این است که ایمان‌وقت گرفتاری‌بعذاب‌خدا نتیجه بخش‌نیست . مترجم) .

«اگر گویند» : بنابراین‌خداوندبندگان‌را بمعصیت واداشته ، هرج ومرج‌وطغیان

الطغيان ، لانهم اذا كانوا يقدرون علي الكفر وأنواع الضلال وقد يئسوامن قبول التوبة ، لم يدعهم داع الى الكفّ عما في طباعهم ، ولا انزجروا عن فعل قبيح ، ومن وصف الله باغراء خلقه بالمعاصى فقد اعظم الفرية عليه .

قيل لهم : ليس الامر على ما ظننتموه، وذلك ان الدواعى لهم الي المعاصى تكون مرتفعة اذ ذاك ، لانهم علموا بما سلف لهم من العذاب الى وقت الرجعة ، على خلاف ائمتهم ، ويعلمون في الحال انهم معذّبون على ماسبق لَهم من العصيان، وانهم ان راموا فعل قبيح تزايد عليهم العقاب في الحال ، وان لزمنا هذا السؤال لزم جميع أهل الاسلام مثله في أهل الاخرة، وابطال توبتهم ، فما أجابوا به فهو جوابنا .

فان قيل : على الجواب الاول كيف يتوهم من القوم الاقامة علي العناد ، و قد عاينوا العقاب في القبور وحلّ بهم عند الرجعة العذاب ، و كيف يصح أن تدعوهم الدواعى الى ذلك ؟ .

را روا دانسته زيرا وقتى كه عده‌اى ازقبول توبه نااميد شوند وقدرت برهر گونه كفر و انحرافى هم داشتند ديگر چيزى ازطبع سركش و كارهاى زشتشان جلوگيرى نميكند ، و البته هر كس بخدا نسبت دهد كه بندگان را بمعصيت واميدارد تهمت بزرگى زده .

«جواب گوئيم» : مطلب اين‌طور نيست كه شما پنداشتيد ، چون اين‌عده تا موقع رجعت عذابهائى راكه دراثر مخالفت باائمه‌دچارشده‌اند فهميده‌اند وخبردارند كه گناهان سابق‌چه عذابهائى برايشان اندوخته وهرچه بيشتر گناه كنند عذابشان‌سخت‌تر خواهدشد واگر اين اعتراض بما وارد باشدنظير اين ـ راجع بقبول نشدن توبه كافران در آخرت ـ بهمه‌مسلمانان وارد است هرچه ديگران ـ در آنجا ـ جواب دادند ما هم اينجاجواب ميدهيم .

«اگر گويند» بنابرجواب‌اول‌چگونه‌ممكن‌است‌اشخاصى كه‌درقبر كيفر كاربدديدند و دررجعت عذاب‌حق چشيدند بازبسرسختى خود ادامه دهند وداعى كفرو دشمنى‌بااهل‌حق درووجودشان باشد ؟

قيل : يصح ذلك لان جميع ما عددتموه لا يمنع من دخول الشبهة عليهم في استحسان الخلاف ، لانهم يظنون انهم انما بعثوا بعد الموت تكرماً لهم و ليلوا الدنيا كما كانوا يظنون ، واذا حل بهم العقاب توهموا قبل مفارقة أرواحهم أجسادهم ان هذا ليس على سبيل الاستحقاق ، وانه من الله تعالى كما حل بالانبياء ، ولاصحاب هذا الجواب ان يقولوا : ليس ما ذكرناه بأعجب من أمر قوم موسى و عبادتهم العجل ، وقد شاهدوا منه الايات وعاينوا ماحل بفرعون وملائه من العذاب على الخلاف ، ولا بأعجب من اقامة أهل الشرك على خلاف رسول الله ﷺ و هم يعلمون عجزهم عن مثل ما أتى به من القرآن ، ويشهدون معجزاته وآياته ويجدون وقوع ما يخبر به على حقايقه ، من قوله «سيهزم الجمع ويولّون الدبر» و قوله : «لتدخلنّ المسجد الحرام ان شاءالله آمنين» وقوله : «غلبت الروم في أدنى الارض و هم من بعد غلبهم سيغلبون» وغيرذلك ، و ماحلّ بهم من العذاب بسيفه ، وهلاك من

«جواب گوئيم» : اين مانعى ندارد ، چون اين جهاتى كه گفتيد هيچيك از ورود شبهه دردل اينها وخوش داشتن مخالفت خدا جلوگيرى نميكند ، زيرا ممكن است گمان كنند بعداز مرگ زنده شده‌اند تا بآرزوهاى سابق برسند وزمام اموررا بدست گيرند وعذابهاى خدارا كيفر عمل ندانند بلكه خيال كنند نظير مصيبتهائى است كه برپيمبران واردمى‌شد اين مطلب ازگوساله پرستى قوم موسى عجيب‌تر نيست كه با ديدن معجزات موسى و گرفتارى فرعون ويارانش بعذاب خدا باز ازخداى موسى دست برداشتند .

ونيز ازمخالفت مشركان باپيغمبر (ص) عجب ترنيست ، كه فهميدند با قرآن تاب مقاومت ندارند ، معجزات ديگروى رادیدند ، صحت خبرهاى غيبى اورا يافتند ديدند (راجع بكفار مكه اززبان قرآن) فرمود : «بزودى اين گروه شكست ميخورند وبجنگ پشت ميكنند» وشد ، بمسلمين وعده داد : «بخواست خدا ايمن وارد مسجد الحرام شويد» وشدند در باره روميان فرمود : «روميان درنزديك اين سرزمين مغلوب گشتند وباز پس ازشكست غالب ميشوند روم ١ ـ ٢» وشدند ، اخبارغيبى ديگررا ديدند عذاب شمشيرش را چشيدند

توعده بالهلاك هذا ، و فيمن اظهر الايمان به المنافقون ينصافون في خلافه الى أهل الشرك .

على ان هذاالسؤال لايسوغ لاصحاب المعارف من المعتزلة لانهم يزعمون ان اكثر المخالفين على الانبياءكانوا من أهل العناد ، وان جمهور الذين يظهرون الجهل بالله تعالى يعرفونه على الحقيقة ، ويعرفون أنبياءه وصدّقهم ، ولكنهم على اللجاجة والعناد ، فلايمتنع أن يكون الحكم في الرجعة وأهلها على هذا الوصف ، وقدقال الله تعالى : «ولوترى اذوقفوا على النارفقالوا ياليتنا نردّو لانكذّب بآياتنا و نكون من المؤمنين بل بدالهم ماكانوا يخفون من قبل و لو ردّوا لعادوا لمانهوا عنه وانهم لكاذبون » فأخبر الله سبحانه ان أهل العقاب لو ردّهم الى الدنيا لعادوا الى الكفرو العناد ؛ مع ماشاهدوا في القبورو في المحشرمن الاهوال ، و ماذا قوا من أليم العذاب .

دیدند هر که را وعده هلاك داد هلاك شد با اینکه همه این اعجازهارا دیدند باز جمعی مشرك از مخالفت وی دست نکشیدند ، و جمعی منافق ظاهر مسلمان با مشرکان همدست شدند .

علاوه معتزلیهای «اصحاب معارف» نباید چنین اعتراضی بکنند چون اینها معتقدند بیشترمخالفین پیمبران اهل ستیزه ودشمنی‌اند وهمهٔ آنها که دعوی نشناختن خدا میکنند دروغ میگویند واقعاً خدارا میشناسند پیمبران را میشناسند درستی گفتار آنان را میدانند ولی ازسرلجاجت و دشمنی اقرار نمیکنند ، بنابر این ممکن است دررجعت هم مطلب از همین قرار باشد .

چنانکه خداوند (دربارهٔ دوزخیان) میفرماید : «اگر به بینی آندم که بـرسر دوزخ نگاهشان داشته‌اند میگویند : ایکاش (بدنیا) برمیگشتیم ودیگر آیات خدارا تکذیب نمی کردیم واز مومنان بودیم بلکه آنچه‌را قبلا مخفی میکرده‌اند برآنان هویدا شده ، اگر هم باز گردند بچیزی که‌ازآن منعشان کرده‌اند برگردند ، وایـنـان دروغگویند سوره انعام آیه ۲۷» خداوند خبر میدهد که اگرجهنمیان‌را بدنیا برگردانند بکفروستیزه بـاز گردند بااینکه درقبروقیامت وحشتهادیده‌وعذابهای دردناك چشیده‌اند .

وقال في‌الارشاد عند علامات ظهورالقائم عليه السلام : و أموات ينشرون من‌القبور الی‌الدنيا ، فيتعارفون فيها و يتزاورون .

و قال فی جواب المسائل المروية لما سئل عما يروى عن الصادق عليه السلام فی الرجعة و ما معنی قوله : ليس منّا من لم يقبل بمتعتنا و يؤمن برجعتنا ، أهي حشر فی الدنيا مخصوص للمؤمن أو لغيره من الظلمة الجبارين قبل يوم القيمة ؟ فكتب الشيخ بعد الجواب عن المتعة و اما قوله : من لم يقل برجعتنا فليس منا ، فانما أراد بذلك ما يختصه من القول به ، في ان الله تعالي يحشر قوماً من امة محمد بعد موتهم قبل يوم‌القيمة وهذامذهب يختص به‌آل محمد ، والقرآن شاهد به‌قال الله تعالى في ذكر الحشر الاكبر يوم القيمة « و حشرنا هم فلم نغادر منهم أحداً» وقال‌سبحانه في حشرالرجعة قبل يوم القيمة :« ويوم نحشرمن كل امة فوجاً ممّن‌يكذّب بآياتنا» فاخبران الحشرحشران عام وخاص .

وقال سبحانه مخبراً عمن يحشرمن الظالمين انه يقول يوم الحشر الاكبر :

در كتاب ارشار درنشانه‌های ظهور حضرت قائم (ع) ميفرمايد : ونيز مردگانی از قبرها بدنيا برگردند همديگررابشناسند ، وبديدن يكديگرروند .

ودرجواب مسائلی كه از «مرو» پرسيده بودند ، در جواب اين‌سؤال كه : از حضرت صادق(ع) نقل‌است كه فرمود : هر كه‌متعهٔ‌مارا نپذيرد وبرجعت ماايمان‌نياردازما نيست. اين‌رجعت مربوط بدنيااست يانه ؟ مخصوص مؤمنان‌است يا غير مؤمنان‌ازستمگران وجباران‌هم‌زنده‌ميشوند ؟ (درجواب‌اين‌سؤال) پس ازجواب راجع‌بمتعه مينويسد‌امااينكه ميفرمايد : هر كه برجعت‌ما ايمان‌نياورد از مانيست ، مراد آن رجعتی است كه‌عقيده‌بآن مختص آل‌محمد است ، يعنی محشورشدن جمعی‌ازامت‌محمد (ص)پس‌ازمرگ پيش‌ازقيامت واين عقيده‌مختص بآل‌پيغمبر استقرآن نيز گواه آن‌است كه‌دربارهٔ قيامت كبری‌ميفرمايد «همه‌را محشور كنيم واحدی‌را وانگذاريم» ودربارهٔ رجعت پيش از قيامت ميفرمايد : «روزی كه ازهر گروهی‌دسته‌ای ازآنهارا كه آيات‌ماراتكذيب كنند محشور كنيم» پس بحكم‌قرآن حشردو قسم‌است : عمومی وخصوصی ، ونيزراجع بستمگرانی كه (در رجعت)

«ربنا أمتّنا اثنتين وأحييتنا اثنتين فاعترفنا بذنوبنا فهل الى خروج من سبيل» وللعامة في هذه الآية تأويل مردود، وهو أن قالوا: المعنى انه خلقهم أمواتاً ثم أماتهم بعد الحيوة وهذا باطل لا يستمرّ على لسان العرب، لان الفعل لا يدخل الا على من كان بغير الصفة التى انطوى اللفظ على معناها، ومن خلقه الله أمواتاً لا يقال أماته، وانما يدخل ذلك فيمن طرأ عليه الموت بعد الحيوة؛ كذلك لا يقال أحيا الله ميتاً الا أن يكون قبل احيائه ميتاً، و هذا بيّن لمن تأمله وقد زعم بعضهم ان المراد الموت التى يكون بعد سؤالهم في القبور فتكون الاولى قبل الاقبار، والثانية بعده؛ وهذا ايضاً باطل من وجه آخر و هو ان الحيوة للمسائلة ليس للتكليف، فيندم الانسان على مافاته في حاله، وندم القوم على ما فاتهم في حياتهم المرتين يدلّ على انهم لم يرد الحيوة المسائلة لكنه أراد حيوة الرجعة التى يكون لتكليفهم الندم على تفريطهم

محشور شوند میفرماید: «روز قیامت میگویند: پروردگارا؛ مارا دو نوبت میراندی ودو نوبت زنده کردی سپس بگناهان خویش اقرار کردیم آیا راهی بسوی بیرون رفتن هست مؤمن: ۱۱» سنیان دراین آیه تأویل مردودی دارند، گویند: مراداین است که: اول بحالت مرده وبیجان بودند (یعنی حالت پیش ازنطفه) آنگاه زنده شدند (یعنی بصورت بشر زنده در آمدند) سپس بمیرند وبعدازمرگ درقیامت زنده شوند این تأویل باطل است وبازبان عرب راست نیاید چون موجودی که ازاصل خلقت مرده وبیجان است نمیگویند خدا آنرا میراند، بلی اگرزنده باشد وبمیرداین گفتار صحیح است همچنین نمیگویند خدا زنده‌اش کردمگر اینکه سابقاً مرده باشد وتمام کارهائی که بکسی نسبت میدهند همینطور است، باید حالت قبلی با حالت بعدی مخالف باشد تا نسبت صحیح باشد، واین مطلب باتامل واضح میشود.

بعضی گمان کرده‌اند مراد اززنده شدن اول هنگام سؤال قبراست، پس مرگ اول همین مرگ عادی است، ومرگ دوم بعداز سؤال قبر، این‌هم ازراه دیگر باطل است، زیرازنده‌شدن درقبر برای تکلیف نیست که آنجاانسان ازچیزهائی که ازدستش رفته پشیمان شود درصورتی که این‌عده برآنچه درهردو زندگانی ازدستشان رفته پشیمان میشوند پس معلوم میشودمرادزنده‌شدن قبرنیست، زندگانی رجعت است که موظف اندازتندرویهای

فلا یفعلون ذلك فیندمون یوم العرض علی مافاتهم من ذلك ، والرجعة عندنا یختص بمن محّض الایمان و محض الکفر ، دون من سوی هذین الفریقین ، فاذا أراد الله تعالی علی ماذکرناه اوهم الشیاطین أعداء الله عزو جل انهم انما ردّوا الی الدنیا لطغیانهم علی الله ، فیزدادوا عتوّاً فینتقم الله منهم بأولیائه ، ویجعل لهم الکرّة علیهم ، فلا یبقی منهم الامن هو مغموم بالعذاب ، و تصفوا الارض و یکون الدین لله وقد قال قوم : کیف یعود الکفار بعد الموت الی طغیانهم وقد عاینوا عذاب البرزخ؟ فقلت : لیس ذلك بأعجب من الکفار الذین یشاهدون العذاب فیقولون: «یالیتنا نردّ ولانکذّب بآیات ربنا و نکون من المؤمنین » فقال الله تعالی : « ولوردّوا لعادوا لما نهوا عنه » فلم یبق للمخالف بعد هذا شبهة یتعلق بها

وقال السید المرتضی علم الهدی فی جواب المسائل التی وردت من الری حیث سألوا عن حقیقة الرجعة لان شذاذ الامامیة یذهبون الی أن الرجعة رجوع دولتهم فی أیام القائم دون رجوع أجسامهم .

خویش توبه کنند و نمیکنند ازاین جهت درقیامت برای ازدست دادن فرصت پشیمان میشوند ورجعت نزد ما مختص مؤمن خالص و کافر خالص است چون کافران باراده خدازنده شوند شیطان بدل آنها میافکند که چون شما مردمی یاغی وسرکش بودید بدنیا برگشتید این خیال شیطانی سرکشی آنان رازیاد میکند ، خداهم دوستانش رابرآنان مسلط میکند و بدست ایشان ازآنان انتقام میکشد ، عذاب همه رافرامیگیرد ، زمین ازوجود پلیدشان پاك میشود و دین بخدا منحصر میگردد ، بعضی گویند : چگونه ممکن است این عده با دیدن عذابهای برزخ بازبطغیان خود برگردند ؟! جواب اینکه این موضوع ازحال کفاری که عذاب قیامت رامی بینند عجیب تر نیست که میگویند :ایکاش برمیگشتیم و آیات خدارا تکذیب نمیکردیم و ازمؤمنان میشدیم ، وباز خدامیفرماید : اگر هم برگردندباز بکارهائی که منعشان کردند برمیگردند ، پس دیگر جای شبهه برای مخالف رجعت نمیماند .

سیدمرتضی درجواب مسائلی که ازری سؤال کرده بودند درجواب این سؤال که : حقیقت رجعت چگونه است ؟ چون عده کمی از امامیها گویند مرادرجوع دولت اهلبیت (ع) درزمان حضرت قائم علیه السلام است نه رجوع بدنها ؟ .

الجواب ان الذی تذهب الیه الشیعة الامامیة ان الله یعید عند ظهور امام الزمان المهدی علیه السلام قوماً ممن کان تقدّم موته من شیعته لیفوزوا بثواب نصرته ومعونته، ومشاهدة دولته، ویعید ایضاً قوماً من أعدائه لینتقم منهم، والدلیل علی صحة ذلك ان ذلك لاشبهة علی عاقل انه مقدورلله غیر مستحیل فانا نری کثیراً من مخالفینا ینکرون الرجعة انکارمن یراها مستحیلة، و اذا ثبت جواز الرجعة فالطریق الی اثباتها اجماع الامامیة، فانهم لایختلفون فی ذلك، واجماعهم قدبینّا فی‌غیر موضع من کتبنا انه حجة، وبینّا ان الرجعةلا تنافی التکلیف فلایظن ظانّ ان التکلیف‌معهاباطل، فان التکلیف کما یصحّ مع ظهور المعجزات فکذا یصح مع الرجعة لانه‌لیس فی ذلك ملجیءالی فعل الواجب و ترك القبیح، فأما من‌تأوّل الرجعةبانّ معناها رجوع الدولة دون رجوع الاشخاص و احیاء الاموات، فان‌قوماً من الشیعة لمّا عجزوا عن نصرة الرجعة یأولوّا علی هذا التأویل، وهذا غیر

میفرماید: جواب اینکه‌شیعیان امامی مذهب معتقدندکه هنگام‌ظهور امام زمان (ع) خداوند جمعی ازشیعیان‌وی‌را که مرده‌اندزنده‌میکند تابثواب یاری اوبرسندودولتش رابه‌بینند، ونیزعده‌ای‌ازدشمنانش‌راهم برمیگرداندتاازآنان انتقام گیرد، ودلیل‌صحت آن اینکه‌بدون‌شبهه امری‌است‌ممکن‌وتحت‌قدرت خداوند ـ گرچه‌از شدت انکار بعض‌مخالفین بنظرمیرسدکه آنرا محال میدانند امکانش که معلوم شد راه‌اثباتش اجماع امامیه است زیرادرآن اختلافی ندارند، در کتابهای‌خودچندجاثابت کرده‌ایم که اجماع آنان‌حجت‌است وبیان کرده‌ایم که رجعت‌باتکلیف منافات ندارد، کسی خیال نکند که تکلیف‌باطل‌میشود (یعنی زنده‌شدن مردگان‌خواه‌ناخواه سبب‌ایمان‌آوردن‌آنان‌میشود ونمیتوانندبکفرسابق برگردند)زیراهمانطور که‌ظهورمعجزات‌ازتکلیف‌جلوگیری نمیکرد، رجعت‌هم‌نخواهد کرد، چون‌مردم‌را بانجام‌واجبات وترك گناهان وادار نمیکند.

اما آنها که رجعت‌راتأویل کرده، گویند مرادبازگشت دولت‌ائمه‌است نه‌بازگشت مردگان بدنیا اینها چون نمیتوانندرجعت‌را اثبات کنند دست بتأویل میزنند، ولی‌اینجا

صحيح لان الرجعة لم تثبت بظواهر الاخبار المنقولة فتطرّق التأويلات عليها ، وكيف تثبت ما هو مقطوع على صحته باخبار الآحاد التى لاتوجب العلم ، وانما المعوّل فى اثبات الرجعة على اجماع الامامية على معناها ، بان الله يحيى أمواتاً عند قيام القائم من أوليائه و أعدائه ، فكيف يتطرّق التأويل على ماهو معلوم فالمعنى غيرمحتمل « انتهى » .

وقال السيد رضي الدين بن‌طاووس فى الطرائف : روى مسلم في صحيحه‌فى أوايل الجزء الاول باسناده الى الجراح بن مليح ، قال : سمعت‌جابراً يقول : عندى سبعون ألف حديث عن أبي جعفرالباقر عليه السلام عن‌النبى صلى الله عليه وآله تركوهاكلها .

ثم ذكرمسلم‌فى‌صحيحه‌باسناده‌الى محمّدبن‌عمر الرازى‌قال :سمعت جريراً‌يقول لقيت‌جابربن‌يزيدالجعفى فلم أكتب عنه لانه‌كان يؤمن بالرجعة .

قال ابن‌طاووس : انظر كيف حرموا أنفسهم‌الانتفاع‌برواية سبعين ألف‌حديث

تأويل راه‌ندارد ، زيرادليلش ظاهراخبار نيست تاقابل تأويل باشد ، امرحتمى و قطعى ممكن نيست مدركش‌خبر واحدهائى باشدكه يقين آور نيست ، دليلش اجماع اماميه است كه باتفاق معتقداند . هنگام قيام حضرت قائم (ع) خداوند جمعى‌ازدوستان وعده‌اى ازدشمنان خودرا زنده‌ميكند ، پس‌مطلب قطعى وحتمى‌است ، احتمالى‌نيست كه تأويل پذيرباشد ؛ پايان كلام سيدمرتضى (ره) .

سيدرضى الدين بن طاووس دركتاب طرائف ميفرمايد : مسلم درأوائل‌جزء اول صحيح‌خود ازجراح بن مليح نقل ميكندكه گفت : شنيدم جابر ميگفت : من هفتاد هزار حديث از حضرت‌باقر ازپيغمبرأكرم (ص) دارم كه هيچيك‌را (سنيان) ازمن فرا نميگيرند ونقل نميكنند .

سپس در همان كتاب صحيح از محمد بن عمر رازى نقل ميكند كه گفت : شنيدم جرير ميگفت : من جابرجعفى راملاقات كردم ولى حديثى ازاو ياد داشت نكردم ، چون برجعت عقيده داشت.

«ابن‌طاووس فرمايد » ببين چگونه خودرا از هفتاد هزار حديث پيغمبرشان ـ كه

عن نبيهم برواية أبى جعفر عليه السلام الذى هو من أعيان أهل بيته ، الذين أمرهم الله بالتمسك بهم ، و ان أكثر المسلمين أو كلّهم قدرووا احياء الاموات في الدنيا ، و حديث احياء الله الاموات فى القبور للمسئلة ، وقدتقدّمت روايتهم عن أهل الكهف وهذا كتابهم يتضمن «الم ترالى الذين خرجوا من ديارهم وهم ألوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحيا هم » و السبعون الذين أصابهم الصاعقة مع موسى ، و حديث العزير ومن أحياه عيسى بن مريم ، وحديث جريح الذى أجمع على صحته ، و حديث الذين يحييهم الله في القبور للمسائلة ، فأىّ فرق بين هؤلاء وبين ما رواه أهل البيت و شيعتهم من الرجعة ، و أىّ ذنب لجابر في ذلك حتى يسقط حديثه «انتهى» ويأتى جملة اخرى من عبارات علمائنا في هذا المعنى ان شاء الله تعالى .

الخامس : الضرورة فان ثبوت الرجعة من ضروريات مذهب الامامية عند جميع العلماء المعروفين والمصنفين المشهورين ، بل يعلم العامة ان ذلك من مذهب

حضرت باقر(ع) نقل میکند ـ محروم کرده‌اند بااینکه حضرت باقر ازبزرگان أهلبیت آن جناب است که خداوند تمسك و چنگ زدن بآنها راواجب کرده ، وبااینکه حدیث زنده‌شدن مردگان دردنیا ، ودر قبررا خودشان روایت میکنند ؛ چنانکه روایت آنان راجع باهل کهف سابقاً نقل شد ، این قرآن آنهاست میگوید : «مگر قصهٔ آنهارا ندانستی که هزارها بودند وازبیم مرگ ازوطن خویش بیرون رفتند ، خداآنان فرمود بمیرید سپس زنده شان کرد ؛ بقره : ٢٤٣» و جریان آن هفتاد نفرقوم موسى که بصاعقه مبتلا شدند « وباز زنده شدند »و قصهٔ عزیر ، و زنده‌شدن مردگان بدست حضرت عیسى همه درهمین قرآن است ، حدیث جریح وحدیث زنده‌شدن درقبررا همه‌صحیح میدانند ، اینهابا حدیث رجعت که أهلبیت وشیعیانشان نقل میکنند چه فرق دارد ؟ گناه جابر در این باره چیست که باید حدیثش ترك شود ؟ پایان کلام سیدرضی (ره) بازهم بعداً قسمت دیگری ازعبارتهای علماء رادر این موضوع نقل میکنیم .

دلیل پنجم ضرورت است ، که صحت رجعت از ضروریات مذهب امامیه است ، همهٔ علمای معروف ، نویسندگان مشهور بلکه عموم مردم میدانند که این جزء مذهب شیعه

الشيعة ، فلا ترى أحداً يعرف اسمه و يعلم له تصنيف من الامامية يصرّح بانكار الرجعة ولا تأويلها ، و معلوم ان الضروری و النظری يختلف عند الناظرين ، فقد يكون الحكم ضرورياً عند قوم نظرياً عند آخرين و الذی يعلم بالتتبع ان صحة الرجعة أمر محقق معلوم مفروغ منه مقطوع به ضروری عند أكثر علماء الامامية او الجميع ، حتى لقد صنّفت الامامية كتباً كثيرة في اثبات الرجعة كما صنّفوا في اثبات المتعة واثبات الامامة وغير ذلك ولا يحضرنی أسماء جميع تلك الكتب وانا اذكر ما حضرنی من ذلك .

قال الشيخ الجليل رئيس الطائفة أبوجعفر الطوسی فی فهرست علماء الشيعة ومصنفيهم : أحمد بن داود بن سعيد الفراری يكنى أبا يحيى الجرجانی كان من أجلة أصحاب الحديث من العامة ، و رزقه الله هذا الامر وا ستبصر ، و له مصنفات كثيرة في فنون الاحتجاج على المخالفين الى أن قال : فمن كتبه كتاب خلاف عمر الى أن قال : كتاب المتعة ، كتاب الرجعة .

است ، هيچ شيعه و امامی مذهبی نيست كه نام و نسبش معروف و كتابی داشته باشد و صريحاً رجعت را انكار يا تأويل كند ، البته واضح است كه ضروری (يعنی مطالبی كه ازبس واضح است احتياج باستدلال ندارد) و نظری (يعنی اموری كه بكمك دليل وبرهان بايد ثابت كرد) در نظر اشخاص مختلف است ، گاهی حكمی در نظر عده‌ای ضروری و واضح است ، در نظر عدهٔ ديگر نظری ومحتاج بدليل است ، وبشهادت تتبع وتفحص رجعت درنظر بيشتر يا همهٔ علمای اماميه ضروری وقطعی است ؛ بطوری كه دراثبات آن كتابهای زيادی نوشته اند ؛ چنانكه دراثبات متعه وامامت وأمثال آن ، من اكنون نام همه آن كتابها را مستحضر نيستم اما آنچه را حاضر دارم مينويسم ، شيخ طوسی (ره) درفهرست علماء و نويسندگان شيعه ميفرمايد : أحمد بن داود بن سعيد فرازی كنيه‌اش أبو يحيی وازأهل جرجان است ، از بزرگان أهل حديث سنيان بود ، سپس بلطف خدا بشيعيان پيوست ، كتابهای زيادی دراقسام استدلال برسنيان دارد . . . . از جمله كتاب : خلاف عمر . . . كتاب متعه و كتاب رجعت .

وقال‌النجاشي فی کتاب الرجال : أبو یحیی الجرجانی قال الکشی : کان من أجلة أصحاب الحدیث ، ورزقه الله هذا الامرو صنف فی الرد علی الحشویة تصنیفاً کثیراً فمنها کتاب خلاف عمر ، الی أن قال : کتاب المتعة وا لرجعة .

وقال‌النجاشی فی ترجمة الحسن‌بن علی‌بن أبی حمزة : له کتب منها کتاب القائم ، کتاب‌الدلایل ، کتاب‌المتعة ، کتاب‌الرجعة ، کتاب فضائل‌أمیرالمؤمنین علیه السلام .

وقال‌النجاشی ایضاً : الفضل بن‌شاذان‌کان ثقة اجل أصحابنا الفقهاءوالمتکلمین وله جلالة فی‌هذه الطایفة ، و هو فی فضله أشهر من أن تصفه ، و ذ کرالکحی انه صنف ماة و ثمانین کتاباً وقع الینا منها کتاب النقض علی الاسکافی الی أن قال : کتاب‌اثبات الرجعة ، کتاب‌الرجعة ، کتاب‌حذوالنعل بالنعل(الظاهر انه فی‌مشابهة احوال هذه الامة لاحوال بنی‌اسرائیل فی الرجعة وغیرها وقدألف الراوندی کتاباً مختصراً فی ذلك وجعله ملحقاً بکتاب الخرائج والجرائح منه‌ره)«انتهی» .

وقال‌الشیخ الطوسی‌فی‌الفهرست : الفضل‌بن شاذان متکلم جلیل‌القدرله کتب منها کتاب الفرایض ، الی أن قال : کتاب فی‌اثبات الرجعة «انتهی» .

مرحوم نجاشی‌در کتاب رجال‌میفرماید: کشی گوید : ابویحیای جرجانی‌ازبزرگ ترین‌أصحاب حدیث‌است ، خداوندتشیع را نصیبش فرمود ، کتابهای زیادی دررد حشویه نوشته ، ازجمله کتاب خلاف‌عمر . . . کتاب متعه و رجعت .

و نیز نجاشی در شرح حال حسن بن علی بن أبی حمزه میفرماید : کتابهائی‌نوشته از جمله کتاب دلائل ، کتاب متعه ، کتاب رجعت ، و کتاب فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام

و نیز فرماید : فضل‌بن شاذان‌مورد اعتمادوازبزرگترین فقهاومتکلمین‌شیعه است، درمیان شیعه جلالتی‌دارد ، فضیلتش بیش‌ازآن است که بتوان گفت ، «کحی» گوید وی رایکصد وهشتاد کتاب است ، کتابهائی که ازاوبدست مارسیده کتاب : نقض براسکافی . . . کتاب اثبات رجعت ، کتاب رجعت و کتاب حذ والنعل بالنعل‌است ـ «وظاهراً کتاب اخیردر شباهت احوال این امت ـ دررجعت وغیره ـ باحوال بنی اسرائیل‌است‌و مرحوم راوندی‌دراین‌باره کتابی تألیف کرده‌وملحق‌بکتاب‌خرائج‌فرموده‌است» پایان کلام نجاشی .

شیخ‌طوسی درفهرست فرماید : فضل‌بن‌شاذان متکلم ارجمندی‌است ؛ و کتابها نوشته ازجمله کتاب : فرائض . . . کتاب اثبات رجعت .

وروی الکشی فی‌مدحه و جلالته أحادیث بلیغة تدلّ علی صحة اعتقاداته ، و الاعتماد علی مؤلفاته ، فانظر الی هذا الشیخ الذی هو أجلّ علماء الشیعة و مصنفیهم قدصنّف کتابین فی اثبات‌الرجعة بل‌ثلثة فکیف اذا انضمّ الیه غیره .

وقد ذکرالنجاشی فی ترجمة محمّدبن علی بن الحسین بن بابویه بعد ما ذکر له مدایح جلیلة و انه‌ألّف کتباً کثیرة و عدّ منها کتاب المتعة ، کتاب الرجعة و نحوه ، ذکر الشیخ فی الفهرست و ذکر من کتبه و مصنفاته کتاب حذو النعل بالنعل .

وقال العلامة فی‌الخلاصة محمّدبن‌مسعود العیاشی ثقة صدوق عین من‌عیون هذه الطائفة و کبیرها ، جلیل القدرواسع الاخبار بصیر بالروایة ، مضطلع بهاله کتب کثیرة ، تزید علی مأتی مصنف و نحوه ، قال النجاشی و الشیخ وذکرا من جملة کتبه ومصنفاته کتاب الرجعة ، وقد نقل‌جمیع ماذکرناه من‌علماء الرجال‌هنامولانا

کشی نیز درمدح فضل بن شاذان حدیثهای رسائی نقل میکند که دلیل بر صحت عقیده و اعتماد بر کتب اواست ، اکنون ببین این بزرگوار که از محترمترین علماء و نویسندگان شیعه است ؛ دو سه کتاب در رجعت دارد ، تاچه رسد که کتابهای دیگران هم ضمیمه شود .

باز مرحوم نجاشی در شرح‌حال محمد بن علی بن بابویه ـ پس‌ازستایشهای‌عالی مینویسد : کتابهای زیادی دارد ازجمله کتاب متعه‌وکتاب رجعت .

شیخ‌هم درفهرست نظیرهمین عبارت‌را مینویسدوازجمله کتب وی کتاب حذوالنعل بالنعل‌را نام‌میبرد .

علامهٔ حلی در کتاب خلاصه میفرماید : محمد بن مسعود عیاشی معتمد ؛ راستگو ؛ ازبزرگان شیعه وجلیل القدر است ، اخبار زیادنقل میکند ، در روایات بصیر و روشن است ، در امرحدیث توانا است ، کتابهای زیادی دارد که از دویست متجاوز است‌عبارت نجاشی وشیخ‌هم درمدح وی همینطور است ، لکن آنها درضمن کتابهای او کتاب رجعت را هم نام میبرند ، وآنچه ماااینجا ازعلمای رجال نقل کردیم میرزامحمد استرابادی همه

میرزا محمد الاسترابادی فی کتابه فی الرجال .

ومما يدل على ان صحة الرجعة أمر قد صار ضرورياً ما يأتی نقله عن كتاب سليم بن قيس الهلالی الذی صنّفه فی زمان امير المؤمنين عليه السلام وقوله : حتى صرت ما انا بيوم القيمة أشدّ يقيناً منی بالرجعة «انتهی» .

وقد تجدد بعده من الاحاديث التی يأتی ذكرها ما يزيد ذلك اليقين أضعافاً مضاعفة وقد صنّف المتأخرون من علمائنا ايضاً رسائل و كتب فی اثبات الرجعة، وقد حضرنی منها ثلاث رسائل ولم تصل الينا الكتب السابقة المذكورة فی اثبات الرجعة لننقل بعض ما فيها من الاحاديث والادلة ، وفيما وصل الينا من الاحاديث المتفرقة فی الكتب المشهورة كفاية ان شاء الله تعالى .

وقال السيد الجليل رضی الدين علی بن طاووس فی كتاب كشف المحجّة لثمرة المهجة : جمعنی وبعض أهل الخلاف مجلس منفرد فقلت لهم : ما الذی تنكرون على الامامية ؟ فقالو : نأخذ عليهم تعرّضهم بالصحابة ، ونأخذ عليهم القول بالرجعة وبالمتعة، ونأخذ عليهم حديث المهدی وانه حیّ مع تطاول زمان غيبته ، قال : فقلت

رادر كتاب رجال خود نقل ميكند .

واز جمله ادله ضروری بودن رجعت حديثی است كه بعداً از كتاب سليم بن قيس هلالی كه درزمان علی عليه السلام تأليف شده ــ نقل ميكنيم كه در آن حديث ميگويد . . . تا كار بجائی رسيد كه يقين من برجعت كمتر از يقينم بقيامت نبود . حديثهائی هم كه بعد ذكر ميشود بمراتبی بيش از اين ايجاد يقين ميكند ، علمای اخير شيعه نيز رساله ها و كتابهائی دررجعت دارند كه اكنون سه رساله آنها نزدمن است ، كتبی كه دررجعت نوشته اند وسابقاً اشاره شد دردسترس مانيست كه قسمتی ازاحاديث وادله آنهارا نقل كنيم ، اما همان حديثهای متفرقی كه از كتب مشهور بدست ما رسيده كفايت ميكند .

سيد بن طاووس در كتاب كشف المحجة ميفرمايد : در مجلسی خصوصی بابعضی از سنيان بوديم من گفتم . شماچه اعتراضی بشيعه داريد ؟ گفتند : ماراجع بدشنام بصحابه ، عقيدهٔ برجعت ومتعه واعتقاد بزنده بودن مهدی بااين غيبت طولانی ايراد داريم ؛ من گفتم

لهم : أماتعرض‌من‌اشرتم الیه بذم الصحابة الی أن‌قال : وأماما أخذتم‌علیهم من‌القول بالرجعة فانتم تروون‌ان‌النبی صلی الله علیه وآله قال : انه یجری فی‌امته ماجری‌فی‌الامم‌السابقة وهذاالقرآن یتضمن «**الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحیاهم**» فشهد انه‌قدأحیاهم‌فی‌الدنیاوهی‌رجعة،فینبغی ان‌یکون فی‌هذه‌الامة مثل ذلك فوافقوا علی‌ذلك ، ثم ذکر کلامه معهم فی‌القول بالمتعة وفی غیبة المهدی‌علیه‌السلام .

وروی ابن‌بابویه فی کتاب کمال‌الدین‌وتمام‌النعمة والشیخ‌الطوسی فی کتاب الغیبة‌والطبرسی‌فی کتاب‌الاحتجاج بأسانیدهم‌فی‌توقیعات‌صاحب‌الامر علیه‌السلام‌علی مسائل محمدبن عبدالله‌بن‌جعفر الحمیری‌انه سأله عن‌رجل ممن‌یقول‌بالحق ویری المتعة ویقول بالرجعة ، الاان له أهلاموافقةله قدعاهدهاان‌لایتزوج‌علیهاولایتمتع ولایتسری «الجواب» یستحب له ان‌یطیع‌الله‌بالمتعة لیزول عنه‌الحلف فی‌المعصیة ولومرة واحدة .

امّا نکوهش صحابه . . . . . اماعقیدهٔ برجعت ؛ شماخود روایت میکنید که پیغمبر (ص) فرمود : هر چه در امتهای سابق واقع شده در امت من هم واقع شود ؛ قرآن (نسبت بعده‌ای از امتهای گذشته) میفرماید : « مگرقصهٔ آنها ندانستی که هزاران بودند و ازبیم مرگ از وطن‌خود بیرون رفتند ، آنگاه خداوند بآنها فرمود : بمیرید ، سپس زنده شان کرد ، بقره ۲٤۳ » بشهادت قرآن این عده در دنیا زنده شدند ، این رجعت است ، پس باید در این امت هم نظیرش باشد ، این جواب‌را نتوانستند رد کنند ، سپس گفتگویشان را راجع بمتعه وغیبت امام زمان (ع) نقل میکند .

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین ، وشیخ طوسی در کتاب غیبت ، وطبرسی در احتجاج بسندهای خود در نامه‌های حضرت صاحب الامر (ع) در جواب مسائل حمیری روایت میکنند که حمیری پرسید : مردی شیعه مذهب است ، متعه ورجعت‌را قبول دارد زنی دارد که اوهم شیعه است جزاینکه باوی قرار داد کرده زن دیگر نگیرد ، صیغه هم نکند کنیزهم نگیرد (باین شرطعمل بکند یانه)جواب آمد : مستحب است بصیغه کردن ــ ولویك دفعه ــ اطاعت‌خدا کند ، تاپیمان درمعصیت ازاوزایل شود .

اقول: فهذا يدل على ان القول بالرجعة من خواص الشيعة وعلامات التشيع مثل اباحة المتعة ونحوها من الضروريات ، وتقرير المهدی عليه السلام له على ذلك يدل على صحته

وروى الطبرسی فی الاحتجاج قال: قدكانت لابي جعفر مؤمن الطاق مقامات مع أبی حنيفة فمن ذلك ما روی انه قال يوماً لمؤمن الطاق : انكم تقولون بالرجعة ؟ قال : نعم قال أبو حنيفة : فاعطنی الآن ألف درهم حتی اعطيك الف دينار اذا رجعنا ،قال الطاقی لابی حنيفة : فاعطنی كفيلا انك ترجع انساناً ولاترجع خنزيراً.

اقول :هذا كما تری ايضاً يدل على ان القول بالرجعة أمر معلوم من مذهب الامامية يعرفه المؤالف والمخالف ، وهذا معنی ضروری المذهب ، و هذا أعلى مرتبة من الاجماع ، وفيه دلالة واضحة على بطلان تأويل الرجعة برجوع الدولة وقت خروج المهدی عليه السلام ، مضافاً الی التصريحات الباقية الآتية

وقد قال النجاشی ايضاً فی كتاب الرجال : محمد بن علی بن النعمان مؤمن الطاق روی عن أبی جعفر وأبی عبدالله عليهما السلام فاما منزلته فی العلم و حسن

مؤلف گويد : اين سؤال دليل است كه عقيده رجعت ـ نظير متعه و ساير ضروريات مذهب ـ ازمختصات شيعه ونشانه‌های تشيع است ، ايراد نكردن امام (ع) بر آن هم دليل صحت آن است .

طبرسی دراحتجاج فرمايد : مؤمن الطاق (يكی ازاصحاب حضرت صادق ع) با أبوحنيفه گفتگوها داشتند ، ازجمله روزی ابوحنيفه بوی گفت : شما برجعت عقيده‌داريد ؟ گفت : آری ، گفت : پس الآن هزار درهم بمن بده تادر رجعت هزار دينارت باز دهم مؤمن گفت : توضامنی بده كه بصورت انسان بر گردی ، وبشكل خوك نباشی .

مؤلف گويد : اين جريان هم دليل است كه سنی وشيعه همه ميدانسته اند كه رجعت جزء مذهب شيعه است ، واين معنی ضروری مذهب است كه از اجماع بالاتراست ونيز اين سخن مؤمن نشانه‌روشنی بر بطلان تأويل رجعت بباز گشتن دولت دروقت خروج حضرت مهدی (ع) است علاوه بر تصريحهای ديگری كه بعداً نقل ميشود .

ونيز نجاشی در كتاب رجال ميفرمايد : مؤمن الطاق ازحضرت باقر وحضرت صادق عليهما السلام روايت ميكند ، مقامش در علم وبديهه گوئی مشهور تراز اين است كه گفته

الخاطر فأشهر من أن يذكر ، ثم ذكر جملة من كتبه الى أن قال : و كان له مع أبی حنيفة حكايات منها انه قال له : يا أباجعفر أتقول بالرجعة ؟ فقال : نعم، قال أقرضنی‌من كيسك هذا خمسمأة دينار، فاذا عدت أنا وأنت رددتهاالیك ، فقال له‌فی الحال : أريد ضميناً يضمن لي انك تعود انساناً فانی أخاف ان تعود قرداً فلا أتمكّن من استرجاع ماأخذت منی«انتهی» .

ومما يدلّ علی‌ان‌صحة‌الرجعة قد صارت ضرورية‌عند كل من تتّبع‌الاحاديث انك لا تجد فی الضروريات كوجوب الصلوة وتحريم الزنا أكثرمن الاحاديث الدالة علی‌صحة الرجعة ؛ و مما يدلّ علی ذلك ان العامة قد نقلوا فی كتبهم عن الاما مية انهم قائلون بالرجعة و انكروا عليهم ذلك ، فمنهم الرازی ، و النيشابوری ، والزمخشری،والشهرستاني ، وابن أبي الحديد وغيرهم ، فقدذكروا ان الشيعة يعتقد صحة الرجعة وانكروا عليهم ذلك ، وهو دالّ علی صحتها و انها من‌خواصّ الشيعة وضروريات مذهبهم ، قال محمّدبن عبدالكريم‌الشهرستانی‌في كتاب

شود ، سپس قسمتی از كتابهای اورا نام‌میبرد تا آنجا كه میگوید : با أبوحنیفه حكایتها دارد ، ازجمله روزی أبو حنیفه بوی‌گفت : ابو جعفر ! تو برجعت عقیده مندی ؟ گفت آری ، گفت : از این كیسه‌ات پانصد دینار بمن قرض بده ، وقتی كه (در رجعت) بدنیا بر گشتیم رد میكنم ، مؤمن الطاق فوراً جواب داد : ضامنی بیاور كه بصورت انسان بر گردی ، من میترسم بشكل میمون رجوع كنی‌ونتوانم طلب خودراوصول كنم پایان كلام نجاشی .

وازجمله ادله اینكه رجعت صحیح ، ودر نظر هر كه با اخبار آشنا باشد ضروری است اینكه : در هیچیك از ضروریات ـ مثل وجوب نماز و روزه یا حرمت زنابیش از رجعت‌حدیث‌وارد نشده ، شاهدش‌اینكه سنیان ـمانند : فخررازی ، نیشابوری ، زمخشری شهرستانی ابن أبی الحدید و دیگران ـ در كتابهای خود شیعه را معتقد رجعت‌میدانند و بآنان اعتراض میكنند ، این خود دلیل است كه رجعت صحیح ومختص بامامیها ، واز ضروریات مذهب ایشان است ، شهرستانی در كتاب ملل ونحل در بحث از جعفریهـا ـ

الملل والنحل فی بحث الجعفرية القائلين بامامة جعفر بن محمد الصادق عليه السلام ما هذا لفظه : وهو ذوعلم غزير في الدين، وأدب كامل في الحكمة ، وزهد بالغ في الدنيا ، وقد اقام بالمدينة مدة يفيد المنتمين اليه من الشيعة أسرار العلوم الى أن قال: و قد تبرء من خصايص مذاهب الرافضة وحماقاتهم من القول بالغيبة و الرجعة ، والبداء ثم قال : لكن الشيعة بعده افترقوا وانتحل كل واحد منهم مذهباً ، وأراد أن يروّج على أصحابه فنسبه اليه وربطه به والسيّد برىء من ذلك « انتهى» .

السادس : ان الرجعة قد وقعت في بنى اسرائيل والامم السالفة في الرعية و فى الانبياء و الاوصياء ، و كل ما وقع في الامم السالفة يقع مثله في هذه الامة حذو النعل بالنعل ، والقذة بالقذة ؛ والرجعة تقع في هذه الامة البتة و المقدمتان ثابتان بالكتاب و السنة و الاجماع ، فتكون النتيجة حقاً و هو المطلوب ، و يأتى اثبات المقدمتين انشاء الله تعالى .

يعنى عقيده مندان بامامت حضرت صادق عليه السلام ـ ميگويند : وى جعفر بن **محمد** ـ علمى وافر دردين ، و ادبى كامل در حكمت ، و زهدى بسيار در دنيا داشت ، مدتى در مدينه ماند ، اسرار علوم را بشيعيان خود ميآموخت . . . . وى از مطالب اختصاصى مذاهب را فضيان ونا دانيهاى ايشان ــ از قبيل عقيده غيبت و رجعت و بدا ـ بيزار بود ولى شيعيانش پس از او پراكنده شدند و هر يك براى خود مذهبى ساختند و براى ترويجش بآن جناب نسبت دادند ، در صورتى كه آن بزرگوار از آن بيزار بود . پايان كلام شهرستانى.

دليل ششم اينكه رجعت دربنى اسرائيل وامتهاى گذشته درميان پيمبران واوصياء ومردم عادى اتفاق افتاده ، والبته هرچه درآنان واقع شده بدون كم وزياد در اين امت هم واقع خواهد شد ، پس رجعت هم بايد واقع شود ، و دو مقدمه (يعنى بودن رجعت در ساير امم ، و اينكه هرچه درميان آنان بوده درما هم بايد باشد) بحكم قرآن وسنت واجماع ثابت است ، پس نتيجه هم بايد ثابت باشد ؛ ودو مقدمه را بعداً بتفصيل اثبات خواهيم كرد .

السابع : ان صحة الرجعة و ثبوتها و وقوعها من اعتقادات أهل العصمة علیهم السلام و کلّ ما کان من اعتقاداتهم فهو حقّ بل قد أجمعوا علی صحتها ، و اجماعهم حجة ، وقد صرّح الطبرسي فیما تقدم بنقل اجماعهم وروی الحدیث الدال علی حجیته ؛ و لها ادلة اخری کثیرة، أما الصغری فثابتة بالاحادیث المتواترة الاتیة و اما الکبری فثابتة بالادلة العقلیة والنقلیة فتکون الرجعة حقاً .

الثامن : انا مأمورون بالاقرار بالرجعة واعتقادها وتجدید الاعتراف بها في الادعیة والزیارات ویوم الجمعة ، و کلّ وقت کما انا مأمورون بالاقرار في کثیر من الاوقات بالتوحید و النبوة و الامامة و القیامة ، و کل ما کان کذلك فهو حقّ والصغری ثابتة بالنقل المتواتر الاتي ، والکبری بدیهیة فالرجعة حقّ .

التاسع : ان الرجعة أمر لم یقل بصحته أحد من العامة علی ما یظهر ، و قد قال بها الشیعة ، و کل ما کان کذلك فهو حقّ اما الصغری فظاهرة و

دلیل هفتم اینکه : ائمه علیهم السلام همه باتفاق بصحت وثبوت رجعت معتقد بوده اند ، والبته اعتقاد آنان حق ، واجماعشان حجت است ، چنانکه طبرسی هم در کلام سابقش باجماع آنان تصریح دارد ، وحدیثی که دلیل حجیت آن است نقل میکند ، علاوه دلیل های زیاد دیگری هم دارد ، اما اینکه ائمه بر آن متفق اند ؛ دلیلش حدیثهای متواتری است که خواهد آمد ، واما حجیت اجماعشان ؛ بدلیل های عقلی ونقلی بثبوت رسیده ، بنابر این رجعت ثابت است .

دلیل هشتم اینکه : ما (از جانب ائمه ع) مأموریم که برجعت اقرار کنیم در دعاها وزیارتها ، روز جمعه یا هروقت دیگر اقرار خویش تجدید کنیم ، چنانکه در باره اقرار بتوحید ، نبوت ؛ امامت وقیامت چنین دستوری داریم والبته هر چه این قدر تأکید در باره اش بشود ضروری است ، مقدمه اول بحدیثهای متواتر ثابت است ، ومقدمه دوم بدیهی است .

دلیل نهم : اینکه هیچیك از سنیان برجعت عقیده ندارند وآن از مختصات شیعه است وهرمطلبی چنین باشد برحق است ، اما مقدمه اول ؛ واضح است و احتیاج بدلیل

أما الكبرى فالادلة عليها كثيرة تقدم بعضها فى المقدمة السادسة ، و قد روى عن الائمة عليهم السلام انهم قالوا في حق العامة : و الله ما هم على شيء مما أنتم عليه ، و لا أنتم على شيء مما هم عليه ، فخالفو هم فما هم من الحنيفية على شيء .

و روى الشيخ في كتاب القضاء من التهذيب و ابن بابويه في عيون الاخبار حديثاً مضمونه ان الانسان اذا كان في بلدليس فيه أحد من علماء الشيعة يسأله عن مسئله خاصة ينبغي ان يسأل عنها قاضى البلد ، فما أفتاه بشيء فليأخذ بخلافه فان الحق في خلافه ، والاحاديث في مثل هذا كثيرة جداً واذا خرج بعض الافراد بنص بقي الباقي ، وقدقال بعض المحققين من علمائنا المتأخرين : ان من جملة نعماء الله على هذه الطائفة المحقة انه خلّى بين العامة و بين الشيطان فأضلّهم في جميع المسائل النظرية حتى يكون الاخذ بخلافهم ضابطة لنا ، و نظيره ما ورد في حق النساء

ندارد ، واما مقدمه دوم ؛ دليلهاى بسيارى دارد كه قسمتى ازآنها درمقدمه ششم گذشت رواياتى هم از ائمه عليهم السلام نقل‌است كه‌ميفرمايند : بخدا ! اينان ازعقايدواحكام‌حق شما چيزى ندارند ، شماهم ازمطالب سخيف وباطل‌آنان چيزى‌نداريد ، با آنان مخالفت كنيد كه ازدين حنيف اسلام‌بى نصيب‌اند .

شيخ طوسى‌در كتاب قضاى‌تهذيب ، وابن‌بابويه در عيون حديثى باين مضمون نقل ميكنند كه : اگر انسان در شهرى باشد كه‌يك عالم شيعه كه مسأله‌اى از اوبپرسدنيست مسأله اى كه محتاج است ازقاضى سنيان بپرسد ، هرچه گفت برخلافش رفتار كند كه‌حق درخلاف اواست .

در اين زمينه‌حديث بسيار زياداست ، البته هر كجا صحت‌عمل آنها دليل‌داشته‌باشد ماهم‌ميگوئيم اماهرجا دليلى دركارنيست حكم‌همين است ، يكى‌ازمحققان علماى اخير ميفرمايد : ازجمله نعمتهاى خدا درباره شيعه اين‌است كه سنيان‌را ازچنگال شيطان رها نميكند تادرهمه مسائل استدلالى گمراهشان كند كه عمل‌برخلاف گفته‌هاى آنان‌براى‌شيعه قانونى كلى باشد چنانكه در باره زنان هم وارد شده: با آنان مشورت كنيد ، و

شاوروهن وخالفوهن «انتهى» .

العاشر : ان‌الامام يجب‌أن‌يكون مستجاب الدعوة فاذا دعاالله باحياءالموتی وقع ذلك باذن‌الله ، والمقدمة الاولی‌ثابتة بالنصوص الكثيرة المذكورة في محلها ، والثانية بديهية ، فهذا دليل علی‌الامكان واضح قريب ، اذلا دليل‌علی استحالة دعاء الامام بذلك ، وعدم قيام دليل‌الاستحالة كاف .

الحادی عشر ان‌الله ماأعطى أحداً من‌الانبياء فضيلة ولا علماً الا و قد أعطى نبينا ﷺ مثله بل‌أعظم منه ، ومعلوم ان كثيراً من‌الانبياء السابقين أحيى الله لهم الموتي ، ولاريب ان الامام‌يرث علم‌الرسول‌وفضله ، و المقدمات‌كلها ثابتة‌بالاحاديث الاتية وغيرها ، بل وقدوقع احياءِ الله الموتی لغيرالمعصومين‌من‌أهل‌العلم‌والعبادة ، كما يأتی ان شاءالله تعالی ، فيثبت مثله‌هنا بطريق الاولوية .

الثانی عشر ان الامام عالم بالاسم الاعظم الذی‌اذا دعی الله به لاحياءِ الموتي أحياهم ، والتقريب ما تقدم ، فهذامما يدل على الامكان بل الوقوع ؛ وهذه الادلة

مخالفتشان كنيد .

دليل دهم : اينكه دعای امام مستجاب‌است ، پس‌اگردعا كند ، باذن‌خدامرده‌ها زنده‌شوند ؛ اما استجابت دعای‌او ، برروايتهای‌زيادی كه درمحلش مذكوراست ثابت شده واما‌اينكه‌اگردعا كند مرده‌ها زنده‌شوند ، واضح‌است ، لكن‌اين دليل تنها امكان‌رجعت راثابت ميكند ، چون‌دليلی برمحال بودن دعای‌امام نيست ، وهمين‌جهت در اثبات امكان كافی‌است .

دليل‌يازدهم اينكه : خداوند هيچ‌فضيلت‌وعلمی بهيچ‌پيغمبری نداده جز اينكه نظيرآن يا بالاترش رابه‌پيغمبر ماعطا كرده ، و واضح است كه خدا برای بسياری از پيمبران‌مرده‌زنده كرده (پس برای آنجناب‌نيزخواهد كرد)امام‌هم وارث‌علم‌وفضيلت‌پيغمبر است ، ومقدمات همه‌بحديثهای آينده وغيره ثابت است ، بلكه بعداً خواهيم گفت كه برای بعضی از علما وزهادهم مرده‌زنده‌شده ، پس‌برای‌معصوم بطريق اولی ميشود .

دليل دوازدهم اينكه : امام (ع) اسم‌اعظم راميداند واگرخدارا بآن بخواند مردگان‌رازنده كند ، اين دليل‌هم‌درمقدمه ونتيجه‌مثل‌دليل‌سابق‌است . اين‌دليلها بعضی‌با

وان كان فيها بعض التداخل ، وان بعضها يدل على الامكان و بعضها على الوقوع و يمكن الزيادة فيها ، لكن اقتصرنا عليها لاجل العدد الشريف ، و اما ما يتخيل فيها من المفاسد فلا وجه له ، و يأتی الكلام في ذلك فی آخر هذه الرسالة ان شاء الله .

الباب الثالث

فی جملة من الايات القرآنية الدالة على صحة الرجعة و لو بانضمام الاحاديث فی تفسيرها

اعلم ان مذهب قد مائنا وجميع الاخبار يين انه لايجوز العمل والاعتماد في تفسير القرآن وغيره من الامور الشرعية الاعلى كلام أهل العصمة عليهم السلام ، و فعلهم و تقريرهم ، و الاحاديث في ذلك متواترة ، و الايات المذكورة قد وردت الاحاديث في تفسير ها ، و ان المراد بها الرجعة ، فيجب الاعتماد عليها و اعتقاد مضمونها ، ثم انه اذا ورد حديثان في تفسير آية بمعنيين مختلفين أحدهما في الرجعة

بعض ديگر متحد است ، و بعضی دليل امكان و بعضی دليل وقوع است ، ممكن هم بود ازدوازده تجاوز كند لكن باين عدد شريف اكتفا كرديم ، اما اشكالهائی كه بعضی در باره رجعت ميكنند در آخر كتاب تفصيلا بيان ميكنيم كه هيچيك تمام نيست .

باب سوم

در قسمتی از آيات قرآن كه و لو بضميمه حديثهائی كه در تفسيرش وارد شده بر صحت رجعت دلالت ميكند

عقيده قدمای ما وهمه اخباريها اين است كه مطالب دينی مطلقاً از تفسير و غيره مدركش منحصر بحديث يا عمل يا امضای امام است و بغير اينها اعتمادی نيست حديث هم در اين باره متواتر است ، آيات مزبور ، در تفسيرش رواياتی وارد شده كه مراد از آنها رجعت است ، پس بايد بمضمونش معتقد بود اينك اگر در تفسير آيه‌ای دو حديث مختلف رسيد،

مثلا ، والاخر في غيرها ، فلايجوز انكار أحد الحديثين فانه قد ورد ان للقرآن ظاهراً وباطناً ، و انه قد يراد بآية واحدة معنيان فصاعداً ، و الاحاديث الواردة في تفسير الآيات تأتی في بابها ان شاء الله تعالی .

اذا تقرّر هذا فالذی يدل علی الرجعة ووقوعها والاخبار بها آيات كثيرة وانا أذكر ماتيسّر ذكره وما وصل الیّ في تفسيره من حديث أو أحاديث ، وذلك آيات :

الاولی قوله تعالی : «و يوم نحشر من كل امة فوجاً ممن يكذّب بآياتنا فهم يوزعون» قد وردت الاحاديث الكثيرة في تفسيرها بالرجعة ، علی انها نصّ واضح الدلالة ظاهر بل صريح في الرجعة ، لانه ليس في القيامة قطعاً ، وليس بعد القيامة رجعة اجماعاً فتعين كون هذه الرجعة قبلها و انما آية القيامة «وحشرناهم فلم نغادر منهم أحداً» و اذا ثبت انه يحشر من كل امة فوج ممن يكذّب بآيات الله ؛ ثبت باقی أقسام الرجعة والالزم احداث قول ثالث ، مع انه لاقائل بالفرق ، فان الامامية تقرّ بالجميع ، والعامة تنكر

يكی در رجعت ، ديگری در غير آن ، انكار هيچيك روانيست ، چون در احاديث است كه قرآن ظاهر و باطن دارد و ممكن است يك آيه ، دو معنی يا بيشتر داشته باشد ، حديثهائی كه در تفسير آيات وارد شده مستقلا در باب خود ذكر ميشود .

آيات مربوط برجعت ـ كه بر وقوع آن دلالت دارد ـ زياد است ، ما هرچه ميسر شود ودر تفسيرش حديثی وارد شده باشد ذكرميكنيم .

اول : «روزی كه از هر گروهی دسته‌ای از آنان را كه آيات ما را تكذيب ميكنند محشور كنيم وباز داشت شوند ، نمل : ٨٣» حديثهای زيادی اين آيه را برجعت تفسير ميكنند ، علاوه كه دلالت خودش هم واضح و صريح است ، زيرا قطعاً مربوط بقيامت نيست ؛ بعد از قيامت هم باتفاق رجعتی نيست ، پس بايد قبل باشد ، آية مربوط بقيامت اين است : «همه را محشور كرديم وهيچيكشان را وا نگذاريم ؛ كهف : ٤٧» وقتی كه بازگشت دسته‌ای از هر گروهی ـ از تكذيب كنان آيات خدا ـ ثابت شد ، ساير اقسام رجعت (يعنی زنده شدن دسته‌های ديگر مانند جمعی از مؤمنان) هم ثابت ميشود ، وگرنه بايد بين اقرار برجعت و انكار آن قول سومی احداث كرد ، وكسی آنرا نگفته ، چون اماميه همهٔ اقسام رجعت را قبول دارند ، سنيان همه را انكارميكنند ، قول سوم

الجميع ، فالفارق خارق للاجماع .

الثانية قوله تعالى: « وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنّهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكننّ لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدّلنّهم من بعد خوفهم أمناً يعبدونني لا يشركون بي شيئاً و من كفر بعد ذلك فاولئك هم الفاسقون » قد وردت أحاديث كثيرة بتفسيرها في الرجعة ، على انها نصّ في ذلك لا تحتمل سواه الاّ ان تصرف عن ظاهرها ، و تخرج عن حقيقتها ، ولاريب في وجوب الحمل على الحقيقة عند عدم القرينة ، وليس هنا قرينة كما ترى وقد تقدّم نقل الطبرسي اجماع العترة الطاهرة على تفسير هذه الاية بالرجعة ، و معلوم ان الافعال المستقبلة الكثيرة وضماير الجمع المتعددة ولفظ الاستخلاف والتمكين والخوف والامن والعبادة وغير ذلك من التصريحات والتلويحات ، لا تستقيم الا في الرجعة ، وأيّ خوف وأمن واستخلاف وتمكين وعبادة يمكن نسبتها الي الميت بسبب تملك شخص من أولاد

مطلبی است که نه شیعه گفته نه سنی .

دوم : « خداوند بکسانی از شما که ایمان آورده عمل صالح کردند وعده داده که در زمین جانشینشان کند ، چنانکه پیشینیان‌را جانشین کرد ، ودینشانرا که برایشان پسندیده استقرار دهد ، وپس از ترس وبیم ایمنشان گرداند ؛ (تا) مرا بپرستند ، و چیزی باین شریك نکنند ، آنان که پس از این کافر شوند همانان از راه (خدا) بیرون اند ، سورهٔ نور آیهٔ ٥٥ » حدیثهای بسیاری این آیه را برجعت تفسیر میکند ، با اینکه خود آیه هم صریح است واحتمال دیگری ندارد ، مگر اینکه معنی ظاهرش را بگردانند ، واز حقیقتش بیرونش کنند ، والبته اگر قرینه‌ای درکار نباشد ، معنای حقیقی جمله را نباید از دست داد اینجا هم که قرینه‌ای نیست ، وقبلا از طبرسی نقل کردیم که آل پیغمبر علیهم السلام متفقاً این آیه را برجعت تفسیر کرده‌اند ، و(اگر کسی بخواهد آیه را بسلطنت حضرت قائم (ع) بدون زنده شدن پیغمبر (ص) و مؤمنین اول اسلام تفسیر کند با ظاهر آیه ناسازگار است چون) فعلهای مستقبل زیاد (: جانشینشان کند استقرار دهد ، ایمنشان کند ، مرا بپرستند ، شرك نیاورند ـ یعنی در آینده ـ) وضمیر های جمع متعدد (که افعال سابق را بطورجمع ذکر فرموده) ولفظ : جانشین کردن ،

أولاده بعد أحد عشر بطناً ، والتصریحات فی الاحادیث الاتیة تزیل کل شک وشبهة .

الثالثة قوله تعالی : « ونرید ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ٭ ونمکّن لهم فی الارض و نری فرعون وهامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون » وهذه أوضح مماقبلها ، لانها تدل علی ان المنّ علی الجماعة المذکورین وجعلهم ائمة وارثین ، والتمکین لهم فی الارض و حذر أعدائهم منهم ، کله بعد مااستضعفوا فی الارض ، وهل یتصوّر لذلك مصداق الا الرجعة ، وهل یجوز التصدی لتأویلها وصرفها عن ظاهرها ودلیلها بغیر قرینة ، وضمایر الجمع وألفاظه فی المواضع الثمانیة یتعین حملها علی الحقیقة ، و لایجوز صرفها الی تأویل بعید ولا قریب ، الا أن یخرج الناظر فیها عن الانصاف ، و یکذب الاحادیث الکثیرة المتواترة التی یأتی بعضها فی تفسیر الایة و الاخبار بالرجعة .

استقرار دادن ، ترس ، ایمنی ، پرستش وسایر تصریحات واشارات هیچیك با غیر رجعت سازگار نیست ؛ کسی که از دنیا رفته وپشت یازد همش سلطنت میکند چگونه میتوان ترس وامن و جانشینی و تمکن وعبادت را بوی نسبت داد ؟ علاوه تصریحها ئی که در حدیثهای آینده وارد شده هر گونه شك وشبهه‌ای را رفع میکند .

سوم : «میخواهیم بر آنان که درزمین ضعیفشان کرده‌اند منت نهیم ؛ پیشوایشان کنیم ،ووارثشان قرار دهیم ، درزمین تمکن واستقرارشان دهیم وبدست آنان بفرعون وهامان ولشگرشان آنچه را که از آن‌میترسیدند بنمایانیم ، قصص : ٥-٦» این آیه‌از آیهٔ سابق واضحتراست. زیرا دلالت دارد که منت نهادن برایشان ، وپیشوا ووارث کردن ودر زمین استقرار دادنشان ، وترس‌دشمنان ازایشان همه بعد از آن است که ضعیف شده‌اند ،آیا این بجزرجعت مصداقی دارد؟ میشود بدون‌قرینه تأویلش کرد یا ازظاهرش دست کشید ؟ پیداست که ضمیرها والفاظ جمع هشتگانه (: الذین ، استضعفوا ، نجعلهم ائمة، نجعلهم الوارثین ، لهم ؛ منهم) باید بر معنای‌حقیقی‌حمل شود ؛ وتأویل‌بعید یا قریب در آنهاجایز نیست ، مگر اینکه کسی از راه انصاف بیرون رود ، و حدیثهای متواتری که آیه را برجعت تفسیر میکند - چنانکه قسمتی از آنها بیاید - همه را تکذیب کند .

الرابعة : قوله تعالى : «واذا وقع القول عليهم أخرجنالهم دابة من الارض تكلمهم ان الناس كانوا بآياتنا لا يوقنون » فان ظاهرها ان تلك الدابة تخرج من الارض ، لان الاصل عدم التقدير والاضمار ، وانها تكلم الناس وانها حجة عليهم ، و الالكان كلامها لهم عبثاً لايجب قبوله ، خصوصاً مع ملاحظة قوله تعالى : « و اذا وقع القول عليهم » ويؤيد هذا الظاهر الاحاديث الاتية الدالة على ان المراد بها أمير المؤمنين عليه السلام .

الخامسة : قوله تعالى : «وأقسموا بالله جهد أيمانهم لايبعث الله من يموت بلى وعداً عليه حقاً ولكن أكثر الناس لايعلمون * ليبين لهم الذى يختلفون فيه» روى الكليني والصدوق وعلى بن ابراهيم وغيرهم انها نزلت في الرجعة ، ولا يخفى انها لاتستقيم في انكار البعث ، لانهم ماكانوا يقسمون بالله بل كانوا يقسمون باللات و العزى ، ولان التبين انما يكون في الدنيا كما تقدم ، ويأتى التصريح بما قلناه في الاحاديث ان شاءالله .

چهارم : «هنگامی که عذاب بر آنان واجب میشود جنبنده‌ای اززمین بیرون آریم باآنان سخن گوید که مردم بآیات ما یقین نداشتند ، نمل : ٨٢» ظاهر آیه این است که این جنبنده اززمین بیرون آید چون قاعدتاً نباید چیزی تقدیر گرفت ، و نیز ظاهرش این است که باایشان حرف میزند ، و بر آنها حجت است زیرا اگر کلام وی بر آنان حجت نباشد حرفش بیهوده است ، وقبولش لازم نیست . خصوصاً بملاحظه اینکه فرماید : « چون عذاب واجبشان شود» وحدیثهای آینده‌هم که میگوید مراد حضرت امیرالمؤمنین (ع) است این مدعی را تأیید میکند .

پنجم : «بخدا قسم خوردند ، قسمهای مؤکد : که هر که بمیرد خدا زنده‌اش نمیکند چرا ! این وعده‌ای است بر او ثابت ، اما بیشتر مردم نمیدانند ، تاهرچه در آن خلاف دارند بر ایشان بیان کند : نحل ٣٨ ـ ٣٩» کلینی وصدوق ، وعلی بن ابراهیم ودیگران روایت میکنند که درباره رجعت است ، وواضح است که باانکار قیامت سازش ندارد ، چون منکران قیامت بخداقسم نمیخوردند ، بلات وعزی قسم میخوردند ، ونیز بیان اختلافات آنان مربوط بدنیا است ؛ چنانکه درحدیثهای آینده بهمین مطلب تصریح شده .

السادسة قوله تعالی : «ان‌الله علی کل شیء قدیر» و هی تدلّ علی امکان الرجعة ، و قد تکرّرت هذه الایة في القرآن في مواضع کثیرة في مقام الردّ علی من ینکر احیاء الموتی وغیرذلك ، و فیهامبالغات کثیرة تستفاد من لفظ قدیر ، و التأکید بانّ والجملة الاسمیة والتنوین في «شیء»و«قدیر»والتصریح بالعموم و غیر ذلك ، وقد ورد في بعض الاحادیث انهم علیهم السلام سئلوا عن الرجعة ؟ فقالوا : تلك القدرة ولاینکرها الاکافر .

السابعة : قوله تعالی «ألیس‌ذلك‌بقادرعلی أن‌یحیی الموتی» وهی‌دالة علی امکان‌الرجعة فانها من‌قسم‌احیاء الموتی لاتزید علی‌ذلك ، ولاشك في تساوی نسبة قدرة الله الی‌جمیع الممکنات .

الثامنة قوله تعالی : « أو لیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی‌أن یخلق مثلهم بلی وهو الخلاّق العلیم » وهی دالة کما تری علی‌امکان الرجعةولو مع مادلّ علی وقوعها فی الامم السابقة من الایات والروایات .

ششم : «خدابرهمه‌چیز تواناست‌بقره:٢٠» این‌دلیل برامکان‌رجعت است ، و این آیه درچندجای قرآن‌در مقام ردمنکران زنده‌شدن مردگان وغیره‌تکرارشده‌وچندوجه تأکیددرآن هست : لفظقدیر(که صیغه‌مبالغه‌است) انـ که‌حرف تأکیداست ـ جمله‌اسمیه تنوین کلمه «شیء»و«قدیر» تصریح بعموم(یعنی برهرچیز) وغیره ، دربعض‌أحادیث‌هم وارد است که‌چون‌ازائمه راجع برجعت سؤال‌شد ، فرمودند : این (مربوط به)قدرت‌پروردگار استوغیرازکافر منکرنشود .

هفتم : «مگراین خداقدرت ندارد که مردگان‌را زنده کند ؟ سوره‌قیامت ٤٠» این آیه‌هم دلیل‌امکان رجعت‌است ، چون آن‌هم‌یك قسم‌مرده زنده کردن است ؛ و بیش ازآن نیست ، وبی‌شك قدرت‌خدا نسبت‌بهمهٔ‌کارهای ممکن‌مساوی‌است .

هشتم : «مگر آنکه آسمانها وزمین‌را آفرید نمیتواند امثال اینان‌را بیافریند ؟ چرا ، واوآفریدگار داناست . یس : ٨١» این‌آیه‌هم دلیل امکان رجعت است ، و لو بضمیمهٔ‌آیات وروایاتی که‌میفرماید : درامتهای سابق‌واقع شده .

التاسعة : قوله تعالى : « و ضرب لنا مثلا ونسی خلقه قال من یحیي العظام وهی رمیم قل یحییها الذی أنشأها اوّل مرة وهو بکل خلق علیم » وهیدالةعلی امکان الرجعةدلالة واضحة ظاهرة .

العاشرة: قوله تعالی : « ألم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم » دلت علی وقوع الرجعة وهو یستلزم امکانها وعدم جواز انکارها، وفیها دلالة علی وقوعها ایضاً بضمیمة الاحادیث الدالة علی انّ ماوقع في الامم السابقة یقع مثله في هذه الامة ، وقد روی في الاحادیث الآتیة وغیرها ان المذکورین فی هذه الآیةکانوا سبعین ألفاً فأماتهم الله مدة طویلة ثم أحیاهم فرجعوا الی الدنیا و عاشواایضاً مدة طویلة .

الحادية عشر : قوله تعالی : « او کالذی مرّعلی قریة و هی خاویة علی عروشها قال أنّییحیی هذه الله بعد موتها فأماته الله مأة عام ثم بعثه قال کم لبثت

نهم : « مثلی برایمازد ، و آفرینش خویشرافراموش کرد ، گفت : اینایستخوان ها را که پوسیده کی زنده میکند ؟ بگو : همانکه اول‌بار ایجادش کرد ؛ زنده اش میکند ، و او بهر آفرینش دانا است . یس : ٨١» این‌نیز دلیل امکان رجعت است ، و دلالتش واضح است .

دهم : «مگر قصهٔ آنان ندانستی که هزارها بودند وازبیم مرگ از وطن خویش بیرون رفتند ، آنگاه‌خدابآنان‌فرمود : بمیرید سپس‌زنده‌شان کرد ؟ بقره ٢٤٣» این آیه دلیل است که زنده‌شدن مرده سابقاً اتفاق‌افتاده پس‌امرممکنی است ونبایدانکار کرد ؛ وبضمیمهٔ حدیثهائی که میگوید : هرچه‌درامتهای سابق واقع‌شده دراین امت‌هم‌واقع شود دلیل بروقوع رجعت‌هم هست ؛ ودرحدیثهای آینده وغیره‌وارد شده که این‌عده‌هفتاد هزار نفربودند مدت‌درازی بامرخدا مرده‌بودند ، سپس‌زنده‌شان کرد ، بدنیا برگشتند و بازهم‌مدتی‌زندگی کردند .

یازدهم : « یامثل آنکه‌بقریه‌ای‌ـ که‌همه‌سقفهایش رویهم ریخته‌بود ـ گذر کرد، گفت‌خداچگونه مردم‌اینجارا که مرده‌اندزنده‌میکند‌خدا وی‌را صدسال‌میراندسپس‌زنده‌اش

قال لبثت یوماً أوبعض یوم قال بل لبثت مأة عام فانظر الی طعامك و شرابك لم یتسنّه و انظر الی حمارك و لنجعلك آیة للناس و انظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحماً فلما تبیّن له قال أعلم ان الله علی کل شیء قدیر» . فهذه الآیة الشریفة صریحة فی انّ المذکور فیها مات مأة سنة ثم أحیاه الله وبعثه الی الدنیاو أحیی حماره ، وظاهر القرآن یدلّ علی انّه من الانبیاء لما تضمّنه من الوحی و الخطاب له ، وقد وقع التصریح فی الا حادیث الآتیة بانه کان نبیّاً ، ففي بعض الروایات انه ارمیا النبی ، وفي بعضها انه عزیر النبی علیهما السلام ، وقد روی ذلك العامة والخاصة وبملاحظة الاحادیث المشار الیها سابقاً یجب أن یثبت مثله فی هذه الامة .

الثانیة عشر قوله تعالی : « اذ قال الله یا عیسی اذکر نعمتی علیك » الی قوله : « و اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی فتنفخ فیها فتکون طیراً باذنی و تبریء الا کمه و الابرص باذنی و اذ تخرج الموتی باذنی »الآیة وهی

کرد گفت چقدر در این حال ماندی گفت یك روز یا قسمتی از روز گفت بلکه یکصد سال ماندی ، خوردنی و نوشیدنی خویش بنگرد گر گون نشده الاغت را ببین تا تزا برای مردم نشانه‌ای قرار دهیم ؛ استخوانها را ببین چگونه بلند میکنیم (وبهم می پیوندیم) سپس بگوشت می پوشانیم چون مطلب برایش آشکار شد گفت : میدانم که خدا بر هر چیز توانا است ، سورهٔ بقره آیه ۲۵۹» این آیه صریحاً میفرماید این شخص صد سال مرد ،سپس زنده شد وبدنیا بر گشت ، والاغش هم زنده شد؛ وظاهر قرآن دلیل است که این مرد از پیمبران بوده چون باو وحی شده ، وخدا با او سخن گفته ، چنانکه در حدیثهای آینده نیز تصریح شده که پیمبر بوده ؛ در بعض آنها میگوید ارمیای پیمبر است ، ودر بعضی گوید : عزیر است ، واین حدیث راسنی وشیعه نقل میکنند ؛ وبملاحظهٔ آن حدیثها که میگوید هرچه در سایر امتها بوده در این امت هم هست ، باید نظیرش در این امت هم واقع شود .

دوازدهم : « آندم که خدا بعیسی فرماید : نعمت من یاد آور که . . . . . . و باذن من از گل شبیه مرغ میساختی ودر آن میدمیدی ، باذن من پرنده میشد ، و کور مادر زاد وپیس را باذن من شفا میدادی ، و مردگان را باذن من زنده میکردی . . . مائده

دالة على امكان الرجعة و وقوعها في الامم السابقة ، و بملاحظة الاحاديث المشار اليها المذكورة في الباب الآتي يجب أن يثبت في هذه الامة .

الثالثة عشر : قوله تعالى : «و اذ قالت الملائكة يامريم ان الله يبشرك بكلمة منه اسمه المسيح عيسى بن مريم» الى قوله : «و رسولا الى بني اسرائيل انى قد جئتكم بآية من ربكم انى اخلق لكم من الطين كهيئة الطير فانفخ فيه فيكون طيراً باذن الله و ابرئ الاكمه والابرص واحيي الموتى باذن الله» و هذه الآية دالة على المقصود كما تقدم .

الرابعة عشر :قوله تعالى : «يا بني اسرائيل اذكروا نعمتي التي انعمت عليكم» الى قوله : « واذ قلتم ياموسى لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة فأخذتكم الصاعقة وأنتم تنظرون * ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون * وظللنا عليكم الغمام وأنزلنا عليكم المن والسلوى كلوا من طيبات ما رزقناكم» ووجه الاستدلال بها ماتقدم وهي أوضح من السابقة ، وقد ورد في الاحاديث الاتية ان المذكورين

«١١٠» این آیه هم دلیل برامکان رجعت ، ووقوع آن درامتهای گذشته است ، وبمقتضای همان احادیث باید در این امت هم واقع شود .

سیزدهم: « آندم که ملائکه گفتند: ای مریم خداوند ترا بکلمهٔ خویش که نامش عیسی بن مریم است . . . . بشارت میدهد . . . . پیمبری بسوی بنی اسرائیل باشد (گوید) با معجزه‌ای ازطرف خدایتان سوی شما آمده‌ام ، برای شما ازگل شبیه مرغی میسازم ودر آن میدمم ، باذن خدا پرنده میشود و کور مادر زاد و پیس را باذن خدا زنده میکنم ، آل‌عمران ، ٤٤ ـ ٤٩» این آیه هم نظیر دو آیهٔ سابق است .

چهاردهم : «ای پسران اسرائیل نعمت مرا که بشما دادم یاد آرید . . . . وآندم که گفتید : ای موسی ماتا خدا را علانیه نه‌بینیم بتو ایمان نیاریم ، آنگاه صاعقه شما را که مینگریستید گرفت ، سپس شما رااز پس مرگتان زنده کردیم باشد که شکر گزارید وابررا سایبان شما کردیم و ترنجبین ومرغ بریان برایتان فرود آوردیم ، از چیزهای پاکیزه‌ای که روزیتان کرده‌ایم بخورید سورهٔ بقره ، ٤٦ ـ ٥٧» استدلال باین آیه‌هم مانند آیات سابق است اما این واضح‌تر است ، ودر حدیثهای آینده آمده که اینان هفتاد

كانوا سبعين رجلا وان الله احياهم وبعثهم أنبياء ، فهذه رجعة عظيمة ينبغي ان لا ينكر الاخبار بوقوع مثلها في هذه الامة ، لما يأتى من الاخبار برجعة جماعة من الانبياء والائمة عليهم السلام .

الخامسة عشر قوله تعالى : «و اذ قال ابراهيم رب أرنى كيف تحيى الموتى قال أولم تؤمن قال بلي ولكن ليطمئن قلبى قال فخذاربعة من الطيرفصر هن اليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزءاً ثم ادعهن يأتينك سعياً » و هذه تدل على احياء الموتى فى الامم السابقة ، و ذلك يدل على الامكان و الوقوع لما أشر نا اليه سابقاً .

السادسة عشر قوله تعالى : « واذ قال موسى لقومه ان الله يأمركم أن تذبحوا بقرة » الى قوله : « واذ قتلتم نفساً فادارءتم فيها و الله مخرج ما كنتم تكتمون* فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيى الله الموتى ويريكم آياته لعلكم تعقلون»وجه الاستدلال بها ما تقدم سابقاً .

مرد بودند که خدا زنده‌شان کرد وپیمبرشان قرار داد ؛واین رجعت بزرگی است ، البته اگرنظیر آن را باین امت هم وعده دهند نباید منکرشد ، ودر اخبار است که جمعی از پیمبران وامامان علیهم السلام نیززنده شوند چنانکه خواهد آمد .

پانزدهم : « آندم که ابراهیم گفت : پروردگارا ! بمن بنما چگونه مردگانرا زنده میکنی خطاب شد : مگرباور نداری ؟ گفت: چرا ، برای اینکه دلم آرام شود ، خطاب شد : چهار مرغ بگیر ونزد خویش پاره پاره کن سپس برسر هر کوهی قسمتی از آنها بگذارد ، وآنها را بخوان شتابان جانب تو میآیند ، بقره : ٢٦٠» این آیه هم بتقریری که گذشت دلیل برامکان ووقوع است .

شانزدهم : « آندم که موسی بقومش گفت :خدا بشما دستور میدهد گاوی سر ببرید . . . . وآندم که کسی را کشتید ودر بارهٔ اوکشمکش کردید ، و خدا آنچه کتمان میکردید آشکار کرد ،گفتیم قسمتی ازآنرا بمرده بزنید ، اینطورخدا مردگان را زنده میکند و آیات ونشانه های‌خودرابشما مینماید ، شاید بعقل آئید ، بقره ٦٦ ، ٧٣» استدلال باین آیه نظیرآیه‌های سابق است .

السابعة عشر قوله تعالى : «الم ترالی الذی حاجّ ابراهیم في ربه ان آتاه الله الملك اذقال ابراهیم ربی الذی یحیی ویمیت» وفیها دلالة علی امكان الرجعة بل علی وقوعها لما یأتی من الحدیث في انّ الله أحیی بدعائه الموتی ، وانّ ما كان فی تلك الامم یقع مثله في هذه الامة .

الثامنة عشر قوله تعالی : «ولبثوا فی كهفهم ثلثمأة سنین وازدادوا تسعاً» الی قوله : «و كذلك بعثناهم لیتساءلوا بینهم» روی ابن بابویه فی اعتقاداته وغیره انهم ماتوا ثم أحیاهم الله وقد تقدمت عبارته فارجع الیها .

التاسعة عشر قوله تعالی : «انا لننصر رسلنا والذین آمنوا في الحیوة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد» وردت الاحادیث المتعددة الاتیة فی ان المراد بها الرجعة ویؤید تلك التصریحات ظاهر الآیة ، فان كثیراً من الرسل والائمة والذین آمنوا لم ینصروا

هفدهم : « مگر قصهٔ آنرا ندانستی که در بارهٔ خدایش که سلطنت بوی داده بود با ابراهیم محاجه «ومجادله کرد» آندم که ابراهیم گفت : پروردگار من کسی است که زنده میکند ومیمیراند ؟ بقره : ۲۵۸» این هم دلیل امکان رجعت است ، بلکه بضمیمهٔ حدیثی که میگوید : خداوند بدعای او مردگان را زنده کرد ، وآنها که میگوید : وقایع امتهای سابق در این امت هم هست ـ چنانکه خواهد آمد ـ دلیل وقوع رجعت نیز هست .

هیجدهم : «سیصد سال در غارشان ماندند و نه سال بر آن افزودند» . . . ـو در آیات قبل میفرماید : ـ«اینچنین آنان را برانگیختیم تا از همدیگر پرسش کنند ، کهف ۱۹ ، ۲۵» صدوق در کتاب اعتقادات ودیگران هم روایت میکنند که ایشان مرده بودند خدا زنده شان کرد ، عبارت صدوق سابقاً گذشت .

نوزدهم : «ما پیمبران خود ومؤمنان را در این زندگی دنیا وروزی که گواهان بپاخیزند نصرت دهیم ، سورهٔ غافر : ۵۱» حدیثهای متعددی که خواهد آمد وارد شده که مراد موقع رجعت است ، وظاهر آیه هم آن تصریحها را تأیید میکند ، چون بسیاری از پیمبران وامامان

والفعل مستقبل والله لایخلف المیعاد والحمل علی ارادة خروج المهدی علیه السلام فیه «اولا» انه خروج عن الحقیقة الی المجاز بغیر قرینة وهو باطل اجماعاً ، و«ثانیاً» انه خلاف التصریحات المشار الیها .

العشرون قوله تعالی : «واسئل من أرسلنا من قبلك من رسلنا» وردت الا حادیث الکثیرة ان الله جمع له الانبیاء لیلة المعراج ، وانهم اقتدوا به وصلّوا خلفه ورجوع الانبیاء السابقین مراراً متعددة لاشك فی وقوعه و ثبوته فیقع مثله فی هذه الامة لما یأتی انشاء الله .

الحادیة و العشرون قوله تعالی : «و اذ أخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدّق لما معکم لتؤمننّ به ولتنصرنّه» ومعلوم ان ذلك لم یقع بعد ، فلابدّ من وقوعه فان الله لا یخلف المیعاد ، فظاهر الایة نصّ

ومؤمنان یاری نشدند ، وآیه هم میفرماید : نصرت میدهد (بعداً) خداهم خلف وعده نمیکند ونمیشود گفت : مرادخروج حضرت مهدی (ع) است ، زیرا اولا لازم آید بدون قرینه از معنای حقیقی آیه دست بکشیم و بمعنای مجازی حمل کنیم (چون آیه میفرماید : پیمبران و آنهارا که ایمان آورده اند) واین باجماع باطل است ، وثانیاً برخلاف تصریحهای روایات است .

بیستم : «از آن پیمبران ما که پیش از تو فرستادیم سؤال کن ، سوره زخرف آیه ٤٥» حدیثهای بسیاری وارد شده که شب معراج خداوند پیمبران را جمع کرد پشت سر پیغمبر ما (ص) نماز گذاشتند ، وشکی نیست که پیمبران سابق مکرر بدنیا بر گشتند ؛ پس بدلیلی که بعداً ذکرمیشود ـ دراین امت هم نظیرش بایدباشد .

بیست ویکم : «آندم که خدا از پیمبران پیمان گرفت : این کتاب وحکمتی را که بشمادادم اگر بعداً پیمبری نزدتان آمد وآنچه همراه شما است تصدیق کرد باید بوی ایمان آرید ویاریش کنید آل عمران : ۸۱» واضح است که این مطلب هنوز واقع نشده پس باید بعداً واقع شود ، چون خدا خلف وعده نمیکند وظاهر آیه مربوط برجعت است ،

في الرجعة ويدل على ذلك ايضاً أحاديث صريحة يأتي بعضها انشاءالله فيها تفسير الاية بذلك .

الثانية و العشرون قوله تعالى : «ربنا أمتّنا اثنتين و أحييتنا اثنتين» وردت الاحاديث بان المراد باحدى الحيوتين والموتين الرجعة ، ومعلوم ان ذلك لا يمتنع ارادته من الاية ، وانها ليست بطريق الحصر، ولايدلّ على نفى الزيادة وان الحيوة فى القبر ليست حيوة تامة ، كما يفهم من بعض الاحاديث .

الثالثة و العشرون قوله تعالى : «كيف تكفرون بالله وكنتم أمواتاً فأحياكم ثم يميتكم ثم يحييكم ثم اليه ترجعون» وجه الاستدلال انه أثبت الاحياء مرتين ، ثم قال بعدهما : «ثم اليه ترجعون» والمراد به القيامة قطعاً ، والعطف خصوصاً بثم ظاهر فى المغايرة ، فالاحياء الثانى اما الرجعة أو نظيرلها ، و بالجملة ففيها دلالة على وقوع الاحياء قبل القيامة بعد الموت فى الجملة .

الرابعة والعشرون قوله تعالى فى حق عيسى : «انى متوفيك ورافعك الىّ»

چنانكه روايات بسيارى در تفسير آيه ـ كه قسمتى از آنها بيايد شاهد اين مدعى است .

بيست و دويم : «پروردگارا ! ما را دو نوبت ميراندى ودو نوبت زنده كردى» غافر ١١» حديثهاى زيادى وارد است كه يكى ازاين دو نوبت دررجعت است وواضح است كه اراده اين معنى ازآيه ممتنع نيست ، ودلالت برانحصار هم نميكند كه غيراز اينها ديگر زندگى و مرگى نيست ، زنده شدن قبرهم ـ چنانكه از حديث هائى استفاده ميشود ـ زندگى كامل نيست (تا كسى بگويد مراد : مرگ دنيا و زنده شدن قبر ، ومرگ در قبرو زنده شدن قيامت است) .

بيست و سوم : «چگونه بخدا كافر ميشويد بااينكه مرده بوديد زنده تان كرد ، باز ميميراند ، و دو باره زنده تان ميكند ، سپس بسوى وى برميگرديد ، بقره ٢٨» آيه دو زنده شدن اثبات ميكند و بعد ميفرمايد : سپس بسوى وى برميگرديد ، وقطعاً مراد از باز گشت باو قيامت است ، پس اجمالا معلوم ميشود يك زنده شدن قبل ازقيامت هست يا رجعت يا نظير آن .

بيست و چهارم دربارۀ حضرت عيسى ميفرمايد : «من ترا اززمين بر گيرم و بسوى

نقل الطبرسي عن ابن عباس ان المراد انی متوفيك وفاة موت ، و قد تقدم مثله عن رئيس المحدثين محمّدبن علی بن بابویه ، والاية ظاهرة واضحة في ذلك ، وهی تدل علی ان نزول عیسی علیه السلام في آخر الزمان الی الارض من قسم الرجعة ، وقد أجمع علی نقل ذلك جميع المسلمين ، و نقل اجماعهم عليه جماعة من العلماء ، و نقل الطبرسی عن بعض العامة ان عيسى لم يمت ، و انه رفع الى السماء من غير وفاة ، وتعرّضوا لتأويل الاية تارة بالحمل على وفاة النوم وتارة بماهو أبعد من ذلك ، وظاهر ان ذلك كله باطل وغلوّ عظيم فی انکار الرجعة ، والامامیة لا يقبلون ذلك التأويل ولا يلزمهم العمل به .

خودبردارم آل‌عمران ، ٥٥»

طبرسی ازابن عباس نقل میکند که یعنی ترا بوسیله مرگ برگیرم ، وقبلا ازشیخ صدوق هم نظیر این نقل شد و ظاهر خودآیه نیزهمین است ، ودلیل است که فرود آمدن حضرت عیسی درآخرالزمان ازاقسام رجعت است ، وفرودآمدن آنجناب را همه مسلمین نقل میکنند ، عده‌ای ازعلماهم نقل اجماع میکنند طبرسی ازبعض سنیان نقل میکند که حضرت عیسی نمرده ، زنده بآسمان رفته وآیه‌را گاهی بخواب تأویل میکنند (یعنی ترا خواب کنم و گویندمراداز« گرفتن» گرفتن روح درحال خواب است) و گاهی بمعنائی ازاین بعیدتر ، البته واضح است که این تأویلات باطل ودرمقام انکار رجعت گزافگوئی بزرگی است ، اماامامیه این تأویلهارا نمی پذیرند و بآنها متلزم نیستند (قضیه زندگی و مرگ حضرت عیسی سلام‌الله‌علیه مورد گفتگوی مختصری هست وآنچه عدهٔ زیادی ازعلما میفرمایند که تحقیق وتأمل درآیات قرآن‌هم تأیید میکند این‌است که زنده‌است و زنده بآسمان رفته واینان گویند عقیدهٔ بمرگ آنحضرت از کلمه وفات ناشی شده که گمان کرده‌اند بمعنی مرگ‌است وبس درصورتی که مشتقات آن‌همه‌درمعنی : گرفتن تمام گرفتن ، تمام‌برداختن استعمال میشود ، وباین حساب‌درقرآن برخواب مرگ برداشتن ازروی‌زمین اطلاق‌شده

درمقابل این دسته‌عدهٔ دیگرمانند مؤلف کتاب ودیگران عقیدهٔ بمرگ آنحضرت دارند ، ومرحوم بلاغی در مقدمهٔ تفسیر خود این بحث را تفصیلا دنبال کرده خوانندهٔ محترم چنانچه مایل تحقیق بیشتری است بدانجا مراجعه کند)

الخامسة والعشرون قوله تعالى حكاية عن عيسى عليه السلام: «وكنت عليهم شهيداً مادمت فيهم فلما توفيتني كنت أنت الرقيب عليهم» وهي ظاهرة واضحة في وفاة عيسى ﷺ لانه يقول ذلك يوم القيمة بل لفظ: «توفيتني» والعطف بالفاء الدالة على التعقيب من غير تراخ ولفظ «مادمت فيهم» وغير ذلك صريح في ان نزول عيسى عليه السلام في آخر الزمان من قسم الرجعة.

السادسة والعشرون قوله تعالى: «واختار موسى قومه سبعين رجلا لميقاتنا فلما أخذتهم الرجفة قال رب لو شئت أهلكتهم من قبل و ايّاي» الاية وروى ابن بابويه و الطبرسي وعلى بن ابراهيم وغيرهم ان الله أحياهم بعد موتهم، بل بعثهم أنبياء كما مضى ويأتي انشاءالله.

السابعة و العشرون قوله تعالى: «ولو أنّ قرآناً سيّرت به الجبال أو قطّعت

بیست و پنجم از قول حضرت عیسی نقل میکند: «تامن درمیان آنان بودم بر ایشان گواه بودم، چون مرا بر گرفتی توخود نگهبان ومراقبشان بودی مائده ۱۱۷» این آیه هم ظاهر دروفات حضرت عیسی است، چون در قیامت این سخن را میگوید، خصوصیات خود آیه هم مانند: مرا بر گرفتی و(بتفسیر مرحوم مؤلف: مرا میراندی) عطف بفاء که دلیل بر تعقیب بدون فاصله است (یعنی بر گرفتن وبقول مرحوم مؤلف: میراندن باميان ایشان بودن فاصله‌ای نداشته) وکلمه «مادمت فیهم» وغیره همه صریح است که نزول آنجناب درآخر الزمان ازاقسام رجعت است (یعنی پس از مرگ است، استدلال باین آیه هم نظیر آیهٔ سابق بهبیانی است که گذشت).

بیست وششم: «موسی هفتاد تن ازقوم خویش برای وعده گاه انتخاب کرد، سپس چون دچار زلزله شدند گفت: پروردگارا! اگرخواسته بودی پیش از این من واینانرا اهلاك کرده بودی، اعراف: ۱۵۵» صدوق و طبرسی، وعلی بن ابراهیم ودیگران روایت میکنند که خداوند این هفتاد نفررا پس ازمرگ زنده کرد، علاوه ـ چنانکه گذشت وباز هم بیاید ـ پیمبرشان قرار داد.

بیست وهفتم: «اگر قرآنی باشد که بوسیلهٔ آن کوهها حرکت کند، وزمین پاره

به الارض او كلّم به الموتى » ذكر جماعة من المفسرين والنحويين ان جواب لو محذوف اى لكان هذا القرآن.

وروى الكلينى في حديث انهم قالوا عليهم السلام : عند نا هذا القرآن الذى تسير به الجبال وتقطع به الا رض وتكلّم به الموتى ، ويأتى ان شاء الله ، و قال الطبرسى : «او كلّم به الموتى » اى احيى به الموتى حتى يعيشوا ويتكلموا «انتهى» وفيه دلالة واضحة على امكان الرجعة بل على وقوعها عند التأمل.

الثامنة والعشرون قوله تعالى : «وقضينا الى بنى اسرائيل في الكتاب لتفسدنّ في الارض مرتين ولتعلنّ علوّاً كبيراً فاذا جاء وعد اوليهما بعثنا عليكم عباداً لنا اولى بأس شديد فجاسوا خلال الديار وكان وعداً مفعولا ثم رددنا لكم الكرة عليهم وأمددنا كم باموال و بنين » روى الكلينى و على بن ابراهيم و غيرهما انها فى الرجعة ، و يأتى توجيه ذلك ان شاء الله تعالى.

التاسعة و العشرون قوله تعالى : « ويسألونك عن ذى القرنين قل سأتلو

پاره شود ومردگان بسخن آيند . . رعد:٣١» جمعى از مفسران و نحويان گويند جواب «لو» محذوف است يعنى اگر قرآنى باين اوصاف باشد همين قرآن است كلينى هم در حديثى ازائمه عليهم السلام نقل ميكندكه : آن قرآنى كه كوهها را بحركت آورد و زمين را پاره پاره كند ؛ ومردگان را بسخن آورد نزد ماست اين حديث بعداً ذكر ميشود طبرسى ـ پس ازجمله «او كلم به الموتى» ، فرمايد : يعنى مردگان زنده شوند تازندگى كنند وسخن گويند . دلالت اين آيه برامكان رجعت بلكه وقوع آن روشن است .

بيست وهشتم : «درآن كتاب به بنى اسرائيل اعلام كرديم كه : دوبار دراين سرزمين فسادميكنيد ؛ وسركشى ميكنيد سركشى بزرگى چون نوبت نخستين رسيد بعضى از بندگان خودرا كه صلابتى سخت داشتند برشما گماشتيم تادرخلال خانه ها (بجستجوى شما) گردش كردند ، واين وعده اى حتمى بود ، سپس شمارا برآنان غلبه داديم وبمال واولاد مددتان داديم سوره بنى اسرائيل آيه ٤ ـ ٦» كلينى وعلى بن ابراهيم وديگران روايت ميكنند كه آيه مربوط برجعت است وتوجيه اين معنى خواهد آمد .

بيست ونهم : «ترا ازذوالقرنين پرسند بگوقصه اى ازوى براى شما خواهم خواند

عليكم منه ذكراً انا مكنّا له في الارض وآتيناه من كل شيءٍ سبباً» الآية . روى علي بن ابراهيم وغيره ان قومه ضربوه على قرنه فمات خمسمأة سنة ، ثم احياه الله وبعثه اليهم فضربوه على قرنه الآخر فأماته الله خمسمأة عام ، ثم أحياه و بعثه اليهم فملّكه الارض .

وقد روى عن أمير المؤمنين عليه السلام انه نقل حديث ذى القرنين ثم قال: و فيكم مثله يعني نفسه ويأتي ذلك انشاءالله وقال الطبرسي : قيل ان ذاالقرنين نبيٌّ مبعوث فتح الله على يديه الارض ، ثم قال : في قوله تعالى : « قلنا يا ذا القرنين » استدلّ من ذهب الى انّ ذاالقرنين كان نبيّاً بهذا ، لان قول الله لا يكون الا بالوحى ، و الوحى لا يجوز الا على الانبياء ، وقيل ان الله ألهمه ولم يوح اليه «انتهى» .

اقول : ومع ضميمة الاحاديث الدالة على ان ماكان في الامم السابقة يكون مثله في هذه الامة ، يتمّ الاستدلال على صحة الرجعة بقصة ذى القرنين و أمثالها.

ما اورا درزمين مكنت داديم وازهرچيز وسيله‌اى بوى‌عطا كرديم . . . كهف ٨٣ـ٨٤»
على بن ابراهيم وغيره روايت ميكنند كه : در اثرضربتى كه قوم‌او بيك طرف پيشانيش زدند مرد ؛ وپس‌از پانصدسال خداوند زنده‌اش كرده بسوى‌آنان مبعوثش فرمود ، باز ضربتى برطرف ديگرپيشانيش زدند ومرد ، دوباره پس‌ازپانصدسال خدازنده اش كرد و برآنان مبعوثش كرد ، وسلطنت‌روى‌زمين بوى‌داد ودرروايتى است كه‌اميرالمؤمنين(ع) پس از نقل قصه‌ذو القرنين فرمود : درميان شماهم نظيروى هست ؛ يعنى خودآنجناب اين حديث هم بعداً ذكر ميشود طبرسى فرمايد : ذو القرنين پيمبرى بود كه بدست او خداوند همهٔ‌روى زمين‌را گشود سپس‌در تفسيراين‌آيه : «گفتيم: اى‌ذوالقرنين . . . .» فرمايد : آنان كه گويند : ذوالقرنين‌پيغمبر بوده‌بااين‌آيه استدلال كنند ، چون گفتگوى خدابا او جز از راه وحى نيست ، وحى هم مختص پيمبران است ، بعضى گويند : مراد الهام است (يعنى بدلش افتاده ، نه اينكه سخنى شنيده) ووحى در كار نبوده.

مؤلف گويد : بضميمهٔ حديثهائى كه گويد : هرچه در امتهاى گذشته بوده ، در اين امت هم هست ، بحكايت ذو القرنين و امثال آن ميتوان بر صحت رجعت استدلال كرد .

الثلاثون قوله تعالى : و «ايـّوب اذنادى ربه اني مسّني الضرّ و انت أرحم الراحمين فاستجبنا له و كشفنا ما به من ضرّ و آتيناه أهله و مثلهم معهم » الآية . روى الطبرسي وعلى بن ابراهيم وغيرهما ان الله أحيى له من أهله من مات وقت البلاء «ومثلهم معهم »ممن مات من قبل كما يأتى ان شاء الله ، فينبغى أن يقع مثله في هذه الامة بدلالة الاحاديث المشار اليها .

الحادية و الثلاثون قوله تعالى : « و حرام على قرية أهلكناها انهم لا يرجعون » روى الطبرسي وعلى بن ابراهيم و غيرهما انها في الرجعة ؛ وان كل قرية هلكت بعذاب لايرجع أهلها فى الرجعة ، واما في القيامة فيرجعون .

الثانية و الثلاثون قوله تعالى : « انّ الذى فرض عليك القرآن لرادّك الى معاد » روى في عدة أحاديث تأتى ان شاء الله ان المراد بها الرجعة ، و معلوم انها خطاب للرسول ﷺ .

الثالثة والثلاثون قوله تعالي : « وان من أهل الكتاب الا ليؤمننّ به قبل

سي ام : «وايوب را (ياد كن) كه پروردگار خويش را ندا كرد ، كه بمحنت دچارم وتو از همهٔ مهربانانمهربانتریپس اجابتش كرديمو محنتيرا كه داشت بر طرف كرديم ، و كسانش رابا مثلشان بوى عطا كرديم ،سورهٔ انبيا ٨٣ ـ ٨٤»طبرسى وعلى بن ابراهيم وديگران روايت ميكنند كه خداوند كسان ايوب را كه هنگام گرفتارى و امتحان مرده بودند ؛وبعدد ايشاناز آنان كه قبلاً مردهبودند همه را زنده كرد ـ چنانكه حديثش انشاء الله بيايد ـ پس بضميمهٔ همان احاديثى كه اشاره شد بايد نظيرش در اين امت هم باشد .

سي ويكم : « برقريه اى كه هلاك كردهايم مقرر است كه باز نميگردند ؛ انبياء ٩٥» طبرسى وعلى بن ابراهيم وديگران روايت ميكنندكه آيه مربوط برجعت است ، يعنى هرقومى كه بعذاب خدا گرفتار شدند در رجعت بر نميگردند ، اما در قيامت ، بر ميگردند .

سي ودوم «آنكه اين قرآن برعهدهٔ تو نهاد بباز گشتگاهت بر ميگرداند ».

موته» روى علي بن ابراهيم وغيره في تفسيرها ان رسول الله ﷺ اذا رجع آمن به الناس كلّهم.

الرابعة والثلاثون قوله تعالى: «ان الله قادر على ان ينزّل آية» روى علي بن ابراهيم في تفسيره عن أبي جعفر عليه السلام انه تلى هذه الآية ثم قال: سيريك في آخر الزمان آيات منها: دابة الارض، والدجّال، ونزول عيسى بن مريم، و طلوع الشمس من مغربها.

الخامسة والثلاثون قوله تعالى: «واما نرينّك بعض الذى نعدهم» روى علي بن ابراهيم وغيره من جملته الرجعة، ويأتي ان شاءالله.

السادسة و الثلاثون قوله تعالي: «أثمّ اذا ماوقع آمنتم به» روى علي بن

قصص: ٨٥» در حديثهاى چندى است كه مراد رجعت است - اين حديثها هم بيايد - و معلوم است كه خطاب به پيغمبر (ص) است.

سى و سوم: «هيچيك از اهل كتاب نيست جز اينكه بوى (يعنى بعيسى) پيش از مرگش ايمان آرد، نساء: ١٥٩» على بن ابراهيم وغيره در تفسير آيه روايت كنند كه چون پيغمبر(ص) برگردد، همهٔ مردم بوى ايمان آورند.

سى و چهارم: «خداوند قدرت دارد كه نشانه‌اى فرودآرد، انعام٣٧» على بن ابراهيم در تفسير روايت ميكند كه حضرت باقر(ع) پس از خواندن اين آيه فرمودند در آخر الزمان خدا نشانه‌هائى - مانند: جنبنده‌اى كه اززمين بيرون آيد، دجال؛ فرودآمدن عيسى بن مريم، وطلوع آفتاب ازمغرب بتومينمايد.

سى و پنجم: «يا قسمتى از آنچه بآنان وعده ميدهيم بتو مينمايانيم، يونس، ٤٦، رعد؛ غافر» على بن ابراهيم و غيره روايت ميكنند كه از جملهٔ اين عذابهائى كه خدا بمشركان وعده داده و به پيغمبر (ص) مينماياند در رجعت است، اين حديث هانيز بعداً ذكرميشود.

سى و ششم: «آياپس از وقوع عذاب بآن ايمان ميآوريد؛ يونس ٥١» على بن

ابراهیم ان معناه صدقتم به في الرجعة فیقال : الآن تؤمنون به یعنی أمیر المؤمنین عليه السلام .

السابعة و الثلاثون قوله تعالی: «ولو ان لکل نفس ظلمت ما في الارض جمیعاً لافتدت به » روی علی بن ابراهیم انها نزلت في الرجعة .

الثامنة و الثلاثون قوله تعالی : « فان کنت في شك مما أنزلنا الیك فاسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلك » روی علی بن ابراهیم وغیره ان الله جمع الانبیاء لمحمد عليه السلام ، فأحیا هم و رجعوا وصلّوا خلفه ، وان هذا معنی الایة وهذه الایة دالة علی الرجعة للرسول عليه السلام لما تقدم .

التاسعة و الثلاثون قوله تعالی : «فالذین لایؤمنون بالاخرة قلوبهم منکرة وهم مستکبرون» روی علی بن ابراهیم ان معنی قوله : « لایؤمنون بالاخرة» لایؤمنون بالرجعة قلوبهم منکرة کافرة .

الاربعون قوله تعالی: «فأصابهم سیئات ما عملوا وحاق بهم ما کانوا به یستهزؤن»

ابراهیم روایت کند که یعنی : دررجعت تصدیق میکنید آنگاه گویند اکنون بوی ــ یعنی بأمیر المؤمنین (ع) ــ ایمان آورید ؟ !

سی وهفتم : «اگر هر کس ستم کرده همه روی زمین را داشته باشد (برای رهائی ازعذاب) حاضر است بعوض خویش دهد ، یونس : ٥٤» علی بن ابراهیم روایت کند که مربوط برجعت است .

سی وهشتم : «اگر راجع بآنچه برتو نازل کرده‌ایم درشکی ازآنان که پیش از تو کتاب (آسمانی) میخواندند بپرس ، یونس : ٩٤ » علی بن ابراهیم و غیره روایت میکنند که خداوند همه پیمبران را زنده کرد ، بدنیا بر گشتند ، و پشت سر پیغمبر (ص) نمازخواندند ومراد از آیه این است (یعنی آنجا امر شد از آنان بپرسد) و چنانکه گذشت آیه ــ بنابر این تفسیر ــ دلیل است که برای حضرت رسول (ص) نیز رجعت واقع شده .

سی ونهم : « آنان که بآخرت ایمان نیاورند دلهاشان بانکار خو گرفته ، و متکبرند ، نحل : ٢٢ » علی بن ابراهیم روایت میکند که یعنی آنان که برجعت ایمان ندارند دلهاشان بانکار خو گرفته و کافر است .

چهلم : «آنگاه سزای کارهای بدشان بایشان رسید ، وعذابی که آنرا مسخره

روی علی بن ابراهیم ان المراد العذاب فی الرجعة .

الحادية والاربعون قوله تعالى: «یوم ندعو کل اناس بامامهم» روی علی بن ابراهیم ایضاً ما ظاهره انها فی الرجعة ویأتی ان شاء الله .

الثانية والاربعون قوله تعالى «فان له معیشة ضنکا* ونحشره یوم القیامة أعمی» روی علی بن ابراهیم وغیره انها فی النصاب و ان تلك المعیشة فی الرجعة و انهم یأکلون العذرة .

الثالثة والاربعون قوله تعالى : « ولقد آتینا داود منا فضلا» روی علی بن ابراهیم فی تفسیر ذلك الفضل ان من جملته ان الله نزل علیه الزبور فیه توحید الله وتمجید ودعاء واخبار رسول الله وامیر المؤمنین والقائم واُخبار الرجعة .

الرابعة والاربعون قوله تعالى : « ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون » روی علی بن ابراهیم و غیره ان المراد بها

میکردند دامنگیرشان شد ، نحل : ۳٤» علی بن ابراهیم روایت کند که : مراد عذاب رجعت است .

چهل ویکم : « روزی که هرعده‌ای را به پیشوایشان بخوانیم ، بنی اسرائیل ، ۷۱» باز علی بن ابراهیم روایتی نقل میکند که ظاهرش این است که آیه مربوط برجعت است ، روایت بعداً بیاید .

چهل ودوم : « هر که از یاد من اعراض کند زندگانی سختی دارد ، وروز قیامت کور محشورش کنیم ، طه ۱۲٤» علی بن ابراهیم وغیره روایت میکنند که دربارهٔ دشمنان اهلبیت است که در رجعت زندگی سختی دارند ، وخوراکشان عذره است .

چهل وسوم : « داود را از جانب خویش فضیلتی دادیم ، سبأ ، ۱۰ » علی بن ابراهیم روایت کند که از جملهٔ این فضیلت این بود که خداوند زبور را ـ که مشتمل بر : توحید وتمجید خدا ، دعا ، اخبار پنغمبرو علی وحضرت قائم (ع)واخبار رجعت بود مردی نازل کرد .

چهل وچهارم : «در زبور پس از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالح من بارث برند انبیاء ۱۰۵ » باز علی بن ابراهیم و غیره روایت میکنند که مراد خبرهای

اخبار الرجعة .

الخامسة والاربعون قوله تعالى : « او لم يروا انا نسوق الماء الى الارض الجرز فنخرج به زرعاً تأكل منه انعامهم و انفسهم أفلا يبصرون* ويقولون متى هذا الفتح ان كنتم صادقين» روى علي بن ابراهيم ان الايتين في الرجعة

السادسة و الاربعون قوله تعالى : «أولم يسيروا في الارض» قال أولم ينظروا في القرآن والاخبار برجعة الامم الهالكة ، رواه علي بن ابراهيم في تفسيرها .

السابعة والاربعون قوله تعالى : « ويريكم آياته » روى علي بن ابراهيم ان المراد أمير المؤمنين والائمة عليهم السلام وانها في الرجعة .

الثامنة والاربعون قوله تعالى : « وترى الظالمين لما رأوا العذاب يقولون هل الى مردٍ من سبيل » روى علي بن ابراهيم ان المراد بالعذاب هنا علي بن أبيطالب وخروجه في الرجعة .

رجعت است (که در زبور نوشته شده).

چهل و پنجم : « مگر ندیده‌اند که ما آب را بزمین بی گیاه میفرستیم ، سپس با آن کشتی بیرون آریم که خود وحیوانا تشان از آن میخورند ، مگر نمی بینند ؟ ! میگویند . اگر راست میگوئید ، این فتح وفیروزی کسی میرسد ؟ سجده : ٢٧ - ٢٨ » باز هم او روایت میکند که این دو آیه مربوط برجعت است .

چهل و ششم: «مگر درزمین نگشته اند ؟ روم ٩» بازهم اوروایت کند که : مراد نظر درقرآن وخبرهای رجعت امتهائی است که هلاک شدند .

چهل و هفتم : « آیات خویش بشما بنمایاند ، بقره ، ٧٣ » علی بن ابراهیم روایت کند که مقصود نمایاندن امیرالمؤمنین وائمه علیهم السلام دررجعت است .

چهل و هشتم : «ستمگران را به بینی که چون عذاب را بینند ، گویند . آیا برای باز گشت راهی هست ؟ شوری : ٤٤ » علی بن ابراهیم روایت میکند که یعنی چون در رجعت علی بن أبیطالب را بینند (که میخواهدازآنان انتقام بگیرد) گویندراه فراری هست ؟

التاسعة والاربعون قوله تعالى : «وجعلها كلمة باقية في عقبه لعلّهم يرجعون» روى علي بن ابراهيم انها في الائمة عليهم السلام وانهم يرجعون الى الدنيا.

الخمسون قوله تعالى: «فارتقب يوم تأتي السماء بدخان مبين» روى علي بن ابراهيم ان ذلك اذا خرجوا في الرجعة من القبر .

الحادية والخمسون قوله تعالى : «ووصّينا الانسان بوالديه احساناً حملته امه كرها ووضعته كرهاً» روى علي بن ابراهيم وغيره انها في الحسين عليه السلام ، و ان الله أخبر رسوله وبشّره به قبل حمله ، و أخبره بما يصيبه من القتل ، و انه يردّه الى الدنيا وينصره حتى يقتل أعداءه ، ويملكه الارض فحملته كرهاً اي اغتمّت و كرهت لما أخبرت بقتله .

الثانية والخمسون قوله تعالى: «يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج» روى علي بن ابراهيم ان المراد بها الرجعة .

چهل و نهم : « يكتا پرستى را در نسل خويش سخنى پاينده كرد ، شايد باز بازگردند ، زخرف : ٢٨ » على بن ابراهيم روايت كند كه درباره ائمه عليهم السلام است كه بدنيا برميگردند .

پنجاهم : « منتظر آنروز باش كه آسمان دودى آشكارا آورد ، دخان ١٠ » هم او روايت كند كه مربوط بوقتى است كه دررجعت ازقبرها بيرون آيند .

پنجاه و يكم : بانسان سفارش كرديم كه باپدر ومادرش نيكى كند مادرش بامشقت وى راعمل كرد وباسختى زائيد احقاف ١٥» على بن ابراهيم وديگران روايت ميكنند كه در بارۀ حضرت امام حسين (ع) است خدا پيش از حمل او به پيغمبر (ص) بشارت داد وخبرداد كه كشته شود و باز بدنيا بر گردد آنگاه خدا نصرتش دهد تا دشمنان خويش بكشد و سلطنت روى زمينش دهد ، مادرش چون خبر قتلش شنيد اندوهگين شد و با كراهت بار دار او شد .

پنجاه و دوم : «روزى كه صيحه را بحق بشنوند اين روز بيرون آمدن است ، ق ، ٤٢» على بن ابراهيم روايت كند كه مراد هنگام رجعت است .

الثالثه والخمسون قوله تعالی «یوم تشقق الارض عنهم سراعاً» روی علی بن ابراهیم ان المراد بها الرجعة .

الرابعه والخمسون قوله تعالی : «وفی السماء رزقکم وما توعدون» روی علی بن ابراهیم ان المراد به اخبار الرجعة والقیامة ، «فورب السماء والارض انه لحق» یعنی ما وعدتکم.

الخامسة والخمسون قوله تعالی: «وان للذین ظلموا عذاباً دون ذلك» روی علی بن ابراهیم ان المراد عذاب الرجعة بالسیف .

السادسة والخمسون قوله تعالی : «مهطعین الی الداع یقول الکافرون هذا یوم عسر» روی علی بن ابراهیم ان المراد بذلك الرجعة .

السابعة والخمسون قوله تعالی : «سنسمه علی الخرطوم» روی علی بن ابراهیم انها فی الرجعة ، اذا رجع أمیر المؤمنین و رجع اعداؤه فیسمهم بمیسم معه .

پنجاه وسوم : «روزی که زمین برای در آمدنشان شکافته شود وبشتابند، ق ، ٤٤» باز علی بن ابراهیم روایت میکند که راجع برجعت است .

پنجاه وچهارم : «روزیتان وچیزی که بشما وعده میدهند در آسمان است ، ذاریات ، ۲۲» علی بن ابراهیم روایت میکند که مراد از آنچه وعده میدهند خبرهای رجت و قیامت است ، که بعد میفرماید : «بخدای آسمان وزمین ! این برحق است» یعنی این وعده حتمی است .

پنجاه وپنجم : «برای آنان که ستم کردند عذابی نزدیك تر از این هست! طور، ٤٧» علی بن ابراهیم روایت میکند که مراد عذاب شمشیر در موقع رجعت است .

پنجاه وششم : «شتابان بسوی دعوتگر روند؛ و کافران گویند : این روز دشواری است ، قمر ، ۸» علی بن ابراهیم روایت کند که در موقع رجعت است .

پنجاه وهفتم : «بزودی بر بینی او داغ نهیم ، قلم ، ۲٦» علی بن ابراهیم روایت میکند که مربوط برجعت است ، هنگامی که امیر المؤمنین (ع) ودشمنانش برگردند ، ایشان را با آهنی که دارد داغ میکند .

الثامنة والخمسون قوله تعالى : « حتى اذا رأو اما يوعدون » روى علي بن ابراهيم المرادبها القائم وأمير المؤمنين في الرجعة .

التاسعة والخمسون قوله تعالى : « قل ان أدرى أقريب ماتوعدون أم يجعل له ربي أمداً» روى علي بن ابراهيم ان المراد بها الرجعة .

الستون قوله تعالى : «عالم الغيب فلايظهر على غيبه أحداً الامن ارتضى من رسول » روى علي بن ابراهيم في تفسيرها ان الله أخبر رسوله بما يكون من بعده من أخبار القائم والرجعة والقيامة .

الحادية والستون قوله تعالى : « قتل الانسان ما أكفره » الى قوله : « ثم اذا شاء أنشره » روى علي بن ابراهيم انها نزلت في امير المؤمنين و انه الانسان المذكور ، «ما أكفره» اي مافعل وأذنب حتى قتلتموه «ثم اذاشاء أنشره» قال ينشره

پنجاه وهشتم: «تا چون وعده‌ای که بآنای میدهند به بینند . . . مریم : ۷۵» علي بن ابراهيم روايت ميكند كه مراد از وعده : حضرت قائم وحضرت امير المؤمنين (ع) است که در رجعت بينند .

پنجاه و نهم : «بگو نمیدانم وعده‌ای که بشما میدهند نزدیك است یا خدای من برايش مدتى ميگذارد ، جن : ۲۵» علی بن ابراهیم روایت کند که مربوط برجعت است

شصتم : «غیبدان است ، و کسی رااز غیب خویش مطلع نکند ، مگر پیمبری را که مورد رضای او باشد ، جن : ۲٦ - ۲۷» علی بن ابراهیم در تفسیرروایت میکند که خداوند حوادثی را که پس از پیغمبر (ص) رخ میدهد ـ ازجریان حضرت قائم ، ورجعت، وقیامت ـ همه را بآنجناب خبرداد .

شصت و یکم . «مرگ براین انسان که چه نمك نشناس است ؟ ؟ (این ترجمه ظاهر آیه است ، اما ترجمه‌اش بملاحظه حدیثی که ذیلاذکرمیشود چنین است : انسان کشته شد مگرچه گناهی کرده بود ؟) سپس هروقت بخواهد زنده‌اش کند ، سوره عبث ۱۷-۲۲» علی بن ابراهیم روایت میکند که آیه درباره علی(ع) است یعنی آنجناب کشته شدمگرچه گناهي داشت که وی را کشتند خداا ورا ـ دررجعت زنده میکند ، «نه چنین است مأموریت

فی الرجعة «کلا لما یقض ماأمره» فقال : لم‌یقض أمیر المؤمنین ما أمره و سیرجع حتی یقضی ما أمره .

الثانیة والستون قوله تعالی : «انه علی رجعه لقادر» روی علی بن ابراهیم ان المرادیرده الی الدنیا والی القیامة .

الثالثة والستون قوله تعالی «و ذکّرهم بأیام‌الله» روی ابن بابویه و غیره انها ثلثة : یوم یقوم القائم ، ویوم الکرة ، ویوم‌القیامة .

الرابعةوالستون قوله تعالی :«ومن کان فی هذه اعمی‌فهوفی الاخرةأعمی» روی سعد بن عبد الله فی مختصر البصائر ان‌المراد بها الرجعة .

أقول : وربمایأتی‌بعض‌الایات الواردةفی الرجعة فی تضاعیف الاحادیث الاتیة ان‌شاءالله تعالی ، وقد ألّف بعض‌المتاخرین کتباً متعددة فی‌تفسیرالقرآن وتأویله ، و الایات‌النازلة فی‌شأن أهل‌البیت علیهم‌السلام والرجعة ، ولم تحضرنی وقت جمع هذه

خویش انجام نداد» یعنی آنجناب‌را فرصت‌ندادند که دستورخدارا اجرا کند ودر رجعت بازمیگردد تااجرا کند .

شصت‌ودوم : خدا برباز گرداندنش تواناست ، طارق : ٨» علی بن ابراهیم روایت میکند که مرادبر گرداندن انسان دررجعت وقیامت است .

شصت‌وسوم : «آنان‌را بروزهای (عذاب) خدا متذکر کن ، ابراهیم : ٥» ابن بابویه‌وغیره‌روایت‌میکند که‌این‌روزهاسه‌تااست : روز قیام امام زمان (ع) ، روز رجعت ، روز قیامت .

شصت‌وچهارم : «هر که دراین جهان کور دل‌باشد درجهان دیگرهم کوراست بنی اسرائیل : ٧٢»سعدبن‌عبدالله‌در کتاب مختصرالبصائر روایت‌میکند که مرادابن‌است که‌در رجعت کوربدنیا میآید .

مؤلف گوید : ممکن‌است آیاتی که درباره رجعت واردشده ، ضمن حدیثهای بعد ایرادشود یکی‌ازعلمای‌أخیر کتاب‌های‌چندی‌در تفسیر قرآن‌وتأویل آیاتی که درشأن ائمه علیهم‌السلام‌ورجعت نازل‌شده تألیف کرده ، اماموقع‌جمع‌آوری این کتاب دردست‌نبود ،

الرسالةوفيما ذكر كفاية انشاءالله تعالى .

الباب الرابع

في اثبات ان ماوقع في الامم السابقة مثله يقع في هذه الامة

اعلم ان هذا المعنى ثابت عنهم عليهم السلام قدرواه العامة والخاصة ويمكن ان يستدل عليه من القرآن بقوله تعالى : «سنة الله في الذين خلوا من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلا» ومن السنة بالاحاديث الدالة على التصريح بثبوته و استدلال أهل العصمة عليهم السلام به على المعاندين وأعداء الدين كما يأتي ان شاءالله ، وباجماع المسلمين في الجملة ، فان الاحاديث بذلك كثيرة من طريق العامة والخاصة ، وقدصنّف علماؤنا كتباً في اثباته مذكورة في كتب الرجال ، و تقدّم ذكر بعضها ، و أنا أذكر الذي يحضرني من الاحاديث في هذا المعنى ، و قد رأيتها في عدة كتب معتمدة مرويّة من عدة طرق مسندة ومرسلة فأقول :

ولی انشاءالله آنچه ذکر میشود کفایت میکند .

باب چهارم

در اثبات اینکه هرچه درامتهای سابق واقع شده دراین امت هم خواهد شد

البته این موضوع را پیغمبر وائمه علیهم السلام فرموده اند ، سنی و شیعه هم نقل میکنند . از قرآن ممکن است باین آیه استدلال کرد : «این روش خدائی است ، وروش خدائی را هرگز تغییر پذیر نیابی ، فتح : ٢٣» ازحدیث هم ، بآنچه صریحاً برمطلب دلالت دارد ،و ائمه علیهم السلام در مقام استدلال بردشمنان بآن تمسك فرموده اند ـ چنانکه خواهد آمد ـ اجماع مسلمین هم اجمالا در کار هست .

اما حدیث ، از طریق سنی وشیعه بسیار است ، علمای ما کتابها در اثباتش نوشته اند که در کتب رجال ثبت است ؛ وبقسمتی از آنها اشاره کردیم ، **اینك** احادیثی که در کتابهای معتبر بچند طریق ـ باسند و بی سند ، مذکور است :

الحديث الاول مما يدل على ذلك ما رواه الشيخ الجليل رئيس المحدثين أبو جعفر ابن بابويه في كتاب من لا يحضره الفقيه الذي صرح بانه لايورد فيه الا مايفتي به و يحكم بصحته ، و يعتقد انه حجة بينه و بين ربه ، وشهد بأن كلما فيه مأخوذ من كتب مشهورة ، عليها المعول و اليها المرجع ، قال في باب فرض الصلوة : قال النبي صلى الله عليه وآله : يكون في هذه الامة كل ماكان في بني اسرائيل حذو النعل بالنعل، والقذة بالقذة.

الثاني ما رواه ابن بابويه ايضاً في أواخر كتاب كمال الدين وتمام النعمة ، قال : قدصح عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال :كلما كان في الامم السالفة يكون مثله في هذه الامة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة .

الثالث ماروا‌ه الشيخ الجليل ثقة الاسلام أبو جعفر الكليني في باب «ان الائمة ورثوا علم النبي وجميع الانبياء والاوصياء عليهم السلام» عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن علي بن النعمان عن ابن مسكان عن أبي بصير يعني ليث المرادي ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ان الله لم يعط الانبياء شيئاً الاوقد أعطاه محمداً صلى الله عليه وآله «الحديث» .

اول رئیس محدثین ابن بابویه در کتاب من لایحضر ـ که بتصریح خودش هرچه آنجا نقل میکند بآن فتوی میدهد ، ودر نظرش صحیح است ، ومیان خود وخدا حجتش میداند ، وگواهی میدهد که همه از کتابهای مشهور ومعتبر گرفته شده در باب : فرض صلوة ، روایت میکند که پیغمبر (ص) فرمود : هر اتفاقی که در بنی اسرائیل رخ داد بدون ذره ای کم وزیاد در این امت هم رخ دهد .

دوم باز مرحوم صدوق در کتاب کمال الدین فرماید : بسند صحیح از پیغمبر (ص) نقل است که فرمود : آنچه در امتهای سابق و اقع شده بدون کم وزیاد در این امت هم واقع شود .

سوم : ثقة الاسلام کلینی در باب : «ان الائمه ورثوا علم النبی . . . . » از ابو بصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : خدا هیچ چیز بسایر پیمبران نداد مگر اینکه بمحمد (ص) هم عطا فرمود « تا آخرحدیث»

الرابع مارواه الكليني ايضاً في الباب المذكورعن محمّدبن يحيي عن أحمدبن ابي زاهرأوغيره عن محمّدبن حماد عن أخيه أحمد بن حماد عن أبيه عن أبي الحسن الاول عليه السلام قال : قلت له : أخبرنى عن النبي صلى الله عليه وآله ورث النبيين كلهم ؟ قال : نعم ، قلت : ان عيسى بن مريم كان يحيى الموتى باذن الله ؟ قال : صدقت ، وسليمان كان يفهم منطق الطير ، وكان رسول الله صلى الله عليه وآله يقدر على هذه المنازل «الحديث» و فيه ان الائمة عليهم السلام ورثوا ذلك .

الخامس ما رواه الكليني ايضاً في «باب ما أعطى الله الائمة من الاسم الاعظم» عن محمدبن يحيى عن أحمدبن محمدعن الحسين بن سعيد ومحمدبن خالدعن زكريا بن عمران القمى عن هارون بن الجهم عن رجل قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول ان عيسى بن مريم عليه السلام أعطى حرفين كان يعمل بهما ، وأعطى موسى أربعة أحرف ، وأعطى ابراهيم ثمانية أحرف ، وأعطى نوح خمسة عشر حرفاً ، وأعطى آدم خمسة وعشرين حرفاً ، فان الله جمع ذلك كله لمحمد صلى الله عليه وآله ، وان الاسم الاعظم ثلثة وسبعون حرفاً اعطى محمد صلى الله عليه وآله اثنين وسبعين حرفاً وحجب عنه حرف واحد .

چهارم : باز كلينى در همان باب از حماد نقل ميكند كه گفت : بحضرت كاظم (ع) عرض كردم : پيغمبرما (ص) وارث علم همهٔ پيمبران است ؟ فرمود : آرى ، گفتم : عيسى بن مريم باذن خدا مرده زنده ميكرد ؟ فرمود : راست ميگوئى ، سليمان هم‌سخن مرغان را مى فهميد ، پيغمبر (ص) نيز برهمهٔ اين امور قدرت داشت « تا آخرحديث »و در همين حديث است كه : ائمه عليهم السلام هم اين مقامات را از آنجناب ارث ميبرند .

پنجم : بازهم كلينى درباب«مااعطى الله الائمة من الاسم الاعظم»از هارون بن جهم از مردى روايت ميكند كه گفت : شنيدم حضرت صادق (ع) ميفرمود : عيسى بن مريم را دو حرف (از اسم اعظم) دادند بوسيلهٔ آنها اعجاز ميكرد ، موسى را چهار حرف ، ابراهيم را هشت حرف ، نوح را پانزده حرف ، وآدم رابيست وپنج حرف ، وخداوند همه را بمحمد (ص) عطا كرد ، اسم اعظم هفتاد وسه حرف است ، هفتاد ودو تا را بآنجناب دادند ويكى را ندادند .

السادس مارواه الكليني ايضاً في« باب مولد أبي جعفر محمدبن على الباقر عليه السلام»عن عدة من أصحابنا عن أحمدبن محمد عن على بن الحكم عن مثنى الحناط عن أبي بصير قال ! دخلت على أبي جعفر عليه السلام فقلت له : أنتم ورثة رسول الله؟ قال : نعم قلت : ورسول الله وارث الانبياء كلهم علم كل ما علموا ؟ قال : نعم ، قلت : فأنتم تقدرون على أن تحيوا الموتى وتبرؤا الاكمه والابرص ؟ قال : نعم باذن الله «الحديث» .

ورواه الراوندي في الخرايج والجرايح في الباب السادس .

و رواه على بن عيسى في كشف الغمة نقلا من كتاب الدلائل لعبد الله بن جعفر الحميري .

و رواه الكشي في كتاب الرجال عن محمد بن مسعود العياشي عن على بن محمد القمي عن محمد بن أحمد عن أحمد بن الحسن عن على بن الحكم مثله .

اقول : و الاحاديث في هذا المعنى كثيرة جداً و دلالته على مضمون الباب ظاهرة لايخفى .

السابع مارواه الكليني ايضاً في الروضة قريباً من النصف عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد وعن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد جميعاً عن ابن محبوب عن عمرو بن أبي

ششم باز كليني در باب «مولد حضرت باقر ع» از ابو بصير روايت ميكند كه گفت : خدمت حضرت باقر (ع) رسيده عرض كردم شما وارث پيمبر يد فرمود: آرى گفتم پيغمبر وارث همهٔ انبياء بود هرچه ميدانستند ميدانست فرمود : آرى گفتم : شما ميتوانيد مرده زنده كنيد ، و كور مادر زاد و پيس راشفا دهيد ؟ فرمود : آرى باذن خدا «تا آخر حديث» اين حديث راراوندى هم در باب ششم خرائج روايت ميكند ، وعلى بن عيسى هم در كشف الغمه از كتاب دلائل حميرى نقل ميكند ، كشى نيز در كتاب رجال از على بن حكم بهمين نحو روايت ميكند

مؤلف گويد : در اين زمينه حديث بسيار زياد است ، ودلالتش برمقصود ماظاهر وروشن است .

هفتم باز كليني در حدود نيمه كتاب روضه ، از ابو المقدام نقل ميكند كه گفت :

المقدام عن أبيه عن أبي جعفر عليه السلام انه قال له : ان العامة يقولون ان بيعة أبي بكر حيث اجتمع الناس عليها كانت لله رضاً ، و ما كان الله ليفتن امة محمد من بعده الي أن قال : فقال أبوجعفر عليه السلام : أليس قد أخبرالله عن الذين من قبلهم من الامم انهم اختلفوا من بعد ما جاءتهم البينات ، حيث قال : «وآتينا عيسى بن مريم البينات و أيدناه بروح القدس ولو شاءالله مااقتتل الذين من بعد هم من بعد ماجاءتهم البينات و لكن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من كفر » وفي هذا ما يستدل به على أن أصحاب محمد اختلفوا من بعده ؛ فمنهم من آمن ومنهم من كفر .

اقول : هذا دال على مضمون الباب ، والا لماصح الاستدلال .

الثامن : مارواه أبوجعفر بن بابويه في كتاب كمال الدين و تمام النعمة في باب ما أخبر به الصادق عليه السلام من وقوع الغيبة ، باسناده عن ابي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ان سنن الانبياء و ما وقع فيهم من الغيبة جارية في القائم منا أهل البيت ، حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة .

بحضرت باقر (ع) عرض کردم : سنيان ميگويند : بيعت ابو بكر چون مورد اجماع و اتفاق همه امت بود ، مورد رضاى خدا بود ، زيرا خدا وند امت محمد را بعد از وى بفتنه و گمراهى نيندازد ، . . . . حضرت فرمود : مگر خدا از امتهـاى سابق خبر نميدهد كه پس از آمدن حجتها اختلاف كردند چنانكه ميفرمايد .« عيسى بن مريم را حجتها داديم ، و بروح القدس تأييدش كرديم ، اگر ميخواست كسانى كه پس از پيغمبران بودند بعدازحجتهائى كه بسويشان آمدباهم كارزار نميكردندولى مختلف شدند عده‌اى مؤمن بودند و جمعى كافر شدند ؛ بقره : ٢٥٣» از اين آيه‌استفاده ميشود كه امت محمد (ص) نيز پس‌از او مختلف شدند بعضى باايمان‌بودند وبعضى كافر شدند

مؤلف گويد : اين حديث‌هم دليل‌است كه‌حوادث‌ساير امتها دراين امت نيزواقع شودوگرنه استدلال باختلاف سايرين براختلاف اين‌امت ناتمام‌است .

هشتم : شيخ‌صدوق دراكمال‌درباب «خبرهاى‌حضرت‌صادق ازغيبت امام‌زمان(ع)» از أبو بصير نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : سنتهاى پيمبران وغيبتى كه در ميان آنان‌بودبدون‌ذره‌اى كم‌وزيادهمه‌درقائم مااهلبيت جارى‌شود .

التاسع مارواه الطبرسی فی آخر کتاب اعلام الوری حیث قال : قدصح عن النبی صلى الله عليه وآله انه قال : کل ما کان فی الامم السالفة فانه یکون في هذه الامة مثله حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة . ورواه علی بن عیسی فی کشف الغمة نقلا عنه .

العاشر مارواه ابن بابویه فی اعتقاداته فی باب الاعتقاد فی الرجعة حیث قال : وقال النبي صلى الله عليه وآله : یکون فی هذه الامة ما کان في الامم السالفة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة .

الحادی عشر ما رواه الشیخ الثقة الجلیل أبوعمرو الکشي فی کتاب الرجال فی ترجمة حیان السراج عن حمدویه قال : حدثنا الحسن بن موسی قال : حدثنی محمد بن اصبغ عن مروان بن مسلم عن برید العجلی قال : دخلت علی أبی عبدالله عليه السلام فقال : لوسبقت قلیلا لادرکت حیان السراج (کان حیان کیسانیاً متعصباً منه ره) و کان هنا جالساً ، فذکر له محمد بن الحنفیة وذکر حیوته فقلت له : ألیس نزعم وتزعمون ونروی وتروون : انه لم یکن في بنی اسرائیل شيء الاوفی هذه الامة مثله ؟ قال : بلي قلت : فهل رأیتم ورأینا ، وسمعتم وسمعنا ، بعالم مات علی أعین الناس فنکح

نهم : طبرسی در آخر کتاب اعلام الوری میفرماید بسند صحیح از پیغمبر (ص) نقل است که فرمود آنچه درسایر امتها بوده بدون کم وزیاد نظیرش دراین امتخواهد بود ، علی بن عیسی‌هم در کشف الغمه این حدیث‌را روایت میکند

دهم صدوق در کتاب اعتقادات ، در اعتقاد برجعت نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : هرچه‌درامتهای گذشته بودبدون کم وزیاددراین امت‌هم میباشد .

یازدهم شیخ برزگوار مرحوم کشی‌در کتاب رجال‌در شرح حال حیان سراج از بریدعجلی نقل‌میکند که گفت خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسیدم فرمودا گر اندکی زودتر آمده بودی حیان‌سراج راهم میدیدی(حیان ازپیروان متعصب محمد حنفیه بوده که آنانرا کیسانی گویند)اینجانشسته‌بود ،صحبت‌ازمحمدحنفیه وزنده‌بودن وی‌بمیان‌آمد(چون کیسانیها میگویند محمدحنفیه نمرده‌بلکه غائب شده‌است) من‌باو گفتم مگرماو شمامعتقد نیستیم وازپیغمبرروایت نمیکنیم که هرچه دربنی‌اسرائیل بوده‌دراین امت هم‌نظیرش‌هست گفت چرا ،گفتم : تاکنون ماياشمادیده‌ایم یاشنیده‌ایم که عالمی در جلوچشم مردم مرده

نساءه وقسمت اموا له وهوحي لايموت ؟ فقام ولم يرد علي شيئاً .

ورواه ميرزا محمد بن علي الاسترابادي في كتاب الرجال نقلا عن الكشي و رواه الشيخ في كتاب الاختيار من الكشي مثله .

الثاني عشر ماروا ه الكشي ايضاً في ترجمة سلمان الفارسي عن محمد بن مسعود العياشي عن الحسين بن اشكيب عن الحسين بن خرزاذ القمي عن محمد بن حماد الساسي عن صالح بن نوح عن زيد بن المعدل عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام قال : خطب سلمان فقال : الحمدلله الذي هداني لدينه الى أن قال : لتركبن طبقاً عن طبق ، سنة بني اسرائيل القذة بالقذة ، ثم قال بعد كلام من جملة الخطبة : والسبعين الذين اتهموا موسى على قتل هارون فأخذتهم الرجفة فماتوا ، ثم بعثهم الله أنبياء مرسلين و غير مرسلين ، و أمر هذه الامة كأمر بني اسرائيل فأين يذهب بكم ؟ ثم ذكر تمام الخطبة . ورواه الشيخ في الاختيار ؛ وما رواه ميرزا محمد في كتاب الرجال نقلا عن الكشي .

باشد زنانش را تزويج كرده باشند اموالش را قسمت كرده باشند باز هم زنده جاويد باشد ؟ (يعني زندگي دنياي او مستدام باشد) جوابي نداد و بر خاست . اين حديث را ميرزا محمد استرابادي در كتاب رجال ، و شيخ طوسي در كتاب اختيار هم روايت ميكنند .

دوازدهم : باز كشي درشرح حال سلمان فارسي ازعبدالله بن سنان ازحضرت صادق (ع) روايت ميكند كه فرمود : سلمان درخطبه‌اي گفت : شكر خدايرا كه مرابدين خود رهبري كرد . . . ازحالي بحال ديگر منتقل خواهيد شد (واوضاعتان تحول يابد) بدون كم و زياد ازروش بني اسرائيل پيروي ميكنند . . . (وقوم موسى از) آنهفتادنفري كه موسى را بكشتن هارون متهم كردند ، ودچارزلزله‌شده همه‌مردند ، وسپس خدا زنده‌شان كرد و آنانرا پيمبران مرسل يا غيرمرسل قرارداد (بر گشتند) امراين امت هم مثل امربني اسرائيل است ، شمارا بكجاميكشند ؟ تاآخر خطبه . شيخ طوسي هم در كتاب اختيار اين خطبه‌را روايت ميكند ، ميرزا محمداسترابادي نيزدر كتاب رجال از كشي نقل ميكند

الثالث عشر ما رواه ابن بابويه في كتاب كمال الدين فى باب ما أخبر به الصادق عليه السلام من وقوع الغيبة ورواه الطبرسي فى اعلام الورى، وعلي بن عيسى في كشف الغمة، عن سدير الصيرفي عن ابي عبدالله عليه السلام فى حديث طويل قال: و أما العبد الصالح يعنى الخضر عليه السلام فانه ماطوّل عمره لنبوة قدّر هاله، ولا كتاب نزل عليه ولا بشريعة ينسخ بها شريعة من كان قبله من الانبياء، و لا لامامة يلزم عباده الاقتداء بها، ولا لطاعة يفرضها له، بل ان الله لماكان فى سابق علمه ان يقدّر من عمر القائم من ايام غيبته مايقدر، وعلم مايكون من انكار عباده لمقدار ذلك العمر في الطول، عمّر العبد الصالح من غير سبب أوجب ذلك الا لعلّة الاستدلال به علي عمر القائم، وليقطع به حجّة المعاندين لئلايكون للناس على الله حجة «الحديث».

الرابع عشر ما رواه الشيخ أبومنصور احمد بن على بن أبيطالب الطبرسي في كتاب الاحتجاج على اهل اللجاج فى احتجاج رسول الله صلى الله عليه وآله عن أبي محمد الحسن العسكري عليه السلام انه قيل لامير المؤمنين عليه السلام: هل كان لرسول الله صلى الله عليه وآله مثل آية موسى فى

سیزدهم: صدوق در اکمال درباب «خبرهای حضرت صادق (ع) راجع بغیبت امام زمان(ع)» وطبرسی دراعلام الوری وعلی بن‌عیسی در کشف الغمه از سدیرصیرفی نقل میکند که حضرت صادق (ع) درحدیثی طولانی فرمود: امابندهٔ صالح یعنی خضر (ع)، خداوند طول عمرش نداد که بعداً بنبوتی برسد، یاکتابی برایش نازل شود، یادینی بیاورد که دین پیمبران سابق را نسخ کند، یاامامتی نصیبش شود که پیرویش برمردم لازم باشد، یاروزی بیاید که اطاعتش برمردم واجب شود.

بلکه چون درعلم خدا گذشته بود که عمر حضرت قائم را دردوران غیبتش طولانی کند ومیدانست که عده‌ای این عمرطولانی را منکر میشوند، عمرحضرت خضررا طولانی کرد وهیچ سببی نداشت جزاینکه بدانندعمر درازهم ممکن است وحجت دشمنان (یعنی استبعاد طول عمر) ازدستشان گرفته شود تامردم رابرخدا حجتی نباشد«تاآخرحدیث».

چهاردهم: طبرسی در کتاب احتجاج در استدلالهای پیغمبر(ص) ازحضرت عسکری علیه السلام روایت میکند که: ازامیرالمؤمنین (ع) پرسیدند: پیغمبرما(ص)هم معجزه‌ای مثل معجزه حضرت موسی داشت که کوه را (برای بنی اسرائیل) بلند میکرد؟ فرمود: بآن

رفعه الجبل ؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام : و الذى بعثه بالحق نبياً ما من آية كانت لاحد من الانبياء من لدن آدم الى ان انتهى الى محمد الا وقد كان لمحمد مثلها اوأفضل منها « الحديث » .

الخامس عشر ما رواه الطبرسى ايضاً فى الاحتجاج عن أبى عبدالله عليه السلام قال : خطب سلمان بعد دفن النبى صلى الله عليه وآله بثلثة أيام فقال : أيها الناس اسمعوا حديثى الى ان قال: انكم أخذتم سنة بنى اسرائيل اما والله لتركبن طبقاً عن طبق سنة بني اسرائيل حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة .

السادس عشر ما رواه الشيخ الجليل قطب الدين الراوندى فى كتاب الخرايج والجرايح فى باب اعلام النبي و الائمة عليهم السلام عن أبى حمزة الثمالى قال : قلت لعلى بن الحسين عليهما السلام الائمة منكم يحيون الموتى ويبرءون الاكمه والابرص ويمشون على الماء ؟ فقال عليه السلام ما أعطى الله نبياً شيئاً الا وقد أعطى الله محمداً مثله، واعطاه مالم يعطهم ولم يكن عندهم ، و كل ما كان عند رسول الله صلى الله عليه وآله فقد أعطاه امير المؤمنين ثم الحسن ثم الحسين ، ثم اماماً بعد امام الي يوم القيمة ، مع الزيادة التى تحدث في

خدائی که اورا به‌پیمبری مبعوث کرد؛ هیچ‌پیغمبری ــ از آدم تا خاتم ـ هیچ‌معجزه‌ای نداشت جز اینکه محمد (ص) هم‌مثلش یا بالاترش‌را داشت «تا آخر حدیث» .

پانزدهم : بازطبرسی دراحتجاج ازحضرت صادق(ع) روایت‌میکند که : سه‌روز پس ازدفن پیغمبر صلی‌الله علیه‌وآله سلمان خطبه‌ای خواند ودرضمن خطبه فرمود : مردم‌سخن مرا گوش کنید شماروش بنی اسرائیل را پیش گرفته‌اید بخدا ! مثل بنی اسرائیل بدون کم وزیاد وضعتان تغییر یابد ، ازحالی بحال دیگر شوید .

شانزدهم : قطب راوندی در کتاب خرائج درباب نشانه‌های پیغمبر وائمه (ع) از ابو حمزهٔ ثمالی نقل میکند که گفت : بحضرت سجاد علیه‌السلام عرض کردم ائمهٔ أهلبیت هم‌میتوانند مرده زنده کنندو کورمادرزادو پیس را شفادهندو بر آب حرکت کنند فرمود خداوند بهیچ پیغمبری چیزی نداد جز اینکه نظیرش را بحضرت محمد(ص) داد و فضیلتهائی بآنجناب عطا کرد که بآنان نداد وهرچه پیغمبر(ص) داشت بامیر المؤمنین(ع) داد و ازاو بامام‌حسن وازوی بامام‌حسین منتقل شد وهمین‌طور تا قیامت از امامی بامام دیگر بازیاده‌هائی که‌سال بسال

کل سنة ، و کل شهر و کل یوم «الحدیث» .

السابع عشر ما رواه الشیخ الجلیل امین الدین ابو علی الفضل بن الحسن الطبرسی في کتاب مجمع البیان عند تفسیر قوله تعالی : «ویوم نحشر من کل امة فوجاً » قال : و صحّ عن النبی صلی الله علیه و آله قوله : سیکون فی امتی کل ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة . حتی لوأنّ أحد هم دخل فی حجر ضبّ لدخلتموه .

الثامن عشر ماروا ه رئیس المحدثین أبوجعفر بن بابویه فی کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام فی باب ما جاء عن الرضا علیه السلام فی وجه دلائل الائمة علیهم السلام و الردّ علی الغلاة و المفوضة قال : حدثنا تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشی ، قال : حدثنی أبی قال : حدثنا أحمد بن علی الا نصاری عن الحسن بن الجهم عن الرضا علیه السلام فی حدیث طویل ان المأمون سأله فقال : یا أبا الحسن ماتقول في الرجعة ؟ فقال الرضا علیه السلام : انها الحقّ قد کانت فی الامم السالفة ، ونطق بها القرآن وقد قال رسول الله صلی الله علیه و آله : یکون في هذه الامة کل ما کان فی الامم السالفة حذوا لنعل بالنعل و

وماه بماه ، وروز بروز اضافه میشود ـ منتقل میگردد ، «تا آخر حدیث » ..

هفدهم : فضل بن حسن طبرسی در مجمع البیان . در تفسیر این آیه : «روزی که از هر گروهی دسته‌ای (از آنان) را (که آیات مارادروغ پنداشتند) محشور کنیم ، نمل : ۸۳ » فرماید : بسند صحیح از پیغمبر (ص) نقل شده که فرمود : هر چه در بنی اسرائیل واقع شد ، بدون ذره‌ای کم وزیاد ـ در امت من هم واقع شود ، تا آنجا که اگر یکی از آنان در سوراخ سوسماری رفته باشد شما هم خواهید رفت .

هیجدهم : مرحوم صدوق در کتاب عیون در باب «حدیثهائی که در بیان معجزات ائمه ورد اهل غلو و تفویض از حضرت رضا (ع) وارد شده » از حسن بن جهم در حدیثی طولانی نقل میکند که : مأمون از آنجناب پرسید ، در بارهٔ رجعت چه میفرمائید؟ فرمود : حق است ، بشهادت قرآن در امتهای سابق بوده و در این امت هم خواهد بود ، زیرا پیغمبر (ص) فرمود : هرچه در سایر امتها بوده بدون ذره‌ای کم وزیاد در

القذة بالقذة «الحديث» .

التاسع عشر مارواه الشيخ قطب الدين الراوندي في كتاب الموازاة بين المعجزات الذي ألحقه وأضافه الى كتاب الخرايج والجرايح قال : قال الصادق عليه السلام : ان الله رد على أيوب أهله وماله الذين هلكوا ، ثم ذكر قصة عزير وان الله أماته وأحياه ، و قصة الذين خرجوا من ديارهم وهم ألوف ، «وقال لهم الله موتوا ثم أحياهم» وغير ذلك ثم قال : فمن أقر بجميع ذلك كيف ينكر الرجعة في الدنيا ؟ وقد قال النبي صلى الله عليه وآله : ما جرى في الامم انبياء قبلي شيء الا ويجري في امتي مثله .

العشرون ما رواه الشيخ الجليل الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته نقلا من كتاب مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين عن صفوان بن يحيى عن أبي خالد القماط عن حمران بن أعين عن أبي جعفر عليه السلام قال : قلت له : هل كان في بني اسرائيل شيء لا يكون مثله هيهنا ؟ قال : لا ، «الحديث» .

الحادي والعشرون ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً نقلا من كتاب

این امت هم میباشد ، «تا آخر حدیث» .

نوزدهم : قطب راوندی در کتاب : **موازات** ؛ که بکتاب خرائج ملحق کرده ، روایت میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : خداوند کسان ایوب را که مرده بودند با مالش که تلف شده بود بوی بر گرداند ، سپس قصهٔ عزیزرا ـ که مرد و زنده شد ـ وقصه کسانی را که از ترس مرگ از وطن آواره شدند وخداوند ایشان را میراند وباز زنده کرد ، ودیگران را نقل میکند ومیگوید : آنان که باینها اقرار دارند چگونه رجعت دنیا را منکر میشوند ؟ در صورتی که پیغمبر (ص) فرمود : هیچ چیز در امت پیغمبران گذشته واقع نشده جز اینکه در امت من هم واقع شود .

بیستم حسن بن سلیمان قمی دررسالهٔ خود از حمران بن اعین نقل میکند که گفت : بحضرت صادق (ع) عرض کردم : چیزی دربنی اسرائیل بوده که نظیرش در این امت نباشد ؟ فرمود : نه ، «تا آخر حدیث» .

بیست ویکم : باز حسن بن سلیمان از أبو الصباح کنانی نقل میکند که گفت : مطالبی

مختصر البصائر لسعدبن عبدالله عن محمدبن عبدالجبار عن أحمدبن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه عن عبيد عن شعيب الحداد عن ابى الصباح الكنانى قال : سألت أباجعفر عليه السلام عن أشياء وجعلت اكره ان اسميها فقال : لعلك تسأل عن الكرات ؟ قلت : نعم ، قال : تلك القدرة ولاينكرها الا القدرية ؛ ان رسول الله صلى الله عليه وآله أتى بقاع من الجنة عليه عذق يقال له سنة، فتناولها (فتأولها ظ) رسول الله صلى الله عليه وآله سنة من كان قبلكم .

الثانى والعشرون مارواه العامة و الخاصة من قوله عليه السلام : علماء امتى كانبياء بنى اسرائيل ، والاستدلال به لايخفى على المتأمل .

الثالث والعشرون ما رواه على بن ابراهيم في تفسيره عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال : لم يكن فى بنى اسرائيل شى الا وفي امتى مثله .

الرابع والعشرون ما رواه الشيخ الجليل على بن محمد الخراز القمى فى كتاب الكفاية في النصوص على الائمة عليهم السلام في باب ابن عباس قال : حدثنا أبو

از حضرت باقر (ع) ميپرسيدم وهمی از تصريح بمقصود کراهت داشتم ، فرمود : گويا راجع برجعتها ميخواهی سؤال کنی ؟ گفتم : آری فرمود : اين قدرت خداوند است و جز قدريه (که خدارا قادر نميدانند) کسی انکار نکند ؛ پيغمبر اکرم (ص) قطعه زمينی که بسر آن نخلی بود نزدش آمد حضرت آنرا تأويل فرموده که اين سنت پيشينيان شما است (اين حديث از جهت کلمه «قاع» و «تناولها» قدری مجمل است و شايد تغييراتی در کلمات آن واقع شده باشد) .

بيست و دوم : سنی وشيعه روايت ميکنند که پيغمبر (ص) فرمود : علمای امت من مانند پيمبران بنی اسرائيل اند . وجه استدلال باين حديث براهل دقت پوشيده نيست (چون لازمۀ اين حرف اين است که هر کاری که بدست آنان انجام گرفته اينان هم قدرت انجامش را داشته باشند ، وازجمله زنده کردن مردگان است) .

بيست وسوم : علی بن ابراهيم در تفسير روايت ميکند که پيغمبر (ص) فرمود : هيچ حادثه ای دربنی اسرائيل رخ نداده جز اينکه نظيرش درامت من هم رخ دهد .

بيست وچهارم : علی بن محمد خزاز قمی در کتاب کفايه ازابن عباس روايت ميکند که پيغمبر (ص) در حديثی طولانی فرمود : هرچه در بنی اسرائيل بود ــ بدون ذره ای کم و

المفضل محمد بن عبدالله بن المطلب الشيباني عن احمدبن مظفرعن أبي‌حاتم المهلبی المغيرة بن محمد عن عبد الغفار بن كثير الكوفى عن ابراهيم بن حميد عن أبي هاشم عن‌محامد(مجاهدخ‌ل)عن ابن‌عباس عن رسول اللهصلی‌اللهعليه وآله وسلم فی حديث طويل قال : كاين فی امتی ما كان فی بنی اسرائيل حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة .

الخامس والعشرون ما رواه ابن‌طاووس في كتاب كشف المحجة لثمرة المهجة من‌طريق العامة والخاصة عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه يجری في امته ماجری‌في الامم السالفة .

السادس و العشرون ما رواه الشيخ الثقة الجليل سعد بن‌هبة الله الراوندی في كتاب قصص الانبياء باسناده عن ابن بابويه عن ابيه عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سيف بن عميرة عن أخيه علی‌عن محمد بن مارد عن عبد الا على بن أعين قال : قلت لابی عبد الله عليه السلام : حديث يرويه الناس ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال : حدث عن‌بنی اسرائيل ولا حرج ؟ قلت : نعم(كذا)فنحدث‌عن بنی‌اسرائيل ولا حرج علينا ؟ قال‌اما سمعت ماقال كفى بالمرء كذباً ان يحدث بكل ماسمع ؟ قلت : كيف هذا ؟ قال: ما كان فی الكتاب

زياد درامت من‌هم‌هست .

بيست وپنجم ابن طاووس در كتاب كشف‌المحجه از طريق سنی وشيعه روايت ميكند كه پيغمبر صلی اللهعليه وآله فرمود : آنچه درساير امتها جريان داشته دراين امت‌هم دارد .

بيست وششم : سعد بن هبة‌الله راوندی درقصص الانبياء ازعبدالاعلی‌بن اعين‌نقل ميكند كه گفت : بحضرت‌صادق عليه‌السلام‌عرض كردم : حديثی ازپيغمبر (ص) نقل‌ميكنند كه فرمود : هرچه ميخواهی بی پروا راجع به بنی‌اسرائيل نقل كن ، ما ميتوانيم هر چه ميخواهيم بآنان نسبت دهيم ؟ فرمود : مگرنشنيده‌ای كه‌پيغمبر(ص) فرمود : دروغگوئی شخص همين بس كه هر چه بشنود نقل‌كند گفتم : پس مراد از اين حديث چيست ؟ فرمود : مقصود اين است كه : هرچه قرآن در بارهٔ بنی اسرائيل ميفرمايد : بی‌پروادر

انه کان فی بنی اسرائیل،فحدث انه کائن فی هذه الامة ولاحرج .

أقول : والاحادیث فی ذلك کثیرة متواترة بین الشیعة والعامة ، ولم أوردها کلها لضیق المجال وقلة وجود الکتب ، وفیما أوردته منها بل فی بعضه کفایة ان شاء الله ، وهی دالة بعمومها وخصوصها علی صحة الرجعة ، وعلی تقدیر ان یثبت تخصیص العموم فی بعض الافراد بدلیل شرعی صحیح صریح فانه یقبل ، و اما فی الرجعة فلا سبیل الی تخصیص هذا العموم لان هذه الاحادیث کما رأیت تدل علی صحة الرجعة عموماً وخصوصاً، والنص علی الخصوص صریح فی دخول هذا الفرد فی العموم ، وعدم امکان اخراجه لکثرة التصریحات وقوة الدلالة وتظافر الادلة و المساواة المستفادة من قولهم حذوالنعل بالنعل والقذة بالقذة ، یمکن حملها علی الغالب اوعلی المبالغة او علی المساواة من بعض الوجوه ، ان ثبت التغایر فی بعض الخصوصیات والتفاصیل ، ومعلوم ان المساواة لا تفید العموم والالزم الاتحاد

باره این امت هم بگو .

مؤلف گوید : حدیث در این زمینه بین شیعه وسنی بسیار ، وبحد تواتراست ؛ لکن بجهت نداشتن فرصت و کمی کتاب بیشترذکر نشد ، اما همین مقدار بلکه قسمتی از آن کافی است .

این احادیث بنحو عموم یاخصوص دلیل صحت رجعت است واگراین عموم درمواردی بدلیل شرعی صحیح وصریحی تخصیص خورده باشد(یعنی جاهائی باشد که استثناءاً این امت شبیه بنی اسرائیل نباشد) ممکن است پذیرفت امادر بارهٔ رجعت تخصیص ممکن نیست (وقطعاًدراین جهت باهم شبیه اند)چون حدیثهای صریحی درمیان آنها هست که درخصوص رجعت ، بااین امت نظیرسایر امتهااست ، ودراثر زیادی تصریح وقوت دلالت ، وبسیاری ادله ، نمیتوان گفت این فرد(رجعت) از عموم خارج است ودراین جهت شباهتی نیست اما اینکه میفرماید : این امت در هرچیز بدون کم و زیاد ، طابق النعل بالنعل با سایر امتها مساوی است ؛ شاید مراد مساوات در غالب جهات باشد ،یا از باب مبالغه گفته شده ، یا نظر بتساوی دربعض جهات باشد ـ البته این در صورتی است که ثابت شود در همهٔ جهات مساوی نیستند ـ علاوه

وهی بمنزلة المشابهة ، ومعلوم ان التشبيه صادق مع الاتفاق فی وصف من الاوصاف دون الجميع ، وانما يلزم الحكم بالعموم فی اول الحديث للتصريح فيه بلفظ العموم وتأكيد الحكم بوجوه لا تخفی ، واذا ثبت مضمون هذا الباب ظهر ان كل حديث فی البابين الآتيين حجة ودليل علی صحة الرجعة ، وانها لابد أن تقع فی هذه الامة لجماعة كثيرة من الرعية واهل العصمة عليهم السلام مضافة الی الابواب الآتية المشتملة علی الاحاديث الصريحة والله الهادی .

الباب الخامس

فی اثبات ان الرجعة قد وقعت فی الامم السابقة

اعلم ان هذا المعنی لاخلاف ولاشك فيه عند أحد من المسلمين ، وقد نطق به القرآن كما تقدم وانا أذكرنا جملة من الاحاديث الواردة في ذلك ولا ادعی

برابری این امت با سایر امتها دلیل نیست که در همهٔ جهات برابر باشند وگرنه باید با هم متحد شوند ، بلکه معنی تساوی : شباهت بیکدیگر است ، و پیداست که اگر در یك صفت هم متفق باشند شباهت درست است لکن چون در اول حدیث تصریح شده که در همهٔ جهات شبیه‌اند ، واین عمومیت بوجوهی تأکید شده ، میگوئیم شباهت عمومی است ، اکنون که ثابت شد حوادث سایر امتها در این امت هم رخ میدهد ، معلوم میشود که احادیث دو باب بعدی (باب ٥ ،٦) دلیل برصحت رجعت است، و بحکم آنها حتماً باید عده‌ای از مردم وائمه علیهم السلام بدنیا برگردند ، علاوه براحادیث سایر بابهای آینده که صریح در مطلوب است .

باب پنجم

در اثبات اینکه رجعت درامتهای گذشته بوده

این موضوع مورد اختلاف نیست ، وهیچیك از مسلمین هم در آن تردیدی نکرده ، قرآن هم چنانکه گذشت بر آن گواه است (که اجمالا در سایر امتها بعضی از مردگان زنده شده‌اند) من اینجا قسمتی از حدیثهای آنرا نقل میکنم ، ومدعی نیستم که همه‌را جمع

الا ستقصاء فانها أكثر من ان تحصى ، وقد تضمنت كتب العامة والخاصة شيئاً كثيراً من ذلك ، وقد نقلوا هذا المعني فی كتب التواريخ و كتب الحديث والتفاسير وغيرها ، ولم أنقل الا بعض ماورد من طريق علماء الخاصة واقتصرت على أحاديث .

الاول ماوراه الشيخ الجليل رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه فی كتاب عيون الاخبار فی باب الاخبار المنثورة قال : حدثنا أبی رضی الله عنه قال : حدثنا علی بن موسى بن جعفر الكميدانی ، ومحمد بن يحيى العطار جميعاً عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی قال : سمعت الرضا عليه السلام يقول : ان رجلا من بنی اسرائيل قتل قرابة له ، فطرحه على طريق أفضل سبط من أسباط بنی اسرائيل ، ثم جاء يطلب بدمه فقال لموسى : ان سبط آل فلان قتلوا فلاناً فأخبرنا من قتله ، فقال : ايتونی ببقرة «قالوا أتتخذنا هزواً قال أعوذ بالله ان أكون من الجاهلين» ولو انهم عمدوا الى بقرة أجزءتهم ولكن شددوا فشدد الله عليهم الى أن قال : فاشتروها و جائوا بها فامر بذبحها ثم امر أن يضرب الميت بذنبها ، فلما فعلوا ذلك حيی المقتول فقال : يارسول الله ان ابن عمی قتلنی دون من يدعى عليه

آورده‌ام ، زیرا همهٔ آنها از شماره بیرون است ، کتابهای سنی وشیعه از تاریخ و کتب حدیث ، وتفسیرو غیره بسیاری از آنها را ثبت کرده است ، تنها بنقل قسمتی از آنها که از طریق علمای شیعه وارد شده اکتفا میکنم :

اول رئیس المحدثین مرحوم صدوق در کتاب عیون در باب «أخبار منثوره» از بزنطی نقل میکند که گفت : شنیدم حضرت رضا(ع) میفرمود : یك نفر اسرائیلی یکی از خویشانش را کشت ، و جسدش را برسر راه محترمترین قبیله بنی اسرائیل انداخت ، سپس آمد خونبهای وی را مطالبه کرد ، وبحضرت موسى گفت : فلان قبیله فلانکس را که کشته‌اند ، قاتل او کیست ؟ موسى دستور داد گاوی بیاورید ، «گفتند ما رامسخره کرده ای ؟ گفت بخدا پناه میبرم که از جاهلان باشم» اگر بدون ایراد و گفتگو گاوی آورده بودند کفایت میکرد ، اما سختگیری کردند خداهم بر آنان سخت گرفت . . . . عاقبت گاو را خریده آوردند ، دستور داد سرش را بریدند ، ودمش را بکشته زدند فوراً زنده شد و گفت : ای پیغمبر خدا پسر عمویم مرا کشت ، نه آنان که متهمشان کرده

قتلی «الحدیث» .

الثانی : مارواه ابن بابویه ایضاً فی کتاب عیون الاخبار فی باب مجلس الرضا (ع) مع أهل الادیان وأهل المقالات فی التوحید عند المأمون قال : حدثنا أبو محمد جعفر بن علی بن أحمد الفقیه القمی قال : أخبرنا أبو محمد الحسن بن محمد بن حسن بن علی بن صدقة القمی قال : حدّثنی أبو عمرو محمد بن عبدالعزیز الانصاری قال : حدّثنی من سمع الحسن بن محمد النوفلی ثم الهاشمی یقول : ثم ذکر احتجاج الرضا علیه السلام علی أهل المقالات الی أن قال الرضا علیه السلام لبعض علماء النصاری : ما أنکرت ان عیسی علیه السلام کان یحیی الموتی باذن الله ؟ قال الجاثلیق : أنکرت ذلك من قبل أنّ من أحیی الموتی وأبریء الاکمه والابرص فهو ربّ مستحق لان یعبد فقال الرضا علیه السلام : فان الیسع قد صنع مثل ما صنع عیسی علیه السلام ، مشی علی الماء و أحیی الموتی و أبریء الاکمه والابرص فلم تتخذه امته ربّاً ولم یعبده أحد من دون الله ، ولقد صنع حزقیل النبی مثل ما صنع عیسی بن مریم علیه السلام ، فأحیی خمسة وثلثین رجلا بعد موتهم بستین سنة ، ثم التفت الی رأس الجالوت فقال له: أتجد هؤلاء فی شباب بنی اسرائیل فی التوراة، اختارهم بخت

«تا آخر حدیث» .

دوم بازشیخ صدوق در کتاب عیون در باب «مذاکرات حضرت رضا «ع» در حضور مأمون باعلمای مذاهب در بارهٔ توحید» ازحسن بن محمد نوفلی روایت میکند که حضرت رضا (ع) درضمن بحث بیکی ازعلمای نصاری فرمود : تو ازچه رو انکارمیکنی که حضرت عیسی **باذن** خدا مرده زنده میکرد ؟ « یعنی چگونه این را نشانه خدائی او میدانی » جاثلیق گفت : از این جهت که هر کس مرده زنده کند ، و کور مادرزاد و پیس را شفا دهد خدای مستحق پرستش است ، فرمود : «الیسع» هم ازاین کارها میکرد روی آب راه میرفت مرده زنده میکرد ، کور مادر زاد و پیس را شفا میداد ، ولی امتش خدایش نخواندند ، واحدی وی را نپرستید حزقیل پیغمبر هم نظیر کار های عیسی رامیکرد ، سی و پنج نفر را شصت سال پس ازمر گشان زنده کرد ، سپس برأس الجالوت (عالم یهودی) رو کرده فرمود قصهٔ این عده از جوانان اسرائیلی را در تورات میخوانی که بخت النصر در جنگ بیت

نصر من سبی بنی اسرائیل حین غزی بیت المقدس ، ثم انصرف بهم الی بابل فارسله الله الیهم فأحیاهم هذا في التورية لا یدفعه الا کافر منکم؟ قال رأس الجالوت : قد سمعنا به وعرفناه قال : صدقت ، ثم أقبل علی النصرانی فقال : یا نصرانی هؤلاء کانوا قبل عیسی أم عیسی کان قبلهم؟ قال: بل کانوا اقبله، قال الرضا علیه السلام: لقد اجتمعت قریش الی رسول الله ﷺ فسألوه أن یحیی لهم موتاهم ، فوجّه معهم علي بن أبیطالب ؑ فقال : یا علی إذهب الی الجبانة فناد بأسماء هؤلاء الرهط الذین یسألون عنهم بأعلی صوتك یا فلان ویا فلان ویا فلان، یقول لکم محمد ﷺ : قوموا باذن الله ، فقاموا ینفضون التراب عن رؤسهم ، فأقبلت قریش تسألهم عن أحوالهم ثم أخبروهم ان محمداً قد بعث نبیاً قالوا : وددنا انا ادرکناه فنؤمن به، الی أن قال : ان قوماً من بنی اسرائیل خرجوا من دیارهم من الطاعون وهم الوف حذر الموت ، فأماتهم فی ساعة واحدة فعمد أهل القریة فحظروا علیهم حظیرة، فلم یزالوا فیها حتی نخرت عظامهم وصارت رمیماً فمر بهم نبیّ من أنبیاء

المقدس ازمیان اسرای بنی اسرائیل انتخابشان کرد ، وببابلشان بردو (پس از مردن ،) خداوند حزقیل را فرستاد تا زنده‌شان کرد ؟ ـ این قصه در تورات است ، وهیچکس از شما بجز کافر منکر نشود ، رأس الجالوت گفت : آری ما این قصه را شنیده‌ایم وخبر داریم ،فرمود : راست گفتی ، سپس بنصرانی رو کردوفرمود : نصرانی ! اینان پیش از عیسی بوده‌اند یا عیسی پیش از اینان گفت: اینان قبل بوده‌اند، فرمود: قریش خدمت پیغمبر (ص) جمع شده خواهش کردند مردگانشان رازنده کند حضرت ، بعلی بن ابیطالب فرمود بااینان بقبرستان برو ، و اشخاصی را که اینها میگویند با صدای بلند بنام صدا بزن بگو : ای فلان ! ای فلان ای فلان ! محمد (ص) میفرماید باذن خدا برخیزید (چون بدستور عمل کردند) همه برخاسته گردو خاك از سرخود افشاندند ، قریش ازحالات آنان پرسش کردند ، واز بعثت پیغمبر (ص) آگاهشان کردند ، گفتند : ایکاش ما هم او را درك میکردیم وبوی ایمان میآوردیم . . . . ونیز عده‌ای از اسرائیلیان که هزاران نفربودند از بیم مرگ از طاعون گریخته ، از وطن بیرون رفتند ، خداوند همه را یکجا میراند ،مردم قریه‌دور آنان حصاری کشیدند ، مدتها بدین حال بودند ، استخوانهاشان خرد شد وپوسیده یکی

بنى اسرائيل فتعجب من كثرة العظام البالية ، فأوحى الله اليه : أتحب ان احييهم لك فتنذرهم ؟ قال : نعم يارب ، فأوحى الله اليه : نادهم فقال : أيتها العظام البالية قومي باذن الله تعالى ، فقاموا أحياء أجمعون ، ينفضون التراب عن رؤسهم ، ثم ابراهيم خليل الرحمن حين أخذ الطير فقطعهن قطعاً ثم وضع على كل جبل منهن جزءاً ثم نادا هن فأقبلن سعياً اليه ، ثم موسى بن عمران و أصحابه الذين كانوا سبعين اختارهم فصاروا معه الى الجبل ، فقالوا : انك قدر أيت الله سبحانه فارناه كما رأيته ، فقال : انى لم أره ، فقالوا : لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة ، فأخذتهم الصاعقة فاحترقوا عن آخرهم ، فبقى موسى وحيداً فقال : يارب أنى اخترت منهم سبعين رجلا فجئت بهم وارجع وحدى فكيف يصدقني قومى بما اخبرهم به فأحياهم الله تعالى من بعد موتهم وكل شيء ذكرته لك لا تقدر على دفعه لان التورية والانجيل والزبور والفرقان قد نطقت به « الحديث » ورواه ابن بابويه ايضاً في كتاب

از پیغمبران بنی اسرائیل از آنجا عبور کرد از این همه استخوان پوسیده تعجب کرد ، خداوند بوی وحی کرد : میخواهی اینان را زنده کنم تا (از عذاب آخرت) بیمشان دهی ، (وبدین حق دعوتشان کنی) ؟ عرض کرد : آری پروردگارا ! وحی شد آنان را صدا زن ، فرمود : ای استخوانهای پوسیده ! باذن خدا برخیزید همه در حالی که خاك از سر و صورت میافشاندند از جا حرکت کردند ، حضرت ابراهیم خلیل هم از این معجزات داشت ، که مرغان را گرفت ، پاره پاره کرد ، و هر قسمتی را برسر کوهی گذاشت ، سپس آنها را صدا زد همه شتابان بسویش آمدند ؛ موسی بن عمران هم هفتاد نفر از میان اصحابش انتخاب کرده باهم بکوه طور رفتند ، گفتند : ای موسی تو خدا را دیده ای بما هم بنمایان ؛ گفت : من ندیده ام ، گفتند : ما بتو ایمان نیاریم تا علانیه خدا را به بینیم ، آنگاه صاعقه آنان را گرفت وهمه سوختند ، موسی تنها مانده گفت : پروردگارا ! من این هفتاد نفر را انتخاب کردم و اینجا آوردم ، اینك تنها بر گردم وجریان را بگویم ، چگونه مردم از من می پذیرند ! خداوند آنان را پس از مرگ زنده کرد ، اینها که گفتم همه در تورات وانجیل وزبور وقرآن است ، وتو نمیتوانی رد کنی . « تا آخر حدیث » .

التو حید فی الباب المذ کور با لا سناد السابق و رو اه الشیخ الطبرسی فی کتاب الاحتجاج مرسلا .

اقول : قوله : « ما انکرت » الخ معناه أی شیء أنکرت من احیاء عیسی للمو تی باذن الله ، حتی زعمت انه ینافی البشریة و یستلزم الربوبیة فان النصاری لم ینکروا احیاء الموتی وانما انکروا البشریةو هوظاهر .

واعلم ان هذا الحدیث الشریف یدل علی ان الرجعة لا تستلزم التکلیف و لا تنافیه ، بل یمکن کون أهل الرجعة [کلهم] مکلفین ، وأن یکونوا غیر مکلفین ، وان یکون بعضهم مکلفاً و بعضهم غیر مکلف ، لان الجماعة من قریش لمّا أحیاهم الله لم یکونوا مکلفین والا لمّا قالوا : وددنا انا ادرکناه فنؤمن به ، وان الجماعة من بنی اسرائیل لما أحیاهم الله بعد موتهم کانوا مکلفین ویأتی تحقیق ذلك ان شاءالله .

الثالث مارواه ابن با بویه ایضاً فی عیون الاخبار فی باب ذکر مجلس آخر للرضا علیه السلام عندالمامون فی عصمة الانبیاء علیهم السلام قال : حدثنا تمیم بن عبد

این حدیث را در کتاب توحید هم در همان باب نقل میکند ؛ طبرسی هم در احتجاج بدون سند روایت میکند .

مؤلف گوید : اینکه در اول حدیث میفرماید: ازچه روا نکار داری که حضرت عیسی (ع) مرده زنده میکرد ـ مقصود این است که راجع بمرده زنده کردن عیسی باذن خدا چه انکاری داری که میگوئی باشریت سازش ندارد ، ومستلزم خدائی است زیرا نصاری منکر مرده زنده کردن وی نیستند بشر بودن اورا انکار میکنند .

این حدیث شریف دلالت دارد که رجعت نه مستلزم تکلیف است نه منافی با تکلیف ممکن است همهٔ آنها که زنده میشوند مکلف باشند ممکن است همه نباشند ، ممکن است بعضی باشند ، بعضی نباشند چون قریشیها که زنده شدند تکلیف نداشتند ـ و گرنه نمی گفتند : ایکاش ماهم اورا درك میکردیم و بوی ایمان میآوردیم ـ واسرائیلیان که زنده شدند مکلف بودند چنانکه تحقیق مطلب بعداً بیاید .

سوم : باز مرحوم صدوق در کتاب عیون در باب « مذاکرات حضرت رضا (ع) در مجلس مأمون ؛ راجع بعصمت انبیا » از علی بن محمدبن جهم در حدیثی طولانی روایت

اللهبن تميم القرشي عن ابيه عنحمدان بن سليمان النيسابوري عن علي بن محمدبن الجهم في حديث طويل ان المأمون قال للرضا عليه السلام : فأخبرني عن قول ابراهيم « رب أرني كيف تحيي الموتى قال أولم تؤمن قال بلي ولكن ليطمئن قلبي » ؟ فقال الرضا عليه السلام : ان الله أوحي الى ابراهيم عليه السلام انى متخذ خليلا ان سألني احياءالموتى أحييتها له ، فوقع في قلب ابراهيم انه ذلك الخليل فقال : رب أرني كيف تحيي الموتي ، قال : أولم تؤمن ؟ قال : بلي ولكن ليطمئن قلبي على الخلة ، قال فخذ أربعة من الطير فصرهن اليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزءاً ثم ادعهن يأتينك سعياً ، فأخذ ابراهيم عليه السلام نسراً وبطاً وطاووساً وديكاً فقطعهن وخلطهن ، ثم جعل علي كل جبل من الجبال التي كانت حوله ـ و كانت عشرة ـ منهن جزءاً وجعل مناقيرهن بين أصابعه ، ثم دعاهن بأسمائهن ووضع عنده حباً و ماءاً فتطايرت تلك الاجزاء بعضها الى بعض حتى استوت الابدان ، وجاء كل بدن حتى انضم الى رقبته ورأسه ، فخلى ابراهيم عن مناقيرهن فطرن ، ثم وقعن فشربن من

میکند که مأمون بآنجناب عرض کرد : حضرت ابراهیم که گفت «پروردگارا بمن بنما چگونه مردگان را زنده میکنی ؟ خطاب شد مگر ایمان نیاوردهای ؟ عرض کرد چرا ولی تاقلبم آرام گیرد» قضیه اینچگونه بوده ؟ فرمود : خداوند بحضرت ابراهیم وحی کرد من دوستی میگیرم که اگر از من بخواهد ، مردههارا برایش زندهمیکنم ، درقلب آنجناب خطور کرد که آنخلیل ودوست خداوند هماواست عرض کرد : پروردگارا بمن بنما چگونه مردگان را زنده میکنی ؟ خطاب شد مگر ایمان نیاوردهای ؟ گفت چرا ، ولی تاقلبم مطمئن شود که آن دوستمنم خطاب شد چهار مرغ بگیر وپارهپاره کن سپس بر سرهر کوهیقسمتی بگذار ، آنگاهآنهارابخوان شتابانبسوی تومیآیند ، حضرتابراهیم کرکس ، ومرغابی ، وطاوس ، وخروسی را گرفت پاره پاره کرد و با یکدیگر مخلوط کرد ، ده کوه اطرافش بود ؛ هرقسمتی را برسر کوهی گذاشت ، سپس منقارهایآنها را میان انگشتان نهاد و یك یك را بنام صدا زد ـ و آب و دانه ای هم نزد خویش نهاد این اجزاء بپرواز آمد هریك بدیگری پیوست تا بدنها تکمیل شد و هر بدنی آمد سر وگردن خود پیوست حضرت ابراهیممنقارهارارها کرد ، پرواز کردند سپس

ذلك ، والتقطن من ذلك الحب وقلن : يانبى الله أحييتنا أحياك الله ، فقال ابراهيم بل الله يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير ، فقال المأمون : بـارك الله فيك يا أبا الحسن «الحديث» .

و رواه في كتاب التوحيد ايضاً بهذا السند فى باب القدرة ، و رواه الطبرسى في الاحتجاج مثله .

الرابع- مارواه ابن بابويه في عيون الاخبار في الباب المذكور بالاسناد السابق ان المأمون سأل الرضا عليه السلام فقال : أخبرنى عن قول الله عزوجل : «ولما جاء موسى لميقاتنا وكلمه ربه قال رب أرنى انظر اليك قال لن ترانى »فقال : ان موسى لما كلمه ربه رجع الى قومه فأخبرهم فقالوا : لن نؤمن لك حتى نسمع كلامه ، وكان القوم سبعمائة ألف ، فاختار منهم سبعين الفاً ثم اختار منهم سبعة آلاف ، ثم اختار منهم سبعمائة ثم اختار منهم سبعين رجلا ، فخرج بهم الى طور سيناء ، فلما سمعوا كلام الله قالوا : لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة ، فبعث الله عليهم صاعقة فأخذتهم بظلمهم

بزمين نشسته از آن آب خوردند ، و از آن دانه‌ها بر چيدند وگفتند : اى پيمبر خدا ما را زنده كردى خدايت زنده كند ، فرمود : خدا زنده ميكند وميميراند ، واوبر هرچيز توانا است ، مأمون گفت : اى ابو الحسن خدايت بركت دهد « تا آخرحديث» اين حديث را در كتاب توحيد ، باب قدرت هم نقل ميكند ، چنانكه طبرسى هم در احتجاج بدون ذكرسند روايت ميكند .

چهارم باز هم صدوق در عيون در همان باب و بهمان سند روايت ميكند كه مأمون راجع باين آيه سؤال كرد : « چون موسى براى وعده‌گاه ما آمد وخدا با وى سخن گفت ، عرض كرد پروردگارا !خود را بمن بنما تا ترا به‌بينم ، خطاب شد : هرگز مرانه بينى ، اعراف : ١٤٣ » حضرت فرمود : چون خداوند با موسى سخن گفت ، موسى بسوى قوم رفته واقعه را خبرداد ، گفتند ما هرگز ايمان نياريم تا سخن خدا بشنويم ، حضرت موسى از آن جميت هفتصد هزار نفرى ، هفتادهزار ، واز آنان هفت هزار ، واز آنان هفتصد واز آنان هفتاد نفررا انتخاب كرده با خود بكوه طور برد ، چون كلام

فما توا فقال موسى : يا ربّ ما أقول لبنى اسرائيل اذا رجعت اليهم ؟ فقالوا : انك ذهبت بهم وقتلتهم لانك لم تكن صادقاً ؟ فأحياهم الله وبعثهم معه «الحديث» ورواه الطبرسي في الاحتجاج مثله .

الخامس : ما رواه ابن بابويه ايضاً في كتاب الخصال في باب الاربعة قال :حدثنا محمّد بن علي ما جيلويه عن عمّه محمّدبن ابى القاسم عن محمّدبن على الكوفي عن موسى بن سعدان عن عبدالله بن القاسم عن صالح بن سهل عن أبى عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : «فخذ أربعة من الطير» قال : أخذ الهدهد والصرد والطاووس والغراب فذبحن وعزل رؤسهنّ ، ثم دقّ أبدانهن حتى اختلطت ثم جزّاهن عشرة أجزاء على عشرة أجبل ، ثم وضع عنده حبّاً و ماءاً ثم جعل مناقيرهنّ بين أصابعه ، ثم قال : ائتين سعياً باذن الله عزوجل ، فتطاير بعضها الى بعض ، اللحم والريش والعظام حتى استوت الا بدان كما كانت ، وجاء كل بدن حتى التزق برقبته التى فيها رأسه والمنقار فخلى

خدارا شنیدند گفتند : ماهر گز بتو ایمان نیاریم تا خدارا آشکارا به بینیم ، خداوند صاعقه‌ای فرستاد ، در اثر این ظلمشان از صاعقه مردند ، موسی عرض کرد : خداوندا ! اگر قوم ، مرا متهم کنند ـ که تو چون بدروغ دعوی پیمبری میکردی اینان را بردی و کشتی ـ من جواب آنان را چه بگویم ؟ خداوند دو باره ایشان را زنده کرد وهمراه او فرستاد « تا آخر حدیث » این حدیث را طبرسی هم در احتجاج روایت میکند .

پنجم باز مرحوم صدوق در کتاب خصال در باب «اربعة» از صالح بن سهل نقل میکند که حضرت صادق (ع) راجع باین آیه که بحضرت ابراهیم خطاب شد « چهار مرغ را بگیر . . . . » فرمود : هدهد وصرد (که مرغی سبز پشت وسفید شکم است ؛ گنجشك را شکار میکند) وطاووس ؛ و کلاغ را گرفت سر برید ، سرهایشان را جدا کرد ، وبدنهایشان را کوبید تا باهم مخلوط شد ، سپس آنها را ده قسمت کرده برسر ده کوه گذاشت ، وآب ودانه‌ای در کنارخود نهاد؛ ومنقارهای مرغان را میان انگشتانش گرفت وگفت : باذن خدا شتابان بیائید آن گوشت وپر، و استخوانها هر يك ذره ذره پرواز کرده بهم پیوست تا بدنها بحالت اول برگشت وهر بدنی آمد بسرو گردنی که در دست او بوده چسبید ، حضرت ابراهیم منقارها را رها کرد ، مرغان همانجا مانده

ابراهیم عن مناقیرهن فوقفن وشربن من ذلك الماء ، والتقطن من ذلك الحب ، ثم قلن : أحییتنا یا نبی الله أحیاك الله ، فقال ابراهیم : بل الله یحیی ویمیت .

السادس ـ ما رواه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی فی باب النوادر من کتاب الجنایز عن علی بن ابراهیم عن أبیه عن ابن محبوب عن برید الکناسی عن أبی جعفر علیه السلام قال : ان فتیة من أولاد ملوك بنی اسرائیل کانوا متعبدین خرجوا یسیرون فمروا بقبر علی ظهر الطریق قد سفی علیه السافی لیس منه الا رسمه ، فقالوا : لو دعونا الله الساعة فینشر لنا صاحب هذا القبر فسایلناه کیف وجد طعم الموت ، فدعوا الله عزوجل فکان دعاؤهم الذی دعوا الله به : أنت الهنا یا ربنا لیس لنا اله غیرك الی أن قال : انشر لنا هذا المیت بقدرتك ، قال : فخرج من ذلك القبر رجل أبیض الرأس و اللحیة ، ینفض رأسه من التراب فزعاً شاخصاً بصره الی السماء ، فقال لهم : مایوقفکم علی قبری ؟ فقالوا : دعوناك لتخبرنا کیف وجدت طعم الموت ، فقال لهم : قد سکنت فی قبری تسعاً و تسعین سنة ماذهب عنی الم الموت و کربه ، ولاخرج مرارة طعم الموت من حلقی ،

از آن آب خوردند ، واز آن دانه ها برچیدند و گفتند : ما را زنده کردی خدایت زنده کند ، فرمود : خدا زنده میکند ومیمیراند

ششم ثقة الاسلام کلینی ، در باب نوادر کتاب جنائز از « برید کناسی » روایت میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : جوانانی ازپسران سلاطین بنی اسرائیل ـ که عابد وزاهد بودند ـ از راهی میگذشتند ، در میان راه قبری دیدند که بادها بر آن وزیده ؛ وجز اثر مختصری از آن نمانده بود ، گفتند : خوب است دعا کنیم خدا صاحب این قبر را زنده کند ، از او بپرسیم : طعم مرگ را چگونه یافتی ؟ باین نحو دعا کردند گفتند : پروردگارا توئی خدای ما ، خدائی غیراز تو نیست . . . . . این مرده را بقدرت خویش زنده کن ، چون دعا تمام شد مردی باسر وریش سفید درحالی که خاک از سر خویش میفشاند بیمناك از قبر بیرون آمده ، چشم بجانب آسمان دوخت ، گفت : بچه سبب اینجا ایستاده اید؟ گفتند تراخوانده ایم که بگوئی طعم مرگ را چگونه یافتی ؟ گفت : نود و نه سال است در قبر بسر میبرم هنوز تلخی مرگ از کامم نرفته وسختی وناراحیتش برطرف نشده گفتند :

فقالوا له : مت وأنت على مانرى أبيض الرأس واللحية ؟ فقال : لاو لكن لماسمعت الصيحة اخرج اجتمعت تربة عظامى الى روحي فبقيت فيه ، فخرجت فزعاً شاخصاً بصرى ، مهطعاً الى صوت الداعى ، فابيض لذلك رأسى ولحيتي .

اقول : واذا جاز أن يحيى الله الموتى بدعاء اولاء ملوك المتعبدين ، فكيف يجوز ان ينكر احياء الموتى بدعاء أولاد الانبياء المعصومين والائمة الطاهرين مع ما تقدم في الباب السابق وغيره .

السابع ـ ما رواه الكليني ايضاً في كتاب العقل والجهل عن الحسين بن محمد عن أحمد بن محمد اليسارى عن ابى يعقوب البغدادى عن ابى الحسن عليه السلام في حديث انه قال : ان الله بعث عيسى عليه السلام فى زمان قد ظهرت فيه الزمانات ، و احتاج الناس الى الطب فأتاهم من عند الله بما لم يكن عندهم مثله ، وبما أحيى لهم الموتى و ابرىء لهم الاكمه والابرص باذن الله « الحديث » .

بهمين حال باسر وريش سفيد مردى ؟ گفت : نه‌چون صدائى شنيدم كه بيرون شوخاك استخوانهايم گرد آمد وبروح پيوسته شد وبجانب آن‌صدا شتافتم وترسان وخيره بيرون آمدم ازاين‌جهت‌سرو ريشم سفيدشد .

مؤلف گويد : درجائى كه ممكن باشد خداوند بدعاى شاهزادگان عابد وزاهد مرده‌اى را زنده كند ، چگونه ميشود انكار كرد كه بدعاى پسران معصوم پيغمبر (ص)، واماماں پاك مردگان را زنده كند ؟! علاوه برمطلبى كه در باب سابق وغيره اثبات‌شد كه هرچه در امتهاى گذشته بوده در اين امت هم خواهد بود .

هفتم باز كلينى در كتاب عقل وجهل‌از ابو يعقوب‌بغدادى ـ در حديثى ـ روايت ميكند كه حضرت ابوالحسن (كه شايد مراد حضرت كاظم (ع) باشد)فرمود : خداوند در زمانى كه امراض فراوان شده بودومردم بطب احتياج شديد داشتند حضرت عيسى‌را فرستاد، نظيرمطالب اطبارا آورد ، ومردگان‌را زنده كرد و كورمادرزاد وپيس راباذن خدا شفا داد « تا آخرحديث » .

ورواه ابن با بويه‌في كتاب العلل عن جعفربن محمد بن مسرور عن الحسين بن محمد مثله .

ورواه في كتاب عيون الاخبار ايضاً قريباً من نصف الكتاب و رواه البرقي في كتاب العلل من المحاسن .

الثامن ما رواه الكليني في باب ان الائمة ورثوا علم النبي وجميع الانبياء والاوصياء عليهم السلام عن محمد بن يحيى عن أحمد بن أبي‌زاهر و غيره عن محمد بن حماد عن أخيه أحمد بن حماد عن أبيه عن ابي الحسن الاول عليه السلام قال : قلت له ان عيسى عليه السلام كان يحيي الموتى باذن الله قال: صدقت، وسليمان كان يفهم منطق الطير وكان رسول الله صلى الله عليه وآله يقدر على هذه المنازل « الحديث » .

ورواه الصفار في بصائر الدرجات عن محمد بن حماد عن أخيه أحمد بن حماد وابراهيم عن أبيه عن أبي الحسن عليه السلام مثله .

ورواه في باب آخر عن محمد بن حماد عن ابراهيم بن عبدالحميد عن أبيه عن أبي الحسن الاول عليه السلام .

التاسع ما رواه الكليني في الروضة بعد حديث قوم صالح عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن ابن محبوب عن عمر بن يزيد وغيره بعضهم عن ابي عبدالله عليه السلام وبعضهم

این حدیث را صدوق هم در کتاب علل وعیون‌الاخبار « وبرقی » در کتاب محاسن روایت میکنند .

هشتم : باز هم کلینی در باب «اینکه ائمه علم پیغمبر و سایر انبیاء و اوصیا را ارث برده اند » از «حماد» روایت میکند که گفت : بحضرت کاظم (ع) عرض کردم : عیسی باذن خدا مرده زنده میکرد ؟ فرمود : آری ، سلیمان‌هم سخن مرغان میفهمید ، پیغمبر (ص) هم‌بر این معجزات قدرت داشت «تا آخر حدیث» .

این‌حدیث را «صفار» هم‌در کتاب بصائرالدرجات دردوباب روایت میکند .

نهم باز هم کلینی در روضهٔ کافی پس از حدیث‌قوم صالح ، از عمربن یزیدوغیره نقل میکند که حضرت باقر (ع) ـ وبنقل‌بعضی حضرت صادق(ع) ـ در تفسیر این آیه

عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « الم ترالى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم » فقال : ان هؤلاء أهل مدينة من مداين الشام وكانوا سبعين ألف بيت ، كان الطاعون يقع فيهم في كل أو ان و كانوا اذا احسّوا به خرج الاغنياء لقوتهم ، وبقي الفقراء لضعفهم ، فيقلّ الطاعون في الذين خرجوا ويكثر في الذين أقاموا ، قال :فاجتمع رأيهم جميعاً انهم اذا أحسّوا بالطاعون خرجوا من المدينة كلهم، فلما أحسّوا بالطاعون خرجوا جميعاً وتنحّوا عن الطاعون حذر الموت ، فساروا في البلاد ماشاء الله ثم انهم مرّوا بمدينة خربة قد جلا أهلها وأفناهم الطاعون ،فنزلوا بها فلما حطّوا رحالهم قال لهم الله : موتوا جميعاً ، فماتوا من ساعتهم وصاروا رميماً وكانوا على طريق المارة ، فجمعوهم في موضع فمرّ بهم نبيّ من أنبياء بني اسرائيل يقال له: حزقيل ، فلما رأى تلك العظام بكي واستعبر وقال رب لو شئت لاحييتهم الساعة كما أمتّهم فعمّروا بلادك وولدوا عبادك وعبدوك مع من

« مگر قصهٔ آنان را که هزاران نفر بودند واز بیم مرگ از وطن بیرون رفتند ، خداوند بآنان فرمود بمیرید ، سپس همه را زنده کرد ؛ ندانستی ؟ سورهٔ بقره، آیه ۲۴۳» فرمود اینان هفتاد هزار خانوار ، و اهل یکی از شهرهای شام بودند ، گاهگاه درشهرستان طاعون میآمد وثروتمندان که قدرت داشتند ،چون مطلب رااحس میکردند بیرون میرفتند فقرا که توانائی نداشتند میماندند ، وقهراً طاعون زده در میان باقی ماندهها بیشتر بود از این رو همه تصمیم گرفتند وقتی که آثار طاعون را مشاهده کردند عموماً از شهر بیرون روند ، این دفعه که احساس طاعون کردند همه از بیم مرگ بیرون رفتند ، مدتی در شهرها میگشتند تا بخرابهای رسیدند که اهلش همه هجرت کرده بودند وطاعون همه را نابود کرده بود ، آنجا پیاده شدند ، چون بارها را بزیر آوردند خداوند امرفرمود: بمیرید ؛ همه در یکساعت مردند ، وکم کم پوسیدند ، چون در راه عابرین بودند همه را در محلی جمع کردند ، یکی از پیمبران بنی اسرائیل - بنام حزقیل ــ از آنجا عبور کرد، این وضع را که دید گریست واشکش جاری شد ، گفت : پروردگارا !ایکاش همانطور که اینان را میراندی اکنون زندهشان میکردی، تا شهرها راآباد کنند ، ونسلها بوجود

يعبدك من خلقك ، فأوحى الله اليه أفتحبّ ذلك ؟ قال: نعم يارب ، فأوحى الله اليه ان قل كذا و كذا ؛ فقال الذى أمره الله أن يقول ، قال أبو عبدالله عليه السلام : وهو الاسم الاعظم ، قال : فلما قال حزقيل ذلك الكلام ونظر الي العظام يطير بعضها الى بعض فعادوا احياءاً ينظر بعضهم الى بعض ، يسبّحون الله ويكبّرونه ويهلّلونه ، فقال حزقيل عندذلك : أشهد ان الله على كل شيء قدير ، قال عمر بن يزيد : قال أبوعبد الله عليه السلام فيهم نزلت هذه الآية .

العاشر ـ مارواه الكلينى ايضاً في الروضة قريباً من النصف عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن خالد و الحسين بن سعيد جميعاً عن النضر بن سويد عن يحيى بن عمران الحلبى عن هارون بن خارجة عن ابى بصير عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزوجل «وآتيناه أهله ومثلهم معهم» قلت : ولده كيف أوتى مثلهم ؟ قال : أحيى له من ولده الذين كانوا ماتوا قبل ذلك بآجالهم ، والذين هلكوا يومئذ .

الحادى عشر مارواه الكلينى ايضاً في الروضة في حديث عنوانه حديث الميت الذى

آرند که چون سایر بندگان ترا بپرستند ، از جانب خدا وحی شد : میخواهی زنده‌شان کنم ؟ عرض کرد : آری ، خطاب شد : چنین وچنان بگو ـ آن کلمات اسم اعظم بود ـ چون بزبان جاری کرد دید استخوانها بجانب یکدیگر پرواز کرد وبهم پیوست وهمه زنده شدند ، بنا کردند بیکدیگر نگریستن ، و سبحان الله ؛ والله اکبر ، ولا اله الا الله گفتن اینجا حزقیل گفت : میدانم که خدا برهر چیز توانا است ، بنقل عمربن یزید ، حضرت صادق (ع) فرمود : این آیه در بارهٔ اینها نازل شد .

دهم : بازهم کلینی درحدودنیمهٔ کتاب روضه کافی ازأبو بصیر نقل میکند که گفت : راجع باین آیه : «کسان ایوب را بامثلشان بوی دادیم ؛ انبیاء ، ۸٤» ازحضرت صادق(ع) پرسیدم : چگونه مثلشان را باوداد ؟ فرمود: آن پسرانش را که قبلامرده بودند ، باآنان که درواقعهٔ امتحان مردند همه را زنده کرد .

یازدهم : بازهم کلینی در «روضه» درحدیثی تحت این عنوان : «حدیث مرده‌ای

أحياه عيسى عليه السلام عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن أبان بن تغلب وغيره عن أبي عبدالله عليه السلام انه سئل هل كان عيسى عليه السلام أحيى أحداً بعد موته حتى كان له أكل ورزق ومدة وولد ؟ قال: نعم انه كان له صديق مواخ له في الله، وكان عيسى يمرّ به وينزل عليه وان عيسى عليه السلام غاب عنه حيناً ثم مرّ به ليسلم عليه ، فخرجت اليه امه فسألها عنه فقالت : مات يا رسول الله ، قال : أفتحبين أن تريه ؟ قالت : نعم فقال لها : اذا كان غداً فآتيك حتى أحييه لك باذن الله فلما كان من الغد أتاها فقال لها : انطلقي معي الى قبره فوقف عليه عيسى عليه السلام ، ثم دعا الله عز وجل فانفرج القبر و خرج ابنها حياً ، فلما رأته امه ورآها بكيا فرحمهما عيسى عليه السلام ، فقال عيسى : أتحب أن تبقى مع امك في الدنيا فقال : يانبي الله باكل ورزق ومدة أم بغير أكل ولا رزق ولا مدة ؟ فقال عيسى عليه السلام : بل بأكل ورزق ومدة تعمر عشرين سنة ، و تزوّج و يولد لك ، قال : نعم اذاً ، فدفعه عيسى عليه السلام الي امه فعاش عشرين سنة و تزوّج وولد له .

که عیسی زنده‌اش کرد» از «ابان بن تغلب» وغیره نقل میکند که از حضرت صادق (ع) پرسیدند : حضرت عیسی کسی را هم زنده کرد که مدتی بماند و غذا بخورد ، وبچه پیدا کند ؟ فرمود :آری رفیقی داشت که در راه خدا باوی طرح برادری افکنده بود بدیدنش میرفت ومنزلش وارد میشد ، مدتی وی‌را ندید ، چون بسراغش رفت ــ تا سلامش کند مادرش پیش آمد ، سراغ فرزند ازاو گرفت ، عرض کرد : از دنیا رفت فرمود : میخواهی اورا ببینی ؟ عرض کرد : آری فرمود : فردامیآیم باذن خدابرایت زنده اش میکنم فردا آمد وماهم برسر قبررفته ایستاد دعا کرد ، ناگاه قبرشکافته شد وپسر بیرون آمد چون چشم مادر وفرزند بیکدیگر افتاد ، گریستند ، حضرت‌عیسی بر آنان ترحم کرد ، فرمود میخواهی بامادرت دردنیا بمانی ؟ عرض کرد : یانبی‌الله باروزی وخوراك ومدت یا بدون اینها ؟ فرمود : باخوراك و روزی وبیست‌سال عمر که ازدواج هم‌بکنی وبچه‌هم‌پیدا کنی عرض کرد :آری حضرت‌عیسی پسررا تحویل مادر داد ، بیست سال زندگی کرد ، زن گرفت وبچه دار شد .

الثاني عشر - ماروا‌ه رئيس المحدثين أبوجعفر بن بابويه في كتاب علل الشرايع و الاحكام في باب العلة التى من أجلها اتّخذالله ابراهيم خليلا ، قال : سمعت محمّدبن عبدالله بن طيفور يقول : ان ابراهيم سأل ربه ان يحيى له الموتى فأمره أن يميت له الحيّ سواء بسواءٍ لما أمره بذبح ابنه اسمعيل ، وان الله أمر ابراهيم أن يذبح أربعة من الطير طاووساً ونسراً و ديكا وبطاً ، ثم ذكر القصة السابقة وان الله أحياها له وذكر ما في ذلك من الاشارة .

الثالث عشر - ماروا‌ه ابن بابويه ايضاً في العلل في باب النوادر بعد أبواب الحج عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن يعقوب بن يزيد عن محمّد بن عمرو عن صالح بن سعيد عن أخيه سهل الحلواني عن أبى عبدالله عليه السلام قال : بينا عيسى بن مريم في سياحته اذمرّ بقرية فوجد أهلها موتى في الطريق و الدور ، فقال : ان هؤلاء ماتوا بسخط و لو ماتوا بغيرها تدافنوا ، قيل له : يا روح الله نادهم ، فقال : يا أهل القرية فأجابه مجيب : لبيك يا روح الله ، ثم ذكر ماجرى بينهما من الكلام و الخطاب والسؤال و الجواب .

دوازدهم شيخ صدوق در كتاب علل درباب «علت اينكه خداوند حضرت ابراهيم را خليل خود خواند» ازمحمدبن عبدالله طيفور نقل ميكند كه گفت : چون ابراهيم ازخدا خواست كه مردگان را براى اوزنده كند ؛ امرشد اوزنده اى را براى خدا بميراند -يعنى پسرش اسماعيل راسرببرد - تاحاجتش رابرآورد آنگاه خداامر كرد كه چهار مرغ- طاووس ، كركس ، خروس ، ومرغابى را سرببرد . . . سپس قصه‌اى را كه قبلا گذشت نقل ميكند واشاره‌اى كه در كشتن اين‌حيوانات است بيان ميكند .

سيزدهم : باز شيخ‌صدوق در «علل» بعد ازأبواب‌حج -درباب نوادر - از سهل حلوانى روايت ميكند كه‌حضرت صادق (ع) فرمود : حضرت عيسى درضمن‌سياحت‌بقريه اى رسيد ، ديد مردمش همه‌مرده اند وبدنها درراه ، وميان خانه‌ها افتاده ، گفت : لابد اينان بغضب خدامرده‌اند ، وگرنه يكديگررا دفن كرده بودند ، بعضى تقاضا كردند كه آنان را صدا زند ، فريادزد اى اهل قريه ! كسى جواب داد : لبيك يا روح‌الله . سپس گفتگو وسؤال‌وجواب آنان‌را بيان‌ميكند .

ورواه الكليني ايضاً في اصول الكافي . و رواه ابن‌بابويه ايضاً في كتاب ثواب الاعمال وعقاب الاعمال في عقاب حب الدنيا وعبادة الطاغوت .

الرابع عشر ـ ماروواه ابن‌بابويه في كتاب كمال الدين وتمام النعمة في باب غيبة ادريس النبي عليه السلام عن أبيه ومحمد بن الحسن ومحمد بن موسى بن المتوكل كلهم عن سعد بن عبدالله وعبدالله بن جعفر الحميري ومحمد بن يحيى جميعاً عن أحمد بن محمد بن عيسى و ابراهيم بن هاشم جميعاً عن الحسن بن محبوب عن ابراهيم بن أبي البلاد عن أبيه عن أبي جعفر عليه السلام في حديث طويل ان ادريس عليه السلام اضطره الجوع الى أن وقف الى باب عجوز فقال لها: اطعميني فاني مجهود من الجوع فقالت: انهما قرصتان واحدة لي وواحدة لابني فقال لها ان ابنك صغير يجزيه نصف قرصة فيحيي به ، ويجزيني النصف الاخر فأحيى به فأكلت المرأة قرصتها و كسرت النصف الاخر بين ادريس وبين ابنها ، فلما رأى ابنها ادريس عليه السلام يأكل من قرصته اضطرب حتى مات ، فقالت امه : ياعبدالله قتلت علي ابني جزعاً على قوته ؟ قال ادريس : فانا أحييه باذن الله تعالى فلا تجزعي ، ثم أخذ ادريس بعضدي الصبي فقال : أيتها الروح الخارجة من بدن هذا الغلام باذن الله ارجعي

این حدیث را کلینی در اصول کافی ، وصدوق‌هم در کتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال درعقاب محبت دنیا وپرستش طاغوت‌روایت میکنند .

چهاردهم : بازهم صدوق در کتاب کمال الدین ، درباب «غیبت ادریس پیغمبر» ازأبو البلاد درحدیثی طولانی نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : حضرت ادریس ازشدت گرسنگی بردر خانه پیرزنی ایستاده گفت : غذائی بمن‌بده که ازگرسنگی سخت درزحمتم گفت من‌دو گرده‌نان بیش‌ندارم یکی‌برای خودم ، ودیگری برای فرزندم است فرمود : پسرت کوچك است نیمه‌نانی برایش بس‌است ، و جانش را حفظ‌میکند ، مراهم نیمهٔ دیگر کافی است که‌جانم محفوظ بماند زن‌نان‌خود خورد ، ونان دیگرمیان‌ادریس وپسرقسمت کرد ، پسرچون دید ادریس ازنانش میخورد مضطرب و بیتاب شده افتاد و مرد ، زن‌دامن ادریس‌را گرفت که‌پسرم را کشتی ، فرمود : بیتابی مکن باذن‌خدازنده میکنم ، سپس بازوان بچه راگرفته گفت : ای‌روحی که ازبدن این‌پسربیرون رفتی ! باذن

الی بدنه باذن‌الله و انا ادریس النبی ، فـرجعت روح الغلام الیه باذن الله ، فلـما سمعت المرأة ذلك و نظرت الی ابنها قد عاش قالت : اشهد انك ادریس النبی و خرجت‌تنادی«الحدیث» .

الخامس عشر ماروا‌ه ابن بابویه‌ایضاً في کتاب کمال‌الدین وتمام‌النعمة فی‌حدیث‌الخضر علیه‌السلام‌باسناده عن‌عبدالله بن‌سلیمان‌قال : قرأت في بعض کتب الله عزّ و جل انّ ذا القرنین کان عبداً صالحاً الـی أن قال : فوصفت له عین الحیوة ، وقیل له : من شرب منها شربة لم یمت حتی بسمع الصیحة ، و انه خرج في طلبها حتی انتهی الي موضع فیه ثلثمائة وستون‌عیناً ، وکان‌الخضر علی‌مقدمته‌فأعطاه‌حوتاً مالحاً واعطي کل واحد من اصحابه حوتاًمالحة وقال‌لهم : لیغسل کل رجل منهم حوته‌عند عین فانطلقوا‌وانطلق الخضر‌الی‌عین من تلك العیون ، فلما غمس الحوت فی‌الماء‌حیي‌وانساب فلمارای‌ذلك الخضر علم انه ظفر بماء الحیوة ؛ فرمی بثیابه وسقط في‌الماء فجعل یرتمس فیه ویشرب منه‌فرجع کل منهم‌الی‌ذی‌القرنین وحوته

خدا بر گرد ؛ من ادریس پیغمبرم ؛ روح باذن خدا بر گشت ، زن که این سخن را شنید ودید پسرزنده شد گفت :گواهی میدهم که تو ادریس پیغمبری وفریاد کنان بیرون شد «تا آخر حدیث» .

پانزدهم : بازهم صدوق در کتاب کمال الدین ـ درحدیث خضر ـ از عبدالله‌بن سلیمان نقل میکند که گفت‌در یك کتاب آسمانی خواندم که : ذوالقرنین بنده‌صالحی‌بود چشمهٔ آب حیوان رابرایش شرح دادند وگفتند : هر که جرعه‌ای ازآن بنوشد تا صور اسرافیل ندمد نمیرد بدین امید حرکت کرد تا بجائی رسید که سیصد وشصت چشمه‌بود حضرت خضرهم پیشاپیش اومیرفت بخضر و هریك از همراهانش یك ماهی نمك زده ای دادو گفت‌هر کدام‌ماهی خویش‌را دریکی ازاین چشمه‌ها بشوئید ، هریك بجانبی رفتند، خضرهم برسرچشمه ای رفت چون ماهی رادرآب زد زنده شد وبراه افتاد، خضر که این واقعه دید دانست بآب‌حیات دست‌یافته ، جامه‌ها رادور افکند ، ودرآب افتاد بنا کرد زیرآب رفتن ، وازآب خوردن ،سپس‌هریك‌ازیاران ماهی بدست نزد ذوالقرنین‌بر گشتند

معه ، ورجع الخضر وليس معه حوت فسأله عن قصته فأخبره فقال له : شربت من ذلك الماء ؟ فقال : نعم فقال له : أنت صاحبها ، فابشر بالبقاء في هذه الدنيا مع الغيبة عن الابصار ، الى النفخ في الصور «الحديث» .

السادس عشر ـ ماروا‌ه علی بن ابراهيم في تفسيره مرسلا واورد قصة الخضر عليه السلام وحيوة الحوت المذكور بنحو الرواية السابقة مع مخالفة في كثير من الالفاظ وا كتفيت بالاشارة اليها للاختصار .

السابع عشر ما رواه الشيخ الجليل امين الدين أبو على الفضل بن الحسن الطبرسی في كتاب مجمع البيان لعلوم القرآن نقلا من كتاب تفسير القرآن للشيخ الجليل محمد بن مسعود العياشی مرفوعاً عن الصادق عليه السلام في قوله تعالى «فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيى الله الموتى» قال : كان المقتول شيخاً مثرياً فقتله بنو أخيه ، وألقوه على باب بعض الاسباط ، الى أن قال : فأوحى الله الى موسى أن يأمرهم بذبح بقرة ويضربوا القتيل ببعضها ، فيحيى الله القتيل «الحديث» .

قال الطبرسی : و انما أمرهم بضرب القتيل ببعضها و جعل التخيير في وقت

خضر دست خالی بر گشت ، سبب پرسید ، قضیه رابیان کرد ، پرسید : ازآن آب خوردی ؟ گفت آری ، گفت : تو بسرچشمهٔ آب حیات رسیدی . بشارتت باد که تا صور اسرافیل غایب از نظرها دراین دنیازندگی میکنی « تاآخر حدیث » .

شانزدهم : علی بن ابـراهیم در تفسیر قصهٔ خضر و ماهی مذکوررا بهمان نحو نقل میکند ، اما دربسیاری از کلمات اختلاف دارند ، و بمناسبت اختصار باشاره اکتفا کردیم .

هفدهم : ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان در تفسیر این آیه :« گفتیم قسمتی ازآن (گاو) رابوی بزنید ، خداوند اینطور مردگان رازنده میکند ، بقره ، ۷۳ » از عیاشی نقل میکند که حضرت صادق(ع)فرمود : مقتول مردتوانگری بود که برادرزادگانش وی را کشتند وبدنش رابرسر راه یکی ازقبائل دیگر افکندند . . . . . خداوند بموسی وحی کرد که گاوی بکشند و قسمتی از آن را بکشته بزنند تا خداوند زنده‌اش کند « تا آخرحدیث» .

طبرسی فرماید : خدادستور داد قسمتی ازگاورا بکشته زنند ، ووقتش را باختیار

الاحياء اليهم ، ليعلموا أن الله قادر على احياء الموتى فى كل وقت من الاوقات .

الثامن عشر مارواه الطبرسى في مجمع البيان ايضاً فى قوله تعالى : « ألم تر الى الذين خرجوا من ديار هم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم» قال : أجمع اهل التفسير على ان المراد بالوف هنا كثرة العدد الا ابن زيد فانه قال : خرجوا مؤتلفى القلوب فجعله جمع آلف مثل قاعد وقعود ؛ واختلف من قال بالعدد فروى انهم كانوا ثلثة آلاف وقيل ثمانية آلاف وقيل عشرة آلاف ، و قيل [بضعة و] ثلثين ألفاً وقيل أربعين ألفاً ، وقيل سبعين ألفاً فقال لهم الله : موتوا معناه فأماتهم الله ثم أحياهم ، قيل : احيا هم بدعاء نبيهم حزقيل ، و قيل : انه شمعون نبى من انبياء بنى اسرائيل «انتهى» وهذا الكلام يشتمل على عدة روايات مرسلة.

التاسع عشر ماروواه الطبرسي ايضاً في هذه الاية قال : روى ان الله أماتهم جميعاً وأمات دوابهم ، وأتى عليهم ثمانية أيام حتى انتفخوا ، فخرج اليهم الناس فعجزوا عن دفنهم ، فخطروا عليهم خطيرة دون السباع ، و مضت عليهم مدة حتى بليت أجسادهم

آنان گذاشت تابدانند خدا همه وقت قدرت دارد مرده زنده کند .

هیجدهم : بازطبرسی درمجمع البیان درتفسیر این آیه : « مگر قصهٔ آنان که هزاران نفربودند واز بیم مرگ ازوطن بیرون شدند ؛ وخداوند بآنان فرمود : بمیرید سپس زنده شان کرد» ندانستی ؟ بقره ٢٤٣» میفرماید : همهٔ اهل تفسیر گویند : «الوف» جمع «الف» است یعنی هزاران نفربودند ، بجز ابن زید که گوید : جمع «آلف» است مثل قاعد وقعود ـ یعنی باهم الفت ودوستی داشتند آن عده هم در تعیین عدد آنان اختلاف دارند ، در روایتی است که سه هزار بودندوهشت هزار وده هزار ، وسی هزار و چهل هزار وهفتاد هزارهم گفته اند ؛ معنی اینکه «خدافرمود : بمیرید» این است که آنان رامیراند «سپس» بدعای پیمبرشان حزقیل ، وبعضی گویند بدعای «شمعون» پیغمبر بنی اسرائیلی « زنده شان کرد» پایان کلام طبرسی ، در ضمن این بیان بچند روایت بی سند اشاره دارد .

نوزدهم : بازهم درطبرسی در مجمع درتفسیر همان آیه میفرماید : روایت شده که خداوند همه آنان رابا حیواناتشان میراند ، پس از هشت روز بدنها آماس کرد ، مردم

و عريت عظامهم فمرّ عليهم حزقيل فجعل يتفكّر فيهم متعجباً ، فأوحى الله اليه : تريد أن أريك آية كيف أحيى الموتى ؟ قال : نعم فأحياهم الله تعالى .

العشرون ما رواه الطبرسي ايضاً في هذه الاية قال : و روى انهم كانوا قوم حزقيل فأحياهم الله تعالى بعد ثمانية ايام ، وذلك انه لما أصابهم ذلك خرج حزقيل فوجدهم موتى ، فبكى فأوحى الله اليه : قد جعلت حيوتهم اليك ، فقال لهم حزقيل : احيوا باذن الله فعاشوا .

الحادي والعشرون مارواه الطبرسي في هذه الاية قال : سأل حمران بن أعين أباجعفر عليه السلام عن هؤلاء القوم الذين قال الله لهم موتوا ثمّ أحياهم ، أحياهم الله حتى نظر الناس اليهم ثم أماتهم أم ردّهم الى الدنيا حتى سكنوا الدور وأكلوا الطعام ؟ قال : لا بل ردّهم لله حتى سكنوا الدورو اكلوا الطعام و نكحوا النساء ، و مكثوا بذلك ماشاءالله ثم ماتوا بآجالهم .

برای دفن آمده دیدند ازعهده بیرون است ، دیواری دورشان کشیدند ؛ تاازشرجانوران محفوظ مانند ، مدتی گذشت ، بدنها پوسید استخوانها لخت شد ، حزقیل پیغمبراز آنجا عبور کرد ، منظرۀ آنان را که دید ازتعجب بفکرفرو رفت خداوند بوی وحی کرد : میخواهی نمونۀ مرده زنده کردن را بتو بنمایم ؟ عرض کرد : آری آنگاه همه را زنده کرد .

بیستم : بازهم طبرسی در تفسیرهمان آیه میفرماید : روایت شده که اینان قوم حزقیل بودند که پس از هشت روز زنده شدند ، زیرا هنگامی که حزقیل آمد بدنهای بیجان ایشان را دید روی زمین افتاده گریست ، خداوند باو وحی کرد : زنده شدن آنان را در اختیار توگذاشتم ؛ حزقیل صدازد : باذن خدازنده شوید ، همه زنده شدند

بیست ویکم : باز هم طبرسی در تفسیر همان آیه میفرماید : حمران بن أعین از حضرت باقر (ع) پرسید : اینها که خدا فرمود : بمیرید ؛ و باز زنده شان کرد همین قدر زنده شدند که مردم آنان را دیدند وباز مردند ، یا بدنیا بر گشتند ، درخانه‌ها نشستند و غذا خوردند ؟ فرمود : در خانه ها منزل کردند ؛ غذا خوردند ، زن گرفتند ، و مدتها زندگی کردند سپس بمرگ طبیعی مردند .

الثاني والعشرون ما رواه الطبرسي في مجمع البيان في قوله تعالى «أو كالذي مرّ على قرية» الآية قال: قيل هو عزير و هو المروى عن أبي عبدالله عليه السلام، وقيل هو ارميا وهو المروي عن أبي جعفر عليه السلام، وقيل هو الخضر أحبّ الله ان يريه احياء الموتى مشاهدة، «وانظر الى العظام» قيل المراد عظام حماره؛ و قيل: عظامه وان الله اول ما أحيى منه عينيه فجعل ينظر الى العظام البالية المتفرقة تجتمع اليه، والى اللحم الذي أكلته السباع تأتلف الى العظام من هنا و من هنا، و يلتزق بها حتى قام و قام حماره.

أقول: و يأتي ما يدلّ على ذلك، و على ان عزيراً و ارميا من الانبياء عليهم السلام.

الثالث والعشرون ما رواه الطبرسي في تفسير قوله تعالى: «واذ قال ابراهيم رب أرني كيف تحيي الموتى» قال: روى عن ابن عباس وسعيد بن جبير والسدي ان الملك

بيست ودوم: بازهم طبرسی درمجمع البيان درتفسير اين آيه: « يا مثل آنكس كه بقريه‌ای گذشت . . . بقره: ٢٥٩» ميفرمايد: بعضی گويند: وی عزير بوده، چنانكه ازحضرت صادق (ع) هم روايت‌شده وبعضی معتقدند ارميا بوده، اين هم ازحضرت باقر (ع) نقل است؛ بعضی گويند: خضر بوده، خدا خواست مرده زنده كردن را آشكارا باو بنمايد، و اينكه ميفرمايد « استخوانها را بنگر» بعضی گويند مراد استخوانهای الاغ او است (كه بهم می پيوست) بعضی گويند استخوانهای خود او است، چون اول چشمانش زنده شد، وديد كه استخوانهای پوسيده پراكنده گرد ميآيد، وگوشتهائی هم كه درندگان خورده‌اند ازاينجا وآنجا جمع ميشود، و باستخوانها می پيوندد، تا بدن كامل‌شد وخودش برخاست، الاغش‌هم برخاست .

مؤلف گويد: بعداً رواياتی‌در همين موضوع ودراينكه عزيروارمياهردوپيغمبر بوده‌اند خواهدآمد .

بيست وسوم: بازهم طبرسی‌درتفسير اين‌آيه: آندم كه ابراهيم گفت: پروردگارا بمن بنماچگونه مردگان را زنده ميكنی ؟ بقره: ٢٦٠» ازابن عباس و سعيدبن جبير،

بشّر ابراهيم بان الله اتخذك خليلا و انه يجيب دعوتك و يحيي الموتى بدعائك ، فسأل الله أن يفعل ذلك ليطمئنّ قلبه ، فأجاب الله دعوته وأحيى له الموتى .

الرابع والعشرون مارواه الطبرسي ايضاً في هذه الاية قال : روى عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله : « فاجعل على كل جبل منهن جزءاً » ان معناه فرّقهن على كل جبل ، وكانت عشرة ، ثم خذ بمناقيرهن وادعهن بالاسم الاكبر يأتينك سعياً ، قال : ففعل ابراهيم ذلك ثم دعاهنّ فقال : احيين باذن الله ، وكانت تجتمع وتأتلف وطارت الى ابراهيم (ع) .

الخامس والعشرون مارواه الطبرسي في قوله تعالى: « فخذ أربعة من الطير » قال : قيل انها الطاووس والديك والحمام والغراب ، أمر أن يقطعها ويخلط ريشها بدمها وهو المروى عن أبي عبدالله عليه السلام .

السادس والعشرون مارواه الطبرسي في تفسير قوله تعالى حكاية عن عيسى:

وسدى نقل ميكند كه فرشته‌ای بحضرت ابراهيم بشارت داد كه خداوند ترا بدوستی گرفته و دعايت را مستجاب ميكند ، و مردگان را بدعايت زنده ميفرمايد ابراهيم (ع) اين خواهش را ازخدا كرد تاقلبش مطمئن شود ، خداهم دعايش رامستجاب كرد ، و مرغان رابرايش زنده كرد .

بيست وچهارم :بازهم طبرسی درتفسير اين جمله كه« برسر كوهی قسمتی از(گوشت) آنهارا بگذار ، بقره : ٢٦٠» از حضرت صادق (ع) روايت ميكند كه فرمود : يعنی آنهارا براين كوههای دهگانه تقسيم كن ، سپس منقارهای آنهارا بگير وباسم اعظم خدا صداشان بزن شتابان ميآيند : حضرت ابراهيم بدستور عمل كرد ، وصدازد : باذن خدازنده شويد ، اجزاء هريك بهم پيوست وبجانب وی پرواز كردند .

بيست وپنجم : بازهم طبرسی درتفسير اين جمله : «چهارمرغ رابگير»ميفرمايد بعضی گويند : طاووس وخروس ، وكبوتر ، وكلاغ بوده ، مأمور شد آنهارا پاره پاره كند ، وپرهايشان را در خونشان فرو برد ، اين قول از حضرت صادق عليه السلام‌هم نقل شده .

بيست وششم بازهم طبرسی درتفسير اين آيه : « كور مادر زاد و پيس را شفا

«وابری الاکمه والابرص واحیی الموتی باذن الله» قال: قیل: ان عیسی علیه السلام أحیی أربعة أنفس: عازر، و کان صدیقاً له؛ و کان قد مات منذ ثلثة ایام، فقال لاخته: انطلقی الی قبره، ثم قال: اللهم رب السموات السبع ورب الارضین السبع، انك أرسلتنی الی بنی اسرائیل أدعوهم الی دینك، وأخبرهم انی أحیی الموتی فأحیی عازراً قال: فقام عازر وخرج من قبره، وبقی وولدله، وابن العجوز ترکته علی سریره میتاً فدعاالله عیسی عليه السلام فجلس علی سریره، ونزل عن اعناق الرجال، ولبس ثیابه ورجع الی أهله وبقی وولدله، وابنة العاشر قیل له أتحییها وقدماتت أمس؟ فدعاالله فعاشت وبقیت وولدت، وسام بن نوح دعاه باسم الله الاعظم فخرج من قبره وقدشاب نصف رأسه، وقال: قدقامت القیمة؟ قال: لاولکنی دعوتك باسم الله الاعظم، قال: ولم یکونو ایشیبون

دهم ومردگان راباذن خدا زنده کنم، آل عمران: ۴۹ » فرماید: بعضی گویند: حضرت عیسی چهار نفررا زنده کرد.

(۱) عازر که دوستش بود، سه روز پس ازمرگش باخواهر وی برسر قبرش رفتند؛ عرض کرد: ای پروردگار هفت آسمان و هفت زمین تو مرا فرستادی تا بنی اسرائیل را بدین تو دعوت کنم؛ وبآنان خبر دهم که من مرده زنده میکنم، اینك عازررازنده فرما پس ازاین دعا عازر زنده شد؛ برخاست از قبربیرون آمد، مدتی هم زندگی کرد وبچه دارهم شد.

(۲) پسر آن پیرزن که بدنش رادر تابوت گذاشته میبردند، عیسی دعا کرد برخاست نشست، واز سردوشها بزیر آمد، لباسش را پوشید، وبخانه برگشت مدتی زنده بود وبچه هم پیدا کرد.

(۳) دختر «عاشر» گفتند: این دختری که دیروز مرده زنده‌اش میکنی؟ باز دعا کرد، زنده شد مدتی بود وبچه دار هم شد.

(۴) سام پسر نوح، که اسم اعظم خدارا بر ووی راصدا زد، ازقبربیرون آمددر حالی که نصف سرش سفید شده بود، پرسیدقیامت برپا شده! فرمود: نه من باسم اعظم خدا تراخواندم - راوی این قصه گوید: در آنزمان مردم مویشان سفید نمیشد و آثار پیری

في ذلك الزمان ، وان سام بن نوح قدعاش خمسمائة عام وهو شاب ، فقال له : مت فقال: بشرط أن يعتقني الله من سكرات الموت فدعا الله ففعل .

السابع والعشرون ـ ما رواه الطبرسي في تفسير هذه الاية قال : قيل ان عيسى عليه السلام كان يحيي الموتى بياحي ياقيوم، وقيل ان الله كان يحيي الموتى عند دعائه .

الثامن والعشرون مارواه الطبرسي في قوله تعالى: «واختار موسى قومه سبعين رجلا لميقاتنا » قال : روى ان موسى اختار سبعين رجلا حين خرج الى الميقات ليكلمه الله بحضرتهم ، فلما حضروا و سمعوا كلامه سألوا الله الرؤية فأصابتهم الصاعقة ، ثم أحياهم الله قال : ورواه علي بن ابراهيم وهو الصحيح .

التاسع والعشرون ما رواه الطبرسي في تفسير قوله تعالى « وآتيناه أهله ومثلهم معهم» عن ابن عباس وابن مسعود ان الله ردّ على أيوب أهله الذين هلكوا بأعيانهم ، وأعطاه مثلهم معهم و كذلك ردّ الله عليه أمواله و مواشيه بأجمعها ، و

نداشتند ، چنانکه سام پسر نوح با اینکه پانصدسال عمر کرد ـ بصورت جوانی بود ـ حضرت عیسی بوی فرمود بمیر گفت : بشرط اینکه خداوند از سختیهای مرگ آزادم کند ، حضرت دعا کردشداند مرگ را نچشید .

بیست و هفتم : بازهم طبرسی در تفسیر همان آیه میفرماید : بعضی گویند حضرت عیسی بنام : یا حی و یاقیوم، مرده زنده میکرد ، بعضی هم گویند دعا میکرد خداز نده اش میفرمود .

بیست و هشتم بازهم طبرسی در تفسیر این آیه «موسی هفتادنفر ازقومش را برای وعده گاه ماانتخاب کرد ، اعراف : ١٥٥» میفرماید روایت شده که چون موسی خواست بوعده گاه خدا رود ، هفتاد نفر راانتخاب کرد که حضوراً سخن خدا را بشنوند وقتی که آمدند وشنیدند تقاضای دیدارخدا کردند ، آنگاه صاعقه همه را گرفت ، سپس خداوند زنده شان کرد ، میفرماید : این حدیث صحیح است وعلی بن ابراهیم نیز نقل میکند .

بیست و نهم بازهم طبرسی در تفسیر این آیه : «کسان ایوب را بامثلشان باو دادیم انبیا : ٨٤» ازابن مسعود وابن عباس نقل میکند که خداوند کسان ایوب را که مرده بودند بوی

أعطاه مثلها معها ، وبه قال الحسن و قتادة قال الطبرسی : وهو المروی عن أبی عبد الله عليه السلام و قيل كان له سبع بنات و ثلث بنين ، و قيل: سبع بنين وسبع بنات.

الثلاثون ما رواه الشيخ الثقة الجليل أبوالحسن علی بن ابراهيم بن هاشم القمی فی تفسير القرآن قال :حدثنی أبی عن ابن عمير عن بعض رجاله عن أبی عبدالله عليه السلام ان رجلا من خيار بنی اسرائيل و علمائهم خطب امرأة فانعمت له وخطبها ابن عمه و كان فاسقاً ردياً فلم ينعموا له ، فحسد ابن عمه فقعد له فقتله غيلة ، ثم حمله الى موسی فقال : يا نبی الله ان ابن عمی قد قتل ، فقال موسی :من قتله ؟ قال: لا أدری ، وكان القتل عظيماً فی بنی اسرائيل ، فاجتمعوا وبكوا وضجوا فقال لهم موسی : ان الله يأمركم أن تذبحوا بقرة الى أن قال : فأوحی الله الى موسی قل لهم اضربوه ببعضها ، و قولوا له : من قتلك ؟ فاخذوا الذنب فضربوه به و قالوا : من

برگرداند ، ومثل آنان هم بوی عطا كرد (يعنی اگر دوازده پسر داشته دوازده پسر ديگرهم باو داد) وهمچنين اموال و چهار پاهايش رانيز دو برابر باو رد كرد ، حسن بصری وقتاده‌هم‌همينطور گويند ، از حضرت صادق (ع) هم‌روايت شده ؛ عددفرزندانش رابعضی هفت‌دختر وسه‌پسر ؛ بعضی‌هفت پسروهفت دختر گويند .

سی‌ام :علی بن ابراهيم‌قمی در كتاب تفسيراز ابن ابی عمير نقل ميكند كه شخصی گفت : حضرت‌صادق (ع)فرمود : يكی‌از نيكان وعلمای بنی‌اسرائيل زنی راخواستگاری كرد ، زن جواب‌مثبت‌داد، سپس‌پسرعموی آن‌مرد كه مردفاسق ونالايقی‌بود خواستگاری كرد ، وی را رد كردند ، لذا برپسر عموی خويش حسد برد ، ودر كمينش نشست تابی خبراو راكشت ، وجنازه را نزد موسی آورده گفت : پسرعموی مرا كشته‌اند ؟ فرمود كه‌كشته است ؟ گفت : نميدانم ، در بنی اسرائيل هم قتل جرم بزرگی بشمار ميرفت، بستگانش گرد آمده شروع بگريه وشيون كردند ، حضرت موسی فرمود : خدا دستور ميدهد(برای پيدا كردن قاتل) گاوی بكشيد . . . . . . بموسی وحی شد بگو قسمتی از از بدن گاو را نكشته‌بزنند واز اوبپرسند قاتل تو كيست ؟ دم گاو رابوی زدند وپرسيدند كی تراكشت ؟ گفت : فلان ، پسرفلان ، اين است كه خدا ميفرمايد «قسمتی از آن را

قتلك يا فلان ؟ قال : قتلني فلان بن فلان وهو قوله : «اضربوه ببعضها كذلك يحيى الموتى ويريكم آياته لعلكم تعقلون » .

الحادي والثلاثون ما رواه علي بن ابراهيم في تفسيره مرفوعاً انه كان وقع طاعون بالشام فخرج منهم خلق كثير هرباً من الطاعون ، فصاروا الى مغارة فماتوا في ليلة واحدة كلهم ، فبقوا حتى كانت عظامهم يمرّ بها المارّ فينحيها برجله عن الطريق ، ثم أحياهم الله فردّهم الى منازلهم فبقوا دهراً طويلا ، ثم ماتوا و تدافنوا .

الثاني والثلاثون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن أبي ايوب عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ان ابراهيم نظر الى جيفة على ساحل البحر تأكلها سباع الطير و سباع البحر ، ثم تثب السباع بعضها على بعض ، فتأكل بعضها بعضاً ، فتعجّب ابراهيم فقال : «رب أرني كيف تحيي الموتي » قال الله : «أولم تؤمن قال بلى و لكن ليطمئن قلبي قال

بوی بزنید ، اینطور خدا مردگان را زنده میکند ، وآیات خود را بشما مینماید شاید بعقل آئید ، بقره: ٧٣».

سی و یکم باز علی بن ابراهیم در تفسیرروایت میکند که : در شام طاعونی آمد وعدهٔ زیادی ازشهر گریختند ، وبدره‌ای پناه‌بردند ، در آن دره همه در یکشب مردند بدنهایشان باین حالت ماند تا استخوانهایش لخت شد وبر سرراه مردم افتاد ، عابرین باپا آنها را پس وپیش میکردند ، سپس خدا همه را زنده کرد وبمنزلها بر گرداند مدتی دراز ماندند وباز مردندویکدیگررا دفن کردند .

سی و دوم باز هم علی بن ابراهیم در تفسیراز ابو بصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : حضرت ابراهیم دید مرداری کنار دریا افتاده مرغان لاشخوار و درندگان دریا از آن میخورند ، گاهی هم درندگان بجان‌هم افتاده یکدیگر را پاره میکنند ومیخورند ، از این منظره تعجب کرد و گفت : « پروردگارا بمن بنما چگونه مردگان را زنده میکنی » خطاب شد : مگرایمان نیاورده ای ؟ گفت : چرا ، ولی

فخذ اربعة من الطير» الاية فأخذ ابراهيم الطاووس و الديك و الحمام و الغراب ، فقطّعهن و أخذ لحماتهن ففرّقه على عشرة أجبال و أخذ مناقيرهن ثم دعاهن فقال: احيى باذن الله، فكانت تتألف وتجتمع لحم كل واحد و عظمه الى رأسه ، و طارت الى ابراهيم ، فعند ذلك قال ابراهيم : «ان الله عزيز حكيم» .

الثالث و الثلاثون مارواه علی بن ابراهيم في تفسيره ايضاً مرسلا ان الله لما أنزل علي موسى التورية و كلّمه قال في نفسه : ماخلق الله خلقاً أعلم منى ، فأوحى الله الى جبرئيل ان أدرك موسى وأعلمه ان عند ملتقى البحرين رجلا هو أعلم منك فاتبعه و تعلّم منه ، فقال لوصيه يوشع : ان الله أمرني ان اتبع عند ملتقى البحرين رجلا و أتعلم منه فتزود يوشع حوتاً مملوحاً ، و خرجا و بلغ ذلك المكان ، فأخرج وصيّ موسى الحوت و غسله بالماء ، و وضعه على الصخرة ، و كان ذلك الماء ماء الحيوان فحيى الحوت ودخل في الماء «الحديث» .

تا دلم آرام گیرد ، خطاب شد چهار مرغ بگیر ..... بقره ۲٦ طاووس و خروس و کبوتر و کلاغ را گرفت پاره پاره کرد گوشتشان را قسمت کرده برسر ده کوه گذاشت ، منقارهای آنهارا دردست گرفت وصداشان زد فرمود : باذن خدا زنده شوید ، دید استخوانها و گوشتهای هریك بهم متصل شد ، وبسرش پیوست وبجانب وی پرواز کرد ، اینگاه فرمود : خدا عزیز وحکیم است .

سی و سوم : بازهم علی بن ابراهیم درتفسیر ـ بدون ذکرسند ـ روایت میکند که چون خداوند تورات رابر موسی نازل کرد وباوی سخن گفت ، موسی باخود گفت : خدا کسی دانشمندتر از من نیافریده از جانب حق بجبرئیل وحی شد موسی را دریاب بوی بگو آنجاکه دودریابهم متصل میشود مردی است که ازتو دانشمند تراست ، ازاوپیروی کن ، وعلم بیاموز ؛ موسی چون دستوررا گرفت مأموریت خویش بوصی خود یوشع ابراز کرد ، یوشع ماهی نمکزده‌ای برای توشه راه بر داشت و حرکت کردند ؛ چون بوعده گاه رسیدند یوشع ماهی را بیرون آورده درآب شست ـ و این آب آب حیات بود وقتی که آن را روی سنگ گذاشت زنده شد و خودرا درآب افکند «تاآخرحدیث»

الرابع والثلاثون مارواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثنا جعفر بن أحمد عن عبد الله بن موسى عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سألته عن قول الله تعالى : «ويسئلونك عن ذي القرنين» ؟ فقال : ان ذا القرنين بعثه الله الى قومه فضرب على قرنه الايمن فأماته الله خمسمائة عام ، ثم بعثه الله فضرب على قرنه الا يسر فأماته الله خمسمائة عام ؛ ثم بعثه الله اليهم بعد ذلك ، فملكه مشارق الارض و مغاربها من حيث تطلع الشمس الي حيث تغرب .

أقول : ويأتي مثله في معناه وان امير المؤمنين عليه السلام قال : وفيكم مثله يعني نفسه .

الخامس والثلاثون مارواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثني أبي عن الحسن بن محبوب عن مالك بن عطية عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر عليه السلام قال : سألته عن تفسير هذه الاية « واضرب لهم مثلا أصحاب القرية اذ جاء ها المرسلون اذ أرسلنا اليهم اثنين فكذّبو هما فعزّ زنا بثالث

سی و چهارم : باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر از ابو بصیر روایت میکند که گفت : از حضرت صادق تفسیر این آیه را پرسیدم :«احوال ذوالقرنین ازتو پرسند کهف ۸۲» فرمود : خدا ذو القرنین را بسوی قومش فرستاد ، چون دعوتشان کرد ضربتی بطرف راست پیشانیش زدند ، خدا اورا میراند ، وپس از پانصد سال زنده‌اش کرد ، وباز برای دعوت مردم اعزامش کرد ، این بار ضربتی بطرف چپش زدند ؛ دو باره مرد ، وباز پس از پانصد سال زنده اش کرده برای دعوت قوم مأمورش کرد ، این بار مشرق ومغرب زمین را در اختیارش گذاشت و پادشاهی روی زمینش داد .

مؤلف گوید . بعداً حدیثی بهمین مضمون بیاید ، ودر آن حدیث است که امیر المؤمنین (ع) فرمود میان شما هم نظیروی هست وغرض خود آنجناب بود .

سی و پنجم بازهم علی بن ابراهیم درتفسیر ازابو حمزه ثمالی نقل میکند که گفت ازحضرت باقر (ع) تفسیر این آیه‌را پرسیدم « برای ایشان مردم آن قریه را مثل بزن وقتی که پیمبران نزدشان آمدند ، آندم که دونفررا بسوی آنان فرستادیم و تکذیبشان کردند

قال : بعث الله‌رجلين الى أهل مدينة انطاكية ، فجا آهم بما لا يعرفون ، فغلظوا عليهما فأخذو هما و حبسو هما في بيت الا صنام ، فبعث الله الثالث و ذكرالقصة بطولها و فيها ان الثالث أظهر دين الملك أولا ثم أمر باحضار هما للمناظرة ، فطلب منهما ان يدعوا الاعمى و مقعد بالشفا ففعلا مرة بعد اخرى فاجاب‌الله دعائهما ، فقال : أيها الملك قدأتيا بحجتين ولكن بقى شىء و احدفان فعلاه دخلت معهما في دينهما ، ثم قال : ايها الملك بلغنى انه كان للملك ولد واحد ومات فان أحياه الاهما دخلت معهما في دينهما ، فقال الملك : وأنا ايضاً معك ، ثم قال لهما : قد بقيت هذه الخصلة الواحدة ، قدمات ابن للملك فادعوا الهكما فيحييه ، قال : فخر"اساجدين فأطالا السجود ثم رفعارأسهماوقالا : ابعث الى قبر ابنك تجده قدقام من‌قبره‌ان‌شاءالله ، قال : فخرج الناس فوجدوه قدخرج من قبره ينفض رأسه من‌التراب ، فأتي به‌الملك فعرف انه ابنه فقال له : ما حالك يابنى ؟

بسومی تقویتشان کردیم ! یس : ١٣ ـ ١٤ » فرمود خداوند دو نفر برای دعوت مردم انطاکیه فرستاد ؛ چون مطالب‌تازه‌ای برایشان آوردند شدت بخرج‌داده آنان‌را گرفتند و دربتخانه زندان کردند ، خداوندسومی‌رافرستاد . . . سومین اول خودرا تابع دین پادشاه معرفی کرد ، ودستور داد دونفررا برای بحث حاضر کردند ، گفت : اگر راست میگوئید ودین شماحق است دعا کنید کوری بینا شود ، و زمینگیری شفا یابد پیمبران چند مرتبه دعا کردند ودعایشان مستجاب شد سومین گفت : ای‌پادشاه اینان برای‌مدعای خویش حجت وبرهان آوردند ، ولی‌یك کار دیگرمانده که اگر کردند من هم‌بدین‌آنان وارد میشوم ، شنیده‌ام که پادشاه یگانه پسری داشته که مرده است ، اگر خدای اینان آن پسررا زنده کرد من دینشان‌را می پذیرم ، پادشاه گفت من هم‌ایمان میآورم سپس به پیمبران گفت : یك‌معجزه دیگر مانده ، پسر پادشاه از دنیا رفته خدایتان را بخوانید تا زنده‌اش کند ، بسجده افتادند ، سجده‌ای طولانی کرده سپس سربرداشتند و گفتند : کسی‌را سرقبر پسرت‌بفرست که اینك زنده شود و از قبر بیرون آید مردم بجانب قبر شتافتند ، دیدند ازقبر بیرون‌آمده خاك ازسر خود می‌فشاند ، وی‌را نزد پدر آوردند ، چون‌فرزندرا دید شناخت ، احوالش پرسید ، گفت : من مرده بودم دیدم دونفر در برابر

قال : كنت ميتاً فرأيت رجلين بين يدى ربى الساعة ساجدين يسألانه أن يحييني فأحياني ، فقال : يابنى تعرفهما اذا رأيتهما ؟ قال : نعم ، فأخرج الناس جملة الى الصحراء فكان ينظر الى رجل رجل حتى مرّ با لاول بعد جمع كثير ، فقال : هذا أحدهما ، ثم مرّ أيضاً بقوم كثيرين حتى رأى الاخر فقال : وهذا الاخر ، فآمن الملك وأهل مملكته .

السادس و الثلاثون مارواه على بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثنى أبى عن ابن فضال عن عبدالرحمن بن أبى نجران عن ابن مسكان عن أبى بصير عن أبى عبدالله عليه السلام قال : سألته عن بلية أيوب وذكر الحديث الى أن قال أبو عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : « وو هبناله أهله و مثلهم معهم رحمة منا و ذكرى لا ولي الالباب » قال : فردّ الله عليه أهله الذين ماتوا قبل البلاء ، وردّ عليه أهله الذين ماتوا بعدما أصابهم البلاء كلهم أحياهم الله تعالى فعاشوا معه .

السابع والثلاثون مارواه الشهيد الثاني الشيخ زين الدين قدس سره في كتاب مسكن الفؤاد عند فقد الاحبة والاولاد ، نقلا من كتاب العيون والمحاسن للشيخ

خدا بسجده افتاده تقاضا میکنند مرا زنده فرماید ، خدا بدعای ایشان مرا زنده کرد ،پدر گفت : اگر آنان را ببینی میشناسی ؟ گفت آری دستورداد مردم بصحرا روند وهمه در برابرش صف بکشند پسر درصورت یك یك نگاه میکرد ، چون چشمش بیکی از آن دو نفر افتاد ، گفت این یکی از آنهااست ، باز درمیان عدهٔ دیگری گردش کرد چون دومی را دید گفت این نفر دیگر است اینگاه پادشاه واهل مملکت همه ایمان آوردند .

سی و ششم : باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر از ابو بصیر نقل میکند که شرح گرفتاری ایوب را از حضرت صادق (ع) پرسیدم ـ سپس قصه را نقل میکند تا اینجا که میگوید ـ در تفسیر این آیه : « کسانش را با مثلشان باو دادیم ، رحمتی از ما وپندی برای خردمندان بود ، ص : ٤٣ » فرمود : خداوند کسانش را که پیش از گرفتاری مرده بودند ، با آنان که بعد مردند همه را زنده کرد ، ومدتی باوی زندگی کردند

سی وهفتم : شهید ثانی در کتاب «مسکن الفؤاد» از معاویة بن مره نقل میکند که ابو طلحه پسری داشت بسیار مورد علاقه ؛ از دنیا رفت ، زنش در این مصیبت صبر

المفيد، عن معوية بن مرة قال: كان ابوطلحة يحب ابنه حباً شديداً، فتوفى الولد ثم ذكر ان امرأته صبرت صبراً عظيماً، و ان أباه ايضاً صبر و ان رسول الله صلى الله عليه وآله لما علم بذلك قال: الحمدلله الذى جعل في امتى مثل صابرة بنى اسرائيل، فقيل: يا رسول الله ماكان من خبرها؟ فقال: كان في بنى اسرائيل امرأة لها زوج ولها منه غلامان، فأمرها بطعام ليدعوا الناس عليه ففعل و اجتمع الناس في دارها، فانطلق الغلامان يلعبان فوقعا في بئر كان في الدار فماتا، فكرهت ان تنغص علي زوجها الضيافة فادخلتهما البيت وسجتهما بثوب فلما فرغوا دخل زوجها فقال أين ابناى؟ فقالت: هما في البيت، وانها كانت تمسحت بشيء من الطيب، و تعرضت للرجل حتى وقع عليها، ثم قال: اين ابناى؟ قالت: هما في البيت فناداهما فخرجا يسعيان، فقالت المرأة: سبحان الله قد والله كانا ميتين ولكن الله تعالى احياهما ثواباً لصبرى.

الثامن و الثلاثون ماروا رئيس المحدثين أبوجعفر بن بابويه في اعتقاداته في باب الاعتقاد في الرجعة مرسلا في قوله تعالى: «الم تر الى الذين خرجوا من

عظیمی کرد، پدر نیز شکیبائی کرد، پیغمبر (ص) چون از جریان خبردار شد فرمود: شکر خدایرا که درامت من کسانی نظیر آن زن شکیبای بنی اسرائیلی قرار داد، پرسیدند صبروی چگونه بوده؟ فرمود: در بنی اسرائیل زنی بود شوهری داشت با دو پسر، شوهر دستور داد برای مهمانی غذائی تهیه کند، غذا آماده شد ومهمانان آمدند، در این میان پسران که سرگرم بازی شده بودند درچاه خانه افتاده مردند، زن برای اینکه شوهرا کنون آزرده نشود ومهمانیش بهم نخورد بچه‌ها را برد در اطاق وپارچه‌ای روی بدنشان کشید، چون مهمانی برگزار شد شوهرسراغ بچه‌ها راگرفت، گفت در اطاق اند، سپس خود را معطر کرده در برابروی آمد؛ عمل زنا شوئی انجام گرفت، باز پرسید بچه ها کجایند؟ گفت در اطاق، صدا شان زد؛ از اطاق بیرون دویدند مادر گفت: سبحان الله بخدا! مرده بودند، اما برای صبری که من کردم خداوند زنده‌شان کرد.

سی وهشتم: شیخ صدوق در کتاب اعتقادات در باب رجعت، در تفسیر این آیه: «مگر قصهٔ آنان راکه هزاران نفر بودند واز بیم مرگ از وطن خود بیرون رفتند

ديارهم و هم الوف» قال : هؤلاءِ كانوا سبعين الف بيت و كان فيهم الطاعون كل سنة الى أن قال : فأجمعوا على أن يخرجوا جميعاً من ديارهم اذا كان و قت الطاعون ، فخرجوا بأجمعهم فنزلوا على شط ّ بحر ، فلما وضعوا رحالهم ناداهم الله موتوا فماتوا جميعاً ، فكنستهم المارة عن الطريق ، فبقوا بذلك ماشاءِ الله ، فمرّ بهم نبيّ من أنبياء بني اسرائيل يقال له ارميا ، فقال : لو شئت يارب لاحييتهم فيعمروا بلادك ويلدوا عبادك ، ويعبدونك مع من يعبدك ، فأوحى الله اليه أتحبّ ان احييهم لك قال : نعم فأحياهم الله وبعثهم معه فهؤلاءِ ماتوا ورجعوا الى الدنيا ثم ماتوا بآجالهم.

التاسع والثلاثون ما رواه ابن بابويه ايضاً في اعتقاداته مرسلا في قوله تعالى: «أو كالذى مرّ على قرية وهى خاوية على عروشها قال انّى يحيي هذه الله بعد موتها فأماته الله مأة عام ثم بعثه » قال فهذا مات مأة عام ، ثم رجع الى الدنيا ثم مات باجله وهو عزير وروى انه ارميا عليه‌السلام .

ندانستى ؟ بقره : ٢٤٣» حديثى نقل ميكند كه : اينان هفتاد هزار خانوار بودند ، هر سال دچار طاعون ميشدند ، . . . . سالى اتفاق كرده ، موقع طاعون همه از شهر بيرون شدند، كنار دريائى منزل كردند ، چون بارهارازمين نهادند فرمان خدا رسيد وهمه مردند عابرين بدنهاى ايشان را از ميان راه كنار كشيدند ؛ مدتى گذشت يكى از پيمبران بنى اسرائيل بنام ارميا ازآنجا ميگذشت اين هيئت را كه ديد عرض كرد پروردگارا ! ايكاش اينان را زنده ميكردى تاشهرهارا آباد كنند ، وفرزندانى توليد كنند كه چون ديگران تورا بپرستند وحى شد : ميخواهى براى تو زنده‌شان كنم ؟ عرض كرد آرى خداوند همه را زنده كرد ؛ وهمراه وى فرستاد .

پس اين عده‌هم پس ازمرگ بدنيا بر گشتند وباز بمرگ طبيعى خودمردند .

سى و نهم باز صدوق در اعتقادات در بارهٔ اين آيه « يا مثل آنكه بقريه اى كه سقف هايش فرو ريخته بود عبور كرد گفت خدا چگونه مردم اينجا را كه مرده اند زنده ميكند ؟ خدا وى را ميراند وپس ازصدسال زنده اش كرد بقره : ٢٥٩» مى‌فرمايد اين‌هم صدسال مرده بود سپس بدنيا بر گشت وباز بأجل خودمرد واين عزير ، وبروايتى ارميا (ع) بود .

الاربعون مارواه ابن بابويه ايضاً في اعتقاداته مرسلا في قصة المختارين من قوم موسى لميقات ربه وقوله تعالى : « ثم بعثنا كم من بعد موتكم » قال : انهم لما سمعوا كلام الله قالوا: لانصدق به حتى نرى الله جهرة فاخذتهم الصاعقة فماتوا فقال موسى : يارب ما اقول لبنى اسرائيل اذا رجعت اليهم ؟ فأحياهم الله عز وجل ثم رجعوا الى الدنيا فأكلوا وشربوا و نكحوا النساء ، وولدت لهم الاولاد ، وبقوا فيها ثم ماتوا بآجالهم .

الحادى والاربعون مارواه ابن بابويه ايضاً في اعتقاداته مرسلا ان عيسى كان يحيي الموتى باذن الله و ان جميع الموتى الذين أحياهم عيسي عليه السلام باذن الله رجعوا الى الدنيا وبقوا فيها ثم ماتوا بآجالهم .

الثاني والاربعون ما رواه ابن بابويه ايضاً في اعتقاداته مرسلا ان اصحاب الكهف لبثوا في كهفهم ثلثمأة سنين وازدادوا تسعا ثم بعثهم الله فرجعوا الى الدنيا ليتسائلوا بينهم وقصتهم معروفة ، قال ابن بابويه : فان قال قائل : قد قال الله : «وتحسبهم ايقاظاً وهم رقود» ؟ قيل له : انهم كانوا موتى وقد قال الله عزوجل : «من

چهلم : بازهم صدوق دراعتقادات ، درقصۀ آن هفتاد نفر انتخاب شده قوم موسى كه خدا ميفرمايد« سپس شمارا پس ازمرگ زنده كرديم» حديثى نقل ميكند كه: چون كلام خدا را شنيدند گفتند ما تاوى را آشكارا نبينيم تصديق نميكنيم ، آنگاه صاعقه همه را گرفت ومردند ، موسى عرض كرد : پروردگارا ! هنگامى كه برگردم جواب بنى اسرائيل را چه گويم ؟ خداوند زنده شان كرد ، بدنيا برگشتند ، خوردندو آشاميدندوزن گرفتند و بچه پيدا كردند ، مدتى هم بودند سپس بمرگ خويش مردند .

چهل ويكم : بازهم صدوق در اعتقادات روايت ميكند كه حضرت عيسى باذن خدا مرده زنده ميكرد ، وهمۀ مردگانى راكه زنده كرد بدنيا برگشتند ، مدتى هم ماندند ، سپس بمرگ خويش مردند .

چهل ودوم : بازهم صدوق دراعتقادات روايت ميكند كه : اصحاب كهف سيصدونه سال درغار ماندند ، سپس خدا زنده شان كرد تا با يكديگر سؤال و جواب كردند ، وقصه معروف است ،اگر كسى گويد : اينان نمرده بودند چون خداوند ميفرمايد : « گمان ميكنى

بعثنا من مرقدنا هذا ماوعد الرحمن وصدق المرسلون» وان قالوا ذلك فانهم كانوا موتي ومثل هذا كثير « انتهى » .

الثالث والاربعون مارواه الشيخ تقی الدين ابراهيم بن على العاملی الكفعمی في مصباحه فی الفصل الثلاثين فی ادعية الانبياء عليهم السلام دعاء آصف عليه السلام ، روی انه أتی بعرش بلقيس بهذا الدعاء وان به كان عيسى عليه السلام يحيی الموتي ؛ و هو : « اللهم انی اسئلك بانك لا اله الا انت» و ذكر دعاءاًقصيراً .

الرابع والاربعون ما رواه الشيخ الجليل أبو منصور أحمد بن على بن أبی طالب الطبرسی في كتاب الاحتجاج علی أهل اللجاج في احتجاج الصادق عليه السلام على الزنديق الذی سأله عن مسائل كثيرة في حديث طويل يقول فيه الزنديق : فلو ان الله ردّ الينا من الاموات فی كل مأة عام لنسأله عمن مضی منا الی ماصاروا و كيف حالهم ؟ فقال أبو عبدالله عليه السلام : هذه مقالة من أنكر الرسل و كذّبهم ، ان الله أخبر

بيدارند درصورتيكه خفته‌اند سورهٔ كهف «١٨» .

جواب گوئيم : مردن را هم خفتن ميگويند ، بدليل اينكه خدا از قول اهل محشر نقل ميكند كه گويند : «كه مارا ازخوابگاه خويش بر انگيخت ؟ اين همان است كه خدا وعده ميداد وپيمبران راست ميگفتند ، يس: «٥٢» اينان كه قطعاً مرده بودند ، امثال اين تعبيرها زياداست ، پايان كلام صدوق .

چهل وسوم : شيخ كفعمی درفصل سی ام مصباح ـ كه دردعاهای انبيا است ـ در دعای آصف عليه السلام روايت ميكند كه آصف تخت بلقيس را بوسيلهٔ اين دعا آورد حضرت عيسی هم باهمين مرده زنده ميكرد وآن دعا اين است : اللهم انی اسألك بانك لااله الا انت تا آخر دعا كه دعای كوچكی است .

چهل وچهارم : ابومنصور طبرسی در كتاب احتجاج ؛ درمباحثات حضرت صادق(ع) باآن مرد بی عقيده‌ای كه مسائل زيادی پرسيد ، نقل ميكند كه گفت : خوب بود خدا هرصد سال بعضی از مردگان رازنده كندتا شرح حال مردگانمانرا ازآنها بپرسيم ، حضرت فرمود اين گفتار اشخاصی است كه پيمبران را انكارو تكذيب كردند ، زيرا خداوند در كتابهای

في كتابه على لسان الانبياء حال من مات منا أفيكون أحد أصدق من الله و رسله ؟ وقد رجع الى الدنيا ممن مات خلق كثير ، منهم أصحاب الكهف أماتهم الله ثلثمأة عام وتسعة ثم بعثهم فی زمان قوم انكروا البعث ليقطع حجتهم ، وأمات الله ارمياء النبی عليه السلام الذی نظر الی خراب بيت المقدس فقال : أنّى يحيى هذه الله بعد موتها فأماته الله مأة عام ثم أحياه وبعثه « الحديث » .

الخامس والاربعون ما رواه الطبرسی ايضاً فی الاحتجاج فی احتجاج الصادق عليه السلام على بعض أعداء الدين في حديث قال : ان الله أمات قوماً خرجوا عن أوطانهم ، هاربين من الطاعون لا يحصى عددهم فأماتهم الله دهراً طويلا حتى بليت عظامهم ، وتقطعت أوصالهم وصاروا تراباً ، فبعث الله في وقت أحبّ ان يرى عباده قدرته نبيّاً يقال له حزقيل فدعاهم فاجتمعت أبدانهم و رجعت فيها أرواحهم و قاموا كهيئة يوم ماتوا لا يفتقدون من أعدادهم رجلا ، و عاشوا بذلك دهراً طويلا .

آسمانی بزبان انبياء حال مردگان را بيان كرده ، ازخدا وپيغمبر راستگو تر هم هست ؟ علاوه عدهٔ زيادی هم بدنيا بر گشتند ، ازجمله اصحاب كهف كه سيصدو نه سال مرده بودند ودرزمان مردمی كه منكر قيامت بودند خدازنده شان كرد ؛ تا حجت بر آنان تمام شود ، ارميای پيغمبر را هم كه خرابه‌های بيت المقدس را ديد و گفت : چگونه خدا مردم اينجا را زنده ميكند ؟ ميراند و پس ازصد سال زنده اش كرد ، و برای دعوت مردم فرستادش ! «تا آخر حديث» .

چهل و پنجم : باز طبرسی در احتجاج ـ درمباحثات حضرت صادق (ع) با يكی از دشمنان دين ـ درحديثی نقل ميكند كه فرمود : خدا عدهٔ بيشماری را كه ازطاعون فرار كردند ميراند ، روزگاری دراز باين حال بودند ، استخوانها پوسيد ؛ بندها از هم جدا شد ، همه خاك شدند ، تا موقعی كه خدا خواست قدرت خويش را به بندگان بنمايد پيغمبری بنام حزقيل فرستاد تا آنان را صدازد ، بدنها گردآمد وروحها ببدنها بر گشت و بهمان هيئت كه مرده بودند همه برخاستند يك نفرشان هم كم نبود ، روزگاری درازهم دردنيا زندگی كردند .

السادس و الاربعون ما رواه الطبرسی ایضاً في احتجـاج الصادق عليه السلام في حديث طويل قال : وان الله تعالى أمات قوماً خرجوا مع موسی حین توجّه الی الله فقالوا : أرنا الله جهرة فأماتهم الله ثم أحياهم «الحديث» .

السابع و الاربعون ماروا‌ه الشيخ الجليل قطب الدين سعد بن هبة الله الراوندی في كتاب الخرایج والجرایح في أعلام فاطمة عليها السلام ، عن المفضل بن عمر عن الصادق عليه السلام قال : لما تزوّج رسول الله صلى الله عليه وآله خديجة هجرتها نساء قريش و قلن : تزوّجت يتيم آل أبی طالب فقيراً لامال له ، فلما حضرت ولادة فاطمة بعثت اليهن و طلبتهن فلم يأت منهن واحدة ، فاغتمّت خديجة ، فبينا هی كذلك اذ دخلت عليها أربع نسوة طوال كانهن من نساء بنی هاشم ، ففزعت منهن فقالت احديهن : لاتحزنی يا خديجة فانا رسل ربك اليك ونحن اخواتك انا سارة و هذه آسية بنت مزاحم و هـی رفيقتك في الجنة ، وهذه مريم بنت عمران ، و هذه ام البشر أمناحوا ، بعثنا الله اليك لنلی منك ماتلی النساء من النساء ، فجلست واحدة عن يمينها ، واخری عن شمالها ،

چهل و ششم بازهم طبرسی درحديثی طولانی درمباحثات حضرت صادق (ع) نقل میکند که فرمود : خداوند جمعی را که همراه حضرت موسی بوعده گاه حق رفتند و تقاضای دیدار خدا کردند ؛ میراند وسپس زنده کرد «تا آخر حدیث» .

چهل و هفتم قطب راوندی در کتاب خرائج از مفضل بن عمـر روایت میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : هنگامی که خدیجه باپیغمبر (ص) ازدواج کرد زنان قریش از او بریدند ، گفتند به یتیم آل أبوطالب که فقیر بینوائی است شوهر کردهٔ ، چون وقت تولد حضرت زهرا (ع) رسید آنان را برای کمك خواست هیچیك نیامدند ، ازاین پیش آمد غمگین بود که ناگاه چهارزن بلند بالا بهیئت زنان بنی هاشم وارد شدند، خدیجه وحشت کرد یکی ازآنها گفت اندوهگین مباش که مافرستادگان خدا ، وخواهران توئیم من ساره‌ام ، این آسیه دخترمزاحم همنشین تو دربهشت است ، وآن مریم دختر عمران ، وآن حوا مادر ماست ، خداوند مارا فرستاده که در کار وضع حمل ترا کمك کنیم یکی طرف راست ، ودیگری طرف چپ ، ودیگری روبرو ، وآن دیگر پشت سرش نشست تا

والثالثة بين يديها ، والرابعة من خلفها ، فوضعت فاطمة عليها السلام «الحديث» .

الثامن والاربعون ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في كتاب الامالي في المجلس السابع و الثمانين عن أبي عبدالله أحمد بن محمد الخليلي عن محمد بن أبي بكر الفقيه عن أحمد بن محمد بن النوفلي عن اسحق بن يزيد عن حماد بن عيسى عن زرعة بن محمد الحضرمي عن المفضل بن عمر قال : قلت لابي عبدالله عليه السلام : كيف كانت ولادة فاطمة عليها السلام ؟ فذكر الحديث بطوله ، و فيه دخول النساء الاربع من الامم السالفة على خديجة عليها السلام كما رواه الراوندي ، الا انه لم يذكر حوا ام البشر وانما ذكر مكانها كلثم اخت موسى بن عمران عليه السلام .

التاسع والاربعون ما رواه الراوندي في كتاب الموازاة بين المعجزات الذي ألحقه و أضافه الى كتاب الخرايج والجرايح ، قال : قال الصادق عليه السلام : ان الله رد على ايوب أهله و ولده الذين هلكوا بأعيانهم ، و أعطاه مثلهم معه ، و كذلك رد الله عليه ماله ومواشيه بأعيانها وأعطاه مثلها .

الخمسون مارواه الراوندي في كتاب الموازاة ايضاً عن الصادق عليه السلام قال : ان عزيراً أماته الله مائة عام ، ثم بعثه وأحياه وكان معه اللبن لم يتغير قال : ولما مر

حضرت زهرا سلام الله عليها متولد شد «تا آخر حديث» .

چهل وهشتم شيخ صدوق درمجلس هشتاد وهفتم كتاب أمالى ازمفضل بن عمر نقل ميكند كه گفت : ازحضرت صادق عليه السلام پرسيدم : تولد حضرت فاطمه سلام الله عليها چگونه بود ؟ ـ سپس قصهٔ ورود همان چهار زن را نقل ميكند اما بجاى حوا كلثم خواهر موسى بن عمران را نام ميبرد .

چهل ونهم راوندى در كتاب موازات كه ملحق بخرائج است نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : خداوند زن وفرزند حضرت ايوب را ـ كه مرده بودند ـ زنده كرد ، وبعد آنان هم علاوه بوى عطا كرد ؛ وهمچنين مال وحشمش را عينش را رد كرد وبهمان مقدارهم اضافه كرد .

پنجاهم : بازراوندى درهمان كتاب نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : خداوند «عزير» را ميراند وپس ازصدسال زنده كرد مقدارشيرى همراه داشت أبداً تغييرى

عزير على قرية وهى خاوية على عروشها خراب أهلها كلهم موتى ، فعلم انهم ماتوا بسخط الله ، فدعاربه فقال تعالى : رشّ عليهم الماء ففعل فأحياهم الله وهم الوف وبعثه اليهم رسولا وعاش سنين .

الحادي والخمسون ما رواه الراوندى ايضاً في كتاب الموازاة رفعه قال : ان عيسى عليه السلام بعث رجلا الى الروم لايداوى رجلا الا أبراه ، ثم بعث آخر وعلمه الذى يحيى به الموتى ، فدعا الروم فأدخل على الملك فقال : انا أحيى الموتى وكان للملك ولد قدمات ، فركب الملك و الناس معه الى قبر ابنه ، فدعا رسول عيسى وآمن طبيب الملك الذى هو رسول المسيح اولا ، فانشقّ القبر و خرج ابن الملك ثم جاء يمشى حتى جلس فى حجر أبيه فقال : يابنىّ من أحياك ؟ فنظر الى الرسولين فقال : هذا وهذا ، فقاما وقالا : أيها الملك انا رسول المسيح فآمن الملك

نكرده بود ، وچون بقريه‌اى گذشت كه همه سقفهايش روى‌هم ريخته‌بود ومردمش مرده بودند ، فهميد كه بغضب خدامرده‌اند ، دعا كرد كه خدا زنده شان كند ، خطاب شد آب بر آنان بپاش چون پاشيد خداوندهمه آنان‌را كه‌هزاران نفربودند زنده كرد ، وعزير را پيغمبر شان قرارداد وساليانى هم درميانشان بود .

پنجاه‌ويكم بازهم راوندى درهمان كتاب نقل ميكند كه حضرت عيسى مردى را براى دعوت ودرميان فرستاد كه هرمريضى را مداوا ميكرد شفامى يافت ، سپس ديگرى را فرستاد ومرده زنده كردن را بوى آموخت چون بكاردعوت پرداخت وى‌را گرفته نزد پادشاه بردند ، در حضور پادشاه دعوى كرد كه من مرده زنده ميكنم ، اتفاقاً سلطان پسرى‌داشت مرده‌بود ، بناشد براى اثبات مدعاى‌خود آن‌پسررا زنده كند ، شاه‌سوارشد ومردم‌هم بدنبالش بجانب قبر رفتند فرستاده عيسى‌را حاضر كرد ضمناً دكترشاه‌هم كه آن فرستادهٔ ديگر حضرت عيسى بود قبلا ايمان آورده‌بود ـ دعا كرد ، قبر شكافته شد و شاهزاده بيرون آمد ، و بطرف پدر رفت و در دامنش نشست ، شاه گفت : پسر جان ، كه تو را زنده كرد ؟ بآن دو نفر نگاه كرده ، گفت : اين و اين ، اين گاه فرستاده ها ازجا بر خاسته گفتند : پادشاها ما فرستادگان حضرت مسيحيم ، همانندشاهو

و أهل بيته فی الحال .

الثانی و الخمسون ماروواه رئيس الطائفة أبوجعفر الطوسی فی أوائل كتاب الغيبة مرسلا قال : و ان أصحاب الكهف قد أخبر الله عنهم انهم بقوا فی كهفهم ثلثمائة سنة وازدادوا تسعاً ، ثم أحياهم الله تعالى فعادوا الى الدنيا ورجعوا الى قومهم ، وقد كان من أمر صاحب الحمار الذی نزل بقصته القرآن وأهل الكتاب ، يرون انه كان نبياً فأماته الله مأة عام ثم بعثه .

الثالث والخمسون ماروواه الحسن بن سليمان بن خالد القمی فی رسالته نقلا من كتاب مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن الحسين بن علوان عن محمد بن داود العبدی عن الاصبغ بن نباتة ان عبدالله بن الكوا قام الى أمير المؤمنين عليه السلام فقال : ان أباالمعمر يزعم أنك حدثته أنك سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : انا قدرأينا و سمعنا برجل أكبر سناً من أبيه فقال أمير المؤمنين عليه السلام : ان عزيراً خرج من أهله و امرأته في شهرها وله يومئذ خمسون سنة ، فابتلاه الله و أماته مأة عام ثم بعثه ورجع الى أهله و استقبله ابنه و

كسانش ايمان آوردند .

پنجاه ودوم : شيخ طوسی دراوائل كتاب غيبت روايت ميكند كه اصحاب كهف بشهادت قرآن سيصد و نه سال درغار ماندند ، سپس زنده شده بدنيا برگشتند و بسوی قومشان رفتند ، ونيز در بارۀ آن صاحب الاغ هم قرآن گواهی ميدهد كه پس از مرگ زنده شد ، ودر روايات اهل كتاب است كه وی پيغمبری بود خداوند ميراندش و باز زنده اش كرد .

پنجاه وسوم : حسن بن سليمان قمی دررساله خود ازاصبغ بن نباته نقل ميكند كه عبدالله كوا برخاست مقابل حضرت امير المؤمنين (ع) ايستاد و گفت : ابو المعمر می گويد شما از پيغمبر نقل ميكنيد كه فرموده : ما شخصی را ديده و شنيده ايم كه از پدرش بزرگتر است ؟ فرمود : آری «عزير» در سن پنجاه سالگی موقعی كه عيالش نه ماهه آبستن بود از شهر خويش بيرون رفت ، بآن بليه دچار شد كه مرد و پس از صد سال خدا زنده اش كرد ، وبكسانش برگشت ، پسرش كه صدساله شده بود برابرش آمد وعزير

هو ابن مائة سنة ، ورد الله عزيراً الى الذى كان به ، و ان الله ابتلى قوماً بذنو بهم فأماتهم قبل آجالهم ، ثم ردهم الى الدنيا ليستوفوا أرزاقهم ؛ ثم أماتهم بعد ذلك ان الله قال فى كتابه : «واختار موسى قومه سبعين رجلا لميقاتنا » فانطلق بهم فقالوا: «لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة» قال الله عزوجل : « فأخذتهم الصاعقة » يعنى الموت «وانتم تنظرون ثم بعثنا كم من بعد موتكم لعلكم تشكرون * وظللنا عليكم الغمام و انزلنا عليكم المن والسلوى» فهذا بعد الموت اذ بعثهم و ايضاً مثلهم «الملاء الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم» ومثلهم عزيراً «أماته الله مأة عام ثم بعثه» يا ابن الكوا فلا تشكن فى قدرة الله عزو جل .

الرابع والخمسون ما رواه أيضاً نقلا من مختصر البصائر لسعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين عن صفوان بن يحيى عن أبى خالد القماط عن حمران بن أعين عن أبى

دو باره زندگی را ازسر گرفت .

و نیز خداوند جمعی را بگناهانشان مؤاخذه کرد پیش ازوقت میراندشان، وبازبعداً زنده‌شان کرد تا تتمهٔ رزق مقدر خویش‌را بخورند ، چنانکه درقرآن میفرماید : «موسی هفتاد نفر ازقومش‌را برای وعده‌گاه ماانتخاب کرد» آنان را با خود برد « گفتند . ماتا خدارا آشکارا نه‌بینیم ایمان نیاریم » خدا میفرماید : آنگاه صاعقه -یعنی مرگ- شمارا درحالی که تماشا میکردید گرفت سپس بعداز مرگ زنده تان کردیم ، شاید سپاسگزاری کنید ، وابرراسایبان شما کردیم وترنجبین ومرغ بریان (از آسمان) برایتان فرستادیم ؛ بقره : ٥٥ -٥٦» اینهاهم پس ازمرگ زنده شدند .

و نیز میفرماید : « مگر قصهٔ آنان را که هزاران نفر بودند و از بیم مرگ از وطن بیرون رفتند ، خدا فرمود : بمیرید ، سپس زنده شان کرد . ندانستی ، بقره ٢٤٣ » عزیر هم مثل اینان بود که مرد و پس از صد سال زنده شد ابن‌کوا در قدرت خدا شك نکن .

پنجاه و چهارم : باز حسن بن سلیمان ازحمران بن اعین نقل میکند که گفت : بحضرت باقر (ع) عرض کردم : در بنی اسرائیل چیزی بوده که نظیرش در ما نباشد ؟

جعفر عليه السلام قال : قلت له : هل كان في بني اسرائيل شيء لا يكون هيهنا مثله ؟ قال : لا، قال :فقلت:قولة تعالى:«ألم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم الف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم» بل أحياهم الله تعالى حتى نظر الناس اليهم ثم أماتهم من يومهم أوردّهم الى الدنيا قال : بل ردّهم الى الدنيا حتى سكنوا الدور ، و أكلوا الطعام ونكحوا النساء ، ولبثوا بذلك ما شاء الله ثم ماتوا بالاجال .

الخامس والخمسون ماروا ابن بابويه في كتاب الامالي في المجلس السابع والثلاثين عن علي بن الحسين بن شاذويه عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري عن أبيه عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن أبي عمير عن ابان بن عثمان عن أبان بن تغلب عن عكرمة عن ابن عباس قال : لما مضي لعيسى عليه السلام ثلاثون سنة بعثه الله عزوجل الى بني اسرا ئيل فلقيه ابليس على عقبة بيت المقدس ، و هي عقبة أفيق ثم ذكر ما جرى بينهما من المكالمات الى أن قال : فقال ابليس : أنت الذى بلغ من عظم ربوبيتك انك تخلق من الطين كهيئة الطير ، فتنفخ فيه فيصير طيراً فقال عيسى عليه السلام : بل العظمة للذى خلقني و خلق ما سخّر لي قال ابليس : فأنت الذى بلغ من عظم ربو بيتك انك تحيي الموتى ؟ قال عيسي : بل العظمة للذى

فرمود . نه گفتم این عده‌ای که خدا دربارهٔشان میفرماید «مگر قصهٔ آنان را که هزاران نفر بودند . ، ـ تا آخر آیه سابق ـ » اینهارا خدا بدنیا برگرداند تامردم ایشانرا دیدند وهمان روز مردند یا مدتی ماندند ؟ فرمود بدنیا بر گشتند ، بطوری که درخانه‌ها نشستند وغذا خوردند ، زن گرفتند ، ومدتی بودند سپس بمرگ طبیعی مردند

پنجاه و پنجم شیخ صدوق درمجلس سی وهفتم کتاب أمالی نقل میکند که ابن عباس گفت : چون حضرت عیسی بسن سی سالگی رسید خداوند برای دعوت اسرائیلیان مبعوثش کرد ، در گردنه بیت المقدس ـ که آنرا گردنه افیق گویند ـ ابلیس وی را ملاقات کرد ومیانشان گفتگوها شد . . . . شیطان گفت : توئی که عظمت خدائیت بجائی رسیده که از گل شبیه مرغی میسازی ودر آن میدمی پرنده میشود ؟ فرمود : عظمت آن خدائی دارد که مراو آن مرغی را که تسخیر من کرده ، آفریده است ، گفت : توئی که عظمت خدائیت بآنجا رسیده که مرده زنده میکنی ؟ فرمود : عظمت آن کسی دارد که من باذن او مرده زنده

باذنه احييهم ولابدّ من أن يميت ما أحييت ويميتني «الحديث».

السادس والخمسون ما رواه علي بن ابراهيم بن هاشم في تفسيره عند قوله تعالى: «اوكالذي مرّ على قرية» الاية قال: حدّثني أبي عن النضر بن سويد عن يحيى الحلبي عن هارون بن خارجة عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لما عملت بنو اسرائيل بالمعاصي و ذكر الحديث بطوله، وان الله سلّط عليهم بخت نصر فقتلتهم الى أن قال: فخرج ارميا فنظر الى سباع البرّ وسباع الطير تأكل من تلك الجيف، ففكّر في نفسه و قال: أنى يحيى هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه اى أحياه لما رحم الله بني اسرائيل، وأهلك بخت نصر ردّ بني اسرائيل الى الدنيا.

أقول: هذا الحديث مع قوة سنده جدّاً يدلّ على ان الله أحيى بني اسرائيل بعد القتل و أحيا نبيّهم بعد الموت وردّه اليهم فرجع و رجعوا الى الدنيا و بقوا مدة طويلة.

السابع والخمسون ما رواه الراوندي في الباب السابع من كتاب

میکنم وناچار آن مرده‌ای‌را که من زنده کنم ومرا میمیراند «تا آخر حدیث».

پنجاه‌وششم علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه: «یامثل آنکس که بقریه ای گذشت» از هارون بن خارجه نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود چون بنی اسرائیل در معصیت اصرار کردند . . . . خدا بخت النصر را بر آنان مسلط کرد تا شمشیر میانشان نهاد . . . ارمیا (از شهر) بیرون آمد دید درندگان زمینی وهوائی از آن مردارهامی خورند، با خود گفت چگونه خدا اینانرا زنده میکند؛ خداوند ویرا میراند و پس از صد سال زنده اش کرد، هنگامی که رحمت خدا شامل اسرائیلیان شد و بخت النصر را هلاک کرد. کشتگان بنی اسرائیل راهم زنده کرد.

مؤلف گوید این حدیث ـ که سندش هم قوی است ـ دلالت دارد که خدا بنی اسرائیل‌را پس‌از کشته شدن زنده کرد؛ و پیمبرشان راهم بعدازمرگ زنده کرد و بآنها برگرداند، همه‌بدنیا برگشتند، مدتی درازهم زندگانی کردند.

پنجاه‌وهفتم: «راوندی» درباب هفتم کتاب خرائج ازیونس بن ظبیان نقل میکند که

الخرائج و الجرايح عن يونس بن ظبيان قال : قلت للصادق عليه السلام : قوله عز و جل لابراهيم : «خذ أربعة من الطير فصرهن اليك» الآية قال : نعم قدكان ذلك فتحبون ان أريكم مثله «الحديث» .

الثامن والخمسون مارواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته نقلامن كتاب مختصر البصائر لسعدبن عبدالله عن محمدبن الحسين بن أبی الخطاب عن وهب بن حفص عن أبی بصير قال : دخلت علی أبی عبدالله عليه السلام فقلت : انا نتحدث ان عمر بن زميل رجل كان في بنی اسرائيل يقال له عبدربه ، وكان يدعو أصحابه الی ضلالة فمات فكانوا يلوذون بقبره ويتحدثون عنده اذخرج عليهم من قبره ينفض التراب من رأسه ويقول لهم : كيت و كيت .

التاسع والخمسون مارواه الثقة الجليل سعدبن هبة الله الراوندی في كتاب قصص الانبياء باسناده عن ابن بابويه عن أبيه عن سعدبن عبدالله عن أحمدبن محمدبن عيسی عن محمد بن خالد البرقی عن اسمعيل بن ابراهيم عن أبی بكر عن زرارة عن أبی عبد الله عليه السلام ان داود كان يدعو أن يعلمه القضاء بما هو الحق عنده ، فأوحی الله اليه ان الناس لا يحتملون ذلك و انی سأفعل و أتاه رجلان استعدی أحدهما

گفت : راجع باين آيه «چهار مرغ بگير و نزد خويش پاره پاره كن ، بقره : ۲۶۰ » ازحضرت صادق (ع) سؤال كردم ، فرمود : آری این قضيه واقع شد ، ميخواهيد كه نمونهٔ آنرا بشما هم بنمايانم ؟ « تا آخر حديث » .

پنجاه و هشتم : حسن بن سليمان قمی در رسالهٔ خويش از ابو بصير نقل ميكند كه گفت : خدمت حضرت صادق (ع) رسيده عرض كردم : درميان ما معروف است كه « عمر بن زميل » مردی بوددر بنی اسرائيل كه وی را عبدربه ميگفتند ، و پيروانش را بگمراهی ميخواندند وقتی كه مرد قبرش پناهگاه و مجلس انس پيروانش گرديد ، روزی ناگهان ازقبر بيرون آمد ، خاك از سر افشاند وچنين وچنان گفت .

پنجاه و نهم : « راوندی» در قصص الانبياء ازززاره نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : مدتی حضرت داود دعاميكرد كه خداوند حكم بحق واقعی بوی بياموزد ، وحی رسيد مردم تاب اينگونه حكم راندارند اما (برای امتحان) بتو ميآموزم ، روزی دو نفر آمدند كه يكی

على الآخر فأمر المستعدى عليه أن يقوم الى المستعدى فيضرب عنقه الى أن قال : فأوحي الله اليه ان هذا المستعدى قتل أبا هذه المستعدى عليه ، فأمرت فضربت عنقه قوداً بأبيه وهو مدفون في حائط كذا و كذا تحت صخرة كذا فأته فناده باسمه فانه سيجيبك ، فسئله فخرج اليه داود فناداه يا فلان فقام ، فقال : لبيك يانبي الله فقال : من قتلك ؟ فقال : فلان فقالت بنو اسرائيل : سمعناه يقول «الحديث» .

الستون مارواه ايضاً فيه عن ابن بابويه عن محمد بن ابراهيم الطالقانى عن أحمد بن محمد بن سعيد الهمدانى عن أحمد بن عيسى عن احمد بن محمد بن أبى نصر عن أبان بن عثمان عن محمد الحلبى عن أبى عبد الله عليه السلام قال : ان عيسى بن مريم بعث الى رسول الروم و علمه مابه يحيى الموتى فأخبروا الملك وكان ابنه مات ، فركب الملك والناس الى قبر ابن الملك فدعا رسول المسيح و أمن طبيب الملك الذى هو رسوله ايضاً ، فانشق القبر فخرج ابن الملك ثم جاء يمشى حتى جلس في حجر أبيه فقال : يابنى من أحياك ؟ فنظر وقال : هذا وهذا «الحديث» .

اقول : وقد تقدم مايدل على مضمون هذا الباب ، و يأتى مايدل عليه فى الباب الذى بعده وغيره، ولايخفى ان مضمون البابين واحد لكنني جعلت الاحاديث

ازديگرى شكايت داشت ، ازجانب خدادستور آمد كه مدعى عليه برخيزد شاكى را گردن بزند سپس وحى آمد كه اين شاكى پدر اورا كشته بود ، وبعنوان قصاص دستور دادم گردنش را بزنند ، اگر ميخواهى بدانى برو بر سر قبر او كه در فلان باغ زير فلان سنگ است ، ووى را بنام صدا زن جواب ميدهد قصه را ازخودش بپرس ، داود حركت كرده رفت بر سر قبر ووى راصدازد كشته برخاست گفت : لبيك اى پيغمبر خدا، فرمود كه ترا كشت؟ گفت : فلان ، بنى اسرائيل گفتند ماهمه صداى او راشنيديم «تاآخر حديث» .

شصتم : بازراوندى درقصص الانبياء حديث پنجاه ويكم را ازمحمد حلبى ازحضرت صادق(ع)روايت ميكند .

مؤلف گويد : علاوه براين شصت حديث احاديثى سابقا گذشت واحاديثى هم در بابهاى بعد بيايد كه همه دلالت دارد كه درامتهاى سابق مردگانى زنده شده اند ، ومضمون اين باب

قسمين ، لان منكر الرجعة قد رجع الى الاقرار برجعة الشيعة وغيرهم من الرعية وتوقف فی الاقرار برجعة الانبياء والائمة عليهم السلام ، فأردت أن يكون القسم الثانی مجموعاً فی باب مفرد والا فالقسمان دالان علی مضمون واحد ، وقد تجاوزا حد التواتر المعنوی ، مع انی لم أنقل جميع ماورد فی ذلك ، و مع ضميمة أحاديث الباب الرابع يتم الاستدلال علی الرجعة مع قطع النظر عن الاحاديث الاخبار بالرجعة الصريحة بالكلية ، فكيف اذا انضم الجميع بعضه الى بعض والله الموفق .

الباب السادس

فی اثبات ان الرجعة قد وقعت فی الانبياء و الاوصياء السابقين عليهم السلام

والاحاديث فی ذلك ايضاً كثيرة وأنا اقتصر منها على أخبار :

الاول مارواه ثقة الاسلام أبو جعفر الكلينی فی باب النوادر من كتاب الجنائز عن علی بن محمد عن بعض أصحابنا عن علی بن الحكم عن ربيع بن محمد عن عبد الله بن سليم العامری عن أبی عبدالله عليه السلام قال ان عيسى عليه السلام جاء الى قبر يحيى

بامضمون باب بعد يكی است ، لكن چون بعضی منكرين رجعت بازگشت شيعيان ومردم عادی را اقرار كردند اما درباز گشت انبيا وائمه عليهم السلام تأمل دارند ، دو بابش كردم ومناسب ديدم كه قسم دوم را بابی جداگانه قرار دهم ، وگرنه مضمون دو باب يكی است وبا اينكه همه احاديث دو باب را نقل نكردم روايات ازحد تواتر معنوی متجاوز است وباضميمۀ حديثهای باب چهارم ـ باصرف نظر از حديثهای صريح دررجعت استدلال بر رجعت تمام ميشود تا چه رسد كه احاديث همۀ ابواب بهم ضميمه شود .

باب ششم

در اثبات وقوع رجعت در انبيا واوصيای گذشته

در اين زمينه هم حديث بسيار است امابذكر چند روايت اكتفا ميشود :

اول ثقة الاسلام كلينی در باب « نوادر از كتاب جنائز » از عبدالله بن سليم عامری نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : حضرت عيسی برسر قبر يحيی بن زكريا آمد ـ

بن زكريا عليهما السلام وكان سأل ربّه أن يحييه له ، فدعا. فأجابه وخرج اليه من القبر فقال له : ما تريد مني ؟ قال : أريد أن تؤنسني كما كنت في الدنيا ، فقال له يا عيسى : ماسكنت عني حرارة الموت و أنت تريد أن تعيدني الى الدنيا و تعودٌ عليّ حرارة الموت ، فتركه فعاد الى قبره .

الثاني مارواه الكليني في اوايل الروضة عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن الحسن بن محبوب عن أبي حمزة الثمالي و أبي منصور عن الربيع عن أبي جعفر عليه السلام ان نافعاً قال له : اني قرئت التورية والانجيل والزبور والقرآن وقدجئت اسئلك عن مسئلة لايجيب فيها الانبيّ أو وصي نبي قال : سل عما بدالك قال : أخبرني كم بين عيسى و محمّد صلى الله عليه وآله ؟ قال : اخبرك بقولي أم بقولك ؟ قال : أخبرني بالقولين جميعاً ، قال : أمـا في قولي : فخمسمأة سنة ، و امافي قولك : فستمائة سنة قال : فأخبرني عن قول الله عزوجل « واسئل من أرسلنا من قبلك من رسلنا» من الذى سأل محمّد صلى الله عليه وآله ؟ قال : فتلا ابوعبدالله عليه السلام هذه الاية : «سبحان الذى أسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام الي المسجد الاقصى الذى باركنا حوله لنريه من

وقبلا از خداخواسته بود كه وی را زنده كند ـ اورا صدا زد جواب داد وازقبر بيرون آمد عرض كرد : ازمن چه ميخواهي فرمودميخواهم مونس من باشي چنانكه دردنيابودی عرض كرد ای عيسی هنوز تلخی مرگ ازكامم بيرون نرفته ، ميخواهی مرا بدنيا برگردانی و دوباره بچنگال مرگ گرفتارم كنی ؟ عيسی آزادش گذاشت بقبر برگشت .

دوم بازهم كليني درأوائل روضهٔ كافي ازربيع نقل ميكند كه نافع (غلام پسرعمر كه از مخالفين أهلبيت (ع) بوده) بحضرت باقر عرض كرد : من تورات ، انجيل ؛ زبور و قرآن را خوانده ام اينك آمده ام ازشما چيزی بپرسم كه جز پيغمبر ياوصی پيغمبر نميتواند جواب دهد فرمود : هرچه ميخواهي بپرس گفت فاصلهٔ ميان حضرت عيسی و پيغمبراسلام چقدر است ؟ فرمود بقول من يا بقول تو ؟ گفت بهردو قول ، فرمود : بقول من پانصدسال و بقول توششصدسال ، گفت پس چگونه خدا ميفرمايد : «ازپيمبران ما كه پيش از تـو فرستاده ايم سؤال كن زخرف : ٤٥» محمد (ص) از كه سؤال كرد ؟ حضرت اين آيه را خواند «منزه است آنكه بندهٔ خويش را شبانه ازمسجد الحرام بمسجد اقصائی كه اطرافش

آیاتنا » فکان من الایات التی رآهـا حین اسری به الی البیت المقدس أن حشر الله عز ذکره الاولین والاخرین من النبیین والمرسلین ، ثم نزل جبرئیل فأذّن شفعاً وأقام شفعاً ، وقال في اذانه : حیّ علی خیر العمل ثم تقدم محمّد صلّی الله علیه وآله فصلی بالقوم ثم قال عزوجل : یا محمّد واسئل من أرسلنا من قبلك من رسلنا ، ثم ذکر ما وقع بینه وبینهم من السؤال والجواب فقال نافع : صدقت یا أباجعفر.

الثالث مارواه الکلینی ایضاً فی الروضة فی حدیث عنوانه حدیث نصرانی الشام مع الباقر علیه السلام ، عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن اسمعیل بن أبان عن عمرو بن عبدالله الثقفی وذکر حدیث اخراج هشام بن عبدالملك أبا جعفر الباقر علیه السلام من المدینة الی الشام ، و ما وقع بینه و بین عالم النصاری من السؤال والامتحان الي أن قال النصراني : یامعشر النصاری والله لا سئلنه عن مسئلة یر تطم فیها کما یرتطم الحمار فی الوحل ، فقال له : سل ، فقال : أخبرنی عن رجل دنا من امرأته فحملت باثنین ، حملت بهما جمیعاً في ساعة واحدة ، و ولدتهما فی ساعة واحدة ، وماتا في ساعة واحدة ، ودفنا فی ساعة واحدة ، وعاش أحدهما خمسین ومائة

را بر کت داده‌ایم سیرداد تا آیات ونشانه‌های خویش بدو بنمائیم سوره بنی اسرائیل ، آیهٔ۱» وفرمود : ازجمله نشانه‌هائی که آن‌شب دیدا این بود که خدا همهٔ پیمبران مرسل وغیر مرسل‌را محشور کرد وجبرئیل نازل‌شد اذان واقامه‌را جفت‌جفت گفت ـ ودر اذان «حی علی خیر العمل» هم‌بود سپس محمد (ص) بنماز ایستاد و أنبیا بوی اقتدا کردند آنگاه خداوند باوخطاب کرد ازآن پیمبران‌ما که پیش‌ازتوفرستادیم سؤال کن بعد سؤال‌وجواب آنان‌را نقل‌میکند ، درآخر نافع‌میگوید : ای أبوجعفر درست فرمودی .

سوم بازهم‌کلینی درکتاب روضه در حدیثی بعنوان حدیث نصرانی شام‌با حضرت باقر (ع) قصهٔ احضار هشام بن‌عبد الملك حضرت باقررا ازمدینه بشام وپرسشهای‌امتحانی یك‌عالم نصرانی ازآنجناب‌را نقل میکند تااینجا که نصرانی گفت : ای گروه نصاری اینك سؤالی ازاو بکنم که درجواب بماند ، فرمود : بپرس ، گفت آن‌دوپسر که بودند که یك شب‌مادرشان بهردو آبستن‌شد ، یك‌ساعت نطفه‌شان بسته شد ؛ یکساعت بدنیا آمدند ، یك‌ساعت هردو مردند ، یك‌ساعت هم بخاك رفتند اما یکی صدو پنجاه سال عمر کرد ،

سنة : وعاش الاخر خمسين سنة ، فقال أبوجعفر عليه السلام : هما عزير وعزرة ، حملت امهما بهما على ما وصفت ، و وضعتهما على ما وصفت ، وعاش عزير وعزرة كذا و كذاسنة، ثم أمات الله عزيراً مائة سنة ، ثم بعثه فعاش مع أخيه عزرة هذه الخمسين سنة وماتا كلاهما في ساعة واحدة ، فقال النصرانى : مارأيت بعينى قط أعلم من هذا الرجل «الحديث» .

و رواه الراوندى في كتاب الخرايج و الجرايح بلفظ آخر ، و صرح هناك بأن الله أكرم عزيراً بالنبوة عشرين سنة ، ثم أماته مأة سنة ثم أحياه فعاش ثلاثين سنة .

الرابع مارواه الكلينى ايضاً في الروضة عن على بن ابراهيم عن أبيه وأحمد بن محمد الكوفى عن على بن عمرو بن أيمن جميعاً عن محسن بن أحمد بن معاذ عن أبان بن عثمان عن بشير النبال عن أبى عبدالله عليه السلام قال : بينا رسول الله صلى الله عليه وآله جالساً اذجاءته امرأة فرحب بها و اخذ بيدها وأقعدها ، وقال : ابنة نبى ضيعه قومه خالد بن سنان دعاهم فأبوا أن يؤمنوا الى أن قال : ثم قال لهم : تؤمنون بى ؟ قالوا : لا ، قال :

دیگری پنجاه سال ، فرمود عزیر و عزره بودند ، مادرشان بهمان نحو که گفتی آبستن شد وبهمان نحو زائید وچند سالی باهم زندگی کردند سپس خداوند عزیر رابرای مدت صد سال میراند ؛ وپس از صد سال زنده اش کرد ، تتمه مدت پنجاه سال را با برادرش بسر برد ودر یك ساعت هردو مردند ،نصرانی گفت : تاکنون ازاین مرد دانشمندتر ندیده ام «تا آخر حدیث» ،

این حدیث را راوندی هم درخرائج بالفاظ دیگری نقل میکند ودر آنجا میگوید : خداوند عزیر را به پیمبری گرامی داشت ، بیست سال زنده بود ومرد سپس زنده شد و باز پس از سی سال مرد .

چهارم : بازهم کلینی در کتاب روضه از بشیر نبال نقل میکند که حضرت صادق(ع) فرمود حضرت رسول (ص) نشسته بود زنی وارد شد ، حضرت باوی تعارف کرد ، ودستش را گرفت نشاندش ، فرمود : دختر خالد بن سنان پیغمبر است که قومش حقش را ضایع کردند ، دعوتشان کرد نپذیرفتند فرمود : بمن ایمان میآورید ؟ گفتند : نه فرمود من فلان روز میمیرم

فانی مت یوم کذا و کذا ، فاذا أنامت فادفنونی فانه سیجیئ عانة من حمر یقدمها غیر أبتر ، حتی یقف علی قبری ، فانبشونی و سلونی عما شئتم ، فلمامات دفنوه و کان ذلك الیوم ، اذ جاءت العانة فاجتمعوا و جاءوا ریدون نبشه فقالوا : ماأمنتم به فی حیوته فکیف تؤمنون به بعد موته ؟ فاتر کوه فتر کوه .

ورواه الراوندی فی کتاب الخرایج والجرایج وفی قصص الانبیاء نحوه .

اقول : لاریب انهم لونبشوه لعاش و رجع حیاً کما أخبرهم علیه السلام ، بل لعله عاش فی ذلك الوقت ولو نبشوه لوجدوه حیاً .

الخامس ما رواه الکلینی فی کتاب العشرة فی باب حد الجوار عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن علی بن اسباط عن عمه یعقوب بن سالم عن اسحق بن عمار عن الکاهلی قال سمعت أباعبدالله علیه السلام یقول : ان یعقوب لما ذهب منه یوسف و بنیامین نادی یارب أماترحمني اذهبت ابنی؟ فقال الله عزوجل : لوامتهما لا حییتهما لك «الحدیث».

السادس ما رواه رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه فی کتاب من لایحضره

وقتی که مردم بخاکم بسپارید ، طولی نمیکشد یك گله خر وحشی که پیشاهنگشان دم بریده است برسر قبرمن میآید ، چون اینها آمدند قبررا بشکافید وهرچه میخواهید ازمن بپرسید ، هنگامی که مرد وروز موعود رسید وحشیان آمدند ، عده‌ای جمع شده‌خواستند بوصیتش عمل کنند ؛ بعضی گفتند : درزندگی بوی‌ایمان نیاوردید ؛ اکنون که مرده‌ایمان میآورید ؟ واگذاریدش ؛ از این‌جهت کناررفتند ، و بوصیت عمل‌نکردند . این حدیث را راوندی‌هم‌در خرائج‌وقصص‌الانبیاء بهمین نحونقل‌میکند .

مؤلف گوید : بی‌شبهه اگرقبررا شکافته‌بودندهمانطور که‌خودفرموده‌بودزنده‌میشد ، بلکه‌شایداصلازنده‌بوده‌واگرقبررا میشکافتند میدیدند زنده‌است .

پنجم : بازهم کلینی در کتاب‌عشرت ، باب«حدجوار» ازاسحاق‌بن عمارکاهلی نقل میکند که گفت : شنیدم‌حضرت‌صادق(ع)میفرمود : هنگامی که یعقوب‌بفراق‌یوسف‌و بنیامین گرفتار شد عرض کرد : پروردگارا ؛ پسرانم را از جلو چشمم بردی ، بر من ترحم نمیکنی ؟ خطاب‌شد : اگرآنان‌راهم میرانده‌بودم بخاطر توزنده‌میکردم «تاآخرحدیث» .

ششم : شیخ‌صدوق در کتاب‌من‌لا یحضر ، درباب «فرض‌الصلوة» ازحضرت‌صادق(ع)

الفقيه في باب فرض الصلوة قال : قال الصادق عليه السلام : ان رسول الله صلى الله عليه وآله لما اسرى به الى السماء أمره ربه بخمسين صلوة ، فمر على النبيين نبي نبي لايسألونه عن شيء حتي مر على موسى بن عمران عليه السلام فقال : بأي شيء أمرك ؟ قال : بخمسين صلوة ، قال : اسئل ربك التخفيف ، فان امتك لا تطيق ذلك «الحديث» وفيه كلام طويل بين موسى ومحمد عليهما السلام .

اقول : قد ظهر من هذا و من الحديث الثاني ان جميع الا نبياء السا بقين رجعوا و أحياهم الله تعالى ليلة الاسرى و يأتي مثل ذلك انشاء الله تعالى .

السابع مارواه ابن بابويه ايضاً في الكتاب المذكور باسناده عن زيدبن علي بن الحسين عليه السلام قال : سألت أبي سيد العابدين عليه السلام عن جدنا رسول الله صلى الله عليه وآله لما عرج به الى السماء و امره ربه بخمسين صلوة كيف لم يسأل التخفيف عن امته حتى سأله موسي بن عمران؟ فقال: انه كان لايقترح على ربه ولايراجعه ، فلما سأله موسى و صار شفيعاً لامته لم يجز له رد شفاعة اخيه موسى عليه السلام «الحديث» .

نقل میکند که شبی که پیغمبر(ص) را بآسمان بردند ازجانب خدا به پنجاه نماز مأمور شد ، چون به پیمبران گذشت هیچیك ازوی سؤالی نکردند تا بموسی بن عمران رسید ، عرض کرد ازطرف خدا چه دستوری داری ؟ فرمود : پنجاه نماز (در شبانه روز) عرض کرد : از خدا بخواهید تخفیف دهد که امت شما طاقت ندارند« تا آخر حدیث» و دراین حدیث گفتگوی مفصلی ازآنان نقل شده .

مؤلف گوید : از این حدیث وحدیث دوم معلوم میشود که شب معراج همهٔ انبیای گذشته زنده شدند و بدنیا بر گشتند ، چنانکه نظیراین درحدیثهای بعد هم بیاید .

هفتم : بازصدوق درهمان کتاب اززیدبن علی بن الحسین نقل میکند که گفت : بپدرم حضرت سجاد(ع) عرض کردم : شب معراج که جد ما به پنجاه نماز مأمور شد چگونه خود خواهش تخفیف نکرد تاوقتی که حضرت موسی اشاره کرد ؟ فرمود : آنجناب دردستورخدا هیچ چون وچرا وخواهشی نداشت اماوقتی که حضرت موسی اشاره کردوبرای امت شفاعت کرد برای وی روانبود که شفاعت برادرش را رد کند« تاآخرحدیث» . این حدیث را درعلل-

ورواه في العلل في باب مفرد، و رواه في الامالي في المجلس السبعين عن محمد بن محمد بن عصام، عن محمد بن يعقوب، عن محمد بن علي، عن محمد بن سليمان، عن اسمعيل، عن جعفر بن محمد التميمي، عن الحسين بن علوان، عن عمرو بن خالد، عن زيد بن علي مثله.

الثامن مارواه ابن بابويه في عيون الاخبار في باب ذكر مجلس الرضا عليه السلام مع أهل الاديان وأهل المقالات قال: حدثنا جعفر بن علي بن أحمد الفقيه عن الحسن بن محمد بن الحسن بن صدقة عن محمد بن عمر بن عبد العزيز قال: حدّثني من سمع الحسن بن محمد النوفلي يقول: وذكر الحديث يقول فيه الرضا عليه السلام: ثم موسى بن عمران وأصحابه الذين كانوا سبعين اختارهم وصاروا معه الي الجبل فقالوا: أرنا الله كما رأيته فقال: اني لم أره، فقالوا: لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة فأخذتهم الصاعقة فاحترقوا عن آخر هم، و بقي موسى وحيداً فقال: يا ربّ اني اخترت منهم سبعين رجلا، فجئت بهم و ارجع و حدي فكيف يصدّقني قومي بما اخبرهم به؟ فأحيا هم الله تعالى من بعد موتهم. «الحديث» و رواه الطبرسي في الاحتجاج.

أقول: سيأتي ما يدلّ على ان الله تعالى أحياهم و بعثهم انبياء مرسلين

در بابی جداگانه ـ ودر مجلس هفتادم امالی هم از زید بن علی بهمین نحو روایت میکند.

هشتم: بازهم صدوق در کتاب عیون در گفتگوی حضرت رضا (ع) باعلمای ادیان ومذاهب از حسن بن محمد نوفلی ـ درضمن حدیثی ـ نقل میکند که حضرت فرمود: سپس (جمله مربوط بما قبل است) موسی بن عمران و آن هفتاد نفر که انتخابشان کرد وباخود بکوه طور برد، و گفتند: چنانکه تو خود خدارا دیده‌ای بما هم بنما، گفت: من ندیده‌ام، گفتند ماتاخدارا آشکارا نه‌بینیم ایمان نیاوریم، آنگاه صاعقه همه راسوزاند، موسی تنها ماند عرض کرد: پروردگارا! من این هفتاد نفررا انتخاب کردم وبا خود آوردم اکنون چگونه تنها بر گردم، وچگونه مردم از من می‌پذیرند؟ خدا همه را زنده کرد «تا آخر حدیث».

این حدیث را طبرسی هم در احتجاج نقل میکند، در بعض احادیث آینده

وغير مرسلين ، ومعلوم ان مقتضى قواعد الامامية ان الانبياء معصومون قبل النبوة وبعدها فهذه رجعة لسبعين من المعصومين عليهم السلام فيجب أن يثبت مثله في هذه الامة لماتقدم، ويجب حينئذ ان يقال : انهم لم يطلبوا الرؤية لانفسهم ، بل طلبوها لقومهم ، فهو كقول موسى : «رب ارني انظر اليك» ولابد من توجيهه بذلك ونحوه مما لاينافي العصمة .

التاسع -مارواه ابن بابويه في عيون الاخبار في باب مجلس آخر للرضا عليه السلام عند المأمون عن تميم بن عبد الله بن تميم عن أبيه عن حمدان بن سليمان عن علي بن محمد بن الجهم عن الرضا عليه السلام في حديث طويل قال : ان موسى لماكلمه

نیز وارد شده که خداوند اینان‌را پس از زنده کردن پیمبر مرسل یاغیر مرسل قرار داد ، وچون بحسب قواعد امامیه پیمبران ماباید هم پیش‌از پیغمبری‌هم بعداز آن معصوم از گناه باشند ، بنابراین دراین‌قضیه هفتادنفر معصوم زنده شدند ، پس بدلیل‌حدیثهائی که گذشت بایددراین‌امت‌هم‌نظیرش‌باشد ، اینك‌اشكالی تولیدمیشود كه‌اگر اینان معصوم‌بودند‌چگونه تقاضای‌دیدن‌خدا كردند ؟ اما جوابش‌اینست که‌شایداین‌خواهش ، جدی وبمنظورخودشان نبوده‌بلكه نظیرحضرت موسی که‌عرض کرد : «پروردگارا ! خودرابمن‌بنما تاترا ببینم» برای‌دیگران‌بوده كه بآنان بفهمانند خدا دیدنی نیست ، ویابایدتوجه دیگری‌ازاین‌قبیل کرد که‌منامی‌عصمت نباشد(این‌تأویل باظاهر قرآن سازگارنیست ، چون‌در آیهٔ ۱۵۳از سورهٔ‌نساء میفرماید : اهل کتاب‌ازتومیخواهندازآسمان کتابی برایشان بیاوری ، ازموسی بزرگتر ازاین‌خواستند، گفتند: خدارا آشکارابما بنماوبسزای‌ستمشان‌دچارصاعقه‌شدند، سپس باوجودآن‌معجزه‌هائی که بسویشان‌آمده بودگوساله پرستیدند . ازاین آیه صریحاً‌استفاده میشود که این صاعقه براثر ظلم‌وستم وگناه‌آنان بوده ، بنابراین باید برای‌آن روایات توجیه‌دیگری کرد ، مترجم) .

نهم : بازهم‌صدوق دوكتاب‌عیون درنقل‌یکی‌دیگر از بحثهای حضرت رضا(ع)در مجلس‌مأمون درحدیثی‌طولانی ازمحمدبن‌جهم روایت‌میکند که حضرت‌فرمود : هنگامی که موسی کلام خدا را شنید ، برگشت وجریان‌را بقومش‌خبرداد ، گفتند : ما تا خود سخن

الله رجع الی قومه فأخبرهم فقالوا : لن نؤمن لك حتی نسمع کلام الله وكانوا سبعمائة ألف رجل ، فاختار منهم سبعين ألفاً ، ثم اختار منهم سبعة آلاف ، ثم اختار منهم سبعمائة ، ثم اختار منهم سبعين رجلا لميقات ربه ، فخرج به الي طور سيناء ؛ فلما سمعوا كلام الله قالوا : لن نؤمن لك حتی نری الله جهرة ، فبعث الله عليهم صاعقة فأخذتهم بظلمهم فماتوا ، فقال موسی : يا رب ما أقول لبنی اسرائيل اذا رجعت اليهم ؟ فقالوا : انك ذهبت بهم فقتلتهم ، لانك لم تكن صادقاً فأحياهم الله و بعثهم معه .

و رواه الطبرسی ايضاً فی الاحتجاج مرسلا ، و يأتی ما يدل علی نبوتهم ان شاء الله تعالی .

العاشر ما رواه ابن بابويه في كتاب الخصال في باب الاربعة عن محمد بن الحسن بن الوليد عن الصفار عن أحمد بن أبي عبد الله عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عمن ذكره عن أبی جعفر عليه السلام قال : ان الله لم يبعث أنبياء ملوكاً في الارض الا أربعة بعد نوح ، ذوالقرنين واسمه عياش ، وداود ، وسليمان ، و يوسف (ع) « الحديث »

خدارا نشنویم ایمان نیاریم ، موسی از آن جمعیت هفتصدهزار نفری هفتادهزار نفر؛ واز آنان هفت هزار ، واز آنان هفتصد نفر ، واز آنان هفتاد نفر برای وعده گاه خدا انتخاب کرده باخود بکوه طور برد ، چون کلام خدارا شنیدند گفتند : ماتا خدارا آشکارا نه بینیم هرگز ایمان نیاریم دراثر این ظلمی که کردند خدا صاعقه ای فرستاد آنان را گرفت ، وهمه مردند ، موسی عرض کرد : پروردگارا ! اگر بنی اسرائیل گویند : توچون در دعوی پیمبری راستگو نبودی اینان را بردی کشتی من چه جواب گویم ؛ خداوند آنان را زنده کرد وهمراه وی فرستاد .

این حدیث را طبرسی هم در احتجاج نقل میکند در حدیثهای بعدهم بیاید که این عده به پیغمبری مبعوث شدند .

دهم بازهم صدوق در کتاب خصال در باب «خصلتهای چهارگانه» ازهشام بن سالم ازشخصی که نام برده نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : خداوند هیچ پیغمبری را سلطنت نداد بجزچهارکس بعداز نوح : ذوالقرنین که : نامش عیاش است ، دواد ، سلیمان ویوسف (ع) «تا آخر حدیث» .

اقول : و يأتى ما يدل على ان ذا القرنين قد رجع و أحياه الله بعد مو ته مرتين ، و في بعض الاخبار انه لم يكن نبياً ولاملكا بفتح اللام ، اى من ملائكة السماء ، لكن تلك الرواية مرجوحة كما يأتى في سندها ، و على تقدير ترجيح تلك الرواية فكونه ملكا بكسر اللام اى من ملوك الارض كاف في هذا المقام ، اذلا قائل برجوع أحد من هذه الامة يملك المشرق و المغرب بعد موته ، ويكون من غيرالانبياء والائمة عليهم السلام .

الحادى عشر مارواه ابن بابويه في كتاب العلل فى العلة التى من أجلها سمى ذوالقرنين ذاالقرنين عن أبيه عن محمد بن يحيي عن الحسين بن الحسن بن أبان عن محمد بن اورمة عن القاسم بن عروة عن بريد العجلى عن الاصبغ بن نباتة عن أمير المؤمنين عليه السلام ان ابن الكوا قال له : أخبرني عن ذى القرنين ؟ فقال : لم يكن نبياً ولا ملكا ، ولم يكن قرناه من ذهب ولافضة ، ولكن كان عبداً أحب الله فأحبه الله ، وانما سمى ذو القرنين لانه دعا قومه الى الله فضربوه على قرنه ، فغاب

مؤلف گويد پيغمبرى ذوالقرنين باين خبر ثابت ميشود ، ورجعتش هم باخبارى كه دلالت ميكند دومرتبه پس ازمرگ زنده شد چنانكه خواهدآمد واينكه دربعضى روايات ميفرمايد ذوالقرنين نه پيغمبر بودونه فرشته بعداً بيان ميكنيم كه بسبب ضعف سند پذيرفته نيست برفرض هم كه قبول كنيم پيغمبر نبوده امابادشاه كه بوده همين مقدارهم براى اثبات مطلوب ماكافى است زيرا ثابت ميشود كه در امتهاى گذشته پادشاهى كه مشرق ومغرب راگرفت مردو زنده شد پس بايد دراين امت هم نظيرش باشد وكسى نگفته كه نظيراو غيرازانبياء وامامان (ع) است .

يازدهم بازهم صدوق دركتاب علل درباب علت تسميه ذوالقرنين از اصبغ بن نباته نقل ميكند كه ابن كوا احوال ذوالقرنين راز أميرالمؤمنين (ع) پرسيد فرمودنه پيغمبربودونه فرشته شاخ طلا ونقره هم نداشت بنده‌اى بود خدارا دوست ميداشت خدا نيز وى رادوست داشت باين جهت اورا ذوالقرنين - يعنى صاحب دوشاخ گفتند كه قوم خويش را بخدا دعوت كرد ، ضربتى بريك طرف پيشانيش زدند ، مدتى ازنظرها پنهان شدوباز

عنهم حیناً ثم عاد الیهم فضربوه علی قرنه الآخر وفیکم مثله . ورواه الطبرسی فی الاحتجاج مرسلا .

اقول سیأتی التصریح بانهم لما ضربوه مات ، ثم أحیاه الله فرجع مرتین ثم ملك مابین المشرق والمغرب .

وذکر رئیس المحدثین فی الخصال و فی کتاب کمال الدین و ذکر علی بن ابراهیم وغیرهما ان المراد بقوله : و فیکم مثله ، یعنی نفسه ای ان امیرالمؤمنین علیه السلام أخبرعن نفسه بان حاله کحال ذی القرنین ؛ فعلم من ذلك ان ذا القرنین لما ضرب علی قرنه مات کما مات أمیرالمؤمنین علیه السلام ، وانه یعود کما عاد ، ویملك کما ملك ، ویفهم من کتاب کمال الدین و تمام النعمة ان الله أوحی الی ذی القرنین و خاطبه بکلام طویل ، و کلفه بدعاء الناس الی دینه ، والحکم بینهم ، و ذلك یدل علی انه کان من الدعاة الی الله ومن حجج الله علی خلقه ، والمطلب حاصل علی کل حال وقد تقدم وجهه ویأتی مایؤیده ان شاء الله .

برگشت ودعوت خویش ازسر گرفت ، ضربت دیگری بآن طرف پیشانیش زدند ، درشما هم نظیر او هست .

این حدیث راطبرسی هم بدون سند - روایت میکند ـ ودر حدیثهای بعد بیاید که پس ازضربت خوردن مرد ، سپس خدا زنده‌اش کرد ودو مرتبه بدنیابرگشت ودفعهٔ اخیر سلطنت شرق وغرب یافت ، مرحوم صدوق درخصال ، وا کمال ، وعلی بن ابراهیم ودیگران میفرمایند : مراداز اینکه فرمود : درشماهم نظیر اوهست ، خود آنجناب است از اینجا معلوم میشود که ذوالقرنین پس از ضربت مرده ، چنانکه أمیرالمؤمنین (ع) هم شهیدشد وآنجناب هم بدنیا برمیگردد وسلطنت میکند چنانکه او برگشت وسلطنت کرد ضمناً از کتاب اکمال معلوم میشود که بذو القرنین وحی شد ، ودر گفتگوی مفصلی خداوند دستور داد که مردم را بدین حق دعوت کند ومیان آنان حکم فرماید ازاینجا معلوم میشود دعوت بخدا میکرده وجزء حجتهای الهی بوده وبهر حال مقصد ما ثابت میشود ، چنانکه (در حدیث سابق) بیان کردیم وبعداًهم بیاید .

الثاني عشر-مارواه علي بن ابراهيم في تفسيره مرسلاان ذا القرنين لما ضرب علي قرنه مات خمسمأة سنة ، ثم عاش ورجع اليهم فضربوه علي قرنه الآخر فمات خمسمأة سنة ثم عاش ورجع اليهم فدعا هم الى الله .

أقول : لعل هذا وجه تسميته عياشاً كما تقدم نقله ، و الله أعلم .

الثالث عشر-ما رواه الطبرسي في مجمع البيان في تفسير قوله تعالي : «او كالذى مر على قرية وهي خاوية على عروشها قال اني يحيي هذه الله بعد موتها فأماته الله مأة عام ثم بعثه» قال : الذى مر على قرية قيل : هو عزير، وهو المروى عن أبي عبدالله عليه السلام ، وقيل : هو ارميا وهو المروى عن أبي جعفر عليه السلام ، و قيل :هو الخضر أحب ان يريه الله احياء الموتى مشاهدة « فانظر الى العظام» قيل المراد عظام حماره ، وقيل عظامه وان الله أول ما أحيى منه عينيه ، فجعل ينظر الى العظام البالية المتفرقة تجتمع اليه والى اللحم الذى أكلته السباع ، يأتلف الى العظام من هنا و من هنا ، ويلتزق بها حتى قام وقام حماره .

الرابع عشر- مارواه الطبرسي ايضاً في مجمع البيان قال : روى عن على عليه السلام

دوازدهم : علي بن ابراهيم در تفسير ـ بدون ذكر سند ـ نقل مى كند كه چون ذوالقرنين را ضربت زدند مرد و پس از پانصد سال زنده شد و باز بناى دعوت و تبليغ را گذاشت .

مؤلف گويد : شايد بجهت اينكه زندگى از سر گرفت وى را عياش (از عيش بمعنى زندگى) گفتند ، چنانكه (درحديث دهم) نقل كرديم ، والله اعلم .

سيزدهم. طبرسى درمجمع البيان در تفسير اين آيه : « يامثل آنكس كه بقريه اى كه سقفهايش روى هم ريخته بود گذشت گفت چگونه خدا مردم اينجارا كه مرده اند زنده ميكند خداوند وى را ميراند و پس از صدسال زنده كرد ، بقره : ٢٥٩» نقل ميكند كه بعضى گويند : اين كس «عزير» بوده چنانكه ازحضرت صادق (ع) هم روايت شده بعضى گويند ارميا بوده چنانكه ازحضرت باقر(ع) نقل شده بعضى گويند خضر بوده (تا آخر حديث كه درشمارهٔ ٢٣ از باب سابق گذشت) .

چهاردهم : بازهم طبرسى در مجمع البيان روايت ميكند كه على(ع)فرمود :

ان عزیراً خرج و امرأته حامل و له خمسون سنة ، فأماته الله مائة سنة ثم بعثه فرجع الى أهله ابن‌خمسین سنة ، وله ابن له مائة سنة ، فكان ابنه أكبرمنه ، فكان ذلك آیة من آیات الله ، وقیل : انه رجع و قد أحرق بخت نصر التوریة فأملاها من قلبه ، وقال رجل منهم : حدّثنی أبی عن جدّی انه دفن التوریة في كرم فان أریتمونی كرم جدی أخرجتها لكم فاروه فاخرجها ، فعا رضوه فما خالف حرفاً حرفاً ، فقالوا : ماجعل الله التوریة في قلبه الا وهو ابنه ، فقالوا : عزیر ابن الله .

وروى الكشی في كتاب الرجال في ترجمة أبی الخطاب عن محمّد بن مسعود عن عبدالله بن محمّد بن خالد عن علی بن حسان عن بعض أصحابنا عن أبی عبدالله عليه السلام في حدیث قال : لو انّ عزیراً جال في قلبه ما قالت فیه الیهود لمحی الله اسمه من دیوان النبوة «الحدیث» .

اقول : وفي نسخة اخرى ان عزیزاً جال في قلبه ما قالت فیه الیهود فمحا

هنگامیكه عزیر ازوطن بیرون رفت پنجاه ساله بودوزنش بار حمل داشت ، خدا وی رامیراند و پس ازصدسال زنده كرد ، وقتی كه بر گشت خودش پنجاه‌ساله بود و پسرش صدساله ، این پسری بود كه ازپدر بزرگتر بود ، واین یكی از آیات ونشانه‌های وجود خدا بود ، بعضی گویند وقتی بر گشت كه بخت‌نصر تورات را سوزانده بود ، عزیز توراترا از حفظ گفت ودیگران نوشتند ، شخصی گفت : پدرمن نقل میكرد كه جدم تورات را زیردرخت تاكی دفن كرده ، اگر تاك وی را بمن نشان دهید تورات را بیرون میآورم ، درخت را بوی نمودند زمین را شكافت وتورات را بیرون آورد ، با گفته‌های عزیز مقابله كرده دیدند یك حرف كم وزیاد ندارد ، گفتند : عزیر پسر خدااست وگرنه توراترا بقلب او نمیسپرد ، واز اینجا عزیز را پسرخدا خواندند .

مرحوم كشی در كتاب رجال از بعضی اصحاب - درحدیثی - نقل میكند كه حضرت صادق(ع) فرمود : اگراین گفتار یهود بقلب عزیر خطور میكرد خدا نامش‌را از دفتر پیمبران محو میكرد «تا آخرحدیث» . در نسخهٔ دیگری است كه گفتار یهود بقلب عزیز خطور كرد ، خدا نامشراازدفتر پیمبران محو كرد ، ولازمهٔ این نقل این نیست كه وی از درجهٔ

الله اسمه من ديوان النبوة ، وعلى هذه النسخة لايلزم زوال نبوته بل ذلك محال ، ومحو اسمه أعمّ من ذلك ولعله محي من ديوان المرسلين فبقي نبيّاً غير مرسل .

الخامس عشر ما رواه الطبرسی ایضاً في تفسير قوله تعالي حكاية عن عيسى عليه السلام : «واحيى الموتى باذن الله» ان عيسى عليه السلام أحيى اربعة أنفس عازر أو كان صديقاً له الى أن قال : وسام بن نوح دعاه باسم الله الاعظم فخرج من قبره ، و قد شاب نصف رأسه ؛ فقال : قد قامت القيامة؟ قال : لاولكنى دعوتك باسم الله الاعظم «الحديث» .

أقول : من المعلوم ان ساماً وصي نوح عليه السلام .

السادس عشر- ماروا‌ه الطبرسی في تفسير قوله تعالى : «واختار موسى قومه سبعين رجلا» قال : ان موسى اختار سبعين رجلا حين خرج الى الميقات ليكلّمه الله بحضرتهم ، فلما حضروا و سمعوا كلام الله سألوا الرؤية فأصابتهم الصاعقة ثم أحياهم الله .

السابع عشر-ما رواه الطبرسی في هذه الاية ايضاً عن عليّ بن أبيطالب عليه السلام قال : انما أخذتهم الرجفة يعنى السبعين الذين اختارهم موسى من اجل دعواهم

پیمبری ساقط شده باشد ، اما این محال است ؛ شاید نامش از دفتر پیمبران مرسل محو شده باشد که پیغمبر باشد امامقام رسالت (ومأموریت تبلیغ ودعوت) نداشته باشد .

پانزدهم : بازهم طبرسی درمجمع البیان درتفسیر این آیه که ازقول عیسی میفرماید «باذن خدا مردگانرا زنده میکنم» نقل میکند که عیسی چهار نفر رازنده کرد : **عازر** که رفیق وی بود **وسام** بن نوح کهاسم اعظم خدارا خواند ، ازقبر بیرون آمد درحالی که نصف سرش سفیدشده بود ، گفت : قیامت برپاشده ؟ فرمود : نه ، لکن ترا بنام اعظم خدا صدازدم «تا آخرحدیث (که مفصلا تحت شمارهٔ ۲٦ باب سابق گذشت) .

مؤلف گوید : چنانکه معلوم است «سام» وصی حضرت نوح بوده .

شانزدهم : (همان حدیث ۲۸ باب سابق است و ترجمه اش گذشت) .

هفدهم : بازهم طبرسی درمجمع البیان درتفسیر این آیه : «موسی هفتاد نفر از میان قوم خود انتخاب کرد» روایت میکند که علی بن ابیطالب (ع) فرمود : این هفتاد نفر باین سبب دچار صاعقه شدند که موسی را بقتل هارون متهم کردند وقتی که موسی باهارون وپسرانش

یعنی بنی اسرائیل علی موسی قتل هارون و ذلك ان موسی و هارون و شبراً وشبیراً ابنی هارون خرجوا الی سفح جبل فنام هارون فی سریره فتوفاه الله ، فلما مات دفنه موسی ، فلما رجع الی بنی اسرائیل قالوا له : أین هارون ؟ قال : توفاه الله فقالوا : لا بل أنت قتلته حسداً علی خلقه ولینه قال : فاختاروا من شئتم فاختاروا منهم سبعین رجلا فلما انتهوا الی القبر ، قال موسی : یاهارون أقتلت أم مت ؟ فقام هارون فقال : ماقتلنی أحد ولکن توفانی الله ، فقالوا: لن نعصی بعد هذا الیوم فأخذتهم الرجفة وصعقوا وماتوا ؛ ثم أحیاهم الله وجعلهم أنبیاء.

اقول : قد علم من مذهب الامامیة ان الانبیاء معصومون قبل النبوة وبعدها ، فهذه رجعة لهارون الذی هو نبي وامام ، ورجعة لسبعین من المعصومین علیهم السلام ، أفما ینبغی ان یثبت مثله فی هذه الامة بمقتضی الاحادیث السابقة ؟ !

الثامن عشر ـ مارواه الطبرسی ایضاً عن علی بن أبیطالب (ع) انه قال : کان ذوالقرنین عبداً صالحاً أحب الله فأحبه الله وناصح لله فنصحه الله ، امر قومه بتقوی الله فضربوه علی

«شبر وشبیر» بدامنهٔ کوهی رفتند ، هارون بر تختی خوابیده بود که خداوند جانش را گرفت حضرت موسی دفنش کرد هنگامی که برگشت اسرائیلیان سراغ هارون را گرفتند ، فرمود : مرد ، گفتند : نه تو باخلاق خوش وطبع ملایمش حسد برده‌ای واو را کشته‌ای ، فرمود : عده‌ای را از میان خودتان انتخاب کنید تا من حق را با آنها ثابت کنم ، هفتاد نفر انتخاب کردند آنان را بر سر قبر برادر برده صدا زد : هارون ! تو کشته شدی یا خود مردی ؟ هارون برخاسته گفت کسی مرا نکشته ، خدا جانم را گرفت ، گفتند : از این پس نافرمانی نکنیم ، آنگاه صاعقه ایشانرا گرفت وهمه مردند ، سپس خدا زنده‌شان کرد ، ومقام پیمبریشان داد .

مؤلف گوید : برحسب قواعد مذهب امامیه پیمبران پیش از بعثت وبعد از آن باید معصوم باشند بنا بر این در حدیث مذکور رجعت هارون ــ که پیغمبر وامام بود ــ و رجعت هفتاد نفر معصوم بیان شده ، و بمقتضای حدیث های سابق باید در این امت هم نظیرش باشد .

هیجدهم بازهم طبرسی روایت میکند که أمیرالمؤمنین (ع) فرمود : ذوالقرنین بندهٔ صالحی بود خدارا دوست میداشت خدا هم اورا دوست داشت ودوستی خویش را برای خدا

قرنهفغاب‌عنهم زماناً ثم رجع اليهم‌فدعاهم الى الله فضر بوه‌علي قرنه الآخر بالسيف‌و فيكم مثله يعنى نفسه ﷺ .

اقول: قدعرفت بعض حقيقة الحال ومايفهم من التشبيه في المقامين ، ويأتي له مزيد تحقيق ان شاء الله .

التاسع‌عشر- ما رواه الطبرسى ايضاًفي‌ذى القرنين قال : وقيل انه‌نبى مبعوث فتح الله على يديه الارض ، ثم‌قال‌فى‌قوله تعالي : « قلنا ياذا القرنين اماأن تعذب » الايةاستدل من ذهب‌الى أن‌ذاالقرنين كان نبياً بهذا لان قول الله لايعلم الابالوحى، والوحى لايجوز الاعلى الانبياء ، وقيل ان الله‌الهمه‌ولم يوح اليه .

اقول : يفهم من الآية ومن أحاديث قصة ذى القرنين انه كان حجة لله‌على خلقه ، ومأموراً بالحكم والامرو النهى والدعاء الى الله ، و ذلك‌كاف في‌الدلالة على

خالص کرد ؛ خداهم برایش خیر مقدر کرد قوم خودرابتقوی‌امر کرد ضربتی بیك طرف پیشانیش زدند مدتی ازنظرها پنهان‌شدوباز بر گشت مشغول دعوت‌شد دو باره ضربتی با شمشیر بطرف دیگر پیشانیش‌زدند ، درشماهم نظیراوهست .

مؤلف گوید قسمتی ازشرح حدیث ، وبیان غرض‌از تشبیه ـ راجع بمشابهت‌علی (ع) باذوالقرنین درضربت خوردن‌ودر زنده‌شدن پس‌ازمرگ سابقاً گذشت بازهم‌تحقیق بیشتری‌بیاید .

نوزدهم بازهم‌طبرسی در بارهٔ ذوالقرنین گوید بعضی گویند پیغمبری بود که‌خدا روی‌زمین رابدست اوفتح کرد ، سپس راجع‌باین‌آیه : « گفتم : ای ذو القرنین‌آیاعذاب میکنی . . کهف ۸۶» میفرماید‌آنان که گویند پیغمبر بوده باین‌آیه استدلال‌میکنند ؛ چون گفتار خداجز ازراه وحی بدست نیاید ، ووحی‌هم برای غیرانبیا نیست بعضی هم گویند این گفتار ازراه الهام بوده .

مؤلف گوید از این‌آیه و أحادیث ذوالقرنین معلوم‌میشود که وی‌حجت‌خدا بوده ودستور حکم میان مردم و امرو نهی ودعوت بحق داشته ، و همین قدر برای اثبات مقصود ما (یعنی رجعت داعیان حق درسایر امتها) کافی است علاوه براحادیثی که گذشت

المراد هنا مع ما مضى ويأتي ان شاء الله .

العشرون- ما رواه علي بن ابراهيم بن هاشم فی تفسيره مرسلا ، ان السبعين الذين اختارهم موسى عليه السلام ليسمعوا كلام الله لما سمعوا الكلام قالوا : لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة ، فبعث الله عليهم الصاعقة فاحترقوا ، ثم أحياهم بعد ذلك و بعثهم أنبياء قال علی بن ابراهیم : فذلك دليل على الرجعة في امة محمد صلی الله علیه و آله ، فانه قال: لم يكن في بنی اسرائیل شیء الا وفي امتي مثله .

الحادی والعشرون- ماروا ه علی بن ابراهيم ايضاً فی تفسيره قال : حدثنی أبی عن النضر بن سوید عن هارون بن خارجة عن أبی عبدالله عليه السلام قال : لما عملت بنو اسرائیل المعاصی و ذكر الحديث بطوله ، وان الله سلّط عليهم بخت نصر بعد ما أوحی الله الی ارمیا ما أوحی فی حقه ، و انه قتل من بنی اسرائیل خلقاً كثيراً الی أن قال : فخرج ارميا فنظر الی سباع البرّ وسباع الطير ، تأكل من تلك الجيف ، ففكر فی نفسه و قال : « انی يحيى هذه الله بعد موتها فأماته الله مأة عام ثم بعثه» ای أحياه لما

وبازهم میآید .

بیستم علی بن ابراهیم درتفسیر روایت میکند که : آن هفتادنفری که موسی برای شنیدن کلام خدا انتخاب کرد ، چون شنیدند گفتند : ما تا خدارا آشکارا نه بینیم هرگز ایمان نیاوریم ، از این رو خدا صاعقه‌ای فرستاد همه‌را سوزاند ، سپس زنده‌شان کرد و به پیمبری مبعوثشان فرمود .

علی بن ابراهیم فرماید : این دلیل رجعت درامت محمد (ص) است زیرا فرمود : هیچ چیزی در بنی اسرائیل نبود جز اینکه درشماهم نظیرش خواهد بود .

بیست و یکم باز علی بن ابراهیم درتفسیر ازهارون بن خارجه نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود چون بنی اسرائیل در گناه طغیان کردند . . . . خدا بخت نصر را بر آنها مسلط کرد ـ واین بعد از آن بود که در بارهٔ او وحی «به ارمیا» نازل شد عده زیادی از اسرائیلیان را کشت . . . . سپس ارمیا ازشهر بیرون رفت دید درندگان زمینی وهوائی از آن مردارها میخورند ، باخود گفت «چگونه خدا مردم این قریه را پس ازمرگ زنده میکند ؟ خداوی را میراند و پس ازصدسال زنده‌اش کرد» این وقتی بود که خدا بر بنی

رحم‌الله بني اسرائيل و أهلك بخت نصر ردّ بنی‌اسرائيل الى الدنيا ؛ و بقى ارميا ميتاً مائة سنة ، ثم أحياه الله فاول مـا أحيى‌منه عينيه ، مثل غرقىء البيض ، فنظر فأوحى‌الله‌اليه : كم‌لبثت ؟ قال : لبثت يوماً ، ثم‌نظر الى‌الشمس فقال : «أوبعض‌يوم» فقال‌الله تعالى : «بل لبثت مائة عام فانظر الى طعامك و شرابك لم يتسنه» اى لم يتغير «وانظر الي حمارك ولنجعلك‌آية للناس و انظر الى‌العظام كيف ننشزها ثم نكسوها لحما » فجعل ينظر الى العظام البالية المتفرقة تجتمع اليه و الي اللحم الذى‌قد أكلته‌السباع ، تتألف الى‌العظام ، حتى قام قائماً وقام حماره وقال : «اعلم ان‌الله على كل شيء قدير» .

اقول : هذا كما ترى مع قوّة سنده جداً دال على انّ‌الله ردّ بنى اسرائيل الى الدنيا ، وأحياهم بعدالقتل ،وردّ اليهم نبيهم ارميا ، وأحياهم جميعاً ، ورجعوا الى الدنيا وبقوا فيها ما شاء الله .

اسرائيل ترحم کرد ، وبخت‌نصررا هلاك فرمود ، بنی اسرائيل رابدنيا بر گرداند ، و ارميا صدسال بهمان حال افتاده بود اول جزئی که از او زنده شد چشمانش بود که (در نرمی وشفافی) مثل پوست زیرین‌تخم مرغ‌بود ، وقتی که چشمانش باز شد خدابوی‌وحی کرد : «چقدر (باین حال) ماندی گفت يك روز آنگاه بآفتاب نگاه کرد وگفت‌یاقسمتی از روز خطاب شد صد سال مانده‌ای خوردنی و نوشید نیت را ببین که تغییر نکرده ، و الاغت را بنگر ، وتا ترا برای مردم نشانه‌ای قرار دهیم و استخوانهارا ببین چگونـه بلندش میکنیم ، سپس آنها رابگوشت می پوشانیم» نگاه کرد دید استخوانهای‌پوسیدهٔ پراکنده جمع میشود و با گوشتهائی که طعمهٔ درندگان شده می پیوندد تا وقتی که بدن کامل شد و از جا برخاست و الاغش هم بلند شد آنگاه گفت میدانم که خدا برهر چیز تواناست .

مؤلف گوید : این حدیث که سندی‌بسیار قوی دارد دلالت میکند که خدا بنی اسرائيل‌را پس‌ازکشته شدن زنده کرد وبدنیا بر گرداند وپیمبرشان «ارمیا» رانیززنده کردوهمه مدتي دردنيا بودند .

الثانی والعشرونـ ما رواه علی بن ابراهیم بن هاشم ایضاً فی تفسیره قال : حدثنی ابی عن عمرو بن سعید الراشدی عن ابن مسکان عن أبی عبد الله عليه السلام قال: لما اسری برسول الله صلى الله عليه وآله الی السماء او حی الیه فی علی ما أوحی ، و ردّه الی البیت المعمور وجمع له النبیین فصلّوا خلفه ، فأوحی الله الیه « فان کنت فی شكّ مما انزلنا الیك فاسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلك» یعنی الانبیاء فقال الصادق عليه السلام : فوالله ما شكّ وماسئل .

الثالث والعشرونـ ما رواه علی بن ابراهیم ایضاً قال . حدثنی أبی عن ابن أبی عمیر عن هشام بن سالم عن أبی عبد الله عليه السلام وذکر حدیث الاسراء عن رسول الله صلى الله عليه وآله الی أن قال : فانتهینا الی بیت المقدس ، فدخلت المسجد و معی جبرئیل ، فوجدنا ابراهیم و موسی و عیسی فیمن شاءالله من انبیاء الله ، قد جمعوا لی و أقمت الصلوة ، و لاأشك ان جبرئیل یتقدّمنا فلما استووا أخذ جبرئیل بیدی فقدّ منی فأمّمتهم و لا فخر ثم ذکر صعوده الی السماوات الی أن قال : فرأیت رجلا آدم جسیماً فقلت : من هذا یا جبرئیل ؟ قال : هذا أبوك

بیست و دوم باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر از ابن مسکان نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : شب معراج در آسمان مطالبی راجع بعلی (ع) به پیغمبر (ص) وحی شد ، وقتی که به بیت المعمور بر گشت خدا پیمبران را جمع کرد ، همه پشت سر آنجناب نماز خواندند ؛ اینجا وحی شد : اگر در آنچه بتو نازل کردیم شك داری ، از آنان که پیش از تو کتاب (آسمانی) میخواندند ـ یعنی از پیغمبران ـ بپرس بخدا پیغمبر نه شك کرد ، ونه چیزی پرسید .

بیست و سوم : باز هم علی بن ابراهیم از هشام بن سالم درحدیث معراج نقل میکند که حضرت صادق (ع) از پیغمبر (ص) روایت کرد که فرمود : سپس به بیت المقدس رسیدیم ، باجبرئیل وارد مسجد شدیم دیدیم ابراهیم وموسی وعیسی وعده‌ای از پیمبران در انتظارمند اقامهٔ نماز گفته شد ، من یقین داشتم که جبرئیل جلو میایستد ؛ اما چون صفوف منظم شد جبرئیل دست مرا گرفت جلو برد من امامت کردم ـ وقصد افتخار ندارم ـ آنگاه جریان رفتن بآسمانها را نقل کرد تا آنجا که میفرماید : مرد گندم گون تنومندی دیدم ، گفتم : جبرئیل ! این کیست ؟ گفت پدرت آدم است ، دیدم فرزندانش را بوی عرضه میکنند میگوید

آدم ، فاذا هوتعرض عليه ذريته فيقول : روح طيب ، و ريح طيبة من جسد طيب ، فسلمت على أبی آدم وسلم علی ، و استغفرت له واستغفرلی ، وقال : مرحبا بالابن الصالح والنبی الناصح ، ثم قال : وصعدنا الی السماء الثانية فاذافيهارجلان متشابهان ، فقلت : من هذان يا جبرئيل ؟ قال : ابنا الخالة عيسی و يحيی ، فسلمت عليهما و سلما علی واستغفرت لهما واستغفرالی ، وقال : مرحباً بالاخ الصالح و النبی الناصح ، ثم صعدنا الی السماء الثالثة فاذا فيها رجل فضل حسنه علی ساير الخلق كفضل القمر ليلة البدر علی ساير النجوم ، فقلت : من هذا يا جبرئيل ؟ قال : هذا اخوك يوسف ، فسلمت عليه و سلم علی و استغفرت له و استغفرلی ، و قال : مرحباً بالاخ الصالح و النبی الصالح و المبعوث في الزمن الصالح ثم صعدنا الی السماء الرابعة فاذا فيها رجل فقلت : ياجبرئيل من هذا ؟ فقال : هذا ادريس رفعه الله مكاناً علياً فسلمت عليه وسلم علی ، و استغفرت له واستغفر لی ، قال : ثم صعدنا الی السماء الخامسة فاذا فيها رجل كهل عظيم العين لم أر كهلاأعظم منه ، حوله ثلاثة من امته فقلت ، من هذا ؟ قالوا هذا هارون بن عمران ، فسلمت عليه وسلم علی و استغفرت

روحی پاك و بوئی پاك از بدنی پاك ، بيكديگر سلام كرديم ، و برای همديگر استغفار كرديم ، گفت : آفرين براين پسر صالح و پيمبر نصيحتگوی از آنجا بآسمان دوم رفتيم بدو نفر رسيديم كه شبيه يكديگر بودند ، ازجبرئيل پرسيدم : اينها كيانند؟ گفت : دو پسرخاله عيسی و يحيی هستند ، بيكديگر سلام كرديم ، و برای همديگر آمرزش خواستيم ، گفتند آفرين براين برادر شايسته و پيمبر نصيحتگوی ، سپس بآسمان سوم رفتيم ، مردی ديدم كه درزيبائی نسبت بديگران چون ماه شب چهارده نسبت بستارگان بود گفتم : اين كيست ؟ گفت برادرت يوسف است بيكديگر سلام كرديم و برای همديگر آمرزش خواستيم فرمود آفرين بر برادر شايسته و پيغمبر صالح مبعوث درزمان لايق ازآنجا بآسمان چهارم رفتيم ، مردی ديدم پرسيدم : اين كيست گفت ادريس است كه خدايش بجای بلندی بالا برده بازبهم سلام كرديم و برای يكديگر آمرزش خواستيم سپس بآسمان پنجم رفتيم پيرمرد درشت چشمی ديدم كه از او پيرتر نديده بودم سه نفر ازامتش هم دورش نشسته بودند . گفتم : اين كيست گفت هارون برادر موسی است ، بيكديگر سلام ، و برای هم استغفار كرديم از آنجا بآسمان

لی ، ثم صعدنا الي السماء السادسة فاذا فيها رجل آدم طويل ، فقلت : من هذا يا جبرئيل ؟ قال : هذا أخوك موسي بن عمران ، فسلّمت عليه وسلّم عليّ و استغفرت له و استغفر لی ، ثم صعدنا الی السماء السابعة و فيها شيخ أشمط الرأس واللحية . جالس علی كرسيه فقلت : يا جبرئيل من هذا ؟ قال : أبوك ابراهيم ، فسلمت عليه وسلّم عليّ «الحديث» .

الرابع والعشرون ما رواه علی بن ابراهيم بن هاشم ايضاً في تفسيره قال : سئل أمير المؤمنين عليه السلام عن ذی القرنين أنبياً كان أم ملكا ؟ قال : لا نبياً ولا ملكاً بل عبد أحبّ الله فأحبه الله ، و نصح لله فبعثه الی قومه فضربوه علی قرنه الا يمن ، فغاب عنهم ما شاء الله أن يغيب ، ثم بعثه الثانية فضربوه علی قرنه الايسر ، فغاب عنهم ما شاء الله أن يغيب ، ثم بعثه الثالثة فمكّن له في الارض و فيكم مثله يعني نفسه عليه السلام .

الخامس والعشرون مارواه ابن بابويه في اعتقاداته مرسلا فی قوله تعالی :

ششم رفتيم ، مرد گندمگون بلند بالائی ديدم پرسيدم : اين كيست ؟ گفت : برادرت موسی بن عمران است ، بهمديگر سلام كرديم و برای يكديگر آمرزش خواستيم ؛ سپس بآسمان هفتم رفتيم ، پيرمردی ديدم كه بالای كرسی نشسته و موی سر و صورتش سياه و سفيد است ، گفتم : جبرئيل ! اين كيست ؟ فرمود : پدرت ابراهيم است بيكديگر سلام كرديم «تا آخر حديث» .

بيست و چهارم بازهم علی بن ابراهيم در تفسير روايت ميكند كه ازامير المؤمنين (ع) پرسيدند ذوالقرنين پيغمبر بود يا پادشاه ؟ فرمود : نه پيغمبر بود نه پادشاه بنده‌ای بود خدارا دوست ميداشت خداهم اورا دوست داشت برای خدا مردم را موعظه ميكرد خداوند وی را مأمور دعوت قومش كرد ، قوم ضربتی بطرف راست پيشانيش زدند مدتی از نظرها پنهان شد ، بازخدا مأمورش كرد ، اين دفعه ضربتی بطرف چپ پيشانيش زدند باز مدتی غايب شد بارسوم كه مبعوث شد خدا در زمين مكنت وقدرتش داد درشماهم نظير او هست ومقصود خود آنجناب است .

بيست و پنجم : ابن بابويه دراعتقادات درتفسير اين آيه «يامثل آنكس كه بقريه‌ای كه

«او كالذى مر على قرية وهى خاوية على عروشها قال انى يحيى هذه الله بعد موتها فأماته الله مأة عام ثم بعثه» قال : فهذا مات مأة ، ثم رجع الى الدنيا وبقى فيها ثم مات بأجله وهو عزير و روى انه ارميا عليهما السلام، وصرح قبل ذلك بان ارميا نبى من أنبياء بنى اسرائيل .

السادس والعشرونـ مارواه ابن بابويه فى اعتقاداته ايضاً مرسلا في قصة المختارين من قوم موسى، انهم لما سمعوا كلام الله قالوا : لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة فأخذتهم الصاعقة ، فماتوا ثم أحياهم الله ثم رجعوا الى الدنيا فأكلوا و شربوا ونكحوا النساء وولدت لهم الاولاد ، وبقوا فيها ثم ماتوا بآجالهم .

السابع والعشرونـ مارواه محمد بن الحسن الصفار فى كتاب بصائر الدرجات عن محمد بن عيسى عن عثمان بن عيسى عمن أخبره عن عباية الاسدى قال : دخلت على أمير المؤمنين عليه السلام وعنده رجل رث الهيئة وأمير المؤمنين عليه السلام مقبل عليه يكلمه ، فلما قام الرجل قلت : يا أمير المؤمنين من هذا الذى شغلك عنا ؟ قال : وصى موسى بن عمران عليه السلام .

ورواه حسن بن سليمان بن خالد في رسالته نقلا عن بصائر الدرجات مثله ، و رواه الحافظ البرسى في أواخر كتابه .

سقفهايش روى هم ريخته بود گذشت گفت چگونه خدا مردم اينجارا كه مرده اند زنده ميكند خدا اورا ميراند و پس از صدسال زنده كرد ، بقره : «٢٥٩» ميفرمايد : اين كس مرد و پس از صد سال بدنيا بر گشت ، مدتى هم بود ، و باز بمرگ عادى مرد ، واو عزير و بروايتى ارميا بود . وقبلا تصريح ميكند كه ارميا پيغمبر بوده .

بيست و ششم : (اين همان حديث چهلم باب پنجم است) .

بيست و هفتم : «صفار» در بصائر الدرجات از «عباية» اسدى نقل ميكند كه گفت : خدمت امير المؤمنين (ع) رسيدم ، مردژنده پوشى آنجابود ، حضرت باوى گفتگو ميكرد ، وقتى كه آن مرد برخاست ، گفتم : ياامير المؤمنين ! اين مرد كه بود كه صحبت با اوشمارا ازتوجه بما بازداشت ؟ فرمود : وصى موسى بن عمران بود . اين حديث را حسن بن سليمان هم دررسالهٔ خويش از كتاب بصائر نقل ميكند، وحافظ رجب برسى هم در آخر كتابش روايت ميكند .

الثامن والعشرون- مارواه أبوعمرو الكشي في كتاب الرجال في ترجمة سلمان الفارسی عن محمد بن مسعود عن الحسين بن اشكيب عن الحسين بن خرزاد القمی عن محمد بن حماد الساسی عن صالح بن نوح عن زيد بن معدل عن عبدالله بن سنان عن أبی عبد الله عليه السلام قال : خطب سلمان فقال : الحمدلله الذی هدانی لدينه الی أن قال : والسبعين الذين اتهموا موسى على قتل هارون فأخذتهم الرجفة ثم بعثهم الله أنبياء مرسلين وغير مرسلين ، وأمر هذه الامة كأمر بنی اسرائيل فأين يذهب بكم ؟ وذكر الخطبة .

التاسع والعشرون- مارواه الكشي ايضاً في كتاب الرجال عن خلف بن حامد عن سهل بن زياد عن ابن أبی عمير عن يحيى بن عمران الحلبي عن أيوب بن الحر عن بشر عن أبی عبد الله عليه السلام وعن محمد بن مسعود عن الحسن بن علی بن فضال عن العباس بن عامر عن أبان بن عثمان عن الحارث بن المغيرة عن أبی عبدالله عليه السلام فی حديث عبدالله بن عجلان وما قاله في مرضه ، فقال أبو عبد الله عليه السلام : هيهات هيهات ان موسى اختار سبعين رجلا فلما أخذتهم الرجفة كان موسى أول من قام منها فقال :يا رب أصحابی قال : انی ابدلك بهم خيراً منهم ، قال : يا رب انی و جدت ريحهم و عرفت أسمائهم ـ قال ذلك ثلثاً ـ فبعثهم الله أنبياء . ورواه ميرزا محمد فی كتاب الرجال وكذا الذی قبله .

بیست و هشتم : (این همان حدیث دوازدهم باب چهارم است) .

بیست و نهم : « کشی » در کتاب رجال بدوسند از حضرت صادق (ع) نقل میکند که در حدیث عبدالله بن عجلان وسخنانی که در حال مرض گفته بود نقل میکند که فرمود : هیهات هیهات ، موسی هفتاد نفر را انتخاب کرد و باخود برد ، همه را صاعقه گرفت ، اول کسی که ازجا برخاست موسی بود ، عرض کرد : پروردگارا ! اصحابم را برگردان ؛ خطاب شد : بهتر از آنها بتو میدهم ، عرض کرد : من با اینها خو گرفته بودم و آشنا شده بودم سه مرتبه این جمله را تکرار کرد خدا زنده شان کرد و به پیمبری مبعوثشان فرمود . این حدیث و حدیث سابق را میرزا محمد استرابادی هم در کتاب رجال نقل میکند .

الثلاثون ما رواه الطبرسي في الاحتجاج في احتجاج الصادق عليه السلام علي بعض الزنادقة حيث قال : لو ان الله رد الينا من الاموات في كل عام لنسأله عمن مضى منا الى ما صاروا ؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام : قد رجع الى الدنيا ممن مات خلق كثير، منهم أصحاب الكهف الى أن قال : وأمات الله ارميا النبي عليه السلام الذي نظر الى خراب بيت المقدس وما حوله حين غزاهم بخت نصر فقال : انّى يحيي هذه الله بعد موتها فاماته الله مأة عام ثم أحياه ، ونظر الى أعضائه كيف تلتئم و كيف يلبس اللحم الى مفاصله ، و عروقه كيف توصل ، فلما استوى قاعداً قال : أعلم ان الله على كل شيء قدير .

الحادي و الثلاثون ما رواه الشيخ قطب الدين الراوندي في كتاب الخرايج و الجرايح في الباب الاول في معجزات رسول الله صلى الله عليه وآله قال: ومنها ان أبا جعفر عليه السلام قال : ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال : لما اسرى بى نزل على جبرئيل بالبراق الى أن قال: فركب و توجّه نحو بيت المقدس فاستقبل شيخاً فقال له جبرئيل : هذا ابوك ابراهيم ، فثنّي

سی ام : طبرسی دراحتجاج در مباحثهٔ حضرت صادق(ع) بایکی از بیدینان نقل میکند که آن مرد گفت : خوب بود خداهرسال بعضی از مردگان رازنده کند تا ما بپرسیم آنان که مردند بچه سرنوشتی دچار شدند ، حضرت فرمود : بسیاری از مردگان زنده شده اند ، از جمله اصحاب کهف . . . . وهمچنین ارمیای پیغمبر که چون خرابه های بیت المقدس واطراف را ـ که بدست بخت نصر خراب شده بود ـ دید ، گفت : چگونه خدا مردم اینجارا که مرده اندزنده میکند ؟ خدا اورامیراند وپس ازصدسال زنده اش کرد ، بچشم خود دید که چگونه اعضایش بهم می پیوندد ومفاصلش بگوشت پوشیده میشود ، ورگهایش بهم وصل میگردد ، تاچون بدن تکمیل شد وبرخاست نشست گفت : میدانم خدابر هرچیز توانا است .

سی و یکم : قطب راوندی در خرائج ، درمعجزات پیغمبر(ص) میگوید : واز جمله اینکه حضرت باقر(ع) روایت میکند که پیغمبر(ص) فرمود : شب معراج جبرئیل بابراقی نازل شد . . . . سوارشدم وبطرف بیت المقدس رفتیم ، به پیرمردی بر خوردیم که جبرئیل گفت : این پدرت حضرت ابراهیم است ، خواستم پیاده شوم ، جبرئیل گفت : سوار باشید ، سپس خدا

رجله وهمّ بالنزول فقال له کما أنت فجمع ما شاء الله من الانبیاء فی بیت المقدس فاذّن جبرئیل فتقدّم رسول الله صلی الله علیه و آله فصلّی بهم «الحدیث» .

الثانی والثلاثون ما رواه الراوندی فی الباب المذکور عن أبی جعفر علیه السلام في قوله تعالی : « فان کنت فی شك مما أنزلنا الیك فاسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلك» قال : هؤلاء الانبیاء الذین جمعوا له لیلة الاسری «فلا تکونن من الممترین» قال : فلم یشك رسول الله صلی الله علیه و آله ولم یسأل .

الثالث والثلاثون ما رواه الراوندی ایضاً فی الخرایج و الجرایح فی الباب الثامن في معجزات الباقر علیه السلام عن الصادق علیه السلام . و ذکر حدیث قدوم الباقر و الصادق علیهما السلام علی هشام بن عبد الملك بالشام وسؤال عالم النصاری وما امتحن به الباقر علیه السلام الی أن قال : أخبرنی عن اللذین ولدا في ساعة واحدة و ماتا في ساعة واحدة ، عاش أحدهما مائة و خمسین سنة و عاش الاخر خمسین سنة من کانا و کیف قصتهما ؟ فقال الباقر علیه السلام : هما عزیر و عزرة أکرم

عده‌ای از پیمبران را در بیت المقدس حاضر کرد ، جبرئیل اذان گفت ومن جلو ایستاده نماز گزاردم ودیگران اقتدا کردند «تا آخر حدیث» .

سی و دوم : باز راوندی درهمان باب در تفسیر این آیه : «اگر در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم شك داری ، از آنان که پیش از تو کتاب (آسمانی) میخوانده‌اند بپرس ، سورهٔ یونس آیهٔ ۹٤» ازحضرت باقر(ع) نقل میکند که فرمود : مراد از آن اشخاص انبیاء است ، که خدا شب معراج جمعشان کرد ، (وخطاب شد) ازشك آوران مباش ، پیغمبرهم نه شك داشت و نه از آنان پرسشی کرد .

سی و سوم : باز هم راوندی در معجزات حضرت باقر(ع)نقل میکند که حضرت صادق(ع)در نقل ورودشان برهشام ومطالبی که آن عالم نصرانی برای امتحان حضرت باقر(ع) پرسید ، میفرماید : پرسید : آن دو نفر که بودند که دریك ساعت متولد شدند ، دریك ساعت مردند ، ویکی صدو پنجاه سال عمر کرد ، دیگری پنجاه سال ؟ قصهٔ آنان چگونه بوده فرمود : اینها عزیر وعزره بودند که خداوند عزیر را کرامت پیمبری داد وبیست ساله ازدنیا

الله عزيراً بالنبوة عشرين سنة ، وأماته مأة سنة ، ثم أحياه فعاش بعدها ثلثين سنة و ماتا في ساعة واحدة ، فخر الشيخ مغشياً عليه «الحديث» .

الرابع والثلثون مارواه الراوندي ايضاً في الخرايج والجرايح في اعلام النبي والائمة عليهم السلام عن علي بن حسان عن عبدالرحمن بن كثير الهاشمي عن أبي عبدالله عليه السلام قال خرج أمير المؤمنين عليه السلام يريد صفين فلما عبر الفرات وقرب من الجبل وحضر وقت صلوة العصر توضأ وأذن ، فلما فرغ من الاذان انفلق الجبل عن هامة بيضاء ولحية بيضاء ووجه أبيض ، فقال : السلام عليك ياأمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته ، مرحباً بوصي خاتم النبيين ، فقال : وعليك السلام يا أخي شمعون بن حيون الصفا وصي روح القدس عيسى بن مريم كيف حالك ؟ قال : بخير يرحمك الله ثم ذكر ما تكلم به شمعون عليه السلام من الشهادة بانهم على الحق والترغيب في الجهاد ونصرة علي عليه السلام ثم التام الجبل عليه ، و خرج امير المؤمنين عليه السلام الى القتال فسئله عمار بن ياسر ومالك الاشتر وهاشم بن أبي الوقاص وأبو ايوب الانصاري وقيس بن سعد الانصاري وعمرو بن الحمق و عبادة بن الصامت عن الرجل ؟ فأخبرهم انه شمعون

رفت ، وپس از صد سال زنده شد ، سی سال دیگر هم زندگی کرد ودریك ساعت با برادرش مردند پیر نصرانی از شنیدن این جواب غش کرد وروی زمین افتاد «تا آخر حدیث» .

سی وچهارم : بازهم راوندی در خرائج از عبدالرحمن بن کثیر نقل میکند که حضرت صادق(ع) فرمود : وقتی که امیر المؤمنین(ع) درسفر صفین ازفرات گذشت وبآن کوه نزدیك شد وقت نمازعصر رسید ، وضو گرفت ، واذان گفت ، چون اذان تمام شد کوه شکافته شد ، مردی باسر وریش سفید ، وروی سفید از شکاف کوه بیرون آمد وگفت : السلام علیك یا امیر المؤمنین ورحمة الله وبرکاته ، آفرین بروصی ختم پیغمبران ، حضرت فرمود : وعلیك السلام ، ای شمعون بن حیون صفا وصی عیسی بن مریم ، حالت چون است ؟ عرض کرد : خدایت رحمت کند ؛ خوب است ، سپس کلمات شمعون را ــ که بحقانیت امیر المؤمنین(ع) شهادت داد ، ودرجهاد ونصرت آنجناب تحریص کرد ــ نقل میکند ومیفرماید : سپس کوه بهم آمد وامیر المؤمنین آمادهٔ جنگ شد ، عمار یاسر ومالك اشتر ، وهاشم بن ابو وقاص وابو ایوب انصاری ، وقیس بن سعد وعبادة بن صامت پرسیدند این مرد که بود ؟ فرمود شمعون

بن حيون الصفا وصي عيسى عليهما السلام ، وكانوا يسمعون كلامه فازدادوا بصيرة في الجهاد معه «الحديث» .

الخامس والثلاثون ماروواه الراوندي ايضا نقلا من كتاب بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن علي بن الحسن بن فضال عن ابيه عن علي بن يحيى المكفوف عن محمد بن زياد عن عطية الابزاري انه قال : - طاف رسول الله صلى الله عليه وآله بالكعبة فاذا آدم بحذاء الركن اليماني فسلّم عليه ، ثم انتهى الى الحجر فاذا نوح وهو رجل طويل فسلّم عليه .

السادس والثلاثون ماروواه الراوندي ايضاً نقلا عن الصفار عن الحسن بن علي بن عبدالله عن علي بن حسان عن عبدالرحمن بن كثير عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ان علياً عليه السلام لماعبر الفرات يريد صفين انفلق الجبل عن هامة بيضاء وهو يوشع بن نون .

السابع والثلاثون ماروواه الراوندي في كتاب الموازاة بين المعجزات الذي ألحقه و اضافه الى كتاب الخرايج و الجرايح قال : قال الصادق عليه السلام : ان الله ردّ على أيّوب أهله و ولده الذين هلكوا الى ان قال : وكذلك عزير لما أماته الله مأة

بن‌حیون‌صفا وصی‌حضرت عیسی‌بود ، این‌عده‌هم چون‌سخنان‌اورا شنیدند بصیرتشان‌درجهاد دررکاب آنحضرت زیادشد« تاآخرحدیث» .

سی و پنجم : بازهم راوندی ازعطیه نقل میکند که پیغمبر(ص)درحال طواف کعبه برابر رکن‌یمانی ناگهان‌حضرت آدم رادید سلامش کرد ، چون‌بحجرالاسودرسید نوح‌را که مردی‌بلند بالابود-دیدوسلامش کرد .

سی و ششم : بازهم‌راوندی ازعبدالرحمن بن کثیر نقل‌میکند که حضرت صادق(ع) فرمود : وقتی که علی(ع)بقصد صفین ازفرات‌عبور کرد کوه شکافته شدویوشع بن نون باموی سفیداز شکاف کوه‌بیرون آمد .

سی و هفتم : بازهم راوندی در کتاب موازات میگوید : حضرت صادق(ع)فرمود خداوند زن‌وفرزند ایوب‌راکه مرده بودند بوی بر گرداند ......وعزیر را میراند وپس ازصد سال زنده کرد ، در صورتی که مقدار شیری که همراه داشت تغییر نکرده بود و

عام وكان معه اللبن لم يتغير وكان معه حماره لم يتغير ، وكذلك لما مر عزير على قرية خاوية على عروشها الى ان قال : فأحياهم الله وهم الوف وبعثه اليهم رسولا وعاش سنين «الحديث» .

الثامن والثلاثون ما رواه الراوندى في كتاب الموازاة ايضاً مرسلا قال : ان عيسى كان له معجزات كثيرة لم يكن اليهود ينظرون فيها فيؤمنوا بها ، فسألوه أن يحيى لهم سام بن نوح فأتى قبره وقال : قم يا سام باذن الله فانشق القبر فأعاد الكلام فتحرك وأعاد الكلام فخرج فقال له المسيح : أيما أحب اليك تبقى أو تعود ؟ فقال : ياروح الله بل أعود لاجل لذعة الموت في جوفي الى هذا اليوم .

التاسع والثلاثون ما رواه رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسى في اوائل كتاب الغيبة مرسلا قال : وقد كان من أمر صاحب الحمار الذى نزل بقصة القرآن وأهل الكتاب يروون أنه كان نبياً فأماته الله مأة عام ثم بعثه .

الاربعون ما رواه الشيخ ايضاً في أواخر كتاب الغيبة معلقا عن محمد بن عبدالله

الاغش هم بهمان حال بود ، ونيز عزير چون بقريه اى رسيد كه سقفهايش روى هم ريخته بود خدا همۀ آن مردم را ـ كه هزاران نفر بودند زنده كرد واورا پيغمبر آنان قرارداد ، ساليانى هم زندگى كرد «تا آخر حديث» .

سى وهشتم : باز هم راوندى در كتاب موازات ميگويد : عيسى معجزات زيادى داشت اما يهوديان حاضر نبودند توجه كنند وايمان آورند ، تا ازاو خواستند كه سام پسر نوح را زنده كند ، عيسى آمد برسر قبر سام و گفت : اى سام باذن خدا برخيز ، قبر شكافته شد ، باز جمله را تكرار كرد ، بدن حركت كرد ، بار سوم كه گفت بيرون آمد ، فرمود ميخواهى بمانى يا برگردى ؟ عرض كرد : ياروح الله ! بر ميگردم ، چون هنوز گزش و فشار مرگ را درخود حس ميكنم .

سى ونهم : شيخ طوسى دراوائل كتاب غيبت ميفرمايد : صاحب الاغ راهم ـ كه خدا در قرآن قصه اش را بيان ميكند و بنقل اهل كتاب پيغمبر بوده ـ خدا ميراند و پس از صدسال زنده اش كرد .

چهلم : باز شيخ طوسى در آخرهاى كتاب غيبت ازابو بصير نقل ميكند كه گفت :

بن جعفر الحميری عن أبيه عن يعقوب بن يزيد عن علی بن الحكم عن حماد بن عثمان عن أبی‌بصير قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : مثل أمرنا فی كتاب‌الله مثل صاحب الحمار ، أماته‌الله مأة عام ثم‌بعثه .

الحادی والاربعون ما رواه الشيخ ايضاً فی آخر كتاب الغيبة معلقا عن‌محمد بن عبدالله الحميری عن أبيه عن جعفر بن محمد الكوفي عن اسحق بن محمدعن القاسم بن ربيع عن علیّ بن الخطاب عن مؤذّن مسجد الاحمر قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام هل فی كتاب الله مثل‌القائم ؟ قال : نعم‌آية صاحب الحمار ، أماته الله مأة عام ثمّ بعثه .

اقول : المرادبالقائم هنا معناه اللغوی يعنی‌من قام بالامر ويكون مخصوصاً بمن عدی المهدی عليه السلام ، ويحتمل‌الحمل علی المشابهة من بعض الوجوه ، فان كلا منهما غاب‌مدة ثم‌ظهر و ان كان أحدهما مات و الاخرلم يمت ، أو المراد بالموت أعمّ من المجازی و الحقيقی ، فانّ أحدهما مات و الآخر مات ذكره لطول غيبته .

الثانی والاربعون ما رواه الحسن بن سليمان بن خالدالقمی نقلا من كتاب

شنيدم حضرت‌صادق(ع) ميفرمود : مثل‌كار ما درقرآن مثل‌صاحب الاغ‌است كه خدا وی را ميراند وپس‌ازصد سال‌زنده كرد .

چهل‌ویکم : بازهم شيخ در آخر كتاب غيبت‌از علی بن‌خطاب مؤذن مسجد احمر نقل ميكند كه گفت : از حضرت صادق(ع)پرسيدم : مثل قائم درقرآن هست ؟ فرمود : آری ، همان آيهٔ‌صاحب‌الاغ است كه‌خدايش‌ميراند وبعد ازصد سال زنده كرد .

مؤلف گوید : اينجا مراد ازقائم معنای‌لغوی است ، يعنی آنكس كه بكارهدايت خلق قيام كند ، واين‌مخصوص بغيرحضرت مهدی(ع)است ، گرچه احتمال هم دارد مراد حضرت قائم باشد ، وغرض تشبيه دربعض‌جهات يعنی‌ظاهرشدن بعدازغيبت باشد . اگرچه غيبت‌يكی بمرگ بوده‌وديگری‌بغير مرگ ، ويااينكه مراداز مرگ : اعم‌ازحقيقی‌ومجازی باشد ، كه آن‌صاحب‌الاغ‌حقيقةمرد ، وحضرت‌قائم (ع)ازطول‌زمان غيبت نامش‌ميميرد .

چهل‌ودوم : (اين‌همان‌حديث پنجاه‌وسوم باب‌پنجم‌است) .

مختصر البصائر لسعدبن عبدالله عن أحمد بن محمّدبن عيسى عن الحسن بن محبوب عن الحسين بن علوان عن محمّدبن داود العبدى عن الاصبغ بن نباتة ان ابن الكوا قام الى أمير المؤمنين عليه‌السلام فقال : ان أبا المعمر يزعم انك حدثته انك سمعت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله يقول : قد رأينا وسمعنا برجل أكبر سناً من أبيه ؟ فقال أمير المؤمنين عليه‌السلام انعزيراً خرج من أهله وامرأته في شهرها وله يومئذ خمسون سنة ، وأماته الله مأة عام ثم بعثه ورجع الى أهله واستقبله ابنه وهو ابن مأة سنة ورد الله عزيراً الى الذى كان به «الحديث» .

الثالث والاربعون ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر ابن بابويه في كتاب التوحيد في باب الرد على الثنوية والزنادقة قال : حدثنا أحمد بن الحسن القطان عن أحمد بن يحيى عن بكر بن عبدالله بن حبيب عن أحمد بن يعقوب بن مطر عن محمّدبن الحسن بن عبدالعزيز الاجذب عن أبيه عن طلحة بن زيد عن عبدالله بن عبيد عن أبي معمر السعدانى عن امير المؤمنين عليه‌السلام في حديث طويل ان الله قال لموسى : ان أردت ان ترانى فى الدنيا فانظر الى الجبل فان استقرّ مكانه فسوف ترانى ، فابدى الله سبحانه بعض آياته للجبل وتجلّى ربنا للجبل ، فتقطّع الجبل فصار رميماً وخرّ موسى صعقاً ، ثم أحياه الله وبعثه فقال : سبحانك تبت اليك « الحديث » .

الرابع والاربعون ماروا رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في كتاب

چهل و سوم : شيخ صدوق در كتاب توحيد در حديثى طولانى ازسعدانى نقل ميكند كه امير المؤمنين(ع) فرمود : بحضرت موسى خطاب شد : اگرميخواهى دردنيا مرا به‌بينى باين كوه نظر كن ، اگرجاى خود ثابت ماند مرا خواهى ديد آنگاه خداوند پاك يكى از آيات خويش را بر كوه ظاهر كرد ، و بكوه جلوه كرد ، كوه پاره پاره شد وخاكستر گشت ؛ موسى بيهوش افتاد ، سپس خدا زنده‌اش كرد ، عرض كرد : تو پاك و منزهى ، من بسوى تو باز گشتم « تا آخر حديث » .

چهل و چهارم : بازهم شيخ صدوق درمجلس شصت و نهم كتاب امالى ازعبدالرحمن

الامالی فی المجلس التاسع والستین عن الحسین بن محمد بن سعید الهاشمی عن فرات بن ابراهیم بن فرات الکوفي عن محمد بن علی بن أحمد بن علی الهمداني عن الحسین بن علی الشامي عن أبیه عن ابي جریر عن عطاء الخراساني عن عبدالرحمن بن غنم عن محمد بن علی الباقر عليه السلام قال: أتی جبرئیل الی رسول الله صلی الله علیه وآله بدابة فوق الحمار ودون البغل، فرکب ثم مضی حتی انتهی الی بیت المقدس فدخله ثم أمّ رسول الله صلی الله علیه وآله فی بیت المقدس سبعین نبیاً ثم صعد السماء فمرّ علی شیخ فقال: من هذا یاجبرئیل؟ قال: أبوك ابراهیم، ثم مضی فمرّ ه شیخ فقال: من هذا یا جبرئیل؟ قال: ابوك آدم، ثم مضی فمرّ بموسی بن عمران، ثم ذکر ما جری بینهما من الکلام فی فرض الصلوة وغیره، ثم مضی فمرّ علی ابراهیم وذکر ما جری بینهما من الکلام «الحدیث».

الخامس والاربعون ما رواه الشیخ الجلیل علی بن محمد الخزاز القمی فی کتاب الکفایة فی باب ما جاء عن جعفر بن محمد عليه السلام قال: حدثنا الحسین بن علی أبو عبدالله قال: حدثنا هارون بن موسی عن محمد بن الحسن عن الصفار عن یعقوب بن یزید عن ابن أبی عمیر عن هشام عن أبی عبد الله الصادق عليه السلام فی حدیث طویل

بن‌غنم نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود: جبرئیل، چهارپائی بزرگتر از الاغ و کوچکتر ازاستر خدمت حضرت رسول(ص) آورد حضرت سوارشد و رفت تا به بیت المقدس رسید وارد مسجد شد و هفتاد پیغمبر پشت سرش نماز گزاشتند، سپس بآسمان رفت، به پیرمردی برخورد فرمود: جبرئیل! این کیست؟ عرض کرد: پدرت ابراهیم است. از آنجا گذشت به پیر مرد دیگری رسید، پرسید: این کیست؟ عرض کرد: پدرت آدم است، از آنجا گذشت بموسی بن‌عمران رسید- سپس گفتگوی آنها را درباره وجوب نماز وغیره نقل میکند و میفرماید:- از آنجا گذشت بحضرت ابراهیم رسید، و گفتگوی آنان را نقل میکند «تا آخر حدیث».

چهل و پنجم: علی‌بن محمد خزاز قمی در کتاب کفایه در باب «روایات از حضرت صادق(ع)» از هشام نقل میکند که حضرت صادق(ع)- در حدیثی طولانی- فرمود: مگر کلام خدارا نشنیده‌اید که میفرماید: «چشمها اورا نه‌بیند، و او چشمها را می‌بیند، انعام:۱۰۳»؟

قال : ألم تسمعوا الى قوله تعالي : « لاتدركه الابصار وهو يدرك الا بصار » وقوله تعالى : «لن تراني ولكن انظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف تراني فلما تجلى ربه للجبل جعله دكاً وخر موسى صعقاً» اى ميتاً « فلما أفاق » ورد الله عليه روحه «قال سبحانك اني تبت اليك» الحديث .

السادس والاربعون مارواه الحافظ البرسى فى آخر كتابه ان أمير المؤمنين عليه السلام قال للحسن والحسين عليهما السلام : اذا وضعتماني في لحدي فصليا ركعتين ثم انظر اما يكون فلما وضعاه فعلا ما أمرهما و نظرا فاذا آدم و نوح و رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم يتحدثون مع أمير المؤمنين ، و وجد الزهراء وحواومريم وآسية ينحن على أمير المؤمنين ويندبنه .

أقول : و الاحاديث في هذا المعنى كثيرة وفي هذ القدر بل في بعضه كفاية انشاء الله تعالي ، و قد عرفت ان أحاديث هذا الباب و الذى قبله دالة علي مضمون واحد وذكرت السبب الباعث على قسمتها الى بابين ، فاذا ضممت هذه الاحاديث بعضها الى بعض مع أحاديث الباب الرابع ،حصل اليقين عندك وعند كل منصف بصحة

ونيز (بموسى) ميفرمايد : «مرا نه‌بينى ، ولكن اين كوه رابنگر ، اگر بجاى خود برقرار ماند مرا خواهى ديد ، آنگاه چون خدايش بر كوه جلوه كرد ، آنرا هموار كرد و موسى بيهوش ـ يعنى بى‌جان ومرده ـ افتاد ، سپس چون بهوش آمد ـ وخدا روحش را بر گرداند ـ عرض كرد : تو پاك ومنزهى ؛ من بسوى تو باز گشتم ، اعراف ١٤٣» «تا آخر حديث» .

چهل وششم : حافظ رجب برسى در آخر كتابش نقل ميكند كه امير المؤمنين (ع) بحسن وحسين (ع) فرمود : وقتى كه مرا در قبر نهاديد دو ركعت نماز بگذاريد به‌بينيد چه ميشود ؟ چون حسن وحسين پدررا درقبر گذاشتند ونماز خواندند ديدند آدم و نوح و پيغمبر صلى الله عليه وآله با آنجناب گفتگو ميكنند ، وحضرت زهرا وحوا ، و مريم وآسيه برايش نوحه سرائى وگريه ميكنند .

مؤلف گويد : دراين زمينه حديث بسيار است ، و همين قدر بلكه كمتر از اين هم كفايت ميكند قبلا هم گفتيم كه مضمون احاديث دو باب اخير يكى است ، وسبب دو باب كردن وا تذكر داديم اگر اين حديثها بااحاديث باب چهارم ضميمه شود هر باانصافى بصحت

الرجعة فكيف اذا انضم الى ذلك ما يأتي ان شاء الله تعالى .

وليت شعري أي عاقل يشك في تواتر هذه الاحاديث ويجوز الكذب على جميع رواتها واي مطلب من مطالب الاصول والفروع يوجد فيه أكثر من هذه النصوص الكثيرة الصريحة المتعاضدة المتظافرة وقد ظهر من هذه الاحاديث ان الرجعة قد وقعت في الامم السالفة في اوقات كثيرة جداً وفي الانبياء و الا وصياء والملوك السابقين ، بل يظهر منها ان جميع الانبياء السابقين قد رجعوا الي الدنيا بعد موتهم ، وجميع بني اسرائيل ايضاً رجعوا بعد قتل بخت نصر اياهم ، وان كثيراً من الانبياء رجعوا الى الدنيا و بقوا مدة طويلة ، يدعون الناس الي دين الله كعزير وارميا وموسى وغيرهم ، وان ذا القرنين رجع الى الدنيا مرتين و ملك مشارق الارض ومغاربها و بقي مدة طويلة و سنين كثيرة يدعوا الناس الى الله سبحانه ، وانه قد رجع مرة واحدة سبعون ألف رجل بعد موتهم و عاشوا مدة طويلة ، ورجع مرة اخرى خمسة وثلاثون ألفاً بعد موتهم ، ورجع مرة اخرى سبعون ألف بيت ، ويحتمل ان يكونوا سبعمأة ألف انسان او أكثر فأحياهم الله بعد موتهم وعاشوا مدة طويلة ، وكل ذلك ثابت بروايات العامة

رجعت يقين ميكند تا چه رسد كه ساير روايات گذشته و آينده هم اضافه شود .

ايكاش ميدانستم كدام عاقل در تواتر اين همه حديث شك ميكند واحتمال ميدهد همهٔ راويان اينها را دروغ گفته باشند ؟ كداميك از مطالب اصول يا فروع دين بيش از اين ، حديث صريح وفراوان دارد ؟ ضمناً از اين احاديث معلوم شد كه : در امتهاى گذشته ، در مواقع بسيارى رجعت واقع شده ، در پيمبران و اوصيا و پادشاهانشان هم بوده ، بلكه همهٔ انبياء بعد از مرگ بدنيا بر گشتند ، و همهٔ بنى اسرائيل پس از واقعهٔ بخت نصر زنده شدند ، بسيارى از پيمبران مانند عزير ، ارميا ، موسى وغيره ــ مدتى در دنيا ماندند ومردم را دعوت كردند ، ذوالقرنين دو مرتبه بر گشت ؛ وسلطنت شرق و غرب يافت ، مدتى دراز هم زندگى كرد وبهدايت مردم پرداخت ، دريك مرتبه هفتاد هزار نفر پس از مرگ زنده شدند ومدت درازى هم در دنيا بودند ، در مرتبهٔ ديگرى سى و پنج هزار نفر ودردفعهٔ ديگر هفتاد هزار خانوار زنده شدند ، كه شايد اين هفتاد هزار خانوار هفتصد هزار نفر يا بيشتر بوده اند ، اينها همه

والخاصة موافق للقرآن في آيات كثيرة جداً كما عرفت، فلابدّ من وجود مثل ذلك في هذه الامة بمقتضى الاحاديث السالفة وغيرها والله الموفق .

الباب السابع

في اثبات ان الرجعة قد وقعت في هذه الامة في الجملة ليزول بها استبعاد الرجعة الموعود بها في آخر الزمان ويدل على ذلك أحاديث

الاول مارواه رئيس المحدثين ابو جعفر بن بابويه في كتاب عيون الاخبار في باب ذكر مجلس الرضا عليه السلام مع أهل الاديان بالسند السابق في الحديث الثاني من الباب الخامس عن الرضا عليه السلام انه قال : لقد اجتمعت قريش الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فسألوه ان يحيى لهم موتاهم ، فوجّه معهم علي بن ابى طالب عليه السلام فقال له : يا علي اذهب الى الجبانة فناد هؤلاء الرهط الذين يسألون عنهم بأعلى صوتك : يا فلان ويا فلان يقول لكم محمد : قوموا باذن الله، فقاموا ينفضون التراب عن رؤسهم فأقبلت قريش تسألهم عن أمورهم «الحديث» ورواه الطبرسي مرسلا في الاحتجاج .

الثاني ما رواه ابن بابويه ايضاً في عيون الاخبار في باب استسقاء المأمون بالرضا عن محمد بن القاسم المفسر عن يوسف بن محمد بن زياد وعلى بن محمد بن سيار عن أبويهما

بروايتهاى سنى وشيعه ثابت شده و قبلا گفتيم كه آيات بسيارى از قرآن هم با آنها موافق است بنابراين ـ بمقتضاى حديثهاى سابق وغيره ـ بايد در اين امت هم نظير آنها باشد .

باب هفتم

در اثبات اينكه در اين امت هم اجمالا رجعت واقع شده ، تا آن رجعتى را كه در آخر الزمان وعده داده اند بعيد نشمارند ، دليل اين موضوع هم حديثهائى است .

اول : (همان حديث دوم باب پنجم است كه در آخرش زنده شدن مردگان بامر پيغمبر (ص) مذكور است) .

دوم : شيخ صدوق در كتاب عيون در باب «استسقاى مأمون بحضرت رضا (ع)» از محمد بن زياد و محمد بن سيار از حضرت عسكرى از پدران بزرگوارش (ع) روايت ميكند كه چون

عن الحسن بن علي العسكري عن آبائه عن الرضا عليه السلام انه استسقي للناس و ظهر للناس من اعجازه واجابة دعائه و اخباره بما يكون وغير ذلك ماحمل بعض أعدائه على ان أخذ رخصته من المأمون لمجادلته ، فكلّمه كلاماً طويلاً في مجلس عام من جملته أن قال يا ابن موسى لقد عدوت طورك وتجاوزت قدرك ان بعث الله مطراً أقدره لوقته كانك قد جئت بمثل آية الخليل لما أخذ رؤس الطير بيده و دعا اعضاء ها التي كان فرّقها على الجبال فآتينه سعياً ، و تركبن على الرؤس و خفقن و طرن باذن الله ، فان كنت صادقاً فيما توهم فاحي هذين وسلطّهما عليّ وأشار الى اسدين مصورين على مسند المأمون فغضب علي بن موسى الرضا عليه السلام و قال : دونكما الفاجر فافترساه ولا تبقيا له عيناً ولا اثراً ، فوثبت الصورتان وصارتا أسدين فتناولا الرجل ورضضاه وهشماه وأكلاه ولحسادمه ؛ والقوم ينظرون متحيرين ، فلما فرغا منه اقبلا على الرضا عليه السلام وقالا : يا ولي الله في أرضه فما تأمرنا أن نفعل بهذا يشير ان الى المأمون ؛ فغشي على المأمون مما سمع منهما الى أن قال : فقال عوّدا الى

حضرت رضا (ع) دعای باران کرد ، در اثر ظهور معجزات ومستجاب شدن دعا وخبرهای غیبی آنجناب وغیره یکی ازدشمنان ازمأمون اجازه خواست که با آنحضرت مجادله ومباحثه کند ، ودر مجلس عمومی حرفهای بسیاری بوی زد ، از جمله گفت : پسر موسی ! تو از اینکه خداوند بارانی راکه تقدیر کرده بود بوقت خود فرستاد ؛ پااز حدخود فراتر نهاده ، وازقدر خویش تجاوز کرده‌ای ، مثل اینکه معجزهٔ ابراهیم خلیل آورده‌ای که سر مرغان رابدست گرفت واعضای آن‌را که پراکندهٔ کوهها کرده بود خواند همه شتابان آمدند وبا سرها ترکیب شدند وباذن خدا پرواز کردند ، اگر راست میگوئی این دو صورت شیر راکه در مسند مأمون نقش شده ، زنده گردان وبرمن مسلط کن ، حضرت خشمگین شد وبعکسها رو کرده فرمود : این بیدین رابگیرید وبدرید ، واثری از او نگذارید ، نقشها بصورت دوشیر شده جستند مردك راگرفتند بزمین کوبیدند ، ودریدند و خوردند ، خونش راهم لیسیدند درحالیکه مردم با حیرت نگاه میکردند ، چون فارغ شدند بحضرت رضا رو کرده گفتند : یاولی الله در بارهٔ این مأمون چه دستور میفرمائید ؟ مأمون ازشنیدن این سخن غش کرد

مقر كما فعادا الى المسند ، وصارتا صورتين كما كانتا «الحديث» .

الثالث ما رواه الكليني في باب المسئلة في القبر عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين السعيد عن القاسم بن محمد عن علي بن أبي حمزة عن ابي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ان الميت اذا خرج من بيته شيعته الملائكة الى القبر ، و يدخل عليه في قبره منكر ونكير ، فيلقيان فيه الروح الى حقويه فيقعدانه فيسئلانه ثم ذكر المسائلة والسؤال والجواب وذكر في الكافر نحو ذلك .

أقول : و في معناه أحاديث كثيرة وهذه رجعة في الجملة و حيوة بعد الموت قبل القيامة او نظير للرجعة ، يزول بها الاستبعاد ، و في باب ان الميت يزور أهله أحاديث قريبة من هذا المعنى .

الرابع ما رواه الكليني ايضاً في باب مولد أمير المؤمنين عليه السلام عن محمد بن يحيى عن سلمة بن الخطاب عن عبدالله بن محمد عن عبدالله بن القاسم عن عيسى بن شلقان قال : سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول : ان امير المؤمنين عليه السلام كان له خولة في

... فرمود : بجای خود بر گردید باز بمسند بر گشتند و بحالت سابق در آمدند « تا آخر حدیث » .

سوم : کلینی در باب « سؤال قبر » از ابو بصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود هنگامی که میت از خانه بیرون برند ملائکه تا قبر دنبالش میروند ، وقتی که در قبرش نهادند ، نکیر و منکر وارد میشوند ، روح را تا کمر او میفرستند ، او را مینشانند و پرسشهائی میکنند سپس سؤال و جوابها را نقل میکند و در بارهٔ کفار هم نظیر آنرا میفرماید .

مؤلف گوید : در این زمینه حدیثهای بسیاری هست ، و این خود اجمالا رجعتی است بعد از مرگ و پیش از قیامت ، و یا نظیر رجعت است که استبعاد زنده شدن مرده را رفع میکند ، و در باب آمدن مردگان بزیارت کسان خویش هم احادیثی قریب ، باین مضمون وارد شده .

چهارم : بازهم کلینی در باب « مولد امیر المؤمنین (ع) » از عیسی بن شلقان نقل میکند که گفت شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود : امیر المؤمنین (ع) در قبیلهٔ بنی مخزوم همشیره زادگانی داشت ، روزی یکی از آنان آمد و عرض کرد : دائی جان ! برادر من مرده و سخت

بنى مخزوم و انّ شاباً منهم أتاه فقال له : يا خالي ان أخي مات وقد حزنت عليه حزناً شديداً قال : فقال له : تشتهى أن تراه ؟ قال : بلى ، قال : فأرني قبره ، قال فخرج ومعه بردة رسول الله صلى الله عليه وآله متزراً بها ، فلما انتهى الى القبر تلملمت شفتاه ثم ركضه برجله فخرج من قبره و هو يقول بلسان الفرس «الحديث» .

الخامس مارواه الكليني ايضاً في باب مولد أبى الحسن موسى عليه السلام عن عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد عن على بن الحكم عن عبدالله بن المغيرة قال : مرّ العبد الصالح عليه السلام بامرأة بمنى وهي تبكى وحولها صبيان لها يبكون وقدماتت لها بقرة فدنا منها وقال : مايبكيك يا امة الله ؟ قالت : ان لنا صبياناً يتامى وقدكانت لنا بقرة معيشتى ومعيشة صبيانى كانت منها وقد ماتت قال : أتحبين ان أحييها لك ؟ فالهمت أن قالت : نعم ، فتنحى وصلى ركعتين ثم رفع يده هنيئة و حرّك شفتيه ثم قام فصوت بالبقرة فنخسها نخسة وضربها برجله ؛ فاستوت على الارض ، فلما نظرت المرأة الى البقرة صاحت وقالت : عيسى بن مريم ورب الكعبة : فخالط الناس وصار بينهم ومضى عليه السلام .

براو اندوهگينم فرمود ميخواهى اورا ببينى عرض كرد آرى فرمود : قبرش را بمن بنما ، سپس حلهٔ پيغمبر (ص) را بكمر بست و باهم بر سر قبر رفتند اندكى لبان مقدسش را حركت دادو پا بقبر زد مرده از قبر بيرون آمدو بنا كرد بزبان فارسى سخن گفتن «تا آخر حديث» .

پنجم : بازهم كلينى در باب «مولد حضرت كاظم (ع)» از عبدالله بن مغيره نقل ميكند كه : حضرت موسى بن جعفر (ع) در منى ديد زنى گاوش مرده نشسته گريه ميكند و كودكانش هم اطرافش ميگريند ، نزديك رفت و فرمود : بندهٔ خدا ! چرا گريه ميكنى ؟ عرض كرد : كودكان يتيمى دارم ، گاوى داشتم كه زندگى مارا اداره ميكرد ، اينك مرده ، فرمود: ميخواهى زنده اش كنم ؟ بدل زن الهام شد ، گفت آرى ، حضرت كنارى رفت دو ركعت نماز گزاشت ، واندكى دست برداشت ودعا كرد ، سپس برخاست گاو راهى كرد ، وسيخى بپهلوش زدو پاى مبارك بآن زد ، برخاست ايستاد ، چشم زن كه بگاو افتاد فرياد زد و گفت : بخداى كعبه ! اين عيسى بن مريم است ، حضرت خودرا لابلاى جمعيت مخفى كرد وتشريف برد .

ورواه الصفار في بصائر الدرجات في باب ان الائمة عليهم السلام أحيوا الموتى عن أحمد بن محمد مثله .

ورواه الراوندي في الخرايج و الجرايح . و رواه علي بن عيسى في كشف الغمة نقلا عن الراوندي نحوه .

السادس ماروا الكليني في أوايل الروضة عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد و عن علي بن ابراهيم عن أبيه جميعاً عن الحسن بن محبوب عن عبدالله بن غالب عن أبيه عن سعيد بن المسيب عن علي بن الحسين عليه السلام في حديث طويل قال : يا ابن آدم ان أجلك أسرع شيء اليك ، وكان قد أوفيت أجلك و قبض الملك روحك و صرت الى قبرك وحيداً ، فرد اليك روحك و اقتحم عليك ملكان ، ثم ذكر ما يقع بينه و بينهما من السؤال والجواب .

ورواه ابن بابويه في الامالي في المجلس السادس والسبعين عن ابيه عن عبدالله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن عبدالله بن غالب الاسدي عن أبيه عن سعيد بن المسيب عن علي بن الحسين عليه السلام مثله .

السابع ماروا أبو علي الحسن بن الشيخ أبي جعفر الطوسي في الامالي باسناده عن جعفر بن محمد عليه السلام قال : مر أمير المؤمنين عليه السلام بالمقابر فسلم عليهم ثم قال : السلام

این حدیث را صفار هم در باب «مرده زنده کردن أئمه(ع)» بهمین نحو روایت میکند .
وراوندی نیز در خرائج وعلی بن عیسی هم در کشف الغمه نقل میکنند .

ششم : بازهم کلینی دراوائل روضهٔ کافی درحدیثی طولانی ازسعید بن مسیب نقل میکند که حضرت سجاد(ع) فرمود : ای پسر آدم ؛ مرگ از هر چیز بتو نزدیکتر است ، طولی نمیکشد که عمرت سر آید و فرشته جانت رابگیرد وتنها وارد قبر شوی ، آنجا روحت بر گردد ودو ملك وارد شوند ، سپس سؤال وجواب فرشتگان را بیان میفرماید .

این حدیث را صدوق هم در مجلس هفتاد و ششم امالی از سعید بن مسیب بهمین نحو روایت میکند .

هفتم : فرزند شیخ طوسی در «امالی» ازحضرت صادق(ع) روایت میکند که فرمود : امیر المؤمنین(ع) بقبرستانی گذشت ، برمردگان سلام کرد ، فرمود سلام برشما ای ساکنان

علیکم یا أهل التربة ان المنازل قد سکنت ، وان الاموال قدقسمت : الی أن قال : فأجابه هاتف یسمع صوته ولا یری شخصه : علیکم السلام یا أمیر المؤمنین و ذکر الکلام الذی جری بینهما وان جمیع الحاضرین سمعوه .

الثامن ما رواه الشیخ ایضاً فی الامالی باسناده قال : کان رجل من أهل الشام یختلف الی ابی جعفر علیه السلام و کان یبغضه فلم یلبث أن مرض الی أن قال :فجاء ولیه الی أبي جعفر علیه السلام فقال : ان فلاناً الشامی قد هلك و هو یسئلك أن تصلی علیه ، فقال : کلا لاتعجلن علی صاحبکم حتی آتیکم ثم قام من مجلسه فصلی رکعتین ثم مد یده ماشاء الله ثم سجد حتی طلعت الشمس ، ثم نهض و أتی منزل الشامی و دعا فأجابه ، ثم أجلسه فسنده ثم ما انصرف حتی قوی الشامی فأتی أباجعفر علیه السلام فقال:اشهدانك حجةالله علی خلقه ، قال : وما بدالك ؟ قال : أشهدأني عمدت بروحی ، وعاینت بعیني فلم یفاجینی الا و منادااسمعه وما انا بالنائم : ردوا

خاك ؛ اموالتان‌راقسمت کردند .... ناگاه‌شخصی که‌صدایش‌شنیده‌میشدوخودش‌دیده نمیشد جواب‌داد : علیکم‌السلام‌یاامیرالمؤمنین ؛ سپس گفتگوی آنان را نقل‌میکندومیفرماید همهٔ حاضران‌صدارا‌شنیدند .

هشتم : بازفرزندشیخ درامالی‌نقل‌میکند که‌یك مردشامی ــ که‌ازدشمنان‌اهلبیت(ع) بود ــ خدمت‌حضرت‌باقر(ع)رفت‌و آمدمیکردطولی نکشید مریض شد(....ومرد)....وصیش خدمت حضرت‌رسید و گفت : فلان مرد شامی مرده ووصیت کرده شما بر جنازه‌اش نماز بخوانید ، فرموداشتباه کرده‌اید ، تعجیل‌مکنیدتامن‌بیایم ، آنگاه‌برخاست دور کعت نماز گزاردومدتی دست برداشت ؛ سپس‌سر بسجده‌نهاد تاآفتاب طلوع کرد ، آنگاه حرکت کرد بمنزل شامی رفت ؛ او را صدا زد ، جواب دادپس‌نشاندش‌وتکیه‌اش داد ، وبرگشت طولی نکشید شامی سالم شد وخدمت حضرت رسید ، عرض کرد : گواهی میدهم که تو حجت خدائی برخلقش ، فرمود : چه‌دیدی ؟ گفت: شهادت‌میدهم که‌روح‌خویش‌رانگریستم وبا چشم‌خود دیدم ، و چیزی مرا بر نگرداند مگر شخصی که شنیدم فریاد زد ــ خواب هم‌نبودم ــ گفت : روح‌وی‌را برگردانید که محمد بن‌علی اورا ازما خواسته ، وبعدازآن‌از

عليه روحه، فقد سألنا ذلك محمد بن علي وصار بعد ذلك من أصحاب أبي جعفر عليه السلام

التاسع ماروواه الراوندي في كتاب الخرايج والجرايح وعلي بن عيسى في كتاب كشف الغمة نقلا عنه في معجزات موسى بن جعفر عليه السلام عن أبي حمزة قال: أخذ بيدي موسى بن جعفر يوماً فخرجنا من المدينة الى الصحراء ، فاذا نحن برجل يبكي على الطريق وبين يديه حمار ميت ورحله مطروح ، فقال له موسى ما شأنك؟ فقال: كنت مع رفقائي نريد الحج فمات حماري هيهنا ومضي أصحابي ، و قد بقيت متحيراً فقال : لعله لم يمت فقال : أماترحمني حتى تلهو بي ؟ قال : ان عندي رقية جيدة ، فقال الرجل : ما تكفيني ما أنا فيه حتى تستهزىء بي ؟ فدنا موسى عليه السلام من الحمار ودعا بشيء لم أسمعه وأخذ قضيباً كان مطروحاً فضربه به و صاح عليه فوثب قائماً صحيحاً سالماً فقال يامغربي ترى هيهنا شيئا من الاستهزاء ألحق بأصحابك ومضينا وتركنا .

العاشر ما رواه الراوندي وعلي بن عيسى ايضاً في معجزات علي الهادي عليه السلام

اصحاب حضرت باقر(ع) شد .

نهم : راوندي در كتاب خرائج ، وعلي بن عيسي در كشف الغمه ـ درمعجزات موسى بن جعفر(ع) ـ ازابو حمزه نقل ميكند كه گفت : روزى حضرت موسى بن جعفر(ع) دست مرا گرفت وباهم ازمدينه بيرون رفتيم ، در صحرا مردى راديديم در راه ميگريد ، الاغش مقابلش مرده وبارش روى زمين افتاده ، حضرت فرمود : قضيه چيست ؟ گفت : بارفقا بحج ميرفتيم ، اينجا الاغ من مرد ورفقا رفتند ، اكنون من سرگردان مانده ام ، فرمود شايد نمرده باشد ، گفت : رحمم كه نميكنى مزاح هم ميكنى ؟ فرمود : من دعاى خوبى دارم ، گفت : همين غصه ام بس نيست كه مسخره ام نيز ميكنى؟ حضرت نزديك آمد ودعائى خواند كه من نشنيدم ، سپس چوبى كه روى زمين افتاده بود برداشت بالاغ زد وآن راهي كرد الاغ ازجاجست وصحيح وسالم ايستاد فرمود : اى مرد مغربي! اينجا مسخرگى مى بينى ؟ برو برفقايت برس اين را فرمود ومارفتيم .

دهم : باز راوندي وعلي بن عيسي در معجزات حضرت هادى(ع) ازدربان متوكل

عن زرافة حاجب المتوكل قال : وقع مشعبذ هندي يلعب بالحقةو كان المتوكل لعابا فأراد أن يخجل علياً فقال للمشعبذ : ان أخجلته فلك ألف دينار ، قال : فأمر أن يخبز رقاق خفاف تجعل على المائدة و انا الى جنبه ففعل و حضر على عليه السلام الطعام ، وجعل مسورة عليها صورة أسد و جلس اللاعب الى جنب المسورة ، فمدّ عليّ عليه السلام يده الى رقاقة فطيرها اللاعب ثلاث مرات ، فتضاحكوا فضرب علي عليه السلام يده الى تلك الصورةوقال : خذه ،فوثبت من المسورةوابتلعت الرجل وعادت الى المسورة فتحيروا ونهض عليّ عليه السلام ، فقال له المتوكل : سألناك الاّ جلست فرددته ؟ فقال : لاوالله لايرى بعد هذا أبداً أتسلط أعداء الله على اوليائه ؟ و خرج من عنده ولم ير الرجل بعدها .

أقول : هذا وما قبله اعجب من الرجعة و اغرب فيزول به الاستبعاد لها .

الحادي عشر مارواه علي بن ابراهيم في آخر تفسيره سورة الحجر قال :حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن سيف بن عميرة وعبد الله بن سنان و أبي حمزة الثمالي

نقل میکند که گفت : يك نيرنگ باز حقه بازی ازهند آمده بود ، متوکل که مرد بازیگری بود خواست حضرت هادی راشرمنده کند ، بهندی گفت : اگراو را شرمنده کردی هزار دینارت میدهم ، هندی گفت : نانهای نازك سبكی بپزید ودرسفره بگذارید ومرا کنار او بنشانید ، مجلسی بهمین نحو ترتیب دادند ، هندی کنارمتکائی نشست که صورت شیری بر آن نقش بود وقتی که حضرت بیکی از آن نانها دست دراز کرد هندی کاری کرد که نان ازدستش برید این جریان سه مرتبه تکرارشد ، واهل مجلس خندیدند حضرت دست بآن نقش زد وفرمود این مرد را بگیر ، نقش بصورت شیری شده جست ومردك را بلعید وباز بجای خود بر گشت همه متحیر شدند و حضرت از جا برخاست ، متوکل خواهش کرد بنشینند و هندی را بر گرداند ، فرمود : نه بخدا ! دیگر کسی او را نمیبیند ، تودشمنان خدا رابردوستانش مسلط میکنی ؟ این بگفت و از مجلس بیرون رفت ، دیگرهم کسی آن مرد راندید .

مؤلف گوید : این دوقضیه اخیر از رجعت عجیب تر است ، واستبعاد رجعت را رفع میکند .

یازدهم : علی بن ابراهیم در تفسیر سورهٔ حجر ازسیف بن عمیره ، وعبدالله سنان وابو حمزه نقل میکند که گفتند : شنیدیم حضرت صادق(ع) میفرمود : درسفرحجة الوداع

قالوا : سمعنا أبا عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام لما حج رسول الله صلى الله عليه وآله حجة الوداع نزل بالابطح ، ووضعت له وسادة فجلس عليها ثم رجع يده الى السماء وبكى بكاءاً شديداً ، ثم قال : يا رب انك وعدتني في أبى وامى وعمى ان لا تعذبهم ، قال : فأوحى الله اليه انى آليت على نفسى أن لا يدخل جنتى الا من شهد أن لا اله الا الله وانك عبدى ورسولى، ولكن ائت الشعب فنادهم فان أجابوك فقد وجبت لهم رحمتى فقام رسول الله صلى الله عليه وآله الى الشعب فقال : يا أبتاه ويا اماه ويا عماه ! فخرجوا ينفضون التراب عن رؤسهم ، فقال لهم : ألا ترون الي هذه الكرامة التى أكرمنى الله بها؟ فقالوا : نشهد أن لا اله الا الله وانك رسول الله حقاً حقاً ، وان جميع ماجئت به فهو الحق ، فقال : ارجعوا الى مضاجعكم ودخل رسول الله صلى الله عليه وآله مكة وقدم على عليه السلام من اليمن . فقال : الا أبشرك يا على ؟ ثم أخبره الخبر فقال على : الحمد لله .

الثاني عشر ما رواه الشهيد الثانى في كتاب مسكن الفؤاد نقلا من كتاب دلائل النبوة عن انس بن مالك قال : دخلنا علي رجل من الانصار وهو مريض و لم نزل حتى قضى ، فبسطنا عليه ثوباً ولـه ام عجوز كبيرة عند رأسه ،فقلنا : يا هذه

پيغمبر (ص) در ابطح (جائى است بين مكه ومدينه) پياده شد ، مسندى برايش ترتيب دادند نشست ، ودست بآسمان بلند كرد وسخت گريست ، سپس عرض كرد : پروردگارا ! تو بمن وعده داده‌اى كه پدر ومادرم را عذاب نكنى خدا بوى وحى كرد : من بر خود حتم كرده‌ام كه جز گويندهٔ لا اله الا الله ، محمد رسول الله را وارد بهشت نكنم ، اكنون برو در اين دره آنها را صدا بزن ، اگر جواب دهند رحمت من شامل حالشان شود ، پيغمبر (ص) برخاست بدره رفت پدر ومادر وعموى خويش را صدا زد ، همه در حالى كه خاك از سر ميفشاندند ازقبر بيرون آمدند ، فرمود : اين كرامتى را كه خدا بمن عطا كرده نمى‌بينيد ؟ گفتند : شهادت ميدهيم كه جز خدا ، خدائى نيست ، وتو پيغمبر برحق خدائى ، وهرچه آورده‌اى همه برحق است ، فرمود : بخوابگاه خود برگرديد ، وبجانب مكه روان شد ، هنگامى كه على (ع) از يمن بمكه آمد پيغمبر (ص) اين بشارت را باو داد ، امير المؤمنين (ع) فرمود : الحمد لله.

دوازدهم : شهيد ثانى در كتاب «مسكن الفؤاد» از انس بن مالك نقل ميكند كه گفت بعيادت مريضى از «انصار» رفتيم ، هنوز نشسته بوديم كه بيمار جان داد ، جامه‌اى روى بدنش كشيديم ، مادر پيرش بالينش بود ، گفتيم : اى زن اجر مصيبت خويش ازخدا بخواه ، گفت:

احتبسی مصیبتک عندالله عزوجل ، قالت : و مات ابنی ؟ قلنا : نعم ،قال : فمدت یدها ثم قالت : اللهم انك تعلم انی اسلمت لك وهاجرت الی رسولك رجاء أن یعیننی عند کل شدة ورخاء ، ولاتحمل علی هذه المصیبة الیوم ؛ فکشفت الثوب عن وجهه ثم ما برح حتی طعمنا معه .

الثالث عشر مارواه الشیخ الجلیل قطب الدین الراوندی في کتاب الخرایج والجرایح في معجزات أمیرالمؤمنین عليه السلام قال : أخبرنا أبومنصور شهریار بن شیرویه الدیلمی عن أبیه عن علی بن محمد بن عمرو عن الحسن بن محمد الرقا انه سمع راهباً یقول : کنت قاعداً في صومعة لی فأشرفت منها فاذا طایر کالنسر قدسقط علی شاطیء البحر ، فتقیأ ربع انسان ثم طار ، فتفقدته فعاد فتقیأ ربع انسان ثم طار ثم جاء فتقیأ ربع انسان ثم طار ، ثم عاد فتقیأ ربع انسان ثم دنت الا رباع بعضها الی بعض ، فقام رجل فهو قائم وانا أتعجب منه ، ثم انحدر الطایر علیه فضربه فأخذ ربعه ثم طار ثم عاد فأخذ ربعه ثم طار ، ثم عاد فأخذ ربعه ثم طار فبقیت أتفکر في ذلك حتی رأیته

پسرم مرد ؟ گفتیم : آری ، دست برداشت و گفت : خداوندا ! تومیدانی که من برای تو اسلام آوردم ، وازوطن خویش صرفنظر کرده خدمت پیغمبر تو آمدم ، بامیداینکه در هر سختی و آسایش یاورمن باشد ، اینك این بارمصیبت رابدوش من مگذار ، این بگفت وجامه از صورت فرزند عقب کرد ، پسر حالش تغییر کرد وبهبودی یافت بطوری که در همان مجلس با هم غذاخوردیم .

سیزدهم : قطب راوندی در کتاب «خرائج» درمعجزات امیرالمؤمنین(ع) ازحسن بن محمد«رقا» نقل میکند که : راهبی میگفت : درصومعه نشسته بودم از بالا نظر کردم دیدم مرغی شبیه کرکس کنار دریافرود آمد وربع یك آدم راقی کرد وپرواز کرد ، طولی نکشید برگشت ویك ربع دیگررا قی وپرواز کرد ، بازدفعهٔ سوم ربع دیگر ودفعه چهارم ربع دیگر را قی کرد ، سپس این اجزاء بهم پیوست ویك آدمی تشکیل داد که برخاست ایستادمن این منظره را با کمال تعجب تماشامیکردم باز آن مرغ آمدومنقارزدوربع اورا گرفت و بردو باردوم آمدربع دیگررابرد ودفعهٔ سوم ربع سوم ودفعهٔ چهارم ربع چهارم رابرد ، من در فکر فرو رفته بودم که باز آمدوهمان جریان اول تکرارشد تاچون این دفعه یك مرد کامل تشکیل شد و

قدعادفتقيأ ربع انسان ثم ربعاً حتى تقيأ أربعة ثم طار فاذا الرجل قدقام فدنوت منه فسألته من أنت ؟ فسكت وقلت له بحق من خلقك من أنت ؟ قال انا عبد الرحمن بن ملجم قلت له : و أى شيء عملت من الذنوب ؟ قال : قتلت على بن أبى طالب فوكل بي هذا الطائر يقتلني كل يوم قتلة ، فبيناهو يحدثني اذا نقض عليه الطائر فضربه فأخذ ربعه ثم طار ثم عاد الى ان أخذ كله فسألت عن على بن أبيطالب فقالوا : ابن عم رسول الله ووصيه .

الرابع عشر ماروا ه الراوندى ايضاً في معجزات الحسين عليه السلام عن ابى خالد الكابلى عن يحيى بن أم الطويل قال . كنا عند الحسين عليه السلام اذ دخل عليه شاب يبكى فقال : ان والدتي توفيت في هذه الساعة ولم توص ولها مال قدكانت امرتني ان لا احدث في أمرها شيئاً حتى أعلمك، فقال الحسين عليه السلام :قوموا فقمنا معه حتى انتهينا الى البيت الذى فيه المرأة مسجاة : فأشرف الى البيت ودعا الله ليحييها حتى توصى بما تحب من وصيتها ، فأحياه الله فاذا المرأة قد جلست و هى تتشهد فنظرت الى الحسين عليه السلام ثم ذكر ماجرى بينه وبينها من الكلام والخطاب الى أن قال :ثم صارت

برخاست ایستاد بدو نزدیك شده گفتم : تو كيستى ؟ جواب نداد ، گفتم : بحق آنكس كه ترا آفريد ! تو كيستى ؟ گفت من ابن ملجم گفتم : چه گناهى كرده اى ؟ گفت على بن ابيطالب را كشته ام ، واين مرغ رامأمور من كرده اند ، هرروز مرا بهمين نحو ميكشد ، در اين سخن بود كه باز مرغ آمد ومنقار زدو ربعش را گرفت وبرد ، وبر گشت تا كم كم همه رابرد ، ازمردم پرسيدم على بن ابى طالب كيست ؟ گفتند پسر عم ووصى پيغمبر اسلام است

چهاردهم : بازهم راوندى در معجزات امام حسين(ع)از يحيى بن ام طويل نقل ميكند كه گفت : خدمت حضرت امام حسين(ع) بودم ، جوانى گريه كنان وارد شد ، گفت : الساعه مادرم مرده ، ووصيتى نكرده ؛ مالى دارد دستور داده كه بدون اجازهٔ شما تصرف نكنيم ، فرمود : برخيزيد ، برخاستيم همراه آنجناب رفتيم ، باطاقى رسيديم كه بدن زن را در آن نهاده بودند وپارچه اى رويش كشيده بودند ، حضرت نزديك اطاق رفت ودعا كرد كه خدا اورا زنده كند تا هروصيتى ميخواهد بكند ، ناگهان زن بر خاست نشست و كلمه شهادت بزبان جارى كرد ، وچشمش بامام حسين(ع) افتاد سپس گفتگوى آنها رانقل ميكند

المرأة ميتة كما كانت .

الخامس عشر مارواه الراوندی ایضاً في معجزات الصادق عليه السلام عن يونس بن ظبيان قال : كنت مع الصادق عليه السلام فی جماعة فقلت : قول الله لابراهيم « فخذ أربعة من الطير فصرهن اليك » فقال : أتحبون ان أريكم مثله ؟ قلنا : بلی ، قال : يا طاووس فاذا طاووس طار الی حضرته ، فقال : ياغراب فاذا غراب بين يديه ، ثم قال : يابازی فاذا بازی بين يديه ، ثم قال : ياحمامة فاذا حمامة بين يديه ؛ ثم أمر بذبحها كلها وتقطيعها ونتف ريشها وأن يخلط ذلك كله بعضه ببعض ، ثم أخذ برأس الطاووس فقال : ياطاووس فرأيت لحمه وريشه يتميز حتى التصق ذلك كله برأسه وقام الطاووس بين يديه حياً ثم صاح بالغراب كذلك ، وبالبازی وبالحمامة كذلك ، فقامت كلها أحياء بين يديه .

السادس عشر مارواه ایضاً في الباب المذكور عن أبی الصلت الهروی عن الرضا عن أبيه عليهما السلام ان ملك الهند أرسل الی الصادق عليه السلام هدايا وجارية جميلة مع

تا آنجا که میگوید : آنگاه بحالت اول برگشت و بیجان روی زمین افتاد .

پانزدهم : بازهم «راوندی» درمعجزات حضرت صادق(ع) از یونس بن ظبیان نقل میکند که گفت : با جمعی خدمت حضرت صادق(ع) بودم راجع باین آیه سؤال کردم که خداوند بحضرت ابراهیم میفرماید : «چهارمرغ بگیرو نزد خویش پاره پاره کن ، «بقره، ٢٦٠» فرمود میخواهید نظیر آنرا بشما بنمایانم ؟ گفتیم آری ، صدازد : طاووس ! ناگاه طاووسی حاضرشد باز صدازد کلاغ ! کلاغی پیداشد صدازد : باز ! بازی برابرش حاضرشد ، صدازد : کبوتر ! کبوتری حاضرشد ، دستورداد همه را سر بریدند وپاره پاره کردند و پرهایشان را کندند وهمه را باهم مخلوط کردند ، سپس سرطاووس را گرفت و صدا زد : طاووس ! دیدم گوشت وپر آن جداشد وبهم پیوست وآمدبسرش متصل شد وحرکت کرد ، سپس کلاغ وباز وکبوتررا هم صدا زد وهمه بهمین نحو زنده شدند .

شانزدهم : بازهم درهمان باب ازاباصلت ازحضرت رضا ازپدر بزرگوارش(ع) نقل میکند که فرمود : پادشاه هند هدیه هائی باکنیزك زیبائی بوسیلهٔ شخصی برای حضرت

رجل فلم يقبلها ، وقال له : انك خائن فحلف انه ماخان ، فقال له : ان شهد عليك بعض ثيابك بماخنت تشهد أن لااله الاالله وان محمداً رسول الله ، ثم دعا بدعاء وطلب من الله أن يأذن لفروة الهندی أن يتكلم بلسان عربی مبين ، يسمعه من في المجلس ، ليكون آية من آيات أهل بيت النبوة ، ثم قال : أيتها الفروة تكلمي بما فعله الهندی قال موسی : فانتفضت الفروة و صارت كالكبش وقالت : يابن رسول الله أئتمنه الملك على هذه الجارية ثم ذكرت قصة طويلة تتضمن كيفية خيانته بالجارية الی أن قال ثم عاد الكبش فروة كما كانت .

السابع عشر ماروا ه ايضاً في كتاب الخرايج والجرايح في أعلام النبی والائمة عليهم السلام عن أبي حمزة الثمالی عن علی بن الحسين عليهما السلام ان رسول الله صلی الله عليه وآله كان قاعداً فذكر اللحم فقام رجل من الانصار فذبح له عنزاً وشواها و حملها اليه و وضعها بين يديه ، وقال لجميع أهل بيته ومن أحب من أصحابه :كلوا ولاتكسروا لها عظماً ، و

صادق(ع) فرستاد ، حضرت نپذيرفت وبقاصد فرمود : تومرد خائنی هستی ، قسم خورد كه من خيانت نكرده ام فرمود : اگر لباست شهادت دهد كه خيانت كرده‌ای به يگانگی خدا و پيغمبری محمد(ص) اقرار ميكنی ؟ سپس دعائی خواند وازخدا خواست كه اجازه دهد پوستين هنديش بزبان عربی واضح بطوری كه همهٔ حاضران بشنوند ـ سخن گويد ، تانشانه ای برای حقانيت اهلبيت پيغمبر باشد ، آنگاه فرمود : ای پوستين ! كاری كه اين هندی كرده بگو ، پوستين حركتی كرد ومثل قوچی شدو گفت : ای پسر پيغمبر ! پادشاه اين كنيزك را بدست اين مرد امانت داد.... سپس قصه‌ای طولانی مشتمل بر كيفيت خيانت آن شخص نقل ميكند تاآنجا كه ميفرمايد : آنگاه پوستين بحال اول بر گشت .

هفدهم : بازهم «راوندی» در كتاب خرائج از ابوحمزهٔ ثمالی نقل ميكند كه حضرت سجاد (ع) فرمود : روزی پيغمبر(ص) نشسته بود صحبت ازگوشت كرد ، مردی از قبيلهٔ انصار برخاست بزغاله ای داشت سر بريد وپخت وآورد برابر آنجناب گذاشت ، حضرت بهمهٔ اهلبيتش وهر كس ازاصحابش كه ميخواست فرمود : بيائيد بخوريد ولی استخوانهايش رانشكنيد ، همه باهم خوردند ، پس از صرف غذا صاحب بزغاله ديد بزغاله زنده شده

أكل معه الانصار واذا العناق قد عاشت وقامت يلعب على بابه .

الثامن عشر مارواه ايضاً في الباب المذكور عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه دعا عنزاً فلم تجبه فأمر بذبحه ففعلوا وشوّوه وأكلوا لحمه ولم يكسروا له عظماً ، ثم أمر ان يوضع جلده ويطرح عظامه وسط الجلد فقام الجدى حياً يرعى .

التاسع عشر مارواه قطب الراوندي في كتاب الخرايج والجرايح نقلا من كتاب بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن الحسن بن على عن العباس بن عامر عن أبان بن بشير النبال عن ابى جعفر عليه السلام قال : كنت خلف أبى وهو على بغلة فنفرت فاذا رجل فى عنقه سلسلة ورجل يتبعه ، فقال لابي على بن الحسين : اسقني فقال الرجل الذى خلفه وكانه موكل به لاتسقه لاسقاه الله فاذاهو معوية .

العشرون مارواه ايضاً نقلا عن بصائر الدرجات عن الحجال عن الحسن بن الحسين عن ابن سنان عن عبدالملك القمى عن أخيه ادريس قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : بينا أنا و أبي متوجهين الى مكة فى موضع يقال له ضجنان اذجاءه رجل

وبر در خانه مشغول بازى است .

هيجدهم : بازهم «راوندى» نقل ميكند كه پيغمبر (ص) بزغاله‌اى راصدازد پيش نيامد دستور داد سرش را بريدند وپختند وبدون اينكه استخوانش را بشكنند ، گوشتش را خوردند ، سپس دستورداد استخوانهايش رادر پوستش ريختند ، برخاست مشغول چريدن شد .

نوزدهم : بازهم «راوندى» در كتاب خرائج از «ابان بن بشير» نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : رديف پدرم سوار استرى بودم ، ناگهان استررم كرد ، ديدم مردى زنجير بگردن روبما ميآيد ، ومرد ديگرى تعقيبش ميكند ، وقتى كه رسيد بپدرم گفت : آبى بمن بده ، مردى كه همراهش بود ــ وگويا مأمور او بود ــ گفت : آبش ندهيد ، خدا سيرابش نكند ؛ معلوم شد آن مرد تشنه معاويه است .

بيستم : بازهم «راوندى» از ادريس نقل ميكند كه گفت : شنيدم حضرت صادق (ع) ميفرمود : در راه مكه همراه پدرم بودم بجائى رسيديم كه آنرا « ضجنان » ميگفتند ، ناگهان مردى زنجير بگردن آمد وگفت : مرا آب دهيد ، پدرم كه صداى اورا شنيد بمن

في عنقه سلسلة ، فقال : اسقني فسمعه أبي فصاح بي لا تسقه لاسقاه الله ، فاذا رجل يتبعه حتى جذب السلسلة وطرحه علي وجهه فغاب في أسفل درك من النار قال أبي : هذا الشامي لعنه الله .

الحادي والعشرون مارواه ايضاً عن كتاب بصائر الدرجات عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن ابراهيم بن أبي العلا عن علي بن المغيرة قال : نزل ابوجعفر عليه السلام ضجنان فسمعناه ثلث مرّات يقول : لاغفر الله لك ، فقال له أبي : لمن تقول ؟ قال : مرّ بي الشامي لعنه الله يجرّ سلسلته التي في عنقه وقد دلع لسانه يسألني ان استغفر له ، فقلت : لا غفر الله لك .

الثاني والعشرون مارواه الراوندي ايضاً في اواخر كتاب الخرايج والجرايح قال : كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله رجل هلكت له ابنة في الجاهلية ، و كان قدرماها في واد ، فلما اسلم ندم على مافعل ، فقال : يا نبي الله اني فعلت كذا و كذا بابنة لي صغيرة، فجاء عليه السلام الى شفير الوادي فدعا ببنته فقالت : لبيك يا رسول الله ، فقال :

فریاد زد : آبش نده ، خدا سیرابش نکند ! دراین بین مرد دیگری رسید ، زنجیر را کشید و او رابر او فکند ودر آخرین طبقهٔ دوزخش فروبرد ، پدرم فرمود : این ، آن مرد شامی است ، خدا لعنتش کند .

بیست و یکم : بازهم «راوندی» ازعلی بن مغیره نقل میکند که گفت : حضرت باقر (ع) در «ضجنان» (همان منزل میان مکه ومدینه) منزل کرد ، ناگاه دیدیم سه مرتبه فرمود : خدایت نیامرزد ! پدرم پرسید : که‌را میفرمائید ؟ فرمود : اینك آن مرد شامی ملعون ـ زنجیر بگردن ـ ازاینجا عبور کرد ، زبانش ازدهان بیرون آمده بود ، ازمن خواهش کرد برایش طلب آمرزش کنم ، گفتم : خدایت نیامرزد .

بیست ودوم :بازهم «راوندی» نقل میکند که درزمان پیغمبر (ص) مردی بود که دخترش درجاهلیت مرده بود ، واورا دردره‌ای افکنده بود ، هنگامی که اسلام آورد ازکرده خویش پشیمان شد و به پیغمبر (ص) عرض کرد: من بادختر کودك خویش چنین کرده‌ام، حضرت کنار دره آمد ودخترراصدا زد ، جواب داد : لبیك یا رسول الله ! فرمود : پدر ومادرت مسلمان

ان أردت أن ترجعي الى أبويك فهما الآن قد أسلما، فقالت : يارسول الله اناعندربی ولا اختار ابی وامی علی ربی .

الثالث والعشرون ماروا‌ه رئيس المحدثين محمد بن علی بن بابويه في الامالی في المجلس التاسع والعشرين عن محمد بن الحسن بن الوليد عن محمد بن الحسن الصفار وسعدبن عبدالله جميعاً عن أحمد بن محمدبن عيسي عن الحسن بن علی بن يقطين عن أخيه الحسين عن أبيه علی بن يقطين قال : استدعى الرشيد رجلايبطل به أمر أبی الحسن موسى عليه السلام ويقطعه ويخجله في المجلس، فانتدب اليه رجل معزم فلما حضرت المائدة عمل ناموساً على الخبز فكان كلمارام خادم أبی الحسن عليه السلام أن يتناول رغيفاً من الخبز طار من بين يديه ، فاستنفز هارون الفرح والضحك لذلك؛ فلم يلبث أبوالحسن عليه السلام أن رفع رأسه الى اسد مصور على بعض الستور فقال : ياأسدالله خذ عدوّ الله ، قال : فوثبت تلك الصورة كاعظم مايكون من السباع فافترست ذلك المعزم فخرّ هارون وندماؤه على وجوههم مغشياً عليهم ، وطارت عقولهم خوفاً من هول مارأوه ، فلما أفاقوا قال هارون : ياأباالحسن أسألك بحقی عليك لما سألت هذه الصورة أن تردّ الرجل ، قال : ان كانت عصا موسى ردّت ما ابتلعته من

شده‌اند ، ميخواهی نزد آنها بر گردی ؟ گفت : من اكنون در جوار پروردگارم بسرميبرم وپدرومادرم را برخدا ترجيح نميدهم .

بيست و سوم : شيخ صدوق درمجلس بيست و نهم كتاب امالی ، ازعلی بن يقطين نقل ميكند كه هارون الرشيد دنبال مردی ميگشت كه دعوی امامت موسى بن جعفر(ع)را رد كند ، وآنجناب رادر مجلس عمومی شرمنده گرداند ، مردافسونگری برای اين كاردا وطلب شد ، وقتی كه حضرت سر سفره نشسته بود افسونی بنان خواند كه هر چه خادم حضرت ميخواست نانی بردارد ازدستش می‌پريد ،هارون ازخوشحالی وخنده درپوستش نمی گنجيد حضرت سر بلند كرد وبشيری كه بپرده‌ای نقش بود رو كرد وفرمود : اين دشمن خدارا بگير نقش بصورت شير بزرگی شد وافسونگر را دريد ، هارون ويارانش غش كرده برودر افتادند ، وازهول اين منظره عقل ازسرشان پرواز كرد ، چون بهوش آمدند هارون بحضرت عرض كرد : ترابحق من ! دستورده شير اين مردرا برگرداند ، فرمود : اگرعصای موسى

حبال القوم وعصيّهم فان هذه الصورة ترد ما ابتلعته من هذا الرجل ، فكان ذلك أعمل الاشياء في افاتة نفسه .

الرابع والعشرون مارواه ابن بابويه ايضاً في الامالي في المجلس التاسع والثلثين عن أحمد بن الحسن القطان عن الحسن بن علي السكري عن محمد بن زكريا الجوهري عن محمد بن عمارة عن أبيه قال قال الصادق عليه السلام : من أنكر ثلثة اشياء فليس من شيعتنا: المعراج والمسائلة في القبر والشفاعة .

الخامس والعشرون مارواه علي بن ابراهيم في تفسيره عند قوله تعالى : «اولم يسيروا في الارض» رفعه قال : أولم ينظروا في الاخبار والقرآن رجعة الامم الهالكة فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم .

السادس والعشرون مارواه الصفار في بصائر الدرجات في باب ان الائمة (ع) أحيوا الموتى أحمد بن محمد عن عمر بن عبدالعزيز عن جميل بن دراج قال كنت عند أبي عبدالله عليه السلام فدخلت عليه امرأة فذكرت انها تركت ابنها وقد قالت بالملحفة على وجهه ميتاً فقال لها: ولعله لم يمت، فقومي فاذهبي الى بيتك واغتسلي وصلي ركعتين وأجزعي وقولي

طناب وعصاهای ساحران را بر گرداند این صورت هم افسونگر را برمیگرداند واین عمده جهتی بود که هارون را بقتل موسی بن جعفر واداشت .

بیست وچهارم : بازهم شیخ صدوق در مجلس سی ونهم کتاب امالی از «عماره» نقل میکند که حضرت صادق(ع) فرمود : هر که سه چیز را انکار کند شیعهٔ ما نیست : معراج ، سؤال قبر وشفاعت .

بیست و پنجم : علی بن ابراهیم درتفسیر این آیه : «مگر درزمین گردش نکرده اند ؟ روم ، ۹ ، وآیات دیگر» روایت میکند که مراد مطالعهٔ اخبار وقرآن راجع به بازگشت امتهای گذشته است تابه ببینند عاقبت آنان چگونه بوده است .

بیست وششم : «صفار» در کتاب بصائر الدرجات از جمیل بن دراج نقل میکند که گفت : خدمت حضرت صادق(ع) بودم زنی بی تابانه واردشد واظهار کرد که پسرم مرده واکنون چیزی روی بدنش کشیده ام وآمده ام ، حضرت فرمود : شاید نمرده باشد ، برودر خانه غسل کن ، دو رکعت نماز بگزار وزاری کنان بگو : ای خدائی که این پسر را بدون

يا من وهبه لی ولم يكن شيئاً جدد هبته لی ثم حركيه ولا تخبری أحداً، قال : ففعلت وجاءت وحركته فاذا هو قد بكى .

السابع و العشرون ما رواه الصفار فی الباب المذكور عن عبد الله بن محمد عن محمد بن ابراهيم عن أبی محمد بن بريد عن داود بن كثير الرقی قال حج رجل من أصحابنا فدخل على أبی عبد الله عليه السلام فقال : فداك أبی وامی ان أهلی توفيت و بقيت و حيداً فقال أبو عبد الله عليه السلام : أكنت تحبها ؟ قال : نعم قال :ارجع الى منزلك فانك تراها وهی تأكل .

الثامن و العشرون ما رواه الثقة الجليل عبدالله بن جعفر الحميری فی كتاب قرب الاسناد فی الحديث الثالث و الثمانين بعد المائة عن السندی بن محمد عن صفوان بن مهران الجمال عن أبی عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لجبرئيل : يا جبرئيل ارنی كيف يبعث الله العباد يوم القيمة ؟ قال : نعم ، فخرج الى مقبرة بنی ساعدة فأتی قبراً فقال له اخرج باذن الله ، فخرج رجل ينفض التراب عن رأسه وهو يقول : والهفاه ـ واللهف هو الثبور ثم قال : ادخل فدخل ثم قصد

سابقه بمن عطا كردی ؛ دوباره اورا بمن ببخش ، سپس حركتش بده و كسی را خبر نكن ، زن رفت بدستور عمل كرد وحركتش داد ، پسر كم كم بنا كرد گريه كند .

بيست و هفتم : بازهم «صفار» از داود بن كثير نقل ميكند كه گفت : يكی از شيعيان درسفر حج خدمت حضرت صادق(ع) رسيد وعرض كرد : پدر ومادرم بقربانت ! عيالم در اين شهر مرده و تنها مانده‌ام ، فرمود : دوستش ميداشتی ؟ عرض كرد : آری فرمود : برگرد منزل ، به‌بين مشغول خوراك است .

بيست و هشتم : «حميری» در كتاب قرب الاسناد درحديث ۱۸۳ از «صفوان جمال» ازحضرت صادق(ع) نقل ميكند كه پيغمبر(ص) بجبرئيل فرمود : بمن بنما چگونه خدا مردگان را درقيامت زنده ميكند ؟ جبرئيل رفت درقبرستان «بنی ساعده» برسر قبری صدا زد : باذن خدا بيرون بيا ، مردی ـ درحالی كه خاك ازسر ميفشاند ـ واويلا گويان بيرون آمد ، فرمود : برگرد ، بازوارد قبر شد ، برسر قبرديگری رفت و گفت : باذن خدا بيرون بيا

به الى قبر آخر فقال : اخرج باذن الله ، فخرج شابٌ ينفض رأسه من التراب وهو يقول : اشهدان لا اله الاّ الله . ثم قال: هكذا تبعثون يوم القيمة .

التاسع والعشرون مارواه الحافظ البرسي في كتابه قريباً من آخره عن زاذان قال : لما جاء امير المؤمنين عليه السلام ليغسل سلمان وجده قد مات ، فرفع الشملة عن وجهه فتبسم وتحرّك وهمّ أن يقعد فقال له علي عليه السلام : عد الى موتك فعاد.

أقول: ويأتى ما يدلّ على ذلك فان أحاديث هذا الباب والذى بعده مضمون واحد قد عرفت سابقاً سبب قسمتها والله ولي التوفيق .

الباب الثامن

في اثبات ان الرجعة قد وقعت للانبياء والائمة عليهم السلام في هذه الامة في الجملة ليزول بها استبعاد رجعتهم الموعود بها في آخر الزمان، ومن أحاديث هذا الباب يزول ايضاً الاشكال الذى تخيله منكر الرجعة من استلزامها تقديم المفضول على الفاضل

جوانی درحالی که خاك ازسر میفشاند واشهدان لا اله الاالله میگفت -ازقبرخارج شد ، فرمود روزقیامت اینطور زنده میشوید .

بیست و نهم : حافظ رجب برسی در کتابش از « زاذان » نقل مینکد که : چون امیر المؤمنین(ع) برای غسل دادن سلمان رفت ، پارچه ازصورتش عقب کرد ، سلمان لبخندی زد وحرکتی کرد گویا میخواست برخیزد ، حضرت فرمود : بهمان حال برگرد .

مؤلف گوید : احادیث دیگر بیاید که این حدیثها را تأیید کند ، چون مضمون احادیث این باب وباب بعدیکی است ، وسر دو باب کردن را قبلا گفتیم .

باب هشتم

در اثبات اینکه اجمالا رجعت انبیاء وائمه در این امت هم بوده

تا آن رجعت موعود را بعید ندانند، واز مطالعهٔ احادیث این باب این اشکال هم برطرف میشود که بعضی ازمنکران رجعت گویند : اگر در آخر الزمان ائمه بازگردند ، اگر امام زمان(ع) امام مردم باشد لازم آید آنها که مقامشان بالاتر است مؤخر باشند وامام دوازدهم(ع) مقدم، واگر دیگران امام باشند لازم آید او از منصب خود معزول شود ، جواب اینکه این اشکال در

أوعزل المفضول عن الامامة ، فبأي توجيه وجّه هذه الاحاديث الكثيرة يمكن أن توجّه أحاديث الرجعة ويأتي تمام الكلام ان شاءالله ، ونقتصر ممايدل على مضمون هذا الباب على أحاديث .

الاول مارواه الشيخ الجليل ثقة الاسلام محمدبن يعقوب الكليني في باب مانص الله ورسوله على الائمة عليهم السلام عن عدة من أصحابنا عن احمدبن محمد عن احمدبن محمدبن ابي نصر عن فضيل بن سكرة عن أبي عبد الله عليه السلام ورواه في باب حدّ الماء الذي يغسل به الميت عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن احمد بن محمد بن ابي نصر عن فضيل بن سكرة قال : قلت لا بي عبدالله عليه السلام : هل للماء الذي يغسل به الميت حدّ محدود ؟ قال : ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لعلي عليه السلام : اذا أنا متّ فاستق لي سبع قرب من ماء بئر غرس ، فاغسلني وكفّني وحنّطني ، فاذا فرغت من غسلي و كفني وتحنيطي فخذ بمجامع كفني و اجلسني ثم سلني عما شئت ، فوالله لا تسألني عن شيء الا أجبتك فيه .

و رواه قطب الدين الراوندي في كتاب الخرايج والجرايح نقلا من كتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن أحمد بن محمد بن أبي نصر مثله .

موضوع حديثهاى فراوان اين باب همهست ، هرجوابى شما اينجاداديد ماهم آنجاميدهيم ، و تتمهٔ مطلب بعداً بخواست خدا بيان ميشود ؛ اينك بذكر چند حديث از حديثهاى مربوط باين باب اكتفا ميشود .

اول : «كلينى» در باب «تعيين أئمه ازطرف خدا و پيغمبر(ص)» ودر باب «مقدار آب غسل ميت» از «فضيل بن سكره» نقل ميكند كه گفت : بحضرت صادق(ع) عرض كردم آب غسل ميت حد معينى دارد ؟ فرمود : پيغمبر(ص) بعلى(ع) وصيت كرد : هنگامى كه من مردم هفت مشك آب ازچاه «غرس ـ كه چاهى بوده درمدينه ـ » بكش ومرا با آن غسل بده ، چون از كار غسل و كفن و كافور تمام شدى ، اطراف كفن را بگير و مرا بنشان ، سپس هرچه ميخواهى بپرس كه بخدا ! هيچ چيز نپرسى جز اينكه جوابت دهم . اين حديث را «راوندى» هم در كتاب خرائج بهمين نحو روايت ميكند .

الثاني مارواه الكليني ايضاً في باب مانص الله ورسوله على الائمة عليهم السلام عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمد عن على بن أبي حمزة عن ابن أبي سعيد عن أبان بن تغلب عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لما حضر رسول الله صلى الله عليه وآله الموت دخل عليه علي عليه السلام فادخل رأسه ثم قال : ياعلي اذا أنا مت فغسلني و كفني ثم أقعدني وسلو اكتب .

الثالث ما رواه الشيخ الجليل قطب الدين الراوندي في كتاب الخرايج و الجرايح في باب نوادر المعجزات نقلا من كتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبد الله عن ابراهيم بن محمد الثقفي عن عباد بن يعقوب عن الحسين بن علي بن زيد بن علي عن اسمعيل بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب عن أبيه قال : قال علي بن إبي طالب عليه السلام : أمرني رسول الله صلى الله عليه وآله اذا توفي ان استسقى له سبع قرب من بئر غرس فاغسله بها ، فاذا غسلته و فرغت من غسله أخرجت من في البيت قال : فاذا أخرجتهم فضع فاك على فيّ ثم سلني عما هو كائن الى يوم القيمة من أمر الفتن ، قال علي عليه السلام ففعلت ذلك فأنبأني بما يكون الى أن تقوم الساعة .

الرابع مارواه سعد بن عبدالله ايضاً بالسند السابق عن علي عليه السلام قال : قال

دوم : بازهم « كليني » درهمان باب از « ابان بن تغلب » نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : هنگامى كه پيغمبر (ص) درحال احتضار بود امير المؤمنين (ع) وارد شد ، پيغمبر سر آنجناب را در لحاف خود برد و « آهسته » فرمود : وقتى كه من مردم غسلم بده ، كفنم كن ، سپس مرا بنشان و بپرس و بنويس .

سوم : « قطب راوندى » در كتاب خرائج از جعفر بن ابيطالب نقل ميكند كه امير المؤمنين (ع) فرمود : پيغمبر (ص) بمن دستور داد كه چون از دنيا رود هفت مشگ آب از چاه « غرس » بردارم و اورا غسل دهم ، پس از غسل هر كه در اطاق است بيرون كنم دهن بر دهان او نهم و هرفتنة را كه تاقيامت برميخيزد ازاو بپرسم ، من هم بدستور عمل كردم و كلية حوادث تاروز قيامت را بمن خبر داد .

چهارم : سعد بن عبدالله ازعلي (ع) نقل ميكند كه فرمود : پيغمبر (ص) وصيت

رسول الله ﷺ : اذا أنا مت فغسلني بسبع قرب من بئر غرس ، غسلني بثلاث قرب غسلا ، وشن علي أربعاً شناً ثم ضع يدك على فؤادي ثم سلني أخبرك بما هو كائن الى يوم القيمة ، قال : ففعلت وكان علي عليه السلام اذا أخبرنا بشيء يكون يقول : هذا مما أخبرني به رسول الله صلى الله عليه وآله بعد موته .

الخامس مارواه ايضاً نقلا من كتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبدالله عن جعفر بن اسمعيل الهاشمي عن ايوب بن نوح عن زيد النوفلي عن اسمعيل بن عبدالله بن جعفر عن ابيه عن علي بن أبيطالب عليه السلام قال : أوصاني النبي ﷺ فقال : اذا أنا مت فغسلني بسبع قرب من بئر غرس ، فاذا فرغت من غسلي فادخلني في أكفاني ثم ضع اذنك على فمي ، ففعلت فأنبأني بما هو كائن الى يوم القيمة ، قال : و روى هذا الحديث بعينه عن الباقر والصادق عليهما السلام .

السادس ماروا ه الكليني في باب «ان الائمة عليهم السلام يعلمون متى يموتون» عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الوشاعن مسافر عن الرضا عليه السلام قال : اني رأيت

كرد كه هنگامى كه من مردم هفت مشك آب از چاه «غرس» بر گير ؛ با سه مشك مرا غسل ده ، و چهار مشك ديگر را بر بدنم بريز ، سپس دست بر قلبم بگذار و بپرس كه از هر حادثه‌اى كه تا قيامت رخ دهد ترا خبر ميدهم ، من هم وصيت او را عمل كردم ، ـ راوى ميگويد : ـ هر وقت أمير المؤمنين (ع) خبرى بما ميداد ميفرمود : اين از چيزهائى است كه پيغمبر (ص) بعد از مرگ بمن فرمود .

پنجم : بازهم سعد بن عبدالله از عبدالله بن جعفر نقل ميكند كه على (ع) فرمود : پيغمبر (ص) وصيت كرد كه : چون من بميرم بهفت مشك آب ـ كه از چاه «غرس» ميكشى ـ مرا غسل ده ، پس از غسل كفنم كن ، سپس گوش بر دهانم بگذار ، وقتى كه طبق دستور ؛ گوش بر دهانش نهادم آنچه را كه تا قيامت واقع ميشود بمن خبر داد . اين حديث را عيناً از حضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع) هم روايت ميكند .

ششم : «كلينى» در باب «اينكه ائمه (ع) وقت مرگ خود را ميدانند» از «مسافر» نقل ميكند كه حضرت رضا (ع) فرمود : ديشب پيغمبر (ص) را ديدم فرمود : آنچه نزد ما است

رسول الله ﷺ البارحة وهويقول : ياعلى ماعندنا خيرلك .

السابع ما رواه الكلينى ايضاً بالاسناد المذكور عن الوشاء عن أحمد بن عائذ عن أبى خديجة عن أبىعبدالله عليه السلام قال : كنتعند أبى في اليوم الذى قبض فيه فأوصانى باشياء في غسله و كفنه فقال : ياأبة ما رأيتك منذ اشتكيت احسن حالا منك اليوم ، فقال : يابنى أماسمعت على بن الحسين ينادى منوراء الجدار : يامحمدبن على تعال عجّل .

الثامن ما رواه الكلينى ايضاً في باب الاشارة و النص على الرضا عليه السلام عن أحمد بن مهران عنمحمد بن على عنأبى الحكم الارمنى عن عبد الله بن ابراهيم الجعفرى وعبد الله بن محمد بن عمارة الجرمى جميعاً عن يزيد بن سليط في حديث طويل ان أبا ابراهيم عليه السلام قال له : انى خرجت من منزلى فاوصيت الى ابنى فلان و لقد جاءنى بخبره رسول الله ﷺ ثم أرانيه وأرانى من يكون معه ،و كذلك لانوصى بأحدمناحتىيأتى بخبره رسول الله ﷺوجدى علي عليهما السلام ورأيت معرسول الله خاتماً وسيفاً وعصى و كتاباً ، وذكرما جرى منهما من الخطاب والجواب ، ثم قال

براى تو بهتر است .

هفتم : باز هم كلينى از «ابوخديجه» نقل ميكند كه حضرت صادق(ع)فرمود : روزى كه پدرم از دنيا رفت خدمتش بودم در بارهٔ غسل و كفنش وصيتهائى كرد ، عرض كردم امروز حالشما ازهرروز بهتراست (چگونه مقدمات مرگرا فراهمميكنيد ؟)فرمود : پسرجان ! مگر نشنيدى زين العابدين(ع).ازپس ديوارصداميزد : اى محمدبن على ! بيا ، زودباش .

هشتم : بازهم كلينى درباب «اشاره ونص برامامت حضرت رضا(ع)» درحديثى طولانى اززيدبن سليط نقل ميكند كه حضرت موسى بن جعفر (ع) فرمود : من هنگامى كه ازمنزل بيرون آمدم فلان پسرم را وصى خود قرار دادم ، و پيغمبر (ص) آن پسر و ساير برادرانشرابمن نمود واورا براى امامت تعيين كرد و قضيّه در همهاوصياء وأئمه همين طور است ، تا پيغمبر وعلى عليهماالسلام كسىرا نامزدنكنند ماتعيينش نميكنيم ، موقعى كه پيغمبررا ديدم انگشتر وشمشير وعصا وكتابى همراه داشت ، سپس گفتگوى

أبو ابراهيم عليه السلام : ورأيت ولدى جميعاً الاحياء منهم والاموات ،فقال لي أمير المؤمنين عليه السلام : هذا سيدهم ثم ذكر ما جري بينهم من الكلام الطويل والمحاورات الكثيرة

التاسع ما رواه الكليني ايضاً في باب النهي عن الاشراف على قبر رسول الله صلى الله عليه وآله عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد البرقي عن جعفر بن المثنى الخطيب عن مهران بن أبي نصر و اسمعيل بن عمار انهما سألا أبا عبد الله عليه السلام عن الصعود لنشرف على قبر النبي صلى الله عليه وآله لما سقط سقف المسجد ، فقال : ما أحب لاحد أن يعلو فوقه ولا آمنه ان يرى شيئاً يذهب بصره أو يراه قائماً يصلي أو يراه مع بعض أزواجه

العاشر ما رواه الكليني في باب ما جاء في الاثنى عشر و النص عليهم ،عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى و محمد بن أبي عبد الله الكوفي ومحمد بن الحسن عن سهل بن زياد جميعاً عن الحسن بن العباس بن الجريش عن أبي جعفر الثاني عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام لابي بكر : «لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم يرزقون » و اشهد ان رسول الله صلى الله عليه و آله مات شهيداً والله ليأتينك فايقن فان الشيطان غير متخيل به ، فأخذ علي عليه السلام بيد ابي بكر

خودشان را نقل میکند و میفرماید : همه فرزندانم اعم از زنده و مرده را دیدم و امیر المؤمنین (ع) بحضرت رضا اشاره کرد وفرمود : این بزرگ ایشان است ، بعداً گفتگوی مفصلشان را بیان میکند .

نهم : بازهم کلینی درباب « نهی ازنگاه کردن درقبر پیغمبر (ص)» ازمهران بن ابی نصر واسماعیل بن عمار نقل میکند که گفتند : هنگامیکه سقف مسجد فرو ریخته بود از حضرت صادق(ع) پرسیدیم : بالارفتن برای دیدن قبر پیغمبر (ص) چگونه است؟فرمود دوست ندارم که احدی بالای قبررود ، ومطمئن نیستم که چیزی به بیند که کور شود ، یا آنجناب را درحال نمازیا بایکی اززنانش به بیند .

دهم : بازهم کلینی در باب «احادیثی که در امامت دوازده امام وارد شده» از حسن بن عباس ازحضرت جواد (ع) نقل میکند که : امیر المؤمنین (ع) بابوبکر فرمود : «مپندار آنان که درراه خدا شهید شدند مرده اند ، بلکه زنده اند و نزد خدای خویش روزی میخورند» من گواهی میدهم که رسول الله(ص) شهید مرد ، بخدا ! نزد تو میآید ، شك نکن ، که شیطان بصورت اودرنیاید ، سپس دست وی را گرفت وپیغمبر را باو نمود :

فأراه رسول الله ﷺ فقال : يا أبابكر آمن بعلي وبالاحد عشر من ولدى ، انهم مثلى الاالنبوة ، و تب الى الله مما في يدك فانه لا حق لك فيه، قال : ثم ذهب فلم ير

اقول : ويأتى أحاديث متعددة في هذا المعنى .

الحادى عشر ماروا، الشيخ المفيد فى كتاب الارشاد ان ابن زياد أمر برأس الحسين عليه السلام فدير به فى سكك الكوفة ، قال : فيروى زيد بن أرقم انه قال مر بي وهو على رمح وأنا فى غرفة لى فلما حاذانى سمعته يقرأ. « ام حسبت ان أصحاب الكهف والرقيم كانوامن آياتناعجباً » فناديت والله يابن رسول الله أمرك أعجب أعجب

اقول: هذا أعجب من الرجعة وأغرب لان عود الروح الى مجموع البدن قد كثر وقوعه كماعرفت واما عودهاالي الرأس وحده فهو غريب غير معهود ، فيزول بها استبعاد الرجعة الموعود بها .

الثانى عشر مارواه على بن ابراهيم فى تفسيره قال : حدثني أبى عن ابن أبى عمير عن هشام بن سالم عن أبى عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله ﷺ و

فرمود : ابوبكر ! بعلي ويازده فرزندنش ايمان بيار كه آنانهم مثل من اند تنها پيغمبر نيستند ، توبه كن و آنچه كه گرفته اى بازده كه ترادر آن حقى نيست ، سپس ناپديدشد ، حديثهاى چندى بااين مضمون وارد شده كه بعداً بيايد .

يازدهم : شيخ مفيددر كتاب ارشاد نقل ميكند كه ابن زياد فرمان داد سر مقدس حسين (ع) را دركوچه هاى كوفه بگردانند ، زيدبن ارقم گويد : من در غرفه اى بودم ديدم سر بالاى نيزه است ووارد شد ، هنگامى كه برابرمن رسيد اين آيه خواند : «مگر پنداشته اى كه اصحاب كهف ورقيم از آيات ماعجيب بوده اند ، سوره كهف ، ٩» من صدا زدم : پسر پيغمبر ! بخدا قصه توبسيار عجيب تر است .

مؤلف گويد : اين ازرجعت عجيب وغريب تر است ، زيرا برگشتن روح درهمه بدن بسيار اتفاق افتاده اما برگشتن بسر تنها بى سابقة است ، پس رجعت را نبايد بعيد شمرد .

دوازدهم : على بن ابراهيم درتفسير ازحضرت صادق (ع) نقل ميكند كه پيغمبر

ذكر حديث الاسرى الى أن قال : حتى انتهينا الى بيت المقدس فدخلت المسجد فوجدنا ابراهيم وموسى وعيسى فيمن شاء الله من أنبياء الله قد جمعوا الى وأقمت الصلوة وأخذ جبرئيل بيدى فقدمنى فأممتهم ولا فخر «الحديث» وقد تقدم احاديث كثيرة في هذا المعنى .

الثالث عشر ما رواه الراوندى فى كتاب الخرايج والجرايح في اعلام النبى والائمة عليهم السلام عن المنهال بن عمر قال : رأيت رأس الحسين عليه السلام بدمشق وبين يديه رجل يقرء «أم حسبت ان أصحاب الكهف والرقيم كانوا من آياتنا عجباً» فانطلق الرأس بلسان فصيح فقال : أعجب من أصحاب الكهف قتلى وحملى .

الرابع عشر ما رواه الراوندى ايضاً نقلا من كتاب بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن الحسن بن الحسين العلوى عن ابن سنان عن أبى حمزة الثمالي عن ابن أبى شعبة الحلبى عن أبان بن تغلب عن أبى عبدالله عليه السلام قال : ان أمير المؤمنين عليه السلام لقى أبا بكر فقال له : تعلم ان رسول الله صلى الله عليه وآله أمرك ان تسلم على بامرة المؤمنين وأن تتبعنى فجعل يشكك عليه ؟ فقال : اجعل بينى وبينك حكماً ، فقال على عليه السلام : أترضى

(ص) درحديث معراج فرمود : وقتى كه به بيت المقدس رسيديم وارد مسجد شدم ، ديدم ابراهيم وموسى وعيسى باجمعى ازپيمبران براى ملاقات من جمع شده اند ، ايستادم بنماز جبرئيل دست مرا گرفت وجلو نگهداشت ، براى آنان امامت كردم ، وقصد افتخار ندارم «تا آخر حديث» . دراين زمينه حديثهاى زيادى هم قبلا گذشت .

سيزدهم : «راوندى» دركتاب خرايج از « منهال بن عمرو» نقل ميكند كه گفت : درشام سرمقدس حسين (ع) را ديدم كه شخصى جلوش اين آيه را ميخواند «مگر پنداشته‌اى كه اصحاب كهف ورقيم از آيات ماعجيب بوده‌اند ، كهف ، ٩» سر بزبان فصيح گفت : كشتن من ودور گرداندن سرم ازقصه اصحاب كهف عجيب تراست .

چهاردهم : بازهم «راوندى» ازابان بن تغلب ازحضرت صادق (ع) نقل ميكند كه : امير المؤمنين (ع) بابوبكر فرمود : ميدانى كه پيغمبر دستور داد : بنام امير المؤمنين بمن سلام كنى ، واز من پيروى كنى ؟ ابوبكر اظهار شك وترديد كرد ، وگفت : ميان من و خودت حكمى قرارده ، فرمود : خود پيغمبر راقبول دارى ؟ گفت : آرى ولى كجادست

برسول الله صلى الله عليه وآله فقال : ومن لي به ؟ فأخذ بيده حتى أدخله مسجد قبا ، فاذا رسول الله صلى الله عليه وآله قاعد في المحراب فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله : الم آمرك أن تسلّم لعلي و تتّبعه ؟ قال : بلى ؛ قال : فاعتزل وسلّم اليه واتّبعه ، قال : نعم فلما رجع لقى صاحبه عمر فعرفه الخبر ، فقال له : انسيت سحر بنى هاشم ؟ وذكره بأشياء فأمسك وقام على أمره الى أن مات .

الخامس عشر مارواه ايضاً نقلا عن بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن عمار بن سليمان عن أبيه عن عيثم بن أسلم عن معوية بن عمار قال : دخل أبوبكر على أمير المؤمنين عليه السلام و ذكر كلاما جرى بينهما قال : فقال له علي عليه السلام : أرأيتك رسول الله صلى الله عليه وآله حتى يخبرك بأنّى أولى بالامر منك و يأمرك أن تعزل نفسك عنه تفعل؟ فقال : ان رأيته حتى يخبرني ببعض هذا اكتفيت به ، فقال له علي عليه السلام : فنلتقى اذا صليت المغرب حتى أريكاه ، قال : فرجع اليه بعد المغرب و أخذ بيده فأخرجه الى مسجد قبا فاذا هو برسول الله صلى الله عليه وآله جالس فى القبلة ، فقال له : يا فلان وثبت على مولاك وجلست مجلسه و هو مجلس النبوة لا يستحقّه

باو ميرسد ؟ حضرت دستش را گرفت وبردش درمسجد قبا ، ديد پيغمبر درمحراب نشسته ، فرمود : مگر من بتو دستور ندادم كه تسليم على باشى واز او پيروى كنى ؟ گفت چرا فرمود : كنار برو وحق را باو واگذار ، گفت : بچشم ، وقتى كه برگشت وعمر را ديد قصه را نقل كرد ، عمر گفت جادوى بنى هاشم را فراموش كرده اى ؟ و حرفهائى باو زد كه ازنيت خويش خوددارى كرد وبكار خودادامه داد تا مرد .

پانزدهم : بازهم «راوندى» از معاوية بن عمار نقل ميكند كه ابوبكر خدمت امير المؤمنين(ع) رسيد. . . . . . حضرت (پس ازگفتگوى مفصلى) فرمود : اگر پيغمبر را بتو بنمايم وبفرمايد كه من از تو سزاوارترم ودستور دهد كه بر كنار شوى ميپذيرى ؟ گفت : اگر اورا ببينم وقسمتى از اين مطالب راهم گوشزد كند قبول ميكنم ، فرمود بعد از نماز مغرب بيا تااورا بتو بنمايم ، پس از مغرب كه آمد حضرت دستش را گرفت بمسجد قبا برد . ديد پيغمبر رو بقبله نشسته ! فرمود : اى فلان ! با مولاى خود مخالفت كردى ، بجاى وى نشستى ومقام پيمبرى را اشغال كردى ، در صورتى كه كسى غير از

غیری ، لانه وصیّی : ونبذت أمری و خالفت ماقلته لك ، و تعرّضت لسخط الله و سخطی ، فانزع هذا السربال الذی تسر بلته بغیر حقّ و لا أنت من أهله ، و الاّ فموعدك النار «الحدیث» و فیه ان عمر منعه من ذلك ، قال : وروی الثقات عن أبی عبد الله عليه السلام مثل ذلك .

السادس عشر ما رواه الصفار ایضاً فی بصائر الدرجات نقله عنه الراوندی عن معویة بن حکیم عن الحسن بن علی الوشاء عن الرضا عليه السلام قال : قال لی بخراسان : رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله ههنا فالتزمته .

السابع عشر مارواه الراوندی بعد روایة حدیث بصائر الدرجات قال : وروی جماعة من أصحابنا ثلث روایات عن أبی جعفر وأبی عبدالله علیهما السلام قالوا : لما حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله الوفاة دخل علی عليه السلام فقال له : یاعلی اذا أنامتّ فغسّلنی و کفّنی واقعدنی وسائلنی واحفظ عنی ، قال : وقدقدمنا ذلك بروایات سعد بن عبدالله .

علی که وصی من است شایسته آن نیست ، فرمان مرا پشت سر انداختی ، دستور مرا مخالفت کردی وغضب خدا وخشم مرا بر خودخریدی ، این جامه‌ای که بناحق پوشیده‌ای وتوشایسته‌اش نیستی ، از تن بدر آر ، و گرنه وعده گاهت دوزخ است «تاآخرحدیث»

ودر این حدیث است که عمروی را ازانجام دستورجلوگیری کرد راوندی گوید : این مطلب را موثقان ازحضرت صادق (ع) نقل میکنند .

شانزدهم بازهم «راوندی» از «حسن بن علی وشا» نقل میکند که حضرت رضا(ع) در خراسان بمن فرمود : من اینجا پیغمبررا دیدم ، ودامنش را گرفتم .

هفدهم : بازهم «راوندی» میگوید : جمعی از اصحاب مادر سه روایت ازحضرت باقر وحضرت صادق علیهما السلام نقل میکنند که : درحال احتضار پیغمبر (ص) علی وارد شد ، پیغمبر بوی فرمود : هنگامی که من مردم غسلم بده ، کفنم کن ، و مرا بنشان و هرچه میخواهی بپرس و هرچه میگویم حفظ کن .

«راوندی» گوید : این مضمون راسابقاًهم ضمن روایتهای سعدبن عبدالله نقل کردیم

الثامن عشر ماروواه الراوندی فی أواخر الخرائج و الجرایح نقلا من کتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبدالله عن أحمدبن محمد بن عیسی عن علی بن محمد عن علی بن معمر عن أبیه عن جابر عن أبی جعفر عليه السلام قال جاء اناس الی الحسن بن علی علیهما السلام فقالوا : أرنا بعض عجایب أبیك التی کان یریناها فقال : أتؤمنون بذلك قالوا : نعم قال : ألیس تعرفون أمیر المؤمنین ؟ قالوا : بلی کلنا نعرفه ، فرفع لهم جانب الستر فقال لهم : انظروا ، فقالوا بأجمعهم : هذا والله أمیر المؤمنین ونشهد انك ابنه ، وانه کان یرینا مثل ذلك کثیراً .

التاسع عشر ماروواه الراوندی نقلا عن البصائر لسعد بن عبدالله عن عمران بن أحمد عن یحیی بن ام الطویل عن رشید الهجری قال : دخلت علی أبی محمد الحسن بن علي علیهما السلام بعد مضی أبیه ، فتذاکرنا شوقنا الیه فقال الحسن عليه السلام : تریدون ان ترونه ؟ قلنا : نعم و أنی لنا بذلك ؟ فضرب بیده الی ستر کان معلقاً علی باب في صدر المجلس ، فرفعه و قال : انظروا الی هذا البیت فاذا أمیر المؤمنین جالس کأحسن ما رأیناه في حیاته ، فقال : هوهو ثم أطلق الستر من یده ، فقال بعضنا لبعض : هذا الذی رأیناه من الحسن عليه السلام مثل الذی شاهدناه من أمیر المؤمنین عليه السلام ومعجزاته .

هیجدهم : بازهم «راوندی» ازجابر نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : عده‌ای خدمت حضرت امام حسن (ع) رسیده تقاضا کردند معجزه‌ای نظیر معجزات امیر المؤمنین (ع) بآنها بنماید ، فرمود : اگر علی را ببینید میشناسید ؟ گفتند : آری ، دامن پرده را بالازد و گفت نگاه کنید ، همه قسم خوردند که این امیر المؤمنین است و گفتند شهادت میدهیم که تو پسر اوئی و اینگونه عجائب بما مینمود .

نوزدهم : بازهم «راوندی» از «رشید هجری» نقل میکند که گفت : پس از شهادت علی (ع) خدمت حضرت مجتبی (ع) رسیده اظهار اشتیاق بآنجناب کردیم فرمود میخواهید اورا ببینید ؟ گفتیم : آری ولی کجا دست باو برسد ؟ ! حضرت دست زد دامن پرده‌ای را که بالای اطاق آویخته بود بالا زد وفرمود : نگاه کنید ، دیدیم امیر المؤمنین (ع) به بهترین حالات زمان حیاتش آنجا نشسته ، فرمود : همان است ، وپرده را رها کرد ، مابیکدیگر گفتیم: این معجزه نظیر معجزاتی است که در زمان حیات امیر المومنین ازاو میدیدیم.

العشرون ما رواه ایضاً نقلا عن سعدبن عبدالله انه روی عن الباقر علیه السلام ان الناس جاءوا بعد الحسن الی الحسین علیهما السلام فقالوا : یابن رسول الله ماعندك من عجایب أبیك التی كان یریناها ؟ فقال : هل تعرفون أبی ؟ فقالوا : كلنا نعرفه ، فرفع ستراً كان علی بـاب البیت ، ثم قال : انظروا في البیت ، فنظرنا فاذا أمیرالمؤمنین علیه السلام ، فقلنا : نشهد انه خلیفة الله حقاً وانك ولده .

الحادی والعشرون ما رواه ایضاً نقلا من بصائرالدرجات للصفار عن أحمد بن محمد بن عیسی عن الحسین بن سعید عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن سماعة قال : دخلت علی أبی عبد الله علیه السلام وانا أحدث نفسی ، فقال : مالك تحدث نفسك ترید أن تری أبا جعفر علیه السلام ؟ قلت : نعم ، قال : قم فادخل هذا البیت فانظر ، فدخلت فاذا أبو جعفرعلیه السلام معه قوم من الشیعة من الذین ماتوا قبله وبعده

الثانی والعشرون ما رواه ایضاً عن الصفار عن الحسن بن علی باسناده قال: سئل الحسین علیه السلام بعد موت أمیرالمؤمنین علیه السلام یریهم شیئاًمن العجایب فقال : أتعرفون

بیستم : بازهم «راوندی» از حضرت باقر (ع) نقل میکند که پس ازشهادت امام حسن (ع) مردم خدمت حضرت امام حسین (ع) رسیده تقاضای معجزه ای ازنظیر معجزات علی (ع) کردند ، فرمود : پدرم را میشناسید ؟ گفتند : آری ، دامن پرده‌ای‌را که بالای اطاق آویخته بود بالازد و فرمود : نگاه کنید ، چون نظر کردند علی (ع) را دیدند ؛ و گفتند : شهادت میدهیم که توجانشین خداوپسر امیرالمؤمنینی ٠

بیست و یکم : بازهم «راوندی» از «سماعه» نقل میکند که گفت : خدمت حضرت صادق (ع) نشسته بودم و با خود صحبت میکردم ، فرمود : چراباخودت حرف میزنی ؟ میخواهی امام باقر (ع) را ببینی ؟ گفتم آری فرمود : بر خیز برو دراین اطاق وبنگر چون وارد شدم دیدم حضرت باقر (ع) باجمعی ازشیعیانش که پیش ازاو یابعدازاومرده بودند آنجا است .

بیست ودوم : بازهم «راوندی» نقل میکند که پس از شهادت علی (ع) بعضی از امام حسین (ع) تقاضای معجزه کردند، فرمود : اگرعلی‌را ببینید میشناسید ؟ گفتند:

أمير المؤمنين عليه السلام اذا رأيتموه ؟ قالوا : نعم ، قال: فارفعوا هذا الستر فرفعوه فاذا هو لاينكرونه فكلمهم وكلموه .

الثالث والعشرون ما رواه ايضاً عن الصفار عن محمد بن عيسى عن ابراهيم بن أبى البلاد عن عبد الرحمن الخثعمى عن أبى‌عبد الله عليه السلام قال : خرجت مع أبى عليه السلام الى بعض امواله فلما صرنا في الصحراءِ استقبله‌شيخ فنزل اليه‌أبى‌وسلم عليه ، فسمعناه يقول له : جعلت فداك ، ثم تحادثا طويلا ثم‌ودعه أبي فقام الشيخ وانصرف وانا لننظر اليه حتى غاب‌شخصه عنا ،فقلت‌لابي: من‌هذا؟ قال :هذاجدك‌الحسين عليه السلام .

الرابع و العشرون ما رواه ابن بابويه في عيون الاخبار في باب ثواب زيارة الرضا عليه السلام عن أحمد بن محمد بن ابراهيم عن داود البكرى عن على بن دعبل بن على الخزاعى قال:لما حضر أبى الوفاة‌تغيرلونه‌واسود وجهه ،فرأيته بعدذلك‌فيمايرى النائم ، فقلت : مافعل الله بك ؟ فقال : ان الذى رأيته من سواد وجهى لم يزل حتى لقيت رسول الله صلى الله عليه وآله « الحديث» .

أقول : ظاهره انه رآه وقت‌الاحتضار كغيره ، وفيه مكالمات جرى بينهما .

آرى ، فرمود : اين پرده‌را بالازنيد ، چون بالازدند اورا ديدندوشناختند وباهم گفتگو كردند

بيست و سوم :باز هم «راوندى» از عبدالرحمان خثعمى نقل ميكند كه حضرت صادق(ع) فرمود باپدرم برسر يكى از مزرعه هارفتيم ، درراه پير مردى را ديديم جلو آمد ، پدرم پياده‌شد وسلام كرد ومدتى باهم سخن گفتند ، سپس‌پدرم با او وداع كرد و پيرمرد برخاست ورفت ، وما باو نگاه ميكرديم تاوقتيكه ناپديد شد .

بيست‌وچهارم :شيخ صدوق در كتاب‌عيون‌الاخبارازعلى ، پسر«دعبل»خزاعى‌نقل ميكند كه گفت : هنگاميكه پدرم روبقبله‌شدرنگش تغيير كرد وصورتش سياه شد ، پس ازمرگ خوابش‌ديدم‌پرسيدم : خداباتوچه كرد ؟ گفت آن‌سياهى صورت بهمان حال‌بود تاخدمت پيغمبر(ص)رسيدم«تاآخرحديث» .

مؤلف گويد : ظاهراًدرهمان حال جان دادن پيغمبر (ص) راديده چنانچه‌ديگران هم مى‌بينند ودر حديث گفتگوئى ازآنان نقل شده .

الخامس والعشرون مارواه الكلينى في « باب ان المؤمن لايكره على أخذ روحه » عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن مُحمّدبن سليمان عن أبيه عن سدير الصيرفي قال : قلت لابى عبدالله عليه السلام : هل يكره المؤمن على اخذ روحه ؟ قال : والله اذا جائه‌ملك الموت لقبض روحه قال : يا ولى الله لا تجزع الى أن قال ويمثل له رسول الله وأميرالمؤمنين وفاطمة والحسن و الحسين والائمة من ذريتهم عليهم السلام « الحديث» .

السادس و العشرون ما رواه الكلينى ايضاً فى «باب مايعاين المؤمن و الكافر » عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن ابن فضال‌عن‌على‌بن عقبة عن أبيه عن أبى عبدالله عليه السلام فى حديث انه قال له بعد ماسأله عن حال المحتضر بعد ماسأله سبع‌عشر مرة فقال: يراهما والله ، فقال: من هما؟ قال‌رسول الله‌واميرالمؤمنين عليهما السلام ، ثم ذكرمايجرى بينهم من‌السؤال و الجواب .

السابع و العشرون مارواه الكليني ايضاً فى الباب المذكور عن على بن ابراهيم عن مُحمّد بن عيسى عن يونس عن خالد بن عمار عن‌أبى بصير قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : اذا حيل بينه وبين الكلام أتاه رسول‌الله‌ومن شاء الله ، ثم ذكرما

بیست وپنجم : كلينى‌در باب «اینکه مؤمن‌ازجان‌دادن کراهت ندارد» از«سدیر صیرفی» نقل میکند که گفت : بحضرت‌صادق (ع)عرض‌کردم ، مؤمن ازدادن جان کراهت دارد ؟ فرمود نه‌بخدا ؛ وقتی که‌ملك‌الموت برای گرفتن‌جانش‌بیاید ، گوید :ای‌دوست‌خدا وحشت نکن . . . . . . و پیغمبر وامیرالمؤمنین وحضرت زهرا وحسن‌وحسین وفرزندانش برابرش مجسم میشوند «تاآخر حدیث» .

بیست وششم : باز هم کلینی درباب «آنچه مؤمن و کافر درحال جان دادن می بینند» از«عقبه» نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی پس ازهفده مرتبه پرسش از حال محتضر ، در جواب ــ فرمود : بخدا ! آن دو نفررا می‌بیند ،گفتم : کیان‌را ؟ فرمود : پیغمبر وامیرالمؤمنین علیهما السلام را ، سپس گفتگو و سؤال و جوابی که بین آنان میشود بیان فرمود .

بیست وهفتم : بازهم کلینی در همان باب‌از «ابوبصیر» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : وقتی که زبان انسان ــ در حال مرگ بند میآید ؛ پیغمبر (ص)

يجرى بينهم من الخطاب الى أن قال : فاذا وضع فى قبره ردّ اليه الروح الى وركيه «الحديث» .

الثامن والعشرون مارواه ايضاً فيه عن محمدبن يحيي عن أحمدبن محمدعن ابن فضال عن يونس بن يعقوب عن سعيد بن يسار انه حضر احدابني سابور عندموته فبسط يده ثم قال : ابيضت يدى يا علىّ ، فدخلت على أبى عبد الله عليه السلام فسألنى عن ذلك فأخبرته فقال: رآه والله .

التاسع والعشرون مارواه فيه عن محمد بن يحيى عن احمدبن محمد عن محمدبن سنان عن عمار بن مروان عمن سمع أبا عبدالله عليه السلام يقول فى حديث المحتضر : اذا كان ذلك و احتضرحضره رسول الله صلى الله عليه وآله و أمير المؤمنين عليه السلام ثم ذكر ما يكون بينهم من المحاورات و البشارة للمؤمن و غير ذلك «الحديث» و فيه ان الكافر ايضاً يرى الرسول و أميرالمؤمنين عليه السلام عند موته .

ورواه الحسن بن سليمان نقلا من كتاب القائم للفضل بن شاذان عن محمدبن

وبعضى ديگر بالينش ميآيند ، سپس گفتگوى آنانرا بيان ميكند وميفرمايد : وقتى كه درقبرش نهادند خداوند روح را تا كمر برميگردانند «تا آخر حديث» .

بيست و هشتم : بازهم كلينى درهمان باب از «سعيدبن يسار» نقل ميكند كه گفت : يكى ازدو پسرشابور در وقت جان دادن دستش را درازكرد و گفت : ياعلى دستم سفيد شد ، من هنگامى كه خدمت حضرت صادق (ع) رسيدم قصه‌را پرسيدند ، گفتم ، فرمود : بخدا ! اوراديده .

بيست و نهم : بازهم او در همان باب از «عماربن مروان» از شخصى كه‌خودش از حضرت صادق(ع)شنيده بود نقل ، ميكند كه آنجناب درحديث «محتضر» فرمود : هنگاميكه روبقبله شد پيغمبر وامير المؤمنين(ع)حاضر شوند ، سپس سخنانى راكه ميانشان ردو بدل ميشود وبشارتى را كه بمؤمن ميدهندنقل ميكند «تاآخرحديث» .

ودراين حديث‌است كه كافرهم آنهارا مى‌بيند . اين‌حديث‌را حسن‌بن سليمان هم‌از

اسمعيل عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن زيد الشحام عن أبى عبد الله عليه السلام مثله .

الثلاثون ماروراه الكلينى ايضا في الباب المذكور عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن يحيى الحلبى عن ابن مسكان عن عبد الرحيم قال : قلت لابى جعفر عليه السلام : حدثنى صالح بن ميثم عن عباية الاسدى انه سمع عليّ بن أبى طالب عليه السلام يقول : والله لايبغضنى عبد أبداً فيموت على بغضي الا رآني عند موته حيث يكره ، و لايحبّنى عبد أبداً فيموت على حبّى الا رآنى عند موته بحيث يحب ، فقال أبوجعفر عليه السلام نعم ورسول الله باليمين .

الحادى والثلاثون ماروراه ايضاً فيه عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن علي بن محمد عن معوية بن وهب عن يحيى بن سابور قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : في المؤمن تدمع عيناه عند الموت فذاك عند معاينة رسول الله صلى الله عليه و آله « الحديث » .

الثانى والثلاثون ما رواه ايضاً فيه عن حميد بن زياد عن الحسن بن محمد الكندى عن أبان بن عثمان عن عقبة عن أبى عبد الله عليه السلام ان الرجل اذا وقعت

«زيدشحام» بهمين نحو روايت‌ميكند .

سی‌ام :بازهم كلينى درهمان باب از عبدالرحيم نقل ميكند كه گفت : بحضرت باقر (ع) عرض كردم : «صالح بن ميثم» از «عبايهٔ اسدى» نقل ميكند كه گفت : ازامير المؤمنين (ع) شنيدم كه فرمود : بخدا ! هيچ بنده اى بغض مرا ندارد جز اينكه اگر بهمين حال بميرد دم مرگ مرا بحالى مى‌بيند كه خوش ندارد ، وهيچ بنده‌اى مرا دوست ندارد جز اينكه اگر بدوستى من بميرد دم مرگ مرا بحالى مى‌بيند كه دوست دارد ، حضرت باقر (ع) فرمود : آرى ، پيغمبر هم درسمت راست او است .

سی‌و يكم :بازهم كلينى درهمان باب از « يحيى بن شابور » نقل ميكند كه گفت : شنيدم حضرت صادق (ع) دربارهٔ اينكه بعضى ازمؤمنين هنگام مرگ اشك ازچشمشان ميآيد ـ فرمود : اين وقتى است كه پيغمبر (ص) رامى بيند « تا آخر حديث » .

سی‌ودوم :بازهم كلينى درهمان باب از «عقبه» نقل مكيند كه حضرت صادق (ع)

نفسه هيهنا اي في صدره رأى ، قلت : وما يرى ؟ قال : يرى رسول الله و امير المؤمنين عليهما السلام «الحديث» .

الثالث والثلاثون ما رواه ايضاً فيه عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن ابن محبوب عن عبدالعزيز العبدى عن عبد الله بن أبى يعفور انه حضر بعض النواصب عند موته فسمعه يقول : مالى و لك ياعلى ؟ فأخبر بذلك أبا عبد الله عليه السلام فقال : رآه والله ، ثم قال : اذا بلغت نفس أحدكم هذه يقال له :رسول الله و علىّ امامك .

الرابع و الثلاثون مارواه فيه عن أبى على الاشعرى عن محمد بن عبدالجبار عن صفوان بن يحيى عن أبى المنهل عن محمد بن حنظلة عن أبى عبدالله عليه السلام في حديث ان المحتضر يرى رسول الله و أمير المؤمنين وجبرئيل عليهم السلام و ذكر ما يقول لهم وما يقولون له .

اقول : والاحاديث فى ذلك كثيرة جداً وقد روى البرقى فى المحاسن كثيراً من الاحاديث فى هذا المعنى ، وقد تأولها الشيخ المفيد با لحمل على معرفة المحتضر

فرمود : وقتى كه جان شخص باينجا ـ يعنى سينه اش ـ ميرسد مى بيند ، گفتم : چه مى بيند ؟ فرمود : پيغمبر و امير المؤمنين (ع) را «تا آخر حديث» .

سى و سوم : بازهم كلينى در همان باب از «عبد الله بن ابى يعفور» نقل ميكند كه گفت : بالين يكى از «ناصبيان» (يعنى دشمنان على (ع)) بودم ، دردم مرگ ميگفت : ياعلى مرا با توچه كار وقتى كه قصه را براى حضرت صادق (ع) نقل كردند فرمود : بخدا او را ديده سپس فرمود وقتى كه جان يكى از شما باينجا (شايد اشاره بسينه باشد) برسد باو ميگويند: پيغمبر و على روبرويت هستند .

سى و چهارم : بازهم كلينى درهمان باب از «محمد بن حنظله» در حديثى نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : شخص «محتضر» پيغمبر و على وجبرئيل را مى بيند ، سپس گفتگوى آنان را باوى بيان ميكند .

مؤلف گويد : دراين زمينه حديث فراوان است ، «برقى» هم در كتاب محاسن حديثهاى زيادى در اين موضوع نقل ميكند ، اما شيخ مفيد اين احاديث را تأويل كرده

بثمرةولايتهماعليهماالسلاموهذا كماترى‌بعيدجداًبل‌لاوجه له‌اصلا ، وقداحتج‌لذلك لاستحالة حلول الجسم الواحد فی مكانين فی وقت‌واحدومان كرهنامدفوع«امااولا» فلعدم معارض لهذه الاحاديث من كلامهم(ع) ؛ « واماثانياً »فلامكان حضوره عليه السلام فی مكان معين يراه كل محتضر تلك الساعة ، كما روی ابن بابويه وغيره ان ملك الموت سئل كيف تقبض الارواح من المشرق والمغرب فقال : ان الدنيا بين يدی كالقصعة بين يدی أحدكم يتناول‌منها مايشاء «واماثالثاً»فلانه يمكن أن يكون مخصوصاً بالمؤمن‌الكامل ، والكافر الكامل ، و مثل هذا لايتفق فی كل شهر مرة «و أما رابعاً» فلان الاحاديث دالة علی‌الرؤية‌الحقيقية ، لما فيها من ذكر الخطاب والعتاب‌والسؤال و الجواب‌و الا شراف‌والاقتراب ، والمجیء‌والذهاب«واماخامساً» فلما مر من‌عدم‌جواز التأويل‌بغير نص‌ودليل«واماسادساً»فلان‌الله‌قدأعطی النبی‌والائمة عليهم‌السلام‌من‌القدرة‌والفضل‌مالم‌يعطه‌أحداً‌ومالايمكن‌وصفه‌وماهواعظم‌ممان كر كما يدل عليه اصول الكافی و بصائر الدر جات و غير هما« و اما سابعاً » فلان أحوال

ميفرمايد مراد اين است كه هر كس دردم مرگ نتيجه دوستی يادشمنی با پيغمبر وعلی عليهما السلام را می‌بيند ، وسبب اين تأويل اين‌است كه بودن يك‌جسم دريك‌وقت در دو جا محال است ، ولی واضح است كه اين‌تأويل بسيار بعيد بلكه بچندجهت اصلابی‌مورد است **اول** حديث معارض ومخالفی دركار نيست كه موجب تأويل شود ، **دوم** ممكن است آنجناب در يك‌جای معين باشد اما هرمحتضری اورا ببيند ، چنانكه مرحوم‌صدوق وغيره روايت كنند كه از ملك الموت پرسيدند : چگونه جان اين افرادی را كه يكی درمشرق‌است‌وديگری‌درمغرب ، ميگيری ؟فرمود : تمام دنيادر برابر من مثل يك كاسه در برابر شمااست كه هرچه‌بخواهيدازآن برميداريد ، **سوم** ممكن‌است‌اين‌موضوع‌مخصوص مؤمن كامل و كافر كامل‌باشد و مرگ اينگونه اشخاص ماهی‌يك مرتبه هم اتفاق‌نميافتد **چهارم** چيزهائی در اين حديثهاهست كه‌دليل برديدن حقيقی‌است از قبيل : گفتگو و سؤال‌وجواب‌آنها نزديك‌شدن ، ازبالا نگريستن ، آمدورفت **پنجم** قبلا گفتيم كه‌بدون‌سبب نبايد كلامی راتأويل كرد ، **ششم** :خداوندقدرت‌وفضيلتی‌به پيغمبر وأئمه(ع)عطا كرده كه بديگری‌نداده و بشهادت كتابهای« كافی ، بصائر الدرجات» و غيره فضائل آنان غيرقابل

تلك النشأة اى ما بعد الموت لا يلزم مساواتها لاحوال هذه النشأة، بل لا شك في اختلافهما في أكثر الا حكام «و أماثامناً» فلان الله قد أعطى ملك الموت ومنكراً و نكيراً مثل هذه القدرة فلا ينكر أن يعطى النبي و الائمة مثلها بل ما هو أعظم منها «و اما تاسعاً» فلماروى من الا حاديث عنه عليه السلام. من رآنى فقد رآني حقاً، و في بعض الاحاديث من رآني في منامه فقدرآني و الاخبار به كثيرة، و بالجملة فالحمل على الظاهر هنا ممكن بل واجب متعين، لعدم الصارف و وجود المانع من الصرف عن الظاهر والله أعلم.

الخامس والثلاثون ما رواه ثقة الجليل سعد بن هبة الله الراوندى فى كتاب قصص الانبياء باسناده عن ابن بابويه عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن النضر بن سويد عن يحيى بن عمران الحلبي عن هارون بن خارجة عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام ان الله أوحي الى نبي من انبياء بنى اسرائيل يقال ارميا، ان بنى اسرائيل عملوا بمعاصى فلا سلطن عليهم من يسفك دماءهم، و

وصف است، **هفتم**: اوضاع عالم بعداز مرگ لازم نيست شبيه اوضاع اين عالم باشد؛ بلكه بدون شك در بيشتر احكام باهم مخالف اند (بهترين جواب همين است، زيرا قطعاً وضع آن عالم قابل قياس بااين عالم نيست وسرتاپا باهم فرق دارد، ولى لازمهٔ اين جواب اين است كه ديدار پيغمبر وعلى باچشم ديگر ومربوط بعالم بعداز مرگ باشد وبااين حساب ربطى برجعت پيدا نميكند **هشتم**: در جائيكه خداوند چنين قدرتى بعزرائيل و«نكير و منكر» داده باشد، (كه بتوانند در يك وقت يكى را درمشرق وديگرى رادر مغرب قبض روح كنند ودرقبر باوى سؤال وجواب كنند) چه مانعى دارد كه نظير آن يا بالاترش رابه پيغمبر وائمه(ع) داده باشد؛ **نهم**: احاديثى از پيغمبر(ص) رسيده كه: هر كس مرا ببيند درست ديده، ودربعض آنهاست كه: هر كه درخواب مرا ببيند درست ديده (يعنى شيطان بصورت من در نيايد) ودر اين زمينه حديث فراوان است، واجمالا از ظاهر اين حديثها نبايد دست برداشت زيرا تأويل جهت ندارد، بلكه علاوه مانع هم دارد.

سى و پنجم: «راوندى» در كتاب قصص الانبياء از «ابو بصير» نقل ميكند كه حضرت صادق(ع) فرمود: خداوند بيكى از پيمبران بنى اسرائيل بنام «ارميا» وحى كرد كه اسرائيليان نافرمانى پيش گرفته اند، من هم ستمگرى را بر آنان مسلط كنم كه خونشان

يأخذ اموالهم ، ولا خربن مدينتهم يعنى بيت المقدس مائة عام ، ثم لاعمرنها الى أن قال : فخرج ارميا فلما كان مد البصر التفت الى البلدة فقال : « انى يحيى هذه الله بعد موتها فاماته الله مأة عام» ثم بعثه حياً سوياً .

السادس والثلاثون ما رواه ايضاً في قصص الا نبياء باسناده عن وهب بن منبه في حديث ارميا ان الله أوحى اليه ان الحق بايليا فانطلق اليه حتى اذا رفع له بيت المقدس ، فراى خراباً عظيما قال : « انى يحيى هذه الله بعد موتها »فنزل فى ناحية و اتخذ مضجعاً ، ثم نزع الله روحه و أخفى مكانه على جميع الخلائق مأة عام ، الى ان قال : ثم أمر الله عظام ارميا ان يحيى فقام حياً كما ذكر الله تعالى فى كتابه .

السابع والثلاثون ما رواه ايضاً باسناده عن ابن با بويه عن محمد بن جعفر بن شاذان عن أبيه عن الفضل بن شاذان عن محمد بن زياد أبى أحمد الازدى يعني ابن أبى عمير عن أبان بن عثمان عن ابان بن تغلب عن عكرمة عن ابن عباس قال :

بريزدومالشان ببردواين بيت المقدس ـ شهرشان ـ راتاصدسال ويران كنم وسپس آبادش كنم . «ارميا» ازشهر بيرون رفت ، وقتى كه بقدرچشم اندازى دورشد بر گشت نگاهى بشهر كرد و گفت چگونه خدا مردم اينجارا كه مرده‌اند زنده ميكند ؟ خدا وى‌را ميراندوپس ازصدسال زنده‌اش كرد باهيكل كاملى ازجا برخاست .

سى و ششم : بازهم «راوندى» در همان كتاب از«وهب‌بن‌منبه» نقل‌ميكند كه در قصه «ارميا» گفت : خدا بوى وحى كرد : برو بجانب بيت‌المقدس ، ارمياحر كت كرد ، چون از دور چشمش بشهرافتاد ديد سخت ويران شده ، گفت : «چگونه‌خدامردم‌اينجارا كه مرده‌اند زنده ميكند ؟ » سپس پياده شد و گوشه‌اى خوابيد ، آنگاه خدا روحش را گرفت، وجايش رااز ديده‌ها پنهان كرد ، . . . . . تا ـ چنانكه‌قرآن‌ميفرمايد ـ پس‌ازصدسال بفرمان‌خدا استخوانهاى مرده‌اش زنده‌شد واز جا حر كت كرد .

سى و هفتم : بازهم«راوندى»درهمان كتاب ازابن‌عباس نقل‌ميكند كه گفت:خداوند «جرجيس» پيغمبررا براى‌رهنمائى پادشاه بت‌پرستى بشام‌فرستاد ، چون‌مأموريت‌خويش‌ابراز

بعث الله جرجيس عليه السلام الى ملك بالشام يعبد صنماً فد عاه الى الله فعذّ به عذاباً شديداً ، فأوحى الله اليه يا جرجيس اصبر وأبشر ولا تخف ، ان الله معك يخلصّك وانهم يقتلونك أربع مرات في كل مرة أدفع عنك الالم والاذى ، فأمر الملك بجرجيس الى السجن وعذبه بألوان العذاب ، ثم قطعه قطعاً والقاها فى جبّ فأمر الله ميكائيل فقام على رأس الجبّ ثم قال : قم يا جرجيس حيّاً سويا وأخرجه من الجب ؛ فانطلق جرجيس حتى قام بين يدى الملك وقال : بعثنى الله اليكم ليحتجّ بى عليكم ، فقام صاحب الشرطة وقال: آمنت بالهك الذى بعثك بعد موتك واتبّعه أربعة آلاف و آمنوا وصدقوا جرجيس فقتلهم الملك جميعاً ثم أمر بلوح من نحاس أوقد عليه النار ، فبسط عليه جرجيس و أو قد عليه النار حتى مات و أمر برماده فذرّ في الرياح ، فأمر الله ميكائيل فنادى جرجيس صلوات الله عليه الى الملك فأمر به الملك فمدّ بين خشبتين ووضع المنشار على رأسه حتى سقط المنشار من تحت رجليه، ثم أمر بقدر فالقى فيها زفت و كبريت ورصاص ، والقى فيها جسد جرجيس صلوات الله عليه ، فطبخ حتى

كرد پادشاه ستمگر شكنجه‌هاى سختش داد ، خدا باو وحى كرد : اى جرجيس ! صبر كن ، خرسند باش ومترس كه خدا باتو است ، ازچنگال اينان آزادت ميكند ، گر چه چهار بار ميكشندت امادر هربار خدا رنج وآزاررا از تو دفع ميكند ، پادشاه دستور داد زندانش كردند وبانواع مختلف آزارش دادند ، سپس بدنش را پاره پاره كرد ودر چاه افكند ، ميكائيل بفرمان خدا برسر چاه آمد و گفت : جرجيس ! زنده و كامل بر خيز ، وازچاه بيرونش آورد ، بازجلو پادشاه آمدو گفت . خدامرا فرستاده تابرشما اتمام حجت كنم ، رئيس شرطيان برخاست و گفت : من بخداى تو كه ترا پس از مرگ زنده‌ات كرد ايمان آوردم ، بدنبال اوچهار هزار نفر ديگر هم ايمان آوردند ، پادشاه همه را كشت ، سپس دستور داد تختهٔ مسى نهادند وزيرش آتش كردند وجرجيس را روى آن خوابانيد تا سوخت ، وخاكسترش را برباد داد ، باز ميكائيل آمد وبفرمان خدا زنده‌اش كرد وبراى دعوت پادشاه مأمورش كرد ، اين دفعه دستور داد بااره بدنش‌را دو نيم كردند ، سپس بدنش‌را بازفت ، و كبريت ، وسرب در ديگ جوشاند تا همه باهم مخلوط شد ، خداوند

اختلط ذلك كله جميعاً، فبعث الله اسرافيل فصاح صيحة خر الناس منها لوجوههم، ثم قال : قم يا جرجيس فقام حياً سوياً بقدرة الله وانطلق جرجيس الى الملك فجاءِ ته امرأة ، فقالت : كان لنا ثور نعيش به فمات ، فقال لها جرجيس : خذى عصاى هذه فضعها على ثورك ، وقولى له : ان جرجيس يقول : قم باذن الله ففعلت ، فقام حياً فآمنت بالله فأمر به الملك ان يقتل بالسيف، فضربوا عنقه فمات ثم أسرعوا الى القرية فهلكوا كلهم .

الثامن والثلاثون ما رواه ايضاً فيه عن ابن بابويه عن محمد بن شاذان بن أحمد البرواذى عن محمد بن محمد بن الحرث عن صالح بن سعيد الترمذى عن منعم بن ادريس عن وهب بن منبه عن ابن عباس في حديث طويل يقول فيه : ان الياس عليه السلام نزل فاستخفى عند ام يونس عليه السلام ستة أشهر ، ثم عاد الى مكانه فلم يلبث الا يسيراً حتى مات ابنها حين فطمته ، فعظمت مصيبتها ، فخرجت فى طلب الياس و رقت الجبال حتى وجدت الياس ، فقالت : انى فجعت با بنى و قد ألهمنى الله ان

اسرافيل‌را فرستاد فریادی‌زد که همهٔ مردم برو درافتادند ، وفرمود : جرجیس ! برخیز ، باز بقدرت‌حق زنده شد وبرخاست راه خانهٔ‌شاه پیش گرفت ، درمیان راه زنی آمد گفت ما گاوی‌داشتیم که‌زندگی‌مارااداره‌میکرداینك‌مرده فرمود : این‌عصارا بگیروبگاوبزن‌و بگو :جرجیس‌میگوید : باذن‌خدابرخیز ، رفت‌وبدستورعمل کردزنده‌شد، زن‌ایمان‌آورد ، باز پادشاه فرمان داد گردنش‌را بـا شمشیر زدند وبقریه شتافتند ، این‌بار خداوند همه‌را هلاك کرد .

سی وهشتم :بازهم «راوندی» درهمان کتاب‌از ابن‌عباس‌ضمن حدیثی‌طولانی نقل میکند که گفت : «الیاس» پیغمبر(از کوه)بزیرآمدوشش‌ماه نزد مادر حضرت‌یونس‌پنهان شد ، سپس بجای‌خویش برگشت ، طولی‌نکشید پسر بچهٔ آن‌زن که از شیر بازش گرفته بود ، مرد ، داغش‌بر دل مادرگران آمد ، حرکت کرد از کوهها بالا رفت تا«الیاس» راپیدا کرد ، گفت : پسرم ناگهان مردوبدلم الهام شد که تـرا شفیع قرار دهم تا خدا

استشفع بك ليحيي لي ابني ، فقال لها : ومتى مات ؟ قالت: اليوم سبعة ايام، فانطلق الياس وسار سبعة ايام اخرى حتى انتهى الى منزلها ، فرفع يديه بالدعاء واجتهد حتى أحيى الله لقدرته يونس عليه السلام ، فلما عاش انصرف الياس ولما صار ابن اربعين سنة أرسله الى قومه كما قال : « وأرسلناه الى مأة الف أويزيدون » .

التاسع و الثلاثون ما رواه ايضاً عن ابن با بويه عن محمد بن يوسف المذكر عن الحسن بن علي بن نصر الطوسي عن أبي الحسن بن قرعة القاضي عن ماد بن عبد الله (كذا) عن محمد بن اسحق عن اسحق بن يسار عن عكرمة عن ابن عباس في حديث أهل الكهف : انهم لما آووا الى الكهف أوحى الله الي ملك الموت أن يقبض ارواحهم ، ووكل بكل رجل منهم ملكين يقلبانه ذات اليمين وذات الشمال فمكثوا ثلثمأة سنة وتسع سنين ، فلما أراد الله أن يحييهم أمر اسرافيل الملك أن ينفخ فيهم الروح فنفخ فقاموا من رقد تهم ، فقال بعضهم لبعض : قد غفلنا في هذه الليلة «الحديث» .

الاربعون ما رواه ايضاً فيه باسناده عن ابن بابويه عن محمد بن ابراهيم الطالقاني

زنده‌اش فرماید ، پرسید : کی‌مرده ؟ گفت : امروز ، هفتم است ، الیاس همراه زن حرکت کرد وهفت روز راه‌رفت تا بمنزل وی‌رسید ، آنگاه دست‌بدعابرداشت و کوشید تا خدا بچه‌را بقدرت خویش زنده کرد ، الیاس بر گشت ، وچون پسر (یعنی همان یونس) چهل ساله‌شد خداوند منصب‌پیمبریش‌داد وبرای دعوت قومش مبعوثش کرد ، چنانکه‌درقرآن می‌فرماید : «اورا بسوی یکصدهزار یابیشتر فرستادیم ، صافات ، ١٤٧» .

سی و نهم : باز هم «راوندی» ازابن عباس در قصهٔ اصحاب کهف نقل میکند که : چون درغارجایگزین شدند خداوند بعزرائیل‌وحی کرد که جانشان‌را بگیر ، وبرای‌هریك دوملك گماشت که‌اورا بپهلوی‌راست وچپ بگردانند ، بااین‌حال سیصد ونه‌سال ماندند ، هنگامیکه خدا خواست زنده‌شان کند ، اسرافیل‌رافرمان‌داد تاروح‌در بدنشان دمید ، از جاحرکت کردند و گفتند : ماامشب غفلت کردیم «تا آخر حدیث» .

چهلم : باز هم «راوندی» درهمان کتاب ازمحمد حلبی‌نقل می کند که‌حضرت‌صادق

عن ابن عقدة عن أحمد بن عيسى عن البزنطي عن أبان بن عثمان عن محمد الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث عيسى انهم سألوه ان يحيى لهم سام بن نوح فاتي الى قبره فقال : قم يا سام باذن الله ، فانشق القبر ثم أعاد الكلام فتحرك ، ثم أعاد الكلام فخرج سام ، فقال : أيما أحب اليك تبقي أو تعود؟ قال : بل أعود يا روح الله اني لاجد لذعة الموت في جوفي الى يومي هذا .

اقول : والاحاديث في هذا المعنى وغيره من المعاني السابقة كثيرة ، وقد ظهر من هذا الباب والذي قبله ان الرجعة قد وقعت في هذه الامة للرعية وأهل العصمة، ليزول استبعاد الرجعة الموعود بها .

فان قيل لعله هذه هي الرجعة الموعود بها ، والتي يحصل بها مساواة أحوال هذه الامة لاحوال الامم السابقة ، كما تضمن الباب الرابع .

قلت هذا خيال باطل من وجوه «احدها» ان هذه رجعة ضعيفة لا يكاد يعتد بها ، بل بعضها ليس برجعة حقيقة ، و لهذا قلنا في ساير المواضع انها رجعة في الجملة

(ع) درقصه حضرت عيسى فرمود : مردم از وى خواستند كه «سام» پسر نوح را زنده كند ، آمد بر سر قبرش ، فرمود : اى سام ! باذن خدا برخيز ، قبر شكافته شد ، بازهمان جمله را گفت ازقبر بيرون آمد ، فرمود : ميخواهى در دنيا بمانى يا برگردى ؟ گفت : بر ميگردم ، زيرا من هنوز گزند مرگ را در خود حس مى كنم .

مؤلف گويد : دراين زمينه ونظائر آن حديث بسيار است ، واز احاديث دو باب اخير نتيجه ميگيريم كه : در اين امت هم رجعت (وزنده شدن بعداز مرگ) براى مردم عادى و براى اهل عصمت (ع) بوده ، پس نبايد آن رجعت موعود را بعيد دانست .

«اگر گويند» پس شايد آن رجعت موعود همين باشد وديگر رجعتى دركار نباشد و درمساوات اين امت باساير امتهاهم كه در باب چهارم گذشت همين مقدار كافى است .

«جواب گوئيم» : اين خيال ازچند جهت باطل است .

«اول» اينكه اين رجعت ضعيف وغيرقابل اعتناء است بلكه بعضى ازموارد ش حقيقة رجعت نيست ، ولذا درچند جا تذكر داديم كه اين رجعت اجمالى است ، واين غيرازرجعتى

فهي غير الرجعة الموعود بها فيما مضى ويأتي .

«وثانيها» انك لاتجد في شيء من أحاديث البا بين ان احداً منهم رجع الى الدنيا وعاش فيها زماناً طويلاً الا نادراً ، والنادر لاحكم له فكيف تصدق المشابهة وحذوا لنعل بالنعل والقذة بالقذة ؟ .

«و ثالثها» ان هذه الوقايع أفراد معدودة في مدد متطاولة ، فكيف تساوي أو تقارب تلك الرجعات العظيمة الهايلة التي رجع في بعضها خمسة وثلاثون الفاً وفي بعضها سبعون ألفاً ، وفي بعضها جميع بني اسرائيل ، وفي بعضها سبعون ألف بيت ؟ الى غيرذلك مما مضى ، فلابد من الحكم بالمغايرة .

«ورابعها» الاجماع فان كل من قال : بان الرجعة حق قال بالمغايرة ، وقد ثبت ان الرجعة حق فتثبت المغايرة ؛ و كل من قال ببطلا ن الرجعة من العا مة قال بصحة هذه الصور ووجودها ونقلها ، فلهذا أوردناها حجة عليهم في الاستبعاد فضلاعن الانكار .

«و خامسها » ان الاحاديث الواردة في الاخبار بالرجعة و الوعد بوقوعها

است که درسایر امتها بوده یابااین امت وعده داده شده .

«دوم» اینکه درهیچیك ازحدیثهای این دو باب نیست که مرده ای که زنده شده مدتی مانده باشد مگر نادر که آنهم موردحکم نیست ، وباین مقدار شباهت این امت باسایر امتها درست نمیشود .

«سوم» اینکه دراین موارد افـراد اندکی در خلال مدتهای درازی زنده شده اند ، این چه تناسبی با آن رجعتهای عظیمی دارد که در بعضی سی و پنج هزار و در بعضی هفتاد هزار و در بعضی همه اسرائیلیان و در بعضی هفتاد هزار خانوار زنده شده اند و اگر رجعت ما همین مقدار باشد باید گفت این امت با آنها اختلاف دارد .

«چهارم» اجماع ، زیرا هر که قائل برجعت است میگوید آن رجعت معهود ، در آینده است و این رجعتهای گذشته راسنیان منکر رجعت هم نقل می کنند و بصحتش معتقدند ، از این رو ماهم اینها رانقل کردیم تابر آنان حجت باشد .

«پنجم» اینکه حدیثهای رجعت هم قبل از این وقایع ، وهم بعد از آنها نقل شده ،

قدورد قبل وقوع هذه الوقایع و بعد ها ؛ حتی فی زمان المهدی عليه السلام كما يأتي ان شاءالله تعالی .

«وسادسها» ان أحاديث الباب الرابع تدل علی ان كل ما وقع في الامم السابقة يقع فی هذه الامة مثله ، وما هوأعظم منه وأفضل أوأزيد ، ووجهه واضح ، فان نبينا أفضل الانبیاء و امته أشرف الامم ألاتری الی الغیبة و أمثالها مما وقع منه فی هذه الامة أضعاف ماوقع في الامم السابقة ؟ ! .

«وسابعها» ان التصریحات بمایدفع هذا الخیال ویبطله ویرده أكثر من أن يحصی كماستقف علیه انشاء الله تعالی والله الهادی .

الباب التاسع

فی جملة من الاحادیث المعتمدة الواردة فی الاخبار بوقوع الرجعة لجماعة من الشیعة و غیر هم من الرعیة ، و ما یدل علی امكانها و عدم جواز انكارها ؛ و الاحادیث فی ذلك كثیرة جداً وقد وقفت فی هذه الایام علی شیء كثیر و لم اورد الجمیع لمامر بل اقتصرت من ذلك علی أحادیث .

حتی قسمتی ازآنها ـچنانكه بیایدـ درزمان حضرت مهدی(ع)صادر شده .

«ششم» اینكه‌درحدیثهای باب‌چهارم گذشت كه هرچه درامتهای گذشته بوده‌دراین امت‌هم مثلش یابهترش‌هست ، سببش‌هم‌واضح‌است‌چون‌پیغمبرما ازهمهٔ پیمبران‌بالاتر است ، وامتش‌از سایر امتها اشرف اند ، چنانكه می‌بینی «غیبت» و امثال آن‌هم دراین امت‌چند برابرسایرامتهااست .(رجوع این‌جواب بجواب‌سوم است)

«هفتم»درخلال حدیثهای آینده تصریحات بیشماری است كه‌خود این‌خیال‌فاسد را ردمیكند .

باب نهم

درقسمتی ازحدیثهای‌معتبرراجع بوقوع‌رجعت‌برای‌جمعی ازشیعیان‌وغیرشیعیان ـ ازافراد عادی ـ وادله امكان این مطلب ، دراین‌موضوع‌هم‌حدیث‌بسیار است كه من‌این روزها به مقدارزیادی ازآنهادست یافتم اما بملاحظهٔ‌اختصار قسمتی‌را ذكر میكنم .

الاول مارواه الشيخ الجليل رئيس المحدثين أبوجعفر بن بابويه فی کتاب من لایحضره الفقیه ، وفي عيون الاخبار ، والشيخ الجليل رئيس الطائفة أبوجعفر الطوسي في كتاب التهذيب بأسانيد منها الصحيحة عن محمد بن اسمعيل البرمكي عن موسى بن عبد الله النخعي قال : قلت لعلي بن محمد بن علي بن موسى عليهم السلام : علّمني قولا أقوله بليغاً كاملا اذا زرت واحداً منكم فقال : اذا صرت الى الباب فقف و اشهد الشهادتين وذكر الزيارة الجامعة الى أن قال : «فثبتني الله أبداً مابقيت على موالاتكم ، و جعلنا ممن يقتصّ آثاركم ، و يسلك سبيلكم ، و يهتدي بهديكم ، و يحشر في زمرتكم ، ويكرّ في رجعتكم ، ويملّك في دولتكم ، ويشرّف في عاقبتكم ، ويمكن في أيامكم ، وتقرّ عينه غداً برؤيتكم» .

الثاني ما رواه ابن بابويه و الشيخ بالاسناد السابق عن الامام علي بن محمد عليهما السلام في زيارة الوداع قال : اذا أردت الانصراف فقل : « السلام عليكم سلام مودع » الى أن قال : « السلام عليكم حشر نی الله في زمرتكم وأوردني حوضكم وجعلني من حزبكم ومكنني في دولتكم و أحياني في رجعتكم وملكني في ايامكم » .

اول :شیخ صدوق در کتاب من‌لایحضر ، وعیون الاخبار ؛ وشیخ‌طوسی در کتاب تهذیب بسندهائی که بعضی‌صحیح است ازموسی بن عبدالله نخعی نقل‌میکنند که گفت :بحضرت هادی(ع)عرض کردم : کلام‌کامل‌رسائی بمن‌بیاموزید که هنگام‌زیارت‌یکی ازشماهابخوانم حضرت«زیارت جامعه» راتعلیم اوکرد که بردرحرم بایستد وبعد ازشهادتین بخواند واز جملهٔ‌این‌زیارت است : «خدامراتاآخرعمر بردوستی‌شماثابت‌دارد ، وازآنان‌قرار دهد که‌از شما پیروی می کنند ، درراهتان میروند ، بهدایتتان رهبری می‌شوند ، درزمره‌تان‌محشور میگردند ، دررجعتتان زنده می‌شوند، دردولتتان حکومت‌می کنند ، درآخر کارتان‌شرف می‌یابند ، وفردا چشمشان بدیدارتان روشن می‌شود» .

دوم : شیخ‌صدوق‌وشیخ‌طوسی‌ازحضرت‌هادی(ع)نقل‌می کنند که‌فرمود : درزیارت وداع وقتی که خواستی‌بر گردی بگو : سلام‌برشما ؛ سلام‌آن که‌وداع‌می کند . . . . سلام برشما ؛ خدا مرادر زمرهٔ شمامحشور ، وبرسرحوضتان‌واردفرماید ، وازحزبتان‌قراردهد ، دردولتتان قدرتم دهد ، در رجعتتان زنده‌ام کند ، ودر روزگارتان حکومتم‌دهد .

اقول : فی هذين الحديثين و أمثالهما مما يأتي و هو كثير دلالة على ان رجعة الشيعة ليست بعامة ، بل انما يرجع بعضهم ، و الا لكان الدعاء بغير فايدة كمالايجوز أن يقال : اللهم ابعثنی يوم القيمة واحشرني فی‌الاخرة ، ويأتی ماهو صريح فيماقلناه‌ان‌شاءالله .

الثالث مارواه ابن بابويه ايضاً فی كتاب معانی الاخبار قبل‌آخر الكتاب باثنتی‌عشرةورقة‌فی النسخة المنقول منها فی‌باب معنی ايام‌الله عزوجل‌قال : حدثنا أبی رضی الله عنه قال : حدثنا عبدالله بن جعفر الحميری قال : حدثنا ابراهيم بن هاشم‌عن‌محمد بن أبی عمير عن‌مثنی الحناط عن‌جعفر بن محمد عن‌أبيه عليهما السلام‌قال : ايام‌الله‌ثلثة‌يوم يقوم القائم ، ويوم الكرة ، ويوم‌القيمة .

ورواه فی كتاب الخصال فی باب الثلثة عن أحمد بن محمد بن يحيی العطار عن‌سعدبن‌عبدالله عن يعقوب‌بن‌يزيد عن محمد بن‌الحسن الميثمی‌عن‌مثنی الحناط عن أبی جعفر عليه السلام مثله ورواه‌الشيخ علی بن يونس فی كتاب الصراط المستقيم نقلا من كتاب الحضرمی .

اقول : فی هذا تصريح ببطلان تأويل الرجعة بخروج المهدی عليه السلام ورجوع الدولة ، ويأتی‌ماهو أقوی تصريحاً ان‌شاءالله تعالی ، مع ما تقدم من تصريح علماء

مؤلف گويد : ازاين‌دوحديث وامثالش استفاده می‌شود كه رجعت شيعيان عمومی نيست ، وگرنه دعا فائده ای‌نداشت ، مثل‌اين بود كه كسی‌دعا كند : خدايامرا روزقيامت زنده كن ، ودر آخرت‌محشور فرما ، بعداًهم حديثهائی بيايد كه‌صريح دراين‌موضوع‌است.

سوم : بازهم صدوق در كتاب«معانی الاخبار»-دوازده ورق بآخر كتاب‌بر حسب نسخهٔ ما ، درباب«معانی‌ايام‌الله»-ازحضرت صادق(ع)روايت‌می كند كه حضرت بـاقر(ع) فرمود : «روزهای»خداسه تااست : روزقيام امام زمان(ع)روز رجعت ، وروزقيامت .اين حديث رادر خصال هم نقل می كند وعلی‌بن يونس‌عاملی هم‌در كتاب‌صراط‌المستقيم‌روايت می كند .

مؤلف گويد : اين‌حديث ، **گفتار** آنان‌را كه رجعت رابخروج حضرت مهدی(ع) وبازگشت‌دولت‌ائمه ، **تأويل** می كنند**صريحاً**باطل‌می كند ، ازاين‌صريح‌تر هم‌بعداًمی آيد

اللغة بمعناها وليس فى سند الرواية من يحصل فيه شك أويوجد فيه طعن ، فان ابراهيم بن هاشم والمثنى‌ممدوحان مدحاً‌جليلا مع‌صحة مذهبهما ، بل‌لا يبعد الجزم بتوثيقهماعند التحقيق ؛ و الباقى فى غاية الجلالة والثقة و صحة المذهب و الحديث .

الرابع ماروواه الشيخ الطوسى في المصباح الكبير فى فضل الزيارات فى عمل رجب حيث قال‌زيارة رواهاابن عياش‌قال : حدثنى حسين بن عبدالله عن‌مولاه يعنى أباالقاسم الحسين بن روح‌أحد السفراء قال زرأىّ المشاهد كنت‌بحضرتها فى‌رجب ، تقول:«الحمدلله‌الذى‌اشهدنامشهداوليائه‌فى‌رجب»الى‌أن‌قال:«السلام‌عليكم ورحمةالله‌وبركاته‌حتى‌العود الى‌حضرتكم‌والفوزفى كرتكم والحشرفى زمرتكم» .

الخامس مارواه‌الشيخ‌ايضاًفى‌المصباح‌فى‌أعمال‌شهرذى‌حجةزيارةأميرالمؤمنين عليه السلام قال : أبو جعفر الباقر عليه السلام مضى أبى على بن الحسين عليه السلام الي قبر أمير المؤمنين عليه السلام ثم‌بكى‌وقال:« السلام عليك ياأمين اللّه‌فى أرضه»وذكر الزيارةثم‌قال :

علاوه بر تصريح‌علماى‌لغت‌درمعناى‌رجعت كه‌سابقاً گذشت ، درسندحديث‌هم شخص مشكوك الحال‌يا بدنامى نيست‌زيرا«ابراهيم‌بن‌هاشم»و«مثنى»راعلماستوده‌اند ، وشيعه‌هم هستند ، بلكه‌بشهادت تحقيق‌مى‌توان گفت قطعاً مورداطمينان اند ، ساير افراد سندهم‌در منتهاى بزرگوارى واطمينانند وعقيده وحديثشان هردوصحيح است .

چهارم :شيخ‌طوسى در«مصباح كبير»در فضيلت زيارت درماه رجب‌از حسين بن روح نايب امام‌زمان(ع)نقل مى كند كه فرمود : درهرزيارتگاهى كه هستى درماه رجب ، بگو : « شكر خدايرا كه زيارت دوستانش‌را در ماه رجب نصيب من كرد . . . . درود ورحمت وبركتهاى خدا برشما مستدام باد ، تاوقتى كه دو باره حضورتان مشرف شوم ، ودر رجعتان كامياب گردم ، و درزمره‌تان محشور شوم .

پنجم : بازهم شيخ طوسى در كتاب مصباح ــ در زيارت حضرت امير(ع) درماه ذيحجه ــ از حضرت باقر (ع) نقل ميكند كه‌فرمود : پدرم حضرت سجاد برسرقبرامير-المؤمنين(ع)رفت‌قدرى گريست‌واين زيارت راخواند : «السلام‌عليك يا امين‌الله فى‌ارضه

قال الباقر عليه السلام ما قاله أحد من شيعتنا عند قبر امير المؤمنين أو احد من الا ئمة عليهم السلام الا وضع في درج من نور حتى يسلم الى القائم عليه السلام فيلقى صاحبه بالبشرى و التحية و الكرامة ان شاء الله تعالى ، ورواه الكفعمى فى مصباحه وكذا ما قبله

أقول : الظاهر انه يسلم الي القائم عليه السلام بعد ظهوره بقرينة الطبع و غيره ، و ان ضمير يلقى عائد اليه عليه السلام ، بل لا يحتمل غير ذلك و هو و عد بالرجعة و اخبار بها لمن زار بالزيارة المذكورة علي تقدير موته قبل خروجه عليه السلام . مضافاً الى التصريحات الكثيرة .

السادس ما رواه الشيخ في المصباح و الكفعمي ايضاً في مصباحه في أدعية يوم الجمعة في دعاء السمات المروى عن العمرى رضى الله عنه : « اللهم انى اسئلك با سمك العظيم الا عظم الا عز الاجل الا كرم الذى اذا دعيت به على مغالق ابواب السماء للفتح بالرحمة انفتحت ، و اذا دعيت به على مضايق أبواب الارض للفرج انفرجت ، و اذا دعيت به علي اليسر للميسر تيسرت و اذا دعيت به على

تا آخر زیارت سپس حضرت باقر (ع) میفرماید : هریك از شیعیان ما كه برسر قبر آنجناب یا امام دیگری این زیارت را بخواند ، آنرا درمخزنی از نور ذخیره كنند تاوقتی كه بحضرت قائم (ع) تسلیم شود ، وآنجناب صاحبش را بابشارت ودرود ملاقات فرماید . دو حدیث اخیررا « كفعمی » هم در كتاب مصباح خود نقل میكند .

مؤلف گوید ظاهراً مراد تسلیم بحضرت قائم (ع) بعد از ظهور اوست ، وهم اواست كه صاحب زیارت را ملاقات میفرماید ، واین وعده زنده شدن دررجعت ، واخبار از رجعت خواننده این زیارت است ـ البته درصورتی كه پیش از خروج آنجناب بمیرد ـ علاوه بر تصریحات بسیار دیگر .

ششم بازهم شیخ طوسی وشیخ كفعمی دركتاب مصباح ـ در دعاهای روز جمعه ـ در دعای « سمات » نقل میكنند كه « عمری » (وكیل و نایب خاص امام زمان (ع) فرمود بگو : « خداوندا ؛ مرا باسم عظیمت ، بزرگترین ، و ارجمندترین ، وبزرگوارترین وشریف ترین نامت ، آن نامی كه اگر ترا بآن بخوانند كه درهای بسته آسمان رابرحمت بگشائی میگشائی و یا تنگناهای درهای زمین را گشایش دهی ، میدهی ، و یا سختیها وشدائد امور ، را سهل و آسان كنی ، میكنی ، و یا مردگان را از نو حیات تازه بخشی ، میبخشی »

الاموات للنشور انتشرت » الدعاء .

اقول : لا شك انهم عليهم السلام يعلمون ذلك الاسم ، فاذا دعا المهدي عليه السلام به نشر الله له الاموات فهو دالّ على امكان الرجعة قطعاً ، وعلى وقوعها ايضاً باعتبار انّ اذا موضوعة لما هو محقق الوقوع كما تقرر ، فهو مؤيد للتصريحات الكثيرة .

السابع مارواه الشيخ ايضاً في المصباح والكفعمي ايضاً في أعمال ذي القعدة في يوم الخامس و العشرين منه انه يستحب ان يدعى فيه بهذا الدعاء «اللهم داحي الكعبة » الى أن قال : « و اشهدني أوليائك عند خروج نفسي و حلول رمسي وانقطاع عملي و انقضاء أجلي » الى أن قال: «اللهم عجل فرج أوليائك واردد عليهم مظالمهم و اظهر بالحق قائمهم » ثم قال : «اللهم صلّ عليه و على جميع آبائه و اجعلنا من صحبه و ابعثنا في كرّته حتى نكون في زمانه من أعوانه .

الثامن ما رواه الشيخ ايضاً في المصباح في زيارة امير المؤمنين عليه السلام الى أن

تا آخر دعا .

مؤلف گويد بدون ترديد ائمه (ع) اسم اعظم را مى دانند پس اگر حضرت مهدى (ع) براى زنده شدن مردگان آنرا بخوانند قطعاً زنده شوند ، و اين دليل امكان قطعى رجعت است ، بلكه باعتبار اينكه كلمهٔ «اذا» (كه در دعا است) براى كارهاى واقع شدنى وضع شده ، دليل وقوع آنهم هست ، بنابراين تصريحهاى بسيار ديگر را تأييد مى كند .

هفتم: بازهم شيخ طوسى و كفعمى در مصباح در اعمال روز بيست و پنجم ذيقعده نقل مى كنند كه مستحب است اين دعا را بخوانند: «اى خداوندى كه زمين كعبه را پهن كردى... هنگام برون آمدن جان ، وفرورفتن درخاك ، وتمام شدن عمل ، وسر آمدن اجل ؛ دوستانت را ببالين من برسان . . . خداوندا ! فرج دوستانت را زودتر برسان آنچه از روى ستم از آنان گرفته اند بدانها برگردان ، قائمشان را ظاهر فرما ، خداوندا ! بر آن سرور وهمهٔ پدران بزرگوارش درود فرست ، ومارا از اصحابش قرار ده ، ودر رجعتش زنده مان فرما تا در زمان وى از يارانش باشيم .

هشتم : بازهم شيخ طوسى در كتاب مصباح در زيارت اميرالمؤمنين (ع) چنين نقل

قال: فقلبي لك مسلّم ونصرتي لك معدّة ثم قال: «اللهم كما مننت عليّ بزيارة أمير المؤمنين وولايته فاجعلني ممن ينصره وينتصر به وتمنّ عليه بنصرك لدينك في الدنيا والاخرة».

ورواه الشيخ ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في المزار بالاسناد الآتي عن ابي الحسن عليه السلام و رواه الكفعمي في مصباحه في الفصل الحادي والاربعين.

التاسع ما رواه الشيخ ايضاً في المصباح في زيارة الاربعين للحسين عليه السلام بالاسناد الآتي في محله عن الصادق عليه السلام في جملة زيارة «اشهد اني بكم مؤمن و باياكم موقن» الى أن قال: «و نصرتي لكم معدة حتى يأذن الله لكم فمعكم معكم لامع عدوّكم».

العاشر ما رواه الكليني في زيارة الحسين عليه السلام عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيوب عن نعيم بن الوليد عن يوسف الكناسي عن أبي عبدالله عليه السلام قال: اذا أتيت قبر الحسين عليه السلام فقل وذكر الزيارة الى أن قال: «اللهم العن قتلة الحسين اللهم اجعلنا ممن ينصره وينتصر به وتمنّ

می کند... قلب من در برابر شما تسليم، و ياريم برايتان آماده است . . . . خداوندا! چنانكه برمن منت نهادی و زيارت و ولايت علی(ع) نصيبم كردی، مرا از آنها قرار ده كه او را ياری می كنند و از او كمك می گيرند، دنيا و آخرت بر آنان منت می گذاری، و بياری دينت موفق می شوند.

اين حديث را «ابن قولويه» هم در كتاب مزار از حضرت ابوالحسن (كه ظاهراً مراد حضرت كاظم(ع) است) روايت می كند و «كفعمی» هم در كتاب مصباح در فصل چهل و يكم نقل ميكند.

نهم: بازهم شيخ طوسی در كتاب مصباح در زيارت اربعين از حضرت صادق(ع) چنين نقل ميكند: «شهادت ميدهم كه من بشما ايمان، و برحقشان يقين دارم . . . . ياری من برای شما آماده است، تاوقتی كه خدا شمارا اذن دهد، باشمايم باشما، نه بادشمنان شما»

دهم: كلينی در زيارت امام حسين(ع) از «يوسف كناسی» نقل ميكند كه حضرت صادق(ع) فرمود: وقتی كه بر سر قبر آنجناب رفتی بگو . . . . . خداوندا! قاتلان او را لعنت كن خداوندا! مارا از آنان قرار ده كه اورا ياری ميكنند و از او كمك ميگيرند، و بر

عليه بنصر ك لدينك فى الدنيا والاخرة» .

الحادى عشر ماروواه الكلينى فى باب ان الائمة ورثوا علم النبى وجميع الانبياء والاوصياء عن محمد بن يحيي عن أحمد بن أبى زاهر أوغيره عن محمد بن حماد عن أخيه أحمد بن حماد عن أبيه عن أبى الحسن الاول عليه السلام قال : قلت له : أخبرنى عن النبى صلى الله عليه وآله ورث النبيين كلهم ؟ قال : نعم ، قلت : ان عيسي بن مريم كان يحيي الموتي ؟ قال : صدقت ، و داود كان يعلم منطق الطير ، و كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقدر على هذه المنازل ؟ الى أن قال : وان الله يقول في كتابه : «ولو ان قرآناً سيرت به الجبال أو قطعت به الارض أو كلم به الموتى» وقد ورثنا نحن هذا القرآن الذى تسير به الجبال ، وتقطع به الارض وتحيى به الموتي «الحديث» .

أقول : فى هذا دلالة واضحة على امكان الرجعة وعدم جواز انكارها .

الثانى عشر ماروواه الكلينى ايضاً فى باب ماأعطي الله الائمة من الاسم الاعظم عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد ومحمد بن خالد عن زكريا

آنان منت میگزاری دنیا وآخرت درصف یاوران دین تواند .

یازدهم : بازکلینی درباب «اینکه ائمه(ع) علم پیغمبر وهمهٔ انبیاء واوصیا را بارث برده اند» از «حماد» نقل میکند که گفت : بحضرت کاظم(ع) عرض کردم : پیغمبر(ص) از همهٔ پیمبران ارث برد ؟ فرمود : آری ، گفتم : عیسی مرده زنده میکرد ؟ فرمود : آری داود هم سخن مرغان رامی فهمید ، پیغمبر(ص) هم برهمهٔ اینها قدرت داشت . . . . . خدادر قرآن میفرماید : «اگر قرآنی بود که بوسیلهٔ آن کوهها بحرکت میآمد ، یازمین شکافته میشد ، یامردگان بسخن میآمدند . . . رعد ؛ ۳۱» آن قرآنی که کوهها راحرکت میدهد وزمین را میشکافد ، ومردگان را «زنده میکند» بارث بمارسیده «تا آخر حدیث» .

مؤلف گوید : این حدیث دلالت روشن دارد که رجعت ممکن است و انکارش جایز نیست .

دوازدهم : بازهم کلینی درباب «اسم اعظمی که خدابائمه علیهم السلام عطا کرده» ازهارون بن جهم نقل میکند که مردی گفت شنیدم حضرت صادق(ع) میفرمود : عیسي بن

بن عمران القمی عن هارون بن الجهم عن رجل قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام یقول : ان عیسي بن مریم أعطی حرفین کان یعمل بهما ، ثم ذکر ما أعطی الانبیاء وان الله جمع ذلك كله لمحمد صلى الله عليه وآله «الحدیث» .

اقول : وهذا یدلّ علی امکان الرجعة ایضاً بل وقوعها عند التحقیق .

الثالث عشر ما رواه الکلینی فی باب مولد أبی جعفر محمد بن علی الباقر عليه السلام عن عدة من أصحا بنا عن أحمد بن محمد عن علی بن الحکم عن مثنی الحناط عن أبی بصیر قال : دخلت علی أبی جعفر عليه السلام فقلت له : أنتم ورثة رسول الله صلى الله عليه وآله ؟ قال : نعم ، قلت : رسول الله ورث الانبیاء کلهم علم کل ما علموا ؟ قال : نعم ، قلت : فأنتم تقدرون أن تحیوا الموتی وتبرؤا الاکمه والابرص ؟ قال : نعم باذن الله ، ثم قال لی : ادن منی یا با محمد ، فدنوت منه فمسح علی وجهی وعلی عینی فأبصرت الشمس والسماء و البیوت و کل شيء فی البلد ، ثم قال لي : أتحب أن تکون هکذا ولك ما للناس وعلیك ما علیهم یوم القیمة أو تعود کما کنت ولك الجنة خالصاً ؟ فقلت : أعود کما کنت فمسح علی عینی فعدت کما کنت .

مریم را دوحرف (ازاسم اعظم) دادند که باآنها معجزه میکرد ، ـ سپس نصیب سایر پیمبران ازاسم اعظم رابیان میکند ومیفرماید : ـ خداوند همهٔ آن حروف رابمحمد(ص) عطا فرمود «تاآخر حدیث» . این حدیث دلیل برامکان ـ بلکه اگردقت شود دلیل بر وقوع ـ رجعت است .

سیزدهم : بازهم کلینی درباب «مولد حضرت باقر(ع)» ازابو بصیر نقل میکند که گفت : خدمت حضرت باقر(ع) رسیده عرض کردم : شماوارث پیغمبرید ؟ فرمود : آری گفتم : پیغمبر(ص) وارث انبیا بود ، هرچه آنان میدانستند ، میدانست ؟ فرمود : آری . گفتم : شما میتوانید مرده زنده کنید ، و کورمادرزاد وپیس راشفا بخشید ؟ فرمرد: آری باذن خدا ، سپس فرمود : نزدیك بیا ، رفتم ، دست بچشم و صورتم کشید ، خورشید و آسمان ، واطاقها ، وهرچه درشهر بوددیدم (این ابوبصیرنابینا بوده) فرمود : میخواهی بهمین حال بمانی ودرنفع وضرردرقیامت بامردم شریك باشی ، یا بحال اول برگردی و بدون چشیدن عذابی ببهشت روی ؟ گفتم : میخواهم برگردم ، باز دست بچشمانم کشید

و رواه الراوندی فی الخرایج و الجرایح. ورواه علی بن عیسی فی کشف الغمة نقلا من کتاب الدلایل لعبد الله بن جعفر الحمیری ورواه الکشی فی کتاب الرجال عن محمد بن مسعود العیاشی عن علی بن محمد القمی عن محمد بن أحمد عن علی بن الحسن عن علی بن الحکم مثله وهذا ایضاً دالّ علی امکا ن الرجعة و عدم جواز انکارها.

الرابع عشر ما رواه الکلینی ایضاً فی باب دعاء فی حفظ القرآن عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عمن ذکره عن عبدالله بن سنان عن أبان بن تغلب عن أبي عبدالله عليه السلام وذکر دعاء يقول فيه «واسئلك باسمك الذی تحیی به الموتی».

أقول: ومثل هذا کثیر جداً.

الخامس عشر ما رواه رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه في کتاب علل الشرایع والاحکام فی باب العلة التی من أجلها سمی علی أمیر المؤمنين عليه السلام، والعلة التی من أجلها سمی القائم قائماً قال: حدثنا علی بن أحمد بن محمد الدقاق ومحمد بن محمد بن عصام قالا: حدثنا محمد بن يعقوب الکلینی قال: حدثنا القاسم بن العلا قال: حدثنا اسمعیل الفزاری قال: حدثنا محمد بن جمهور القمی عن عبدالرحمن بن أبی نجران عمن ذکره عن أبی حمزة الثمالی عن أبی جعفر عليه السلام و ذکر

بحال اول برگشتم. این حدیث را «راوندی» هم در کتاب خرائج، و علی بن عیسی نیز در کشف الغمه، و «کشی» هم در کتاب رجال نقل میکنند، این حدیث نیز دلیل است که رجعت ممکن است وانکارش جایز نیست.

چهاردهم: بازهم کلینی درباب «دعای حفظ قرآن» از «ابان بن تغلب» نقل میکند که حضرت صادق (ع) درضمن این دعا فرمود: «... ترا بآن نامی که مردگان را بآن زنده میکنی، میخوانم...» وامثال این کلمات فراوان است.

پانزدهم: شیخ صدوق در کتاب «علل» درباب «علت اینکه علی(ع) راامیر-المؤمنین گفتند وعلت اینکه حضرت مهدی(ع) راقائم نامیدند» از ابو حمزه ثمالی نقل

حديثاً يقول فيه : لما قتل جدّى الحسين عليه السلام ضجّت الملائكة الى الله بالبكاء ، فاوحي الله اليهم قرّوا ملائكتى وعزتي وجلالي لانتقمنّ منهم ولو بعد حين، ثم كشف الله عن الائمة من ولد الحسين فاذا أحدهم قائم يصلى فقال الله عزوجل: بذلك القائم أنتقم منهم .

أقول : الحصر الذى يفهم من التقديم هنا يتعين كونه اضافياً بالنسبة الى الوقت الذى ضجّت فيها الملائكة ، وأرادوا تعجيل الانتقام منهم فيه لما يأتى اثباته ان شاء الله ، على انّ الحصر الذى يفهم من التقديم ضعيف الدلالة بل لا يتعين هنا كون التقديم هنا للحصر والتخصيص بل لايبعد كونه لمجرد الاهتمام ، خصوصاً مع كثرة المعارضات ، وهذا يدلّ على رجوع قتلة الحسين فى زمان القائم عليه السلام كما يأتى التصريح به ان شاء الله .

السادس عشر ما رواه ابن با بويه ايضاً فى العلل فى باب نوادر العلل قال: حدثنا محمد بن على ما جيلويه عن محمد بن أبى القاسم عن أحمد بن ابى عبدالله عن أبيه عن محمدبن سليمان عن داود بن النعمان عن عبد الرحمن القصير قال :

میکند که حضرت باقر(ع) در حدیثی فرمود : وقتی که جدم حسین (ع) کشته شد ، ملائکه صدا بگریه بلند کردند ، ازجانب حق وحی شد : فرشتگانم ! آرام گیرید ، بعزت و جلالم ! از اینان انتقام گیرم ولو پس ازمدتی ، سپس (نور) امامان ازفرزندان حسین (ع) را نشان داد که یکی از آنان بنمازایستاده بود وفرمود : بدست این «قائم» ازآنان انتقام میگیرم .

مؤلف گوید :ظاهر جملهٔ اخیر که میفرماید: بدست این قائم ، انتقام میگیرم این است که تنها انتقام ازآنها درزمان رجعت وبدست آنجناب است ولی این ظاهر مراد نیست (چون مواقع دیگر هم انتقام گرفته شد) بلکه مراد این است که الآن وقت انتقام نیست وباید بتأخیر افتد علاوه اصلا جمله ظهوری دراین ندارد که فقط درموقع رجعت انتقام هست ، و ذکر آن مورد برای اهمیت آن است ، این حدیث هم دلیل بر رجوع قاتلان حسین (ع) درزمان حضرت قائم (ع) است ، چنانکه درروایات بعدهم بآن تصریح شده .

شانزدهم : بازهم شیخ صدوق درهمان کتاب از عبدالرحمان قصیر نقل میکند که

قال أبو جعفر عليه السلام : اما لو قد قام قائمنا لقد ردت اليه الحميراء حتى يجلدها ، و حتى ينتقم لامه فاطمة منها ، قلت : جعلت فداك ولم يجلدها الحد ؟ قال : لفريتها على ام ابراهيم ، قلت : فكيف اخره الله ذلك الى القائم ؟ قال : ان الله بعث محمداً رحمة ويبعث القائم نقمة .

السابع عشر ما رواه الشيخ أبو على الحسن بن الشيخ أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسى فى الامالي باسناده عن أبى ذر الغفارى انه اخذ بحلقة باب الكعبة واستند اليها ثم قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : من قاتلني في الاولى و قاتل اهل بيتى في الثانية حشره الله في الثالثة مع الدجال ، وانما مثل أهل بيتي فيكم كسفينة نوح من ركبها نجى ومن تخلف عنها غرق .

أقول : الظاهر من الاولى زمانه صلى الله عليه وآله ، و الثانية زمان أمير المؤمنين ، والثالثة الرجعة ، واما ان يراد بالثانية والثالثة الرجعة كما روى فى قتلة الحسين انهم يرجعون

حضرت باقر (ع) فرمود : اگر قائم ماقيام كند عائشه‌را برگردانند تا تازيانه اش بزند: وانتقام مادرش فاطمه‌را ازاو بگيرد ، گفتم : قربانت ! براى‌چه تازيانه‌اش‌ميزنند ؟ فرمود : براى تهمتى كه بمادر ابراهيم (زن ديگر پيغمبر) (ص) زد . گفتم : چگونه خدا اين انتقام را تا آن وقت تأخير انداخت ؟ فرمود : خداوند محمد (ص) را براى رحمت‌مردم فرستاد ، وحضرت قائم (ع) را براى‌عذاب وانتقام از دشمنان ميفرستد .

هفدهم : فرزند شيخ طوسى در كتاب «امالى» روايت ميكند كه ابوذر غفارى حلقه در خانه كعبه‌را گرفت وتكيه‌داد وفرمود : شنيدم‌پيغمبر (ص) ميفرمود : هر كه «دراول» بامن بجنگد و «دردوم» بااهلبيتم ، «درسوم» بادجال محشور شود ، و مثل اهلبيت‌من درميان‌شمامثل كشتى نوح‌است ، هركس‌سوارش‌شد نجات‌يافت‌وهركس تخلف كردغرق‌شد .

مؤلف گويد . ظاهراً مراد ازاول زمان‌خود آنجناب ، ودوم‌زمان‌اميرالمؤمنين ، و سوم رجعت است ، يامراد از دوم وسوم (هردو) رجعت است ، چنانكه در باره قاتلان حسين (ع) وارد شده كه چند مرتبه برميگردند ، ويا فقط مراد ازسوم رجعت است ، و

مراراً ، او یراد بالثالثة وحدها الرجعة وعلی کل حال فالمقصود ثابت .

الثامن عشر ما رواه ایضاً فی الامالی باسناده عن صفوان بن ابراهیم الفایدی عن جعفر بن محمّد قال بنا یبدأ البلاء ثم بکم ، وبنا یبدأ الرخاء ثم بکم ، والذی یحلف به لینتصرن الله بکم کما انتصر بالحجارة .

اقول : ضمیر جمع المخاطبین وغیره من الالفاظ یجب حمله علی الحقیقیة حتی یتحقق قرینة مانعة قطعاً ، وذلك یستلزم رجوع المخاطبین فی آخر الزمان أو جماعة منهم وهو المطلوب .

التاسع عشر ما رواه ایضاً فی الامالی باسناده عن محمّد بن حمران قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : لما کان من أمر الحسین ما کان ضجّت الملائکة الی الله تعالی ، قال فأقام الله لهم ظل القائم وقال : بهذا أنتقم له من ظالمیه .

العشرون ما رواه ایضاً فیه باسناده عن أبی ذر انه سمع النبی صلی الله علیه وآله یقول :

بهر حال مقصود ما ثابت میشود .

هیجدهم بازهم در «امالی» از «صفوان» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : بلا اول برما وارد میشود بعد بر شما ؛ گشایش هم اول برما وارد میشود بعد برشما ، بآنکه بوی سوگند میخورم ! خدا از شما کمك گیرد ، چنانکه ازسنگها در یاری دین کمك گرفت .

مؤلف گوید : الفاظ حدیث تاقرینه مخالفی پیدا نشود باید حمل بر حقیقت شود ، بنابراین باید اشخاصی که طرف خطاب بوده‌اند بازگردند ویاری دین کنند ، مطلوب ما همهمین است .

نوزدهم : بازهم فرزند شیخ طوسی در کتاب امالی ازمحمدبن حمران نقل میکند که حضرت صادق(ع) فرمود : هنگامی که کار حسین (ع) خاتمه یافت . ملائکه بدرگاه خدا تضرع کردند . خداوند «شبح» ونور حضرت قائم (ع) را برپا داشت وبدانها فرمود بوسیله این ازآنان که باوستم کردند انتقام میگیرم .

بیستم بازهم درکتاب امالی از ابوذر نقل میکند که گفت : شنیدم پیغمبر (ص) می

من قاتلني في الاولى وقاتل أهل بيتي في الثانية فهو فيها من شيعة الدجال .

الحادي والعشرون ماروواه الشيخ الجليل الثقة ابو القاسم جعفر بن قولويه في كتاب المزار في الباب التاسع عشر في علم الانبياء بقتل الحسين عليه السلام قال : حدثني محمد بن جعفر الرزاز عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب وأحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن الحسن بن علي بن فضال عن مروان بن مسلم عن بريد بن معاوية العجلي عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث طويل ان الله وعد الحسين ان يكرّه الى الدنيا حتى ينتقم بنفسه ممن فعل ذلك به «الحديث» ويأتي ان شاء الله تعالى .

الثاني والعشرون ما رواه الشيخ الثقة الجليل علي بن ابراهيم بن هاشم في تفسيره في أوائله بعد تسع ورقات من اوله في النسخة المنقول منها في بحث الردّ علي من أنكر الرجعة قال : حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن حماد يعني ابن عثمان عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ما يقول الناس في هذه الآية «ويوم نحشر من كل امة فوجاً» ؟ قلت : يقولون انها في القيامة قال : ليس كما يقولون انها في الرجعة أيحشر الله في القيامة من كل امة فوجاً ويدع الباقين ؟ انما آية القيامة «وحشرناهم

فرمود : هر كه در «اول» بامن ، ودر «دوم» بااهلبيتم بجنگد دررجعت ازشيعيان «دجال» خواهد بود .

بيست ويكم : «ابن قولويه» درباب ١٩ كتاب مزار ، از «بريد بن معاوية عجلي» نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) در حديثي طولاني فرمود : خداوند بحسين (ع) وعده داد كه او را بدنيا بر گرداند تا ازقاتلانش انتقام بگيرد «تا آخر حديث» كه انشاء الله بعداً بيايد .

بيست ودوم : علي بن ابراهيم در تفسير دررد منكران رجعت ، از «حماد بن عثمان» نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : مردم درباره اين آيه : «روزي كه از هر جمعي دسته‌اى . . .. رامحشور كنيم ، نمل ٣٨» چه ميگويند ؟ عرض كردم : ميگويند : مربوط بقيامت است ، فرمود : چنين نيست ، درباره رجعت است ؛ مگر درقيامت خدا ازهر جمعي دسته‌اى رامحشور ميكند وديگران راوا ميگذارد ؟ ! آية قيامت اين است : «همه رامحشور

فلم نغادرمنهم أحداً».

الثالث والعشرون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً بعدالحديث السابق بغير فصل انه بذلك الا سناد ايضاً في قوله تعالى: «وحرام على قرية أهلكناها انهم لا يرجعون» قال: قال الصادق عليه السلام: كل قرية أهلكها الله بالعذاب لايرجعون في الرجعة، واما في القيامة فيرجعون، واما من محض الايمان محضاً وغيرهم ممن لم يهلكوا بالعذاب أومحض الكفرمحضاً فانهم يرجعون ورواه في موضع آخر من تفسيره مرسلا مثله

الرابع والعشرون ما رواه ثقة الا سلام محمد بن يعقوب الكليني في اوائل الروضة من الكافي عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن سليمان المصري عن أبيه عن ابي بصير قال: قلت لابي عليه السلام قوله تعالى «واقسموا بالله جهد ايمانهم لايبعث الله من يموت بلى وعداً عليه حقاً و لكن اكثر الناس لايعلمون» قال: يا ابا بصير ما يقولون في هذه الاية؟ قلت: ان المشركين يزعمون ويحلفون لرسول الله ان الله لايبعث الموتى، قال: فقال تباً لمن قال هذا، سلهم هل كان المشركون يحلفون

کنیم، واحدی از آنان را، وانگذاریم، کهف، ٤٧»

بیست و سوم: بازهم علی بن ابراهیم درتفسیر- پس ازحدیث سابق - دربارهٔ این آیه: «برقریه‌ای که هلاکشان کرده‌ایم مقرر است که آنها بازنمیگردند، سورهٔ انبیا، آیهٔ ٩٥» نقل میکند که حضرت صادق(ع)فرمود: هرقریه‌ای را که خدابعذاب هلاك کرد دررجعت برنمیگردند، امادرقیامت برمیگردند، و دررجعت مؤمن‌خالص، و کافرخالص و آنان که بعذاب خدا نمرده‌اند برمیگردند، این حدیث را درجای دیگرتفسیر هم نقل می کند.

بیست‌وچهارم: کلینی - دراوائل «روضهٔ کافی» - ازابوبصیرنقل‌میکند که گفت تفسیراین آیه را ازحضرت صادق(ع)پرسیدم: «بخدا قسم خوردند، قسمهای مؤکد که خداآنان را که‌میمیرند زنده نمیکند، چرا، وعده‌ای است براو ثابت، اما بیشتر مردم نمیدانند، نحل، ٣٨» فرمود: ابوبصیر! مردم دراین‌آیه چه میگویند؟ عرض کردم: میگویند: مشرکان میگفتند خدا مردگان رازنده نمیکند وبرای اثبات این مدعا نزد پیغمبر(ص)قسم‌میخوردند، فرمود: مرگ برآنها که‌آیه را چنین تفسیرمیکنند، ازاینان

بالله أم باللات والعزى قال : قلت : فأوجد نيه فقال : يا ابا بصير لو قدقام قائمنا لقد بعث الله قوماً من شيعتنا قباع سيوفهم على عواتقهم فيبلغ ذلك قوماً من شيعتنا لم يموتوا فيقولون: ابعث فلان وفلان وفلان من قبورهم وهم مع القائم، فيبلغ ذلك قوماً من عدونا فيقولون يا معشر الشيعة ما أكذبكم هذه دولتكم وانتم تقولون فيها الكذب لا والله ما عاش هؤلاء ولا يبعثون الى يوم القيمة قال : «فحكى الله قولهم فقال : «واقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت» و رواه العياشي في تفسيره على مانقل عنه .

الخامس والعشرون ما رواه الشيخ الجليل المفيد ابوعبدالله محمد بن محمد بن النعمان في كتاب الارشاد في حجج الله علي العباد في باب ذكر علامات القائم حيث قال وردت الاثار بذكر علامات قيام القائم المهدي عليه السلام، وحوادث تكون امام قيامه وآيات و دلالات، فمنها خروج السفياني الى أن قال : و أموات ينشرون من القبور حتى يرجعوا الى الدنيا فيتعارفون فيها ويتزاورون الى أن قال :فيعرفون

بپرس : مشرکان بخدا قسم میخوردند یا به «لات وعزى» (نام دوبت) ؟ عرض کردم : پس مرا از این حقیقت آگاه کن ، فرمود : ابو بصیر! هنگام قیام قائم ما خداوند جمعی از شیعیان مارا ـ درحالی که قبضه شمشیر بردوش نهاده‌اند ـ محشور فرماید این خبر از طرفی بشیعیان ما که درآن وقت زنده اند برسد ، بیکدیگر بشارت دهند که : فلان وفلان ازقبرهایشان محشور شدند ودر رکاب حضرت قائم‌اند ، ازطرف دیگر بعده‌ای ازدشمنان مارسد گویند : ای گروه شیعه ! شما چقدر دروغگوئید ؟ ! این دوران دولت شما است که درآن دروغ میگوئید ؟ نه بخدا ! اینها زنده نشده‌اند ، وتاقیامت هم زنده نشوند ، خداوند درنقل این قصه میفرماید : «بخدا ! قسم خوردند قسمهای مؤکد که هر کس بمیرد خدا زنده‌اش نمیکند» این حدیث را گویند «عیاشی» هم در تفسیرش نقل میکند .

بیست و پنجم : شیخ مفید در کتاب ارشاد در باب «علامات حضرت قائم ع» میفرماید : دربارهٔ نشانه‌های قیام آنجناب ، وحوادثی که پیش ازآن رخ میدهد روایتهائی وارد شده ، ازجمله خروج «سفیانی» . . . ومردگانی که ازقبر بیرون آیند ، تابدنیا بر‌گردند ، یکدیگر را بشناسند وبدیدن همدیگر روند . . . . آنگاه بدانند که حضرت

عند ذلك خروج المهدي عليه السلام بمكة ، فيتوجهون الى النصرة .

السادس والعشرون مارواه الشيخ المفيد ايضاً في فصل آخر حيث قال وقد وردت الاخبار بمدة ملك القائم روى عبدالكريم الخثعمي قال :قلت لابي عبدالله عليه السلام : كم يملك القائم(ع)؟ قال:سبع سنين تطول له الايام والليالي حتي تكون السنة من سنينه مقدار عشر سنين من سنينكم هذا واذا آن قيامه مطر الناس جمادى الاخرة وعشر ايام من رجب مطراً لم ير الخلايق مثله ، فينبت الله به لحوم المؤمنين و أبدانهم من قبور هم ، فكأني انظر اليهم مقبلين من قبل جهينة ينفضون شعورهم من التراب .

ورواه الطبرسي في كتاب اعلام الورى ورواه علي بن عيسى في كشف الغمة نقلا عنهما و كذا الذي قبله .

السابع والعشرون ما رواه الشيخ المفيد ايضاً في آخر الارشاد قال : روى المفضل بن عمر عن أبي عبد الله عليه السلام انه قال : يخرج القائم عليه السلام من ظهر الكوفة مع سبعة وعشرين رجلا ، خمسة عشر من قوم موسى الذين كانوا يهدون بالحق و

مهدی(ع)درمکه خروج کرده و برای یاری او بشتابند .

بیست و ششم :بازشیخ مفید درفصل دیگری میفرماید : درباره مدت سلطنت حضرت مهدی (ع) حدیثهائی وارد شده : ازجمله عبدالکریم خثعمی گوید : از حضرت صادق (ع) پرسیدم : حضرت قائم (ع) چقدر سلطنت میکند ؟ فرمود : هفت سال ، اما شبانه روزش بقدری طولانی شود که سالش بقدر ده سال شما گردد ، وچون قیامش نزدیك شود ، از اول جمادی الثانی تادهم رجب باران بیسابقه‌ای بیاید وخداوند بدنهای مؤمنان رادر قبرها برویاند ، گویا می‌بینم که ازطرف (قبیلهٔ) «جهینه» میآیندو گرد وخاک ازسر و صورت میفشانند . این حدیث‌را طبرسی هم در کتاب اعلام‌الوری نقل میکند ، وعلی‌بن عیسی هم‌در کشف الغمه با حدیث سابق روایت میکند .

بیست و هفتم باز هم شیخ‌مفید درآخر «ارشاد» از «مفضل بن عمرو» نقل‌میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : حضرت قائم (ع) بابیست و هفت نفر دیگر ـ که پانزده نفرشان از قوم موسی هستند که بحق هدایت‌میکردند وبآن بازمی گشتند ـ وهفت نفرشان

به يعدلون ، وسبعة من أهل الكهف ، ويوشع بن نون وسلمان وابا دجانة الانصارى والمقداد ومالك الاشتر ، فيكونون بين يديه انصاراً و حكاماً ورواه العياشي فى تفسيره علي ما نقل عنه و رواه على بن عيسى في كشف الغمة نقلا من ارشاد المفيد . ورواه الشيخ زين الدين على بن يونس العاملى في كتاب الصراط المستقيم مثله .

الثامن والعشرون مارواه الشيخ الجليل أمين الدين أبوعلى الفضل بن الحسن الطبرسي فى كتاب مجمع البيان لعلوم القرآن عند قوله تعالى : «ويوم نحشر من كل امة فوجاً» حيث قال : قد تظاهرت تلك الاخبار عن ائمة الهدى من آل محمد عليهم السلام فى ان الله سيعيد عند قيام المهدى عليه السلام قوماً ممن تقدم موتهم من اوليائه وشيعته ليفوزوا بثواب نصرته ومعونته ، ويبتهجوا بظهور دولته ويعيد ايضاً قوماً من اعدائه لينتقم منهم ، وينالوا بعض مايستحقونه من العذاب والقتل على ايدي شيعته ، والذل والخزى بمايشاهدون من علو كلمته .

التاسع والعشرون ماروا ه الشيخ الجليل أبوجعفر بن بابويه فى كتاب ثواب الاعمال وعقاب الاعمال فى عقاب قاتل الحسين عليه السلام عن محمد بن على بن ماجيلويه عن محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد عن محمد بن الحسين عن محمد بن سنان عن بعض أصحابه

از اهل کهف اند با یوشع بن نون ، سلمان ؛ ابودجانه انصاری ، مقداد ، و مالك اشتر - ازپشت کوفه ظاهرمیشوند ، این عده دربرابرش حرکت میکنند ، یاران وحکمرانان اویند .

این حدیث را گویند «عیاشی» هم در تفسیر نقل میکند ، علی بن عیسی هم در کشف الغمه ، و علی بن یونس عاملی هم در کتاب صراط المستقیم روایت میکنند .

بیست وهشتم : فضل بن حسن طبرسی در کتاب مجمع البیان درتفسیر این آیه : «روزی که از هر جمعی دسته‌ای . . . را محشور کنیم» میفرماید : روایات بسیاری از ائمه علیهم السلام وارد شده که هنگام قیام حضرت مهدی (ع) خداوند جمعی ازشیعیانش را که قبلا مرده اند زنده میکند تا بثواب یاری وی برسند ، و بظهور دولتش شادمان شوندونیز ، جمعی ازدشمنانش رازنده میکند تا قسمتی از عذابی را که مستحق اند بچشند بدست شیعیان آن جناب کشته شوند ، واز دیدن دستگاه سلطنت او ذلت وخاری بینند .

بیست و نهم : شیخ صدوق در کتاب «ثواب الاعمال» از محمد بن سنان از یکی

عن أبی عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلی‌الله عليه وآله:اذا كان يوم القيامة نصب الله لفاطمة قبة من نور فيقبل‌الحسين عليه السلام و رأسه علی‌يده ،فتصرخ صرخة الی أن قال : فيمثله الله لها فی أحسن صورة و هو تخاصم‌قتلته ، فيجمع الله‌قتلته و المجهزين عليه و من شرك فی دمه ، فيقتلهم حتی أتی علی آخر هم ثم يحشرون فيقتلهم الحسن ، ثم‌ينشرون فيقتلهم الحسين ثم ينشرون فلا يبقی أحد من ذريتنا الاقتلهم قتله ، فعند ذلك‌يكشف‌الله‌الغيظ وينسی الحزن و رواه السيد رضی الدين‌علی‌بن‌طاوس‌فی كتاب‌الملهوف‌علی‌قتلی‌الطفوف.

أقول : الظاهر ان المراد من القيامة هناالرجعة لانها مأخوذة من القيام الخاص‌ای‌الحيوة‌بعد الموت وقد اطلق‌علی‌الرجعة‌فی كلام‌بعض‌المتقدمين‌اسم‌القيامة الصغری والقرينة علی ارادة ذلك هنـا مـايأتی التصريح به من وقوع هذا بعينه فی الرجعة ،و ما هو معلوم من عدم ورود الاخبار بوقوع‌القتل و الحيوة‌بعد الموت مراراً كثيرة جداً فی‌القيامة الكبری اصلا ، و غير ذلك من القرائن ، علی ان

ازشيعيان ازحضرت صادق (ع) نقل ميكند كه پيغمبر (ص) فرمود : روز قيامت خداوند قبه‌ای ازنور برای حضرت زهرا سلام‌الله عليها نصب ميكند ، حسين (ع) درحالی كه سر روی دست دارد ميآيد فاطمه زهرا ناله‌ای ميزند . . . خداوندحسين(ع) را به بهترين صورتی درميآورد تا باقاتلانش مخاصمه كند ، آنگاه هر كه‌را كه در خون او شركت داشته ودر كشتنش كمك كرده جمع‌ميفرمايد وهمه راميكشد سپس زنده شوندوامام‌حسن (ع) همه را بكشد باز زنده شوندو امام حسين (ع) آنهارا بكشد وهمينطورهريك از فرزندان ما جداجدا آنهارا ميكشد ،آنگاه خداوند خشم وغصه ما را برطرف كند ،و اندوه‌رافراموش گرداند . اين حديث‌را سيد رضی‌هم‌در كتاب «ملهوف» روايت‌می كند .

مؤلف گويد ظاهراً مراد از«قيامت» رجعت است چون قيامت مشتق از قيام است يعنی قيام مخصوصی كه عبارت از زنده‌شدن بعد ازمرگ‌است ، چنانكه‌در كلمات‌بعضی‌از متقدمين‌هم از رجعت بقيامت صغری تعبيرشده ، وشاهد مطلب هم رواياتی است كه عين جريان مزبور را راجع برجعت ميفرمايد ـچنانكه بيايد وشاهد ديگر اينكه هيچ چيزی وارد نشده كه در قيامت كسی را چند بار بكشند و باز زنده كنند ؛ و شواهد ديگری

هذا لم يكن من قسم الرجعة فلا شك انه أعجب منها و أغرب ، فهو يزيل الاستبعاد لها و يمنع من انكارها والله أعلم .

الثلاثون ما رواه الثقة الجليل علی بن ابراهيم فی تفسيره مرسلا فی قوله تعالی : «و اما نرينك » يا محمد « بعض الذی نعدهم » قال : من الرجعة و قيام القائم » «أو نتوفينك» قبل ذلك «فالينا مرجعهم»

(اعلم ان علی بن ابراهيم كرر بعض الايات فی تفسيره فی مواضع لمناسبة واورد فی كل موضع احاديث فبعض الاحاديث والايات فيه موجودة فی غير مظانها «منه») .

الحادی والثلاثون ما رواه علی بن ابراهيم ايضاً فی قوله تعالی : « أثم اذا ما وقع آمنتم به » رفعه قال : ای صدقتم فی الرجعة فيقال لهم : الآن تؤمنون به يعني أمير المؤمنين عليه السلام .

الثانی و الثلاثون ما رواه علی بن ابراهيم ايضا مرسلا فی قوله تعالی :«ولو ان لكل نفس ظلمت آل محمد حقهم ما فی الارض جميعاً لافتدت به»يعنی في الرجعة

هم هست ؛ علاوه براينکه اگراين موضوع را از اقسام رجعت نشماريم بی‌شك ازرجعت عجيب وغريب تر است و استبعاد رجعت را برطرف ، و ازانكارش جلوگيری ميكند .

سی ام : علی بن ابراهيم درتفسيرش اين آيه راچنين معنی ميكند : «ــ ای محمد ــ اگرقسمتی ازآنچه راكه ــ راجع برجعت وقيام حضرت قائم(ع) ــ بآنها وعده ميدهيم ، بتو بنمائيم ، يا ــ پيش ازآن ــ ترا بميرانيم(در هرصورت) بازگشت آنان بما است ، يونس ٤٦»

سی ويکم : بازهم علی بن ابراهيم درتفسيراين آيه : «سپس آيا هنگامی كه عذاب وارد ميشود بآن ايمان مياوريد ؟ يونس ٥١» روايت ميكند كه : يعنی درموقع رجعت تصــديق ميكنيد ؟ و آنگاه بايشان گويند : اينك باو ــ يعنی بامير المؤمنين ــ ايمان مياوريد .

سی ودوم : بازهم علی بن ابراهيم اين آيه راچنين تفسيرميكند : «هر كس كه ــ بآل محمد ص ــ ستم كرده ــ وحقشان راگرفته ــ اگرهمهٔ روی زمين راداشته باشد ــ در رجعت ــ حاضراست همه رابعوض خودبدهد ، يونس ٥٤» .

الثالث والثلاثون ما رواه علی بن ابراهيم ايضاً في تفسير قوله : « والذين لايؤمنون بالاخرة » قال : حدثنی جعفربن أحمد عن عبدالكريم بن عبد الرحيم عن محمد بن علی‌عن محمدبن الفضل عن أبی حمزة الثمالي قال : سمعت أباجعفر عليه السلام يقول:في قوله تعالی : « و الذين لا يؤمنون بالآخرة » يعنی انهم لا يؤمنون بالرجعة انها تكون «قلوبهم منكرة » يعنی كافرة « وهم مستكبرون» يعنی انهم من ولاية علی مستكبرون .

الرابع و الثلاثون ماروی علی بن ابراهيم ايضاً في‌تفسيره قال : حدثنی‌أبی عن أبن أبی عمير عن ابی ايوب عن‌محمد بن‌مسلم‌عن‌أبي‌جعفر عليه السلام في قوله تعالی : « قد مكر الذين من قبلهم فأتی الله بنيانهم من القواعد » الی ان قال : « فاصابهم سيئآت ماعملوا وحاق بهم ما كانوا به يستهزؤن » يعنی من العذاب في الرجعة

الخامس والثلاثون ماروی علی‌بن‌ابراهيم‌ايضاً‌عن‌أبيه عن بعض رجاله عن أبی عبد الله عليه السلام فی قوله : « واقسموا بالله جهد ايمانهم لايبعث الله من يموت‌بلی

سی‌وسوم : باز هم علی‌بن ابراهيم درتفسيراين آيه : « آنها كه بآخرت ايمان ندارندد لهاشان بانكارخو گرفته . . نحل ٢٢ » ازابوحمزۀ ثمالی نقل‌ميكند كه حضرت باقر(ع)فرمود : يعنی آنها كه برجعت ايمان ندارند دلهاشان كافر است ، وآنان‌تكبردارند يعنی‌ازپذيرفتن ولايت علی(ع)استكبارميكنند .

سی‌وچهارم : بازهم علی‌بن‌ابراهيم درتفسيراين‌آيه : « كسانی كه پيش‌از اينها بودند مكر كردند ؛ خدا بنيادشان را ازريشه بر كند . . . . وسزای‌اعمال بدشان بآنها رسيد ؛ وعذابی كه مسخره‌اش ميكردند دامنگيرشان شد ، نحل ، ٢٦-٣٤» از محمدبن مسلم روايت ميكند كه حضرت باقر(ع)فرمود : مراد ازعذابی كه مسخره ميكردندعذاب رجعت است .

سی‌وپنجم : بازهم علی‌بن‌ابراهيم درتفسيراين‌آيه : « بخدا قسم خوردند قسمهای مؤكد كه هر كس بميرد خدا زنده‌اش نميكند ، چرا ، وعده ای است برای خدا ثابت ، نحل ، ٣٨» ازيكی‌ازاصحاب حضرت صادق(ع)نقل‌ميكند كه گفت : حضرت فرمود :مردم

وعداً عليه حقاً » قال : مايقول الناس فيها ؟ قلت : يقولون نزلت في الكفار ، قال : ان الكفار لايحلفون بالله، وانما نزلت في قوم من امة محمد قيل لهم ترجعون بعد الموت قبل القيامة فيحلفون انهم لايرجعون ، فرد الله عليهم فقال : « ليبين لهم الذى يختلفون فيه وليعلم الذين كفروا انهم كانوا كاذبين » يعني في الرجعة سيردهم فيقتلهم ويشفي صدور المؤمنين منهم .

السادس و الثلاثون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثنا أحمد بن ادريس قال : أخبرنا أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن ربعي بن عبد الله عن الفضيل بن يسار عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله تبارك وتعالى : « يوم ندعو كل اناس بامامهم » قال : يجيء رسول الله صلى الله عليه وآله في قرنه، ويجيء علي عليه السلام في قرنه ، والحسين في قرنه، وكل من مات بين ظهراني قوم جاءوا معه .

ورواه البرقي في المحاسن عن أبيه عن النضر بن سويد عن ابن مسكان عن يعقوب بن شعيب عن ابي عبد الله عليه السلام مثله .

اقول : في بعض النسخ في قرية بالياء آخر الحروف ، وفي بعضها بالنون ،

درباره این آیه چه میگویند ؟ عرض کردم : میگویند درباره کفار نازل شده ، فرمود : کفار بخدا ، قسم نمیخورند ، درباره جمعی ازامت محمد(ص) نازل شده که چون بآنها گویند: بعدازمرگ ، پیش ازقیامت بدنیابرمیگردید ، قسم میخورند که برنمیگردیم ، خدادرمقام رد گفتار آنان میفرماید : (چرا برمیگردند) « تاآنچه درآن اختلاف دارند برایشان بیان کند ، و آنها که کافرشدند بدانند دروغگو بوده‌اند » یعنی دررجعت آنان رابرمیگرداند ومیکشد تادلهای مؤمنان راشفا دهد .

سی و ششم: بازهم علی بن ابراهیم درتفسیر این آیه : « روزی که هرجمعی رابامامشان بخوانیم ، سوره اسرا ، ۷۱ » ازفضیل بن یسار نقل میکند که حضرت باقر(ع)فرمود : (در قیامت) پیغمبر(ص)بااهل عصرخود ، وعلی(ع)بااهل عصرخود ، وامام حسین(ع)بااهل عصر خود بیایند ، و همچنین هرکس درمیان جمعی بمیرد با هم وارد شوند . این حدیث را « برقی » هم درکتاب محاسن ازحضرت صادق بهمین نحو روایت میکند .

مؤلف گوید : دربعضی ازنسخه هااست که پیغمبر(ص)در« قریه‌ای » و علی(ع)در

فعلی الاول هو نص فی الرجعة ، و القریة صادقة علی المدینة العظیمة ، و علی الثانی یحتمل الرجعة و هوالاقوی ، لمایأتی ان شاء الله من روایة سعدبن عبد الله له فی مختصر البصائر فی أحادیث الرجعة ویحتمل القیامة .

السابع والثلاثون ماروا علی بن ابراهیم ایضاً فی تفسیره قال : أخبرنا أحمد بن ادریس قال : حدثنا أحمد بن محمد عن عمر بن عبد العزیز عن ابراهیم بن المستنیر عن معاویة بن عمار قال : قلت لابی عبدالله عليه السلام : قول الله عز وجل : «ان له معیشة ضنکا » قال : هی والله للنصاب ، قلت : جعلت فداك قد رأیناهم دهرهم الاطول فی کفایة حتی ماتوا ؟ قال : ذلك والله فی الرجعة یأکلون العذرة . ورواه الحسن بن سلیمان بن خالد القمی فی رسالته نقلا من کتاب مختصر البصائر لسعد بن عبد الله مثله .

الثامن والثلاثون ماروا علی بن ابراهیم ایضاً فی تفسیره عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن ابن سنان وعن أبی بصیر عن محمد بن مسلم عن أبی عبدالله وأبی جعفر عليهما السلام فی قوله

قریه ای . . . واردشود ، وقریه شهربزرگ راهم شامل میشود ، وباین حساب صریح دررجعت میشود ، و بنا براحتمال اول (که هر کس درمیان اهل عصرخود بیاید) احتمال قوی دارد که مرادرجعت باشد ـ زیرا چنانکه خواهدآمد «سعدبن عبدالله» این حدیث راضمن احادیث رجعت نقل کرده ـ وشاید هم مربوط بقیامت باشد .

سی و هفتم : بازهم علی بن ابراهیم در تفسیراین آیه : (هر که از یاد من اعراض کند) زندگی سختی دارد ، طه ، ١٢٤» ازمعاویة بن عمار نقل میکند که معنی آیه را از حضرت صادق(ع)پرسیدم ، فرمود : بخدا ! راجع بناصبیان است ، گفتم : قربانت ! ما می بینیم که بسیاری ازاینها روزگاردرازی راتا دم مرگ درراحت وثروت بسرمیبرند ، فرمود : بخدا ! این مربوط برجعت است که اینان آن روز کثافت میخورند ، این حدیث را حسن بن سلیمان هم دررساله اش بهمین نحو روایت میکند .

سی و هشتم : بازهم علی بن ابراهیم درتفسیر این آیه : « برقریه ای که هلاکشان کرده ایم ثابت است که برنمیگردند انبیا ، ٩٥» از محمدبن مسلم نقل میکند که حضرت

تعالى : «وحرام على قرية أهلكناها انهم لا يرجعون» قالا : كل قرية أهلكك الله أهلها بالعذاب لا يرجعون فى الرجعة ؛ فهذه الاية من أعظم الدلالة فى الرجعة ، لان أحداً من أهل الاسلام لا ينكران الناس كلهم يرجعون في القيامة من هلك و من لم يهلك ، وقوله : لا يرجعون نصاً فى الرجعة ، فأما الى القيامة فيرجعون حتى يدخلوا النار .

التاسع والثلاثون ماروا،على بن ابراهيم فى تفسيره ايضاً مرسلا قال: بشر الله نبيه وأهل بيته أن يتفضل عليهم بعد ذلك ، ويجعلهم خلفاء فى الارض ، وائمة على امته ويردهم الى الدنيا مع أعدائهم حتى ينتصفوا منهم .

الاربعون ماروا، ايضاً فيه مرسلا فى قوله تعالى : «ونرى فرعون و هامان وجنودهما «وهم الذين غصبوا آل محمد حقهم «ماكانوا يحذرون» من القتل والعذاب حتى يردهم ويرد أعدائهم الي الدنيا حتى يقتلوهم .

باقرو حضرت صادق عليهما السلام فرمودند : هر قريه‌اى كه خدا اهلش را بعذاب هلاك كرده باشد ، در رجعت برنميگردند ، و اين آيه از بهترين ادلهٔ رجعت است ، چون هيچ مسلمانى منكر نيست كه درقيامت همه زنده ميشوند چه هلاك شده باشند چه‌نشده باشند ، پس اينكه ميفرمايد آنهائى كه هلاك شده‌اند برنميگردند صريح دررجعت است ، وهلاك شدگان قطعاً درقيامت برميگردند تاوارد دوزخ شوند .

سى و نهم : بازهم على‌بن‌ابراهيم درتفسيرش روايت ميكند كه : خداوندبه پيغمبر واهلبيتش عليهم‌السلام وعده داده كه بعدازاين‌درحقشان تفضل‌فرمايد وآنان را درروى زمين جانشين وامام امت قراردهد ، وآنان را با دشمنانشان بدنيا برگرداند تا ازآنها انتقام گيرند .

چهلم : بازهم‌على بن‌ابراهيم درتفسيراين‌آيه : «... وبدست آنان بفرعون‌وهامان و لشكريانشان‌آن عذابى را كه از آن ميترسيدند بنمايانيم ، قصص ، ٦» روايت ميكند كه مراد اين‌است كه خداوندآل‌محمد (ص) رابا غاصبان حقشان دررجعت زنده كندتاآن كشتاروعذابى كه دشمنانشان ازآن ميترسيدند بآنها بچشاند .

الحادی و الاربعون ما رواه ایضاً فیه مرسلا قال : و جعلت‌الجبال یسبحن مع داود أنزل‌الله علیه الزبور فیه توحید و تمجید ودعاء واخبار رسول‌الله (ص) وأمیرالمؤمنین والائمة (ع) ، واخبار القائم واخبارالرجعة وهوقوله : «ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان‌الارض یرثها عبادی الصالحون» .

الثانی والاربعون ماروواه ایضاً فیه عن‌ابیه عن‌ابن‌أبی‌عمیرعن‌أبی بصیرعن أبی‌عبدالله (ع) فی جملة حدیث ان‌رسول‌الله (ص) قال لعلی (ع) : یاعلی اذاکان‌فی آخرالزمان أخرجك‌الله فی‌أحسن‌صورة ومعك‌میسم‌تسم به أعدائك .

الثالث‌والاربعون ماروواه ایضاً فیه فی‌قوله تعالی : «ویوم نحشر من کل امة فوجاً» قال : قال‌رجل لابی‌عبدالله (ع) : ان العامة‌تزعم‌انها فی القیامة‌فقال : أیحشرالله‌فی القیامة من‌کل امة فوجاًویدع الباقین ؛ لاولکنه فی الرجعة ، و اما آیة‌القیامة‌فهو قوله‌تعالی : «وحشرنا هم فلم نغادرمنهم أحداً» .

چهل‌ویکم : بازهم علی‌بن ابراهیم درتفسیرروایت میکند که خداوند کوهها را مسخر کرد تاباداود تسبیح خدا کنند ، وزبوررا ـ که مشتمل‌بر توحید وتمجید ، ودعاواخبار پیغمبرو امیرالمؤمنین وائمه علیهم السلام واخبارحضرت قائم واخباررجعت بود ـ براو نازل کرد واین‌است تفسیراین‌آیه : «درزبور ازپس «ذکر» نوشتیم که زمین‌را بندگان صالح من بارث میبرند ، انبیا ، ۱۰۵» .

چهل‌ودوم : بازهم علی‌بن‌ابراهیم ازابوبصیر نقل میکند که‌حضرت صادق (ع) ضمن حدیثی فرمود : پیغمبر (ص) بعلی (ع) فرمود : خداوند ترا در آخر الزمان به بهترین صورتی زنده میکند ، در حالی که آهنی در دست داری که دشمنانت را بآن داغ میزنی .

چهل‌و سوم : بازهم علی بن ابراهیم در تفسیراین‌آیه : «روزی که از هرجمعی دسته‌ای . . . را محشور کنیم ، نمل ۸۳» میگوید : شخصی بحضرت صادق (ع) عرض کرد : سنیان میگویندا‌ین‌آیه مربوط بقیامت است ، فرمود : مگر در قیامت خدااز هر جمعی دسته‌ای را محشور میکند و دیگران را وامیگذارد ؟ این مربوط برجعت است ، آیهٔ‌قیامت این‌است : «همه رامحشور کنیم واحدی ازآنها را وا نگذاریم ، کهف ۴۷»

الرابع والاربعون ما رواه ايضاً فيه عن أبيه عن ابن أبي عمير عن المفضل عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله عزو جل « و يوم يحشر من كل امة فوجاً » قال : ليس أحد من المؤمنين قتل الا يرجع حتى يموت ، ولا يرجع الامن محّض الايمان محضاً ؛ أو محض الكفر محضاً .

الخامس والاربعون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى :« اولم يروا انانسوق الماء الى الارض الجرز » قال : هو مثل ضربه الله في الرجعة و القائم ، فلما أخبرهم رسول الله صلى الله عليه وآله بخبر الرجعة قالوا : «متى هذا الفتح ان كنتم صادقين » .

السادس و الاربعون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً عندقوله تعالى : « ربنا أمتّنا اثنتين و احييتنا اثنتين فاعترفنا بذنوبنا فهل الى خروج من سبيل » قال : ذلك في الرجعة .

السابع و الاربعون ما رواه ايضاً فيه في قوله : « و ترى الظالمين آل محمد حقهم لمار أوا العذاب » و عليّ هو العذاب في الرجعة « يقولون هل الى مرد من

چهل وچهارم : بازهم علی بن ابراهیم در تفسیر آیهٔ سابق از مفضل نقل میکند که حضرت صادق(ع)فرمود : هریك ازمؤمنین که کشته شده باشد برمیگردد تا بمرگ عادی بمیرد ، ورجعت مختص مؤمن محض یاکافرمحض است .

چهل و پنجم : بازهم او درتفسیراین آیه : « مگرنمی بینند که ماآب را بزمینهای بایرمیرانیم سورهٔ سجده ، آیه ۲۷» روایت میکند که این مثلی دربارهٔ رجعت و حضرت قائم است ، که چون پیغمبر(ص) قضیهٔ رجعت راباآنان خبرداد ، گفتند : «اگرراست می‌گوئید این فتح و گشایش موعود چه وقت است ؟ سجده ، ۲۸» .

چهل وششم : بازهم علی بن ابراهیم در ذیل این آیه : «پروردگارا ! مارا دو بار میراندی ودوبارزنده کردی آنگاه بگناهان خویش اقرارکردیم ، غافر ، ۱۱» میگوید : آیه مربوط برجعت است .

چهل وهفتم : بازهم علی بن ابراهیم این آیه را چنین تفسیرمیکند : ستمگران ـ بآل محمد(ص)ـ رامی بینی که چون عذاب ـ یعنی علی (ع) را ـ که دررجعت برای آنان عذاب است ـ به بینند ، گویند : آیا راهی برای بازگشت هست ـ تا ولایت علی را

سبيل » فنوالی علياً ؟ .

الثامن و الاربعون ما رواه ايضاً فی قوله تعالی :« و ارتقب يوم تأتی السماء بدخان مبين » قال : ذلك اذا خرجوا من القبور فی الرجعة يغشی الناس كلهم الظلمة فيقولوا : « هذا عذاب أليم »

التاسع والاربعون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالی : « حملته امه كرهاً و وضعته كرهاً » قال : ان الله بشّر نبيّه صلى الله عليه وآله بالحسين عليه السلام ، ثم أعلمه انه يقتل ثم يردّه الی الدنيا حتی يقتل أعدائه « الحديث » .

أقول : و مثل هذا كثير يأتی في الباب الذی يلی هذا ان شاء الله .

الخمسون ما رواه ايضاً فيه عند قوله تعالی : « يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج » قال : هی الرجعة .

الحادی و الخمسون ما رواه ايضاً فيه قال : حدّثنا أحمد بن ادريس قال حدثنا محمّد بن أحمد عن عمر بن عبدالعزيز عن جميل عن أبی عبدالله عليه السلام فی قوله تعالی « يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج » قال : هی الرجعة

به‌پذيريم ـ ؟ شوری ٤٤» .

چهل و هشتم : باز هم اودر تفسير اين آيه : «منتظر روزی باش كه آسمان دودی آشكار مياورد ، دخان ١٠» ميفرمايد : اين وقتی است كه دررجعت ازقبرها بيرون آيند ، اين دود تاريك همه رافرا گيرد و گويند «اين عذاب دردناكی است» .

چهل و نهم : بازهم علی بن ابراهيم درتفسير اين آيه : «مادرش بمشقت باردار او شد و بسختی اورا گذاشت ، احقاف ، ١٤» نقل ميكند كه خداوند بشارت ميلاد حضرت امام حسين (ع) را به پيغمبر (ص) داد و اعلام كرد كه وی كشته ميشود و باز بدنيا برميگردد تادشمنانش را بكشد « تاآخر حديث» .

مؤلف گويد : اين مضمون درروايات زياد است ودرباب بعد بخواست خدا بيايد .

پنجاهم : بازهم علی بن ابراهيم درذيل اين آيه : «روزی كه صيحه رابحق بشنوند اين روزبيرون شدن است ، ق ، ٤٢» ميفرمايد : اين آيه مربوط برجعت است .

پنجاه و يكم : بازهم درتفسيرهمان آيه از «جميل» نقل ميكند كه حضرت صادق(ع) فرمرد : مربوط برجعت است .

الثاني والخمسون ما رواه ايضاً فيه عند قوله تعالى : « يوم تشقق الارض عنهم سراعاً» قال : فى الرجعة .

الثالث والخمسون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : «وفى السماء رزقكم و ما توعدون» قال المطر ينزل من السماء «وما توعدون» من اخبار الرجعة والقيامة و الاخبار التى فى السماء ، «فورب السماء والارض انه لحق» يعنى ما وعدتكم .

الرابع و الخمسون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى :«وان للذين ظلموا عذاباً» قال : الذين ظلموا آل محمد عذاباً قال عذاب الرجعة بالسيف .

الخامس والخمسون ما رواه ايضاً فيه فى قوله تعالى : « والمؤتفكة أهوى» عن أمير المؤمنين عليه السلام قال : ان رسول الله صلى الله عليه وآله أخبرني عن جبرئيل انه طوى له الارض فرأى البصرة أقرب الارض من الماء وأبعدها من السماء ايتفكت باهلها مرتين وعلى الله تمام الثالثة ، وتمام الثالثة فى الرجعة .

پنجاه‌ودوم : در تفسیر این آیه : «روزی که زمین برای درآمد نشان بشکافد و شتابان شود ، ق ٤٤» میفرماید : مربوط برجعت است .

پنجاه‌وسوم : درتفسیر این آیه : «روزی شما وآنچه وعده‌تان میدهند درآسمان است ، ذاریات ٢٢» روایت میکند که : روزی عبارت ازباران است که ازآسمان میاید وچیزی که وعده میدهند : اخباررجعت و قیامت ، و اخباری است که درآسمان است ، «بخدای آسمان وزمین ! آنچه وعده‌تان میدهند حق است» .

پنجاه‌وچهارم : درتفسیر این آیه : «برای آنان که ستم کردند عذابی (نزدیکتر ازاین) هست طور ، ٤٧» میفرماید : برای آنها که بآل محمد ستم کردند دررجعت عذاب شمشیر هست .

پنجاه‌وپنجم : درتفسیر این آیه : «دهکده‌های واژگون شده را بیفکند ، نجم ، ٥٢» ازامیرالمؤمنین (ع) روایت میکند که پیغمبر(ص)فرمود : جبرئیل بمن خبر داد که زمین را برای وی درهم‌پیچیدند بصره رادید که ازهمه جا بآب نزدیکتر وازآسمان دورتر است ، دوبار با اهلش واژگون شده ، وخداوند برای سومین باردر رجعت واژگونش میکند .

السادس والخمسون ما رواه ایضاً فیهفی قوله تعالی : «مهطعین الیالداع» قال : اذا رجع فیقول : ارجعوا «فیقول الکافرون هذا یوم عسر» .

السابع والخمسونما رواه ایضاً فیهعنأبیه عنابن أبیعمر عن عبدالرحیم القصیرعن أبی عبد الله علیه السلام قال : سألته عن «ن والقلم» الی قوله : « واذا تتلی علیه آیاتنا» قال کنی عن الثانی «سنسمه علی الخرطوم» قال : فی الرجعة «الحدیث» و یأتي ان شاء الله وفیه ان أعداء أمیرالمؤمنین علیه السلام یرجعون .

الثامن والخمسون ما رواهایضاً فيحدیثقال : لما أخبرهم رسول الله صلی الله علیه وآله بمایکونمن الرجعة قالوا:متی یکون ذلك؟ قالاللهتعالی : «قل یامحمد انأدریأقریب ماتوعدون به أم یجعلله ربيأمداً» .

التاسعوالخمسون ماروواه ایضاً فیه فیقوله تعالی : «عالم الغیب فلایظهر علی غیبه أحداً الامنارتضی منرسول»قال : أخبرالله رسوله الذی یرتضیه بماکان

پنجاهوششم : درتفسیراینآیه : «شتابان بسوی دعوتگرشوند ، قمر ، ۸» میفرماید : دررجعت بآنان گویند : برگردید ، «وکافران گویند اینروزدشواریاست» .

پنجاهوهفتم : از عبد الرحیم قصیر نقل میکند که گفت : ازحضرت صادق (ع) پرسیدم این آیه : « ن ، قسم بقلم! . . . . . . وقتی کهآیات مارا بروی خوانند(گوید افسانه های گذشتگان است) قلم ۱ - ۱۵ » تأویلش چیست ؟ فرمود : کنایه از دومی است (که شاید مراد عمرباشد) سپس میفرماید : «بزودی بربینیش داغ نهیم» یعنی در رجعت « تا آخر حدیث» این حدیث بعداً هم ذکر میشود و در آن میفرماید : دشمنان امیرالمؤمنین برمیگردند .

پنجاهوهشتم : درحدیثی نقل میکند که چون پیغمبر(ص) قضایای رجعت رابمردم خبرداد گفتند : کی واقع میشود ؟ وحیآمد : « - ای محمد - بگونمیدانم آنچه بشما وعده میدهند نزدیك است ، یا خدای من برایش مدتی قرار میدهد ، جن ۲۵» .

پنجاهونهم : در تفسیراین آیه : « دانای غیب است واحدی را برغیب خویش آشکار نکند جزآن پیغمبری راکه مورد رضایش باشد ، جن ، ۲۶ ، ۲۷» نقل میکند که خداوند به پیغمبرش که مورد رضایش بود حوادث زمان خود وحوادث آینده راجع

عنده من الاخبار ، ومايكون بعده من أخبار القائم والرجعة والقيامة .

الستون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : «انه على رجعه لقادر» قال : كما خلقه من نطفة يقدر أن يردّه الى الدنيا والى القيامة .

الحادي والستون مارواه علي بن ابراهيم في أواخر تفسيره قال : حدثنا جعفر بن أحمد عن عبيدالله بن موسى عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزوجل : « فمهّل الكافرين أمهلهم رويداً» قال : لو بعث القائم فيبعثهم له من الجبارين والطواغيت من قريش و بني امية و ساير الناس .

الثاني و الستون ما رواه الشيخ الثقة الجليل أبوالعباس أحمد بن علي بن العباس النجاشي في كتاب الفهرست في ترجمة أبان بن تغلب بعد ما ذكر انه عظيم المنزلة في أصحابنا لقي علي بن الحسين وأباجعفر وأبا عبدالله عليهم السلام وروي عنهم ؛ و كانت له عندهم منزلة وقدم و قال له أبو جعفر عليه السلام : اجلس في مسجد المدينة وأفت الناس فاني أحبّ أن يرى في شيعتي مثلك .

بحضرت قائم ورجعت وقيامت را خبر داد .

شصتم : در تفسير اين آيه : «خدا به برگرداندنش توانا است ، طارق ، ٨ » ميفرمايد چنانكه بشر را از نطفه آفريد ميتواند او راهم در دنيا و هم در قيامت بر گرداند .

شصت ويكم : در تفسير اين آيه : « كافران را مهلتي ده ، اندكي مهلتشان بده ، طارق ، ١٧» از ابوبصير نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : هنگامي كه حضرت قائم (ع) ظاهرشود خداوند ستمگران وطغيانگران قريش وبني اميه و ديگران را براي او زنده كند .

شصت ودوم : «نجاشي» در كتاب فهرست درشرح حال «ابان بن تغلب» ميفرمايد درميان اصحاب ما منزلتي عظيم دارد ، حضرت سجاد وحضرت باقر ، وحضرت صادق عليهم السلام را ملاقات كرده واز آنان حديث نقل ميكند ، در نظر ائمه محترم وعاليقدر بود حضرت باقر(ع) باوفرمود : در مسجد مدينه بنشين وبراي مردم فتوي بده ، كه من دوست دارم

وقال أبوعبدالله عليه السلام لما بلغه نعيه : اماوالله لقد أوجع قلبی موت أبان الی أن قال : قال أبو علی أحمدبن رياح الزهری : حدثنا محمدبن عبدالله بن غالب قال . حدثنی محمدبن الوليد عن يونس بن يعقوب عن عبدالله بن خفقة قال : قال أبان بن تغلب : مررت بقوم يعيبون علی روايتی عن أبی جعفر عليه السلام ، قال : فقلت : كيف تلومونی فی الرواية عن رجل ما سألته عن شیء الاقال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله ؟ قال : فمر صبيان ينشدون :

العجب كل العجب بين جمادی و رجب

فسألته عنه ؟ فقال : لقاء الاحياء بالاموات ورواه ميرزا محمد الاسترابادی فی كتاب الرجال نقلا عن النجاشي .

الثالث والستون مارواه الشيخ الجليل تقی الدين ابراهيم بن علی الكفعمی العاملی فی كتاب المصباح فی الفصل الحادی والاربعين فی الزيارات وقداورد فی أكثرها ما يدل علی الرجعة الی أن قال : و اما زيارة المهدی عليه السلام ثم أوردها فمن جملتها : يا مولای ان أدركت ايامك الزاهرة فأنا عبدك متصرف بين أمرك و

در شيعيانم امثال تو ديده شوند ، حضرت صادق (ع) چون خبر وفاتش را شنيد فرمود : بخدا ! مرگ «ابان» دلم را بدرد آورد . . . . عبد الله بن خفقه گويد : ابان گفت : بجمعی گذشتم كه از من عيبجوئی ميكردند ، ميگفتند ، اين از حضرت باقر (ع) روايت نقل ميكند ، گفتم : چگونه مرا در روايت از كسی ملامت ميكنيد كه هرچه از او بپرسم جوابش را از پيغمبر (ص) نقل ميكند ؟!! روزی بچه ها عبور ميكردند و اين شعر ميخواندند (ترجمه شعر) « ميان ماه جمادی ورجب مطلبی بسيار شگفت انگيز است » از آنجناب پرسيدم : اين موضوع چيست (كه اين طور برسر زبانها افتاده) ؟ فرمود : ملاقات زندگان ومردگان است . اين حديث را ميرزا محمد استرابادی هم در كتاب رجال از «نجاشی» نقل ميكند .

شصت و سوم : شيخ كفعمی در كتاب مصباح در فصل ٤١ - زياراتی ايراد ميكند كه غالباً دليل بررجعت است ازجمله دريكی از زيارتهای حضرت مهدی (ع) چنين ميگويد : « مولای من ! اگرمن بروزگار درخشانت رسيدم كه بنده وارفرمانت را گردن می نهم ،

نهيك . وان أدركني الموت قبل ظهورك فاني أتوسل بك وبآبائك الطاهرين واسأله أن يصلي على محمد وآله وأن يجعلني كرة في ظهورك و رجعة في ايامك لابلغ من طاعتك مرادي واشفي من اعدائك فؤادي»

الرابع والستون مارواه الشيخ الجليل العلامة جمال الدين الحسن بن يوسف بن المطهر الحلي في كتاب الخلاصة قال : داود بن كثير الرقي قال الشيخ : انه ثقة ، و روي الكشي بسند فيه يونس عمن ذكره عن أبي عبدالله عليه السلام انه من أصحاب القائم عليه السلام قال الكشي و تذكر الغلاة انه من أركانهم ، ولم أر أحداً من مشايخ العصابة طعن فيه ، وعاش الى زمان الرضا عليه السلام . ونقله ميرزا محمد في الرجال عنه .

الخامس و الستون مارواه الشيخ أبو عمرو الكشي في كتاب الرجال عن علي بن محمد عن أحمد بن محمد عن أبي عبدالله البرقي رفعه قال : نظر أبو عبدالله عليه السلام الى داود الرقي وقد ولى ، فقال : من سره ان ينظر الى رجل من أصحاب القائم فلينظر الى هذا ونقله ميرزا محمد عنه .

واگر پیش از طلوع خورشید جمالت مرگ گریبانم را گرفت تو و پدرانت را بدرگاه خدا شفیع میکنم که خداوند بر پیغمبرش درود فرستد و در هنگام ظهور دولت مرا بدنیا برگرداند تا در اطاعت تو بمراد خویش برسم وسینه ام را از کینهٔ دشمنانت شفا دهم .

شصت و چهارم : علامهٔ حلی در کتاب «خلاصه» در شرح حال «داود بن کثیر» میفرماید : شیخ طوسی اورا «ثقه» دانسته و «کشی» از حضرت صادق (ع) نقل میکند که او از اصحاب حضرت قائم (ع) است و نیز «کشی» میفرماید : «غلات» اورا از بزرگان خود میدانند اما من احدی از بزرگان شیعه را ندیده ام که از وی مذمتی کرده باشد و او تا زمان حضرت رضا (ع) زنده بوده . این مطالب را میرزا محمد هم در کتاب رجال نقل میکند .

شصت و پنجم : «کشی» در کتاب رجال از «برقی» نقل میکند که «داود رقی» میرفت ، حضرت صادق (ع) باو نگاهی کرد وفرمود : هر که میخواهد مردی از اصحاب حضرت قائم را به بیند این مرد را بــه ببیند . باز این حدیث را میر زا محمد هم نقل میکند .

السادس والستون ما رواه الكشي ايضاً عن طاهر بن عيسى عن الشجاعي عن الحسين بن بشار عن داود الرقي قال: قلت له يعني لابي عبدالله عليه السلام: انى قد كبرت سنى ودق عظمى أحب أن يختم عمرى بقتل فى محبتكم فقال: ومامن هذا بدّ ان لم يكن فى العاجلة يكون فى الاجلة.

وروى بسند آخر انّ داود الرقى مات بعد المأتين بقليل بعد وفات الرضا عليه السلام ونقل ذلك كله ميرزا محمد عنه.

السابع والستون ما رواه الكشي ايضاً عن حمدويه بن نصير عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن أبي عمير، عن محمد بن مسعود عن أحمد بن منصور عن أحمد بن الفضل عن ابن أبي عمير قال: حدثنا حماد بن عيسى عن عبدالحميد بن أبي الديلم قال: كنت عند أبي عبدالله عليه السلام فأتاه كتاب عبد السلام بن عبد الرحمن بن نعيم، وكتاب الفيض بن المختار وسليمان بن خالد يخبرونه ان الكوفة شاغرة برجلها، و انه لو امرهم بأخذها أخذوها، فلما قرء الكتاب رمى به ثم قال: ما أنا لهؤلاء بامام، اما علموا ان صاحبهم السفياني ونقله ميرزا محمد.

شصت و ششم: باز هم «کشی» ازهمان داود نقل میکند که گفت: بحضرت صادق (ع) عرض کردم: من پیر و فرتوت شده ام دوست دارم در راه محبت شما کشته شوم فرمود: نا چار شهادت نصیبت خواهد شد؛ اگر اکنون نشود بعداً میشود و بسند دیگری نقل میکند که داود اندکی بعد از وفات حضرت رضا (ع)، پس از سال دویست از دنیا رفت، این جمله را نیز میرزا محمد از «کشی» نقل میکند.

شصت و هفتم: بازهم «کشی» ازعبدالحمید نقل میکند که گفت: خدمت حضرت صادق (ع) بودم نامه هائی از عبدالسلام بن عبد الرحمان، وفیض بن مختار، وسلیمان بن خالد آمد که نوشته بودند: وضع کوفه متشنج است، والی وحکمران حسابی ندارد، اگرفرمان دهید آنرا قبضه کنیم، نامه راکه خواند، پرت کرد و فرمود: من پیشوای اینان نیستم (یعنی امامی که تحت سرپرستی او شهرها را فتح میکنند من نیستم) مگر نمیدانند که صاحب آنان «سفیانی» است (یعنی باید سفیانی بیاید تاوقت خروج برسد) این حدیث را نیزمیزرا محمد هم نقل میکند.

اقول : هذا دال نصاً على رجعتهم معه .

الثامن والستون ما رواه الكشي ايضاً عن خلف بن حامد عن سهل بن زياد عن علي بن الحكم عن علي بن المغيرة عن أبي جعفر عليه السلام قال : كأني بعبدالله بن شريك العامري عليه عمامة سوداء ذوابتاها بين كتفيه مصعد في لحف الجبل ، بين يدي قائمنا أهل البيت في أربعة آلاف يكرّون ويكررون -وفي نسخة يكبرون و يكرّرون .

وقال الشيخ والعلامة وغيرهما انه كان من أصحاب الباقر والصادق عليهما السلام وروى عنهما ، ونقل ذلك كله ميرزا محمد .

التاسع والستون مارواه الكشي ايضاً في كتاب الرجال عن عبدالله بن محمد عن الحسن بن علي الوشاء عن أحمد بن عائذ عن أبي خديجة الجمال قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : اني سألت الله في اسمعيل ان يبقيه بعدي فأبى و لكنه قد اعطاني منه منزلة اخرى ، انه اول منشور في عشرة من اصحابه ، ومنهم عبدالله بن

مؤلف گوید : این حدیث صریحاً دلالت دارد که این عده درزمان حضرت مهدی (ع) بر میگردند .

شصت وهشتم : باز هم «کشی» ازعلی بن مغیره نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : گویا عبد الله بن شریک عامری را می‌بینم که عمامهٔ سیاهی بر سرنهاده ، دو طرف عمامه اش بین شانه هایش افتاده ، وبایك سپاه چهارهزار نفری پیش روی قائم ما از دامنهٔ کوه بالا میروند ، وهمی تکبیرمیگویند . مرحوم شیخ طوسی وعلامه ودیگران میفرمایند : عبدالله بن شریك ازاصحاب حضرت باقروحضرت صادق علیهماالسلام بوده واز آنها روایت میکند . واین جمله را میرزا محمدهم نقل میکند .

شصت ونهم : بازهم «کشی» از ابو خدیجه نقل میکند که گفت : شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود : من از خدا خواستم که(فرزندم) اسماعیل راپس ازمن باقی بگذارد خدا نخواست اما در بارهٔ او مقام دیگری بمن عطا کرد ، که او اول کسی است که باده نفر از یارانش - که ازجمله عبدالله بن شریك است - از قبر بیرون میاید ، وعبدالله

شريك العامری وهوصاحب لوائه .

و رواه ميرزا محمّد الاسترابادي نقلاعنه ورواه الحسن بن سليمان بن خالد القمی فی رسالته نقلامن كتاب البصائر لسعد بن عبدالله عن احمد بن محمّد عن الحسن بن علی الوشاء ببقية السند مثله .

السبعون ماروواه الكشی ايضاً عن خلف بن حامد عن سهل بن زياد عن ابن أبی عمير عن يحيى الحلبی عن أيوب بن الحر عن بشير عن أبی عبدالله عليه السلام ، وعن محمّد بن مسعود عن علی بن الحسن بن فضال عن العباس بن عامر عن أبان بن عثمان عن الحرث بن المغيرة عن أبی عبدالله عليه السلام قالا قلنا له : ان عبدالله بن عجلان مرض مرضه الذی مات فيه فكان يقول : اني لاأموت فی مرضی هذا ، فقال أبو عبدالله عليه السلام : هيهات هيهات انّی ذهب ابن عجلان، لاعرفه الله قبيحاً من عمله ، اماعلم ان موسی بن عمران اختار سبعين رجلا فأخذتهم الرجفة ، كان موسي أول من قام منها فقال : يارب أصحابی فقال : ياموسی أبدلك بهم خيراً منهم قال : رب انی وجدت ريحهم وعرفت اسمائهم . قال: ـذلك ثلثاً ـ فبعثهم الله أنبياء . ورواه ميرزا محمّد نقلا عنه .

اقول : الظاهر انه عليه السلام اخبر عبدالله بن عجلان انه يجاهد مع القائم عليه السلام

پرچمدار او است . اين حديث را ميرزا محمد ، وحسن بن سليمان هم نقل‌ميكنند .

هفتادم : بازهم « كشی » از بشير ، وحارث بن مغيره نقل‌ميكند كه گفتند: **عبدالله بن عجلان** در آن مرضی كه سبب مرگش شد ميگفت : من دراين مرض نميميرم فرمود : هيهات ، هيهات ، ابن عجلان چه‌اشتباهی كرده ؟! خداوند گناهانش را پرده پوشی كند مگر نميدانست كه‌موسی بن عمران هفتاد نفررا انتخاب كرد و با خود برد ، وقتی كه صاعقه آنها راگرفت موسی اول كسی بود كه از جابرخاست ، عرض كرد : پروردگارا ! اصحابم را هم زنده كن ، خطاب‌شد : من بهتر از آنها بتوعوض ميدهم ، عرض كرد : پروردگارا ! من باآنها خو گرفته بودم وآشنا شده بودم ؛ سه‌مرتبه اين‌مطلب راتكرار كرد ، خدا اصحابش را زنده كرد ، و به پيغمبری مبعوثشان فرمود . اين حديث را هم ميرزا محمدروايت ميكند .

مؤلف گويد : ظاهراً حضرت صادق (ع) بعبدالله عجلان فرموده كه تو در ركاب

فظن ان ذلك قبل الموت ولم يفهم المراد، فهذا وجه اخبار ابن عجلان بانه لايموت في ذلك المرض ، فعلم انه يرجع بعد الموت الى الدنيا في الرجعة ، ويفهم من هذا كماترى ان موسى عليه السلام مات في الرجعة ، ثم رجع وأحياه الله كما أحيى السبعين بعد موتهم ، وبعثهم أنبياء وقد تقدم مثله كثيراً .

الحادي والسبعون مارواه النجاشي في كتاب الرجال في ترجمة محمد بن علي بن النعمان مؤمن الطاق بعد مامدحه مدحاً جليلا و ذكر انه روى عن أبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام قال فامامنزلته في العلم وحسن الخاطر فأشهر من ان يذكر الى أن قال :وكان له مع أبي حنيفة حكايات منها انه قال له يوماً : تقول بالرجعة ؟ فقال : نعم، فقال : اقرضني من كيسك هذا خمسمائة دينار فاذا عدت أنا و أنت رددتها اليك ، فقال له في الحال : اريد ضميناً يضمن لي انك تعود انساناً فاني أخاف ان تعود قرداً فلا أتمكن من استرجاع ماأخذت مني ورواه ميرزا محمد نقلا عنه .

الثاني والسبعون مارواه العلامة في الخلاصة في ترجمة ميسر بن عبدالعزيز بعدماذكر انه كان ثقة قال روى الكشي روايات كثيرة تدل على مدحه ، وروى العقيقي يعني السيد علي بن احمد قال : ثني عليه يعني على ميسر آل محمد عليهم السلام و هو ممن يجاهد في الرجعة ، و قال الشيخ : انه مات في حيوة أبي عبدالله عليه السلام و رواه

حضرت قائم ميجنگي ، اوخيال كرده مراد پيش ازمرگ است و مقصود را نفهميده ، از اين رو گفته من دراين مرض نميميرم ، درصورتي كه مراد جنگ بعداز مرگ (دررجعت) بوده ، وازاين حديث معلوم ميشود حضرت موسى درآن واقعه مرده و باز زنده شده ، چنانكه آن هفتادنفرهم زنده شدند و به پيمبرى مبعوث گشتند ، نظائر آن هم قبلا گذشت .

هفتادويكم : (اين حديث درصفحه ٦٦ از كتاب رجال «نجاشي» نقل شد)

هفتادودوم : مرحوم علامه در كتاب «خلاصه» درشرح حال «ميسر بن عبدالعزيز» پس ازذكر وثاقت اوميفرمايد · «كشي» روايتهاى بسيارى درمدحش نقل ميكند ، «عقيقي» گويد : آل محمد عليهم السلام اورا ستوده‌اند ، و وى از كساني است كه دررجعت جهاد ميكند . وشيخ طوسي فرمايد : او درزمان حضرت صادق(ع)ازدنيا رفت ابن داود هم نظير

ابن داود مثله .

الثالث والسبعون ماروواه العلامة ايضاً فی‌الخلاصة‌وابن‌داودفی كتاب‌الرجال فی ترجمة نجم بن اعين‌عن السيد علی بن أحمد العقيقی عن أبيه عن عمران بن ابان عن عبد الله بن بكيرعن أبی عبد الله عليه السلام انه يعنی نجم‌بن أعين ممن يجاهد فی الرجعة .

الرابع والسبعون ما رواه ابن بابويه فی كتاب كمال الدين وتمام النعمة ، والطبرسی فی كتاب اعلام‌الوری عن عبدالعظيم‌بن عبد الله الحسنی عن‌أبی الحسن علی‌بن محمد‌عليهما‌السلام‌فی‌حديث‌طويل‌فی‌أحوال‌القائم عليه السلام قال‌فاذا دخل‌المدينة‌أخرج اللات والعزی فأحرقهما .

الخامس والسبعون ما رواه ابن بابويه فی كتاب كمال الدين و الشيخ الطوسی فی كتاب الغيبة والطبرسی فی كتاب الاحتجاج بأسانيدهم الصحيحة فی توقيعات صاحب الامرعليهم السلام علی مسائل محمد بن عبد الله بن جعفرالحميری انه سأله عن رجل ممن يقول بالحق ويری المتعة و يقول بالرجعة ، الا ان‌له أهلا موافقة له قد عاهدها ان لايتزوج عليها ولايتمتع ولايتسری ؟ «الجواب» يستحب له أن يطيع الله بالمتعة ليزول عنه الحلف فی المعصية ولو مرة واحدة .

اين‌حديث را نقل‌ميكند .

هفتاد وسوم : بازهم علامه در كتاب خلاصه ، و ابن داود در كتاب رجال ، در شرح حال «نجم‌بن اعين» از عبدالله بكيرنقل ميكنند كه حضرت صادق (ع) فـرمود : «نجم» از كسانی است كه دررجعت جهادميكند .

هفتادوچهارم : ابن‌بابويه‌در كتاب«اكمال» وطبرسی در كتاب اعلام‌الوری در حديثی طولانی درحالات حضرت قائم (ع) از حضرت عبدالعظيم نقل ميكنند كه حضرت هادی (ع) فرمود : چون وارد مدينه شود «لات وعزی» را بيرون آوردو آتش‌زند .

هفتادوپنجم : (اين‌حديث درصفحهٔ ٦٥ نقل‌شد) .

اقول : هذا يدل على ان القول بالرجعة من علامات التشيع ومن خصائص الشيعة ، وتقرير المهدی عليه السلام دالّ على صحة ذلك .

السادس والسبعون مارواه الشيخ فی کتاب الغيبة فی فصل مفردفی الاخبار المتضمنة لمن رآی صاحب الزمان و لم یعرفه ثم عرفه بعد ، قال : أخبرنا جماعة عن أبی محمد هارون بن موسی التلعکبری عن أحمد بن علی الرازیعن محمد بن علي عن محمد بن أحمد بن خلف وذكرحديثاً طويلا جرى له مع المهدی عليه السلام ومع بعض خواصه من جملته ان قال له: ما فعل فلان؟ قال : وسمی بعض اخوانی المستبصرين ، قلت : ببرقة قال : صدقت ، ففلان و سمی رفيقاً لی مجتهداً فی العبادة مستبصراً فی الديانة،فقلت : فیالاسکندرية حتی سمی لي عدةمن اخوانی ،ثم ذکراسماً غريباً فقال : ما فعل نقفور؟ قلت لا أعرفه قال:وكيف تعرفه وهورومی يهديه الله فيخرج ناصراً من قسطنطنية ، ثم سألنی عن رجل آخر فقلت : لا اعرفه ، فقال: هذا رجل من اهل هبت من انصار مولای عليه السلام ، امض الی أصحابك فقل لهم : نرجو

هفتاد و ششم : شیخ طوسی در کتاب «غیبت» درفصل جداگانه ای درحکایت کسانی که خدمت حضرت مهدی (ع) رسیده و اورا نشناخته اند ـ درحديثی طولانی ـ نقل‌میکند که محمدبن‌احمدبن‌خلف خدمت آنجناب رسید ومذاکرات مفصلی با او وبعض اصحابش کرد ، ازجمله آن کس که ازاصحاب حضرت بود حال یکی ازبرادران شیعهٔ مارا پرسید ، عرض کردم : درشهر «برقه» است ، فرمود : درست گفتی ، بازحال یکی‌دیگر ازبرادرانمان را ـ که مردی عابدو بامعرفت بود ـ پرسید ، عرض کردم : دراسکندریه است ، وبازنام افراد دیگری برد واحوالپرسی کرد ، تارسید بنامی که‌من‌نشنیده بودم ، فرمود : «نقفور» چه کرد ؟ گفتم : اورانمیشناسم ، فرمود : آری چگونه اورابشناسی در صورتی که‌مردی رومی است که‌خداهدایتش‌میکند واز قسطنطنیه بنصرت امام زمان برمیخیزد ، سپس سراغ مرد دیگری را گرفت ، گفتم : نمیشناسم فرمود : این ازاهل « هیت » (یکی از شهر های کنار فرات) است ، و از یاوران مولای من است ، برو

ان يكون قد اذن الله فى الانتصار للمستضعفين ، وفي الانتقام من الظالمين .

اقول : من المستبعد جداً بل من المحال عادة ، بقاء المذكورين الى الآن ، بل قد ماتوا قطعاً ، والا لظهرلهم خبر وأثر، وكانوا من جملة المعمرين ، وصاروا أشهر من نار على علم ، و قد حكم بانهم من أنصار القائم عليه السلام فلابد من القول برجعتهم .

السابع والسبعون ما رواه الشيخ فى اواخر كتاب الغيبة عن الفضل بن شاذان عن محمد بن على عن جعفر بن بشير عن خالد أبي عمارة عن المفضل بن عمر قال : ذكرنا القائم عليه السلام ومن مات من أصحابنا ينتظره ، فقال لنا ابوعبدالله عليه السلام : اذا قام اتى المؤمن فى قبره فيقال له : يا هذا انه قد ظهر صاحبك فان شئت ان تلحق به فالحق، وان تشأ أن تقيم فى كرامة ربك فأقم .

الثامن والسبعون ما رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي فى رسالته في

نزد رفقایت ، و بگو : امید است خدا برای یاری بی پناهان و انتقام از ستمگران رخصت دهد .

مؤلف گوید : بسیار بعید ـ بلکه عادة محال ـ است که این اشخاصی که در حدیث میگوید از یاوران امام زمان‌اند تاکنون زنده باشند بلکه قطعاً مرده‌اند ، وگرنه خبرواثری از آنان بدست میامد ، واز جمله طویل العمرها بودند ونامشان برسرزبانها بود ، پس معلوم میشود مراد این است که در رجعت چون بدنیا برگردند از یاوران آنجناب باشند .

هفتادوهفتم : شیخ طوسی در اواخر کتاب « غیبت » از مفضل بن عمر نقل میکند که گفت : درخدمت حضرت صادق (ع) صحبت از حضرت قائم و کسانی که در انتظار او جان داده اند بمیان آمد ، حضرت فرمود : هنگامی که وی قیام کند بر سر قبر مؤمن آیند و گویند : امامت ظاهرشده اگر میخواهی باو ملحق شو ، واگرمیخواهی درجوار پروردگارت بمان .

هفتادوهشتم : حسن بن سلیمان در رساله ای که دربارهٔ رجعت نوشتهٔ ازجابر بن

باب الكرّات وما جاء فيها نقلا من كتاب مختصر البصائر لسعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن أبى الخطاب عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن المنخل بن جميل عن جابر بن يزيد عن أبى جعفر عليه السلام قال : ليس من المؤمنين أحد الاّ وله قتلة وموتة ، انه من قتل نشر حتى يموت ، ومن مات نشر حتى يقتل، وما من هذه الامة برّ ولا فاجر الا سينشر ، فاما المؤمنون فينشرون الى قرة أعينهم ، واما الفجار فينشرون الى خزى الله اياهم ، ان الله يقول : «ولنذيقنهم من العذاب الادنى دون العذاب الاكبر» .

اقول : هذا العموم مخصوص بمن محّض الايمان محضاً أو محّض الكفر محضاً لما مضى ويأتى ان شاء الله ، لان الخاص مقدّم على العام ودلالته صريحة فى منافاة العام فى باقى الافراد و لابدّ من العمل بهما و هو ما قلناه .

التاسع والسبعون ما رواه ايضاً نقلا عن مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين بن أبى الخطاب عن صفوان بن يحيى عن أبى الحسن الرضا عليه السلام قال :

يزيد نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : هر مؤمنى مرگى دارد و كشته شدنى ، هر كه كشته شده باشد برگردد تا بمرگ خود بميرد ، و هر كه مرده باشد برگردد تا كشته شود ، وهيچ فردى از افراد اين امت نيست جز اينكه نيك باشد يا بد برميگردد ، اما مؤمن كه برگردد چمش روشن شود ، وبيدين كه برگردد دچار عذاب خدا گردد ، چنانكه در قرآن فرمايد : « عذاب نزديكتر را پيش از عذاب بزرگتر بآنها ميچشانيم سجده ٢١ » .

مؤلف گويد : بشهادت حديثهاى گذشته و آينده رجعت مختص مؤمن محض و كافر محض است ، والبته آن حديثها مقدم بر اين حديث است كه ميفرمايد همه برميگردند و بقرينهٔ آن احاديث معلوم ميشود مراد از اين حديث هم همه مؤمنان خالص و كافران خالص است .

هفتاد و نهم : باز هم حسن بن سليمان از صفوان بن يحيى نقل ميكند كه حضرت

سمعته يقول في الرجعة : من مات من المؤمنين قتل ومن قتل منهم مات .

الثمانون مارواه ايضاً نقلاعنه عن محمد بن الحسين و عبدالله بن محمد بن عيسى جميعاً عن الحسن بن محبوب عن علي بن رياب عن زرارة قال : كرهت ان اسأل أباجعفر عليه السلام فاحتلت مسئلة لطيفة لابلغ بهاحاجتي فقلت : أخبرني عمن مات أقتل ؟ قال : لا، الموت موت والقتل قتل ، قدفرّق بين الموت والقتل في القرآن فقال : «أفان مات اوقتل انقلبتم على أعقابكم» وقال : «ولئن متّم أوقتلتم لالى الله تحشرون» ليس كما قلت يازرارة ؛ الموت موت والقتل قتل وقد قال الله تعالى : «ان الله اشترى من المؤمنين أنفسهم وأموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون وعداً عليه حقاً» وقال : «كل نفس ذائقة الموت» قال : ليس من قتل بالسيف كمن مات على فراشه ، ان من قتل لابدّ ان يرجع الى الدنيا حتى يذوق الموت . و رواه

رضا(ع) فرمود : دررجعت هرمؤمنی که مرده باشد کشته شود ، وهر که کشته شده باشد بمرگ عادی بمیرد .

هشتادم : بازهم حسن بن سلیمان از «زراره» نقل میکند که گفت : میخواستم از حضرت باقر (ع) سؤالی بکنم اما نخواستم صریحاً بپرسم ، حیله لطیفی بکار بردم ، گفتم : کسی که میمیرد کشته شده ؟ فرمود : نه ، مردن مردن است ، و کشته شدن کشته شدن ، چنانکه قرآن هم فرق گذاشته میفرماید : « اگر او بمیرد یا کشته شود بعقب برمیگردید » و نیز میفرماید : «اگر بمیرید یا کشته شوید بسوی خدا محشور می شوید» چنین نیست که گفتی ، مردن غیراز کشته شدن است ، خداوند میفرماید : «خدا ازمؤمنان جان ومالشان را خرید ، در مقابل اینکه بهشت از آنها است ، درراه خداجنگ میکنند ، میکشند ، و کشته میشوند ، وعده‌ای است برعهدهٔ خدا ثابت ؛ توبه ۱۱۱» و نیز میفرماید : هر کس مرگ را میچشد » آنکه بشمشیر کشته شود مثل کسی که در بستر بمیرد نیست ، هر که کشته شود بناچار بدنیا برمیگردد تا مرگ را بچشد . (معلوم میشود سؤال اصلی «زراره» هم همین بوده که در صورتی که مردن غیر از کشته شدن است ، قرآن هم میفرماید : هر کسی مرگ را میچشد ، پس کشتگان چه میشوند ؟) این حدیث

العياشي فی تفسیره علی نقل عنه عن زرارة مثله .

الحادی والثمانون ماروواه ایضاً نقلاعنه عن احمد بن محمد بن عیسی ومحمد بن عیسی بن عبید عن علی بن الحکم عن مثنی بن الولید الحناط عن أبی بصیر عن أحدهما علیهما السلام قال : فی قوله تعالی : «ومن کان فی هذه أعمی فهو فی الاخرة اعمی و أضل سبیلا» قال : هی الرجعة . ورواه العیاشي عن الحلبي عن أبی بصیر مثله .

الثاني و الثمانون ما رواه ایضاً نقلاعنه عن أحمد بن محمد و محمد بن اسمعیل عن علی بن الحکم عن رفاعة بن موسی عن عبدالله بن عطاء عن أبی جعفر عليه السلام ان علی بن الحسین عليه السلام قال له : یا بنی ان هؤلاء العراقیین سألونی عن أمر کان مضی من آبائك وسلفك یؤمنون به ویقرّون فغلبنی الضحك سروراً ان فی الخلق من یؤمن به ویقرّ ، قال: فقلت: ماهو ؟ قال : سألونی عن الاموات متی یبعثون فیقاتلون الاحیاء علی الدین ؟ ! وعن السندی بن محمد عن صفوان عن رفاعة مثله

الثالث والثمانون ماروواه ایضاً نقلاعنه عن علی بن الحکم عن حنان بن سدیر

را «عیاشی» هم در تفسیرش بهمین نحو نقل میکند .

هشتادویکم : باز هم حسن بن سلیمان از ابوبصیر نقل میکند که حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلام در بارهٔ این آیه : «هر که دراین زندگی کور دل باشد ، در زندگی دیگرهم کوروگمراه تراست ، بنی اسرائیل ۷۲» فرمود : مربوط برجعت است (که کور دلان ، نابینا برمیگردند) . این حدیث را عیاشی هم ازابوبصیر بهمین نحو روایت میکند .

هشتادودوم : ازعبدالله بن عطا ازحضرت باقر(ع) نقل میکند که حضرت سجاد(ع) فرمود : پسرجان ! این عراقیها چیزی ازمن پرسیدند که پدران و پیشینیان تو فرموده اند ، واینان هم بآن عقیده واقرار دارند ، من از خرسندی خنده ام گرفت که در میان مردم کسانی هستند که بآن ایمان واعتراف دارند ، عرض کردم : آن سؤال چه بود ؟ فرمود: پرسیدند . کی مرده ها زنده میشوند وبازنده ها بر سردین میجنگند ؟ . این حدیث را از «رفاعه» هم بهمین نحو نقل میکند .

هشتادوسوم : از «سدیر» نقل میکند که گفت : ازحضرت باقر(ع) راجع برجعت

عن أبيه قال: سألت أباجعفر عليه السلام عن الرجعة، فقال: القدريه تنكرها - ثلاثاً - .

أقول: قد روى أحاديث متعددة في لعن القدرية وذمهم و كفرهم وهم منسوبون الى القدر فاما ان يراد بهم من اثبت القدر على وجه الا فراط وهم أهل الجبر ، اومن نفاه على وجه التفريط وهم أهل التفويض وقد فسره العلماء بالوجهين ، وقد يقرء بضم القاف وسكون الدال نسبة الى القدرة ، ويوجه على الوجهين والقسم الاول الاشاعرة والثانی المعتزلة والقسمان منكرون للرجعة ولم يقل بها الا الامامية .

الرابع والثمانون مارواه ايضاً نقلا عنه عن محمد بن الحسين بن أبی الخطاب عن و هيب بن حفص عن أبی بصير قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزوجل: ان الله اشترى من المؤمنين أنفسهم و أموالهم «الاية فقال: ذلك في الرجعة ما من مؤمن الا وله ميتة وقتلة ، من مات بعث حتى يقتل ومن قتل بعث حتى يموت .

الخامس والثمانون ماروواه ايضاً نقلا عنه عن محمد بن عيسى ومحمد بن عبدالجبار

سؤال كردم ، سه مرتبه فرمود: «قدريه» انكار ميكنند .

مؤلف گويد: حديثهای بسيار درلعن «قدريه» ونكوهش و كفر آنان واردشده، و آنها منسوب به «قدر» اند ، يا افراطيهای در امرقدراند كه جبريها باشند (كه همه چيزرا مقدرخدامی پندارند وبنده‌رابی اختيار ميدانند)ويا تفريطيها هستند كه «مفوضه» باشند (كه همه چيزرا در اختيار بنده ميدانندودست خدارا بكلی بسته‌اند) علماءهم بهر دو وجه تفسير كرده‌اند ، بعضی هم «قدريه» بضم قاف وسكون دال - منسوب بقدرت - ميخوانند ، وباز بهمان دو نحو تفسيرميكنند ، جبريها «اشعری» وتفويضيها «معتزلی» اند ، وهر دودسته منكر رجعت اند ، وغيراز اماميه كسی بآن معتقد نيست .

هشتادوچهارم: باز هم حسن بن سليمان از ابو بصير نقل ميكند كه تفسيراين آيه را ازحضرت باقر(ع) پرسيدم: « خدا از مؤمنان جان و مالشان را خريد . . . » فرمود: اين مربوط برجعت است ، هرمؤمنی مرگی دارد و كشته شدنی ، هر كه مرده باشد زنده ميشود تا كشته شود ، و هر كه كشته شده باشد برميگردد تا بميرد .

هشتادوپنجم: از «ابوبكر حضرمی» نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود:

جميعاً عن محمد بن اسمعيل بن بزيع عن منصور بن يونس عن أبی بكر الحضرمی عن أبی جعفر علیه السلام قال لا یسئل فی القبر الا من محض الا یمان محضاً أو محض الكفر محضاً ولا یسأل فی الرجعة الا من محض الایمان محضاً او محض الكفر محضاً قلت : فسایر الناس ؟ قال : یلهی عنه .

السادس والثمانون ماروواه ایضاً نقلا عنه عن محمد بن عبد الجبار واحمد بن الحسن بن علی بن فضال عن ابیه عن عبید المثنی عن شعیب الحداد عن ابی الصباح الكنانی قال : سألت ابا جعفر عليه السلام عن اشیاء و جعلت اكره ان اسمیها ، فقال : لعلك تسأل عن الكرّات ؟ قلت : نعم قال تلك القدرة ولا ینكرها الا القدریة « الحدیث » .

أقول : اثبات القدر بطریق الجبر یستلزم نفی القدرة عن العبد ، بل وعن الله ایضاً عند التحقیق ، ولعلّ هذا الحدیث اشارة الی ذلك ، وفیه ترجیح الارادة للاشاعرة وهم اكثر العامة واشهر اصحاب المذاهب المخالفة للامامیة ، فلایحتمل

سؤال قبر مختص مؤمن خالص و كافر خالص است ، ودر رجعت هم پرسش مختص بهمین دو دسته است ، گفتم : سایر مردم چطور ؟ فرمود : با آنها كاری ندارند .

هشتاد و ششم : از ابو الصباح كنانی نقل میكند كه گفت : میخواستم مسائلی ازحضرت باقر(ع) بپرسم وضمناً مایل نبودم صریحاً سؤال كنم ونام ببرم ، فرمود : گویا میخواهی از رجعتها سؤال كنی ؟ گفتم : آری ، فرمود : این از قدرت خدا است وجز «قدریه» كسی انكار نمیكند «تا آخرحدیث» .

مؤلف گوید : لازمهٔ اثبات «قدر» ازراه جبر اینست كه بنده ازخودهیچ قدرتی ندارد ، بلكه برحسب تحقیق قدرت را ازخدا هم سلب میكند ، وشاید این حدیث هم اشاره بهمین باشد (كه میفرماید : جزقدریه كسی انكار قدرت خدا نمیكنند) و دراین حدیث است كه (اشعریها) ارادهٔ خدارا ترجیح میدهند (یعنی میگویند بشردركارها اراده واختیار ندارد) واین طائفه بیشتر سنیان ومخالفین امامیه اند ، ازاین رو حدیثهای رجعت ابداً احتمال تقیه ندارد (چون اگر تقیه ای دركاربود این طور متعرض اشعریها كه جمعیت عمدهٔ

شيء من احاديث الرجعة للتقية .

السابع والثمانون ما رواه ايضاً نقلا عنه عن محمّد بن الحسين بن ابی الخطاب عن صفوان بن يحيى عن ابی خالد القماط عن عبد الرحيم القصير عن ابی جعفر عليه السلام انه قرء هذه الاية : « ان الله اشترى من المؤمنين أنفسهم و أموالهم بأن لهم الجنة» اتدري من يعنی ؟ قلت: المؤمنون فيقتلون ويقتلون ، قال: لاولكن من قتل رد حتى يموت ، ومن مات رد حتى يقتل وتلك القدرة فلاتنكرها .

أقول : هذا مخصوص بماتقدم أعنی من محض الايمان محضاً .

الثامن والثمانون ماروا ه ايضاً نقلا عنه عن أحمد بن محمّد بن عيسى ومحمد بن الحسين بن أبی الخطاب عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر عن حماد بن عثمان عن محمّد بن مسلم قال: سمعت عمران بن أعين وأباالخطاب جميعاً يحدثان قبل ان يحدث أبو الخطاب ما أحدث: انهما سمعا أباعبدالله عليه السلام يقول فی حديث : وان الرجعة ليست بعامة ، وهی خاصة لايرجع الامن محض الايمان محضاً او محض الشرك محضاً .

التاسع والثمانون ماروا ه ايضاً نقلا عنه بالاسناد السابق عن حماد بن عثمان

مخالفان اند نميشدند) .

هشتادوهفتم : بازهم حسن بن سليمان ازعبدالرحيم قصير نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) اين را خواند : «خدا ازمؤمنان جان ومالشان را خريد درمقابل اينكه بهشت ازآنها است ، توبه ، ١١١» وفرمود : ميدانی مراد كيانند ؟ گفتم : مراد مؤمنين اند كه درراه خدا ميكشند وكشته ميشوند ، فرمود : نه ، هركه كشته شده باشد برميگردد تا بميرد ، وهركه مرده باشد برميگردد تا كشته شود ، اين ازقدرت خدا است منكرمشو .

مؤلف گويد : اين مخصوص مؤمنين خالص است ، چنانكه قبلاهم تذكرداديم .

هشتادوهشتم : ازمحمدبن مسلم نقل ميكند كه گفت : عمران بن اعين ، و ابو-الخطاب ــ پيش ازانحرافش ــ ميگفتند : شنيديم حضرت صادق (ع) درحديثی ميفرمود : رجعت عمومی نيست ، مخصوص مؤمن خالص و مشرك خالص است ، و ديگران بر نميگردند .

هشتادونهم : از زراره نقل ميكند كه گفت : مطالب مهمی ازقبيل رجعت و امثال

عن زرارة قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام عن هذه الامور العظام من الرجعة واشباهها ، فقال : ان الذی تسألون عنه لم یجیء أوانه بعد، و قد قال الله تعالی : « بل کذّبوا بمالم یحیطوا بعلمه و لمّا یأتهم تأویله » .

التسعون ما رواه ایضاً نقلا عنه عن یعقوب بن یزید و محمد بن الحسین و محمد بن عیسی بن عبید و ابراهیم بن محمد عن عمر بن اذینة عن محمد بن الطیار عن أبی عبد الله عليه السلام قال : فی قوله تعالی : « و یوم نحشر من کل امة فوجاً » قال : لیس أحد من المؤمنین قتل الا سیرجع حتی یموت ، ولا أحد من المؤمنین مات الا سیرجع حتی یقتل .

الحادی والتسعون ما رواه ایضاً نقلا عنه عن أحمد بن محمد بن عیسی عن الحسین بن سعید عن حماد بن عیسی عن الحسین بن المختار عن أبی بصیر قال : قال أبو جعفر عليه السلام : اینکر أهل العراق الرجعة ؟ قلت : نعم ، قال: سبحان الله أما یقرأون القرآن « و یوم نحشر من کل امة فوجاً » .

الثانی والتسعون ما رواه ایضاً نقلا عنه عن محمد بن الحسین عن عبدالله بن المغیرة عمن حدثه عن جابر بن یزید عن أبی جعفر عليه السلام فی قوله تعالی : « ولئن

آن از حضرت صادق (ع) پرسیدم ، فرمود : این چیزی که شما میپرسید هنوز وقتش نرسیده ، خداوند میفرماید : « بلکه چیزی را که بعلم آن نرسیده اند و هنوز تأویلش نیامده تکذیب میکنند ، یونس ، ٣٩ » .

نودم : ازمحمد بن طیار نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : « روزی که ازهرجمعی دسته‌ای . . . را محشور کنیم » فرمود : هرمؤمنی که کشته شده باشد بر میگردد تا بمرگ عادی بمیرد ، وهرمؤمنی که مرده باشد برمیگردد تا کشته شود .

نود و یکم : ازابو بصیر نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : اهل عراق رجعت را انکار میکنند ؟ عرض کردم : آری ؛ فرمود : سبحان الله ! ! مگر قرآن نمیخوانند که میفرماید : « روزی که ازهرجمعی دسته‌ای . . . را محشور کنیم » .

نود و دوم : ازجابر بن یزید نقل میکند که حضرت باقر (ع) در تفسیر این آیه :

قتلتم فی سبیل الله اومتم»قال : القتل في سبيل علی و ذ ريته ، وليس أحد يـؤمن بهذا الا وله‌قتلة وميتة ، انه من قتل ينشر حتى يموت،و من‌مات‌ينشرحتی‌يقتل . ورواه العياشی کما نقل عنه .

الثالث والتسعون ماروا ه ايضاً نقلا عنه عن محمد بن‌عیسی‌عن القاسم بن‌يحيی عن جده الحسن بن راشد عن محمد بن عبدالله بن الحسين قال:قال أبی لابي عبدالله عليه السلام : ماتقول‌في الكرة ؟ قال : اقول‌فيهاماقال الله عزوجل وذلك أن تفسيرها جاء الی رسول الله صلی الله علیه و آله قبل هذا فی‌قوله تعالی«تلك اذاً كرة خاسرة»اذارجعوا الی الدنيا ولم يقضوا دخولهم قال له أبی : «فانما هی زجرة واحدة ☆ فاذاهم بالساهرة» قال : اذاانتقم‌منهم وماتت الابدان‌بقيت الارواح ساهرة لاتنام‌ولاتموت .

الرابع والتسعون ماروا ه ايضاً نقلا عنه عن محمد بن‌عيسی عن الحسين بن

«اگردرراه خدا کشته شوید یا بمیرید (آمرزش ورحمت خدا ازآنچه جمع میکنند بهتر است ، آل عمران ، ۱۵۷» فرمود : علی (ع) وفرزندانش درراه خدا کشته شدند ، وهر مؤمنی که باین‌آیه ایمان داشته باشد کشته شدنی دارد و مرگی ، اگر کشته شده باشد زنده شود تابمیرد ، واگرمرده باشد زنده شود تا کشته شود . این حدیث راعیاشی‌هم نقل‌میکند .

نود وسوم : از محمدبن عبدالله بن حسین نقل‌میکند که گفت : پدرم بحضرت صادق (ع) عرض کرد : راجع برجعت ، چه میفرمائید ؟ فرمود : همانکه خدا فرماید ، و پیش ازاین تفسیرش برای پیغمبر(ص) آمده ، که دراین‌آیه میفرماید : «(گویند :)این بازگشتی زیان بار است ، نازعات ۱۲» این‌وقتی‌است که بدنیا برگردند ونتوانندکاری انجام دهند ، پدرم آیهٔ بعدخواند که : «فقط یك فریاد است که همان دم (ازگورهـا بیرون‌شده) روی زمین‌اند (البته این‌ترجمهٔ ظاهرآیه است اما درحدیث معنی دیگـری فرموده) نازعات ، ۱۳ ، ۱٤» فرمود : وقتی که‌ازآنها انتقام‌گیرند وبدنها بمیردروحها بیداربماند ، نه خواب رود ونه بمیرد .

نودوچهارم : ازجابر نقل‌میکند که حضرت‌باقر(ع) فرمود : امیرالمؤمنین‌وامام

سفيان عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبى جعفر عليه السلام قال : ان لعلي عليه السلام الى الارض كرّة مع الحسين عليه السلام يقبل برايته حتى ينتقم من بني امية و معوية وآل معوية ، ثم يبعث الله بأنصاره . يومئذ اليهم من الكوفة ثلثين ألفاً و من ساير الناس سبعين ألفاً فيقا تلهم بصفين مثل المرّة الاولى حتى يقتلهم ، فلايبقى منهم مخبر « الحديث » .

الخامس والتسعون مارواه ايضاً نقلا عنه عن موسى بن عمر بن يزيد عن عثمان بن عيسى عن خالد بن يحيى عن ابى عبد الله عليه السلام فى حديث قال : اتقوا دعوة سعد ، قلت : و كيف ذاك ؟ قال : انّ سعداً يكرّ حتّى يقاتل امير المؤمنين عليه السلام .

السادس والتسعون ما رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمى ايضاً فى رسالته نقلا من كتاب الواحدة عن محمد بن الحسن بن عبدالله عن جعفر بن محمد البجلي عن أحمد بن محمد بن الخالد البرقى عن عبدالرحمن بن أبى نجران عن عاصم بن حميد عن أبى حمزة الثمالى عن أبى جعفر عليه السلام فى حديث فى الرجعة يقول فيه : فيا عجباً من أموات يبعثهم الله أحياء مرّة بعد مرّة ، قد شهروا سيوفهم يضربون بها هام الجبابرة وأتباعهم حتى ينجز الله ماوعدهم «الحديث» .

حسين علیهما السلام باز گشتی بدنیا دارند ، باپرچم خویش بیاید تا از بنی امیه و معاویه و کسانش انتقام گیرد ، سپس خدا یاورانش را ـ سی هزار از کوفه و هفتاد هزار از ساير مردم ـ زنده کند ، تامثل دفعهٔ اول در صفین بجنگند ، ودشمنان رابکشند بقدری که احدی از آنها باقی نماند که شرح واقعه گوید « تا آخر حديث » .

نود و پنجم : از خالد بن یحیی نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حديثی فرمود ازدعوت «سعد» بپرهیزید ، گفتم : چه دعوتی ؟ فرمود: وی برمیگردد تابا امیر المؤمنین بجنگد .

نود و ششم : از ابو حمزهٔ ثمالی نقل میکند که حضرت باقر(ع) در حديث رجعت فرمود : شگفتا از مردگانی که خدا نوبتی پس از نوبتی زنده شان کند ! شمشیرها از غلاف بيرون كشند ، ومغز ستمکاران و پیروانشان رابشکافند تا خداوعده ای که بآن داده وفا کند « تا آخر حديث» .

السابع والتسعون ما رواه الحسن بن سلیمان ایضاً نقلا من کتاب سلیم بن قیس الهلالی الذی رواه عنه أبان بن أبی عیاش وقرأه جمیعه علی علیّ بن الحسین علیه السلام بحضور جماعة من أعیان الصحابة منهم أبوالطفیل فا قرأه علیه مولانا زین العابدین علیه السلام و قال : هذه احادیثنا صحیحة، قال أبان : لقیت أباالطفیل فی منزله فحدثنی فی الرجعة عن اناس من أهل بدر و عن سلمان والمقداد وأبی ذر وأبی بن کعب ، فعرضت الذی سمعته علی بن أبیطالب علیه السلام فقال هذا علم خاص من علمنا لا یسع الامة جهله ورد علمه الی الله ، ثم صدقنی بکل ما حدثونی فیها ؛ وتلی علیّ بذلك قرائة کثیرة وفسره تفسیراً شافیاً حتی صرت ماأنا بیوم القیمة اشدّ یقیناً منی بالرجعة « الحدیث » .

اقول : قد رأیت کتاب سلیم بن قیس المذکور وبقی عندی سنین کثیرة ، ولکن لم یحضرنی وقت جمع هذه الا حادیث فلذلك نقلت هذا الحدیث من رسالة الحسن بن سلیمان .

الثامن و التسعون ماروا الحسن بن سلیمان ایضاً فی رسالته فی باب الکرات

نود وهفتم : از کتاب سلیم بن قیس هلالی ـ که ابان بن ابی عیاش آنرا از سلیم روایت میکند ، وهمهٔ این کتاب را بر حضرت سجاد (ع) درحضور جمعی از بزرگان صحابه مانند «ابوطفیل» خواند وحضرت تصدیق کردند و فرمودند اینها حدیثهای ما است و همه صحیح است ـ نقل میکند که ابان گفت : ابوطفیل را در منزلش ملاقات کردم حدیث رجعت را از عده‌ای از اهل بدر ، و سلمان ، و مقداد ، وابوذر ، و ابی بن کعب روایت کرد ، من حدیث اورا برحضرت امیرالمؤمنین (ع) عرضه کردم فرمود : این از علوم خاص مااست ، که امت را نشاید از آن بی‌خبر باشند وعلمش را بخدا برگردانند ، سپس هرچه آنها گفته بودند تصدیق کرد ، ودر این باره مطالب بسیاری با تفسیر کافی فرمود ، بقدری که یقین من برجعت بسرحد یقینم بقیامت رسید « تا آخر حدیث » .

مؤلف گوید : من کتاب سلیم بن قیس را دیده ام ، چند سالی هم نزد من بود ، ولی چون اکنون در اختیارم نیست این حدیث را از کتاب حسن بن سلیمان نقل کردم .

نود وهشتم : از «عقبه» نقل میکند که گفت : ازحضرت صادق (ع) پرسیدم :

وحالاتها عن السيد الجليل بهاء الدين على بن عبد الحميد الحسينى بطريقه عن أحمد بن محمد الايادى رفعه الى أحمد بن عقبة عن أبيه عن أبى عبد الله عليه السلام انه سئل عن الرجعة أحقّ هى ؟ قال : نعم وذكر الحديث الى أن قال فيأتون أفواجاً قوم بعد قوم .

التاسع والتسعون ما رواه ايضاً نقلا من كتاب التنزيل عن أحمد بن محمد السيارى عن محمد بن خالد عن عمر بن عبد العزيز عن عبدالله بن نجيح اليمانى قال قلت لابى عبد الله عليه السلام : «كلا سوف تعلمون ثم كلا سوف تعلمون» قال : مرة فى الكرة واخرى في القيامة .

المائة ما رواه ايضاً نقلا عن مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين بن أبى الخطاب و يعقوب بن يزيد عن أحمد بن الحسن الميثمى عن محمد بن الحسن عن أبان بن عثمان عن موسى الحناط قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : أيام الله ثلثة ، يوم يقوم القائم ، ويوم الكرة ، و يوم القيامة

الاول بعد المائة ما رواه ايضاً نقلا عنه عن أحمد بن محمد بن عيسى عن على بن الحكم عن سيف بن عميرة عن أبى داود عن بريدة الاسلمى قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله: اذا سألت امتى عن المهدى يأتيها مثل قرن الشمس يستبشر به أهل السماء والارض ،

رجعت حق است ؟ فرمود : آرى . . . . . دسته دسته پشت سرهم بيايند .

نود و نهم : ازعبد الله بن نجيح نقل ميكند كه گفت : معنى اين آيه را ازحضرت صادق (ع) پرسيدم : « بس كنيد بزودى خواهيد دانست ، باز هم بس كنيد بزودى خواهيد دانست ، تكاثر ، ٣ ، ٤ » فرمود : يک مرتبه در رجعت است ، و يک مرتبه در قيامت .

صدم : از «موساى حناط» نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : روزهاى خدا (كه بحضرت موسى (ع) ميفرمايد : قوم خويش را متذكر روزهاى خدا كن) سه تا است : روز قيام حضرت قائم(ع) ؛ روز رجعت ، روز قيامت .

صد و يكم : از «بريده اسلمى» نقل ميكند كه پيغمبر (ص) فرمود : در آن ميان كه امت من سراغ حضرت مهدى را ميگيرند ، مانند خورشيد صبحدم طلوع كند واهل آسمان

فقلت : يارسول الله بعد الموت ؟ فقال : والله ان بعد الموت هدى وايماناً ونوراً ، فقلت : وأيّ العمرين أطول ؟ قال : الاخر بالضعف .

أقول : يحتمل أن يكون المراد بالموت موت الناس يعني أيخرج المهدي بعد ما مات أكثر الناس ؟ فقال : ان بعد الموت « الخ » و له احتمال آخر يأتي انشاء الله .

الثاني بعد المائة ما رواه نقلا عنه عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن عمر بن عبد العزيز عن جميل بن دراج عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : «واستمع يوم ينادي المنادمن مكان قريب * يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج» قال : هي الرجعة .

الثالث بعد المائة ما رواه ايضاً نقلا عنه عن احمد بن محمد وعبدالله بن عامر عن محمد بن خالد البرقي عن الحسين بن غنم عن محمد بن الفضيل عن أبي حمزة قال : قال أبو جعفر عليه السلام : كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول : من أراد أن

و زمين خرسند شوند ، عرض كردم : يا رسول الله ! اين بعد از مرگ است ؟ فرمود : بخدا ! پس ازمرگ هدايت وايمان ونوری است گفتم : كداميك از دو عمر طولانی تر است ؟ فرمود : دومی دوبرابر اولی است .

مؤلف گويد : شايد مراد از مرگ : مرگ مردم باشد ، يعنی راوی ميپرسد : ظهور آنجناب بعد ازمرگ بيشترمردم است ؟ ميفرمايد : بعد از مرگ آنان هدايت و ايمان ونوری خواهد بود ، واحتمال ديگری هم دارد كه خواهد آمد .

صدودوم : از جميل بن دراج نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) در تفسير اين آيه : «روزی كه جارچی ازجای نزديكی فرياد زند ، گوش فرادار ، روزی كه صيحه را بحق بشنوند ، اين روز بيرون شدن است ، ذاريات ، ٤١ ، ٤٢ » فرمود : اين در وقت رجعت است .

صدوسوم : از ابوحمزه ازحضرت باقر(ع) نقل ميكند كه امير المؤمنين (ع) فرمود : هر كه ميخواهد با پيروان دجال بجنگد با هر كس كه بر كشتن عثمان يا كشتن

يقاتل شيعة الدجال فليقاتل الباكی علی دم عثمان ؛ و علی دم أهل النهروان وان لقی الله مؤمناً بأنّ عثمان قتل مظلوماًلقی الله ساخطاً علیه ، ولا یدرك الدجال الا آمن به ، قیل : فان مات قبل ذلك ؟ قال : فیبعث من قبره حتی یؤمن به و أن رغم أنفه .

الرابع بعدالمائة ما رواه ایضا نقلا عنه عن السندی بن محمّدعن صفوان بن یحیی عن رفاعةبن موسی عنعبد اللهبن عطاء عن أبیجعفر عليه السلام ان علی بنالحسین عليه السلام قال : انّ هؤلاء العراقیین سألونی عنأمر ما كنت أری انّ أحداً عمله من أهل الدنیاغیری ؛ فقلت : عمّ سألوك ؟ فقال : سألونیعن الاموات متی یبعثون فیقاتلون الاحیاء علیالدین .

الخامس بعدالمائة مارواه ایضاً نقلاعنه عن أحمد بن محمّد عن ابن أبی نصر عن الحسین بن یزیدعن عماربن أبان عن عبدالله بن بكیر عن أبی عبدالله عليه السلام قال : كانّی بحمران بنأعین و میسربن عبدالعزیز یخطبان الناس بأسیافهما بین الصّفا و المروة .

«نهروانیها» گریسته جنگ کند (یعنی اینان از پیروان دجال اند) واگر کسی با این عقیده بمیرد که عثمان مظلوم کشته شده درحالی مرده که خدابر او غضبناک است ، و اگرتا وقت خروج دجال زنده ماند بوی ایمان آرد ، پرسیدند : اگرپیش از او بمیرد چطور ؟ فرمود:ازقبربیرونش آرند تا باو ایمان آورد ، اگرچه مایل نباشد .

صدوچهارم : ازعبد اللهبن عطااز حضرت باقر(ع) نقل میکند که حضرتسجاد (ع) فرمود : این عراقیها چیزی از من میپرسیدند که گمان ندارم احدی از اهل عالمغیر از من بداند ، عرض کردم : چهپرسیدند ؟ فرمود : گفتند : کی مرده ها زنده میشوند وبرسردین بازندهها میجنگند ؟ .

صدوپنجم : از عبداللهبن بکیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : گویا «حمران بن اعین . ومیسربن عبد العزیز» را می بینم که شمشیردست گرفته وبین صفاو مروه برای مردم خطبه میخوانند .

أقول :هذا لم یقع قطعاً وانما هو اخبار برجعتهما وقد تقدم التصریح برجعة میسر سابقاً .

السادس بعد المائة ما رواه ایضاً نقلا عنه عن محمّد بن الحسین بن أبی الخطاب عن محمّد بن سنان عن عمار بن مروان عن المنخل عن جابر عن أبی جعفر علیه السلام انه قیل لامیرالمؤمنین علیه السلام بعد ما أخبرهم بالرجعة یا أمیرالمؤمنین أحیوة قبل القیمة وموت ؛ فقال :نعم والله لكفرة من الكفرات بعد الرجعة أشدّ من الكفرات قبلها

السابع بعد المائة ما رواه ایضاً ؛ نقلا عنه عن محمّد بن عیسی بن عبید عن القاسم بن یحیی عن جده الحسن بن راشد عن ابی ابراهیم علیه السلام قال : لترجعون نفوس ذهبت، ولیقیضنّ قوم لقوم ، ومن عذّب بعذّب بعذابه ، ومن اغتیظ اغاظ بغیظه، ومن قتل اقتصّ بقتله ؛ ویردّ لهم اعداؤهم حتی یأخذوا بثارهم ، ثم یعمرون بعدهم ثلاثون شهراً ثم یموتون فی لیلة واحدة ثم ادرکوا ثارهم و شفوا أنفسهم و یصیر

مؤلف گوید : قطعاً این قضیه تا کنون واقع نشده ، پس باید مربوط بوقت رجعت آنها باشد چنانکه سابقاًهم رجعت «میسر» صریحاً ذکر شد .

صد و ششم : از جابر نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : چون حضرت امیر المؤمنین(ع)رجعت را برای مردم بیان کرد ، پرسیدند : مگر پیش از قیامت هم زنده شدن ومرگ دوباره‌ای هست؟ فرمود : آری ، بخدا ! یکی از کفرهای بعد از رجعت از کفرهای پیشین شدیدتر است .

صد و هفتم : ازحسن بن راشد نقل میکند که حضرت موسی بن جعفر(ع) فرمود : حتماً عده‌ای پس از مرگ زنده شوند ، و قطعاً جمعی بنفع جمع دیگر حکم کنند ، هر که کسی راعذاب کرده باشد درمقابل عذابش کنند ، وهر که ازدیگری خشمگین شده باشد وی راخشمگین کنند ، وهر که کشته شده باشد قاتلش را بکشد ، وستمگران زنده شوند تامظلومان ازآنها خونخواهی کنند ، وسی ماه پس ازآنان زندگی کنند ، سپس دریك شب همه بمیرند ، سپس از قاتلان خونخواهی کنند ، (ظاهراً این قسمت مربوط ببعداز مرگ است) ، و دلهای خویش شفادهند ، و دشمنان و ستمگران بسخت ترین آتشها

عدّوهم الى أشدّ النار عذاباً ؛ ثم يوقفون بين يدى الجبار عزّ و جلّ فيؤخذ لهم بحقوقهم .

الثامن بعدالمائة ما رواه ايضاً نقلا من كتاب تصنيف السيد الجليل الموفق بهاء الدين على بن عبد الكريم بن عبد الحميد الحسينى بطريقه عن على بن ابراهيم بن مهزيار انه رآى فى منامه قائلا يقول له: حج فى هذه السنة فانك تلقى صاحب الزمان، وذكر الحديث بطوله الى أن قال: اذا سار العباسى وبويع السفيانى يؤذن لولى الله فاخرج بين الصفا والمروة ، و احج بالناس وأجيء الى يثرب فاهدم الحجرة فاخرج من بها وهما طريان فأمر بهما تجاه البقيع، وامر بخشبتين يصلبان عليهما الى أن قال : قلت : يا سيدى مايكون بعد ذلك ؟ قال : الكرّة الكرّة ، الرجعة الرجعة ، ثم تلاهذه الآية:« ثم رددنالكم الكرّةوأمددناكم باموال و بنين وجعلناكم أكثرنفيراً » .

التاسع بعدالمائة ماروواه ايضاً قال : حدثنى الاخ الصالح الرشيد محمّد بن

بسوزند ، پس‌ازآن دربرابرخدای جباربایستند وحقوق خویش دریافت کنند .

صدوهشتم : ازکتاب علی‌بن‌عبدالکریم نقل‌میکند که علی‌بن مهزیار خواب دید کسی میگوید : امسال بحج برو که حضرت‌صاحب‌الزمان رامی‌بینی . .. . . . (پس‌ازآنکه رفت وبمقصدرسیددرضمن مطالب بوی فرمودند :)وقتی که «عباسی» (شخصی از اولاد عباس بن‌عبدالمطلب) حرکت کند ، و مردم با «سفیانی» (که از نسل ابوسفیان است) بیعت کنند ، امام‌زمانرارخصت‌ظهور دهند ، آنگاه‌میان‌صفاومروه ظاهرشود وبامردم‌حج گزارد ، وبمدینه آید ، آن‌حجره را خراب کند وآن‌دو نفر را ترو تازه بیرون کشد و دستور دهدروبروی قبرستان بقیع‌بدارشان آویزند . . . عرض کرد : سرورمن ! پس از آن‌چه‌می‌شود ؟ فرمود : بازگشت ، بازگشت ، رجعت ، رجعت ، سپس‌این آیه‌راخواند : «آنگاه برضدآنها دولت‌بشما دادیم ، وشمارا باموال واولاد مدد کردیم وعدد نفراتتان را زیادتر گرداندیم ، بنی‌اسرائیل ؛ ٦ »(آیه‌مربوط به‌بنی‌اسرائیل‌است وحضرت‌برجعت تأویل فرموده‌اند) .

صد و نهم : از«مفضل‌بن عمرو»درحدیثی طولانی در حالات حضرت مهدی(ع)و

ابراهيم بن محسن المطار آبادی قال : وجدت بخط أبی عن الحسين بن حمدان عن عمران بن الفرات عن محمد بن المفضل عن المفضل بن عمر عن الصادق عليه السلام في حديث طويل في احوال المهدی عليه السلام وخروجه ومن يخرج معه يقول فيه المفضل : ياسيدی فالاثنان وسبعون رجلا الذين قتلوا مع الحسين يظهرون معه ؟ قال : نعم يظهرون معه ، وفيهم الحسين في اثني عشر ألفاً مؤمنين من شيعة علی عليه السلام ، الی أن قال : ثم تظهر الدابة بين الركن والمقام فيكتب في وجه المؤمن مؤمن ، و في وجه الكافر كافر ، وذكر فيه اخراج ضجيعي رسول الله صلى الله عليه وآله و صلبهما و انزالهما اليه ، قال : فيحييهما باذن الله تعالى ويأمر الخلايق بالاجتماع ، ثم يقص عليهم قصص فعالهما بعدده عليهما ويلزمهما اياه فيعترفان به ، ثم يأمر بهما فيقتص منهما في ذلك الوقت بمظالم من حضر ، ثم يصلبهما على الشجرة قال المفضل : فقلت : ياسيدی هذا آخر عذابهما ، قال : هيهات يامفضل والله ليردن وليحضرن السيد الاكبر محمد رسول الله والصديق الاعظم أمير المؤمنين ، و فاطمة والحسن و الحسين والائمة عليهم السلام ، و كل من محض الايمان محضاً ومحض الكفر محضاً وليقتصن منهما بجميع المظالم ثم يأمر بهما فيقتلان كل يوم وليلة ألف قتلة ، ثم ذكر رجعتهم (ع) وانتقامهم من أعدائهم الی أن قال المفضل : يا مولای فان من شيعتكم من لايقول برجعتكم ؟ فقال الصادق عليه السلام : أماسمعوا قول جدنا رسول الله صلى الله عليه وآله و نحن ساير الائمة نقول :

بيان خروج وخصوصيات ياورانش ـ نقل ميكند كه ازحضرت صادق(ع) پرسيد : هفتاد ودو نفری هم كه درخدمت امام حسين(ع) بودند ظاهر میشوند ؟ فرمود : آری ، با دوازده هزار شيعهٔ علی(ع). . . . سپس ميان ركن ومقام آن جنبنده ظاهر شود ودرصورت مؤمن و كافر علامت نهد ، وآن دو نفررا از پهلوی پيغمبر(ص) بيرون كشد وبدار آويزد ، سپس پائين آورد وزنده شان كند ومردم را جمع كرده كارهای آنها را شرح دهد تا اقرار كنند و كيفرشان دهد پيغمبر(ص) ، علی(ع) حضرت فاطمه وساير ائمه(ع) وهر مؤمن خالص نيز زنده شود وازدشمنان انتقام گيرند . . . . . عرض كردم بعضی ازشيعيان رجعت را قبول ندارند ، فرمود : مگر آيهٔ قرآن را كه برجد ما نازل شده ومائمه هم بآن اقرار داريم نشنيده اند كه

«ولنذيقنهم من العذاب الادنى دون العذاب الاكبر» .

ثم قال الصادق عليه السلام : يامفضل من أين قلت برجعتنا ومقصّرة شيعتنا تقول : معنى الرجعة ان يرد الله الينا ملك الدنيا ويجعله للمهدى ويحهم متى سلبنا الملك حتى يرد علينا ، قال المفضل : لا والله ماسلبتموه لانه ملك النبوة والرسالة والوصية والامامة ، فقال الصادق عليه السلام : لوتدبّر شيعتنا القرآن لما شكّوا في فضلنا أماسمعوا قول الله عزّ وجل «ونريد ان نمنّ على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين ☆ ونمكّن لهم في الارض ونرى فرعون وهامان وجنودهما منهم ماكانوا يحذرون» والله يامفضل ان تنزيل هذه الاية في بني اسرائيل وتأويلها فينا وان فرعون وهامان تيم وعدى .

ثم ذكر قيام الائمة عليهم السلام واحداً واحداً الى رسول الله صلى الله عليه وآله وشكوى كل واحد منهم مما فعل به من قتله وظلمه ، قال المفضل : فقوله : «ليظهره على الدّين كله» ؟ قال : انما يظهر على الدين كله في هذا اليوم وهذه الرجعة .

ميفرمايد : «ازعذاب نزديكتر پيش از آن عذاب بزرگتر بآنها بچشانيم ، سجده ، ٢١» اى مفضل تو از كجا برجعت معتقد شدى درصورتى كه شيعيان كوتاه فكرما ميگويند : رجعت عبارت ازاين استكه خداوند ملك و قدرت دنيا را بما برگرداند وبحضرت مهدى (ع) دهد ؟ كى ملك وسلطنت «واقعى» را از ما گرفت كه دوباره برگرداند ؟ ! گفتم نه سرور من ! اين ملك پيمبرى ووصايت وامامت است وهيچگاه ازشما گرفته نشده ، فرمود :اگر شيعيان مادر قرآن تدبروتأمل مى كردند درفضل ما شك نمى كردند ، مگرخدا نميفرمايد : «مى خواهيم بر آنان كه درزمين ضعيف شمرده شدند منت نهيم ، امام ووارثشان قرار دهيم ، درزمين مستقرشان كنيم و بدست آنها بفرعون وهامان وسپاهشان آن چيز برا كه از آن ميترسند بنمايانيم ، قصص ، ٦» بخدا ! اى مفضل اين آيه راجع به بنى اسرائيل نازل شده اما تأويلش راجع بما است ، و فرعون وهامان (بحساب تأويل) ابوبكر وعمرند ، سپس قيام يك يك ائمه (ع) و شكايت آنها را از ستمها شرح ميدهد ، مفضل گويد : عرض كردم اين آيه : «تا اين (دين) را برهمهٔ أديان غلبه دهد» مربوط بچه وقت است ؟ فرمود : درهمان روز رجعت آنرا برساير اديان غلبه خواهد داد .

العاشر بعدالمائة ما رواه ايضاً عن أمير المؤمنين عليه السلام انه خطب الناس فقال : امرنا صعب مستصعب الى قال : يا عجباً كل العجب بين جمادى ورجب ، فقيل : ما هذا العجب ؟ فقال : مالى لا أعجب وقد سبق القضاء فيكم وأىّ عجب أعجب من أموات يضربون هام الاحياء ! والذى فلق الحبة وبرىء النسمة لكانى انظر اليهم قد تخللوا سكك الكوفة قدشهرو اسيوفهم على عواتقهم، يضربون كل عدوّ لله ولرسوله وللمؤمنين ، وذلك قول الله عزوجل : « لاتتولوا قوماً غضب الله عليهم قد يئسوا من الاخرة كمايئس الكفار من اصحاب القبور » الى أن قال : فيومئذ تأويل هذه الاية :«ثم رددنا لكم الكرة عليهم» .

الحادى عشر بعدالمائة ماروواه ايضاً عن امير المؤمنين عليه السلام فی حديث طويل انه قال في ذكر خروج المهدى عليه السلام ووقايع آخر الزمان : وينادى مناد من ناحية المشرق ياأهل الهدى اجتمعوا وينادى مناد من ناحية المغرب يا أهل

صدودهم : ازامير المؤمنين روايت ميكند كه در خطبه‌ای فرمود : امرما سخت و دشوار است . . . شگفتا ! همهٔ شگفتی ميان‌ماه جمادی‌ورجب است ، پرسيدند : چه‌امر عجيبی است ؟ فرمود : چگونه تعجب نكنم با اينكه قضا و قدر دربارهٔ شما جاری شده چه‌چيزی عجيب تر از اين است‌كه مردگان شمشير بر سرزندگان زنند ؟ ! بآن كسيكه دانه را شكافت‌وبندگان را آفريد ! گوياآنهارا می‌بينم كه باشمشيرهای كشيده در كوچه‌های كوفه ميگردند ، و هر كس دشمن خدا و پيغمبر و مؤمنين باشد ميزنند ، و اين تأويل اين آيه است : «با جمعيتی كه خدا بر آنها غضب كرده طرح دوستی نريزيد ، اينان‌از آخرت نا اميد شده اند ، چنانكه كفار ازمردگان قبرستان نااميدند ، ممتحنه ؛ ١٣» تأويل اين آيه‌هم آن‌روز است : «سپس برضد آنها بشمادولت داديم ، بنی اسرائيل ، ٦»

صدويازدهم : درحديث طولانی ديگر نقل‌ميكند كه حضرت اميرالمؤمنين (ع) در شرح خروج حضرت مهدی (ع) وحوادث آخر الزمان ـ فرمود : شخصی از طرف مشرق فرياد زند : ای اهل هدايت گردآئيد ، وشخص ديگر ازطرف مغرب فريادزند:

الضلال اجتمعوا ويفرق بين الحق والباطل تخرج الدابة و تقبل الروم الى قرية بساحل البحر عند كهف الفتية ، ويبعث الله الفتية من كهفهم واليهم رجل يقال له مليخا ، فيبعث احدابنيه الى الروم فيرجع بغير حاجة ، ثم يبعث الاخر فيرجع بالفتح ثم يبعث الله من كل امة فوجاً ليريهم ما كانوا يوعدون ، فيومئذ تأويل هذه الاية «ويوم نبعث من كل امة فوجاً» ونسير الصديق الا كبر براية الهدى و السيف ذي الفقا ر حتى ينزل دار الهجرة وهى الكوفة الى أن قال : وعدة أصحابه ثلثمائة وثلثة عشر منهم تسعة من بنى اسرائيل، وسبعون من الجن، وسبعون الذين عصموا النبى صلى الله عليه وآله اذهجمت عليه مشركو قريش و عشرون من اهل اليمن فيهم المقداد بن الاسود و مائتان و أربعة عشر كانوا بساحل البحر فبعث اليهم نبى الله برسالة فأتوا مسلمين «الحديث» .

الثاني عشر بعد المائة ما رواه الكّليني فى كتاب الجنايز فى باب مايعاين المؤمن و الكافر عن محمد بن يحيى عن أحمدبن محمد عن محمدبن سنان

اى گمراهان گرد آيد ، آنگاه حق و باطل جدا شود آن جنبنده بيرون آيد وروميان بطرف قريه‌اى كنار دريا كه اصحاب كهف درآنجا بند روند ، وخدا اصحاب كهف را ـ كه نام رئيسشان «مليخا» است ـ زنده فرمايد ، يكى ازدو پسرش را براى فتح روم فرستد بدون اخذ نتيجه برگردد ، دومى را فرستد فاتح بازگردد ، سپس خدا ازهر جمعى دسته‌اى را محشور كند تا آنچه وعده‌شان دادند بآنان بنمايد ، آنروز تأويل اين آيه است : «روزى كه از هرجمعى دسته‌اى . . . را محشور كنيم» و «صديق» اكبر (حضرت اميرع) با پرچم هدايت وذوالفقار حركت كند تادر كوفه منزل كند . . . . . عدد اصحاب او سيصدو سيزده نفر اند نه نفر ازبنى اسرائيل ، هفتاد نفر از جنيان ، هفتاد نفر : آنان كه پيغمبر (ص) را از هجوم مشركين قريش حفظ كردند ، بيست نفر ازاهل يمن كه از جمله آنها است مقداد بن اسود ، ودويست وچهارده نفر آنها كه در كنار دريا بودند ، پيغمبر خدا قاصدى فرستاد و دعوتشان كرد همه مسلمان شدند «تاآخر حديث» .

صدو دوازدهم : كلينى ازعمار بن مروان نقل ميكند كه شخصى گفت حضرت صادق

عن عمار بن مروان عمن سمع أبا عبدالله عليه السلام يقول : و ذكر حال المؤمن بعد الموت الى ان قال : فاذا وضع في قبره فتح له باب من أبواب الجنة قال : ثم تزور آل محمد في جبال رضوى يأكل من طعامهم و يشرب من شرابهم و يتحدث معهم في مجالسهم ، حتى يقوم قائمنا أهل البيت ، فاذا قام قائمنا بعثهم الله فأقبلوا معه يلبون زمراً ، فعند ذلك يرتاب المبطلون و يضمحل المحلون و نجى المقربون «الحديث» .

قال في القاموس رجل محل منهك للحرام ولا يرى للشهر الحرام « انتهى» و المقربون بفتح الراء الذين لا يستعجلون هم المقربون أو بكسر الراء الذين يقولون الفرج قريب .

الثالث عشر بعد المائة ما رواه سعد بن عبد الله في مختصر البصائر على ما نقل عنه عن أحمد بن محمد عن أحمد بن عبد الله بن قبيصة عن أبيه عن بعض رجاله عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزو جل : « يوم هم على النار يفتنون » قال : يكرّون في الكرّة كما يكرّ الذهب حتي يرجع كل شيء الى شبهه يعني الى حقيقته .

(ع) دربيان حال مؤمن بعدازمرگ فرمود : هنگامی که اورادرقبر گذارند یکی ازدر های بهشت برویش گشوده شود سپس در کوهه‌ای «رضوی» آل محمد علیهم السلام‌را ببیند ازغذا و آبشان بخورد ، وباآنان همنشین وهمزبان باشدتاقائم مااهلبیت قیام کند ،آنگاه خدا مؤمنان رازنده کند تادرحضور او روند ودسته دسته دعوتش‌را اجابت کنند آندم باطل‌خواهان بشك‌افتند وگنهکاران پامال شوند و « مقربان» ـ یعنی آنها که (در امر امام زمان ع) تعجیل نمیکردند یا آنها که میگفتند : فرج نزدیك است ـ نجات یابند «تا آخرحدیث» .

صدو سیزدهم : سعدبن عبدالله در کتاب «مختصرالبصائر» نقل‌میکند که‌حضرت صادق (ع) درتفسیراین آیه : «روزی که آنان برآتش گداخته شوند ، ذاریات ۱۳ » فرمود : در رجعت برمیگردند چنانکه طلابحالت سابق بر میگردد ، تاهر چیزی‌بحقیقت خودباز گردد .

اقول : لعله اشارة الى مزج الطينين ثم تمييز همافى الرجعة ؛ اوالمراد امتحانهم حتى يظهر حقايقهم .

الرابع عشر بعد المائة ما رواه ایضاً فيه عن محمد بن الحسين بن أبى الخطاب عن وهب بن حفص عن أبى بصير قال : قلت لابى عبد الله عليه السلام : انانتحدث ان عمر بن ذر لا يموت حتي يقاتل قائم آل محمد ، فقال : ان مثل أبن ذرمثل رجل كان في بني اسرائيل يقال له عبد ربه ، و كان يدعو أصحابه الى ضلالة فمات ، فكانوا يلوذون بقبره و يتحدثون عنده اذخرج عليهم من قبره ينفض التراب من رأسه و يقول لهم : كيت و كيت .

اقول : المراد ان ابن ذر يحيى بعد موته و يقاتل القـايم فى الرجعة . فيقال له لا يموت حتى يقاتل يعنى في الرجعة .

الخامس عشر بعد المائة ما رواه العياشى فى تفسيره على ما نقل عنه بعض ثقات الاصحاب عن زرارة قال : قال أبوجعفر عليه السلام كل . نفس ذائقة الموت ، لم يذق

مؤلف گوید : شاید مراد این باشد که طینتهای پاك و نا پاك که بهم مخلوط شده در رجعت جدا میشود ، یا اینکه آزمایش شوند تا حقیقت هریك روشن گردد .

صدو چهاردهم : بازهم سعدبن عبدالله ازابو بصیرنقل میکند که گفت : بحضرت صادق(ع)عرض کردم : میان ما معروف است که «عمر بن ذر» نمیمیرد تا با قائم آل محمد جنگ کند ؟ فرمود : مثل وی مثل مردی اسرائیلی ـ بنام «عبدربه» ـ است که اصحابش را بگمراهی دعوت میکرد بعد از مرگش پیروانش بقبرش پناه میبردند وآنجا باهم گفتگو میکردند ، تا اینکه روزی ازقبر بیرون آمد ، گرد وخاك ازسرافشاند وچنین و چنان گفت .

مؤلف گوید : مراد این است که «عمربن ذر» پس ازمرگ زنده شودودررجعت با حضرت قائم (ع) جنگ کند ، و اینکه مردم گویند : نمیرد تا باوی جنگ کند مراد موقع رجعت است .

صدو پانزدهم : «عیاشی» در تفسیر از زراره نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : هر کس بناچارمرگ رامیچشد ، آنکس هم کشته شده ومرگ رانچشیده باید

الموت من قتل و قال : لا بدان یرجع حتی یذوق الموت .

السادس عشر بعد المائة ما رواه ایضاً فیه عن سیرین قال : کنت عند ابی عبدالله علیه السلام اذ قال : ما یقول الناس فی هذه الآیة : « و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت » ؟ قلت : یقولون لا قیامة و لا بعث و لا نشور ، فقال : کذبوا و الله انما ذلك اذا قام القائم و کرّ المکرّون ، فقال أهل خلافکم : قد ظهرت دولتکم یا معشر الشیعة و هذا من کذبکم تقولون : رجع فلان و فلان ؛ لا و الله لا یبعث الله من یموت ؛ ألا تری انهم قالوا: « و اقسموا بالله جهد ایمانهم » کانت المشرکون أشدّ تعظیماً باللات و العزی من أن یقسموا بغیرها فقال الله تعالی: « بلی وعداً علیه حقاً » .

السابع عشر بعد المائة ما رواه ایضاً فیه عن ابی بصیر قال : سألت أباجعفر علیه السلام عن قول الله عزّ و جلّ : « انّ الله اشتری من المؤمنین أنفسهم و

بر گردد تا بچشد .

صد و شانزدهم : بازهم «عیاشی» از «سیرین» نقل میکند که گفت : خدمت حضرت صادق (ع) بودم . فرمود : مردم در بارهٔ این آیه چه میگویند : «بخدا قسم خوردند ، قسمهای مؤکد که هر کس بمیرد خدا زنده‌اش نمیکند ، نحل ، ۳۸» گفتم : میگویند مربوط بانکار قیامت و حشر و نشر است ، فرمود : بخدا ! دروغ میگویند ، مربوط برجعت است که چون حضرت قائم (ع) قیام کند وعده‌ای بر گردند ، سنیان گویند : دولت شما شیعیان ظاهر شد ، و این هم از دروغ شما است که میگوئید فلان و فلان زنده شدند ، و قسم میخورند که هر کس بمیرد خدا زنده‌اش نمیکند ، مگر نمی بینی که میفرماید : «بخدا ، قسم خوردند . . . » مشرکین منکر قیامت به «لات وعزی» قسم میخورند ، و برای آنها بیش از خدا احترام قائل‌اند ، خداوند هم در رد همان مخالفین شما میفرماید : «چرا ، وعده‌ای است برخدا ثابت» .

صد و هفدهم : از ابو بصیر نقل میکند که گفت : تفسیر این آیه را از حضرت صادق (ع) پرسیدم : «خدا از مؤمنان جان و مالشان را خرید (درمقابل اینکه) بهشت از آنها است

أموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون » الى آخر الآية فقال: ذلك في الميثاق ، ثم قرءت « التائبون العابدون» فقال : لا تقرء ذلك ولكن اقرء « التائبين العابدين » الى آخر الآية ثم قال : اذا رأيت هؤلاء فهم الذين اشترى منهم أنفسهم و أموالهم يعني في الرجعة ، ثم قال أبو جعفر عليه السلام : ما من مؤمن الا وله ميتة وقتلة ، من مات يبعث حتى يقتل ، و من قتل يبعث حتي يموت.

الثامن عشر بعد المائة ما رواه أيضاً فيه عن رفاعة بن موسى قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : اول من يكر الى الدنيا الحسين بن علي وأصحابه ويزيد بن معوية و أصحابه ، فيقتلهم حذو القذة بالقذة ، ثم قرء أبو عبد الله عليه السلام « ثم رددنا لكم الكرة عليهم و أمددناكم بأموال وبنين و جعلناكم أكثر نفيراً » .

التاسع عشر بعد المائة مارواه الشيخ ابو الفتح الكراجكي في كتاب كنز الفوائد على ما نقل عنه قال : روى الحسن بن أبي الحسن الديلمي باسناده الى محمد

درراه خدا جنگ میکنند ، میکشند و کشته میشوند ، سورهٔ توبه ، آیه ۱۱۱» فرمود : این معامله درعالم ذربوده ، سپس آیهٔ بعدراخواندم : «التائبون العابدون . . .» (یعنی مؤمنان عبارت اند ازتوبه کنان ؛ و عبادتکاران. . .) فرمود : چنین بخوان : «التائبین العابدین . . . » آنگاه فرمود : هرگاه این توبه کنندگان و عبادتکاران و و را دیدی بدان هم آنهایند که خدا جان ومالشان راخریده ـ یعنی دررجعت ـ هیچ مؤمنی نیست جز اینکه مردنی دارد ، و کشته شدنی ، هر که بمیرد زنده شودتا کشته گردد ، وهر که کشته شود ، زنده گردد تابمیرد .

صدوهیجدهم : از «رفاعة بن موسی» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : اول کسی که بدنیا برمیگردد حسین واصحاب اویندویزید ویارانش ، آنگاه بدون ذره‌ای کم و زیاد ازآنان انتقام گیرد ، چنانکه درقرآن میفرماید : «سپس برضدآنها دولت بشما دادیم ، و بمال و اولاد مددتان کردیم ، و عدد افرادتان را زیادتر کردیم ، بنی اسرائیل ، ٦» .

صدونوزدهم : شیخ ابوالفتح کراجکی درکتاب «کنزالفوائد» روایت میکند

بن علي عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : « أفمن وعدناه وعداً حسناً فهو لا قيه » قال : الموعود علي بن أبيطالب ، و عده الله أن ينتقم له من أعدائه في الدنيا ، و وعده الجنة له ولاوليائه في الاخرة .

العشرون بعد المائة ما رواه الكشي في كتاب الرجال عن محمد بن الحسن بن بندار القمي من كتابه بخطه عن الحسن بن أحمد المالكي عن جعفر بن فضيل عن محمد بن الفرات عن الاصبغ انه سمع أمير المؤمنين عليه السلام يقول على المنبر : أنا سيدالشيب وفيّ سنة من ايوب ؛ و الله ليجمعن الله لي شملي كما جمعه لايوب .

أقول : قد تقدم ان الله أحيي لايوب من مات من أهله ، و رواه العياشي في تفسيره على ما نقل عنه عن مسعدة بن صدقة عن الصادق عليه السلام .

الحادي و العشرون بعد المائة ما رواه الكليني في الروضة عن الحسين بن محمد و محمد بن يحيى عن محمدبن سالم بن ابى سلمة عن الحسن بن شاذان الواسطي قال : كتبت الي أبي الحسن الرضا عليه السلام اشكو اليه جفاء أهل واسط

که حضرت صادق (ع) درتفسیر این آیه « آیا آنکس که وعدهٔ نیکش داده ایم و بـآن خواهد رسید (مثل کسی است که ازمتاع زندگی این دنیابرخوردارش کرده‌ایم) ؟ قصص ٦١» فرمود : آنکس که وعدهٔ نیکش داده اند علی بن ابیطالب (ع) است کـه خـدا وعده‌اش داده دردنیا ازدشمنانش انتقام گیرد ، و درآخرت خود و دوستانش را وارد بهشت کند .

صدو بیستم : «کشی» در کتاب «رجال» از «اصبغ» روایت میکند که گفت : امیرالمؤمنین (ع) بالای منبرفرمود : من‌بزرگ موسفیدانم ، ودرمن نمونه ای از ایوب است ، بخداقسم خدا پراکندگی‌مراجمع کند چنانکه ازایوب را جمع کرد .

مؤلف گوید : سابقاً گذشت کـه خداوند کسان ایوب را که مرده بودند زنـده فرمود :این‌حدیث را «عیاشی» هم درتفسیرازحضرت صادق (ع) نقل‌میکند .

صدو بیست‌ویکم : کلینی‌ازحسن‌بن‌شاذان‌روایت میکند که گفت : نامه‌ای‌بحضرت رضا (ع) نوشتم و ازستم اهل «واسط» وهجومشان برمن شکایت کردم ، زیرا جمعی از

و حملهم على وكانت عصابة من العثمانية تؤذيني، فوقع بخطه ان الله جل ذكره أخذ ميثاق اوليائنا على الصبر فى دولة الباطل ، فاصبر لحكم ربك فلو قد قام سيد الخلق لقالوا : « يا ويلنا من بعثنا من مرقد نا هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون » .

الثاني و العشرون بعد المائة ما رواه أصحابنا فى المزار كالشهيد والمفيد وابن طاووس و غيرهم فى زيارة القائم عليه السلام فى السرداب : و وفقني يارب للقيام بطاعته والمثوى في خدمته ، فان توفيتني قبل ذلك فاجعلني ممن يكر فى رجعته ويملك فى دولته و يتمكن فى ايامه .

الثالث و العشرون بعد المائة مارووه ايضاً فى زيارة اخرى له عليه السلام : وان أدركني الموت قبل ظهورك فأتوسل بك الى الله ان يصلى على محمد و آله ، و ان يجعل لى كرة فى ظهورك ، ورجعة فى ايامك ، لا بلغ من طاعتك مرادى ؛ وأشفي من أعدائك فؤادى .

عثمانيها مرا آزار ميدادند ، حضرت بخط خويش مرقوم فرمود : خداوند از دوستان ما پيمان گرفته كه دردولت باطل صبر كنند ، نسبت بحكم پروردگارت صابرباش ، كه چون آقاى مردم قيام كند ستمگران گويند : «اى واى برما ، كه مارا ازخوابگاه خويش بر انگيخت ؟ اين همان است كه خداى رحمان وعده ميداد وپيمبران راست ميگفتند» .

صدو بيست و دوم : جمعى ازعلماى ما ـ مثل شهيد ، مفيد ، ابن طاووس وغيره در زيارت حضرت قائم (ع) درسرداب مطهر نقل ميكنند كه بگو : پروردگارا ! مرا توفيق ده كه بطاعت اوقيام كنم ، ودرخدمت اوثابت باشم ، واگرپيش ازآنكه ظهور كند جانم را گرفتى مرا ازآنان قرارده كه در رجعت وى برميگردند ، و دردولتش حكومت ميكنند ودردورانش قدرت مى يابند .

صدو بيست سوم : بازهم علما درزيارت ديگر آنجناب چنين مينويسند : اگرپيش ازظهورت مرگ گريبان مرا گرفت ترابدرگاه خداشفيع ميكنم كه بر محمد وآلش درود فرستد وهنگام ظهورت مراباز گرداند ودررجعتت زنده ام فرمايد تا از اطاعت تو مراد خويش برگيرم ، وازدشمنانت سينه ام راشفادهم» .

الرابع والعشرون بعد المائة ماروه ايضاً فی زيارة اخرىله عليه السلام : اللهم أرنا وجه وليك الميمون فی حيوتنا و بعد المنون ، اللهم انی ادين لك بالرجعة بين يدیصاحب هذه البقعة .

الخامس و العشرون بعد المائة ما رووه ايضاً في الزيارات عن الصادق عليه السلام انه قال : من دعا الله أربعين صباحاً بهذاالعهد كان من انصار قائمنا ؛ فان مات قبله أخرجه الله من قبره وأعطاه بكل كلمة الف حسنة ، ثم ذكر الدعاء .

السادس و العشرون بعد المائة ما رواه الشيخ ابوالفتح الكراجكی فی كنز الفوائد عن محمد بن العباس بن مروان و هو ثقة عن علی بن عبد الله بن أسد عن ابراهيم بن محمد عن أحمد بن معمر عن محمد بن الفضيل عن الكلبی عن أبی صالح عن ابن عباس فی قوله تعالی : ان نشأ ننزّل عليهم من السماء آية فظلّت أعناقهم لها خاضعين » قال : هذه نزلت فينا وفي بنی امية يكون لنا عليهم دولة ، فتذلّ أعناقهم لنا بعدصعوبة و هواناً بعدعزّ .

صدو بيست‌وچهارم : بازهم‌درزيارت‌ديگر آنجناب چنين‌نقل‌ميكنند: «خداوندا ! روی مبارك ولی‌خود را دراين‌دنيا وبعدازمرگ بمابنما ، خداوندا ! من‌دربرابر صاحب اين بارگاه اقرارميكنم‌كه رجعت جزء عقايد دينی‌من‌است .

صدو بيست‌وپنجم : بازهم‌روايت ميكنند كه حضرت‌صادق(ع)فرمود: هر كه‌چهل صبحگاه‌عهدخويش‌باامام‌زمان‌تازه كندوعهدنامهٔاورابخواندازياوران آنجناب‌باشد ، واگر پيش ازخروج اوبميرد خداوند از قبر بيرونش آورد ، ودر مقابل هر كلمه‌ای‌هزارحسنه بوی عطاكند ، وعهدنامه دركتب زيارات ثبت است .

صدو بيست‌وششم : شيخ ابوالفتح كراجكی در كتاب« كنزالفوائد» نقل‌ميكند كه ابن‌عباس در تفسير اين‌آيه : اگربخواهيم نشانهٔ‌ای ازآسمان‌برآنها بفرستيم كـه گردنهايشان در برابرش رام وخاضع شود ، شعرا ، ٤» گفت : اين‌آيه دربارهٔ ما وبنی اميه است ، كه ما برآنان‌حكومت ودولتی‌يابيم كه پس‌از گردنكشی رام‌ماشوند،وپس ازعزت خوار گردند .

السابع و العشرون بعد المائة مارواه الحسن بن‌سليمان نقلا من كتاب المشيخة للحسن بن محبوب عن محمد بن سلام عن أبي جعفر عليه السلام قال : فی قوله تعالی : «ربنا أمتّنا اثنتين و أحييتنا اثنتين » قال : هو خاص لا قوام في الرجعة بعد الموت ويجرى فی القيامة .

الثامن والعشرون بعد المائة ما رواه سعد بن عبد الله فی رسالته فی أنواع آيات القرآن برواية ابن قولويه علی ما نقل عنه قال : قال أبو جعفر عليه السلام : نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية هكذا : « فان للظالمين آل محمد حقهم عذاباً دون ذلك» يعنى عذاباً فی الرجعة .

التاسع والعشرون بعد المائة ماروا‌ه العياشی فی تفسيره علی ما نقل عنه عن جابر عن أبی جعفر عليه السلام فی قوله تعالی «الذين لا يؤمنون بالاخرة قلوبهم منكرة» يعنى لا يؤمنون بالرجعة انها حق .

وعن أبی حمزة عن أبی عبد الله عليه السلام (أبی جعفر خ ل) مثله .

الثلاثون بعد المائة ما رواه الكراجكی فی كنز الفوائد عن محمد بن العباس

صدو بیست وهفتم : حسن بن سلیمان از محمد بن سلام نقل میکند که حضرت باقر (ع) درتفسیر این آیه . «پروردگارا ! مارا دوبار میراندی ودو بار زنده کردی ، غافر ، ۱۱» فرمود : این مخصوص عده‌ایست که بعد از مرگ در رجعت زنده میشوند و در قیامت هم « جریان » دارد (یعنی در باره رجعت نازل شده و با قیامت هم قابل تطبیق است) .

صدو بیست وهشتم : سعد بن عبدالله ازحضرت باقر (ع) نقل میکند که فرمود : جبرئیل این آیه‌را چنین نازل کرد: «آنها که حق آل‌محمد راگرفتند عذابی غیراز این (یا نزدیکتر ازاین)دارند»واین‌عذاب در رجعت است .

صدو بیست و نهم : «عیاشی» در تفسیر این آیه : «آنها که بآخرت ایمان‌ندارند دلهاشان بانکار خوگرفته ، نحل ، ۲۲» ازجابر نقل‌میکند که حضرت باقر(ع) فرمود : یعنی آنها که برجعت ایمان ندارند . از ابوحمزه‌هم نظیر این‌حدیث‌را نقل‌میکند .

صدو سی‌ام : «کراجکی» در کتاب کنز الفوائد از فضل‌بن عباس نقل‌میکند که

عن علی بن محمد عن أبی جميلة عن الحلبی وعن علی بن الحكم عن أبان بن عثمان عن الفضل بن عباس عن أبی عبد الله عليه السلام فی قوله تعالى : «فدمدم عليهم ربهم بذنبهم فسوّاها» قال : فی الرجعة «ولايخاف عقبيها» قال : لايخاف من مثلها اذا رجع .

اقول : الظاهر ان المراد بربهم و هو أمير المؤمنين عليه السلام ليعود اليه ضمير يخاف ويناسب التفسير .

الحادی والثلاثون بعد المائة ما رواه الصدوق فی معانی الاخبار عن أبيه عن سعد عن البرقی عن محمد بن علي عن سفيان عن فراش عن الشعبی قال : قال ابن الكوا لعلی يا امير المؤمنين أرأيت قولك : العجب كل العجب بين جمادی ورجب قال : ويحك يا أعور جمع اشتات ونشر أموات وحصد نبات ، وهنات بعد هنات ؛ مهلكات مبيرات لست انا ولا أنت هناك .

اقول : حمل الصدوق آخر الحديث على التقية . فقال : ان امير المؤمنين عليه السلام اتّقی ابن الكوا فی هذا الحديث لانه كان غير محتمل لاسرار آل محمد عليهم السلام «انتهی» ويمكن أن يكون اشارة الی رجعة بعض الشيعة و أعدائهم فی زمن المهدی

حضرت صادق (ع) در تفسير اين آيه : «پروردگارشان بسزای گناهانشان هلاكشان كرد و ديارشان را هموار كرد ، شمس ، ١٤» فرمود : اين در رجعت است ، و بعد كه ميفرمايد : (و از عاقبت آن بيم ندارد) يعنی چون بر گردد از مثل آن باك ندارد .

صدوسی و يكم : صدوق در كتاب معانی الاخبار از «شعبی» نقل ميكند كه «ابن كوا» بعلی (ع) گفت : اينكه شما ميفرمائيد : «عجب ، همهٔ عجب ميان ماه جمادی و رجب است» يعنی چه ؟ فرمود : وای بر تو ای يك چشم ، گرد آمدن پرا كنده‌ها ، وزنده شدن مردگان و درو گياهان ، ووقايع ناگفتنی ديگری است كه هلاك ميكند و ازبين ميبرد ، آنجا نه من هستم و نه تو .

مؤلف گويد : مرحوم صدوق آخر حديث را (كه ميفرمايد : نه من هستم و نه تو) حمل برتقيه كرده ميفرمايد : چون «ابن كوا» تاب تحمل اسرار آل محمد را نداشت حضرت باتقيه صحبت كرده . ولی ممكن است تقيه نباشد ومراد اين باشد كه بعضی ازشيعيان

عليه السلام ، وان ذلك يكون بين جمادى و رجب ؛ و اما رجعة أمير المؤمنين عليه السلام فهى متأخرة عن هذه الرجعة كما يأتى ، ولعلها لايكون بين جمادى ورجب ؛ فلاحاجة الى التأويل بالحمل على التقية ، وقد تقدم مايدل على مضمون الباب ويأتي مايدل عليه ، فان أحاديث هذه الابواب كلها متعاضدة فى الدلالة ، وقد عرفت وجه افراد هذا الباب عما بعده والله الموفق .

الباب العاشر

فى ذكر جملة من الاخبار المعتمدة الواردة فى الاخبار بالرجعة لجماعة من الانبياء و الائمة عليهم السلام

الحديث الاول مما يدل على ذلك ما رواه الشيخ الجليل رئيس المحدثين أبوجعفر محمد بن علي بن بابويه فى كتاب من لايحضره الفقيه فى باب المتعة بطريق القطع والجزم من غير حوالة على سند حيث قال : قال الصادق عليه السلام : ليس منا من لم يؤمن بكرّتنا ويستحل متعتنا .

أقول : هذا الضمير الموضوع للمتكلم و معه غيره دالّ بطريق الحقيقة

وبعضى ازدشمنان اهلبيت عليهم السلام ميان ماه جمادى ورجب محشور شوند ، و رجعت امير المؤمنين (ع) بعدازآن باشد ، وبين اين دو ماه نباشد .

اين باب پايان يافت ، حديثهاى بابهاى گذشته وآينده هم احاديث اين باب راتأييد ميكند ، زيراهمهٔ اين ابواب بيكديگر مربوط است ، وسبب جدا كردن اين باب از بابهاى بعد قبلا گفته شد .

باب دهم

در قسمتى از اخبار معتبر راجع برجعت جمعى از انبياء وائمه عليهم السلام

حديث اول : شيخ صدوق در كتاب «من لايحضر» درباب «متعه» بطور قطع و جزم بدون اعتماد بسند ميفرمايد : حضرت صادق (ع) فرمود : هر كه برجعت ما ايمان نداشته باشد ومتعهٔ ما (يعنى صيغه كردن زنان) رامعتقد نباشد ازما نيست .

مؤلف گويد : اينكه ميفرمايد : «رجعت ما» علامت اين است كه حضرت صادق

علی دخول الصادق عليه السلام فی الرجعة ؛ و معه جماعة من أهل العصمة علیهم‌السلام أو الجمیع ، ولاخلاف فی‌وجوب الحمل علی الحقیقة مع عدم القرینة .

الثانی ما رواه الشیخ الجلیل رئیس الطائفة أبوجعفر الطوسی فی المصباح الکبیر فی أعمال یوم الجمعة عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام انه قال : من أراد أن یزور قبر رسول الله صلى الله عليه وآله وأمیر المؤمنین وفاطمة والحسن والحسین وقبور الحجج علیهم السلام وهو فی بلده فلیغتسل یوم‌الجمعة الی ان قال : ولیقل : السلام علیك أیها النبی ورحمة الله و برکاته السلام علیك ایها النبی المرسل و الوصی المرتضی والسیدة الکبری و السیدة الزهراء و السبطان المنتجبان و الاولاد والاعلام ؛ والامناء المستحزنون جئت انقطاعاً الیکم والی آبائکم وولدکم الخلف علی برکة الحق فقلبی لکم سلم و نصرتی لکم معدة حتی یحکم الله بدینه ، فمعکم معکم لا مع عدوکم ، انی من القائلین بفضلکم مقر برجعتکم لاأنکر لله قدرة ، ولاازعم الاماشاء الله «الحدیث» .

الثالث ماروا‌ه الشیخ ایضاً فی المصباح فی أعمال رجب قال : زیارة رواها

باجمعی ازائمه علیهم السلام یا همهٔ آنان دررجعت برمیگردند ، وتا قرینه‌ای بر خلاف نباشد ظاهر حدیث را نباید تأویل کرد .

دوم : شیخ‌طوسی در کتاب مصباح در اعمال روزجمعه از حضرت صادق (ع) نقل میکند که فرمود : هر که بخواهد ازراه دور پیغمبر(ص) یا امیرالمؤمنین یاحضرت‌فاطمه یایکی ازائمه علیهم‌السلام را زیارت کند غسل کند . . . . وبگوید : درود ، و رحمت و برکتهای خدا برتو ای پیغمبر مرسل ، وای وصی پسندیده ، وای بانوی بزرگوار ، وای دونوباوهٔ برگزیدهٔ پیغمبر ، وای فرزندان رسول ، وراهنمایان امت ، وامینان وحی‌خدا ازهمه بریدم وبسوی شما وپدران ، وفرزند جانشینتان شتافتم ، دلم دراختیارشما است . ونیرویم درکمکتان آماده است ، تاوقتی که خدادینش راتحکیم فرماید ، باشمایم‌باشما ، نه بادشمنان‌شما ، بفضلتان عقیده‌مندم وبرجعتتان اقراردارم ، قدرت‌خدارامنکر نیستم ، وجزخواست خدارأیی ندارم «تا آخرحدیث» .

سوم : بازهم‌شیخ‌طوسی درکتاب مصباح دراعمال‌ماه رجب ازحسین بن روح نقل

ابن‌عیاش قال : حدثنی خیر بن عبدالله عن مولاه یعنی أباالقاسم الحسین بن روح قال : زرأی المشاهد کنت بحضرتها فی‌رجب تقول : الحمدلله‌الذی اشهدنا مشاهد أولیائه فی‌رجب ، و أوجب علینا من حقهم ماقد وجب ، وصلی الله علی محمد المنتجب ، وعلی أوصیائه الحجب الی أن‌قال : والسلام علیکم ورحمة‌الله وبرکاته حتی‌العود الی‌حضرتکم والفوز فی کرتکم‌والحشر من‌زمرتکم .

الرابع مارواه رئیس‌المحدثین ابو جعفر ابن‌بابویه فی‌الفقیه‌وعیون‌الاخبار ورئیس‌الطائفة ابو جعفرالطوسی فی التهذیب بأسانیدهما الصحیحة عن محمدبن اسمعیل بن‌البرمکی عن‌موسی‌بن‌عبدالله‌النخعی عن‌الامام‌علی‌بن محمدعلیهما‌السلام فی‌الزیارة‌الجامعة یقول : فیها اشهدالله و اشهدکم انی مؤمن بکم و بما آمنتم به کافر بعدوکم‌و بما کفرتم به الی أن قال : معترف بکم مؤمن بایابکم مصدق برجعتکم منتظر لامرکم مرتقب لدولتکم «ثم قال» : و نصرتي لکم معدة حتی یحیی‌الله دینه بکم ویردکم‌في ایامه ویظهرکم لعدله‌ویمکنکم‌فی‌أرضه «ثم‌قال» :

میکند که فرمود : ماه رجب درهرزیارتگاهی که هستی بگو : شکرخدایرا که ماه‌رجب مارا درزیارتگاه دوستانش حاضر کرد ، وحق‌آنها برماثابت ولازم فرمود ، درود بـر پیغمبر برگزیده‌اش محمد(ص)و اوصیایش کـه مبین شرع اند . . . . وسلام ورحمت و برکتهای خدابرشما باد ، تا وقتی که دوباره حضورتـان شرفیاب شوم . و در رجعتتان رستگار گردم ؛ ودرزمره وحزب شمامحشورشوم .

چهارم : شیخ صدوق در کتاب «فقیه» و «عیون» و شیخ طوسی در «تهذیب» بسندهای صحیح از موسی‌بن عبدالله نخعی نقل میکنند که حضرت هادی (ع) درزیـارت جامعه فرمود : خداوشما راشاهد میگیرم که من‌بشما وهرچه‌شماعقیده دارید ، معتقدم ، بدشمنان شما وهر چه شما عقیده ندارید بی عقیده‌ام . . . . بمقاماتتان اقرار دارم برجعتتان ایمان دارم ، بازگشتتان راتصدیق میکنم ، در انتظارسلطنت و دولتتان بسر میبرم ، نیرویم‌آمادهٔ یاری شماست ، تاوقتی که خدادینش رابدست شما زنده کند ، و درروزهای موعود خویش شمارا برگرداند ، وبرای‌گستردن بساط عدلش شمارا ظاهر

فثبتنی‌الله أبداً مابقیت علی‌موالاتکم وجعلنی ممن یقتص آثارکم ویسلك سبیلکم و یهتدی بهدیکم و یحشر فی زمرتکم و یکرّ فی‌رجعتکم و یملك فی دولتکم و یشرّف فی‌عافیتکم‌ویمکّن فی ایامکم وتقرّ عینه غداً برؤیتکم.

أقول : قدعرفت ان الحمل علی الحقیقة واجب متعین فی امثال هذه‌الالفاظ اجماعاً مع عدم القرینة کماهنا.

الخامس : ما رواه‌الشیخ و ابن بابویه ایضاً بالسند السابق بعد الزیارة الجامعه فی‌زیارة الوداع قال : اذا أردت الانصراف فقل : السلام علیکم سلام‌مودع الی أن قال : السلام علیکم حشرنی الله فی زمرتکم و أوردنی حوضکم و جعلنی من حزبکم وأرضاکم عنی و مکننی فی دولتکم واحیانی فی رجعتکم و ملکنی فی‌ایامکم.

السادس: ماروواه ابن بابویه ایضاً فی کتاب عیون الاخبار فی باب ماجاءعن الرضا علیه السلام فی وجه دلائل الائمة و الرّد علی الغلاة و المفوّضة قال : حدثنا تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشی قال : حدثنی أبی قال : حدثنی احمدبن علی الانصاری

کند ، ودرزمین قدرتتان‌دهد . . . . خداهمیشه‌مرابدوستی شماثابت دارد ، و ازآنهاقرار دهدکه از شما پیروی میکنند در راهتان میروند ، بنور هدایتتان رهبری میشوند ، در زمره‌تان محشورمیشوند دررجعتتان بازمیگردند ، دردولتتان حکومت میکنند ، در زمان راحت وعافیتتان شرف مـی یابند ، در روزگارتان قدرتمند میشوند ، و فردا چشمشان بجمالتان روشن‌میشود .

مؤلف گوید : قبلاتذکردادیم که باتفاق همهٔ علما تاقرینه و شاهدی درکارنباشد این‌مطالب رانباید تأویل کرد وبمعنای مجازی حمل کرد .

پنجم : بازشیخ طوسی ، و صدوق پس‌از زیارت «جامعه» در زیارت وداع چنین نقل‌میکنند : سلام برشما ، سلام وداع . . . . سلام برشما ، خدامرا درزمرهٔ شمامحشور وبرسرحوضتان وارد کند ، وازحزب شما قراردهد ، وشمارا ازمن‌خشنود فرماید ، و در دولتتان قدرتم دهد ، ودررجعتتان زنده‌ام کند ، ودرروزگارتان حکومتم دهد .

ششم : شیخ صدوق درکتاب عیون ازحسن‌بن‌جهم ـ درحدیثی طولانی ـ نقل‌میکند

عن الحسن بن الجهم في حديث طويل ان المأمون قال لابي الحسن الرضا عليه السلام : ماتقول في الرجعة ؟ فقال الرضا عليه السلام : انها الحق قد كانت في الامم السالفة وقد نطق بها القرآن ، و قد قال رسول الله صلى الله عليه وآله : يكون في هذه الامة كل ما كان في الامم السالفة حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة . وقد قال عليه السلام : اذا خرج المهدي من ولدي نزل عيسى بن مريم فصلى خلفه .

وقال عليه السلام : ان الاسلام بدأ غريباً و سيعود غريباً فطوبى للغرباء ، قيل : يارسول الله ثم يكون ماذا ؟ قال : ثم يرجع الحق الي أهله ، فقال المأمون : فما تقول في القائلين بالتناسخ ؟ فقال : من قال بالتناسخ فهو كافر مكذب بالجنة « الحديث» .

اقول : رجعة عيسى عليه السلام قد صرح بها في هذا الحديث وغيره ، بل تواترت وفي القرآن مايدل على وفاته كقوله : «و كنت عليهم شهيداً مادمت فيهم فلما توفيتني كنت انت الرقيب عليهم» ، وقوله تعالى: «اني متوفيك ورافعك الي» وغير ذلك والاحاديث

که مأمون بحضرت رضا (ع) عرض کرد : دربارهٔ رجعت چه میفرمائید ؟ فرمود : حق است ؛ در امتهای سابق هم بوده ، قرآن هم بیان میکند ، پیغمبر (ص) هم فرمود : هرچه درامتهای گذشته بود بدون کم وزیاد دراین امت هم خواهد بود ، و نیز فرمود : وقتی که مهدی اولاد من خروج کند عیسی بن مریم پشت سرش نماز گزارد ، وبازفرمود : اسلام اول غریب بودو آخرهم غریب شود ، خوشا بحال غریبان ، پرسیدند : یارسول الله ! بعداز آن چه میشود ؟ فرمود : حق باهلش برمیگردد ، مأمون گفت : دربارهٔ قائلین به «تناسخ» (یعنی حلول روح بعدازمرگ دربدن دنیائی دیگر) چه میفرمائید ؟ فرمودهر که بتناسخ معتقد باشدکافر است ، وبهشت رادروغ پنداشته ، «تاآخرحدیث» .

مؤلف گوید : دراین حدیث وغیره بلکه در حدیثهای متواتر تصریح شده که عیسی بزمین برمیگردد ، ازقرآن هم استفاده میشود که وفات کرده ، زیرا ازبان اونقل میکند که درقیامت عرض میکند : «من تا مادامی که میان آنها بودم گواهشان بودم وچون مرا بر گرفتی (وبتفسیرمؤلف ، چون مرا میراندی) توخود نگهبانشان بودی ، مائده ، ۱۱۷» ونیزبعیسی خطاب میکند : «من ترابرمیگیرم (وبتقسیرمؤلف میمیرانم) و بجانب

فيه كثيرة ، وان كان بعض العامة ينكر وفاته فليس بمعتبر ، و ماذاك الا لافراطهم في انكار الرجعة ، وقوله : ثم يرجع الحق الى أهله يدل على رجعة الائمة عليهم السلام مضافاً الى التصريحات الكثيرة ، ولو كان المراد خروج المهدي عليه السلام وحده لما كان من قسم الرجعة لما عرفت من معناها ، وصرّح به صاحب الصحاح و القاموس و غيرهما ؛ وقد عرفت ايضاً ان الطبرسي ذكر ان ذلك تأويل صدر من بعضهم ثم حكم بانه مخالف لاجماع الامامية ، والتصريحات المنافية لهذا التأويل البعيد أكثر من أن تحصى ، ثم ان الحكم بعدها ببطلان التناسخ يدل على عود الروح في الرجعة الى بدنها الحقيقي لا الى بدن آخر ، والا لكان تناسخاً قطعاً .

السابع مارواه ابن بابويه في عيون الاخبار في باب «ماحدّث به هرثمة بن أعين من وفات الرضا عليه السلام » عن تميم بن عبدالله القرشي عن أبيه عن محمد بن مثنى عن محمد بن خلف الطاطري عن هرثمة بن أعين عن الرضا عليه السلام في حديث طويل قال : ان المأمون سيقول لك وأنت تغسلني أليس زعمتم ان الامام لايغسله الا امام فأجبه وقل له : ان الامام

خود بالاميبرم» وهمچنين آيات ديگر ، احاديث هم دراين باره بسيار است ، اگرچه بعضى از سنيان منكر وفات اويند ولى قول آنها معتبر نيست ، و اين از جهت تند روى در انكار رجعت است ، مرگ اورا انكار ميكنند كه رجعت ثابت نشود ، و اينكه ميفرمايد سپس حق باهلش برميگردد دليل رجعت ائمه عليهم السلام است . و اگر مراد خروج حضرت مهدى (ع) باشد ازاقسام رجعت حساب نميشود زيرا قبلا گفتيم كه معنى رجعت ـ چنانكه از كتاب «صحاح» و «قاموس» وديگران هم استفاده ميشود زنده شدن پس از مرگ است ، و نيز گفتيم كه مرحوم «طبرسى» ميفرمايد بعضى اين تأويل را گفته اند اما بر خلاف اجماع اماميه است ، و تصريحهاى بيشمار روايات هم آنرا رد ميكند

واما اينكه ميفرمايد ، «تناسخ» باطل است ، دليل بر اين است كه دررجعت روح ببدن اصلى برميگردد نه ببدن ديگر ، وگرنه قطعاً تناسخ خواهد بود .

هفتم : شيخ صدوق در كتاب «عيون» ـ درحديثى طولانى ـ از هرثمة بن اعين نقل ميكند كه حضرت رضا (ع) فرمود : وقتى كه تو مشغول غسل دادن منى مأمون بتو خواهد گفت : مگر شما معتقد نيستيد كه امام را غير ازامام غسل نميدهد ؟ بگو : البته

لايجب أن يغسله الامام ، فان تعدى متعد فغسل الامام لم تبطل امامته ولا امامة الذى بعده ، ولو ترك الرضا بالمدينة لم يغسله الا ابنه ظاهراً مكشوفاً ، ولا يغسله الان الا هو من حيث يخفى .

اقول: هذا المعنى قد ورد فى الاحاديث كثيراً و هو يؤيد الاحاديث الكثيرة الواردة في الاخبار برجعة الحسين ليغسل المهدى عليهما السلام .

الثامن ما رواه الكلينى في باب زيارة الحسين عليه السلام عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن ايوب عن نعيم بن الوليد عن يوسف الكناسى عن أبى عبد الله عليه السلام قال : اذا أتيت قبر الحسين عليه السلام ثم ذكر الزيارة بطولها تقول فيها: اشهد كم انى بكم مؤمن وباياب كم موقن« الى أن قال» : والعن قتلة الحسين عليه السلام اللهم اجعلنا ممن ينصره وينتصر به وتمن عليه بنصرك لدينك في الدنيا والاخرة .

ورواه أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في المزار بالسند الذى يأتى ذكره عقيب هذا الحديث ان شاء الله .

امام را باید امام غسل بدهد اما اگر ستمگری تجاوز کرد واورا غسل داد امامت او وامامت آن امام بعدی باطل نمیشود ، اگر حضرت رضا درمدینه بود پسرش آشکارا غسلش میداد اکنون هم بطور مخفی اوغسل میدهد .

مؤلف گوید : اینموضوع (که امام را باید امام غسل دهد) در روایات بسیاری وارد شده ، و این مؤید اخبار بسیاری است که میفرماید امام حسین (ع) حضرت مهدی را غسل میدهد .

هشتم : کلینی درباب «زیارت امام حسین» از یوسف کناسی نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : وقتی برسر قبر حسین (ع) رفتی بگو . . . . . شهادت میدهم که من بشما ایمان دارم ، و برجعتتان یقین دارم . . . خداوندا ! قاتلان حسین (ع) را لعنت کن مارا از آنان قرار ده که اورا یاری میکنندواز آنها کمك میگیرد ، وبر آنان منت مینهی دنیا وآخرت درصف یاوران دین توهستند .

این حدیث را «ابن قولویه» هم در کتاب «مزار» روایت میکند .

التاسع : ما رواه الكليني ايضاً في الباب المذكور بالسند السابق يقول فيه أبو عبد الله عليه السلام : اذا أردت أن تودعه فقل السلام عليك ورحمة الله وبركاته استودعك الله الى أن قال : اللهم لاتجعله آخر العهد منا ومنه اللهم ابعثه مقاماً محموداً تنصر به دينك وتقتل به عدوك و تبير به من نصب حرباً لآل محمد فانك وعدت ذلك وأنت لاتخلف الميعاد والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته ، اشهد انكم نجباء شهداء جاهدتم في الله وقتلتم على منهاج رسول الله صلى الله عليه وآله .

ورواه الشيخ الثقة الجليل ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في كتاب المزار المسمى بكامل الزيارة عن أبيه ، ومحمد بن الحسن بن الوليد عن الحسين بن الحسن ابن ابان عن الحسين بن سعيد مثله .

وأورد هذا الحديث في الباب الثامن والثمانين في وداع قبر الحسين عليه السلام و أورد الحديث الذى قبله فى الباب الذى قبله بهذا السند .

العاشر : ما رواه الكليني ايضاً في باب «ان الائمة لم يفعلوا شيئاً ولايفعلون الا بأمر من الله» عن على بن ابراهيم عن أبيه عن عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن أبى عبد الله البزاز عن حريز عن أبى عبد الله عليه السلام في حديث قال : ان لكل واحد

نهم : بازهم کلینی روایت میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : وقتیکه خواستی با حسین (ع) وداع کنی ؛ بگو : السلام عليك ورحمة الله وبركاته . . . خداوندا ! این زیارت را آخرین زیارت من قرارمده ، خداوندا ! آنجناب را در مقام شایسته ای بگمار که بدست او دینت را یاری کنی ، دشمنانت را بکشی ، و هر کس با آل محمد جنگ کند نابودش فرمائی ، که تو خود چنین وعده داده ای و البته خلف وعده نمیفرمائی و السلام علیکم و رحمة الله وبركاته ، شهادت میدهم که شماها بزرگواران و گواهان مردمید ؛ در راه خدا جهاد کردید . وبروش و سنت پیغمبر (ص) کشته شدید .

این حدیث راهم «ابن قولویه» در کتاب «مزار» در دوجا بهمین نحو روایت میکند

دهم : بازهم کلینی درباب «اینکه ائمه جز بامر خدا کار نمیکنند» از «حریز» نقل میکند که حضرت صادق (ع) درحدیثی فرمود : ما هر کدام دفتری داریم که وظائف

منا صحيفة فيها ما يحتاج اليه أن يعمل به في مدته ، فاذا انقضى ما فيها مما أمر به عرف ان أجله قد حضر ، فـأ تاه النبى صلى الله عليه و آله ينعى اليه نفسه و أخبره بمـاله عند الله ، و ان الحسين عليه السلام قرء صحيفته التى اعطيها وفسّرله مايأتى و بقي اشياء لم تقض ، فخرج للقتال و كانت تلك الا شياء التى بقيت ؛ ان الملائكة سألت الله في نصرته فاذن لها فمكثت تستعدّ للقتال وتتأهّب لذلك حتى قتل ، فنزلت و قدانقطعت مدّته و قتل عليه السلام ؛فقالت الملائكة : ياربنا اذنت لنا فى الا نحدا رواُذنت لنا في نصره و قدقبضته ؟ فأوحىالله اليهم ان الزموا قبره حتي تروه و قد خرج فانصروه ، و ابكوا عليه و علي ما فاتكم من نصرته ، فانكم قد خصصتم بنصرته وبالبكاء عليه ، فبكت الملائكة حزناً على مافاتهم من نصرته ، فاذا خرج يكونون من أنصاره .

و رواه الثقة الجليل أبوالقاسم جعفر بن محمّد بن قولويه في الباب السابع و العشرين من كتاب المزار قال : حدثنى محمّد بن عبدالله بن جعفر الحميرى

دوران حياتمان درآن ثبت است ، وقتيكه آن دفتر بآخر رسيد مىفهميم مرگمان فرا رسيده آنگاه پيغمبر (ص) ميآيد خبروفاتمان را بماميدهد واجر وثوابىراكهنزد خدا داريم بيانميكند ، چنانكه حضرت امامحسين (ع) دفتر خودراكه خواند ديد قسمتى از وظائف انجام شده و قسمتى مانده از اين روبجانب كربلا حركت كرد ، و از جمله چيزهائيكه باقيمانده بود اينبود كه : ملائكه ازخداخواستند اجازهدهداورانصرت كنند اجازه داد ، همان دم كه آماده جنك مى شدند آنجناب شهيدشد ، وقتى بزمين رسيدند كهكار وى تمام شده بود ، عرض كردند : پروردگارا ! اجازه دادى مابزمين آمديم ، اجازه يارى هم دادى اما پيش از آنكه ما برسيم جان مقدسش را گرفتى ، وحى شد : ملازم قبرش باشيد تا وقتيكه خروج ميكند ياريش كنيد ، اكنون براى فيضى كه از دستتان رفت وبراى مصائب او بگرييد كه شما مخصوص نصرت وگريهٔ براى اوهستيد ، فرشتگان از حسرت خويش گريستند ، و هنگامى كه آنجناب خروج كند ازياوران وى خواهند بود .

اينحديث راهم «ابنقولويه» درباب ۲۷ كتاب «مزار» از «حريز» بهميننحو

عن أبيه عن علي بن محمد بن سالم عن محمد بن خالد عن عبدالله بن حماد البصرى عن عبد الله بن عبد الرحمن قال : حدثنا أبو عبيدة البزاز عن حريز قال : قلت لابي عبدالله عليه السلام وذكر مثله .

الحادى عشر مارواه الكلينى ايضاً في اواسط الروضة عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن الحسن بن شمون عن عبدالله بن عبد الرحمن عن عبدالله بن القاسم البطلي عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : «وقضينا الى بني اسرائيل في الكتاب لتفسدن في الارض مرتين» قال : قتل على بن أبي طالب و طعن الحسن «ولتعلن علواً كبيراً» قال : قتل الحسين عليه السلام «فاذا جاء وعد اوليهما» فاذا جاء نصر الحسين «بعثنا عليكم عباداً لنا أولى بأس شديد فجاسوا خلال الديار» يبعثهم الله قبل خروج القائم فلا يدعون وتراً لآل محمد الاقتلوه «وكان وعداً مفعولا» خروج القائم «ثم رددنا لكم الكرة عليهم» خروج الحسين عليه السلام في سبعين من اصحابه عليهم البيض الذهب ؛ لكل بيضة وجهان المؤدون الى الناس ، ان هذا الحسين قد خرج حتى لا

نقل میکند .

یازدهم : ازعبدالله بن قاسم نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تأویل این آیه : «در آن کتاب به بنی اسرائیل اعلام کردیم که شما دو نوبت در زمین فساد میکنید ، سورة بنی اسرائیل ، ٤ ـ » فرمود : این دو فساد : قتل علی بن ابیطالب (ع) و خنجر زدن بحضرت امام حسن (ع) است (یعنی تأویل آیه در این امت و تطبیقش با مسلمانان منافق چنین میشود) « ـ و سرکشی میکنید ، سرکشی بزرگی ـ این قتل حسین (ع) است ـ هنگامی که نوبت اولی رسید ـ یعنی نوبت نصرت حسین (ع) شد ـ جمعی از بندگان با صلابت خویش را برشما گماشتیم تا در داخل دیارتان کشتار کردند ـ اینان را خدا پیش از خروج حضرت قائم (ع) میفرستد تاهر کس را که خونی از آل محمد بگردنش باشد بکشند ـ واین یعنی خروج حضرت قائم (ع) ـ وعده‌ای انجام شدنی بود ، سپس برضد آنان دولت بشما دادیم ـ این خروج حضرت حسین (ع) است باهفتاد نفریاورش که خودهای دوروی طلابرسردارند ، وبمردم اعلام میکنند که این حسین است خارج شده

يشك فيه المؤمنون، وانه ليس بدجال ولا شيطان، والحجة القائم بين أظهر هم فاذااستقرت المعرفة في قلوب المؤمنين انه الحسين عليه السلام جاء الحجة الموت، فيكون الذي يغسله ويكفنه ويحنطه و يلحده في حفرته الحسين بن علی عليه السلام، ولا يلي الوصى الاوصي .

ورواه ابن قولويه في المزار في الباب الثامن عشر فيما نزلت من القرآن في قتل الحسين عليه السلام، وانتقام الله له ولو بعد حين . قال : حدثنى محمد بن جعفر الرزاز عن محمد بن الحسين بن أبى الخطاب عن موسى بن سعد ان الحناط، عن عبدالله بن القاسم الحضرمی عن صالح بن سعد عن أبی عبدالله عليه السلام مثله الى قوله : «و كان وعدالله مفعولا» .

اقول : وانما ترك آخر الحديث لانه لايدل على مضمون الباب، وهذه عادته كما قرّر في اول كتابه وفيما أورده كفاية هنا .

واعلم ان بعض الاصحاب المعاصرين استشكل هذا الحديث جداً و الذى ظهر لي في حلّ اشكاله وجوه :

احدها انه قد تقرّر ان للقرآن ظاهراً وباطناً، وانه لايعلم جميع معانيه الاالأئمة عليهم السلام ، فلعلّ ماذكر معناه الباطنى وظاهره غيرمراد .

تابرای مؤمنان شكی نماندكه اودجال وشيطان نيست ، امام زمان (ع) هم در ميان آنها است ، وقتی كه مؤمنان اطمينان پيدا كردند حضرت حجت را مرك درمی‌يابد وبدست آنحضرت غسل و كفن و حنوط و دفن ميشود ، امام را غير از امام غسل نميدهد .

اين حديث را «ابن‌قولويه» هم در كتاب «مزار» باب ١٨ ــ در آياتی كه دربارهٔ قتل حسين (ع) وانتقام ازدشمنانش وارد شده ــ نقل ميكند اما آخرحديث راكه بغرض اومربوط نيست بيان نميكند .

يكی ازعلمای عصرما دراين حديث اشكال كرده كه آيه صريحاً دربيان حال بنی اسرائيل است وربطی بقضيهٔ كربلا ياساير وقايع اين امت ندارد امامكن است بچندوجه جواب داد ١ ـ قرآن ظاهری دارد و باطنی ، و باطنش را غير از ائمه عليهم السلام

و ثانيها انه قد تقرّر ايضاً بالاحاديث الكثيرة ان بعض الايات أو أكثرها قداريد به معنيان فصاعداً ، بل سبعون معنى ، فلعل هذه الاية المراد منها ظاهرها ، والمعنى المروى ايضاً وغيرهما .

و ثالثها أن يكون لفظ بنى اسرائيل في الآية كناية عن هذه الامة لمشابهتهم لهم فى أكثر الاحوال أو كلها كما مرّ ، ويكون استعارة ، فلايكون المرادبها ظاهرها أصلا .

و رابعها أن يكون المراد بها ظاهرها ، وتكون فى حكم بنى اسرائيل و يكون الحديث الوارد فى تفسيرها المذكور هنا اشارة الى الاحاديث السابقة ، ان كل ماكان فى بنى اسرائيل يكون فى هذه الامة مثله حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة ، فكانه قال : ظاهر الاية واضح ، و معناها الذى يفهم منها مراد ، و نظير هذا الامر فى هذه الامة ماذكرنا ، ثم أورد الوقايع المشابهة للوقايع السابقة فى بنى اسرائيل والله أعلم .

الثانى عشر ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه فى كتاب الخصال فى باب العشرة عن محمّد بن أحمد بن ابراهيم عن أبي عبدالله الوراق عن محمّد بن عبد الله بن الفرج عن علي بن بنان المقرى عن محمّد بن سابق عن زايدة عن الاعمش

كسى خبر ندارد . شايد اين معنى باطن آيه باشد وظاهرش مراد نباشد ٢ ـ بحديثهاى بسيارى ثابت شده كه قسمتى از آيات يا بيشتر آنها معانى زيادى تا هفتاد معنى دارد پس شايد ظاهر آيه مراد باشد ، آن هم كه درحديث است معناى باطنش باشد ٣ ـ ممكن است بنى اسرائيل درآيه كنايه ازهمين امت باشد زيرا در بسيارى از امور باهم شباهت دارند بنا براين اصلا ظاهرش مراد نيست ٤ ـ مراد همان امت موسى است اما چنانكه در حديثهاى سابق هم بيان شد هرچه دربنى اسرائيل بوده بدون كم وزياد دراين امت هم هست پس مراد ازآيه همين معناى ظاهرى است اما حديث ميفرمايد نظير آن دراين امت هم هست كه عبارت از قتل اميرالمؤمنين (ع) و و و باشد .

دوازدهم : شيخ صدوق در كتاب خصال از حذيفه بن اسيد نقل ميكند كه پيغمبر (ص)

عن فرات القزاز عن أبى الطفيل عامر بن واثلة عن حذيفة بن أسيد الغفاري عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال : انكم لا ترون الساعة حتى تروا قبلها عشر آيات : طلوع الشمس من مغربها ، و الدجال ، و دابة الارض ، و خروج عيسى بن مريم ، وخروج يأجوج ومأجوج « الحديث » .

اقول : يأتى ان شاء الله مايدل صريحاً على ان دابة الارض أمير المؤمنين عليه السلام وتقدم ما يدل على ذلك ايضاً .

الثالث عشر ما رواه رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسى في المصباح الكبير في ذكر قنوت الوتر قال : ويستحب ان يزاد هذا الدعاء «الحمد لله شكراً لنعمائه » و ذكر شكاية طويلة من أحوال الغيبة والدعاء لصاحب الزمان بتعجيل الفرج والخروج الى أن قال : « اللهم وشرف بما استقل به من القيام بأمرك لدي مواقف المسار مقامه وسر نبيك محمداً صلى الله عليه وآله برؤيته ومن تبعه على دعوته» ثم قال : « ورد عنه من سهام المكاره ما يوجهه اهل الشنان اليه والى شركائه في أمره ومعاونيه على طاعة ربه» الدعاء .

الرابع عشر ما رواه الشيخ ايضاً في المصباح في ادعية الصباح والمساء في الدعاء

فرمود : تاده علامت ديده نشود قيامت نيايد : طلوع خورشيد از مغرب ، دجال ، جنبنده زمين ، خروج عيسى بن مريم ، وخروج «يأجوج ومأجوج» «تا آخرحديث» . احاديثى بعداً بيايد كه صريحاً ميفرمايد : مراد از جنبندهٔ زمين حضرت اميرالمؤمنين (ع) است قبلا هم اشاره شد .

سيزدهم : شيخ طوسى در كتاب «مصباح كبير» در قنوت نماز «وتر» در ضمن دعائى راجع بشكايت ازغيبت امام زمان (ع) ، ودعا براى فرج آنجناب چنين نقل ميكند خداوندا ! او را توفيق ده دينت را در سرتاسردنيا نشردهد ، وبانجام اين وظيفه كه تنها در عهدهٔ او است مقام او را شرافت ده ، وبديدن اوچشم پيغمبر (ص) و آنهارا كه از دعوتش پيروى ميكنند ، روشن فرما ، تيرهاى شوم دشمنان را از وجود آن بزرگوارو ياورانش بگردان «تا آخردعا» .

چهاردهم : بازهم شيخ طوسى در «مصباح» درآخر دعاى معروف بدعاى «حريق»

الكامل المعروف بدعاء الحريق يقول في آخره : «اللهم صل على محمد و أهل بيته الطاهرين وعجل اللهم فرجهم وفرجي وفرج كل مؤمن مهموم من المؤمنين اللهم صل على محمد وآل محمد وارزقني نصرهم واشهدني ايامهم واجمع بيني وبينهم في الدنيا والاخرة ، واجعل عليهم منك واقية حتى لايخلص اليهم الابسبيل خير و على معهم وعلي شيعتهم ومحبيهم وأوليائهم» الدعاء . ورواه الكفعمي في مصباحه في الفصل الرابع عشر .

الخامس عشر ما رواه ايضاً في المصباح في الصلوات المرغب في فعلها يوم الجمعة في صلوة اخرى لفاطمة قال : روى ابراهيم بن عمر الصنعاني عن أبي عبد الله عليه السلام ثم ذكر كيفية الصلوة والدعاء بعدها الى أن قال : «واسئلك أن تصلي على محمد وآل محمد وأن تفرج عن محمد وآل محمد وتجعل فرجي مقروناً بفرجهم» الدعاء .

أقول : ومثل هذا كثير جداً في الادعية ، و الحمل على الحقيقة الذي هو واجب قطعاً مع عدم قرينة المجاز يدل علي الرجعة ويؤيد التصريحات الكثيرة جداً

چنين نقل ميكند : خداوندا ! برمحمد و آل پاكش درود فرست ، و فرج آنها ، وما و هر مؤمن غمزده ای را نزديك فرما خداوندا ! برمحمد و آلش درود فرست ، مرا توفيق يارى آنان ده ، درروزگار دولتشان حاضرم كن ، دنيا و آخرت ميان من و آنها جدائى مينداز ، از جانب خودت نگهبانى براى آنان قرار داده كه جز براه خير دست كسى بدامنشان نرسد ، من وشيعيان ودوستانشان را نيز با آنها در حمايت خود حفظ فرما « تا آخر دعا » اين دعارا « كفعمى » هم در كتاب مصباح خود نقل ميكند .

پانزدهم : بازهم شيخ طوسى در «مصباح» در دعاى بعد از نماز حضرت فاطمه سلام الله عليها درروز جمعه از حضرت صادق (ع) چنين نقل ميكند . . و از تو مسألت ميكنم كه برمحمد و آل محمد درود فرستى ، وغصه از دل آنان بزدائى ، وفرج مرا بفرج آنها قرين گردانى «تا آخر دعا» .

امثال اين مضمون در دعاها بسيار زياد است ، وتا قرينه‌اى در كار نباشد بايد معناى حقيقى آنرا رها نكرد (يعنى شخص دعا ميكند كه مرا از ياوران امام زمان قرار بده ، يا فرج مرا با فرج آنها قرين كن) واين دليل برجعت است .

السادس عشر ما رواه ايضاً فی المصباح فی دعاء کل یوم من شهر رمضان بعد ما ذکر الصلوة علی النبی و الائمة علیهم السلام واحداً واحداً قال : اللهم صل علي ذرية نبيك اللهم اخلف محمداً فی اهل بیته اللهم مکّن لهم في الارض اللهم اجعلنا من عددهم ومددهم و أنصارهم علی الحق فی السر والعلانية اللهم اطلب بذحلهم و وترهم ودمائهم و کفّ عنا و عنهم وعن کل مؤمن و مؤمنة بأس کل طاغ وباغ الدّعاء .

اقول : معلوم ان ضمير مكّن لهم عائد الى الجميع فهو كآية الوعد باستخلافهم وتمكنيهم والحمل على الحقيقة كما عرفت دال على الرجعة مع عدة من القرائن كسؤال كفّ البأس عنهم وغير ذلك مع التصريحات الكثيرة التي لا يحصى

السابع عشر ما رواه الشيخ ايضا في المصباح فی اعمال ذی القعدة فی دعاء یوم الخامس و العشرین منه اللهم داحی الكعبة و فالق الحبة الى أن قال : و اشهدنی اولیائك عند خروج نفسی و حلول رمسی اللهم عجل فرج اولیائك

شانزدهم : باز در «مصباح» در دعای هر روز ماه رمضان پس از صلوات بر محمد (ص) و یك یك ائمه علیهم السلام چنین نقل میکند : خداوندا بر ذریهٔ پیغمبرت درود فرست خداوندا ! در میان اهلبیتش جانشین او باش ، آنها را در زمین قدرت ده ، مرا جزء افراد و یاوران آشکار و نهانشان قرارده ، کشتگانشان را تو خود خونخواهی کن شر ستمگر وسرکشی را ازما وآنها وهرزن ومرد باایمان دور فرما «تا آخر دعا» .

مؤلف گوید اینکه میگوید : آنها را در زمین قدرت ده ، ظاهرش اینستکه همهٔ آنهارا ، و این نظیر آیهٔ سورهٔ نوراست که میفرماید : (خدا با آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند وعده داده) در زمین جانشینشان کند ، و قدرت و استقرارشان دهد و اگر تأویل نشود ظاهر در رجعت است چنانکه قرائن دیگر - از قبیل دعای دفع دشمن از آنها و غیره ـ هم شهادت میدهد ، علاوه بر تصریحهائی که در احادیث دیگر است .

هفدهم : در دعای روز بیست و پنجم ذی قعده چنین نقل میکند : ای خدائی که زمین کعبه راگستردی ، و دانه را شکافتی ، . . . . هنگام خروج جان ، ورفتن زیرخاك دوستانت را ببالین من برسان ، خداوندا ! فرج دوستانت را نزدیك کن ،آنچه بستم

واردد عليهم مظالمهم و اظهر بالحق قائمهم ثم قال : «اللهم صل عليه وعلى آبائه و اجعلنا من صحبه و ابعثنا في كرته حتى نكون في زمانه من اعوانه»

و رواه الكفعمي في مصباحه ، و كذا اكثر الادعية المذكورة هنا ودلالتها على المراد بملاحظة ضماير الجمع والحمل على الحقيقة و القرائن و التلويحات فهي مؤيدة للتصريحات .

الثامن عشر ما رواه ايضا في المصباح في زيارة الحسين عليه السلام يوم عرفة اشهد انك الامام البر التقي و ان الائمة من ولدك كلمة التقوى و اعلام الهدى «اشهد الله وملائكته و انبيائه و رسله اني بكم مؤمن وباياكم موقن» الزيارة

اقول : هذا أوضح دلالة في رجعتهم عليهم السلام فان الاياب الرجوع وليس المراد القيامة قطعاً لعدم افادته وعدم اختصاص الاقرار بالزائر أصلا .

التاسع عشر ما رواه الشيخ ايضا في المصباح في زيارة العباس بن علي عليه السلام يقول فيها « اشهد انك قتلت مظلوما وان الله منجز لكم ما وعدكم جئتك يابن امير المؤمنين عليه السلام و قلبي لكم مسلم ورأيي لكم تبع ونصرتي لكم معدة حتى يحكم الله و هو خير الحاكمين فمعكم معكم لا مع عدوكم اني بكم و باياكم من

ازآنان گرفته اندبايشان رد كن ، قائمشان را بحق ظاهر كن ، خداوندا ! برآن بزرگوار وپدرانش درود فرست ، ومارا از اصحابش قرارده ، دررجعتش محشورمان فرما ، تاجزء ياورانش باشيم . اين دعا وبسيارى ازدعا هاى ديگررا « كفعمى » هم در كتاب مصباح نقل ميكند ، دلالت اين حديث هم بررجعت نظير دلالت حديث سابق است .

هيجدهم : درزيارت امام حسين (ع) در روزعرفه چنين روايت ميكند : شهادت ميدهم كه توامام نيكوكار پرهيزگارى ، وامامان از نسل تو كلمه هاى پرهيزگارى و چراغهاى هدايت اند ، خداوملائكه وپيغمبرانش را شاهد ميگيرم كه من بشما ايمان دارم وببازگشتتان يقين دارم «تا آخر زيارت» .

نوزدهم : در زيارت حضرت ابا الفضل عليه السلام چنين نقل ميكند : شهادت ميدهم كه ترا مظلوم كشتند ، وخدا آن وعده اى كه بشما داده وفا ميكند ، اى پسر امير المومنين ! درحالى بزيارتت آمده ام كه دلم تسليم ؛ ورأيم تابع ، ونيرويم آمادهٔ يارى شما است تاوقتى كه خداى احكم الحاكمين (ميان شماودشمنانتان) حكم فرمايد باشمايم باشما نه با دشمنان شما ، من بشما ورجعتتان ايمان دارم ، از مخالفان و قاتلانتان بيزارم . . . .

المؤمنين وبمن خالفكم وقتلكم من الكافرين ؛ الى أن قال: « جمع الله بيننا وبينك وبين رسوله وأوليائه » .

ورواه الشيخ ايضاً في التهذيب . ورواه الثقة الجليل أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في المزار في باب زيارة العباس قال : حدثني أبو عبدالله (الرحمن خ ل) أحمد بن الحسين العسكري ، عن الحسن بن علي بن مهزيار ، عن أبيه عن ابن أبي عمير عن محمد بن مروان عن أبي حمزة الثمالي قال : قال الصادق عليه السلام ثم اورد الزيارة .

أقول : الاياب الرجعة و هو اشارة الى رجوع الحسين عليه السلام و السبعين الذين قتلوا معه و من جملتهم العباس .

العشرون ما رواه ايضاً في المصباح في زيارة أمير المؤمنين عليه السلام يقول فيها: «أتيتك انقطاعاً اليك و الى وليك الخلف من بعدك على الحق فقلبي لك مسلم وأمري لك متبع و نصرتي لك معدة » الى أن قال : « اللهم لا تخيب توجهي اليك برسولك و آل رسولك أنت مننت عليّ بزيارة أمير المؤمنين و ولايته و معرفته فاجعلني ممن ينصره وينتصر به ومن عليّ بنصره لدينك في الدنيا والاخرة » .

خدا میان من وشما ، وپیغمبر ، ودوستانش جمع کند .

این حدیث را در کتاب «تهذیب» هم نقل میکند ، «ابن قولویه» در کتاب «مزار» از ابو حمزهٔ ثمالی ازحضرت صادق (ع) روایت میکند ، و اینکه میگوید ببازگشتتان ایمان دارم ، بازگشت آنها همان رجعت حسین (ع) و یارانش و از جمله حضرت عباس (ع) است .

بیستم : بازهم در «مصباح» درزیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) چنین نقل میکند ازدیگران بریده بکوی تو آمده ام ، دل بتو وجانشین برحقت بستم ، دلم تسلیم شما ، اختیارم بدست شما ونیرویم برای نصرتتان آماده است ، ... خداوندا ! توسل من بپیغمبر وآلش را رد مکن ، تو برمن منت نهادی زیارت ؛ وولایت ومعرفت علی (ع) نصیبم کردی مرا از آنها قرارده که وی را یاری میکنند ، واز او کمک میگیرند ؛ وبرمن منت گزار دنیا وآخرت درصف یاوران او قرارم ده .

و رواه الشيخ الجليل أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في كتاب المزار في باب زيارة أمير المؤمنين عليه السلام قال : حدّثني محمّد بن الحسن بن الوليد فيما ذكره في كتابه الذي سمّاه الجامع قال : روي عن أبي الحسن عليه السلام انه كان يقول عند قبر أمير المؤمنين عليه السلام ثم ذكر الزيارة بطولها .

ورواه الكفعمي في المصباح في الفصل الحادي و الاربعين

الحادي و العشرون ما رواه الشيخ ايضاً في التهذيب وفي المصباح في زيارة الاربعين من أعمال صفر قال : أخبرنا جماعة عن هارون ابن موسى التلعكبري قال : حدثنا محمد بن علي بن معمر عن علي بن محمد بن مسعدة والحسن بن علي بن فضال جميعاً عن سعدان بن مسلم عن صفوان بن مهران قال : قال لي مولاي الصادق عليه السلام في زيارة الاربعين تقول : «السلام علي الحسين الشهيد المظلوم» الى ان قال : «اشهد انك الامام البرّ التقي و ان الائمة من ولدك كلمة التقوى ، أشهد اني بكم مؤمن وبايابكم موقن بشرايع ديني وخواتيم عملي وأمري لامركم متبع ونصرتي لكم معدة حتى يأذن الله لكم فمعكم معكم لامع عدوكم »

الثاني والعشرون مارواه الشيخ ايضا في المصباح في عمل شعبان قال : اليوم

اين حديث را «ابن قولويه» هم در كتاب «مزار» درباب زيارت حضرت امير(ع) ، و كفعمي هم در «مصباح» روايت ميكنند .

بيست ويكم : شيخ طوسي «در كتاب» تهذيب و «مصباح» در زيارت اربعين از صفوان نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : در زيارت اربعين بگو : سلام بر تو اى حسين شهيد ، .. شهادت ميدهم كه تو امام نيكوكار پرهيزكارى ، و امامان از نسلت كلمهٔ پرهيزكارى اند ، من بشما ايمان دارم وبباز گشتتان واحكام دينم وسر انجام كارم يقين دارم ، در هر امر پيرو شمايم ، و نيرويم براى نصرتتان آماده است تاوقتيكه خدا بشما رخصت خروج دهد ، باشمايم ، باشما ، نه بادشمنان شما .

بيست ودوم : بازهم در مصباح در اعمال ماه شعبان ميفرمايد : سوم شعبان تولد امام

الثالث منه فيه ولد الحسين بن علی عليه السلام خرج الی القاسم بن العلا الهمدانی وكيل ابی محمد عليه السلام ان مولانا الحسين بن علی عليه السلام ولد يوم الخميس لثلث مضين من شعبان فصم وادع فيه بهذا الدعاء «اللهم اني اسئلك بحق المولود فی هذا اليوم الموعود بشهادته قبل استهلاله وولادته ؛ بكته السماء ومن فيها والارض ومن عليها ولما يطأ لابتيها قتيل العبرة وسيد الاسرة الممدود بالنصرة يوم الكرّة المعوض من قتله ان الائمة من نسله والشفاء فی تربته والفوز معه فی أوبته والاوصياء من عترته بعد قائمهم و غيبته حتی يدركوا الاوتا رويثاروا الثار ويرضوا الجبار ويكونوا خير أنصار ، و صلی الله عليهم مع اختلاف الليل و النهار ، اللهم فصلّ علی محمد و عترته واحشرنا فی زمرته وبوّئنا معه دار الكرامة ومحل الاقامة ، اللهم وكما أكرمتنا بمعرفته فأكرمنا بزلفته وارزقنا مرافقته وسابقته ، واجعلنا ممن يسلم لامره ويكثر الصلوة عليه عند ذكره وعلی جميع اوصيائه الاثنی عشر النجوم الزهر ؛ اللهم وهب لنا فی هذا اليوم

حسين(ع) است ، ونامه‌ای ازحضرت عسكری (ع) برای وكيلشان قاسم همدانی آمد كه نوشته بودند : مولای ما حسين بن علی(ع) پنجشنبه سوم شعبان بدنيا آمد ، آنروز راروزه بگيروا ين دعارا بخوان : خداوندا ! بحق مولود امروزكه پيش از تولد خبرشهادتش را دادی ، و پيش از آنكه پا برزمين مدينه نهد ، آسمان واهلش ، وزمين ومردمش براو گريستند آن كشتهٔ اشك ، وسرور اهلبيت كه وی‌رادر رجعت مدد ميكنی ، ودرعوض شهادت امامان‌را ازنسل او ، وشفارا در تربتش قرار دادی ، ودر هنگام بازگشت غلبه را برای اومقدر كردی ، وبعداز حضرت قائم وغيبت وی اوصيايش راازعترت آنجناب مقرركردی تاانتقام خونهای مقدس‌رابگيرند ، وخدای جبار راخشنود كنند ، وبهترين ياور دين باشند ، رحمت خدابرآنهاباد ، مادام كه شب وروز پشت سريكديگردر حركت اند ، خداوندا ! درودبر محمدوآلش فرست ومارا درزمرهٔ اومحشورفرما ، وباوی درمنزل نيكان وسرای جاودان جايمان‌ده ، خداوندا ! چنانكه مارا بمعرفت او سرفرازكردی ، بمجاورتش نيزمفتخرمان فرما ، وهمنشينی اورا نصيبمان گردان ، مارا ازآنان قرارده كه دربرابراو تسليم اند ، چون‌ياد او ميكنند درود فراوان برخود ودوازده ستارهٔ فروزان ، اوصيای بزرگوارش ميفرستند ، خداوندا ! امروزبهترين عطاهارابماعنايت كن ، چنانكه حسين‌را بمحمد عطا

خير موهبة كما و هبت الحسين لمحمد جده و عاذ فطرس بمهده فنحن عائذون بقبره من بعده نشهد تربته ونتتظر أوبته آمين رب العالمين »

الثالث والعشرون ماروواه الكليني في باب مايعاين المؤمن والكافر من كتاب الجنائز عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عمن سمع أباعبدالله عليه السلام و ذكر حال المؤمن بعد الموت الى أن قال : فاذا وضع في قبره فتح له باب من أبواب الجنة ثم يزور آل محمد في جبال رضوي يأكل من طعامهم و يشرب من شرابهم ويتحدث معهم في مجالسهم حتى يقوم قائمنا أهل البيت فاذا قام قائمنا بعثهم الله فأقبلوا معه يلبون زمراً فعند ذلك يرتاب المبطلون و يضمحل المحلون ونجا المقربون «الحديث» .

الرابع والعشرون ماروواه الكليني في باب الاشارة والنص على الصادق عليه السلام عن الحسين بن محمد عن معلي بن محمد عن الوشاء عن أبان بن عثمان عن ابي الصباح الكناني قال : نظر أبو جعفر الى أبي عبدالله عليهما السلام وهو يمشي فقال: تري هذا ؟ هذا من الذين قال الله عزوجل «و نريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين ونمكن لهم في الارض».

الخامس والعشرون ماروواه الكليني ايضاً في باب نكت ونتف من التنزيل

كردی ، خدایا «فطرس» ملك بگهواره او پناه برد مابقبرش پناه آورده‌ایم ، تربت پاکش رامینگریم ودرانتظار بازگشتش بسرمیبریم .

بیست و سوم : (این همان حدیث صدو دوازدهم باب سابق است) .

بیست و چهارم : کلینی از ابو الصباح نقل میکند که گفت : حضرت صادق(ع) راه میرفت ، حضرت باقر (ع) نگاهی باو کرد و فرمود : این را می بینی ؟ این از آن کسانی است که خدا میفرماید : «میخواهیم بر آنها که در زمین نا توان شمرده شدند منت نهیم ، امامشان قرار دهیم ، وارثشان کنیم ، و در زمین استقرارشان دهیم قصص ٥»

بیست و پنجم : بازهم کلینی از محمدبن فضل نقل میکند که حضرت کاظم (ع)

فى الولاية عن علی بن محمد عن بعض أصحابنا عن ابن محبوب عن محمد بن الفضيل عن أبی الحسن الماضي عليه السلام فی قوله تعالی : « هو الذی أرسل رسوله بالهدی ودین الحق» قال : الولاية هی دين الحق ، قلت : «ليظهره على الدين كله » قال : يظهره على جميع : الاديان عند قيام القائم «الحديث».

أقول :الحمل على الحقيقة الذی هو واجب عند عدم القرينة يستلزم الحكم بالرجعة مضافاً الي التصريحات الكثيرة .

السادس والعشرون ما رواه الكلينی فی أوائل الروضة عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن سليمان عن عيثم بن أسلم عن معاوية بن عمار عن أبی عبدالله عليه السلام فی حديث ان جبرئيل عليه السلام قال لرسول الله صلى الله عليه وآله : فمنكم القائم فيصلی عيسی بن مريم خلفه اذا أهبطه الله الى الارض

السابع والعشرون مارواه ابن بابويه فی كتاب العلل فی باب العلة التی من اجلها سمی ذو القرنين عن ابيه عن محمد بن يحيی عن الحسين بن الحسن بن ابان عن محمد بن أورمة عن القاسم بن محمد عن بريد العجلی عن الاصبغ بن نباتة قال : قال امير المؤمنين عليه السلام -وقد سئل عن ذی القرنين - فقال : لم يكن نبياً ولا ملكا ولم يكن

در تفسير اين آيه : «اوست كه پيمبر خويش را بهدايت و دين حق فرستاد ، توبه ٣٢» فرمود : دين حق «ولايت» است ، گفتم بعد ميفرمايد : «تاآنرا برهمهٔ دينها غلبه دهد» فرمود : هنگام قيام حضرت قائم (ع) اين وعده عملی شود «تاآخرحديث» .

مؤلف گويد : بمقتضای اينكه لفظ را بايد برمعنای اصلی و حقيقی حمل كرد لازمهٔ اين حديث صحت رجعت است (ظاهراً مؤلف ضمير (يظهره) را به پيغمبر (ص) بر گردانده ، يعنی تاپيغمبر رابر همه دينهاغلبه دهد ، ولازمهٔ اين موضوع همان رجعت است)

بيست وششم : بازهم كلينی از معاويه بن عمار نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) در حديثی فرمود جبرئيل (ع) بحضرت رسول (ص) عرضكرد : آن قائميكه چون عيسی بزمين آيد پشت سرش نمازگزارد ، از شماست .

بيست وهفتم : شيخ صدوق در كتاب (علل) از اصبغ بن نباته نقل ميكند كه شرح حال ذوالقرنين را از امير المؤمنين (ع) پرسيدند ، فرمود نه پيغمبر بودنه پادشاه

قرناه من ذهب ولا فضة ، ولكن كان عبداً أحب الله فأحبه الله ، وانما سمّي ذوالقرنين لانه دعا قومه الى الله فضربوه على قرنه فغاب عنهم حينا ثم عاد اليهم فضربوه على قرنه الاخر وفيكم مثله .

أقول : قد عرفت سابقا ان المراد بمثله اميرالمؤمنين عليه السلام ، و قد صرّح به ابن بابويه وعلى بن ابراهيم و غيرهما و هو المفهوم من قوله وفيكم وقد تقدم ان ذاالقرنين لماضربوه مات خمسمائة عام ثم رجع حياً ثم ضربوه فمات كذلك ثم رجع

الثامن والعشرون مارواه الشيخ أبوعلى الحسن بن الشيخ أبي جعفر الطوسي في مجالسه باسناده عن أميرالمؤمنين عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال له : كأني بقوم قد تأولوا القرآن و أخذوا بالشبهات ؛ الى أن قال : هم اهل فتنه يعمهون فيها ، الى أن يدركهم العدل ، فقلت : يارسول الله العدل منّا امن غيرنا ؟ قال : بنافتح الله وبنا يختم ، و بنا يؤلّف القلوب بعد الشرك ، وبنا يؤلّف القلوب بعد الفتنة .

شاخ طلا ونقره هم نداشت ، بنده‌ای بودخدارا دوست میداشت ، خداهم اورا دوست داشت ، وذوالقرنين - يعنى صاحب دوشاخش - گفتند زيرا بخدا دعوت كردضربتى بريك طرف پيشانيش زدند مدتى از نظرها غايب شد و باز برگشت ، ضربت ديگرى بطرف ديگر پيشانيش زدند ؛ درميان شما هم نظير اوهست .

مؤلف گويد : سابقاً گفتيم نظير ذوالقرنين دراين امت خود اميرالمؤمنين(ع) است چنانكه ابن بابويه وعلى بن ابراهيم وديگران هم تصريح ميكنند ، كلمهٔ : «درميان شما» هم ظاهر درهمين معنى است ، و نيز قبلا گذشت كه ذوالقرنين پس از ضربت اول مرد، و بعداز پانصدسال زنده شد وباز بعد ازضربت دوم مرد ودوباره زنده شد .

بيست وهشتم : فرزند شيخ طوسى دركتاب «مجالس» ازاميرالمؤمنين (ع) نقل ميكند كه پيغمبر(ص) فرمود : گويا مى بينم كه جمعى قرآن راتأويل كرده ، دست بشبهه هازده‌اند ، . . . اينان درفتنه ها سرگردانند ، تا وقتيكه عدل آنان را در يابد ، عرض كردم : يا رسول الله ، عدل از ما است يا از ديگران ؟ فرمود : خدا بما افتتاح كرد و بما ختم ميكند بما پس از شرک دلها را مهربان ميكند ، و بما پس از فتنه قلبها را الفت ميدهد .

أقول : قد عرفت ان الحمل على الحقيقة يوجب الحكم بالرجعة ، مضافاً الى التصريحات الكثيرة .

التاسع والعشرون ما رواه ايضاً فيه باسناده عن سفيان بن ابراهيم العائذى عن جعفر بن محمد عن أبيه عليهما السلام قال : بنا يبدء البلاء ثم بكم ، وبنا يبدء الرخاء ثم بكم ، والذى يحلف به لينتصرن الله بكم كما انتصر بالحجارة .

أقول : ومثل هذا والذى قبله كثيرة جداً .

الثلاثون ما رواه ايضاً فيه باسناده عن حذيفة بن اسيد عن أبى ذرانه سمع النبى صلى الله عليه وآله يقول : من قاتلنى فى الاولى و قاتل أهل بيتى فى الثانية فهو فيها من شيعة الدجال .

أقول : هذا دال كما ترى على رجعة أهل البيت عليهم السلام فى وقت خروج الدجال ؛ وعلى رجعة جماعة من الذين قاتلوه عليه السلام ايضاً .

الحادى والثلاثون ماروأه رئيس المحدثين أبوجعفر بن بابويه فى كتاب كمال الدين وتمام النعمة فى اوايله عن محمد بن ابراهيم بن اسحق عن عبدالعزيز بن يحيى عن الحسين بن معاذ عن قيس بن حفص عن يونس بن أرقم عن أبى سيّار الشيبانى عن الضحاك بن مزاحم عن النزال بن سبره عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث يذكر فيه أمر الدجال و خروجه الى أن قال : يقتله الله بالشام على يدى من يصلى خلفه المسيح عيسى بن مريم الا ان بعد ذلك الطامة الكبرى

مؤلف گويد : برحسب رعايت معناى حقيقى ، اين حديث هم ازادلهٔ رجعت است .

بيست و نهم (اين همان حديث هيجدهم باب سابق است).

سى ام : (اين هم حديث بيستم باب سابق است) اين حديث دليل بررجعت اهلبيت عليهم السلام ورجعت جمعى ازجنك كنندگان باپيغمبر اكرم (ص) است .

سى و يكم : شيخ صدوق در كتاب « اكمال » از « نزال بن سبره » نقل ميكند كه اميرالمؤمنين (ع) در حديث دجال فرمود : . . . خداوند درشام وى را بدست كسى كه عيسى پشت سرش نماز ميگزارد ، خواهد كشت ، اما بدانيد كه بعد ازآن بليهٔ عظمى

قلنا : وما ذاك يا اميرالمؤمنين ؟ قال : خروج دابة الارض من عند الصفا معها خاتم سليمان وعصا موسى ، يضع الخاتم على وجه كل مؤمن فيطبع فيه هذا مؤمن حقاً و يضعه على وجه كل كافر فيطبع فيه هذا كافر حقاً ثم ترفع الدابة رأسها فيراها من بين الخافقين باذن الله بعد طلوع الشمس من مغربها ، فعند ذلك ترفع التوبة «الحديث» .

و رواه الراوندى فى اواخر كتاب الخرايج والجرايح في العلامات الدالة على صاحب الزمان عليه السلام عن الاصبغ بن نباته عن اميرالمؤمنين عليه السلام مثله .

اقول : يأتى انشاءالله ما هو صريح في ان دابة الارض اميرالمؤمنين عليه السلام انه يخرج في الرجعة .

الثاني والثلاثون ما رواه ابن بابويه ايضاً في كتاب كمال الدين باسناده عن عبدالله بن سليمان و كان قارياً للكتب انه قرء في الانجيل و ذكر كلاماً طويلا في أخبار الله عيسى عليه السلام بأحوال محمد صلى الله عليه وآله وأحوال امته يقول فيه : ارفعك الى ثم اهبطك في آخر الزمان لترى من امة ذلك النبى العجايب ، ولتعينهم على قتل اللعين الدجّال ؛

است گفتيم : آن بليه چيست ؟ فرمود : خروج جنبندهٔ زمين ازحدود كوه صفا است ، انگشتر سليمان وعصاى موسى بدست دارد ، انگشتر رابصورت هرمؤمن بگذارد نقش شود : اين حقاً مؤمن است ، بصورت هر كافر بگذارد نقش شود : اين حقاً كافر است ، سپس سربلند كند و باذن خدا هر كه ميان مغرب ومشرق باشد او را بنگرد ، اين جريان بعداز آن است كه خورشيد ازمغرب طلوع كرده ، وآن موقع ديگر توبه پذيرفته نشود «تاآخرحديث» .

اين حديث را «راوندى» هم در كتاب «خرائج» از اصبغ بن نباته بهمين نحو روايت ميكند .

مؤلف گويد : برحسب تصريح حديثهاى آينده مراد ازجنبندهٔ زمين حضرت امير(ع) است كه دررجعت خارج ميشود .

سى ودوم : ازعبدالله بن سليمان ـ كه كتب انبياى گذشته راخوانده بود ـ نقل ميكند كه گفت : درانجيل شرح حال محمد(ص) وامتش را خواندم ازجمله چنين نوشته بود : ترا بجانب خود بالاميبرم ، سپس در آخر الزمان فرودميآورم تاازامت اين پيغمبر عجايبى به بينى

أهبطك في وقت الصلوة لتصلى معهم انهم امة مرحومة .

الثالث والثلاثون ما رواه ايضاً في باب اتّصال الوصية من لدن آدم ﷺ عن أبيه عن محمّد بن الحسين (الحسن خ ل) عن سعيد بن عبدالله عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن العباس بن معروف عن علي بن مهزيار عن الحسن بن سعيد عن محمّد بن اسمعيل عمّن حدّثه عن اسمعيل بن أبي رافع عن أبيه عن رسول الله ﷺ في حديث ان اليهود ادّعت انهم دفنت عيسى حياً وادعى بعضهم انهم قتلوه وصلبوه ولم يكن الله ليجعل لهم عليه سبيلا وانما شبّه لهم يقول الله :«اني متوفيك ورافعك اليّ ومطهّرك من الذين كفروا » فلم يقدروا على قتله وانما رفعه الله اليه بعد أن توفاه «الحديث» .

اقول : وفي معناه أحاديث كثيرة في وفاة عيسى رواه الطبرسي عن ابن عباس وغيره ، وتلك الروايات موا فقة للقرآن في عدة آيات ، وقد تواترت الاحاديث من طريق الخاصة والعامة برجعة عيسى ﷺ في آخر الزمان ، وهنا كلام آخر يأتي في محله ان شاءالله .

ودر كشتن دجال كمك كني ، هنگام نماز ترا فرو ميفرستم تا با آنها در نماز شركت كني ، اينان امت آمرزيده‌اند .

سى و سوم : از ابو رافع نقل ميكند كه پيغمبر (ص) در حديثى فرمود : يهود ادعا كردند كه عيسى را زنده بخاك سپردند ، بعضى از يهوديان مدعى شدند كه وى را كشتند و بدار كشيدند درصورتى كه خدا اورا هرگز تسليم آنان نميكرد ، مطلب بر آنها مشتبه شد چنانكه خداوند ميفرمايد : « من ترا برگيرم و بسوى خود بالا برم و از (معاشرت با) كفار پاك كنم ، آل‌عمران : ٥٥ » پس يهوديان نتوانستند اورا بكشند . بلكه خداوند بعد از آنكه اورا ميراند بسوى خود بالايش برد « تا آخر حديث » .

«**راجع بوفات** حضرت عيسى (ع) حديثهائى بهمين مضمون وارد شده كه طبرسى از ابن عباس وغيره نقل ميكند ، اين روايات باچند آيهٔ قرآن هم تطبيق ميكند ، و بر حسب روايات متواتر سني و شيعه هم حضرت عيسى (ع) در آخر الزمان بزمين برميگردد ، در اين زمينه مطلب ديگرى هم هست كه در جاى خود تذكر ميدهيم .

الرابع والثلاثون ما رواه ايضاً فيه في باب ما نص الله على القائم عن الحسين بن أحمد بن ادريس عن أبيه عن سهل بن زياد عن محمد بن آدم الشيباني عن أبيه آدم عن ابن عباس عن المبارك بن فضالة عن وهب بن منبه رفعه الى ابن عباس عن رسول الله صلى الله عليه وآله في حديث قدسي طويل في النص على الائمة (ع) يقول فيه : وآخر رجل منهم يصلي خلفه عيسى بن مريم .

الخامس و الثلاثون ما رواه ايضاً في الباب المذكور عن أحمد بن محمد بن سعيد عن محمد بن حماد عن غياث بن ابراهيم عن حسين بن زيد بن علي بن جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال : ابشروا ثم ابشروا الى أن قال: فكيف تهلك امة أنا أولها واثنا عشر من بعدي من السعداء اولي الالباب والمسيح بن مريم آخرها .

السادس والثلاثون ماروراه ايضاً فيه باسناده عن ابن عباس عن رسول الله صلى الله عليه وآله في حديث انه قال . لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطوّل الله ذلك اليوم حتى يخرج المهدي فينزل عيسي بن مريم فيصلّي خلفه ؛ و تشرق الارض بنور ربها .

سی وچهارم : ازابن‌عباس نقل میکند که پیغمبر اکرم (ص) ضمن حدیث قدسی طویلی ـ راجع بامامت ائمه علیهم‌السلام فرمود : آخرین نفر آنهارا عیسی بن‌مریم پشت سرش نماز میگذارد .

سی وپنجم : اززیدبن علی از پدربزرگوارش نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : شمارا بشارت باد، بازهم بشارت باد . . . . . امتی که من اولشان باشم ، و بعداز من دوازده جانشین خرد مند سعادتمندم میانشان باشند ، و عیسی در آخرشان چگونه هلاك میشوند ؟ .

سی وششم : ازابن عباس نقل میکند که پیغمبر (ص) در حدیثی فرمود : اگربیش از یک روز از عمر دنیا نمانده باشد خدا آن روز را طولانی کند تا حضرت مهدی ظاهرشود ، وعیسی بن مریم پشت سرش نماز گزارد ، و روی زمین بنور پروردگارش روشن گردد .

السابع والثلاثون ماروا ايضاً فيه باسناده عن ابن عباس عن رسول الله صلى الله عليه وآله في النص على الائمة عليهم السلام الى أن قال : والحسن بن على ومن يصلّي خلفه عيسى بن مريم القائم عليه السلام .

الثامن و الثلاثون ما رواه ايضاً في باب ما روى عن الحسن بن على عليهما السلام عن المظفر بن جعفر العلوى عن جعفر بن محمد بن مسعود عن ابيه عن جبرئيل بن أحمد عن موسى عن الحسن بن محمد الصيرفى عن حنان بن سدير عن أبيه عن أبى سعيد عقيصا عن الحسن بن على عليهما السلام فى حديث قال : أماعلمت انه مامنا أحد الا ويقع فى عنقه بيعة لطاغية زمانه الاالقائم الذي يصلى خلفه عيسى بن مريم .

التاسع و الثلاثون ما رواه ايضاً في باب ما أخبر به الصادق عليه السلام باسناده عن أبى بصير عن أبى عبدالله عليه السلام في حديث انه قال له : فمن القائم منكم ؟ قال: الخامس من ولد ابني موسى الى أن قال : ثم يظهر فيفتح الله على يديه مشارق الارض و مغاربها و ينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلّي خلفه .

لاربعون ما رواه الكليني في آخر كتاب الحج و الزيارات في باب النوادر

سی و هفتم : باز از ابن عباس نقل میکند که پیغمبر (ص) در تعیین ائمه علیهم السلام فرمود : . . . و حسن بن علی ، و آن قائمی که عیسی بن مریم پشت سرش نماز میگزارد .

سی و هشتم : ازابوسعید نقل میکند که حضرت امام حسن (ع) درحدیثی فرمود : مگر نمیدانی که هیچ امام بر حقی نیست جز اینکه بیعت پادشاه گرد نکش زمانش را درگردن دارد ، مگر آن قائمی که عیسی بن مریم پشت سرش نمازمیگذارد .

سی و نهم : ازابوبصیر درحدیثی نقل میکند که گفت : بحضرت صادق (ع) عرض کردم قائم شما کیست .؟ فرمود : پنجمین فرزند پسرم موسی . . . . ظاهر شود وخداوند بدست او شرق وغرب را بگشاید ، و عیسی بن مریم فرود آید ، پشت سرش نماز گذارد .

چهلم : کلینی درکافی میفرماید : روایت شده که هنگامیکه خاك قبرحسین (ع)

قال : و روي اذا أخذته يعني تراب قبر الحسين عليه السلام فقل : « اللهم بحق هذه التربة الطاهرة و بحق البقعة الطيبة و بحق الوصي الذي وارثه و بحق جده و أبيه و أخيه و الملائكة الذين يحتفون به والملائكة العكوف على قبر وليك ينتظرون نصره صل على محمد و آله و اجعل لي فيه شفاء من كل داء » الدعاء . و رواه ثقة الجليل جعفر بن محمد بن قولويه في كتاب المزار قال : حدثنا محمد بن يعقوب وأورد الحديث .

الحادي و الاربعون ما رواه الشيخ الجليل الثقة أبوالقاسم جعفر بن محمد بن قولويه في كتاب المزار المسمى بكامل الزيارة و فضلها الذي صرح في أوله انه ألفه لاجل تحصيل الثواب و التقرب الى الله والنبي و الائمة عليهم السلام و انه خرجه و جمعه مما وقع اليه من أحاديث الثقات من أصحابنا و انه لم يخرج فيه حديثاً واحداً روى عن الشذاذ من الرجال يأثر ذلك عن المذكورين غير المشهورين بالحديث و العلم ، فروى فيه في الباب الثامن عشر فيما نزل من القرآن في قتل الحسين عليه السلام و انتقام الله له ولو بعد حين قال : حدثني أبي رحمه الله عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن العباس بن معروف عن صفوان بن يحيى عن الحكم الحناط عن ضريس عن أبي خالد

را برداشتی ، بگو : «خداوندا ! بحق این تربت پاك ، واین بقعهٔ پاك وآن جسد پاکی که دراین خاك نهان است ، وبحق جد وپدر و برادرش ، و بحق آن فرشتگانی که او را احاطه کرده‌اند ، وملائکه‌ای که دراین کوی اقامت گزیده‌اند و درانتظار یاری این امام بسر میبرند ! برمحمد وآلش درود فرست واین خاك را شفای هردردی قرارده» «تا آخر دعا» این حدیث را «ابن قولویه» همدر کتاب «مزار» از کلینی نقل میکند .

چهل ویکم : «ابن قولویه» در کتاب «مزار» ـ که دراولش مینویسد این کتاب رابرای رضای خدا وتقرب به پیغمبر وائمه علیهم السلام تألیف کردم ، وهمهٔ حدیثهای آن را ازرا ویان موثق نقل کردم وحتی یك حدیث هم ازآنان که در حدیث وعلم شهرتی ندارند روایت نکردم ـ درباب هیجدهم از ابوخالد کابلی روایت میکند که حضرت باقر (ع) درتأویل این آیه : «کسانی که مورد حملهٔ دشمنان واقع شدند چون ستم دیدند رخصت

الكابلي عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عز وجل :« اذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا و ان الله على نصرهم لقدير» قال : عليّ والحسن والحسين عليهم السلام .

أقول : يفهم منه الوعد بر جعتهم و نصرهم حملا على الحقيقة كما هو الواجب ؛ وقد فهم منه المصنف ذلك كما ذكره في العنوان ، فهو مؤيد للتصريحات الكثيرة .

الثاني و الاربعون ماروا جعفر بن محمّد بن قولويه ايضاً في المزار في الباب التاسع عشر في علم الانبياء بقتل الحسين عليه السلام قال : حدّثني جعفر بن محمد الرزاز عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطاب و أحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن الحسن بن علي بن فضال عن مروان بن مسلم عن بريد بن معوية العجلي قال: قلت لابي عبدالله عليه السلام أخبرني عن اسمعيل الذي ذكره الله في قوله : «واذكر في الكتاب اسمعيل انه كان صادق الوعدو كان رسولا نبياً» كان اسمعيل بن ابراهيم؟فقال : ان اسمعيل مات قبل ابراهيم، و ابراهيم كان حجة الله قائماً صاحب شريعة،فالى من أرسل اسمعيل قلت : فمن كان ؟ قال :كان اسمعيل بن حزقيل النبي بعثه الله الى قومه فكذّبوه

(جنگ)دارندوخدابریاری آنها تواناستحج ، ٣٩» فرمود : مراد ، امیرالمؤمنین وحسن وحسین علیهم السلام است :

مؤلف گوید : برحسب ظاهر ، این وعده‌ای است راجع برجعت این سه امام چنانکه مرحوم «ابن‌قولویه » هم همینطور فهمیده ، لذا تصریحات بسیارسایرروایات راتأیید میکند .

چهل‌ودوم : درباب نوزدهم همان کتاب از «بریدبن‌معاویهٔ عجلی» نقل میکند که گفت : بحضرت صادق(ع) عرض کردم : این اسماعیل که خداوندمیفرماید : «دراین کتاب اسماعیل را یاد کن که اودرست وعده وپیمبری فرستاده بود ، مریم ٥٤ » همان فرزند حضرت ابراهیم بود ؟ فرمود: آن اسماعیل پیش از حضرت ابراهیم از دنیارفت ، وحضرت ابراهیم حجت وقت وصاحب شریعت‌بود ، دیگر اسماعیل پیغمبر که بود ؟ گفتم: پس این‌اسماعیل کیست ؟ فرمود : اسماعیل فرزند حزقیل پیغمبراست ، خدا او را بسوی قومش فرستاد ، اوراتکذیب کردندو کشتند وپوست صورتش‌را کندند خدابرآنان غضب

و قتلوه و سلخوا وجهه ، فغضب الله عليهم فوجّه اليهم سطاطائيل ملك العذاب فقال له : يا اسمعيل وجّهني رب العزة اليك لاعذب قومك بأنواع العذاب ان شئت فقال له اسمعيل: لاحاجة لي الى ذلك ، فأوحى الله اليه يا اسمعيل فما حاجتك يا اسمعيل ؟ فقال : يارب انك أخذت الميثاق لنفسك بالربوبية، ولمحمد بالنبوة وأوصيائه بالولاية ؛ وأخبرت خلقك بما يفعل امته بالحسين بن علي من بعد نبيها ، وانك وعدت الحسين عليه السلام أن تكرّه الى الدنيا حتى ينتقم بنفسه ممن فعل ذلك به ، فحاجتي اليك يارب ان تكرّني الى الدنيا حتى انتقم ممن فعل ذلك بي كما فعل كما تكرّ الحسين ، فوعد الله اسمعيل بن حزقيل ذلك فهو يكرّ مع الحسين بن علي عليه السلام .

الثالث والاربعون ماروله ابن قولويه ايضاً في المزار في الباب التاسع والسبعين في زيارة الحسين بن علي عليه السلام قال حدثني الحسين بن محمد بن عامر عن أحمد بن اسحق قال : حدثنا سعدان بن مسلم قائد أبي بصير قال : حدثني بعض أصحابنا عن ابي عبدالله عليه السلام وذكر الزيارة للحسين عليه السلام يقول فيها بعد ذكر النبي والائمة عليهم السلام : « وجئت الى مشاهدهم حتى تلحقني بهم وتجعلهم لي فرطاً و تجعلني لهم

کرد و «سطاطائیل» :فرشتهٔ عذاب را فرستاد ، بوی گفت : ای اسماعیل خداوند مرا بسوی توفرستاده که اگر اجازه دهی این قوم را هلاك کنم فرمود : من باین کار احتیاجی ندارم ازجانب خدا وحی شد : پس چه حاجت داری ؟ عرض کرد : پروردگارا ! تو برای خداوندی خود و پیمبری محمد (ص) وامامت اوصیایش ازمردم پیمان گرفته‌ای ، ومصیبتهای حسین بن علی را بمردم خبرداده‌ای وحسین (ع) را وعده داده‌ای که اورا بدنیابرگردانی تاخود ازدشمنانش انتقام گیرد ، اکنون حاجت من این است که مراهم آن موقع بدنیابرگردانی تا ازدشمنانم انتقام گیرم ، خدا بوی وعده داد که اورا بر گرداند ، و با حسین علیه السلام بر خواهد گشت .

چهل و سوم : درباب هفتاد و نهم ازسعدان بن مسلم نقل میکند که گفت : یکی از اصحاب ما زیارت حسین (ع) رااز حضرت صادق (ع) نقل کرد که پس ازذکر پیغمبر وائمه علیهم السلام میگوید : «من بزیارت آنان آمدم که بآنها ملحقم کنی ، وآنان راپیشرو من، ومرا

تبعاً في الدنيا والاخرة » قال : ثم يقول : «لبيك داعي الله ان كان لم يجبك بدني فقد أجابك قلبي وشعري وبشري و هواي على التسليم لخلف النبي المرسل والسبط المنتجب فقلبي لك مسلم وأمري لك متبع ونصرتي لك معدة حتى يحييكم الله لدينه و يبعثكم فمعكم لامع عدوكم اني من المؤمنين برجعتكم لا انكر لله قدرة ولا أكذب له مشية ولا أزعم ان ماشاء الله لا يكون» وذكر الزيارة .

الرابع والاربعون مارواه ايضاً في الباب المذكور قال : حدثني محمد بن أحمد بن الحسين العسكري ومحمد بن الحسن بن الوليد جميعاً عن الحسن بن علي بن مهزيار عن أبيه عن علي بن مهزيار عن محمد بن أبي عمير عن محمد بن مروان عن أبي حمزة الثمالي قال قال الصادق عليه السلام : اذا أردت المسير الى الحسين عليه السلام ثم ذكر آداب الزيارة وأورد زيارة طويلة يقول فيها : «وقد أتيتك زايراً قبر ابن بنت نبيك فاجعل تحفتي فكاك رقبتي من النار» الى أن قال : «و اجعلني من أنصاره يا أرحم الراحمين» .

ثم قال فيها «أتيتك انقطاعاً اليك والى جدك و أبيك و ولدك الخلف من بعدك

دنیا و آخرت پیرو آنان قرار دهی ، ای دعوت کنندهٔ بخدا ، لبیك ، اگر بدنم بیاریت نیامد ، قلب ومو، و پوستم همه جواب ترا میدهد و در برابر جانشین پیغمبر و نبیرهٔ بر گزیدهٔ او دلم تسلیم است ، قلبم تسلیم‌تو ، و اختیارم بدست تواست ، ونیرویم برای یاریت آماده است ، تا آندم که خداشمارا برای نشردینش زنده کند ، با شمایم نه بادشمنانتان ، من ازکسانی هستم که برجعت شما عقیده مندم ، قدرت خدارا انکار نمیکنم مشیت اورا تکذیب نمیکنم ، چنین عقید ندارم که چیزی را خدا بخواهد ونشود» تاآخر زیارت .

چهل‌وچهارم : درهمان باب ازابوحمزهٔ ثمالی نقل میکند که حضرت‌صادق(ع) پس از بیان آداب زیارت امام حسین (ع) در ضمن زیارت چنین فرمود : برای زیارت قبر پسر دختر پیغمبرت آمده‌ام ، بجای هرتحفه‌ای مرا از آتش دوزخ آزاد فرما ... ومرا از یاوران‌اوقرار بده» ..... (ای‌پسرپیغمبر !) من از همه بریدم و بتو وجد و پدر ، وفرزند جانشینت پیوستم وبزیارتت آمدم ، دلم دربرابرت تسلیم ، ورأیم پیرو

فقلبي لك مسلم ورأيي لك متبع ونصرتي لك معدة حتى يحييكم الله لدينه ويبعثكم و اشهد انكم الحجة وبكم ترجا الرحمة فمعكم لا مع عدوّكم انى بايابكم من المؤمنين لا انكر لله قدرة ولا اكذب منه مشية» ثم قال فيها : «و تصلي على الائمة كلهم كما صلّيت على الحسن و الحسين عليهم السلام» ثم تقول : «اللهم تمّم بهم كلماتك وأنجز بهم وعدك وأهلك بهم عدوّك وعدوّهم من الجن والانس أجمعين اللهم اجعلنا لهم شيعة و أعواناً وانصاراً على طاعتك وطاعة رسولك وأحينا محياهم وامتنا مماتهم و اشهدنا مشاهدهم في الدنيا و الاخرة الى أن قال : «اللهم ادخلني في اوليائك و حبّب الى مشاهدهم وشهادتهم في الدنيا و الاخرة انك علي كل شيء قدير ثم قال : «اللهم اجعلني ممن ينصره وينتصر به لدينك في الدنيا والاخرة» الى ان قال: «اللهم اجعلني ممن له مع الحسين بن علي قدم ثابت واثبتني فيمن يستشهد معه» .

الخامس والاربعون ما رواه الثقة الجليل علي بن ابراهيم بن هاشم في

نیرویم آماده یاری شما است تا آنکه خدا شما را برای نصرت دینش زنده کند ، شهادت میدهم که شما حجت خدائید ، بوسیلهٔ شما ازخدا امید رحمت داریم ، با شمایم نه بادشمنان شما ،برجعتتان عقیده مندم ، قدرت خدارا منکر نیستم ، ومشیتش راتکذیب نمی کنم ، سپس میفرماید : برسایر ائمه‌هم درود فرست چنانکه برحسن و حسین علیهما السلام فرستادی وبگو : خداوندا ! بدست اینان کلماتت را تمام کن ، ووعده هایت را رفا کن ، وهمهٔ دشمنان جنی وانسی‌خود وآنهارا هلاک‌فرما ، خداوندا ! مارا ازشیعیان ویاوران آنان قرارده تادر طاعت توآنها راکمک‌دهیم ، زندگی مارامثل زندگی‌آنان ومرگ مارا مثل مرگشان قرارده ، دنیا وآخرت مارا توفیق حضور ایشان‌ده . . . . خداوندا ! مراجزء دوستانت قرار بده ، ودنیا وآخرت محضرآنان رامحبوب من‌گردان که‌تو برهرکار توانائی ، خداوندا ! مرا ازآنها قرارده که دنیا وآخرت درراه دین‌اورا یاری میکنند و از او کمك میگیرند . . . . خدا وندا ! مرا از آنان قرار ده که در دوستی و ولایت حسین بن علی‌ثابت قدم اند ، و نام مرا جزء شهدای راه او ثبت فرما .

چهل‌وپنجم : علی‌بن ابراهیم در تفسیرش ازعبدالله بن مسکان نقل میکند که

تفسيره في اوايله بعد تسع ورقات من أول النسخة المنقول منها في بحث الرد على من أنكر الرجعة قال علي بن ابراهيم : حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن عبدالله بن مسكان عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : « واذ أخذالله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه » قال : ما بعث الله نبياً من لدن آدم وهلم جراً الا ويرجع الى الدنيا فينصر رسول الله صلى الله عليه وآله وأمير المؤمنين ، وقوله : «لتؤمنن به» يعني رسول الله «ولتنصرنه» أمير المؤمنين

و رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته نقلا من كتاب مختصر البصائر لسعد بن عبدالله بسند آخر .

السادس والاربعون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً في اوائل تفسيره مرسلا في قوله تعالى : « وعد الله الذين آمنوا منكم يا معشر الائمة و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم و ليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم و ليبدلنهم من بعد خوفهم أمناً» قال : هذا مما يكون في الرجعة .

السابع والاربعون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً فيه مرسلا في قوله تعالى :

حضرت صادق (ع) در تفسير اين آيه : «هنگامی كه خدا از پيمبران پيمان گرفت كه اين كتاب وحكمتی را كه بشما دادم ، اگر پيغمبری سويتان آمد وآنچه نزدشما است تصديق كرد بايد بوی ايمان آريد وياريش كنيد ، آل عمران ، ۸۱» فرمود : از زمان حضرت آدم تا كنون خدا هيچ پيغمبری نفرستاده جزاين كه بدنيا بر ميگردد و پيغمبر و امير المؤمنين را ياری ميكند ، و تأويل آيه چنين است كه « بايد به پيغمبر ايمان آريد و اميرالمؤمنين را ياری كنيد» .

اين حديث را حسن بن سليمان هم در رساله‌اش نقل ميكند .

چهل وششم : باز درتفسير اين آيه : «خداوند بكسانی از شما كه ايمان آورده عمل صالح كردندوعده داده كه‌درزمين جانشينشان كند چنانكه‌پيشينيان را جانشين كرد ، ودينشان را كه برايشان پسنديده است استقرار دهد ، و پس از ترس و خوف ايمنشان گرداند ، نور :۵۵» ميفرمايد : مراد ائمه است واين وعده دررجعت عملی ميشود .

چهل وهفتم : درتفسير اين آيه : «ميخواهيم بر آنان كه درزمين ضعيفشان شمردند

«ونريد أن نمنّ على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين ونمكّن لهم في الارض» قال : هذا مما يكون في الرجعة .

الثامن و الاربعون مارواه ايضاً فيه قال : حدثني أبي عن أحمد بن النضر عن عمرو بن شمر قال ذكر عند أبي جعفر عليه السلام جابر فقال : رحم الله جابراً لقد بلغ من علمه انه كان يعرف تأويل هذه الاية «ان الذي فرض عليك القرآن لرادّك الى معاد» يعني الرجعة .

التاسع و الاربعون مارواه المفيد في الارشاد في أخبار امير المؤمنين عليه السلام في فصل مفرد قال : ومن كلامه عليه السلام مارواه الخاصة والعامة انه عليه السلام قال في خطبة له نحن أهل بيت من علم الله علمنا ، و بحكم الله حكمنا ، فان تتبعوا آثارنا تهتدوا ببصايرنا ؛ وان لم تفعلوا يهلككم الله بأيدينا ، الا وبنا يدرك ترة كل مؤمن ، وبنا تخلع ربقة الذل من أعناقكم ، وبنا فتح لابكم وبنا يختم لابكم .

الخمسون ماروا علي بن عيسى في كتاب كشف الغمة نقلا من كتاب الدلايل

منت نهيم ، پيشوا ووارثشان كنيم ، وروى زمين استقرارشان دهيم ، قصص . ٥ »ميفرمايد اين آيه مربوط بزمان رجعت است .

چهل و هشتم : ازعمرو بن شمر نقل ميكند كه گفت : خدمت حضرت باقر (ع) بودم فرمود : خدا «جابر» را رحمت فرمايد ، علمش بجائى رسيده بود كه تأويل اين آيه را ميدانست : « آن كس كه اين قرآن را بعهدهٔ تو گذاشت بباز گشتگاهى خواهدت برد ، قصص : ٨٥» ميدانست كه مربوط برجعت است .

چهل و نهم : شيخ مفيد در كتاب «ارشاد» ميفرمايد : از كلمات امير المؤمنين (ع) كه شيعه وسنى نقل ميكنند اين است كه در خطبه‌اى فرمود : ما خاندانى هستيم كه علممان از علم خدا وحكممان ازحكم اوسرچشمه گرفته ، اگر ازما پيروى كنيد ازنورمان هدايت شويد ، و اگر نكنيد خدا بدست ماهلاكتان كند ، بدانيد خون هرمؤمنى را ما انتقام ميگيريم ، وماگردنهاى شمارا از زير بار ذلت بيرون ميكشيم ، بما افتتاح شدنه بشما ، بماختم ميشود نه بشما .

پنجاهم : على بن عيسى در كتاب كشف الغمه در حديثى نقل ميكند كه حضرت

لعبدالله بن جعفر الحميری فی دلایل الباقر عليه السلام فی حديث ان أباه أوصى اليه أن يغسله وقال : ان الامام لا يغسله الا امام .

أقول : هذا يؤيد ماروی ان الحسين عليه السلام يرجع ليغسل المهدی عليه السلام .

الحادی والخمسون ما رواه ايضاً فيه من طرق متعددة من كتب العامة و الخاصة ان عيسى عليه السلام يرجع و يهبط الى الارض ويصلی خلف المهدی عليه السلام

الثانی والخمسون ماروا الشيخ الجليل أمين الاسلام أبوعلی الطبرسی فی كتاب مجمع البيان فی تفسير قوله تعالى : «فتلقى آدم من ربه كلمات» عن النبی صلى الله عليه وآله انه قال : بادروا بالاعمال ستاً : طلوع الشمس من مغربها ، و الدجال ؛ و الدخان ، ودابة الارض ، وخويصة أحدكم الموت ، وأمر العامة يعنی القيمة .

أقول : قد وردت الاحاديث الصريحة ان دابة الارض هی أمير المؤمنين و قد تقدم ذلك ، ويأتی مثله ان شاء الله .

الثالث والخمسون ما رواه الطبرسی ايضاً فيه عند قوله تعالى : «ياعيسى انی

سجاد (ع) وصيت كرد كه حضرت باقر (ع) غسلش دهد و فرمود : امام را جز امام نبايد غسل دهد .

مؤلف گويد : اين حديث مؤيد احاديثی است كه ميفرمايد امام حسين (ع) باز ميگردد تا حضرت مهدی را غسل دهد .

پنجاه و يكم : ازچند طريق از كتابهای سنی وشيعه روايت ميكند كه حضرت عيسی (ع) بزمين برميگردد و پشت سر حضرت مهدی (ع) نماز ميگزارد .

پنجاه و دوم : «طبرسی» در كتاب مجمع البيان در تفسير اين آيه : «آدم از پروردگار خويش كلماتی فرا گرفت ، بقره : ٣٧» از پيغمبر (ص) نقل ميكند كه فرمود : در كار های خير سرعت كنيد پيش از آنكه شش چيز بيايد : طلوع خورشيد از مغرب ، دجال دود (آسمانی) . جنبندهٔ زمين ، مرگی كه هر كس را ميگيرد ، وقيامت عمومی .

مؤلف گويد : چنانكه گذشت و باز هم بيايد احاديثی رسيده كه جنبندهٔ زمين حضرت امير (ع) است .

پنجاه و سوم : در تفسير اين آيه : «ای عيسی من ترا برميگيرم وبسوی خود بالا

متوفيك ورافعك الى » قال : قد صحّ عنه عليه السلام انه قال : كيف انتم اذا نزل ابن مريم فيكم واما مكم منكم رواه البخاري ومسلم في الصحيح .

الرابع والخمسون ماروواه الطبرسي ايضاً عن امير المؤمنين عليه السلام قال : ان ذاالقرنين كان عبداً صالحاً أحب الله فأحبه ونصح لله فنصحه الله ، أمر قومه بتقوى الله فضربوه بالسيف على قرنه فمات زماناً ، ثم رجع اليهم فدعاهم الى الله فضربوه على قرنه الاخر بالسيف ، فذلك قرناه ، وفيكم مثله يعني نفسه عليه السلام .

الخامس والخمسون ماروواه ايضاً عند قوله تعالى : « واذاوقع القول عليهم أخرجنالهم دابة من الارض » عن حذيفة عن النبي صلى الله عليه وآله قال : دابة الارض لايدركها طالب ولايفوتها هارب ، تسم المؤمن بين عينيه وتكتب بين عينيه مؤمن ؛ وتسم الكافر بين عينيه وتكتب بين عينيه كافر .

ميبرم آل‌عمران : ٥٥» ميفرمايد : «مسلم» و «بخاري» بسند صحيح روايت ميكنند كه پيغمبر(ص) فرمود : هنگاميكه عيسى بن مريم ميان شما آيد وامامتان ازخودتان باشدحال شما چگونه خواهد بود ؟ .

پنجاه‌وچهارم : ازاميرالمؤمنين(ع) نقل‌ميكند كه : ذوالقرنين بندهٔ صالحى بود خدارادوست‌ميداشت خداهم‌اورا دوست‌داشت ، براى‌خدامردم‌را موعظه كردخداهم‌برايش خيرخواست قوم‌خود را بپرهيز گارى دعوت كرد شمشيرى بيك طرف پيشانيش زدند مرد وپس‌از مدتى زنده‌شدودعوت راازسر گرفت ، ضربت‌ديگرى بطرف‌ديگر پيشانيش‌زدنداين بوددوشاخ‌او (كه‌ذوالقرنين ، يعنى‌صاحب دوشاخش گفتند) درشماهم‌نظيراوهست ، ومراد خودآنجناب است .

پنجاه‌وپنجم : درتفسيراين‌آيه : «هنگامى كه عذاب برآنان‌محقق شودجنبنده‌اى اززمين برايشان بيرون آوريم ... نمل:٨٢» ازحذيفه نقل‌مى كند كه پيغمبر(ص) فرمود اين‌جنبندهٔ زمين كسى است كه‌هر كس تعقيبش كنددستش باونرسد وهر كه‌ازوى‌فرار كند رهائى‌نيابد ، در پيشانى مؤمن‌نشان‌نهد : اين‌مؤمن است ، درپيشانى كافر نشان نهد : اين كافراست .

السادس والخمسون ما رواه ايضاً فيه عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال : يكون للدابة ثلث خرجات من الدهر ، خروجاً باقصى المدينة فيفشو ذكرها بالدابة ، ولايدخل ذكرها القرية يعني مكة ، ثم ذكر تفصيل المرات الثلاث ، وانها تسم المؤمن في وجهه والكافر في وجهه ، ويكتب على وجه كل أحد مؤمن أو كافر «الحديث» .

السابع والخمسون مارواه الطبرسي ايضاً عن أمير المؤمنين عليه السلام انه قال : أنا صاحب العصا والميسم .

الثامن والخمسون مارواه الكليني في زيارة طويلة لامير المؤمنين عليه السلام قال : اشهد انك صاحب العصا والميسم .

التاسع والخمسون ما رواه علي بن ابراهيم في تفسيره ونقله عنه الطبرسي عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رجل لعمار بن ياسر : آية في كتاب الله أفسدت قلبي ، قال عمار : أية آية هي ؟ قال: هذه الاية « واذا وقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم » فقال عمار : والله لا أجلس ولا آكل و لا أشرب حتى أريكها،

پنجاه وششم : از پیغمبر(ص) روایت میکند که «جنبنده زمین» سه نوبت خارج شود یکی در آخر نقطهٔ شهر مدینه ، ونامش در بادیه : جنبنده ، مشهور شود ونامش بمکه نرسد ؛ سپس دو نوبت دیگررا شرح میدهد ، ومیفرماید بصورت مؤمن و کافر نشان می نهد در صورت مؤمن مینویسد این مؤمن است ، و در صورت کافر مینویسد این کافر است «تا آخر حدیث» .

پنجاه وهفتم : از امیر المؤمنین (ع) روایت میکند که فرمود : من صاحب عصا و آهن نشان زننده ام .

پنجاه وهشتم : کلینی در زیارت طولانی امیر المؤمنین(ع) چنین نقل میکند: شهادت میدهم که تو صاحب عصا و آهن نشان زننده ای .

پنجاه ونهم : علی بن ابراهیم در تفسیر از حضرت صادق(ع) نقل میکند که مردی بعمار یاسر گفت : یك آیه از قرآن دل مرا ناراحت کرده ؟ پرسید : کدام آیه ؟ گفت: این آیه : «هنگامی که عذاب بر آنان محقق شود جنبنده ای از زمین برایشان بیرون آریم که با آنان سخن گوید ، نمل : ٨٢» عمار گفت : بخدا ! ننشینم ، ونخورم وننوشم تا آن

فجاء عمار مع الرجل الى أمير المؤمنين و هو يأكل تمراً وزبداً فقال : يااباليقظان هلمّ ، فجلس عمار يأكل معه فتعجّب الرجل ، فلما قام عمار قال الرجل : سبحان الله حلفت انك لا تأكل ولا تشرب ولا تجلس حتى ترينها ؟ قال عمار : قد أريتكها ان كنت تعقل .

الستون ما رواه الطبرسي ايضاً نقلا عن تفسير العياشي انه روى مثل هذه القصة بعينها عن أبي ذر ايضاً .

الحادي و الستون ما رواه الشيخ أبو جعفر الطوسي في آخر كتاب الغيبة عن الفضل بن شاذان عن الحسن بن محبوب عن عمرو بن أبي المقدام عن جابر الجعفي قال : سمعت أباجعفر عليه السلام يقول والله ليملكن منا أهل البيت رجل بعد موته ثلثمأة سنة يزداد تسعاً قلت : متى يكون ذلك ؟ قال : بعد القائم ، قلت : و كم يقوم القائم في عالمه قال : تسع عشرة سنة ثم يخرج المنتصر فيطلب بدم الحسين عليه السلام ودماء أصحابه فيقتل ويسبي حتى يخرج السفاح .

أقول : الظاهر ان قوله : ثلثمأة سنة ظرف للموت ، بمعنى انه يملك بعد

جنبنده را بتو بنمایم ، باهم خدمت حضرت امیر (ع) آمدند ، حضرت خرما و کره میخورد فرمود : عمار جلو بیا عمار نشست مشغول خوردن شد ، مرد تعجب کرد ، وقتی که برخاست گفت سبحان الله توقسم خوردی که چیزی نخوری و ننوشی و بزمین نشینی تا آن جنبنده رابمن بنمائی ؟ ! عمار گفت : بتو نمایاندم ، اگر فهم داشتی .

شصتم : «طبرسی» از تفسیر «عیاشی» نقل میکند که عین همین قصه را از ابوذر روایت میکند

شصت و یکم : شیخ طوسی در آخر کتاب «غیبت» از جابر جعفی نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : بخدا ! یکی از مااهلبیت بعداز مرگ سیصد سال سلطنت میکند نه سال هم اضافه میکند گفتم : کی ؟ فرمود : بعداز حضرت قائم ، پرسیدم : حضرت قائم درعالم خود چندسال سلطنت میکند؟ فرمود نوزده سال سپس «منتقم» خارج شود و خون حسین (ع) واصحابش رامطالبه کند ، میکشد و پیش میرود تا «سفاح» خروج کند .

مؤلف گوید : ظاهراً مراد این است که سیصد سال بعداز مرگش زنده میشود و

مضى موته ثلاثمأة سنة وليس بصريح فی انه یملك بعدها بغیر فصل ، بل اذا خرج بعد ذلك بألف سنة صدقت البعدیه المذکوره ؛ والحکمة فی عدمذکر الفاصلة لاتخفی ؛ وقوله یزداد تسعاً یحتمل انیرادبهاالزیادة فی مدة موتهوانیرادبهامدة ملکه لانها زیادة علی عمره الاول ویحتمل أن یکون مجموع الثلاثمأة والتسعة مدةملکه کما لایخفی ، وقوله بعد القائم یمکن أن یراد به بعد غیبته أوخروجه؛ و یمکن أن یقرء بعد بضم العین فعلا ما ضیاً ، و القائم الثا نی یحتمل المهدي ؛ المذکور أولاعلی بعض الوجوه وقوله : ثم یخرج المنتصر لایلزم کونه بعدالقائم بل یحتمل الحمل علی أنه عطف علی قو له لیملکن و لا یبعد أن یکون المراد بالمنتصر الحسین وبالسفاح امیر المؤ منین عليه السلام وقد و قع التصریح با لثانی فی رسالة الحسن بنسلیمان خالد القمی فی روایة هذاالحدیث ویأتی ان شاء اللهمزید

سلطنت میکند ، وصراحتی ندارد که بعد ازاین مدتبلا فاصله خروج میکند ، بلکهاگر هزار سال بعدازآنهم خروج کندمیتوان گفت: سیصد سال بعدازمرگ زندهشدوسلطنت کرد ، حکمت ذکر نکردن فاصلهٔ میان مردن وسلطنت هم معلوم است (نظیر همان حکمتی که درمخفی داشتن وقت ظهورامام زمان(ع)است) وامااینکه میفرماید : نهسال هم اضافه میکند ؛ شاید مراد اضافهٔ بمدت مرگ باشد ، شاید هم اضافه بمدتسلطنت باشد ، چون این نهسال برعمراولش اضافهمیشود ؛ شاید هم تمامسیصدو نهسالمدتسلطنت باشد ، امااینکه میفرماید : «بعدالقائم» ممکناست بعد از غیبت یاخروج او باشد ، و ممکناست« بعد» بضم عین خواند که فعل ماضیباشد (یعنی باحضرت قائم فاصلهدارد) قائم دوم هم ممکناست همان حضرت مهدی (ع) باشد ، خروج « منتقم » لازم نیست بعدازحضرت قائم باشد بلکه اگر بر «لیملکن» عطف شودچنینمیشود که : مردیازما اهلبیتسلطنت کندو پساز سلطنتیافتناو منتقمخارجشود ، و بعید نیست که «منتقم » حضرتامامحسین(ع)باشد،و« سفاح »حضرتامیر(ع)چنانکهدررسالهحسنبنسلیمانبنخالد هم باینمعنی تصریح شده ، باز هم تحقیق بیشتری در اطراف اینحدیث خواهد آمد

تحقيق للحال والله أعلم .

الثاني والستون ما رواه الشيخ الجليل أبو محمد الحسن بن محمد الديلمى في كتاب ارشاد القلوب الى الصواب في الباب الخامس عشر في أشراط الساعة قال: خطب الناس رسول الله صلى الله عليه و آله فقال: أفضل الحديث كتاب الله ،وافضل الهدى هدى الله ؛ و شرّ الامور محدثاتها ، و كل بدعة ضلالة ، الى أن قال :لا تقوم الساعة حتي يقبض العلم ، و يكثر الزلزال ، و تطلع الشمس من مغربها؛ تخرج الدابة ، و يظهر الدجال ، و ينزل عيسى بن مريم « الحديث » .

الثالث والستون ما رواه علي بن ابراهيم بن هاشم في تفسيره في قوله تعالى : « و ان من أهل الكتاب الاليؤمننّ به قبل موته » قال : روى ان رسول الله ﷺ اذا رجع آمن الناس كله .

الرابع و الستون ما رواه ايضاً فيه عند هذه الآية قال : حدّثني أبى عن القاسم بن محمد عن سليمان بن داود المنقرى عن أبى حمزة عن شهر بن حوشب قال :

شصت‌ودوم : «ديلمى» در كتاب «ارشاد» ميفرمايد : پيغمبر (ص) در خطبه‌اى فرمود: بالاترين سخنان : كلام خدااست ، افضل هدايتها : هدايت خداست ، بدترين كار ها : كارهاى تازه وجديد الاحداثاست ، هر «بدعتى» گمراهى است ، . . . .قيامت برپا نشود تاعلم گرفته‌شود واضطراب وتزلزل زياد گردد ، وخورشيد ازمغرب طلوع كند ، و«جنبنده» اززمين بيرون آيد ، ودجال‌ظاهر شود ، وعيسى فرودآيد «تاآخرحديث »

شصت‌وسوم : على بن ابراهيم درتفسير اين‌آيه : « هيچيك از اهل كتاب نيست جزاينكه پيش ازمردنش ـ يعنى مردن حضرت‌عيسى ـ باوايمان آورد ، نساء ، ١٥٩»از پيغمبر (ص) نقل ميكند كه فرمود : وقتى كه ـ عيسى (ع) ـ بر گردد همهٔ مردم باو ايمان آورند .

شصت‌وچهارم : باز درتفسير همان آيه‌از « شهربن حوشب » نقل ميكند كه

قال لی الحجاج : آیة فی کتاب الله قد أعیتنی ، قلت :ایها الامیر أیة آیة ؟ قال : قوله تعالی : « وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته » و الله انی لآمر بالیهودی و النصرانی فتضرب عنقه ثم أرمقه فما أراه یحرك شفتیه حتی یخمد ؛ فقلت : لیس علی ما تأولت ؛ ان عیسی ینزل قبل یوم القیامة الی الدنیا فلا یبقی أهل ملة یهودی و لا غیره الا آمن به قبل موته ، و یصلی خلف المهدی ؟ قال : انی لك هذا ؟ قلت : حدثنی به محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبیطالب ، فقال : جئت بها من عین صافیة .

الخامس و الستون ما رواه ایضاً فیه عن أبی الجارود عن أبی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی : « ان الله قادر علی أن ینزل آیة » قال سیریك فی آخر الزمان آیات منها دابة الارض؛ و الدجال ، و نزول عیسی بن مریم، وطلوع الشمس من مغربها.

السادس و الستون ما رواه ایضاً فیه عند قوله تعالی : « الذین آمنوا به » یعنی برسول الله « و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه » یعنی

گفت : حجاج بمن گفت : یك آیه درقرآن مرا عاجز کرده ، گفتم : امیر ! کدام آیه؟ گفت : این آیه : « هیچیك ازاهل کتاب نیست جز اینکه پیش ازمردنش باوایمان آورد نساء : ١٥٩» بخدا ! گاهی دستور میدهم یك یهودی یا نصرانی را گردن میزنند ، وبادقت اورامینگرم تا آخرین نفس لبش را حرکت نمیدهد (واظهار ایمانی نمیکند) گفتم معنای آیه چنین نیست که تو پنداشتی ، حضرت عیسی پیش از قیامت بدنیا برمیگردد و اهل هرملتی از یهودی وغیره ـ پیش ازمرگش ـ باوایمان میآورند ، و آنجناب پشت سرحضرت مهدی(ع) نماز میگزارد ، حجاج گفت: این مطلب را ازکجا آوردهای ؟ گفتم : حضرت باقر (ع) فرمود ، گفت ازسرچشمهٔ زلالی گرفتهای .

شصت و پنجم : در تفسیر اینآیه : « خداوند قدرت دارد که نشانهای نازل کند انعام: ٣٧ » از ابوالجارود نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : در آخر ـ الزمان خدا نشانههائی مینمایاند ، مانند جنبندهٔ زمین ، دجال ، عیسی بن مریم ، وطلوع خورشید ازمغرب .

شصت وششم : درتفسیراینآیه : « آنان که باو یعنی به پیغمبر(ص)ـ ایمان آورند

أمير المؤمنين عليه السلام قال : أخذ الله ميثاق الرسول على الانبياء ان يخبروا أممهم به و ينصروه فقد نصروه بالقول و أمروا أممهم بذلك ، و سيرجع رسول الله و يرجعون وينصرونه في الدنيا .

السابع والستون ما رواه ايضاً فيه عند قوله تعالى : «أثم اذا ماوقع آمنتم به» قال اى صدّقتم به في الرجعة، فيقال : لهم الآن تؤمنون به يعني أمير المؤمنين عليه السلام

الثامن والستون ما رواه ايضاً فيه عن أحمد بن ادريس عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن ربعى بن عبدالله عن الفضيل بن يسار عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزوجل : «يوم ندعو كل اناس بامامهم» قال : يجيء رسول الله صلى الله عليه وآله في قرية ويجيء علي عليه السلام في قرية، والحسن في قرية، ؛ والحسين عليه السلام في قرية ، و كل من مات بين ظهرانى قوم جاؤا معه .

أقول : في بعض النسخ كما نقلنا قرية بالياء المثناة التحتانية ، و المراد حينئذ الرجعة قطعاً اذلا قرية في القيمة، والقرية تطلق على المدينة العظيمة ، وفي بعض النسخ قرنه بالنون ، وحينئذ يحتمل ارادة الرجعة ويحتمل ارادة القيمة .

التاسع والستون ما رواه على بن ابراهيم ايضاً في تفسيره مرسلا في قو له

و گراميش دارند ويار يش كنند ، وازآن نورى كه باا و نازل شده ايمان آورند (هم آنان رستگارند) اعراف ، ١٥٧ » روايت ميكند كه مراد ازآن نور امير المؤمنين (ع) است خداوند ازپيمبران پيمان گرفت كه امتشان را بآمدن پيغمبر(ص) بشارت دهند واورا يارى كنند ، انبيا هم با گفتار اورا يارى كردند وبامتشان دستور نصرت دادند ، طولى نميكشد كه همه بدنيا برميگردند ودرهمين دنيا اورا يارى ميكنند .

شصت وهفتم : در تفسير اين آيه : « سپس آيا آندم كه واقع شود باو ايمان آريد ؟ يونس ، ٥١ » ميفرمايد : يعنى آيا در رجعت اورا تصديق ميكنيد ؟ و آنروز گويند : اينك باو ـ يعنى بامير المؤمنين ايمان ميآوريد ؟ .

شصت وهشتم : (اين همان حديث ٣٦ باب سابق است ، كلام مؤلف در ذيل آن هم همان است كه آنجا گذشت) .

شصت ونهم : در تفسير اين آيه : « خدا بآنها كه ايمان آورده عمل صالح

تعالى: «وعد الله الذين آمنو وعملوا الصالحات ليستخلفنهم فى الارض» قال :خاطب الله الائمة عليهم السلام ووعدهم أن يستخلفهم في الارض من بعد ظلمهم وغصبهم وهذا مما تأويله بعد تنزيله .

السبعون ماروواه ايضاً فيه رفعه قال: وبشر الله نبيه وأهل بيته أن يتفضل عليهم بعد ذلك؛ ويجعلهم خلفاء في الارض وأئمة على امته ، ويردهم الى الدنيا مع أعدائهم حتى ينتصفوا منهم .

الحادي والسبعون ما رواه ايضاً فيه مرسلا في قوله تعالى « ونرى فرعون وها مان وجنود هما » قال : هم الذين غصبوا آل محمد حقهم « وما كانوا يحذرون » قال : من القتل والعذاب حين يردّهم ويردّ أعدائهم الى الدنيا حتى يقتلوهم .

الثاني والسبعون ما رواه ايضاً فيه قال : حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن أبي بصير عن أبي عبدالله (ع) قال : انتهى رسول الله صلى الله عليه وآله الى أمير المؤمنين وهو نائم في المسجد فحرّكه من رجليه وقال قم يادابة الارض فقال رجل يارسول الله أيسمي بعضنا بعضاً بهذا الاسم ؟ فقال: لا والله ماهو الاله خاصة ، و هو الدابة التي ذكرها الله في كتابه ، فقال : «واذا وقع

كردند و عده داده درزمين جانشينشان كند . . . « ميفرمايد : اين و عده مربوط بأئمه عليهم السلام است ، كه وعده فرموده پس از آن همه ظلم و غصب حقشان ، درزمين جا نشينشان گرداند ، واين از آيه هائى است كه « تأويلش » بعداز « تنزيلش » ميرسد.

هفتادم : در تفسير همان آيه ميفرمايد :خدا به پيغمبر واهلبيتش بشارت داده كه بر آنان تفضل فرمايد ودر آينده روى زمين جانشين وامام امتشان گرداند ، وآنانرا با دشمنانشان زنده كند تااز آنها انتقام گيرند .

هفتادو يكم : (اين همان حديث چهلم باب سابق است) .

هفتادودوم : ازابو بصير نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : امير المؤمنين (ع) درمسجد خوابيده بود ، پيغمبر (ص) آمد پاهايش را حركت دادو فرمود : اى «جنبندهٔ زمين» برخيز ، مردى گفت : يارسول الله ! ماهم يكديگررا باين نام بخوانيم ؟ فرمود : نه بخدا ! اين لقب اختصاصى او است ، اوجنبنده اى است كه خدا ميفرمايد : « هنگامى كه عذاب واجبشان شود «جنبنده اى» از زمين بيرون آوريم كه با آنان سخن گويد ، نمل ،

القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم» ثم قال: ياعلى اذا كان في آخر الزمان أخرجك الله في أحسن صورة ومعك ميسم تسم به أعداءك «الحديث»:

الثالث و السبعون ما رواه على بن ابراهيم ايضاً في تفسيره عن أبيه عن ابن أبى عمير عن المفضل عن أبى عبدالله عليه السلام في قوله تعالى: «ويوم نحشر من كل امة فوجاً» قال: ليس أحد من المؤمنين قتل الا يرجع حتى يموت، ولايرجع الا من محض الايمان محضاً أومحض الكفر محضاً.

اقول: ومثل هذا كثير جداً تقدم بعضه، و لا يخفى ان هذا دال على رجعتهم (ع) بطريق الاولوية، مضافاً الى التصريحات الكثيرة.

الرابع و السبعون ما رواه ايضاً فيه عن أبيه عن حماد عن حريز عن أبى جعفر عليه السلام قال: سئل عن جابر فقال: رحم الله جابراً لقد بلغ من فقهه انه كان يعرف تأويل هذه الاية «ان الذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» يعنى الرجعة.

الخامس والسبعون ما رواه ايضاً فيه قال: حدثنى أبى عن النضر بن سويد عن يحيى الحلبى عن عبد الحميد الطائى عن أبى خالد الكابلى عن على بن الحسين

۸۲» سپس فرمود: ای‌علی، درآخرالزمان خداتورابه‌بهترین‌صورتی بیرون آرد، در حالی‌که آهنی دردست داری دشمنانت‌را بآن داغ نشان «تا آخرحدیث».

هفتادوسوم: از مفضل نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه: «روزی که از هرجمعی‌دسته‌ای... رامحشور کنیم» فرمود: هرمؤمنی کشته شده باشد برگردد تابمیرد وجزمؤمن خالص‌وکافر خالص برنگردد.

مؤلف گوید: نظیراین‌حدیث بسیاراست که‌قسمتی ازآنها قبلا گذشت،ودلالت این‌حدیث بررجعت ائمه‌علیهم‌السلام ازراه «اولویت» است (یعنی در جائی که هرمؤمن خالصی برگردد ائمه بطریق اولی برمیگردند) علاوه‌برتصریحهای سایرروایات.

هفتادوچهارم: (این‌همان حدیث ٤٨ است اینجااز «حریز» نقل‌میکند).

هفتادوپنجم: در تفسیر این‌آیه: «آنکه این قرآن‌را بعهدهٔ تونهاد ترا بباز گشتگاهی‌برگرداند قصص: ۸۵» از ابو خالد کابلی نقل میکند که حضرت سجاد (ع)

عليه السلام في قوله تعالى : «ان الّذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» قال : يرجع اليكم نبيكم وأمير المؤمنين والائمة عليهم السلام .

السادس والسبعون ماروواه ايضاً فيه في قوله تعالى :«انا لننصر رسلنا والذين آمنوا في الحيوة الدنيا » قال : هو الرجعة اذا رجع رسول الله صلى الله عليه وآله والائمة عليهم السّلام .

السابع والسبعون ما رواه ايضاً فيه عن أحمد بن ادريس عن أحمد بن محمد عن عمر بن عبدالعزيز عن جميل عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت له : قول الله عزوجل : «انا لننصر رسلنا و الذين آمنوا في الحيوة الدنيا » قال : ذلك و الله فى الرجعة أما علمت ان الانبياء لم ينصروا في الدنيا و قتلوا و الائمة من بعدهم لم ينصروا وقتلوا وذلك في الرجعة .

و رواه سعد بن عبد الله في مختصر البصائر كمانقله عنه الحسن بن سليمان بن خالد في رسالته .

الثامن و السبعون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى «ويريكم آياته » قال : يعنى أمير المؤمنين و الائمة عليهم السلام في الرجعة فاذا رأوهم قالوا آمنّا بالله

فرمود : پیغمبرتان باامیرالمؤمنین وائمه علیهم السلام بسویتان بازمیگردند .

هفتادوششم: درتفسیر این آیه : « ماپیغمبران خود وآنهاراکه ایمان آوردنددراین زندگی دنیا ،. یاری میکنیم ، غافر : ۵۱ » روایت میکند که مراد وقتی است که پیغمبر وائمه علیهم السلام برمیگردند .

هفتادوهفتم : ازجمیل نقل میکند که گفت: تفسیر آیهٔ فوق را ازحضرت صادق (ع) پرسیدم فرمود : بخدا ! این مربوط برجعت است ، مگر نمیدانی که پیغمبران وائمه دردنیا یاری نشدند بلکه کشته شدند ، این نصرت ویاری درموقع رجعت است . این حدیث را سعد بن عبدالله هم نقل میکند .

هفتادوهشتم : درتفسیر این آیه : « آیات - ونشانه های- خودرابشمامی نمایاند، غافر : ۸۱ » نقل میکند که مراد : امیرالمؤمنین وائمه علیهم السلام است که در رجعت

وحده و كفرنا بما كنا به مشركين فلم يك ينفعهم ايمانهم لما رأو بأسنا» .

التاسع والسبعون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى « وترى الظالمين آل محمّد حقهم لما رأووا العذاب » وعلىّ هو العذاب في الرجعة « يقولون هل الي مردّ من سبيل» فنوا لي علياً ؟ ! .

الثمانون ما رواه ايضاً فيه مرسلا قال : ذكر الله الائمة فقال : « و جعلها كلمة باقية في عقبه لعلهم يرجعون » اى فانهم يرجعون الى الدنيا .

الحادى و الثمانون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : « و وصينا الانسان بوالديه حسناً حملته امه كرهاً و وضعته كرهاً » يعني الحسين وذلك ان الله أخبر رسول الله صلى الله عليه وآله و بشّره بالحسين قبل حمله ، و ان الامامة تكون في ذريته الى يوم القيمة ، ثم أخبره بما يصيبه من القتل و المصيبة في نفسه و ولده ، ثم عوّضه بأن جعل الامامة في عقبه ، و أعلمه انه يقتل ثم يردّه الى الدنيا وينصره حتى يقتل

نمايانده شوند ، وقتى كه كافران آنها را به بينند گويند : «بخداى يگانه ايمان آورديم وبآنچه شريك خدا قرارداده بوديم كافر شديم ، اما هنگامى كه عذاب ما را به بينند ايمانشان سودى نبخشد » .

هفتادونهم : (اين همان حديث ٤٧ باب سابق است) .

هشتادم : روايت ميكند كه خدا راجع بائمه فرمود : «وآن ـ يكتاپرستى ـ را دراعقاب خويش كلمه‌اى پاينده كرد ، شايد بازگردند ، زخرف: ٢٨ » وائمه در رجعت برميگردند .

هشتادويكم : درتفسير اين آيه : «انسان‌را به‌نيكى باپدر ومادرسفارش كرديم مادرش اورا بمشقت(يا بكراهت، بنابر تفسيرحديث) حمل كرد و بمشقت بگذاشت ؛ احقاف ١٥» روايت ميكند كه مرادحضرت امام حسين(ع) است كه خدا پيش ازحملش به پيغمبر بشارت داد كه متولدميشود ، وخودوفرزندانش كشته ميشوند ودرعوض خدا امامان را تا تاقيامت ازنسل او قراردهد ، وپس ازمرگ اورا بدنيا برگرداند ويارش كند تادشمنانش را بكشد ، و سلطنت روى زمينش دهد ، چنانكه در قرآن ميفرمايد « ميخواهيم بر

أعدائه، و يملكه الارض، و هو قوله : «و نريد أن نمنّ على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين ونمكّن لهم في الارض .»

الثاني والثمانون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى: «ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون» قال : بشر الله نبيّه ان أهل بيته يملكون الارض و يرجعون اليها و يقتلون أعدائهم فأخبر رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة عليها السلام بخبر الحسين عليه السلام وقتله فحملته كرهاً ثم قال أبو عبدالله عليه السلام : فهل رأيتم أحداً يبشّر بولد ذكر فتحمله كرهاً ؟ اى انها اغتمّت وكرهت لما أخبرت بقتله .

الثالث والثمانون ما رواه ايضاً فيه قال : حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن عبد الرحيم القصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سألته عن «ن و القلم» و ذكر الحديث الى أن قال : «واذا تتلى عليه آياتنا» قال : كنى عن الثاني قال : «اساطير الاولين» اى اكاذيب الاولين «سنسمه على الخرطوم» قال : في الرجعة اذا رجع امير المؤمنين

آنان که در زمين ناتوان شمرده شدند منت نهيم امام ووارثشان قرار دهيم وروى زمين استقرارشان دهيم ، » .

هشتاد ودوم : در تفسير اين آيه : «در زبور بعداز ذكر نوشتيم كه زمين را بندگان صالح من بارث ميبرند انبيا : ١٠٥» روايت ميكند كه : خدا به پيغمبر (ص) بشارت داد كه اهلبيتش مالك روى زمين ميشوند ، بدنيا برميگردند ودشمنانشانرا ميكشند ، پيغمبر (ص) اين قضايارا باخبر كشته شدن حسين (ع) بفاطمهٔ زهرا سلام‌الله عليها فرمود ، از اين جهت حضرت زهرا بكراهت بار داراوشد سپس حضرت صادق (ع) فرمود : تاكنون شنيده ايد زنيرا بشارت پسر دهند ، بكراهت واندوه باردارشود؟ كراهت او براى خبر قتل فرزندش بود .

هشتادوسوم : ازعبدالرحيم قصير نقل ميكند كه گفت : تفسير آيات سورهٔ «ن» را ازحضرت صادق (ع) پرسيدم ، حضرت چنين تفسير فرمود : «چون آيات مابرا و - يعنى بر دومى بخوانند ، گويد : افسانه ها - يعنى دروغهاى - پيشنيان است ، بر بينى او

عليه السلام ورجع أعدائه فيسمهم بميسم معه كما توسم البهايم على الخراطيم الانف والشفتان .

الرابع والثمانون ما رواه ايضاً فيه عن أبيه عن الحسين بن خالد عن أبي الحسن الرضا عليه السلام في قوله تعالى : « وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله أحداً » قال: المساجد الائمة الى أن قال : «حتى اذا رأوا ما يوعدون » قال : القائم وأمير المؤمنين عليه السلام في الرجعة « فسيعلمون من أضعف ناصراً وأقل عدداً » .

الخامس والثمانون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : « قتل الانسان » اى أمير المؤمنين « ما اكفره » اى ما فعل وأذنب حتى قتلتموه «ثم السبيل يسره» قال: يسر له طريق الخير « ثم اذا شاء أنشره» قال : في الرجعة « كلا لما يقض ما أمره» اي لم يقض أمير المؤمنين ما قد أمره وسيرجع حتى يقضي ما أمره .

السادس والثمانون ما رواه ايضاً فيه قال : أخبرنا أحمد بن ادريس عن احمد

داغ نهیم» یعنی دررجعت ، هنگامی که امیرالمؤمنین ودشمنانش برگردند باآهنی برآنان نشان زند ، چنانکه بربینی ولب حیوانات داغ نهند .

هشتادوچهارم : ازحسین بن خالد نقل میکند که حضرت رضا (ع) درتفسیر این آیه : «واینکه مساجد برای خدا است پس باخدا دیگری را نخوانید (وشریك نکنید)... تاچون آنچه را وعده شان میدهند به بینند خواهند فهمید : چه کس یاورش ناتوان تر و عددش کمتراست ؟ جن : ۱۸ ـ ۲٤» فرمود : «مساجد» ائمه اند ، و آنچه بکافران وعده میدهند حضرت قائم وامیرالمؤمنین علیهما السلام است ، که دررجعت میآیند .

هشتادوپنجم : درتفسیر سورهٔ «عبس» چنین میفرماید: «انسان ـ یعنی امیرالمؤمنین (ع) کشته شد ، چه کفرانی کرده بود ؟ ـ یعنی چه گناهی کرده بود که او را کشتید ؟ . . . . . سپس راه ـ یعنی راه خیر ـ رابراو آسان کرد ، آنگاه وقتی که بخواهد یعنی دررجعت زنده اش کند نه چنین است ، فرمانی که باو داد اجرا نکرد ـ یعنی امیرالمؤمنین مأموریت خویش بپایان نرساند و بازبرمیگردد تا انجام دهد ـ سورهٔ عبس ۱۷ ـ ۲۳»

هشتادوهشتم : از ابواسامة نقل میکند که گفت : تفسیر آیات فوق را ازحضرت

بن محمد عن ابن أبى نصر عن جميل بن دراج عن أبى اسامة عن أبى جعفر عليه السلام قال : سألته عن قوله تعالى : « قتل الانسان ما أكفره » قال : نزلت في أمير المؤمنين عليه السلام « ما أكفره »يعنى بقتلكم اياه «من أى شيء خلقه» يقول : من طينة الانبياء خلقه «فقدره»للخير« ثم السبيل يسره» يعنى سبيل الهدى «ثم اماته فأقبره ثم اذا شاء أنشره» قال : في الرجعة « كلا لما يقض ما أمره» قال : يمكث بعد قتله فى الرجعة فيقض ما أمره .

السابع والثمانون ما رواه ايضاً فيه عن جعفر بن أحمد عن عبدالله بن موسى عن الحسن بن على بن أبى حمزة عن أبيه عن أبى بصير عن أبى عبدالله عليه السلام فى قوله تعالى : «والسماء والطارق» قال : السماء هنا أمير المؤمنين عليه السلام الى أن قال : قلت «النجم الثاقب» قال : ذاك رسول الله صلى الله عليه وآله ، ثم قال : «انه على رجعه لقادر » كما خلقه من نطفة يقدر أن يردّه الى الدنيا والى القيمة

الثامن و الثمانون ما رواه الشيخ الجليل تقى الدين ابراهيم بن

باقر(ع) پرسیدم . فرمود : دربارهٔ امیرالمؤمنین (ع) نازل شده یعنی آنجناب کشته‌شد «چه کرده بود که اورا کشتید ؟ ازچه چیزخدایش آفریده - یعنی از گل پیمبران آفریدش و - برای کارهای‌خیر - آماده اش کرد ، سپس راه - یعنی‌راه‌هدایت - را برایش‌آسان کرد ، سپس میراندش و بخاکش‌سپرد ، آنگاه هروقت بخواهد - یعنی در رجعت - زنده‌اش میفرماید ، نه‌چنین است ، مأموریت خویش بسر نبرد» ودررجعت مدتی در دنیا میماند تا کارخود بپایان رساند .

هشتادوهفتم : ازابوبصیر نقل‌میکند که حضرت صادق (ع) درتفسیر این آیه : «قسم بآسمان وستارهٔ شبرو !» فرمود : مراد ازآسمان امیرالمؤمنین (ع) است . . . . این آیه‌را پرسیدم (ستاره فروزان است) فرمود : مراد پیغمبر(ص)است ، بآنان قسم یاد شده که «خدا برباز گرداندن انسان توانا است» یعنی چنانکه‌اوراازنطفه آفریدمیتواند دردنیا یا درقیامت زنده‌اش فرماید .

هشتادوهشتم : شیخ (کفعمی) درکتاب مصباح فصل ٤٦ در دعای بعد از نماز

علی العاملی الکفعمی فی المصباح فی الفصل السادس والاربعین فی جملة الدعا الذی یدعی به بعد صلوة العید : « اللهم صل علی محمد و علی ائمة الهدی الا ئمة المهدیین و الحجج علی خلقك» الی أن‌قال : « اللهم اشعب بهم الصدع وارتق بهم الفتق و أمت بهم الجور و أظهر بهم العدل و زین بطول بقائهم الارض و أیّدهم بنصرك و انصرهم بالرعب ، وقوّ ناصریهم و اخذل خاذلیهم و دمدم علی من نصب لهم وأعزبهم المؤمنین واخذل بهم المنافقین» الدعاء .

التاسع والثمانون ما رواه الشیخ الثقة الجلیل أبوعمرو الکشی‌فی کتاب الرجال في ترجمة جابر بن عبدالله الانصاری عن أحمدبن علی القمی السلولی عن ادریس بن أیوب‌القمي‌عن‌الحسین بن سعید عن ابن محبوب عن‌عبد العزیز العبدی عن زرارة عن أبی جعفر عليه السلام قال : جابر یعلم و أثنی علیه خیراً قال : فقلت‌له : و کان من‌أصحاب علی عليه السلام ؟ قال : کان‌جابر یعلم‌قول‌الله عزوجل : «ان الذي فـرض علیك القرآن لرادك الی معاد» .

التسعون ما رواه الکشی ایضاً في کتاب‌الرجال عن أحمدبن علی بن‌ادریس

عیدچنین نقل میکند : «خداوندا ! برپیغمبرو امامان ، رهنمایان هدایت یافته و حجتهای خلق درود فرست ... خداوندا ! بدست آنان‌شکافهارا‌برطرف کن ، مفاسدرااصلاح کن ، ستم را نابود وعدل وداد را آشکار فرما ، زمین را بطول بقائشان زیور بخش بنصرت خود ، آنان‌را یاری کن ، و باترس‌نصرتشان‌ده ، یاورانشان‌را تقویت کن‌رها کنند گانشان رامخذول کن ، دشمنانشان را هلاك کن ، مؤمنان رابوسیلهٔ ایشان عزت‌ده ، و منافقان رامخذول گردان» تاآخردعا .

هشتادونهم : «کشی» درکتاب«رجال»درشرح حال جابربن عبدالله‌از «زرارة» نقل‌میکند که حضرت باقر(ع)فرمود : جابرمیداند ـ واورا ستایش کرد ـ گفتم : جابر از اصحاب علی (ع) بود ، فرمود : جابر تأویل این آیه را میداند : «آنکه این قرآن بعهدهٔ توگذاشت ترا بباز گشتگاهی برمیگرداند ، قصص : ۸۵»

نودم : از محمدبن‌مسلم وزرارة نقل‌میکند که گفتند : احادیثی‌ازحضرت باقر(ع)

عن الحسين بن بشير عن هشام بن سالم عن محمد بن مسلم و زرارة قال : سألنا ابا جعفر عليه السلام عن أحاديث فرواها لنا عن جابر فقلنا : ما لنا و لجابر ؟ فقال : بلغ من ايمانه انه يقرء هذه الاية « ان الذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» .

الحادى و التسعون ما رواه ايضاً فيه عن احمدبن على القمى عن شقران السلولى عن الحسين بن سعيد عن محمد بن اسمعيل عن ابن أذينه عن زرارة عن أبى جعفر عليه السلام قال : قلت مالنا ولجابر تروى عنه ؟ فقال : يا زرارة ان جابراً كان يعلم تأويل هذه الاية « ان الذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» .

الثانى و التسعون ما تضمنته الصحيفة الشريفة الكاملة المتواترة وسندها معلوم ، وذلك فى دعائه عليه السلام يوم الاضحى والجمعة « اللهم صل على محمد و آل محمد انك حميد مجيد ، كصلواتك و بركاتك على أصفيائك ابراهيم و آل ابراهيم و عجّل الفرج والروح و النصرة و التمكين و التأييد لهم، اللهم و اجعلني من أهل التوحيد و الايمان بك والتصديق برسولك ، والائمة الذين حتمت طاعتهم ممن يجرى ذلك به و على يديه آمين رب العالمين » .

پرسیدیم ، همه را از «جابر» روایت کرد ، گفتیم : مارا چه بکار جابر ؟ فرمود : ایمان جابر بجائی رسیده بود که این آیه (یعنی همان آیهٔ فوق) را میخواند .

نود و یکم : اززرارة نقل میکند که گفت : بحضرت باقر(ع) عرض کردم : مارا چه بکار جابر که شما ازاو حدیث نقل میکنید ؟ فرمود : زرارة ! جابر تأویل این آیه (یعنی همان آیهٔ سابق) را میدانست

نود و دوم : درصحیفهٔ سجادیه ــ که متواتر وسندش معلوم است ــ دردعای روز عیدقربان ، وجمعه میفرماید : «خداوندا ! مانندآن درود وبرکتها که بر گزیدگان خود : ابراهیم وآلش ـ نازل کردی ، برمحمد وآلش نازل فرما که تو ستوده و بزرگواری ، و فرج ، ورحمت ، ونصرت ، وقدرت ، و تأیید آنانرا نزدیك فرما ، خداوندا ! مراهم از اهل توحید ، وایمان ، وتصدیق بهپیغمبران و امامانی که طاعتشان را واجب کردهای از آن کسانی که توحید و ایمان بدستشان ترویج میشود ـ قرارده ، ای پروردگارجهانیان این دعارا مستجاب فرما» .

الثالث والتسعون ما رواه الشيخ ابو منصور أحمد بن على بن أبى طالب الطبرسى فى كتاب الاحتجاج فى احتجاج رسول الله صلى الله عليه وآله عن معمر بن راشد عن أبى عبد الله عليه السلام فى حديث ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال : و من ذريتى المهدى اذا خرج نزل عيسى بن مريم لنصرته فقدّمه وصلّى خلفه .

الرابع و التسعون ما رواه الطبرسي ايضاً فى الاحتجاج فى أواخره عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحميرى انه قال : خرج من الناحية المقدسة بعد المسائل بسم الله الرحمن الرحيم الى أن قال : اذا أردتم التوجه بنا الى الله فقولوا كما قال الله سلام علي آل يس ، السلام عليك يا داعى الله الى أن قال : أشهدك يامولاى أنى أشهد ان لا اله الاّ الله وحده لا شريك له و أنّ محمداً عبده و رسوله لا حبيب الا هو وأهله ، و أشهد انّ أمير المؤمنين حجته ، والحسن حجته ، و الحسين حجته ، و على بن الحسين حجته ، و محمد بن على حجته ، و جعفر بن محمد حجته، وموسى بن جعفر حجته ، و على بن موسى حجته، و محمد بن على حجّته ، و على بن محمد حجته ، و الحسن بن على حجته ، واشهد انك حجة الله ، أنتم الاول و الآخر ، و

نود و سوم : «طبرسى» در كتاب «احتجاج» ازمعمر بن راشد ازحضرت صادق (ع) درحديثى نقل ميكند كه : پيغمبر (ص) فرمود : يكى ازفرزندان من مهدى است ، كه چون ظاهر شود عيسى بن مريم براى ياريش فرود آيد وپشت سرش نماز گذارد .

نود و چهارم : از «حميرى» نقل ميكند كه گفت : امام زمان (ع) در جواب نامه اى - پس از جواب مسائل - مرقوم فرموده بودند : بسم الله الرحمان الرحيم ..... وقتى كه خواستيد بوسيلۀ ما متوجه خدا شويد ، چنانكه خدا فرموده بگوئيد : سلام بر آل يس ، سلام بر تواى دعوت كنندۀ بسوى خدا . . . . . مولاى من ! تراگواه ميگيرم ، كه من شهادت ميدهم : خدا يكى است ، يكتا و بى شريك است ، محمد (ص) بنده و فرستادۀ او است ، جز او و خاندانش حبيب و دوستى نيست ، شهادت ميدهم كه امير المؤمنين حجت خدا است ، حسن، حسين ، على بن الحسين ، محمد بن على ، جعفر بن محمد ، موسى بن جعفر ، على بن موسى ، محمد بن على ، على بن محمد ، وحسن بن على حجتهاى خدايند شهادت ميدهم كه توحجت خدائى ، اول و آخر، شمائيد ، رجعت شما حق وبى ترديد است

انّ رجعتكم حق لا ريب فيها يوم لا ينفع نفساً ايمانهم لم تكن آمنت من قبل أو كسبت فى ايمانها خيراً ، و ان الموت حقّ و ان ناكراً و نكيراً حقّ وان النشر حقّ والبعث حقّ «الحديث» .

الخامس والتسعون ما رواه الشيخ الثقة الجليل قطب الدين سعيد بن هبةالله الراوندى فى نوادر المعجزات من كتاب الخرايج والجرايح في فصل الرجعة عن سهل بن زياد عن الحسن بن محبوب عن ابن فضيل عن سعد الجلاب عن جابر عن أبى جعفر عليه السلام قال قال الحسين عليه السلام لاصحابه قبل أن يقتل ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لي يا بنى انك ستساق الى العراق و انك تستشهد و يستشهد معك جماعة من أصحابك لايجدون الم مسّ الحديد وتلا «قلنا يا نار كونى برداً وسلاماً على ابراهيم» يكون الحرب عليك وعليهم برداً و سلاماً ، فابشروا فو الله لئن قتلونا فانا نردّ الى نبينا قال : ثم أمكث ما شاء الله فأكون اول من تنشق عنه الارض فاخرج خرجة توافق خرجة امير المؤمنين و قيام قائمنا ، ثم لينزلن عيسى و وفد من السماء من عندالله لم ينزلوا الى الارض قط ، و لينزلن الى جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل

روزى كه هر كس قبلا ايمان نياورده باشد ، يا در ايمانش خيرى بدست نياورده باشد ، ايمانش سودنبخشد ـ گواهى ميدهم كه مرك حق است ، «ناكر» و «نكير» (فرشتگان مأمور سؤال بر) حق اند ، وقيامت ومعاد حق است .

نودو پنجم : قطب راوندى در «نوادر كتاب خرائج» درفصل رجعت ، ازحضرت باقر(ع) نقل ميكند كه حضرت امام حسين (ع) پيش از شهادت باصحابش فرمود : پيغمبر (ص) بمن فرمود : پسرجان ! ترابعراق ميبرند ، و آنجا باجمعى از اصحابت كه گزند آهن را نميچشند ـ شهيد ميشويد ، سپس اين آيه خواند : «گفتيم : اى آتش برابراهيم سرد و سلامت شو» و فرمود : جنك بر تو و اصحابت سرد و سلامت است ، شما را بشارت باد . بخدا ! اگر ما را بكشند نزد پيغمبر مان برويم ، مدتى بآن حال ميمانيم ، آنگاه اول كسى كه از قبر بيرون آيد منم كه هنگام خروج امير المؤمنين (ع) وقيام حضرت قائم (ع) خارج شوم ، سپس حضرت عيسى باجمعى ازفرشتگان ـ كه تاكنون بزمين نيامده اند ـ فرود آيند ، جبرئيل ؛ ميكائيل ، اسرافيل ، وعده اى ديگرازملائكه

وجنود من الملائكة وليركبن محمد و علي و أنا و أخي و جميع من منّ الله عليه في حمولات من حمولات الرب، جمال من نور لم يركبها مخلوق، ثم ليهزن محمداً لواءه وليدفعنه الى قائمنا مع سيفه، ثم انا نمكث ما شاءالله، ثم ان الله يخرج من مسجد الكوفة عيناً من ذهب وعيناً من ماء وعيناً من لبن ثم ان امير المؤمنين عليه السلام يدفع الي سيف رسول الله صلى الله عليه وآله فيبعثني الى المشرق والمغرب فلاآتي على عدو الا اهرقت دمه ، ولاادع صنماً الا أحرقته حتى آتي على الهند فافتحها ، و ان دانيال و يونس يخرجان الي أمير المؤمنين يقولان : صدق الله ورسوله ؛ وليبعثن رسول الله صلى الله عليه و آله معهما الى البصرة سبعين رجلا ؛ فيقتلون مقاتليهم، و يبعث بعثاً الى الروم فيفتح الله له ، ثم لاقتلن كل دابة حرام أكلها حتى لا يكون على وجه الارض الا الطيب و تعرض على اليهود و النصاري و ساير أهل الملل كلها لاخيّرهم بين الاسلام و السيف ، فمن اسلم مننت عليه ، و من أبى الاسلام أهرق الله دمه ، ولا يبقي أحد من شيعتنا الا بعث الله اليه ملكا يمسح عن وجهه التراب و يعرفه أزواجه و منزلته في الجنة ، ولا يبقى على وجه الارض أعمى ولامقعد و لا مبتلى الا كشف الله عنه بلاه بنا أهل البيت ؛ ولتنزلن البركات من السماء الى الارض

هم فرود آيند ، من وجد و پدر و برادرم ، با هر کس که خدا بر او منت نهاده باشد برشترانی از نور که هیچ مخلوقی سوارش نشده، سوارشویم ، جدم پرچم خویش باهتزاز آورد و آنرا باشمشیرش بدست قائممان سپارد ، ازمسجد کوفه چشمه‌ها در آيد ، امير المؤمنين شمشير پيغمبر بمن دهد و مرا بمشرق و مغرب فرستد ، خون هر دشمنی را بریزم ، و هر بتی را بسوزانم، هند را بگشایم، دانیال و یونس خارج شوند و تصدیق خدا و رسول بنمایند و پیغمبر (ص) هفتاد نفر با آنها ببصره فرستد ، جنگجویانشان را بکشند ، وسپاهی بروم فرستد آنجا را بگشایند ، سپس حیوانات حرام گوشت را بکشم ، اهل هرملتی را بین اسلام و شمشیر مخیر کنم . هر که ایمان آورد در امان باشد و هر که نپذیرد خونش ریخته شود ، ملائکه خاك از روی شیعیان ما بیفشانند و مقامشان را در بهشت معرفی کنند دیگر روی زمین کور و نه زمینگیری و دردمندی نماند ! ببرکت ما اهلبیت خدا همه را شفا بخشد ، برکت از آسمان بزمین فرود آید

حتى ان الشجرة لتضعف بما يزيدالله فيها من الثمرة ، ولتؤكل ثمرة الصيف في الشتاء وثمرة الشتاء في الصيف، وذلك قوله تعالى: «ولو أنهم آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والارض ولكن كذبوا» ثم ان الله ليهب شيعتنا كرامة لا يخفى عليهم شيء في الارض وما كان فيها .

و رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته قال : رواه لي و رويته عنه المولى السعيد بهاء الدين علي بن السعيد عبدالكريم بن عبد الحميد الحسيني باسناده عن أبي سعيد سهل رفعه الى أبي جعفر عليه السلام مثله .

السادس والتسعون ما رواه رئيس الطائفة أبوجعفر الطوسي في كتاب الغيبة قريباً من نصف الكتاب معلقاً عن محمد بن عبدالله بن جعفر الحميري عن أبيه عن علي بن سليمان بن رشيد عن الحسن بن علي الخزّاز قال : دخل علي بن أبي حمزة على أبي الحسن الرضا عليه السلام فقال له : انت امام ؟ فقال : نعم ، فقال : انى سمعت جدّك جعفر بن محمد يقول : لا يكون الامام الاّ وله عقب ، فقال : أنسيت يا شيخ أم تناسيت ليس هكذا قال : جعفر عليه السلام ؛ انما قال جعفر عليه السلام

بطوری که درخت تاب کشیدن میوه را نداشته باشد : میوهٔ تابستانی در زمستان خورند و میوهٔ زمستانی در تابستان ، چنانکه خدا میفرماید : اگر ایمان میآوردندو پرهیزـ گار میشدند درهای برکت را از آسمان و زمین بر ایشان میگشودیم ، ولی تکذیب کردند ، اعراف ، ٩٦) سپس خداوند کرامت بشیعیان ما دهد که هیچ چیز در زمین از نظرشان مخفی نماند .

این حدیث را حسن بن سلیمان هم بهمین نحو روایت میکند .

نود و ششم : شیخ طوسی در کتاب «غیبت» از حسن بن علی خزاز نقل میکند که گفت : علی بن ابی حمزه خدمت حضرت رضا (ع) رسید و گفت : شما امامید ؟ فرمود : آری گفت : من از جدت حضرت صادق(ع) شنیدم که فرمود : هیچ امامی نیست جز اینکه فرزندی دارد ، فرمود : ای شیخ فراموش کرده‌ای یاخودرا بفراموشی میزنی ؟ جدم چنین نفرموده،فرموده:هیچ امامی نیست جز اینکه فرزند دارد ، غیر از آن امامی که

لا يكون الا وله عقب الا الذي يخرج عليه الحسين بن علي فانه لا عقب له ، فقال له : صدقت جعلت فداك هكذا سمعت جدك يقول .

السابع والتسعون ما رواه الشيخ الطوسي في كتاب الغيبة في فصل في الاخبار المتضمنة لمن رأى صاحب الزمان و لم يعرفه ثم عرفه بعد ، عن أحمد بن عبدون عن محمد بن الشجاعي عن محمد بن ابراهيم النعماني عن يوسف بن أحمد الجعفري وذكر حديثاً طويلا جرى له مع صاحب الزمان عليه السلام و براهين رآها منه الى أن قال يوسف : فقلت له : متى يكون هذا الامر ؟ قال : اذا حيل بينكم وبين سبيل الكعبة ، واجتمع الشمس والقمر؛ واستدار بها الكواكب والنجوم؛ فقلت : متى يابن رسول الله ؟ فقال : في سنة كذا و كذا تخرج دابة الارض بين الصفاو المروة معه عصا موسى وخاتم سليمان ؛ويسوق الناس الى المحشر «الحديث».

الثامن و التسعون ما رواه ايضاً في آخر كتاب الغيبة عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري عن أبيه عن يعقوب بن يزيد عن علي بن الحكم عن حماد بن عثمان عن أبي بصير قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : مثل أمرنا في كتاب الله مثل صاحب الحمار أماته الله مائة عام ثم بعثه .

حسين بن علي در زمانش خارج ميشود كه او فرزند ندارد ، گفت : درست فرمودى قربانت! همينطور فرمود .

نود و هفتم : درنقل قصهٔ كسانى كه خدمت امام زمان (ع) رسيده و اورا نشناخته اند ، قصه‌اى طولانى راجع بيوسف بن احمد جعفرى نقل ميكند كه خدمت آنجناب رسيد و معجزاتى مشاهده كرد تا آن جا كه ميگويد : پرسيدم : فرج چه وقت ميرسد؟ فرمود : وقتى كه راه مكه بسته شود ، وماه و خورشيد جمع شوند ، وستارگان بدور آنها بگردش آيند ، عرض كردم : يابن رسول الله ! اين چه وقت است ؟ فرمود : درفلان سال « جنبدهٔ زمين» ميان صفا و مروه باعصاى موسى وانگشتر سليمان بيرون آيد ، مردم را بمحشر براند« تا آخر حديث» .

نود و هشتم: از ابوبصير نقل ميكند كه گفت حضرت باقر(ع) فرمود : مثل كار ما درقرآن مثل صاحب الاغ است كه خدا او را ميراند و پس ازصد سال زنده كرد .

أقول : المراد أمرهم في الرجعة كما هو ظاهر .

التاسع والتسعون ما رواه ايضاً فيه عن محمّد بن عبدالله الحميري عن أبيه عن جعفر بن محمّد الكوفي عن اسحق بن محمّد عن القاسم بن ربيع عن علي بن خطاب عن مؤذن مسجد الاحمر قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام هل في كتاب الله مثل القائم ؟ فقال نعم آية صاحب الحمار ، أماته الله ثم بعثه .

أقول : المراد بالقائم هنا معناه اللغوي أعني من يقوم منهم في الرجعة ، بقرينة آخر الحديث والتصريح بالموت والبعث .

المائة ما رواه ايضاً فيه عن ابن فضال عن حماد عن الحسين بن المختار عن أبي بصير عن عامر بن واثلة عن أمير المؤمنين عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه و آله قال : عشر قبل الساعة لابد منها ، السفياني ؛ و الدجال ، والدخان ؛ و خروج القائم ، و طلوع الشمس من مغربها ؛ و نزول عيسى بن مريم «الحديث» .

الاول بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن سعد بن عبد الله عن الحسن بن علي الزيتوني وعبدالله بن جعفر الحميري جميعاً عن أحمد بن هلال عن الحسن بن محبوب عن أبي الحسن الرضا عليه السلام في حديث يذكر فيه أحوال الغيبة وآخر الزمان يقول فيه : ويرون بدناً بارزاً نحو عين الشمس ، و منادياً هذا امير المؤمنين قد كرّ في هلاك الظالمين .

مؤلف گويد : مراد از كار آنها جريان رجعت است .

نود و نهم : (اين همان حديث ٤١ باب ٦ است ، ذيلش هم همان است) .

صدم : از عامر بن واثلة ، از امير المؤمنين(ع) نقل ميكند كه پيغمبر (ص) فرمود : ده چيز پيش از قيامت حتماً واقع شود : خروج سفياني، دجال ، دود (آسماني) خروج حضرت قائم ، طلوع خورشيد از مغرب ، نزول حضرت عيسى «تا آخر حديث» .

صد و يكم : از حسن بن محبوب نقل ميكند كه حضرت رضا(ع) در حديثي درشرح احوال غيبت ، وآخر الزمان فرمود : بدن واضحي درچشمهٔ خورشيد به بينند و شخصي فرياد زند : اين امير المؤمنين است ، براى هلاك كردن ستمگران بازگشته .

الثاني بعد المائة مارواه ايضاً فيه عن الفضل بن شاذان عن نصر بن مزاحم عن أبي لصعة عن أبي ذرعة عن عبدالله بن رزين عن عمار بن يا سرانه قال : دعوة أهل بيت نبيكم في آخر الزمان ، فالزموا الارض و كفوا حتى ترد أوقاتها ، ثم ذكر جملة من علاماتها .

الثالث بعد المائة مارواه ايضاً فيه عن الفضل عن علي بن الحكم عن سفيان الجريري عن أبي صادق عن أبي جعفر عليه السلام قال : دولتنا آخر الدول ، ولن يبقى أهل بيت لهم دولة الا ملكوا قبلنا لئلا يقولوا اذا رأوا سيرتنا اذا ملكنا سرنا مثل سيرة هؤلاء ، وهو قول الله تعالى : «والعاقبة للمتقين» .

الرابع بعد المائة مارواه الثقة الجليل سعد بن عبدالله في مختصر البصائر على مانقله عنه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته في باب الكرات وما جاء فيها عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن المنخل بن جميل عن جابر بن يزيد عن أبي جعفر عليه السلام قال : ليس أحد من المؤمنين الا وله قتلة و ميتة ، من قتل نشر حتى يموت ، و من مات نشر حتى يقتل ، الي أن قال : في قوله تعالى : «يا ايها المدثر قم فانذر» قال : يعني محمد و قيامه في الرجعة ،

صدودوم : از عمار يا سر نقل ميكند كه گفت : دعوت اهلبيت پيغمبر شما در آخرالزمان است ، ازجاى خود حركت نكنيد و دست نگهداريد تاوقتش برسد ، سپس قسمتى ازنشانه‌هاى آنرا بيان‌ميكند .

صدوسوم : از «ابوصادق» نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : دولت ما آخردولتهااست ، هرخاندانى كه دولتى داشته باشند پيش ازمابآن ميرسندتاچون‌روش سلطنت مارا ديدند نگويند اگرماهم سلطنتى‌داشتيم همينطور رفتار ميكرديم، وهمين است كه قرآن ميفرمايد : «عاقبت‌ازپرهيزگاران‌است» .

صدوچهارم: سعدبن‌عبدالله‌در كتاب «مختصر البصائر» ازجابربن‌يزيدنقل‌ميكند كه حضرت‌باقر(ع) فرمود : هرمؤمنى كشته شدنى‌داردو مرگى، هر كه كشته شود بازگردد تا بميرد ، وهر كه بميرد بر گردد تا كشته شود ، تا آنجا كه در تأويل اين آيه : «اى جامه بخود پيچيده ، برخيز و (مردم‌را از عذاب خدا) بترسان ، مدثر ۱،۲»فرمود :

و قوله : « انها لاحدى الكبر نذيراً للبشر» يعنى محمد صلى الله عليه وآله فى الرجعةو قوله: «انا ارسلناك كافة للناس» قال : في الرجعة و قوله : «هو الذى أرسل رسوله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كلّه » قال: في الرجعة و فى قوله : «حتى اذا فتحنا عليهم باباً ذا عذاب شديد » قال : هو أمير المؤمنين عليه السلام في الرجعة قال : و قال ابوعبدالله عليه السلام : في قوله تعالى: « ربما يودّ الذين كفروا لوكانوا مسلمين » قال : في الرجعة .

الخامس بعد المائة ما رواه ايضاً فيه بهذا الاسناد عن أبى جعفر عليه السلام قال: ان المدثر هو كائن في الرجعة فقال له رجل : أحيوة قبل القيمة و موت ؟ قال : فقال : نعم والله ، لكفرة من الكفرات بعد الرجعة أشدّ من الكفرات قبلها .

السادس بعد المائة ماروا اهايضاً في مختصر البصائر على ما نقل عنه عن عمر بن عبد العزيز عن جميل بن دراج عن المعلى بن خنيس و زيد الشحام عن أبى-عبدالله عليه السلام قال : سمعناه يقول : أول من تكرّ في رجعته الحسين بن على عليه السلام يمكث في الارض حتى يسقط حاجباه على عينيه .

مراد قيام پيغمبر(ص) دررجعت است،واينكه بعدميفرمايد : «اين يكى ازحوادث بزرگ است ترسانندهٔ بشراست ، مدثر ، ٣٥ ، ٣٦» بازهم مراد پيغمبراست دررجعت ، و نيز اين آيه : «ترا بسوى همهٔ مردم فرستاديم» واين آيه : «اوست كه پيغمبرش را بهدايت ودين حق فرستاد تابرهمه اديان غلبه‌اش دهد» هم مربوط برجعت است ، واين آيه : «تا وقتى كه درى از عذاب سخت بر آنان گشوديم ، مؤمنون ، ٧٧» مراد حضرت امير (ع) در رجعت است ، و حضرت صادق (ع) فرمود : اين آيه : «بساباشد كسانى كه كافر شدند آرزو كنند : ايكاش مسلمان بوديم ، حجر ، ٢» راجع بموقع رجعت است .

صدو پنجم : ازحضرت باقر(ع) نقل ميكنند كه فرمود : «جامه برخود پيچيده» در رجعت هم هست ؟ مردى پرسيد : مگر پيش از قيامت هم زنده شدن و مردنى هست ؟ فرمود : آرى بخدا ! يكى از كفر هاى موقع رجعت از كفر هاى قبلش سخت تر است .

صدوششم : از «معلى بن خنيس» و «زيدشحام» نقل ميكند كه گفتند : حضرت صادق (ع) فرمود : اول كسى كه در رجعت برميگردد حسين (ع) است ، بقدرى در دنيا بماند كه ابروهايش روى چشمانش را بگيرد .

السابع بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن أحمد و عبد الله ابني محمد بن عيسى عن ابن محبوب عن ابي جميلة عن ابان بن تغلب عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال: كيف انتم معاشر قريش و قد كفرتم بعدي ثم رأيتموني في كتيبة أضرب وجوهكم بالسيف و رقابكم، فقال جبرئيل: يا محمد ان شاء الله أنت أو علي بن أبيطالب فقال رسول الله: أو علي بن أبيطالب؟ فقال جبرئيل واحدة لك و اثنتان لعلي.

أقول: المراد واحدة لك في الرجعة و اثنتان لعلي احديهما بعد الرسول عليه السلام بخمس و عشرين سنة، و ذلك بعد قتل عثمان، والاخرى في الرجعة وقد صرح بذلك بقوله: و قد كفرتم بعدي ثم رأيتموني في كتيبة اضرب وجوهكم الخ.

الثامن بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن ابن فضال عن أبي المعزا عن داود بن راشد عن حمران بن أعين قال: قال أبوجعفر عليه السلام لنا: ان أول من يرجع لجاركم الحسين بن علي عليه السلام فيملك حتّى تقع حاجباه على عينيه من الكبر، و رواه

صدو هفتم: ازابوبصير ازحضرت صادق(ع) نقل ميكند كه پيغمبر (ص) فرمود: شما مردم قريش اگر پس از من كافر شويد، و روزى مرا در ميان سپاهى به‌بينيد كه شمشير بصورت و گردن هايتان ميزنم چه خواهيد كرد؟ جبرئيل گفت: شما ياعلى بن ابى طالب، فرمود: مگر على بن ابيطالب هم هست؟ گفت: يكى از شما است ودوتاازعلى.

مؤلف گويد: مراد اين است كه‌يك مرتبه شما شمشير بروى آنها ميكشيد كه‌در رجعت باشد، دومرتبه على (ع) يكى بيست وپنج سال بعداز رحلت پيغمبر (ص) پس از قتل عثمان، ديگرى موقع رجعت، چنانكه فرمود: اگر بعد ازمن كافر شويد، سپس مرا درميان سپاهى به ببينيد....

صدو هشتم: از حمران بن اعين نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود: اول كسى كه برميگردد همسايهٔ شما حسين بن على (ع) است، بقدرى سلطنتش طول‌ميكشد

باسناد آخر.

التاسع بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن أحمد بن محمد بن عيسي و محمد بن الحسين بن أبى الخطاب عن أحمدبن محمدبن أبى نصر عن حمادبن عثمان عن محمد بن مسلم قال : سمعت حمران بن أعين و أبا الخطاب يحدثان قبل أن يحدث أبوالخطاب ماأحدث انهما سمعا أباعبدالله عليه السلام يقول : أول من تنشق عنه و يرجع الى الدنيا الحسين بن على عليهما السلام، و ان الرجعة ليست بعامة و هى خاصة لا يرجع الا من محض الايمان أومحض الشرك محضاً .

العاشر بعدالمائة ما رواه ايضاً فيه عن احمدبن محمد بن عيسى عن محمد بن سنان عن عبدالله بن مسكان عن قيصر بن أبى شيبة قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول في هذه الاية : « واذ أخذالله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه» قال : ليؤمنن برسول الله و لينصرن أميرالمؤمنين علياً عليه السلام قال : نعم والله من لدن آدم وهلم جراً ، فلم يبعث الله نبياً ولارسولا الاردجميعهم الى الدنيا حتى يقتلوا بين يدى على بن ابيطالب عليه السلام

که ازپیری ابروهایش روی چشمانش را میگیرد .

صدونهم : از محمدبن مسلم نقل میکند که گفت : شنیدم : حمران بن اعین وابوالخطاب ـ پیش ازانحرافش ـ میگفتند : حضرت صادق(ع) فرمود :اول کسی که ازقبر بیرون آید وبدنیا بر گردد حسین بن‌علی (ع)است ، ورجعت عمومی نیست ، مختص مؤمن خالص ومشرك خالص است .

صدو دهم : از قیصربن ابی شیبه نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : «آندم که خدا از پیمبران پیمان گرفت که این کتاب وحکمتی که بشما دادم اگر پیغمبری آمد وآنچه باشمااست تصدیق کرد باید بوی ایمان آرید ویاریش کنید ، آل عمران ، ۸۱ » فرمود : انبیا به پیغمبر (ص) ایمان میآورند ، و علی (ع) را یاری میکنند ، بخدا ! همهٔ پیمبران ازآدم تاخاتم همه باذن خدابرمیگردند ومقابل امیرالمؤمنین (ع) «درجنگ» کشته میشوند .

و رواه العیاشی فی تفسیره علی ما نقل عنه عن فیض بن أبی شیبة مثله .

الحادی عشر بعد المائة ما رواه ایضاً فیه عن أحمد بن محمد عن علی بن النعمان عن عامر بن معقل عن أبی حمزة الثمالی عن أبی جعفر عليه السلام قال : لاترفعوا علیاً فوق مارفعه الله ولا تضعوا علیاً دون ماوضعه الله ، کفی بعلی ان یقاتل أهل الکرة ویزوج أهل الجنة .

و رواه ابن بابویه فی کتاب الامالی فی المجلس الثامن و الثلاثین ، عن محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید ، عن محمد بن الحسن الصفار ، عن أحمد بن محمد بن عیسی ، عن علی بن الحکم ببقیة السند مثله .

الثانی عشر بعد المائة مارواه ایضاً فیه عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب عن موسی بن سعدان عن عبدالله بن القسم عن عبدالکریم بن عمر و عن أبی عبدالله عليه السلام قال : مامن امام الا ویکر فی قرنه و یکر معه البر والفاجر فی دهره حتی یمیز المؤمن من الکافر .

أقول : هذا مخصوص بمن محض الایمان محضاً أو الکفر محضاً لمامر .

الثالث عشر بعد المائة ما رواه ایضاً فیه بالاسناد السابق قال : ان ابلیس

این حدیث را (عیاشی) هم در تفسیرش روایت میکند :

صدویازدهم : ازابو حمزهٔ ثمالی نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : علی را از آن مقدار که خدا بالا برده بالاتر نبرید ، وازآن مقام هم تنزلش ندهید ، درفضل علی این بس که در رجعت با کافران میجنگد ، و (در آخرت) اهل بهشت را تزویج میکند .

این حدیث را صدوق هم در کتاب «امالی» بهمین نحوروایت میکند .

صدودوازدهم : ازعبد الکریم بن عمرو نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : هر امامی با اهل عصر خویش بر میگردد ، ونیك و بدهمه بااوزنده میشوند تا مؤمن را ازکافر جدا کنند .

مؤلف گوید : چنانکه گذشت این مخصوص بمؤمن خالص و کافر خالص است .

صدوسیزدهم : باز ازعبدالکریم نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : ابلیس

قال : «انظرني الى يوم يبعثون » فأبى الله ذلك وقال : «انك من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم» فاذاكان ذلك اليوم ظهر ابليس في جميع اشياعه الى يوم الوقت المعلوم ، وهي آخر كرة يكرّها أمير المؤمنين عليه السلام ، قلت : وانها الكرات؟ قال: نعم انها الكرات؛ ومامن امام في قرن الاويكر في قرنه يكر معه البر والفاجر حتى يميز المؤمن من الكافر ، فاذاكان يوم الوقت المعلوم كرّ أمير المؤمنين عليه السلام وأصحابه و ابليس و أصحابه ، فيقتتلون قتلا لم يقتل مثله قط ، الى أن قال : فيهبط رسول الله صلى الله عليه وآله فيطعن ابليس طعنة يكون هلاكه و هلاك جميع أتباعه ؛ ويملك أمير المؤمنين عليه السلام أربعاً واربعين ألف سنة ، حتى يولد للرجل من شيعة علي ألف ولد من صلبه « الحديث » .

الرابع عشر بعد المائة ماروواه ايضاً فيه عن أيوب بن نوح عن الحسن بن علي بن عبدالله بن المغيرة عن العباس بن عامر عن سعيد بن جبير وعن داود بن راشد عن حمران بن أعين قال : أول من يرجع الحسين بن علي ، فيمكث حتى تقع حاجباه على عينيه من الكبر .

الخامس عشر بعد المائة ماروواه ايضاً فيه عن جماعة من أصحابنا عن الحسن

ازخدا تاروز قيامت مهلت خواست خدا فرمود : « تو تاروز وقت معلوم ازمهلت دارانى » چون آن روز برسد ابليس درميان پيروانش ظاهر شود ، و اين در آخرين بازگشتى است كه امير المؤمنين (ع) در آن باز ميگردد ، عرض كردم : مگر بازگشتهاى مكررى است ؟ فرمود : آرى چند بازگشت است ، هر امامى بااهل عصر خود برميگردد و نيك و بد همه بااو زنده ميشوند تامؤمن را از كافر جدا كنند ، در آنروز امير المؤمنين (ع) و اصحابش ، ابليس و ياورانش بيايند و كشتار بيسابقه‌اى واقع شود . . . . . پيغمبر (ص) فرود آيد ابليس رانيزه‌اى زند كه خود و پيروانش هلاك شوند ، « تا آخر حديث » .

صدو چهاردهم : از حمران بن اعين نقل ميكند كه گفت : اول كسى كه بر گردد حسين بن على (ع) است بقدرى دردنيا بماند كه ازپيرى ابروهايش روى چشمانش رابگيرد .

صدو پانزدهم : ازسليمان ديلمى نقل ميكند كه گفت : تفسير اين آيه راازحضرت

بن علی و ابراهیم بن اسحق عن محمد بن سلیمان الدیلمی عن أبیه قال : سألت أباعبدالله عليه السلام عن قول الله عزوجل : « انجعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکا » فقال : الانبیاء رسول الله وابراهیم واسمعیل والملوك الائمة قلت : وأي ملك أعطیتم ؟ قال : ملك الجنة وملك الكرة .

السادس عشر بعد المائة مارواه ایضاً فیه عن أحمد بن محمد بن عیسی عن الحسین بن سعید ومحمد بن خالد البرقی عن النضر بن سوید عن یحیی بن عمران الحلبی عن المعلی بن [عثمان عن المعلی] بن خنیس قال : قال لی أبو عبد الله عليه السلام أول من یرجع الی الدنیا الحسین بن علي ، فیملك حتی یسقط حاجباه علی عینیه من الكبر .

السابع عشر بعد المائة ما رواه ایضاً فیه بهذا الاسناد قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : فی قوله تعالی: « ان الذی فرض علیك القرآن لرادك الی معاد » قال : نبیکم راجع الیکم .

الثامن عشر بعد المائة ما رواه ایضاً فیه عن محمد بن عیسی عن الحسین بن سفیان عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبی جعفر عليه السلام قال : ان لعلی عليه السلام الی الارض لكرة كرة مع الحسین عليه السلام یقبل برایته حتی ینتقم من بني امیة ومعویة وآل معویة

صادق(ع) پرسیدم: «میان شما پیمبرانی قرارداد وشمارا پادشاه کرد ، مائده، ۲۰» فرمود : پیمبران : حضرت رسول وابراهیم واسماعیل‌اند ، وسلاطین ائمه‌اند ، عرض کردم : چه سلطنتی بشما داده‌شده ؟ فرمود : پادشاهی بهشت ، وزمان رجعت .

صدوشانزدهم : از «معلی بن خنیس» نقل میکند که حضرت صادق(ع) فرمود : اول کسی که بدنیا بر میگردد حسین بن علی است ، بقدری سلطنتش طول میکشد که ابروانش روی چشمانش را میگیرد .

صدوهفدهم : ازحضرت صادق (ع) نقل میکند که در تفسیر این آیه : «آنکس که این قرآن بعهدهٔ تو گذاشت ؛ ترا بباز گشتگاهی برمیگرداند قصص ، ۸۵» فرمود : پیغمبرتان بشما برمیگردد .

صدوهیجدهم : از جابر نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : علی (ع) دو رجعت دارد ، یکی با حسین (ع) ، که با پرچم خویش بیاید وازمعاویه و یاورانش وسایر

ثم يبعث الله اليهم بأنصاره يومئذ من الكوفة ثلثين ألفاً و من ساير الناس سبعين ألفاً فيقاتلهم بصفين مثل المرة الاولى حتى يقتلهم فلا يبقى منهم مخبر ، ثم كرة اخرى مع رسول الله صلى الله عليه وآله حتى يكون خليفته فى الارض ، يعطى الله نبيه ملك جميع أهل الدنيا حتى ينجزله موعوده فى كتابه ، كما قال : « ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون » .

التاسع عشر بعد المائة مارواه ايضاً فيه عن موسى بن عمر عن عثمان بن عيسى عن خالد بن يحيى عن أبى عبد الله عليه السلام فى حديث قال :اتقوا دعوة سعد ، قلت :و كيف ذلك ؟ قال : ان سعداً يكر حتى يقاتل أمير المؤمنين عليه السلام .

العشرون بعد المائة ما رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمى ايضاً في رسالته نقلا من كتاب الواحدة عن محمد بن الحسن بن عبد الله عن جعفر بن محمد البجلى عن أحمد بن محمد بن خالد البرقى عن عبد الرحمن بن أبى نجران عن عاصم بن حميد عن أبى حمزة الثمالى عن أبى جعفر عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : ان الله واحد أحد الى أن قال : وأخذ الله ميثاق الانبياء بالايمان و النصرة لنا وذلك

بنی امیه انتقام گیرد ، خداوند سی‌هزار یاوراز کوفه وهفتاد هزار ازجاهای‌دیگر برایش بفرستد ، در «صفین» مثل‌دفعهٔ اول جنگ کنند وبطوری دشمنان رانابود کنند که‌یك نفر از آنان نماند که سر گذشت جنگ گوید ، رجعت دوم درحضور پیغمبر(ص) است بر میگردد، که جانشین اوباشد ، خداسلطنت‌روی زمین‌به‌پیغمبر دهد چنانکه‌درقرآن وعده داده : (اوست که پیغمبرخویش رابهدایت ودین حق فرستادم)تاوی را برهمهٔ ادیان‌غلبه دهد ، هرچندمشرکان کراهت داشته‌باشند» .

صدو نوزدهم : ازخالدبن یحیی نقل‌میکند که حضرت‌صادق(ع) درحدیثی‌فرمود: ازدعوت «سعد» بپرهیزید (شاید مراد سعدوقاص‌باشد) گفتم : مگر سعد دعوتی‌دارد ؟ فرمود : آری برمیگردد تابا امیرالمؤمنین(ع) بجنگد .

صدو بیستم : حسن بن سلیمان در رسالهٔ خود از ابو حمزهٔ ثمالی از حضرت باقر (ع) نقل میکند که امیرالمؤمنین (ع) فرمود : خدا یکتا وبی همتاست . . . . .

قول الله عزو جل : «و اذاخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جائکم رسول مصدق لما معکم لتؤمننّ به و لتنصرنه » یعنی لتؤمننّ بمحمد و وصیه ولتنصرنه و سینصرونه جمیعاً ؛ و ان الله أخذ میثاقی مع میثاق محمد بالنصرة بعضنا لبعض ، فقد نصرت محمداً وجاهدت بین یدیه ، وقتلت عدوّه و وفیت بما أخذ علیّ من العهد والنصرة لمحمد ، ولم‌ینصرنی أحدمن أولیاء الله و رسله ، و ذلک لما قبضهم الله الیه و سوف ینصروننی و یکون لی مابین مشرقها الی مغربها ، و سیبعثهم الله احیاء من لدن آدم الی محمد یضربون بالسیف هام الاموات و الاحیاء جمیعاً ، فیاعجباً من أموات یبعثهم الله أحیاء زمرة بعد زمرة ؛ قد شهروا سیوفهم یضربون بهاهام الجبابرة وأتباعهم حتی ینجزلهم ماوعدهم فی‌قوله : «وعدالله‌الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنّهم فی الارض» الآیة وان لی الکرّة بعد الکرّة، والرجعة بعدالرجعة ، وانا صاحب‌الکرّات والرجعات ، وصاحب‌الصولات

ازپیمبران پیمان گرفت که بما ایمان آرند و نصرتمان دهند ، چنانکه میفرماید : « آنگاه که‌خداازپیغمبران پیمان گرفت : این کتاب وحکمتی که بشمادادم اگر پیغمبری آمدو آنچه باشماست تصدیق کرد ، باید بوی ایمان آرید و یاریش کنید ، آل عمران ، ۸۱ » یعنی باید بمحمد ووصیش ایمان آرید واورا یاری کنید ، بزودی همه اورایاری کنند ، ونیزخدا از من وپیغمبرهم پیمان گرفت که یکدیگر را یاری کنیم ، من نیز او را کمك دادم وپیش رویش جنگیدم و دشمنانش راکشتم و بعهد خویش وفاکردم ، اما هیچیك از دوستان و پیغمبران خدا مرا کمك نکردند زیرا قبلا از دنیا رفته بودند ، ولی‌بعداً هنگامی که سلطنت شرق وغرب یابم خداهمه رازنده کند وباشمشیربرسردشمنانم زنند و مرا یاری کنند ، شگفتا از مردگانی که بامر خدا دسته دسته زنده شوند ، شمشیر ها بکشند وبرفرق ستمگران ویاورانشان زنند تاخدا وعده خویش عملی کند که فرمود : «خدابکسانی‌از شما که ایمان آورده‌وعمل صالح کردند ، وعده داده که در روی زمین جانشینشان گرداند ، نور ، ۵۵» من بعد از رجعت هم رجعتی دارم ، من صاحب رجعتها وحمله ها وسطوتها وانتقامها ودولتها وعجایبم ، من «جنبندهٔ زمینم» ومن صاحب عصا

و النقمات ، و الدولات العجيبات ، و انا دابة الارض و انا صاحب العصا و الميسم «الحديث» .

الحادی والعشرون بعد المائة ما رواه ایضاً نقلا من کتاب سلیم بن قیس الهلالی الذی رواه عنه أبان بن أبی عیاش و قرأه جمیعه علی علی بن الحسین علیهما السلام بحضور جماعة من أعیان الصحابة منهم أبو الطفیل عامر بن واثلة فاقره علیه مولانا زین العابدین علیه السلام و قال : هذه أحادیثنا صحیحة ، قال أبان : لقیت أبا الطفیل فحدثنی فی الرجعة عن اناس من أهل بدر عن سلمان و المقداد و أبی بن الکعب فعرضت الذی سمعته منهم علی علی بن أبی طالب علیه السلام فقال : هذا علم خاص یسع الامة جهله ، ثم صدّقنی بکل ما حدّثونی فیها ، و تلی علیّ بذلک قراءة کثیرة حتی صرت ما أنا بیوم القیمة أشدّ یقیناً منّی بالرجعة . فقلت له : یا امیر المؤمنین « و اذا وقع القول علیهم أخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم » ماالدابة ؟ قال : یا أبا الطفیل اله عن هذا ؛ قلت : أخبرنی به ، قال : هی دابة یأکل الطعام و تمشی فی الا سواق و تنکح النساء ، قلت : من هو ؟ قال : رب الارض ، قلت : من هو ؟ قال : صدّیق الامة و فاروقها و ذوقرنیها ، قلت : من هو ؟ قال : الذی عنده علم الکتاب و الذی جاء بالصدق و صدّق به ، انا و الله ،

و آهن داغ زننده‌ام «تا آخر حدیث» .

صدو بیست و یکم : (اول این حدیث ـ تا «اشد یقیناً منی بالرجعة» در حدیث نود و هفتم باب نهم گذشت لذا تتمهٔ آن ترجمه میشود) از کتاب سلیم بن قیس از ابو طفیل نقل میکند که گفت بحضرت امیرالمؤمنین (ع) عرض کردم : این آیه که میفرماید : «چون عذاب واجبشان شود «جنبنده‌ای» از زمین بیرون آریم که با آنان سخن گوید ، نمل ۸۲» این جنبنده چیست ؟ فرمود : ابوطفیل ! از این سؤال بگذر ، اصرار کردم ، فرمود: این جنبنده ای است که میخورد و در بازار راه میرود وزن میگیرد ، گفتم : کیست ؟ فرمود : پادشاه زمین است ، گفتم : باز نشناختم فرمود : «صدیق» و «فاروق» و «ذوالقرنین» این امت ، گفتم . بازهم نشانی دهید ، فرمود : آنکه علم کتاب نزد اواست ، آنکس

كلهم كافرون غيري و غير محمد ، قلت : سمّه لي ، قال : قد سميته لك ، ثم قال : ان حديثنا صعب مستصعب « الحديث » .

الثاني والعشرون بعد المائة ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً نقـلا من كتاب محمد بن الحسن الصفار عن علي بن حسان و أبي عبد الله الرياحي عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين : انا قاسم النار الى أن قال : و اني لصاحب الكرّات و دولة الدول ، و اني لصاحب العصا والميسم و الدابة التي تكلّم الناس .

الثالث والعشرون بعد المائة ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً في باب الكرّات و حالاتها عن السيد الجليل بهاء الدين علي بن عبد الحميد الحسيني بطريقه عن أحمد بن محمد الايادي يرفعه الى أحمد بن عقبة عن أبيه عن عبدالله عليه السلام انه سئل عن الرجعة أحق هي ؟ قال : نعم ، قلت : من أول من يخرج ؟ قال : الحسين بن علي يخرج على أثر القائم ، قلت : ومعه الناس كلهم ؟ قال : لا بل كما ذكر الله في كتابه: «فيأتون أفواجاً» قوماً بعد قوم .

كه راستي آورد و راستي را تصديق كرد من بودم ، بخدا ! همه كافر بودند غير از من ومحمد ، عرض كردم : اورا نام برفرمود : نام بردم، حديث ماسخت ودشواراست « تا آخر حديث ».

صدو بيست ودوم : بازهم حسن بن سليمان از حضرت باقر (ع) نقل ميكند كه امير المؤمنين (ع) فرمود : من قسمت كنندهٔ دوزخم . . . . . من صاحب رجعتها و دولتها ، و صاحب عصا وآهن داغ زننده ام من آن جنبندهٔ زمينم كه با مردم سخن ميگويد .

صدو بيست وسوم : از «عقبه» نقل ميكند كه: از حضرت صادق (ع) پرسيدم : رجعت حق است ؟ فرمود : آري ، عرض كردم : اول كسي كه بيرون ميآيد كيست ؟ فرمود : حسين بن علي(ع) است كه پس از قيام حضرت قائم خارج ميشود ، گفتم : مردم هم همراه اويند ؟ فرمود : نه ، چنانكه خدا ميفرمايد : «دسته دسته بيايند» بترتيب خواهند آمد .

الرابع و العشرون بعد المائة ما رواه ايضاً عنه عليه السلام قال : يقبل الحسين عليه السلام فی أصحابه الذين قتلوا معه ومعه سبعون نبياً كما بعثوا مع موسى بن عمران ؛ فيدفع اليه القائم الخاتم فيكون الحسين عليه السلام هو الذی يلی غسله و كفنه وحنوطه و ابلاغه حفرته .

الخامس و العشرون بعد المائة مارواه فيه عن بهاء الدين المذكور بسنده الى أسد بن اسمعيل عن أبی عبدالله عليه السلام انه سئل عن اليوم الذی ذكره الله في كتابه فقال : «في يوم كان مقداره خمسين ألف سنة» فقال : هی كرّة رسول الله صلی الله علیه و آله فيكون في كرّته خمسين ألف سنة ، و يملك امير المؤمنين عليه السلام في كرّته أربعاً و أربعين ألف سنة .

أقول : قد استبعد منكر الرجعة أمثال هذا جدّاً مع أنه يحتمل الحمل على المبالغة وغيرها ، وقد ذكر جمع من المفسرين في قوله تعالى : «كان مقداره خمسين ألف سنة» وفي طول القيمة انه يقضی فيه من الامور ما يقضى في مثل هذه المدة ، و انه

صدو بیست و چهارم : از حضرت صادق (ع) نقل میکند که فرمود : حسین (ع) بااصحابش و هفتاد پیغمبر بیایند - چنانکه هفتادنفر همراه حضرت موسی فرستاده شدند - آنگاه حضرت قائم انگشتر رابوی میسپارد ، ومتصدی غسل و کفن وحنوط و دفن حضرت قائم (ع) آنجناب است .

صدو بیست و پنجم : ازاسد بن اسماعیل نقل میکند که گفت : ازحضرت صادق(ع) پرسیدم آن روزی که خدا میفرماید :«در روزیکه بقدر پنجاه هزار سال است» چه روزی است ؟ فرمود : رجعت پیغمبر (ص) است که پنجاه هزار سال طول میکشد .

مؤلف گوید : منکران رجعت امثال این مطلب را بسیار بعید میدانند ، با اینکه درصورتیکه ممکن است حمل برمبالغه وامثال آن شود ، چنانکه جمعی از مفسرین راجع بآیهٔ مذکور ودرازی روز قیامت میگویند : مراد این است که کار هائی انجام میگیرد که معمولا بقدر پنجاه هزار سال وقت لازم دارد ، یااز بس سخت و دشوار است بمقدار پنجاه هزار سال نمود دارد ، اینجاهم اگراین حدیث معارض صریحی داشته باشدممکن

لشدته يري طوله كهذه المدة ، و هذان الوجهان ممكنان هنا غير بعيدين [على تقدير وجود معارض له صريح] .

السادس والعشرون بعد المائة ما رواه ايضاً نقلا عن ابن بابويه عن محمد بن أحمد بن ابراهيم عن محمد بن عبدالله بن الفرج عن علي بن سنان المقرى عن محمد بن سابق عن زايدة عن الاعمش عن فرار الفزارى عن أبى الطفيل عامر بن واثلة عن حذيفة بن أسيد الغفارى عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال : لاترون الساعة حتى تروا قبلها عشر آيات طلوع الشمس من مغربها ، و الدجال ، و دابة الارض ، و خروج عيسى بن مريم «الحديث» .

السابع و العشرون بعد المائة ماروواه الحسن بن سليمان ايضاً نقلا من كتاب السيد رضى الدين علي بن طاووس قال : وجدت في كتاب جعفر بن محمد بن مالك الكوفى باسناده الى حمران بن أعين قال : عمر الدنيا مأة ألف سنة لساير الناس عشرون ألف سنة ؛ وثمانون ألف سنة لآل محمد عليهم السلام .

أقول : هذا ايضاً لايبعد أن يراد به المبالغة ، وقد يراد به أن نسبة دولة أهل الدول الى دولة آل محمد كهذه النسبة يعنى الخمس والله أعلم ، هذا على تقدير معارض

است بيكى ازاين دووجه توجيهش كرد .

صدو بيست و ششم : ازحذيفة بن اسيد نقل ميكنند كه پيغمبر (ص) فرمود : قيامت رانه بينيد تاده علامت بوجود آيد : طلوع خورشيد از مغرب ؛ دجال ، جنبندهٔ زمين ، و خروج عيسى بن مريم «تاآخر حديث» .

صدو بيست و هفتم: ازحمران بن اعين نقل ميكنند كه گفت : عمر دنيا صدهزار سال است بيست هزار سال ازساير مردم وهشتاد هزار از آل محمد عليهم السلام .

مؤلف گويد : بعيد نيست كه مراد از اين هم مبالغه باشد ، و شايد هم مراد اين باشد كه نسبت ساير دولتها بدولت آل محمد مثل نسبت بيست هزار بهشتاد هزار يعنى

ثابت له ، والاّ فالاستبعاد ليس بشيء وهو بالنسبة الى قدرة الله وقابلية أهله قليل كمالايخفى .

الثامن والعشرون بعد المائة مارواه رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في الامالي في المجلس الثامن عن محمّد بن علي ماجيلويه عن محمّد بن أبي القاسم عن محمّد بن علي الكوفي عن محمّد بن سنان عن المفضل بن عمر عن ثابت بن أبي صفية عن سعيد بن جبير عن عبدالله بن عباس قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ان الله أمرني ان أقيم لكم علياً علماً واماماً وخليفة ووصياً الى أن قال : ان علياً صديق هذه الامة وفاروقها ومحدثها ؛ انه هارونها ويوشعها وآصفها وشمعونها ، انه باب حطتها وسفينة نجاتها انه طالوتها وذوقرنيها «الحديث» .

اقول : الحكم بمساواته عليه السلام للمذكورين يدل على رجعته عليه السلام لان اكثرهم أو كلهم قد رجعوا كما مرّ و اوضح مافيه ذكر ذي القرنين ، فانه قد رجع كما تقدّم وملك الارض كلها ، وقد مرّ حديث خاص بالحكم بمما ثلته لعليّ

خمس است ، والله اعلم .

صدو بيست و هشتم : شيخ صدوق در كتاب « امالى » ازابن عباس نقل ميكند كه پيغمبر (ص) فرمود : خداوند بمن دستور داده كه على را برهبرى وامامت و خلافت و وصايت ميان شما نصب كنم . . . . على « صديق » و « فاروق » و محدث و هارون و يوشع و آصف ، و شمعون اين امت است ، على باب « حطه » (آن درى كه بنى اسرائيل ازجانب خدا مأمور شدند از آن بگذرند و ازخدا بخواهند گناهانشان را بيامرزد آنرا باب «حطه» گويند و در روايات بسيارى است كه اهلبيت عليهم السلام دراين امت چنين منزلتى دارند) وكشتى نجات وطالوت و ذوالقرنين اين امت است « تاآخرحديث » .

مؤلف گويد : حكم بمساوى بودن على(ع) بااين عده دليل بررجعت اواست،چون بسيارى از آنها ياهمه بر گشتند، وازهمه روشن تر قصهٔ ذوالقرنين است كه بطورى كه سابقاً نقل كرديم بر گشت وسلطنت روى زمين يافت ، و در بعضى روايات هم بود كه بخصوص على عليه السلام بذوالقرنين تشبيه شده بود ، پس ناچار او هم بر ميگردد

عليه السلام فعلم انه لابدّ من رجعته وتملكه الدنيا كلها مضافاً الى التصريحات الكثيرة

التاسع والعشرون بعد المائة ما رواه ابن بابويه ايضاً فيه في المجلس التاسع و الثلاثين عن محمد بن علي ما جيلويه عن عمه محمد بن أبي القاسم عن أحمد بن هلال عن الفضل بن دكين عن معمر بن راشد عن ابي عبدالله عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله في حديث انه قال : و من ذريتي المهدي اذا خرج نزل عيسى بن مريم فقدّمه وصلى خلفه .

الثلاثون بعد المائة ماروأه ابن بابويه ايضاً في المجلس الرابع و السبعين عن محمد بن موسى بن المتوكل عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن محمد بن أبي عمير قال : حدثني من سمع ابا عبد الله عليه السلام يقول :

لكل اناس دولة يرقبونها ودولتنا في آخر الدهر تظهر

أقول : الحمل علي الحقيقة في ضمير المتكلم و معه غيره يدل علي الرجعة كما مرّ مراراً .

الحادي و الثلاثون بعد المائة ماروأه ايضاً في المجلس الثالث و الثمانين عن أبيه عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن خالد عن القاسم بن يحيي عن جده الحسن بن راشد عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام

و سلطنت ميكند .

صدو بيست ونهم : ازمعمر بن راشد ازحضرت صادق (ع) نقل ميكند كه پيغمبر (ص) در حديثي فرمود : از نسل من مهدي است كه چون ظاهرشود عيسى بن مريم فرود آيد و پشت سرش نماز گزارد .

صدو سي ام : ازابن ابي عمير نقل ميكند كه شخصي گفت از حضرت صادق (ع) شنيدم كه اين شعر را ميخواندند (ترجمهٔ شعر) : هر جميعتي دولتي دارند كه در انتظارش هستند ودولت ما در آخر الزمان ظاهر ميشود .

مؤلف گويد : چنانكه مكرر گفته‌ايم الفاظ بايد برمعناى حقيقى حمل شود ، بنا براين ، لازمهٔ اين حديث هم رجعت است ، چون ميفرمايد : دولت ما ، آنوقت ظاهر ميشود.

صدو سي و يكم: ازحضرت صادق ازپدران بزرگوارش عليهم السلام ازپيغمبر (ص)

عن رسول الله ﷺ انه قال في حديث طويل : يا علي ان لك بيتاً في الجنة وأنت ذو قرنيها .

قال صاحب النهاية فيه «وأنت ذوقرنيها» اي طرفي الجنة . وقال ابو عبيدة أراد ذوقرني الامة «انتهى».

اقول قد تقدم الكلام في مثله .

الثاني و الثلاثون بعد المائة ما رواه الثقة الجليل محمد بن الحسن الصفار في كتاب بصائر الدرجات في باب ان الائمة جرى لهم ما جرى لرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم عن علي بن حسان عن أبي عبدالله الرياحي عن أبي الصامت الحلواني عن أبي جعفر عليه السلام في حديث ان امير المؤمنين عليه السلام قال :انا قسيم الجنة والنار ، الى أن قال : واني لصاحب الكرات ودولة الدول ،واني لصاحب العصا والميسم والدابة التي تكلم الناس .

الثالث و الثلاثون بعد المائة ما رواه ايضاً في الباب المذكور عن احمد بن محمد وعبد الله بن عامر عن محمد بن سنان عن مفضل الجعفي قال :سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول في حديث : ان علياً عليه السلام كثيراً ماكان يقول :أنا قسيم الجنة والنار ، وانا

درحديثى طولانى نقل ميكند كه فرمود : اى على دربهشت خانه ايست وتو ذوالقرنين آن هستى ابن اثير دركتاب نهايه گويد : يعنى توذوالقرنين بهشتى يعنى دوطرف بهشت در اختيار تواست ، ابوعبيدة گويد : مراد ذوالقرنين امت است (يعنى دراين امت مثل ذوالقرنينى) نظير ابن حديث سابقاً هم گذشت .

صدوسى ودوم : محمدبن حسن صفار دركتاب «بصائر الدرجات» در حديثى از حضرت باقر (ع) نقل ميكند كه امير المؤمنين (ع) فرمود : من قسمت كنندهٔ بهشت و دوزخم ، . . . . من صاحب رجعتها ، وصاحب دولت دولتها ، و عصا وآهنم ، منم آن «جنبنده» اى كه بامردم سخن ميگويد .

صدوسى وسوم: ازحضرت صادق (ع) درحديثى نقل ميكند كه : امير المؤمنين (ع) مكرر ميفرمود : من قسمت كنندهٔ بهشت ودوزخم ، من «فاروق» اكبر ، وصاحب عصا و

الفاروق الاکبر، و أنا صاحب العصا و المیسم «الحدیث»

الرابع والثلاثون بعد المائة ما رواه ایضاً فی أول الجزو الثالث من بصائر الدرجات عن یعقوب بن یزید عن الحسن بن علی الوشاء عن محمد بن حمران عن زرارة عن أبی جعفر علیه السلام قال: حدث عن بنی اسرائیل یا زرارة ولا حرج، قلت: ان فی أحادیث الشیعة ما هو أعجب من أحادیثهم؟ فقال: وأی شیء هو یا زرارة؟ فاختلس فی قلبی فکنت ساعة لاأذکر مـا أرید، فقال: لعلك ترید الرجعة؟ قلت: نعم، قال: حدث بها فانها حق.

اقول: رجعة الشیعة لیست بأعجب من أحادیث بنی اسرائیل، وانما ذاك رجعة الائمة علیهم السلام.

الخامس و الثلاثون بعد المائة ماروا‌ه الشیخ الجلیل علی بن محمد الخزاز القمی فی کتاب الکفایة فی باب الحسن علیه السلام قال: حدثنا محمد بن علی یعنی ابن بابویه عن المظفر بن جعفر العلوی عن جعفر بن محمد بن مسعود عن أبیه عن جبرئیل بن أحمد عن موسی بن جعفر البغدادی عن الحسن بن محمد الصیرفی عن حنان بن سدیر عن أبیه عن أبی سعید عقیصا عن الحسن بن علی بن أبی طالب علیه السلام فی حدیث

آهنم (آن آهنی که بآن مردم را داغ میزنند) «تا آخر حدیث».

صد و سی و چهارم: از «زرارة» نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود: ای زرارة دربارهٔ بنی اسرائیل هرچه میخواهی بی باك بگو، گفتم: درحدیثهای شیعه مطالبی عجیب تر از قصه‌های بنی اسرائیل هست! فرمود: چیست؟ هرچه فکر کردم آن موقع چیزی بذهنم نیامد، فرمود: شاید رجعت رامیگوئی؟ گفتم: آری، فرمود: آنرا هم بگو که حق است.

مؤلف گوید: رجعت شیعه عجیب‌تر از حوادث بنی اسرائیل نیست، آنچه مایهٔ تعجب زراره بود رجعت ائمه علیهم السلام بود.

صد و سی و پنجم: علی بن محمد خزاز قمی در کتاب کفایه از ابوسعید در حدیثی طولانی نقل میکند که حضرت مجتبی (ع) فرمود: مگر نمیدانید که هیچیك ازما نیست مگر

طويل قال : أما علمتم انه مامنا أحد الاو تقع فى عنقه بيعة الطا غية فى زمانه الا القائم الذى يصلى خلفه روح الله عيسى بن مريم «الحديث» .

السادس و الثلاثون بعد المائة ما رواه ايضاً فى باب ما جاءِ عن أبى هريرة قال : حد ثنا محمّد بن عبد الله الشيبانى عن هشام بن مالك أبى دلف الخزاعى عن العباس بن الفرج الرياشى عن شرجيل بن أبى عون عن يزيد بن عبد الملك عن سعيد المقبرى عن أبى هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وآله فى حديث قال :ان الائمة بعدى اثناعشر من أهل بيتي على أولهم وأوسطهم محمّد وآخرهم محمّد وهو مهدى هذه الامة الذى يصلى خلفه عيسى بن مريم .

السابع والثلاثون بعد المائة ماروواه ايضاً في باب الحسين عليه السلام عن المعافا بن زكرياعن أحمد بن محمّد بن شعيب عن احمد بن الحسن بن سعيد عن أبيه عن جعفر بن الزبير المخزومى عن عمران بن يعقوب الجعدى عن أبيه عن يحيى بن جعدة ابن هبيرة عن الحسين بن على بن أبى طالب عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله فى حديث قال : كيف تهلك امة انا أولها و اثنا عشر من بعدى من السعداء أولى الا لباب والمسيح بن مريم آخرها

الثامن والثلاثون بعد المائة ما رواه رجب الحافظ البرسى فى كتاب مشارق

بيعت پادشاه جابر زمانش را در گردن دارد ، غير از آن قائمى كه عيسى بن مريم پشت سرش نماز ميگزارد «تا آخر حديث» .

صدوسى و ششم : از ابوهريره نقل ميكند كه پيغمبر (ص) درحديثى فرمود : امامان بعد ازمن دوازده نفر ازاهلبيتم هستند ، اولشان على ، وسطشان محمد، وآخرشان هم محمد است ، واومهدى اين امت است كه عيسى بن مريم پشت سرش نماز ميگزارد .

صدوسى و هفتم : ازيحيى بن جعد ازحضرت امام حسين (ع) نقل ميكند كه پيغمبر (ص) در حديثى فرمود : امتى كه اولش من باشم ، وپس از من دوازده نفر از سعادتمندان و خرد مندان ، وآخرش مسيح بن مريم چگونه هلاك ميشود ؟ .

صدوسى و هشتم : حافظ رجب برسى در كتاب «مشارق» ازسلمان وابوذر نقل

أنوار اليقين في حقايق اسرار أمير المؤمنين عليه السلام في أواخر الكتاب في فصل مفرد عن سلمان وأبي ذر عن أمير المؤمنين عليه السلام في كلام طويل يقول فيه : ياسلمان و يا جندب وكان محمد الناطق وانا الصامت ، ولابد في كل زمان من نا طق وصامت ؛ فمحمد صاحب الجمع وانا صاحب الحشر ، و محمد صاحب الجنة وأنا صاحب الرجعة .

التاسع والثلاثون بعد المائة مارواه ايضاً فيه في فصل آخر عن الاصبغ بن نباتة عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث قال : ومن أنكر ان لي في الارض كرة بعد كرة ودعوة بعد دعوة وعودة بعد رجعة حديثا كما كنت قديماً فقد رد علينا ، و من رد علينا فقد رد على الله .

الاربعون بعد المائة مارواه ايضاً فيه في فصل آخر عن أمير المؤمنين عليه السلام في خطبة له يقول فيها : هيهات هيهات اذا كشف المستور وحصل ما في الصدور لقد كررتم كرات و كم بين كرة و كرة من آية و آيات ؛ الى أن قال : وباعث محمد و ابراهيم لا قتلن أهل الشام بكم قتلات وأى قتلات ولا قتلن أهل صفين بكل قتلة سبعين قتلة

میکند که امیرالمؤمنین (ع) در کلامی طولانی - فرمود : ای سلمان و ای جندب! (جندب نام ابوذر است) محمد (ص) ناطق و گویا بود ، ومن ساکتم ، درهرزمانی هم باید گویائی باشد وساکتی ، محمد(ص) صاحب جمع محمد(ص) صاحب بهشت است ومن صاحب رجعتم .

صدوسی و نهم : از اصبغ بن نباته درحدیثی نقل میکند که امیرالمؤمنین (ع) فرمود : هر که انکار کند که پس از بازگشت اول بازگشتی دارم ، وبعد ازدعوت نخستین دعوت دیگری وبعدازرجعت رجعتی - که دوم هم نظیر اول است - ، مارارد کرده وهر که مارارد کند خدارارد کرده .

صدوچهلم : بازازحضرت امیر(ع) نقل میکند که در خطبه‌ای فرمود : هیهات، هیهات ، آندم که پوشیده‌ها آشکار شود ، و آنچه در سینه‌ها است مشخص گردد ، چند نوبت رجعت حاصل شده که میان هریك با دیگری نشانه هائی است . . . . .
قسم بآنکه محمد و ابراهیم را فرستاد ! شامیان راچندنوبت بکشم چه کشتنی ؟ ! واهل

و لاردنّ الى كل مسلم حيوة جديدة ، ولاسلمنّ اليه صاحبه و قاتله و لا قتلنّ بعمار بن ياسر وبأويس القرنى ألف قتيل ، الى أن قال : لا و كيف وايان ومتى وانى وحتى ، ثم قال : لاتستعظموا هذافانا أعطينا علم المنايا والبلايا ، كانى بهذا وأشار الى الحسين عليه السلام قد نار نوره بين عينيه ، وثار معه المؤمنون من كل مكان ، وأيم الله لو شئت سميتهم رجلا رجلا بأسمائهم و اسماء آبائهم ، فهم يتناسلون من أصلاب الرجال وأرحام النساء الى يوم الوقت المعلوم ، الى أن قال : حتى يخرج الى ماأعدّ لى من الخيل والرجل ، فاتخذ ماأحببت وأترك ماأردت ، ثم أسلم الى عمار بن ياسر اثنى عشر ألف أدهم على كل أدهم منها محب الله و لرسوله مع كل واحد اثنى عشر ألف كتيبة ، لايعلم عددها الاالله .

الحادى والاربعون بعدالمائة مارواه ايضاً فيه فى فصل آخر عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث طويل قال : اناصاحب النشر الاول و الاخر انا صاحب المناقب و المفاخر ، الى أن قال : اناالذى أقتل مرتين وأحيى مرتين ، اناالمذكور فى سالف الزمان والخارج في آخر الزمان .

صفين را بهر قتلى هفتاد بار بكشم ، وهرمسلمانى را زندگى تازه‌اى بخشم ، و قاتلش را تسليمش كنم ، بجاى عمار ياسر ، واويس قرنى هزار نفررا بكشم ، . . . . چون وچرا ، و كى و كجا ؟ ندارد . ..اين خبر را بعيد نشماريد ، كه علم مرگها و گرفتاريهارا بما داده‌اند ، گويا اين ـ حسين ـ را مى‌بينم كه ميان چشمانش نور ميدرخشد و مؤمنان از هرجا بااونهضت كرده‌اند ، بخدا ! اگر بخواهم نامشانرا مى‌برم اينان ازصلب پدران و رحم مادران منتقل ميشوند تاروز موعد معين برسد ، . . . . تا اسب وسپاهى كه براى من آماده‌شده ظاهر گردد وهريك را بخواهم انتخاب كنم وهريك را نخواهم رد كنم ، سپس بعمار يا سردوازده هزار اسب تحويل دهم كه دوستان خداورسول بر آنها سوارند.

صدوچهل ويكم : باز ازاميرالمؤمنين (ع) نقل ميكند كه درحديثى فرمود: من صاحب «نشر» اول وآخرم ، من صاحب مناقب ومفاخرم . . . . منم كه دوبار كشته‌شوم و دوبارزنده گردم ، منم كه نامم در گذشتگان بوده‌ودر آخرالزمان خارج مى‌شود .

الثاني والاربعون بعد المائة مارواه السيد المرتضى في رسالة المحكم والمتشابه قال: قال أبوعبدالله محمد بن ابراهيم بن حفص النعماني في كتابه في تفسير القرآن أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة قال: حدثنا أحمد بن يوسف بن يعقوب الجعفي عن اسمعيل بن مهران عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن اسمعيل بن جابر قال: سمعت أباعبدالله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام يقول: ان الله بعث محمداً فختم به الانبياء و أنزل عليه كتاباً فختم به الكتب؛ الى أن قال: و لقد سئل أميرالمؤمنين عليه السلام شيعته عن هذا؟ فقال: ان الله أنزل القرآن على سبعة أحرف ثم قال: وان في القرآن ناسخاً و منسوخاً و محكماً و متشابهاً الى ان قال: و منه رد على من أنكر الرجعة ثم قال: فكانت الشيعة اذا تفرغت من تكاليفها فسأله عن قسم قسم منها فيخبرها الى أن قال: و أما الرد على من أنكر الرجعة فقول الله عزوجل: «ويوم نحشر من كل امة فوجاً ممن يكذب بآياتنا فهم يوزعون» اى الى الدنيا فاما حشر الاخرة فقوله تعالى: «وحشرناهم فلم نغادر منهم أحداً» وقوله عزوجل: «وحرام على قرية أهلكناها أنهم لايرجعون»

صد و چهل و دوم: سيدمرتضى دررسالهٔ «محكم ومتشابه» ازاسماعيل بن جابر نقل ميكند كه گفت: شنيدم حضرت صادق (ع) ميفرمود: خداوند محمد را فرستاد و پيمبرى را باو ختم كرد، كتابى بر او نازل كرد و كتب آسمانى‌را بآن خاتمه داد، .... شيعيان اين مطلب را از اميرالمؤمنين (ع) پرسيدند، فرمود: خدا قرآن را بهفت «حرف» (در تفسير هفت حرف خلاف‌است بعضى گويند مراد هفت معنى است) نازل كرد، قرآن ناسخ ومنسوخ دارد ومحكم ومتشابه ... قسمتى ازآن رد منكران رجعت است ـ سپس سيد مرتضى مى‌فرمايد: ـ شيعيان هروقت فرصتى پيدا ميكردند هريك ازاقسام قرآن‌را ازآنجناب ميپرسيدند .... (على (ع) فرمود:) امادردمنكران رجعت، اين آيه‌است: «روزى كه ازهر جمعى دسته‌اى از آنان راكه آيات مارا تكذيب مى كنند محشور كنيم و بازداشت شوند، نمل ۸۳» مراد برگشتن بدنيااست، اما آيهٔ قيامت، اين‌است: «همه‌رامحشور كنيم واحدى‌را وانگذاريم» و اين‌آيه: «هرقريه‌اى كه هلاك كرده‌ايم مقرراست كه برنميگردند،انبياء، ۹۵» مربوط برجعت است، امادر

فی الرجعة فاما في القيمة فانهم يرجعون ومثل قوله تعالى : «واذ أخذالله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه »وهذا لايكون الافي الرجعة ، ومثله ماخاطب الله به الائمة و وعدهم بالنصر و الانتقام من أعدائهم فقال سبحانه : « وعدالله الذين آمنوا و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذى ارتضى لهم و ليبدلنهم من بعد خوفهم أمناً » وهذا يكون اذا رجعوا الى الدنيا ومثل قوله تعالى : « ونريد أن نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة ونجعهم الوارثين ونمكن لهم في الارض» وقوله سبحانه : «ان الذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» اى رجعة الدنيا ومثله قوله تعالى : « الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم ألوف حضر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم » ثم ماتوا وقوله تعالى : «و اختار موسى قومه سبعين رجلا لميقاتنا» فردهم الله بعد الموت الى الدنيا فأكلوا و

قيامت ، همه برمی گردند ، ونيز اين آيه : «آندم که خدا ازپيمبران پيمان گرفت : اين کتاب وحکمتی که بشماداده ام اگر پيغمبری آمد که آنچه باشمااست تصديق کرد بايد باو ايمان آربد ويارىش کنيد ، آل‌عمران ؛ ٨١» درغير رجعت نيست ، وهمچنين آيه‌ای که بائمه وعده نصرت وانتقام ازدشمن ميدهد که ميفرمايد : «خدا بکسانی ازشما که ايمان آورده‌عمل صالح کردند وعده داده درزمين جانشينشان کند چنانکه پيشينيان‌راجانشين کرد ، ودينشان‌راکه براى آنان پسنديده استقرار دهد ،وپس ازترس و خوف ايمنشان گرداند ، نور ،٥٥» اين هم وقتی‌است که بدنيابر گردند وهمچنين اين آيات که‌ميفرمايد: « ميخواهيم‌بر آنان که روی زمين ناتوان شمرده شدند منت نهيم ، امام و وارثشان قرار دهيم، ودرزمين استقرارشان دهيم ، قصص ، ٥» : « آنکس که اين قرآن بعهدة توگذاشت ترا بباز گشتگاهی بر گرداند ، قصص، ٨٥ » که مراد بازگشت‌بدنيااست ، «مگرقصهٔ آنان‌را ندانستی که هزاران نفربودند وازبيم مرگ ازديارخويش بيرون‌رفتند خداوند بآنها فرمود بميريد، سپس زنده‌شان کرد ، بقره ، ٢٤٣» واين‌عده پس‌از زنده شدن بازمردند : « موسی هفتادنفر ازقومش‌را براى وعده گاه ماانتخاب کرد ، اعراف ١٥٥» اينهاهم بعدازمرگ بامر خدازنده‌شدند ، خوردند ، ونوشيدند ، وزن گرفتند ،

شربوا ونكحوا ومثله خبر العزير .

الثالث والاربعون بعد المائة ما رواه سعدبن عبدالله في مختصر البصائر على ما نقل عنه الحسن بن سليمان بن خالد عن أحمدبن محمدبن عيسى و محمد بن الحسين عن البزنطي عن حمادبن عثمان عن بكيربن أعين قال : قال لي من لاأشك فيه يعني أباجعفر عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله وامير المؤمنين(ع) سيرجعان .

الرابع والاربعون بعد المائة ما رواه فيه بالاسناد عن حماد عن الفضيل عن أبي جعفر عليه السلام قال : لاتقولوا الجبت والطاغوت ، ولاتقولوا الرجعة؛ فان قالوا لكم قد كنتم تقولون ذلك فقولوا أما اليوم فلا نقول ان رسول الله صلى الله عليه وآله قد كان يتألف الناس بالمائة ألف درهم ليكفوا عنه فلاتتألفونهم بالكلام .

الخامس والاربعون بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن الحسن بن أبي الخطاب عن موسى بن سعدان عن عبدالله بن القاسم عن الحسين بن أحمد

وازاين قبيل است قصهٔ «عزير» .

صدو چهل سوم : سعدبن عبدالله در كتاب «مختصر البصائر» از «بكيربن اعين» نقل ميكند كه گفت : كسى كه درصدق گفتارش شك ندارم ـ يعنى حضرت باقر (ع) ـ فرمود : پيغمبر وامير المؤمنين عليهما السلام برميگردند .

صدو چهل چهارم : ازفضيل نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : راجع بجبت وطاغوت (كه كنايه از اول ودوم است) ورجعت (باسنيان ومخالفان) صحبت نكنيد ونام آنهارا نبريد ، اگر گفتند : شما سابقاً راجع بآنها عقايد اظهارمى كرديد؟ بگوئيد امروز ديگر نميگوئيم ، پيغمبر (ص) گاهى تاصد هزار درهم بمردم ميداد براى اينكه باوى مهربان شوند وآزارش ندهند ، شما حاضر نيستيد مردم را باحرف بخودتان نزديك كنيد (اين حديث سرمشق بسيار جامع وجالبى است كه مى فرمايد در برابر اشخاص سست عقيده يامخالف مطالبى را كه جزپاكدلان وثابتقدمان تاب تحملش را ندارند نبايد گفت ، واشخاص را باگفتن اين مطالب نبايد ازحريم دين راند ، مترجم) .

صدو چهل و پنجم : ازيونس بن ظبيان نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود:

المنقری عن یونس بن ظبیان عن أبی عبدالله عليه السلام قال : ان الذی یلی حساب الخلایق قبل یوم القیمة الحسین بن علي عليهما السلام فأما یوم القیمة فانما هو بعث الی الجنة و بعث الی النار .

السادس والاربعون بعد المائة ما رواه فیه ایضاً عن ابراهیم بن هاشم عن البرقی عن محمد بن سنان او غیره عن عبدالله بن سنان قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : لقد اسري بی ربی عزوجل فاوحی الی من وراء حجاب ماأوحی ، وکلمنی بماکلمنی به و کان مما کلمنی به أن قال : یا محمد انی انا الله لااله الا أنا عالم الغیب والشهادة الی أن قال : یا محمد علی أول من أخذ میثاقه من الائمة ، یا محمد علی آخر من أقبض روحه من الائمة وهو الدابة التی تکلمهم «الحدیث» .

السابع و الاربعون بعد المائة ماروا ه العیاشی فی تفسیره علی مانقله عنه بعض ثقات المعاصرین عن سلام بن المستنیر عن أبی عبدالله عليه السلام قال : لقد تسموا باسم ماسمی الله به أحداً الاعلی بن أبی طالب و ماجاء تأویله قلت : متی یجیء تاویله؟ قال : اذاجاء جمع الله أمامه النبیین والمرسلین حتی ینصروه وهو قول الله : «و ان أخذ الله

آنکه پیش از قیامت بحساب مردم میرسد حسین بن علی است ، اما روز قیامت یا بهشت است یا جهنم

صدو چهل و ششم: ازعبدالله بن سنان ازحضرت صادق (ع) نقل می کند که پیغمبر (ص) فرمود : پروردگارم مرا بمعراج برد وازپس پرده‌ای بمن وحیها کرد وسخنانی فرمود ؛ از جمله فرمود : ای محمد ، منم خدائی که جز من خدائی نیست ، دانای نهان و عیانم . . . ای محمد ، نخستین امامی که برایش پیمان گرفته‌شد : علی است ، و آخر امامی که جانش را میگیرم علی است ، اواست « جنبنده » ای که بامردم سخن میگوید « تا آخر حدیث » .

صدو چهل و هفتم :«عیاشی» درتفسیرش ازسلام بن مستنیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : نامی را بر خود نهادند که خدا بر غیر علی بن ابیطالب ننهاده و «تأویلش» (یعنی حقیقتش) هنوز نیامده (مرادلقب : امیرالمؤمنین است) گفتم تأویلش کی میآید ؟ فرمود : هنگامی میآید که خدا پیمبران را حضوروی جمع کند و اورایاری

میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة» الی قوله: «وانا معکم من الشاهدین» فیومئذ یدفع رسول الله صلی الله علیه وآله اللواء الی علی بن أبی طالب فیکون أمیر الخلایق کلهم أجمعین یکون الخلایق کلهم تحت لوائه، ویکون هو أمیرهم فهذا تأویله.

الثامن والاربعون بعد المائة ما رواه أبو الفتح الکراجکی فی کنز الفوائد عن محمد بن العباس وهو ثقة ثقة عن أحمد بن ادریس عن أحمد بن محمد عن ابن أبی نصر عن جمیل بن دراج عن أبی سلمة عن أبی جعفر علیه السلام فی قول الله تعالی: «قتل الانسان ما أکفره» قال: نزلت فی أمیر المؤمنین علیه السلام «ما اکفره» یعنی بقتلکم ایاه الی أن قال: «ثم أماته» میتة الانبیاء «فأقبره ثم اذا شاء أنشره» قال: یمکث بعد قتله فی الرجعة فیقضی ما أمره.

التاسع والاربعون بعد المائة ماروواه ایضاً فیه عن محمد بن العباس عن جعفر بن محمد بن الحسین عن عبدالله بن عبدالرحمن عن محمد بن عبد الحمید عن مفضل بن صالح عن جابر عن أبی عبدالله الجدلی قال: دخلت علی علی بن أبی طالب علیه السلام یوماً فقال: انا دابة الارض.

کنند، چنانکه در قرآن میفرماید: «آنگاه که خدا از پیمبران پیمان گرفت. . . . ـ تا آنجا که میفرماید: ـ من هم باشما از گواهانم» آنروز پیغمبر (ص) پرچم را بدست علی سپارد وی امیر همه مردم باشد و مردم همه تحت فرمانش باشند این تأویل این نام (امیرالمؤمنین) است.

صدو چهل و هشتم: «کراجکی» در کتاب کنزالفوائد ازابوسلمه نقل میکند که حضرت باقر(ع) درتأویل این آیه: «قتل الانسان ما اکفره» فرمود دربارهٔ حضرت امیرالمؤمنین (ع) است، یعنی چه کرده بود که او را کشتید؟ . . . بعد میفرماید: «سپس او را ـ مانند پیمبران ـ میراند و بخاکش سپرد، آنگاه هروقت بخواهد زنده‌اش می کند، سورهٔ عبس، ۸۰» در رجعت مدتی میماند و دستورهای الهی را اجرا می کند.

صدو چهل و نهم: ازابوعبدالله جدلی نقل می کند که گفت: روزی خدمت علی(ع) رسیدم فرمود: «جنبندهٔ زمین» منم.

الخمسون بعد المائة ما رواه عنه، عن محمد بن العباس عن جعفر بن محمد بن مالك عن القاسم بن اسمعيل عن علي بن خالد العاقولي عن عبد الكريم الخثعمي عن سليمان بن خالد قال: قال أبوعبدالله عليه السلام في قوله تعالى: «يوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة» قال الراجعة الحسين بن علي؛ و الرادفة علي بن أبي طالب عليه السلام، و اول من ينفض عن رأسه التراب الحسين بن علي في خمسة و سبعين ألفاً و هو قوله تعالى: «انا لننصر رسلنا والذين آمنوا في الحيوة الدنيا ويوم يقوم الاشهاد»

الحادي والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن احمد عن محمد بن عيسي عن يونس عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى: «ان نشأ ننزل عليهم من السماء آية فظلت أعناقهم لها خاضعين» قال: تخضع لها رقاب بني امية، قال: وذلك علي بن أبيطالب يبرز عند زوال الشمس على رؤس الناس ساعة حتى يبرز وجهه يعرف الناس حسبه ونسبه، ثم قال: اما ان بني أمية ليخبئن الرجل منهم الى جنب شجرة فيقول: هذا رجل من بني امية فاقتلوه.

صدو پنجاهم: ازسليمان بن خالد نقل می کند که حضرت صادق (ع) در تأويل اين آيه: «روزی که لرزاننده بلرزاند، ولرزانندهٔ ديگر ازپس آن آيد، نازعات ٦، ٧» فرمود: اولی حسين (ع)، ودومی اميرالمؤمنين است، اول کسی که گردو خاك از سر می فشاند حسين بن علی (ع) است که باهفتاد وپنج هزار نفر واردمی شود واين است تفسير اين آيه «ما پيغمبران خويش، وآنها را که ايمان آوردند دراين زندگی دنيا و روزی که گواهان بر خيزند ياری کنيم، غافر؛ ٥١».

صدوپنجاه ويکم: از ابو بصير نقل می کند که حضرت صادق (ع) در تفسير اين آيه: «اگر بخواهيم نشانه‌ای ازآسمان برای آنان می فرستيم که گردنهايشان در برابرش رام شود، شعرا، ٤» فرمود: آن نشانه علی بن ابيطالب است که هنگام ظهر بالای سرمردم ظاهرشود، بطوری که اورا بحسب ونسب بشناسند و گردن بنی اميه در برابرش خاضع ورام گردد، اگريکی از آنان در پناه درختی مخفی شود عاقبت او را پيدا کنند وبکشند.

الثاني والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمّدبن العباس عن علي بن أحمد بن حاتم عن اسمعيل بن اسحق عن خالدبن محمّد عن عبدالكريم بن يعقوب عن جابر بن يزيد عن أبي عبدالله الجدلي عن أمير المؤمنين في حديث انه قال : انا دابة الارض انا أنف المهدي وعينه .

الثالث والخمسون بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن محمدبن العباس عن أحمد بن محمدبن سعيد عن الحسن السلمي عن أيوب بن نوح عن صفوان عن يعقوب بن شعيب عن عمران بن ميثم عن عباية قال : أتى رجل أمير المؤمنين عليه السلام فقال: حدثني عن الدابة ؟ قال : هي دابة مؤمنة تقرء القرآن و تؤمن بالرحمن ، و تأكل الطعام وتمشي في الاسواق .

الرابع والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمدبن العباس عن الحسين: بن احمد عن محمدبن عيسى عن صفوان مثله وزاد في آخره قلت : ومن هو ؟ قال هو علي ثكلتك امك .

الخامس والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمدبن العباس عن الحسين بن اسمعيل القاضي عن عبدالله بن أيوب المخزومي عن يحيى بن أبي بكر عن أبي حريز عن

صدو پنجاه ودوم : از ابوعبدالله جدلی نقل می کند که امیرالمؤمنین (ع) در حدیثی فرمود : من « جنبندهٔ زمینم » من بجای چشم ودماغ حضرت مهدی هستم (یعنی پیشرو و یاور اویم) .

صدو پنجاه وسوم : از «عبایة» نقل می کند که مردی خدمت علی (ع) رسید و عرض کرد : مرا از «جنبندهٔ زمین» خبرده ، فرمود : جنبندهٔ با ایمانی است ، قرآن میخواند وبخدای رحمان ایمان دارد ، غذا می خورد ، ودر بازارها راه میرود .

صدو پنجاه و چهارم : حدیث سابق را از صفوان بهمان نحو نقل می کند ودر آخرش میگوید سائل گفت : او کیست ؟ فرمود : او علی است مادرت برایت بگرید

صدو پنجاه و پنجم : ازابوهریره نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : «جنبندهٔ

علي بن زيد عن خالد بن أوس، عن أبي هريرة قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يخرج دابة الارض ومعها عصا موسى وخاتم سليمان ، تجلو وجه المؤمن بعصا موسى وتسم وجه الكافر بخاتم سليمان

السادس والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن احمد بن محمد عن أحمد بن أبي عبيدة عن الحسين بن علوان عن سعد بن طريف عن الاصبغ بن نباتة قال : دخلت على أمير المؤمنين وهو يأكل خبزاً و خلا و زيتاً فقلت : قوله تعالى : «واذا وقع القول عليهم اخرجنالهم دابة من الارض » ماهذه الدابة ؟ فقال: دابة تأكل خبزاً وخلا وزيتاً .

السابع والخمسون بعد المائة ماروواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن احمد عن محمد بن عيسى عن يونس بن عبدالرحمن عن سماعة بن مهران عن الفضيل بن الزبير عن الاصبغ بن نباتة قال : قال لي معوية ، يا معشر الشيعة تزعمون ان علياً دابة الارض ؟ فقلت : نحن نقول بقول اليهود فارسل الى رأس الجالوت فقال : ويحك تجدون دابة الارض عند كم ؟ فقال : نعم فقال : ماهي ؟ فقال : رجل ، فقال أتدري ما أسمه ؟ قال : نعم اسمه اليا ، قال : فالتفت الي فقال : ويلك يا اصبغ ما

زمين» در حالى كه عصاى موسى و انگشتر سليمان بدست دارد بيرون آيد ، روى مؤمنان را بعصاى موسى جلوه دهد وصورت كافران را بانگشتر سليمان داغ زند .

صد و پنجاه و ششم: ازاصبغ بن نباته نقل ميكند كه گفت : خدمت امير المؤمنين (ع) رفتم نان وسر كه وزيتون مى‌خورد ، اين آيه خواندم · «هنگامى كه عذاب واجبشان شود «جنبنده‌اى» اززمين بيرون آريم ، نمل : ٨٢» و گفتم : اين جنبنده چيست ؟ فرمود : جنبنده‌اى است كه نان وسر كه وزيتون ميخورد

صد و پنجاه و هفتم : باز ازاصبغ نقل ميكند كه معاويه بمن گفت : شما شيعيان گمان مى كنيد كه «جنبندۀ زمين» على (ع) است گفتم : ما از يهوديان نقل ميكنيم ، معاويه رئيس علماى يهودرا حاضر كرد و گفت : در كتب شمانام «جنبندۀ زمين» هست؟ گفت آرى ، پرسيدن آنچيست ؟ گفت مردى است ، پرسيد : اسمش رامیدانى؟ گفت: آرى ، نامش « اليا » ، معاويه بمن نگاه كرد و گفت : اصبغ ، واى بر تو «اليا» چقدر

أقرب اليامن علياً .

الثامن والخمسون بعدالمائة ماروله عن محمد بن العباس عن الحسين بن احمد عن محمد بن عيسى عن يونس عن أبى بصير عن أبى جعفر عليه السلام فى قوله تعالى : «واذاوقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم» فقال هو أمير المؤمنين عليه السلام

التاسع والخمسون بعدالمائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن محمد بن الحسن عن الحسين بن الحسن عن علي بن الحكم عن أبان بن عثمان عن عبدالرحمن بن سيابة و يعقوب بن شعيب عن صالح بن ميثم عن أبيه انه سمعه يقول : ان علياً دابة الارض؛ وعرض الحديث على أبى جعفر عليه السلام فلم ينكره بل أقر به .

الستون بعدالمائة ماروله فيه عن محمد بن العباس عن حميد بن زياد عن ابن نهيك عن عيسى بن هشام عن أبان عن عبدالرحمن بن سيابة عن صالح بن ميثم عن ابى جعفر عليه السلام في حديث ان علياً عليه السلام دابة الارض قال : وان علياً راجع الينا وقرء : «ان الذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد».

الحادى والستون بعدالمائة ماروله فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن أحمد عن محمد بن عيسى عن يونس عن ابراهيم بن عبدالحميد عن ابان الاحمر عن

بعلى نزديك است ؟ ! .

صدو پنجاه و هشتم: از ابو بصير نقل مى كند كه حضرت باقر (ع) در تفسير «جنبندهٔ زمين» فرمود : مراد امير المؤمنين(ع) است .

صدو پنجاه و نهم : ازصالح بن ميثم نقل مى كند كه گفت : پدرم « ميثم » ميگفت : على (ع) « جنبندهٔ زمين » است ، من اين حديث را برحضرت باقر (ع) عرضه كردم رد نكرد بلكه تصديق كرد .

صدوشصتم : باز از صالح بن ميثم نقل ميكند كه حضرت باقر عليه السلام درحديثى فرمود : على(ع) « جنبندهٔ زمين» است بدنيا بر ميگردد واين آيه را خواند : «آنكس كه اين قرآن بعهدهٔ تو نهادترا بباز گشتگاهى برميگرداند ، قصص ، ٨٥».

صدوشصت ويكم : از « ابان احمر » نقل مى كند كه حضرت باقر (ع) در

أبی جعفر عليه السلام في قوله تعالى : «ان الذی فرض علیك القرآن لرادك الی معاد» فقال أبوجعفر عليه السلام : ماأحسب نبیکم الا سیطلع علیکم اطلاعة .

الثانی والستون بعدالمائة ماروواه فيه عن محمد بن العباس عن جعفر بن محمد بن مالك عن الحسن بن علي بن مروان عن سعيد بن عمار عن أبی مروان قال : سألت أباعبدالله عليه السلام عن قول الله عزوجل : « ان الذی فرض علیك القرآن لرادك الی معاد » فقال : لا والله لا تنقضی الدنيا ولا تذهب حتی یجتمع رسول الله و علی علیهما السلام بالثوية فیلتقیان ویبنیان بالثوية مسجداً له اثنی عشر ألف باب ، يعني موضعاً بالكوفة

وعن أحمد بن هوذة عن ابراهيم بن اسحق عن عبدالله بن حماد عن أبی مریم الانصاری عن أبی عبدالله عليه السلام مثله.

الثالث والستون بعدالمائة ماروواه فيه عن محمد بن العباس عن محمد بن عيسى عن يونس عن المفضل بن صالح عن زيد الشحام عن أبی عبدالله عليه السلام قال : «العذاب الادنی دون العذاب الاكبر» : الرجعة.

الرابع والستون بعدالمائة ماروواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن محمد، عن محمد بن عيسي عن يونس عن مفضل بن صالح عن زيد الشحام عن أبی عبدالله

تفسیر آیهٔ فوق فرمود در بارهٔ پیغمبر (ص) گمانی ندارم جز اینکه ناگهان چشم بسوی شما بگشاید .

صدوشصت ودوم : ازابومروان نقل می کند که گفت : تفسیر همان آیهٔ سابق را از حضرت صادق (ع) پرسیدم فرمود : بخدا ! دنیا خاتمه نپذیرد تاپیغمبر وعلی علیهما السلام در« ثویه» ـ که موضعی است در کوفه ـ جمع شوند ومسجد بزرگی بنا کنند که دوازده هزار دردا شته باشد . این حدیث را بسند دیگری هم ازحضرت صادق علیه السلام بهمین نحو روایت می کند .

صدوشصت وسوم: از «زید شحام» نقل می کند که حضرت صادق(ع) درتفسیر این آیه : «عذاب کوچکتر را پیش ازعذاب بزرگتر بآنان بچشانیم» فرمود : عذاب کوچکتر رجعت است .

صدوشصت وچهارم : بازاز «زیدشحام» ازحضرت صادق(ع) نقل می کند که عذاب

عليه‌السلام قال : «العذاب الادنى» دابة الارض .

الخامس والستون بعد المائة مارواه فيه عنه عن هاشم بن أبي خلف عن ابراهيم بن اسمعيل عن يحيى بن مسلمة بن كهيل عن أبيه عن مجاهد عن ابن عباس عن النبي صلى‌الله‌عليه‌وآله قال في خطبة خطبها في حجة الوداع : لاقتلن العمالقة في كتيبة فقال له جبرئيل: أوعلي فقال: اوعلي بن أبي طالب .

أقول : وقد نقل هذه الاحاديث كلها الحسن بن سليمان بن خالد البرقي عن محمد بن العباس ما نزل من كتاب تأويل ما نزل من القرآن وغيره في محمد و آله عليهم السلام .

السادس والستون بعد المائة ماروا ه جعفر بن محمد بن قولويه في المزار عن الحسين بن محمد عن معلى بن محمد عن ابي الفضل عن ابن صدقة عن المفضل بن عمر عن أبي عبدالله عليه‌السلام قال: كأني بسرير من نور قد وضع وقد ضربت عليه قبة من ياقوتة حمراء، مكللة بالجوهر وكاني بالحسين عليه‌السلام جالساً على ذلك السرير وحوله تسعون ألف قبة خضراء ،وكاني بالمؤمنين يزورونه ويسلمون عليه، فيقول الله عزوجل لهم : أوليائي مسلمون فطالماً

كوچكتر «جنبندهٔ زمين» است .

صدوشصت و پنجم : ازابن عباس نقل ميكند كه پيغمبر(ص) درخطبه‌اى در سفر «حجة الوداع» فرمود : من‌درميان سپاهى ، عمالقه‌را (يعنى ستمگرانى‌را كه از بقيهٔ قوم عاد درشام مانده‌بودند) مى كشم ، جبرئيل گفت : بگو (من) ياعلى (آنهارا ميكشيم) فرمود : (من) ياعلى بن ابيطالب .

مؤلف گويد : همهٔ اين حديثها را حسن بن سليمان از كتاب محمد بن عباس نقل ميكند .

صد و شصت وششم : « ابن قولويه » دركتاب «مزار» ازمفضل بن عمر نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : گويا مى‌بينم كه تختى‌ازنور نهاده‌اند وقبه‌اى از ياقوت سرخ جواهر نشان برآن زده اند ، حسين (ع) روى آن نشسته و اطرافش قبه هاى سبزى زده‌اند ، مؤمنين اورا زيارت ميكنند و بر او سلام ميكنند ، از جانب خدا خطاب ميشود : دوستان من ! بسيار ذلت و آزار كشيديد و ستم ديديد ، اين

اوذيتم وذللتم واضطهدتم فهذا يوم لاتسألون حاجة من حوائج الدنيا والاخرة الاقضيتها لكم ، فيكون أكلهم وشربهم من الجنة .

أقول : سؤال حوائج الدنيا يدل على أن هذا فى الرجعة اذهي لاتسأل في الاخرة.

السابع والستون بعد المائة ما رواه النعماني في تفسيره على ما نقل عنه عن ابن عباس فى قوله تعالى : « والنهار اذا جليها » قال : يعنى الائمة منا أهل البيت يملكون الارض فى آخر الزمان فيملاءونها عدلا وقسطاً .

الثامن والستون بعد المائة ما رواه البرقى فى المحاسن عن أحمد بن محمد وعبد الله بن عامر عن ابن سنان عن المفضل عن أبى عبدالله عليه السلام قال :قال أمير المؤمنين عليه السلام : انا صاحب العصا والميسم .

التاسع والستون بعد المائة ما رواه محمد بن الحسن الصفار فى بصائر الدرجات عن عبد الله بن محمد عن ابراهيم بن محمد الثقفى رفعه عن أبى عبد الله عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : انا صاحب العصا والميسم .

السبعون بعد المائة ما رواه ايضاً فيه بسنده عن سلمان الفارسى عن امير

روزی است که هرحاجتی ازحاجتهای دنیا و آخرت بخواهید برآورم، آنگاه از خوراکهای بهشتی میخورند و مینوشند .

مؤلف گوید : چون خواهش حاجتهای دنیا در آخرت معنی ندارد پس حدیث مربوط برجعت است .

صدوشصت وهفتم : «نعمانی» در تفسیرش از ابن عباس نقل میکند که در تفسیر این آیه : «قسم بروز آندم که زمین را روشن کند ، شمس ، ٣» گفت : مراد امامان از ما اهلبیت اند که در آخرالزمان حکومت کنند وزمین را ازعدل و داد پر کنند .

صدوشصت وهشتم : «برقی» در کتاب « محاسن» از حضرت صادق (ع) نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : من صاحب عصاو آهن داغ زننده هستم .

صدوشصت ونهم : «صفار» در «بصائر الدرجات» حدیث سابق را از حضرت امیر(ع) نقل میکند .

صدو هفتادم : ازسلمان فارسی نقل میکند که حضرت امیرالمؤمنین (ع)فرمود

المؤمنين عليه السلام قال: أنا صاحب الميسم وأنا الفاروق الا كبر، وأنا صاحب الكرات ودولة الدول «الحديث».

الحادی والسبعون بعد المائة ما رواه العياشي فی تفسيره علی ما نقل عنه عن رفاعة عن أبی عبد الله عليه السلام قال: اول من يكر الى الدنيا الحسين بن علی و أصحابه «الحديث» وقد مر.

الثانی والسبعون بعد المائة مارواه ايضاً عن مسعدة بن صدقة عن الصادق عليه السلام ان علياً عليه السلام قال على المنبر: انا سيد الشيب وفی سنة عن ايوب والله ليجمعن الله لی شملی كما جمعه لا يوب.

ورواه الكشی في كتاب الرجال كمامر.

الثالث والسبعون بعد المائة مارواه العياشي فی تفسيره علی مانقل عنه عن صالح بن سهل عن أبی عبدالله عليه السلام فی قوله تعالى: «ثم رددنالكم الكرة عليهم» قال: خروج الحسين عليه السلام فی الكرة فی سبعين من أصحابه الذين قتلوا معه «الحديث».

من صاحب آهن داغ زننده، و «فاروق اكبر»، و صاحب رجعتها، و صاحب بهترين دولتهایم «تا آخر حديث».

صدوهفتاد ويكم: «عياشی» در تفسيرش از «رفاعه» نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود: اول كسی كه بدنيا برميگردد حسين بن علی (ع) و اصحاب اويند «تا آخر حديث» اين حديث قبلاهم گذشت.

صدوهفتادودوم: از حضرت صادق (ع) نقل ميكند كه علی (ع) بالای منبر فرمود: من سرور موسفيدانم ودرمن نشانه ای از ايوب است، بخدا قسم خداوند پراكندگی مرا جمع كند چنانكه ازايوب راجمع كرد. اين حديث‌را كشی‌هم‌در كتاب رجال نقل ميكند.

صدوهفتادوسوم: از صالح بن‌سهل نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) درتفسير اين آيه: «سپس برضدآنها دولت بشما داديم» فرمود: دربارهٔ خروج حسين(ع) و آن هفتاد نفری‌استكه دررکابش شهيد شدند «تاآخر حديث».

الرابع والسبعون بعد المائة ما رواه المفيد في ارشاده عن مسعدة بن صدقة عن أبی عبدالله عليه السلام ان أمير المؤمنين عليه السلام قال أنا سيد الشيب وفی سنة من أيوب، وسيجمع الله لی أهلی كما جمعهم ليعقوب ، وذلك اذا استدار الفلك وقلت(وقلتم ظ) مات أو هلك «الحديث» وفيه جملة من علامات آخر الزمان .

الخامس والسبعون بعد المائة ما رواه محمد بن علي بن ابراهيم بن هاشم فی كتاب علل الشرايع على ما نقل عنه قال : أخبر الله نبيه فی كتابه يصيب أهل بيته بعده من القتل والغضب (الغصب ظ) والبلائم يردهم ويقتلون أعدائهم ويملكهم الارض وهو قوله تعالى : « ولقد كتبنا فی الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادی الصالحون» وقوله تعالى : «وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات» الاية .

السادس والسبعون بعد المائة ما رواه صاحب كتاب المناقب عن الرضا عليه السلام فی قوله تعالى : « أخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم » قال: علی عليه السلام .

صد و هفتاد و چهارم : شيخ مفيد در كتاب ارشاد از حضرت صادق(ع) نقل ميكند كه امير المؤمنين (ع) فرمود : من سرور (پيرمردان و) موسفيدانم ، در من نشانه‌ای از ايوب است ، خدا كسان مرا جمع آوری كند چنانكه فرزندان يعقوب را جمع كرد ، واين موقعی است كه فلك دور خودرا بزند وشما گوئيد : (مهدی امت) مرد يا هلاك شد «تا آخر حديث» .

در اين حديث قسمتی از علامات آخر الزمان هم مذكور است .

صد و هفتاد و پنجم: محمد بن علی بن ابراهيم در كتاب «علل الشرايع» ميگويد : خداوند در كتاب خود به پيغمبر خبر داد كه پس از او اهلبيتش دچار كشتار وغصب حق و گرفتاری شوند ، سپس بر گردند ودشمنانشان را بكشند وپادشاه روی زمين گردند ، آنجا كه ميفرمايد : «درزبور ازپس «ذكر» نوشتيم كه زمين را بندگان صالح من بارث ميبرند ، انبيا ، ١٠٥» وباز ميفرمايد : «خدا بآنها كه ايمان آورده وعمل صالح كردند وعده داده (كه درزمين جانشينشان گرداند) . . . . نور ٥٥»

صد و هفتاد و ششم : صاحب كتاب مناقب از حضرت رضا (ع) نقل ميكند كه در تفسير اين آيه : «جنبنده‌ای از زمين بيرون آريم» فرمود : مراد علی(ع) است :

السابع والسبعون بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن أمير المؤمنين عليه السلام فى هذه الاية انه قال : انا دابة الارض .

الثامن والسبعون بعد المائة ما رواه فيه عن الباقر عليه السلام فى شرح قول أمير المؤمنين عليه السلام : على يدى تقوم الساعة ؛ قال : يعنى الرجعة قبل القيمة ينصرنى و بذريتى المؤمنين .

اقول :فهذه جملة من الاحاديث التى حضرتني فى هذا الوقت مع ضيق المجال عن التتبع التام . وقلة وجود الكتب التي يحتاج اليها فى هذا المرام، ولاريب فى تجاوزها حد التواتر المعنوى وقد تقدم في غير هذا الباب مايدل على ذلك ، ويأتى ما يدل عليه و العقل يجزم باستحالة اتفاق جميع هؤلاء الرواة علي الكذب و الافتراء ، ووضع هذه الاحاديث الكثيرة جداً ولعل مالم يصل الينا فى هذا المعنى اكثر مما وصل الينا وليت شعرى أى عاقل يجوز الكذب على جميع هؤلاء الرواة الذين رووا هذا المعنى ، ويرد شهادة المشايخ المؤلفين للكتب المعتبرة حيث شهدوا بصحة احاديثها ، أويتعرض لتأويلها مع صراحتها جداً ، حتى انها أكثر من احاديث

صد وهفتاد وهفتم : از اميرالمؤمنين (ع) نقل ميكند كه فرمود : «جنبنده زمين» منم .

صد وهفتادوهشتم: از حضرت باقر(ع)نقل ميكند كه درشرح اين كلام على(ع) بدست من قيامت بپا ميشود . فرمود :مراد رجعت است يعنى خدا بوسيلهٔ من وفرزندانم مؤمنين را يارى ميكند .

مؤلف گويد : اينها حديثهائى است كه ـ باكمى فرصت و كمبود كتابهاى لازم ـ فعلادر دسترس من بود ،وبدون شك اينها از حد «تواتر معنوى»متجاوز است ،حديثهاى ابواب قبل وبعدهم دلالت برمطلوب دارد ، وعقل محال ميداند كه تمام راويان اين احاديث دروغ گفته باشند ، با اينكه شايد احاديثى كه بما نرسيده بيش از اينها باشد ، كدام عاقل است كه احتمال بدهد همهٔ اين راويان دروغ گفته‌اند ،وهمهٔ اين نويسندگان كتابهاى معتبرى كه اين احاديث را صحيح دانسته‌اند ، اشتباه كرده‌اند ، يااينكه اين همه حديثهاى صريح را تأويل كند با اينكه اينها ازاخبارى كه در تعيين هر يك از ائمه

النصوص على كل واحد من الائمة عليهم السلام ؛ وأوضح دلالة و تصريحاً ، ولايكاد يوجد في شيء من مسائل الاصول و الفروع اكثر مما وجد في هذه المسئلة من الادلة والايات والروايات والله الهادي .

الباب الحادى عشر

في انه هل بعد دولة المهدى عليه السلام دولة ام لا

روى الشيخ الاجل أبو جعفر الكليني في باب تسمية من رآه عليه السلام باسناده الصحيح عن عبدالله بن جعفر الحميرى انه سأل العمرى رحمه الله فقال له : انى اريد ان اسألك عن شيء وما أنا بشاك فيما أريد ان أسالك عنه ؛ فان اعتقادى وديني ان الارض لا تخلو من حجة الا اذا كان قبل القيامة بأربعين يوماً ، فاذا كان ذلك رفعت الحجة و أغلق باب التوبة فلم يك ينفع نفساً ايمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في ايمانها خيراً ، فاولئك شرار من خلق الله و هم الذين تقوم عليهم القيمة؛ ولكني أحببت أن ازداد يقيناً «الحديث» .

وارد شده زيادتر و واضح تر و صريح تر است ،ودرهيچ مسأله‌اى راجع باصول يافروع دين بيش ازاين آيه وخبر وارد نشده ، البته رهبر و رهنما خدا است .

باب يازدهم

در اينكه آيا پس از دولت حضرت مهدى (ع) دولتى هست يا نه ؟ شيخ كلينى در باب «اسامى اشخاصى كه خدمت امام زمان (ع) رسيده‌اند» از «حميرى» نقل ميكند كه به «عمرى» (وكيل امام زمان (ع) گفت : من ميخواهم چيزى ازتو بپرسم با اينكه در آنچه ميپرسم شك ندارم ، من معتقدم كه زمين از حجت خالى نميماند ، مگر چهل روز پيش از قيامت كه در آنوقت حجت ازروى زمين برداشته شودودر توبه بسته گردد ، وهر كس تا آن وقت ايمان نياورده باشد يادر ايمانش خيرى كسب نكرده باشد ديگر ايمانش سودندهد ، و اينان بدترين خلق خدايند و اينها قيامت را درك ميكنند ، عقيدهٔ من چنين است، ولى ميخواستم يقينم زياد ترشود «تا آخر حديث» ،

اقول : وقد روي هذا المعنى الشيخ وابن بابويه وغيرهما بطرق كثيرة .

وروى الشيخ في كتاب الغيبة في جملة الاحاديث التي رواها من طرق العامة في النص على الائمة عليهم السلام قال : أخبرنا جماعة عن أبی عبدالله الحسين بن علی بن سفيان البزوفری عن علی بن سنان الموصلی العدل عن علی بن الحسين عن أحمد بن محمد بن الخليل عن جعفر بن أحمد البصری عن عمه الحسن بن علی عن أبيه عن أبی عبدالله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام عن أبيه عن آبائه عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال: في الليلة التي كان فيها وفاته : يا اباالحسن احضر دواة وصحيفة ، فأملى رسول الله صلى الله عليه وآله وصية حتى انتهى الى هذا الموضع فقال : يا أباالحسن انه يكون بعدی اثني عشر اماماً ومن بعدهم اثنی عشر مهدياً ، فأنت ياعلی أول الاثنی عشر اماماً ، وذكر النص عليه السلام فقال : اذا حضرته الوفاة فليسلمها الى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد فذلك اثنی عشر اماماً ، ثم يكون من بعده اثنی عشر مهدياً فاذا حضرته الوفاة فليسلمها الى ابنه أول المقربين له ثلثة أسامي ؛ اسم كاسمی ، واسم كاسم أبی وهو عبدالله وأحمد ، والثالث المهدی هو أول المؤمنين .

وروى الشيخ في كتاب الغيبة في آخره عن محمد بن عبدالله الحميري عن أبيه

این مضمون را شیخ طوسی، وصدوق ودیگران هم بطریقهای بسیار روایت میکنند

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» ـ در حدیثهائی که از طریق سنیان در بارهٔ ائمه علیهم السلام روایت میکند ـ ازحضرت صادق ازپدران بزرگوارش نقل میکند که پیغمبر (ص)ـ درشب آخرعمرش ـ بعلی (ع) فرمود : دوات و کاغذی بیاورو وصیت خویش را بیان کرد وعلی (ع) نوشت تابابنجا رسید که فرمود : ای ابوالحسن ، بعد از من دوازده امام‌اند وبعد از آنها دوازده «مهدی» ، ای علی تواول آن دوازده امامی .... چون او (یعنی امام یازدهم) را مرگ فرارسد، امامت‌را بفرزندش : محمد ـ که درآل محمدمقام نگهبانی ومحافظت داردـ واگذارد ، این دوازده امام ، بعد از آنها دوازده مهدی اند که چون وی‌را مرگ‌دررسد بایدولایت رابفرزندش‌ـ اول‌مقربان که سه نام‌دارد :احمد ، عبدالله ، مهدی، واگذارد .

شیخ طوسی در کتاب غیبت ازابو حمزه نقل میکند که حضرت صادق (ع)در

عن محمد بن عبدالحميد و محمد بن عيسى عن محمد بن الفضيل عن أبی حمزة عن أبی عبدالله عليه السلام فی حديث طويل قال : يا باحمزة ان منابعد القائم اثنی عشر مهدياً من ولدالحسين عليه السلام .

وروی الشيخ ايضاً فی المصباح الكبير حيث أورد دعاء ذكرانه مروی عن صاحب الزمان خرج الی أبي الحسن الضراب الاصفهانی بمكة باسناد لم نذكره اختصاراً ثم أورد الدعاء بطوله الی أن قال : اللهم صل علي محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهراء والحسن الرضا و الحسين المصطفی و جميع الاوصياء مصابيح الدجی الی أن قال : وصل علی وليك وولاة أمرك والائمة من ولده ، ومد فی أعمارهم وزد فی آجالهم و بلغهم أقصی آمالهم ديناً و دنياً وآخرة ، انك علی كل شیء قدير .

وروی ايضاً فی المصباح بعده بغيرفصل دعاءمروياًعن الرضا عليه السلام فقال : روی عن يونس بن عبدالرحمن عن الرضا عليه السلام انه كان يأمر بالدعاء لصاحب الامر عليه السلام بهذا الدعاء اللهم ادفع عن وليك وخليفتك الی أن قال : اللهم وصل علی ولاة عهده والائمة من بعده وزد في آجالهم وبلغهم آمالهم «الدعاء» وهو يشتمل علی أوصاف

حديثی فرمود : بعد ازحضرت قائم(ع)دوازده مهدی ازفرزندان حسين(ع) ميباشند

باز شيخ طوسی در كتاب مصباح دعائی طولانی از حضرت صاحب الزمان (ع) نقل ميكند كه درآخرش چنين ميفرمايد : خداوندا ! برمحمد مصطفی وعلی مرتضی ، و فاطمهٔ زهراء ،وحسن وحسين وهمهٔ اوصيا كه چراغهای ظلمات(جهل و گمراهی) اند، درود فرست ... و بزولی خود (امام زمان ع) وساير اولياء،وامامانی كه ازنسل او يند درود فرست، عمرشان را طولانی گردان ، وآنها را ببالاترين آرزوهای دنيا و آخرتشان برسان كه تو برهر چيز توانائی

باز درمصباح از حضرت رضا (ع) نقل ميكند كه دردستور دعای برای حضرت صاحب الامر(ع) چنين فرمود : خداوندا ! برولیعهدهاوامامان بعد از او درود فرست ، عمرشان درازگردان وآنان را بآرزوهايشان برسان « تا آخردعا » دراين دعا اوصاف و

وألقاب لاتكاد تستعمل في غير المهدي عليه السلام .

وروى ابن بابويه في كتاب الخصال في باب الاثنى عشر عن عبدالله بن محمد عن محمد بن سعيد عن الحسن بن علي عن أبي اسامة عن ابن مبارك عن معمر عمن سمع وهب بن منبه يقول : يكون بعدي اثنى عشر خليفة ثم يكون الهرج ، ثم يكون كذا وكذا .

وبالاسناد عن الحسن بن علي عن وليد بن مسلم عن صفوان بن عمرو عن شريح بن عبيد عن عمر والبكابي عن كعب الاحبار قال في الخلفاء : هم اثنى عشر ، فاذا كان عند انقضائهم وأتى طائفة صالحة مدالله لهم في العمر ، كذلك وعدالله هذه الامة ، ثم قرء : « وعدالله الذين آمنوا ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم» وكذلك فعل الله ببني اسرائيل وليس بعزيز ان يجمع الله هذه الامة يوماً أو نصف يوم ، «وان يوماً عند ربك كالف سنة مما تعدون » .

القابی ذکر شده که در غیر امام زمان(ع) استعمال نمیشود .

شیخ صدوق در کتاب خصال ازوهب بن منبه نقل میکند که گفت : بعد از من دوازده خلیفه است سپس هرج ومرج پدید آید وچنین وچنان شود

واز کعب الاحبار نقل میکند که گفت : خلفادوازده نفرانند وبعداز آنها طائفهٔ شایسته ای آیند که خدا عمرشان‌را طولانی کند ، خدابااین‌امت چنین وعده داده ، سپس این آیه‌خواند : «خدا بکسانی ازشما که ایمان آورده عمل صالح کردند وعده‌داده که در زمین جانشینشان گرداند » چنانکه دربنی اسرائیل‌هم این‌کاررا کرد وبعیدنیست که خدا این امت‌را در یك روز یانصف روز جمع کند « و یك روز نزد خدای تو باندازهٔ هزار سالی است که شما میشمرید» (کعب الاحبار مردی یهودی‌است که بااظهاراسلام بمنظورهای سیاسی‌مطالب خرافی‌تورات‌را بصورت حدیث وامثال آن بمردم القامیکرد واز این راه ضربت سختی برتاریخ اسلام زد ، مطالب فوق‌راهم باید ازجمله‌مجعولات‌او شمرد چون آیه‌ای که اول استشهاد کرده بنص حدیثهای سابق مربوط ، بوقت‌قیام امام زمان (ع) است واین مرد برای بعد ازخلفای دوازده گانه گذاشته ، وشواهد کذب دیگری هم در این گفتارش هست که بر اهلش پو شیده نیست ، علاوه کعب‌الاحبار‌عمر

و في باب اتصال الوصية من لدن آدم من كتاب كمال الدين لابن بابويه حدثنا أبي قال : حدثنا سعد بن عبد الله وعبد الله بن جعفر عن أيوب بن نوح عن الربيع بن محمد عن عبد الله بن سليمان العامري عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ما زالت الارض الاولله تعالى فيها حجة يعرف الحلال من الحرام ،ويدعو الى سبيل الله ، ولا تنقطع الحجة من الارض الا أربعين يوماً قبل القيمة ، واذا رفعت الحجة أغلق باب التوبة ، فلا ينفع نفساً ايمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في ايمانها خيراً أولئك شرار خلق الله وهم الذين يقوم عليهم القيمة .

ورواه البرقي في المحاسن عن علي بن الحكم عن الربيع بن محمد مثله .

وقال الطبرسي في كتاب اعلام الورى في آخر الباب الرابع : قد جائت الرواية الصحيحة انه ليس بعد دولة المهدي عليه السلام دولة الا ما ورد من قيام ولده مقامه الا ما شاء الله ولم ترد على القطع والبت ، واكثر الروايات انه لن يمضي من الدنيا الا قبل القيمة بأربعين يوماً يكون فيها الهرج ، وعلامة خروج الاموات وقيام الساعة والله اعلم «انتهى» .

وابوبكر وعثمان راهم بخلافت ميشناخت ، پس لابد مرادش دوازده خليفهٔ اين طوری است.

بازهم **شيخ صدوق** در کتاب «کمال الدين» از عبدالله بن سليمان عامری نقل ميکند که حضرت صادق (ع) فرمود : هميشه ازطرف خدا حجتی روی زمين هست که حلال وحرام را بشناسد وبراه خدادعوت کند ، زمين هرگز ازحجت خالی نماندمگرچهل روز پيش ازقيامت ، وهنگامی که زمين ازحجت خالی ماند در توبه بسته شود وهرکس تا آن وقت ايمان نياورده باشد يادر ايمانش خيری کسب نکرده باشد ديگر ايمانش سودندهد اينان بدترين خلق خدايند واينهايند که قيامت بر آنهاقيام ميکند اين حديث را «برقی» هم در کتاب محاسن بهمين نحوروايت ميکند .

«طبرسی» در کتاب «اعلام الوری» ميفرمايد : روايت صحيحی وارد شده که بعد از دولت حضرت مهدی (ع) دولتی نيست مگر آنچه در بعض احاديث وارد شده که : فرزندانش بجايش مينشينند ، اما بطور قطع ويقين نفرموده‌اند در بيشتر روايات هم نقل شده که آن جناب چهل روز بآخر دنيا وفات کند ، سپس هرج و مرج شود ، ونشانه‌های زنده شدن مردگان وقيام قيامت پديد آيد .

و قال المفيد فی الا رشاد : ليس بعد دولة القائم لاحد دولة ثم ذكر مثل كلام الطبرسی .

و قال صاحب كتاب صراط المستقيم وهو الشيخ زين الدين علي بن يونس العاملی ليس بعد المهدی عليه السلام دولة واردة الافی روايةشاذة من قيام أولادهمن بعده ، وهی ما روی عن ابن عباس من قول النبی صلى الله عليه وآله لن تهلك امة انا أولها و عيسى بن مريم آخرها والمهدی في وسطها .

ومثله روي عن أنس وهاتان تدلان علي دولة بعد دولته ، وأكثر الروايات انه لايمضی الاقبل القيمة بأربعين يوماً وهو زمان الهرج ؛ وعلامة خروج الاموات للحساب «انتهی» .

أقول : اما حديث وفاة المهدی عليه السلام قبل القيامة بأربعين يوماً فقد ورد من طريق متعددة لاتحضرنی الآن ، والاحاديث فی ان الارض لاتخلو من حجة كثيرة،

مرحوم مفيد در «ارشاد» فرمايد: بعد ازدولت حضرت قائم دولتی نيست، سپس نظير كلمات «طبرسی» راذكرميكند .

علی بن يونس عاملی دركتاب صراط المستقيم می گويد : بعدازحضرت مهدی(ع) دولتی نيست فقط درروايت ضعيفی هست كه فرزندانش بجايش می نشينند ، اين روايت راابن عباس نقل ميكند كه پيغمبر(ص) فرمود : امتی كه من اولش باشم ، وعيسی بن مريم آخرش ومهدی وسطش هرگز هلاك نشود نظير اين حديث از «انس» هم نقل شده و بمقتضای اين دوحديث بعد ازدولت آن جناب بازهم دولتی هست ، اما در بيشتر روايات است كه حضرت مهدی (ع) تاچهل روز پيش قيامت نميرد ، وآن موقعی است كه هرج ومرج ونشانه های قيامت پيداشود .

مؤلف گويد : حديث وفات حضرت مهدی(ع) چهل روز قبل ازقيامت، بسندهای متعدد نقل شده ــ كه اكنون دردسترس من نيست ــ دربارهٔ خالی نماندن زمين ازحجت هم حديث بسيار است ، وادلهٔ عقلی هم دركار هست ، حديثهای انحصار ائمه در دوازده نفرهم بسيار زياد است (بنابر اين اشكالی توليد می شودكه بمقتضای اين چند دسته

والادلة العقلية على ذلك قائمة ، وأحاديث حصر الائمة فى الاثني عشر ايضاً كثيرة جداً ويحتمل هنا وجوه :

احدها ان يكون خلو الارض من امام على ظاهره في هذه الاربعين ، ويكون موت الناس و جميع المكلفين قبل الامام ، وتكون في تلك المدة اليسيرة خالية من المكلفين ومن الامام، ولاينافى ذلك ماروى من خروج المهدى عليه السلام من الدنيا شهيداً ، لامكان ان يسقيه أحد السم أو يضربه بالسيف ونحوه ، ثم يموت القاتل وساير المكلفين قبل الامام ، ويكون الرجعة بعد المدة المذكورة أو قبلها ،ولا يبعد كون أهل الرجعة غيرمكلفين ، ويكون اغلاق باب التوبة لانقطاع التكليف و موت المكلفين ، فلاينفع نفساً ايمانها لانتقال النفوس من الدنيا التى هى دار التكليف الى البرزخ أو القيامة ، ويكون المشار اليه بأولئك هم الذين لم يؤمنوا

حديث: (۱) حضرت مهدی چهل روز پیش ازقیامت وفات میکند(۲) وزمین هم هرگز از حجت خالی نمیماند(۳) و ائمه هم بیش ازدوازده نفر نیستند **این مطالب** باذیل حدیث سابق که ازمرحوم صدوق نقل شد که: هنگامی که زمین ازحجت خالی ماند در توبه بسته می شود وایمان کسی قبول نمیشود واینان بدترین خلق اند و قیامت برآنها قیام می کند، **سازگار** نیست ، زیراا گرزمین ازحجت خالی نمیماند پس بعد ازحضرت مهدی کسی نبایدباشد که توبه اش قبول نشود یاایمانش سودندهد وامام دیگری هم که نیست چون ائمه دوازده نفر اندوهمچنین کلمات طبرسی واحادیثی که میفرماید بعد ازحضرت مهدی(ع) دوازده مهدی دیگر هست بااین سه دسته حدیث موافقت ندارد ، لذا برای حل اشکال مرحوم مؤلف می فرماید :) دراینجا چند احتمال هست :

اول درمدت این چهل روز هیچکس روی زمین نباشد وهمهٔ مردم پیش ازامام مرده باشند ، واین بااحادیثی که می فرماید امام شهیدمیشود منافات ندارد چون ممکن است کسی آنجناب رامسموم کندیاشمشیری بوی بزنند وخودقبل ازامام بمیرد ، رجعت هم ممکن است بعدازاین مدت یاقبل باشد وشاید اهل رجعت مکلف نباشند وازاین جهت البته راه توبه هم بازنیست، چون مکلفی در کار نیست ، واینکه درآخر حدیث می فرماید: اینها بند

أولم يكسبوا فى ايمانهم خيراً ، وذلك غير بعيد لقرب المشار اليهم فى الذكر ، و يكون قيام القيامة عليهم اشارة الى انها عليهم لالهم ، بخلاف غيرهم فانها لهم أو عليهم أولهم ونحوه : « لها ما كسبت وعليها ما اكتسبت » والحاصل انه لا يلزم حمله على بقاء المحجوج بعد فناء الحجة .

و **ثانيها** ان يكون اشارة الى قوم لايموتون عند موت صاحب الزمان ، بل يصيرون فى حكم الاموات و بمنزلة المعدومين لارتفاع التكليف عنهم لفقدهم العقل أوغير ذلك ، كاقتضاء الحكمة الالهية انقضاء مدة التكليف وقيام الساعة ولعل هؤلاء الجماعة المشار اليهم بقوله تعالى : « ونفخ في الصور فصعق من فى السموات والارض الا من شاء » وحينئذ تخصيص الاحاديث المعارضة المشار اليها بزمان التكليف أو يحمل الحجة فيها على ما هو أعم من الامام و العقل مما رواه الكليني و غيره عنهم عليهم السلام ان لله على الناس حجتين ظاهرة و باطنة ، والظاهرة الانبياء والائمة ، والباطنة العقل.

ـ(که قیامت بر آنها قیام می کند) مراد کسانی اند که ایمان نیاورده اند یا در ایمانشان خیری کسب نکرده اند ، یعنی قیام قیامت بضرر اینهااست ، برخلاف دیگران که قیامت خالصاً بنفع آن‌هااست یا نفع وضررشان باهم است ، زیرا کلمهٔ (علی) گاهی برای افادهٔ ضرر استعمال می‌شود مثل این آیه : « لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت » (یعنی اگر خوبی کرده بنفع اواست واگر بدی کرده بضررش) بهرحال لازم نیست حدیث‌را حمل کنیم براین که بعد از وفات حجت وقت ، مکلفی روی زمین باشد .

دوم ـ اینکه اشخاصی که درآن چهل روز باقی میمانند درحکم مرده باشند ، زیرا شرائط تکلیف ازقبیل عقل درآن‌ها نباشد» ویا حکمت خداوندی اقتضا کند که مدت تکلیف سرآید وقیامت برپاشود وشاید این عده همان‌ها باشند که خدا میفرماید :در «صور» دمیده‌شود وهر که درآسمان‌ها و زمین است ـ جزآن که خدا خواهد ـ بیهوش شود ، زمر ، ٦٨» بنابراین حدیثهائی که میفرماید : زمین‌ازحجت خالی نمیماند اختصاص بزمان تکلیف پیدامیکند ، یعنی تامکلف درعالم هست حجت‌هم‌هست ، شاید هم‌مراد از حجت عقل باشد که حجت باطن‌است ، و پیغمبران وائمه حجت ظاهرند (این‌احتمال‌فسادش‌ظاهر است،اگراین‌احتمال‌را. یابداحادیث‌امامت‌مورد‌اشکال‌میشود و برای‌دشمنان‌میدان‌بازمیگردد)

أولم یکسبوا فی ایمانهم خیراً ، وذلك غیر بعید لقرب المشار الیهم فی الذکر ، و یکون قیام القیامة علیهم اشارة الی انها علیهم لالهم ، بخلاف غیرهم فانها لهم أو علیهم أولهم ونحوه : « لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت » والحاصل انه لا یلزم حمله علی بقاء المحجوج بعد فناء الحجة .

و **ثانیها** ان یکون اشارة الی قوم لایموتون عند موت صاحب الزمان ، بل یصیرون فی حکم الاموات و بمنزلة المعدومین لارتفاع التکلیف عنهم لفقدهم العقل أوغیرذلك ، کاقتضاء الحکمة الالهیة انقضاء مدة التکلیف وقیام الساعة ولعل هؤلاء الجماعة المشار الیهم بقوله تعالی : « ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات والارض الامن شاء» وحینئذ تخصیص الاحادیث المعارضة المشار الیها بزمان التکلیف أو یحمل الحجة فیها علی ما هو أعم من الامام و العقل مما رواه الکلینی و غیره عنهم علیهم السلام ان الله علی الناس حجتین ظاهرة و باطنة ، والظاهرة الانبیاء والائمة ، والباطنة العقل.

ـ(که قیامت بر آنها قیام می کند) مراد کسانی اند که ایمان نیاورده اند یادر ایمانشان خیری کسب نکرده اند ، یعنی قیام قیامت بضرر اینهاست ، برخلاف دیگران که قیامت خالصاً بنفع آنهااست یانفع وضررشان باهم است ، زیرا کلمهٔ (علی) گاهی برای افادهٔ ضرر استعمال میشود مثل این آیه : « لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت » (یعنی اگر خوبی کرده بنفع اواست واگر بدی کرده بضررش) بهرحال لازم نیست حدیث را حمل کنیم براین که بعدازوفات حجت وقت ، مکلفی روی زمین باشد .

دومـ اینکه اشخاصی که در آن چهل روز باقی میمانند درحکم مرده باشند ، زیرا شرائط تکلیف ازقبیل عقل درآنها نباشد» ویا حکمت خداوندی اقتضا کند که مدت تکلیف سر آید و قیامت بر پاشود و شاید این عده همانها باشند که خدامیفرماید :در «صور» دمیده شود وهر که در آسمانها و زمین است ـ جز آن که خدا خواهد ـ بیهوش شود ، زمر ، ٦٨» بنابراین حدیثهائی که میفرماید : زمین ازحجت خالی نمیماند اختصاص بزمان تکلیف پیدامیکند ، یعنی تامکلف درعالم هست حجت هم هست ، شاید هم مراد از حجت عقل باشد که حجت باطن است ، و پیغمبران وائمه حجت ظاهرند (این احتمال فسادش ظاهر است، اگر این احتمال را. یابداحادیث امامت مورد اشکال میشود و برای دشمنان میدان بازمیگردد)

وثالثها أن يكون المراد بالاربعين يوماً مدة الرجعة و يكون ذلك اشارة الى قلتها ، فانه يعبر بالسبعين عن الكثرة ؛ و بما دونها عن القلة ، او اشارة الى مامرفی هذه الاحاديث من قوله في هذاالمقام «وان يوماً عندربك كألف سنة مما تعدون » ويكون وفاة جميع المكلفين قبل المهدی عليه السلام ، و يكون أهل الرجعة غيرمكلفين ؛ ويأتی انشاءالله تمام الكلام .

ورابعها أن يكون القيامة التی أخبر بوقوعها بعد الاربعين يوماً هی قيام الاموات وحيوتهم بعد الموت ، ويكون المراد الرجعة التیهی القيامة الصغری ، ثم القيامة الكبری ، و لا ريب فی جواز استعمال القيامة فيما يشمل القيامة الصغري و الكبري بل قد تقدم اطلاق الاخرة فی القرآن علي الرجعة ، و ورد الحديث بذلك .

وخامسها أن يكون المراد ليس بعددولة المهدی عليه السلام دولة مبتدءةفلاينافی الرجعة لانهادولة ثانية ، والاربعون يوماً يحتمل كونها فاصلة بين الدولتين .

وسادسها أن يكون المراد بموت المهدی عليه السلام الذی لايتاخر القيمة عنه الأربعين

سوم: شايد چهل روز ايام رجعت باشد واين عدد اشاره بكمی دورانش باشد ، چون مقدارزيادرابعدد هفتاد معرفی می كنند و كم را بااعداد كمترويااينكه هرروزی هزار سال باشد چنانكه می فرمايد : « يك روزنزدپروردگارت مثل هزار سالی است كه شما ميشمريد » ، بنابر اين حضرت مهدی پس ازتمام مكلفين وفات ميكند و مردم رجعت تكليف ندارند .

چهارم: شايدمراد ازقيامت درحديث مزبور قيامت صغری يعنی رجعت باشد والبته اطلاق قيامت بررجعت مانعی ندارد وممكن است قيامت برهر دو اطلاق شود ، چنانكه قبلا گفتيم كه در قرآن اطلاق «آخرت» بر آن شده، ودراحاديث هم وارداست .

پنجم :شايد مراداز حديثهائی كه ميفرمايد: بعداز دولت مهدی دولتی نيست .دولت ابتدائی باشد ، اما رجعت دولت دوبارهٔ گذشتگان است ، پس منافاتی باهم ندارند، آن چهل روزهم شايدفاصلهٔ بين دو دولت باشد .

ششم : شايدمراد ازمرگ حضرت مهدی كه چهل روز پيش از قيامت است :مردن

يوماً الموت الثانى بعد رجعته عليه السلام ، وقد ذكر بعض المحققين من المعاصرين وأورد أحاديث متعددة دالة على رجعته عليه السلام ، وذكر انه نقلها من كتب المتقدمين و الله أعلم ، وأما أحاديث الاثنى عشر فلايخفى انها غير موجبة للقطع أو اليقين لندورها وقلتها و كثرة معارضتها كما أشرنا الى بعضه ، و قد تواترت الا حاديث بان الائمة اثنى عشر ، وان دولتهم ممدودة الى يوم القيامة ، و ان الثانى عشر خاتم الاوصياء والائمة والخلف ؛ و ان الائمة من ولد الحسين الى يوم القيامة ، و نحو ذلك من العبارات ، فلو كان تجب علينا الا قرار با مامة اثنى عشر بعدهم لوصل الينا نصوص متواترة تقاوم تلك النصوص ، لينظر فى الجمع بينهما .

وقد نقل عن السيد المرتضى انه جوز ذلك على وجه الامكان والاحتمال، و قال : لانقطع بزوال التكليف عند موت المهدى عليه السلام ، بل يجوز أن يبقى بعده ائمة يقومون بحفظ الدين و مصالح أهله ؛ ولا يخرجنا ذلك عن التسمية بالاثنى عشرية؛ لانا كلفنا أن نعلم امامتهم وقد بينا ذلك بياناً شافياً ، فانفردنا بذلك عن غيرنا « انتهى » .

دوباره باشد ، چنانکه یکی ازعلمای عصر ما حدیثهائی نقل کرده که آنجناب هم رجعت دارد، والله اعلم.

اما راجع بحدیثهائی که میفرماید بعداز مهدی دوازده نفر امام دیگرند ، روایاتی که در این زمینه وارد شده دلالت قطعی ندارد در روایات بسیاری هم وارد شده که ائمه دوازده نفراند و دولتشان تاقیامت ادامه دارد ، ودوازدهمین آخر اوصیا ،وامامها ، وجانشینان است ،وائمه تاقیامت ازاولاد حسین (ع) اند واگر برما لازم بود که بامامت دوازده نفر بعد ازآنها(که درروایات دیگری وارد شده)اقرار کنیم باید حدیثهای متواتری هم دراین باره باشد که در برابر حدیثهای معارض بتوانند مقاومت کنند و ملاحظهٔ جمع بین آنها بشود. ازسیدمرتضی هم نقل است که فرموده :شاید بعدازحضرت حجت(ع)خلفائی باشند ؛ و برطرف شدن تکلیف بعدازآنجناب حتمی نیست ، ممکن است پس ازاوامامانی باشند که دین ومصالح مؤمنین راحفظ کنند ،واین بادوازده نفر بودن ائمه منافات ندارد ، زیراآنها که ماباید بشناسیم همین دوازده نفراند ، وما کتاب مستقلی دراین زمینه نوشته ایم «پایان کلام سیدمرتضی»

ويؤيده عدم الدليل العقلي القطعي علي النفی ، وقبول الا دلة النقلية للتقييد والتخصيص ونحوهما الوحصل مايقاومهما ، ولا يخفى ان الحديث المنقول أولا من كتاب الغيبة من طرق العامة ، فلا حجة فيه فی هذا المعنى ، وانما هوحجة فی النص علی الا ثنی عشر ؛ لموافقته لروايات الخاصة ، و قد ذكر الشيخ بعده وبعد عدة أحاديث انه من روايات العامة ، والباقی ليس بصريح ، وقد تقدم فی الحديث السادس و التسعين من الباب السابق ما هو صريح فی ان المهدی عليه السلام له عقب ، و هيهنا احتمالات :

«اولها» ان يكون البعدية غير زمانية بل هی مثل قوله تعالی : فمن «يهديه من بعد الله» فيجوز كون المذكورين فی زمن المهدی عليه السلام ، ويكونوا نواباً له ، كل واحد نايب فی جهة ، أوفی مدة .

«وثانيها » ان قوله : من بعده ، لابد فيه من تقدير مضاف ، فيمكن من بعد ولادته أومن بعد غيبته ويكون اشارة الی السفراوالوكلالة (النفراوالوكلاءله خ ل) علی الانس والجن اوالی أعيان علماء شيعته فی مدة غيبته ؛ و يمكن أن يقد رمن

مؤيد كلام مرحوم سيد اين است كه دليل عقلی قطعی نداريم كه بعد از امام دوازدهم خليفه‌ای نيست ، دليلهای نقلی هم قابل تصرف است ـ البته اگر حديث معتبری درمقابل باشد ـ اما آن حديث اول كه از كتاب «غيبت» شيخ طوسی نقل كرديم چون از طريق سنيان نقل ميكنند برای ما حجت نيست ، فقط درتعيين عدد دوازده امام كه با ماموافقت دارد حجت است ، مرحوم طوسی هم پس ازچند حديث ديگر ميفرمايد اين حديث ازحديثهای سنيان است ، ساير احاديث هم صراحتی ندارد ، باقی ميماند حديث نود وششم باب سابق كه صريحاً ميفرمايد : بعداز حضرت مهدی (ع) جانشينانش هستند ، اما اين حديث هم چند احتمال دارد :

يكی اينكه مراد بعد زمانی نيست بلكه رتبه‌ای است ـ نظير اينكه در قرآن ميفرمايد: « بعد از خدا كه او را هدايت ميكند ؟ » يعنی فرزندانش تحت نظر اوحكومت ميكنند ونايب او هستند ، ودر رتبهٔ بعداند .

دوم اينكه مراد بعد ازتولد ياغيبتش باشد ، واشارهٔ بوكلاء ونمايندگان ياعلمای شيعه باشد كه درزمان غيبت نايب امام‌اند يابعد ازخروج كه ممكن است آن موقع نيز

بعد خروجه ؛ فيكونون نواباً له كما مر.

وقد روى الصدوق في كتاب كمال الدين وتمام النعمة عن علي بن أحمد بن موسى الدقاق عن محمد بن أبي عبدالله الكوفي عن موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي عن علي بن أبي حمزة عن أبيه قال : قلت للصادق عليه السلام : سمعت من أبيك انه قال : يكون من بعد القائم اثنى عشر مهدياً ؟ فقال : قد قال : اثنى عشر مهدياً ولم يقل اثنى عشر اماماً ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس الى ولايتنا ومعرفة فضلنا .

أقول : فهذا الحديث يناسب الوجوه المذكورة ؛ ويوافق ما يأتي ايضاً على وجه ، على أنه يحتمل الحمل على التقية على تقدير أن يراد منه نفي الرجعة ، كما حمله بعض المحققين .

« و ثالثها » أن يكون ذلك محمولا على الرجعة ، فقد عرفت جملة من الاحاديث الواردة في الاخبار برجعتهم عليهم السلام على وجه الخصوص ، و عرفت جملة من الاحاديث الواردة في صحة الرجعة على وجه العموم في كل من محض الايمان محضاً أو محض الكفر محضاً ، و كل واحد من القسمين قد تجاوز حد

نيابت داشته باشند . مرحوم صدوق هم در كتاب «اكمال» ازابو حمزه نقل ميكند كه گفت : بحضرت صادق (ع) عرض كردم : من ازپدرتان شنيدم كه : بعد از قائم دوازده مهدى هست ، فرمود : دوازده «مهدى» فرموده‌اندنه‌دوازده امام ، اينان‌عده‌اى‌ازشيعيان ماهستندكه مردم رابولايت ومعرفت ما ميخوانند .

مؤلف گويد .اين‌حديث بااين‌چندوجهى كه اخيراً ذكرشد مناسب است ، وشايد باحديثهاى آينده‌هم موافق باشد ، علاوه كه‌ممكن است ـ اگر مراد حضرت‌صادق (ع) نفى رجعت باشد ـ از باب تقيه فرموده باشد ، چنانكه بعضى ازمحققان هم همينطور فهميده‌اند .

سوم اينكه‌مربوط‌برجعت باشد، چنانكه دربسيارى‌ازروايات بود كه‌ائمه‌عليهم‌السلام برميگردند ودر قسمتى‌از احاديث هم‌بود كه هر مؤمن‌خالص ياكافر خالصى بر ميگردد

التواتر المعنوى بمراتب ، كما رأيت في الابواب السابقة ، وعلى هذا فالائمة من بعده هم الائمة من قبله قد رجعوا بعد موتهم ، فلاينافي ماثبت من أن الا ئمة اثنى عشر ؛ لان العدد لا يزيد بالرجعة ، و هذا الوجه يحصل به الجمع بين رواية اثنى عشر و رواية أحد عشر ، فان الاولى محمول على دخول المهدى او النبي عليهما السلام و الثانية لم يلاحظ فيها دخول أحد منهما الحكمة اخرى ، ومثل هذا في المحاورات كثير ، و التخصيص بالذكر لايدل على التخصيص بالحكم ، و ليس بصريح في الحصر و ماتضمنه الحديث المروى في كتاب الغيبة أوعلى تقدير تسليمه في خصوص الاثني عشر بعدالمهدى عليه السلام لاينافى هذا الوجه ، لاحتمال أن يكون لفظ ابنه تصحيفاً و اصله أبيه بالياء آخر الحروف، ويراد به الحسين عليه السلام لماروى سابقاً في أحاديث كثيرة من رجعة الحسين عليه السلام عند وفاة المهدى عليه السلام ليغسله ، ولاينافى ذلك الا سماء الثلاثة لاحتمال تعدد الاسماء و الالقاب لكل واحد منهم عليهم السلام ، وان ظهر بعضها ولم يظهر

بنا براين امامهاى بعداز او همان ائمۀ سابق‌اند ، پس‌این بادوازده نفربودن ائمه منافات ندارد وباين وجه بين روايتى كه ميفرمايد : ائمه دوازده نفراند وآنكه ميفرمايد يازده نفراند جمع ميشود ، چون اگر خود آنجناب يا پيغمبر (ص) راهم حساب كنيم دوازده نفر ميشود، اگر حساب نكنيم يازده نفر ميشوند ، منتهى يك نفرآنهانام برده نشده چنانكه درمكالمات معمولى هم گاهى ازبين عده‌اى چند نفررانام ميبرندواز بقيه صحبتى نميكنند ، واين دليل برانحصار نيست .

امااينكه در حديث كتاب غيبت ميگويد : دوازده نفر از فرزندان او . . . . - بر فرض كه حديث صحيح باشد - بااين مطلب منافات‌ندارد ،چون‌ممكن است كلمۀ «ابنه» (يعنى ولايت را به پسرش واميگذارد) غلط باشدواصلش «ابيه» باشد (يعنى بپدرش‌وا ميگذارد) كه مراد حضرت امام حسين(ع) باشد ، چون روايات بسيارى سابقاً نقل كرديم كه ميفرمايد حضرت امام حسين(ع) برميگردد وپس از وفات حضرت مهدى وى را غسل ميدهد ، اما اينكه در حديث كتاب غيبت ميفرمايد : جانشين او سه نام دارد : احمد ، عبدالله ، ومهدى ، آنهم بااين‌مطلب‌منافاتى‌ندارد ، چون ممكن‌است هريك‌ازائمه‌چند نام

الباقي ولا حتمال تجدد وضع الاسماء في ذلك الزمان له عليه السلام ، لاجل اقتضاء الحكمة الالهية ، و قوله عليه السلام في حديث أبي حمزة : اثنى عشر مهدياً من ولد الحسين لايبعد تقدير شيءله يتم به الكلام بأن يقال أكثرهم من ولد الحسين ولا يخفى انه قد يبنى المتكلم كلامه على الاكثر الاغلب عند ظهور الامر ، أوارادة الاجمال، ومما يقرب ذلك ويزيل استبعاد ماوردفي أحاديث النص على الائمة الاثنى عشر عليهم السلام انهم من ولد علي وفاطمة' والحديث موجود في أصول الكليني ، ولابد من حمله على ما قلناه لخروج امير المؤمنين عليه السلام هذا الحكم ، ودخوله في الاثنى عشر عليهم السلام والضماير في الدعائين يحتمل عودها الى الرسول والى الحسين عليهما السلام ، ويحتمل الحمل على الرجعة كمامر لكن في الدعاء الثاني لافي الاول بوجود لفظ ولده فيه ، وحديث كعب ووهب يحتملان بعض مامروهما الى الرجعة اقرب على ان قولهما ليس بحجة ، لكن الظاهر انهماراويان لهذا المعنى عن بعض أهل العصمة عليهم السلام ويأتي زيادة تحقيق لبعض مضمون هذا الفصل ان شاء الله تعالى .

وچند لقب داشته باشد، اگر چه بعضى اظهار شده باشد ، و بعضى نشده باشد ، علاوه ممكن است اين نامها ــ بحسب حكمت الهى ــ آن وقت جعل شود ، اما اينكه در حديث ابو حمزه ميفرمايد : دوازده مهدى از نسل حسين ع ، شايد مراد اين باشد كه اكثرشان از نسل اويند ، چنانكه غالباً وقتى كه مطلب معلوم باشد يابخواهند مجمل گوئى كنند ، حكم مربوط باكثر را بهمه نسبت ميدهند ، نظير اينكه مرحوم كلينى در بارۀ تعيين دوازده امام حديثى نقل ميكند كه ميفرمايد : دوازده امام از نسل على و فاطمه سلام الله عليها هستند ، بااينكه يازده نفرشان ازنسل آنهايند ، اما اينكه در آن دو دعائى كه از كتاب «مصباح» نقل كرديم ، ميفرمايد : بر امامان از نسل او ، ياامامان بعد از او درود فرست شايد مراد ائمه ازنسل پيغمبر ص ياحسين ع باشد ،دعاى دوم احتمال ديگرى هم دارد كه مراد امامان هنگام رجعت باشد ، حديث وهب بن منبه و كعب الاحبار هم قابل همين تاويلها هست اما بارجعت مناسب تراست ، بااينكه اصلا گفتار آنها حجت نيست ، ولى ظاهراً آن چه گفته اند ازبعض معصومين نقل كرده اند .

الباب الثانی عشر

فی ذکر شبهة منکر الرجعة والجواب عنها

لایخفی انه لایکاد یوجد حقاً خالیاً من شبهة تعارضه، فان الجهل أکثر من العلم في هذه النشأة، وشیاطین الانس والجن یجهدون فی ترویج الشبهات وتکثیرها، و قد قال الله سبحانه: «هو الذی أنزل علیك الکتاب منه آیات محکمات هنّ ام الکتاب وأخر متشابهات» و معلوم انه لابدّ من حکمة فی خلق الشهوات ونصب الشبهات، و انزال المتشابهات، و مما ظهر لنا من الحکمة في ذلك ارادة امتحان العقول، وتشدید التکلیف والتعریض لزیادة الثواب و العوض علی تحصیل الحق والعمل به، ومع ذلك فمن أخلص نیته وأراد الحصول الی الحق من کلام الله و کلام نبیه وأوصیائه علیهم السلام، وجده راجحاً علی الشبهات جداً.

اذا عرفت هذا فنقول: قد ثبت ان الرجعة حق بتصریح الآیات الکثیرة وتصریحات

باب دوازدهم در شبهۀ منکرین رجعت وجواب آن این مطلب معلوم است که هیچ حقی نیست که پیرامونش شبهه‌ای نباشد، زیرا در این جهان جهل ونادانی بر علم ودانش غلبه دارد، وشیطان‌های انس وجن می‌کوشند که شبهات را زیاد کنند و بازار اینگونه مطالب را رواج دهند، خداوند می‌فرماید: «اوست که این قرآن بر تو نازل کرد، قسمتی آیه‌های محکم (وواضح) است، اینها اصل ومرجع کتاب است، و قسمتهای دیگر «متشابهات» است، آل عمران، ۷» والبته در خلقت شهوتها وایجاد شبهه‌ها، ونازل کردن «متشابهات» حکمتی نهفته است، وازجمله اینکه وسیلۀ آزمایش عقول، وسنگین شدن بار تکلیف است، تااجر وثواب در پیدا کردن راه حق وعمل باحکام زیاد تر گردد، والبته هر کس نیت خویش خالص کند وبخواهد ازراه قرآن واحادیث معصومین علیهم السلام بحق برسد راه رامی یابد وشبهه‌ها برایش حل میشود وحق درنظرش واضح میگردد.

اینك میگوئیم: که حقانیت رجعت بصریح آیات بسیار و حدیثهای متواتر بلکه

الاحادیث المتواترة ، بل المتجاوز حد التواتر ، وباجماع الامامیة ، حتی انا لم نجد أحداً من علمائهم خرج بانکار الرجعة ولاتعرض لتضعیف حدیث واحدمن أحادیثها ولا لتأویل شیء منها ، وأکثرها کما رأیت لا تناله ید التأویل ؛ وکل منصف یحصل له من أدلة الرجعة الیقین وحینئذ یمکنه دفع کل شبهة بجواب اجمالی بأن یقول هذا معارض للیقین وکل ماکان کذلك فهو باطل ، وأنا أذکر مایخطر لی من الشبهات التی استندالیها منکرها ، واجیب عنها تفصیلا فأقول :

الشبهة الاولی الاستبعاد وهذا کان اصل انکار من أنکرها ، وذلك ان کثیراً من العقول الضعیفة لاتجوّز ذلك ولا تقبله ، وخصوصاً ماروی فی بعض الاحادیث السابقة مماظاهره انمدة رجعة آل محمّد علیهم السلام ثمانون ألف سنة ، الی غیر ذلك من الامور البلیغة الهایلة .

فالجواب اولا : ان خصوص هذا التحدید لم یحصل به الیقین ، ولا وصل الی حد التواتر ، وکل من جزم بالرجعة لا یلزمه الجزم بهذه المدة .

متجاوز از تواتر ـ و اجماع امامیه ثابت است ، تاآنجا که مااحدی ازعلمای امامیه‌را سراغ نداریم که رجعت را انکار کرده باشد ، یاحتی یکی ازاحادیثش را رد یاتأویل کرده باشد ، وچنانکه دیدیم غالب احادیثش قابل تأویل نیست ، وهربا انصافی با مطالعهٔ این ادله یقین پیدامیکند ، ومیتواندبنحو اجمال ازهر شبهه‌ای جواب دهد که برخلاف یقین است وهرچه بایقین یامطالب یقینی معارضه کند باطل است ، اکنون شبهه‌هائی که از منکرین رجعت درنظراست ذکرمیکنیم و تفصیلا جواب میدهیم .

شبههٔ اول ـ استبعاد است ، وریشهٔ انکار منکرین همین است ، چون بسیاری از عقلهای ضعیف ازپذیرفتن اینگونه مطالب عاجزاست ، مخصوصاً بلحاظ شاخ وبرگهائی که دربعض احادیث اضافه‌شده، نظیر حدیثی که مدت رجعت آل‌محمد علیهم‌السلام‌راهشتاد هزارسال معرفی میکند،وسایرمطالب وحشت‌آوردیگر

اماجواب ، اولا خصوص این مدت مزبور دلیل‌حتمی ندارد وجزء معنای رجعت نیست ، ممکن‌است کسی برجعت معتقد باشد واینگونه مطالب‌رامعتقد نباشد .

وثانياً : ان الاستبعاد ليس بحجة ولادليل شرعي ، فلا يجوز الالتفات اليه .

وثالثاً ان هذا لايصل الى حدّ الامتناع ؛ بل هو ممكن لايجوز الجزم بنفيه ، لانه يستلزم دعوى علم الغيب .

ورابعاً انه لايوجد له معارض صريح بعد التتبع التام فلا يجوز ردّه

وخامساً انه يحتمل حمله على المبالغة ، وأن يكون مثل قوله تعالى : «و ان يوماً عند ربك كألف سنة مما تعدّون» وقوله تعالى : « ويوم كان مقداره خمسين ألف سنة » كما ذكر بعض المفسرين ان المراد مايقضى في ذلك اليوم و يفصل ، ويقع من الامور العظيمة يحتاج الى مثل هذه المدة من السنين في الدنيا .

وسادساً انّ ذلك ان كان المراد منه ظاهره فهو بالنسبة الى فضل الائمة عليهم السلام قليل ، وبالنسبة الى قدرة الله تعالى سبحانه وكرمه أقل ، وما أحسن ماقاله في هذا المقام رجب البرسي في كتابه بعد ما اورد حديثا عجيباً في فضلهم عليهم السلام في أوايل كتابه وقال بعده ماهذا لفظه : أنكر هذا الحديث من في قلبه مرض ،

ثانياً استبعاد حجت ودليل شرعي نيست ، وبادليل تاب مقاومت ندارد .

ثالثاً مطالب محال نيست ، وچون ممكن است ، احتمال وقوع دارد ، و علم غيب ميخواهد كه كسي بگويد : حتماً رجعتي نيست (بنابراين كسي نبايد انكار رجعت كند بلكه حداكثر اگر دليلي پيدا نكند بايد بطور شك وترديد تلقي كند ، نه بنحو رد وانكار) .

رابعاً پس ازاينكه ممكن شد و دليلي هم برردش نبود ، انكارش جايز نيست ،

خامساً شايد مدت مشاراليه ازباب مبالغه باشد نظير اينكه خدا ميفرمايد :«يك روز نزد پروردگارت بمقدار هزارسال ازسالهائي است كه شما ميشماريد»ويا آيهٔ ديگر : «روزي كه بمقدار پنجاه هزارسال است» كه بعضي ازمفسرين گويند مراد اين است كه بمقدار هزار ، ياپنجاه هزارسال كار درآن انجام ميشود .

سادساً اينگونه مطالب نسبت بفضل ائمه عليهم السلام چيزي نيست ، و نسبت بقدرت وكرم خدا بيمقدارتراست ، «حافظ رجب برسي» اول كتابش حديث عجيب وغريبي در فضل ائمه نقل ميكند وبعد (چون خودش مي فهمد اينگونه احاديث موردقبول عموم

فقلت له: تنکر القدرة أم النعمة [أم] تردعلی المؤیدین بالعصمة ، فان أنکرت قدرة الرحمن فانظر الی ماروی عن سلیمان ان سماطه کان کل یوم ملحة سبعة اکراد . فخرجت دابة من دواب البحر وقالت : یاسلیمان اضفنی ذلك الیوم ، فأمر أن یجمع لها مقدار سماطه شهراً ؛ فلما اجتمع ذلك علی ساحل البحر وصار کالجبل العظیم أخرجت الحوت رأسها وابتلعته وقالت : یاسلیمان أین تمام قوتی الیوم فان هذا بعض طعامی ، فتعجب سلیمان فقال لها : هل فی البحر دابّة مثلك؟ فقالت : ألف ألف امة . فقال سلیمان : سبحان الله الملك العظیم ویخلق ما لا تعلمون ، واما نعمته الواسعة فقد قال الله سبحانه لداود : و عزتی وجلالی لوأن أهل سماواتی و أرضي أمّلوني فأعطیت کل مؤمّل أمله ، وبقدر دنیا کم سبعین ضعفاً لم یکن ذلك الا کما یغمس أحدکم ابرة فی البحر ویرفعها ، فکیف ینقص شیء أنا قیمه «انتهی کلام الحافظ البرسی» ثم ذکر أحادیث في کثرة العوالم الموجودة الان وراء هذا العالم .

الثانیة أن أحادیث الرجعة لم یثبت فی کتب معتمدة ، ولاوصلت الی حدّ یوجب

نیست) میگوید : شخصی که دلش مریض بود این حدیث را منکر شد ، گفتم قدرت خدارا انکار میکنی یا نعمتش را ، یا امامان ومعصوم را ارد میکنی ؟ اگر قدرت را منکری بنگر که چگونه یك نهنگ عظیم دریا غذائی را که یك ماه حضرت سلیمان درسفره مینهاد بلعید و گفت این قسمتی از خوراك روزانهٔ من بود ، حضرت سلیمان با تعجب پرسید : دریا جانور دیگری نظیر تو دارد ؟ گفت : هزارها مثل من هستند ، حضرت سلیمان فرمود : خداوند پادشاه عظیم الشأن منزه است ، چیزهائی میآفریند که مردم خبر ندارند ، اما دستگاه نعمتش بقدری وسیع است که بحضرت داود خطاب شد : بعزت وجلالم ! اگر همهٔ خواستهها وآرزوهای اهل آسمانها وزمین رابدهم وهفتاد برابر این دنیا بآنها عطا کنم (در جنب کرم من) بقدری است که شما سوزنی رادردریا فروبرید وبیرون آرید ، چیزی که وجودش بدست من است چگونه کم میشود ؟ « پایان کلام حافظ رجب» سپس حدیثهائی در بارهٔ عوالم زیادی که خدا آفریده نقل میکنند .

شبههٔ دوم : اینکه حدیثهای رجعت نه در کتابهای معتبر ثبت شده و نه بحدی است

العلم ، وذلك ان رسالة الرجعة التي جمعها بعض المعاصرين ووصلت الى هذه البلاد اشتملت على أحاديث كثيرة ذكر في اولها انه نقلها من كتب المتقدمين ولم يذكر في كل حديث من أي كتاب نقله فكان ذلك ايضاً شبهة وسبباً للانكار ، وظن بعضهم ان ذلك لم يوجد في الكتب المعتمدة والاصول الصحيحة ، الاأن يكون بطريق الاحاد ، ولذلك لم أنقل هنا من تلك الرسالة شيئاً مع أن احاديثها لاتقصر عن الاحاديث التي جمعناها في العدد والاعتماد .

والجواب قد عرفت ان كتب الحديث و المصنفات المعتمدة مملوة من ذلك وقد ذكرنا اسماء الكتب التي نقلنا منها ، مع انا لم نتمكن من مطالعة الجميع لضيق الوقت و كثرة الموانع ولا حضرنا جميع ما هو بأيدي الناس الان من الكتب المشتملة على ذلك ؛ فضلا عن كتب المتقدمين التي ألفوها في ذلك ، و غيره مما هو أهم منه وقد عرفت ثبوت أحاديث الرجعة في الكتب المعتمدة ، وانه لايخلو كتاب منها الا نادراً ، فبطلت الشبهة ولا وجه للتوقف بعد ذلك .

كه موجب قطع و يقين شود ، منشأ اين شبهه اين است كه يكى ازعلماى عصرما رساله‌اى دربارهٔ رجعت منتشر كرده وحديثهاى زيادى درآن نوشته واولش ميگويد : اين احاديث را از كتب متقدمين نقل ميكنم اما هرحديثى رابا مدرك ذكر نميكند واين سبب شبهه وانكار شده بطورى كه بعضى گمان كرده‌اند اين احاديث در كتابهاى معتبر نيست وازاعتبارساقط است ،از اين جهت من هم دراين كتاب اصلاازآن رساله چيزى نقل نكردم با اينكه احاديثش از نظرعدد واعتباراز احاديثى كه ما جمع كرديم كمتر نيست .

اما جواب ، اينكه كتب حديث ومؤلفات معتبرعلماء ازاحاديث رجعت پراست ، چنانكه نام كتابهائى راكه ازآن نقل كرديم اول كتاب تذكرداديم ، بااينكه تنگى وقت وزيادى موانع اجازهٔ مطالعه تمام كتب رانداد ، وهمهٔ كتابهائى هم كه اكنون دردست مردم است دراختيار من نيست ، تاچه رسد كتابهاى پيشينيان ، ونيزقبلا تذكر داديم كه احاديث رجعت در كتابهاى معتبر ثبت است ، و كمتر كتاب حديثى است كه ازاين حديثها خالى باشد ، با اين بيان ديگرجائى براى شبهه نميماند .

الثالثة ما ورد فی بعض أحادیث التلقین عند وضع المیت فی القبر انه ینبغی ان یقال له هذا أول یوم من ایام الاخرة ؛ و آخر یوم من ایام الدنیا ، فهذا یدل علی نفی الرجعة .

الجواب اولا : ان الرجعة غیر عامة لکل أحد وانما ینبغی تلقین المیت بذلك لعدم العلم بأنه من أهل الرجعة قطعاً ، والاصل عدم کونه منهم ان یتحقق ویثبت .

وثانیاً ان الرجعة واسطة بین الدنیا والاخرة ، فیجوز أن یطلق علیها کل واحد منهما ، وقد عرفت اطلاق أهل اللغة اسم الدنیا علیها ؛ ورأیت للاحادیث التی تفید اطلاق کل واحد من اللفظین علیها باعتبارین ، وتقدم حدیث صریح فی اطلاق اسم الاخرة علیها .

وثالثاً ان أهل الرجعة یحتمل کونهم غیر مکلفین ، والمراد بالدنیا فی حدیث التلقین دار التکلیف کما یفهم منه بالقرینة .

ورابعاً ان الحیوة الاولی بالنسبة الی الثانیة یجوز ان یطلق علیها اسم الدنیا بحسب وضع اللغة بأن یکون وضعت للاولی خاصة ، اما من الدنو أو من الدناءة ،

شبهۀ سوم : در بعضی از احادیث تلقین میت است که چون میت را در قبر گذارند بگویند : این اولین روز از روزهای آخرت، و آخرین روز از روزهای دنیااست ، از اینجا معلوم میشود این مرده دیگر بدنیا برنمیگردد وعمر دنیائیش تمام شد

جواب اینکه :اولا رجعت عمومی نیست ومادامی که نمیدانیم کسی از اهل رجعت است بانه مستحب است این دعارا در تلقینش بخوانیم

ثانیاً رجعت واسطۀ بین دنیا و آخرت است ،هم ممکن است آنرا دنیانامید هم آخرت اهل لغت دنیایش گویند ، ودر احادیث گاهی دنیا گفته شده و گاهی آخرت ، ودر حدیثی که سابقاً گذشت صریحاً نام آخرت بر آن نهاده شده .

ثالثاً : شاید اهل رجعت مکلف نباشند ومراد از دنیا در حدیث تلقین دار تکلیف باشد .

رابعاً : زندگی پیش ازمرگ نسبت بزندگی بعد از آن بحسب وضع لغوی دنیا است ، چون دنیا یامشتق از «دنو» (بمعنی نزدیکی) یااز «دنائت» (بمعنی پستی) است،

و یکون اطلاقها على الحيوة الثانية محتاجاً الى القرينة ، لانه انما يصدق عليها ذلك المعنى بالنسبة الى القيمة الكبرى لامطلقا

وخامساً ان الحديث المشار اليه غير متواتر ؛ فلا يقاوم أحاديث الرجعة و أدلتها لوكان صريحاً في المعارض ، فكيف واحتمالاته كثيرة .

الرابعة الادلة العقلية والنقلية الدالة على امتناع خلو الارض من امام طرفة عين ، وامتناع تقدّم المفضول على الفاضل ، مع الاحاديث الصريحة فى حصر الائمة في اثنى عشر ، وان الامامة في ولد الحسين الى يوم القيمة ، وقولهم عليهم السلام في وصف الامام الامام واحد دهره ، لايدانيه عالم ؛ و لا يوجد له مثل ولا نظير ، وما تقرّر من ان الامامة رياسة عامة ، وان المهدى عليه السلام خاتم الاوصياء والائمة ، فلايجوز ان تكون الرجعة فى زمان المهدى عليه السلام ولا بعده ، لانه يلزم اماعزله عليه السلام وقد ثبت استمرار امامته الى يوم القيمة ، واما تقديم المفضول على الفاضل أوزيادة الائمة على اثنى عشر ، وعدم عموم رياسة الامام ، وهذه أقوى شبهات منكر الرجعة .

اما اطلاق آن برزندگی دوم محتاج بقرینه است ، زیرا گرچه در مقابل قیامت کبری رجعت رامیتوان دنیا گفت ، امابطور اطلاق نمیتوان نام دنیا بر آن نهاد .

خامساً: حدیث مزبور متواتر نیست ، واگر صریح درمعارضه ومخالفت هم بود باادلهٔ رجعت تاب مقاومت نداشت ، تاچه رسد که صریح هم نیست .

شبههٔ چهارم: باادلهٔ عقلی ونقلی اثبات شده که : ممکن نیست یك چشم بهم زدن زمین ازحجت خالی بماند، وممکن نیست غیرافضل برافضل مقدم شود، حدیثهای صریحی هم دلالت دارد که ائمه دوازده نفرانند وامامت تاقیامت در نسل حسین (ع) است ، ونیز دروصف امام رسیده که: یگانهٔ روزگار است ، درعلم وفضل مثل ومانند ندارد ، وامامت ریاست برعموم مردم است، بااین مقدمات رجعت معنی ندارد ، چون لازم آید یااو ازامامت عزل شود ـ در صورتی که برحسب ادله امامت او تاقیامت ادامه دارد ـ یا غیرافضل (یعنی امام زمان ع) برافضل (یعنی حضرت امیر(ع) یا حضرت امام حسین ع) مقدم باشد ، و یاعدد امامان ازدوازده نفرزیادتر باشد ، وریاست امام عمومی نباشد ، این قوی ترین شبههٔ منکرین رجعت است .

والجواب من وجوه احدها انه یحتمل کون أهل الرجعة غیر مکلفین کما یفهم من بعض الاحادیث السابقة و انهم انما یرجعوالیحصل الفرج والسرور للمؤمنین و ینتقم من اعدائهم و یظهر تملکهم وتسلّطهم ، و یحصل الغمّ والذلّ للکافرین و أعداءالدین . ولیس عندنا دلیل قطعی علی کونهم مکلفین ، والالجاز ان یتوب کل و احد من أعداء الدین ، لاطلاعه علی جملة من أحوال الآخرة و الادلة الدالة علی انقطاع التکلیف بالموت بل قبله عندالمعاینة کثیرة فی الکتاب والسنة، فمن ادعی تکلیفاً بعد الموت فعلیه الدلیل ، ولا سبیل الیه ، وعمومات الخطاب قابلة للتخصیص ، علی انها لم تتناول جمیع الازمان بالاجماع ولیس هنا اجماع ، و کونهم یجاهدون ویفعلون أفعالا کثیرة لایدلّ علی انهم مکلفون بها ، کما انهم فی الاخرة یفعلون اشیاء کثیرة جداً لایمکن عدّها من المشی الی موقف الحساب ؛ و أخذ الکتاب بالیمین والشمال ، والجواب عن کل مایسئلون عنه ، و من المرور علی الحوض وسقی من یسقی وطرد من یطرد ، ومن حمل اللواء وتمییز أهل الجنة والنار، وسوقهم الی منازلهم و الشفاعة ؛ وهبة بعضهم حسناته لبعض ، وغضّ أبصارهم عند

جواب این شبهه چند چیز است : اول اینکه شاید اهل رجعت مکلف نباشند چنانکه از بعض احادیث گذشته هم استفاده میشود ، بنابر این برگشتن آنها فقط برای شادمانی مؤمنان وانتقام ازدشمنان وظهور دولت وسلطنت اهل ایمان ، وغصه‌وخواری کافران است، دلیل قطعی هم نداریم که‌حتماً تکلیف دارند ، وگر نه ممکن بود هریك از دشمنان دین ـ چون عذاب آخرت‌را چشیده‌اند ـ توبه کنند ، ادلهٔ زیادی هم درقرآن واحادیث هست که بمردن‌تکلیف‌منقطع میگردد ، اگر کسی دعوی تکلیف تازه کند باید دلیل آورد ، درصورتی که دلیلی در کار نیست ، ادلهٔ عمومی تکالیف هم قابل تخصیص است ، علاوه که باتفاق‌علماء‌ادلهٔ تکالیف شامل همهٔ زمانها نیست واجماعی هم برتکلیف آن دوره نداریم جهاد وسایر کارهای آنان هم(که دراخبار گفته‌شده)دلیل تکلیف نیست ، چنانکه درآخرت هم مردم کارهای زیادی میکنند ـ از قبیل : حرکت بموقف حساب ، گرفتن‌نامهٔ عمل‌بدست راست یاچپ ، جواب‌پرسشها، رفتن‌برسرحوض، آب‌دادن بعضی و رد کردن بعضی ، حمل و نقل پرچم ، جدا کردن بهشتی وجهنمی ، جادادن هردسته‌ای درمنزل خویش، شفاعت ، بخشیدن عده‌ای حسنات خودرا ببعضی ،

مرور فاطمة ورکوب بعضهم ، و مشی الباقین ، وقسمة الجنة والنار ، والجثو علی الرکب تارة والقیام اخری ؛ ودخول الجنة والنار والنزول بمنزل خاص ، وما یصدر من الکلام الطویل بینهم ومن الاکل والشرب والجماع والنوم والجلوس والمشی وزیارة بعضهم بعضاً ، ومن التحمید والتسبیح وغیرذلك مما هو کثیرجداً ولیسوا مکلفین بشیء من ذلك ، وقد ذکرهذا الوجه صاحب کتاب الصراط المستقیم فقال : بعد ماذکر بعض الآیات والاخبار فی رجوع الائمة الاطهار :

« فان قیل » : فیکون علیٌ فی دولة المهدی وهو أفضل منه ؟ «قلنـا » قد قیل : ان التکلیف یسقط عنهم ، وانما یحییهم الله لیریهم ماوعدهم ، وبهذا یسقط ما خیّلوا به من جواز رجوع معویة وابن ملجم وشمر ویزید وغیرهم ، فیطیعون الامام وینتقلون من العقاب الی الثواب ، وهو ینقض مذهبکم من انهم ینشرون لمعاقبتهم و الشفاعة فیهم ، قلنا أولا لاتکلیف یومئذ ولاتوبة ، وثانیاً قدورد السمع بخلودهم فی النیران وتبری الائمة منهم ولعنهم الی آخر الزمان ، فقطعنا بانهم لایختـارون الایمان و

چشم پوشیدن هنگام عبور حضرت زهرا سلام الله علیها ، سوار شدن جمعی و پیاده‌رفتن دیگران ، گاهی بزانو در آمدن و گاهی ایستادن ، ورود دربهشت وجهنم ، گفتگوهای فراوان ، خورد و خوراك ، جماع ، خواب ، نشست وبرخاست ، ذکرخدا ، وغیره در صورتیکه تکلیفی در کار نیست ، این جواب راصاحب کتاب صراط المستقیم ذکر میکند ، وی پس از بیان آیات واخبار مربوط برجعت ، میگوید : اگر گویند بنابراین حضرت امیر (ع) با اینکه افضل است باید در حکومت حضرت مهدی باشد ، **جواب گوئیم** : بقول بعضی تکلیف از آنها ساقط است ، فقط زنده میشوند تاوعده های خدا را به‌بینند ، این مطلب جواب شبههٔ دیگری را هم میدهد که گویند : اگر رجعتی باشد ممکن است معاویه وابن‌ملجم وشمر ؛ ویزیدودیگران برگردند واطاعت امام کنند وعذابشان بثواب مبدل شود ، واین مخالف باعقیده شیعه‌است که میگویند اینها که‌بر میگردند برای انتقام وعقاب است ؟ جواب اینکه‌اولا آنروز نه تکلیفی هست ونه‌توبه ای ثانیاً برحسب دلیلهای نقلی این عده تاابد در آتش اند ، وائمه علیهم السلام ازآنان بیزاری‌جسته اند ولعنتشان کرده اند ، از اینجا میفهمیم که هر گز ایمان نمیآورند و

لوردّوا لعادوا لما نهوا عنه ، ولانه اذا نشرهم الانتقام منهم فلا يقبل توبتهم كما وقعت فی الاخرة ،وقد تظافرت الاحاديث عنهم عليهم السلام بمنع التوبة عند خروج المهدی عليه السلام « انتهی » واذا كانوا غير مكلفين فلا حرج فی اجتماعهم كما فی القيامة.

وثانيها انه يمكن أن يكونوا مكلفين بتكليف خاص لا بنبوة وامامة بعد الموت والرجعة ، لما روی فی الاحاديث من أن الله أوحی الی نبيه فی آخر عمره انه قد انقضت نبوتك وانقطع اكلك فاجعل العلم والايمان وميراث النبوة فی العقب من ذريتك وغير ذلك .

وثالثها انه يمكن كون الرجعة للائمة عليهم السلام كلها بعد موت المهدی عليه السلام وهو الظاهر، لما روی من طرق كثيرة ان اول من يرجع الی الدنيا الحسين عليه السلام فی آخر عمر المهدی ، فاذا عرفه الناس مات المهدی وغسله الحسين عليه السلام وتلك المدة اليسيرة جداً تكون مستثناة للضرورة او لخروج المهدي عليه السلام عن التكليف

اگر هم بر گردند بکارهای زشت خويش عود ميكنند ، ونيز در جائی كه اينها را بمنظور انتقام زنده ميكنند هرگز توبه شان را نمی پذيرند چنانكه در آخرت هم نپذيرند روايات بسياری هم رسيده كه هنگام خروج حضرت مهدی(ع) توبه مقبول نيست« پايان كلام صاحب صراط المستقيم » پس اگر مكلف نباشند جمع شدن ائمه در يك زمان مانعی ندارد .

دوم ـ اينكه ممكن است مكلف باشند اما بتكليف مخصوصی نه بنبوت وامامت. زيرا در احاديثی رسيده كه خداوند به پيغمبر (ص) در آخر عمر وحی كرد : دوران پيمبريت پايان يافت ، ومدتت تمام شد ، علم وايمان وميراث نبوت را در نسلت قرارده .

سومـ اينكه شايد رجعت ائمه بعد از وفات حضرت مهدی (ع) باشد ، و ظاهر هم همين است ، زيرا در حديثهای زيادی وارد شده كه اول كسی كه بدنيا برميگردد ، حسين (ع) است ، كه در آخر عمر حضرت مهدی بيايد وهنگامی كه مردم اورا شناختند وحضرت مهدی از دنيا رفت غسلش ميدهد ، واين مدت ناچيز (كه هر دو امام در دنيا هستند) ـ بجهت ضرورت يا بسبب انقطاع تكليف حضرت مهدی (ع) در وقت احتضار ـ

ساعة الاحتضار لكن لابدّ من رجعة المهدي عليه السلام بعد ذلك في وقت آخر كما يفهم من الاحاديث ، ووقع التصريح به في أحاديث نقلت من كتب المتقدمين ولم أنقلها ههنا لما مر ، و رجعة الرعية يحتمل التقدّم والتأخر و التعدّد ولا مفسدة فيها أصلا فلذلك أقرّ بها منكر رجعة الائمة عليهم السلام ، مع ان النصوص على الثانية اعني رجعة النبي و الائمة عليهم السلام أكثر ممّا دلّ على الاولى ، واما ما دلّ على ان المهدي خاتم الاوصياء وانه ليس بعده دولة فلا ينافي لما تقدّم بيانه

ورابعها انه يمكن اجتماعهم في زمن المهدي عليه السلام ولايكونون من رعيته لعدم احتياجهم الى امام لعصمتهم ، فان سبب الاحتياج الى الامام عدم العصمة ، والا لاحتاج الامام الى امام و يلزم التسلسل ؛ و اذا لم يكونوا من رعية المهدي عليه السلام لايلزم تقديم المفضول على الفاضل كما هو ظاهر ، و يكون الامام على الاحياء والاموات الذين رجعوا هو المهدي عليه السلام ، فان الامام يجب ان يكون أفضل من رعيته ، ولا يلزم أن يكون أفضل من جميع الموجودات و أشرف من ساير المخلوقات و ان كان ائمتنا عليهم السلام كذلك بالنسبة الي من عداهم و معلوم

مستثنی است ولی البته حضرت مهدی (ع) در موقع دیگر زنده خواهد شد ، چنانکه در احادیثی که از کتابهای متقدمین نقل شده صریحاً مذکور است ، رجوع مردم عادی هم ممکن است مقدم باشد یا موخر یا در چند نوبت انجام گیرد ، و اشکالی هم لازم نمی‌آید ازاین رو منکر رجعت ائمه ، رجعت مردم راانکار ندارد ؛ بااینکه روایات رجعت انبیاء و ائمه بیش از روایات رجعت دیگران است اما احادیثی که میفرماید: حضرت مهدی خاتم اوصیا است، و پس ازاو دولتی نیست ،جوابش مفصلا معلوم شد .

چهارمـ اینکه شاید در زمان حضرت مهدی (ع) همهٔ ائمه مجتمع شوند ولی حضرت مهدی امام آنها نباشد ، زیرا آنان دراثر عصمت احتیاج بامام ندارند ، **و** گرنه باید هر امامی امامی داشته باشد وعدد امامان نامتناهی گردد ، بنا بر این تقدیم غیر افضل برافضل نیز لازم نیا ید و امام همه مردم حضرت مهدی (ع) است ، امام هم باید از تمام مردم عادی افضل باشد، نه اینکه ازهمه موجودات افضل و اشرف باشد ـ هر چند ائمهٔ ما همینطور بودند ـ خلاصه اینکه **ائمه** دیگر دراثر اینکه جهل ندارند ، وممکن نیست فسادی از آنان سرزند ، و یا

انهم اذا اجتمعوا لايحتاج أحد منهم الى الاخر لعدم جهلهم ، و استحالة صدور فساد منهم وعدم جواز الاختلاف عليهم ، ومعارضة بعضهم بعضاً ؛ ويؤيده الاحاديث الدالة على انه لايكون امامان الا و احد هما صامت ، و لايلزم كون حكم الرجعة موافقاً لما قبلها ؛ اذ ليس على ذلك دليل قطعي .

وخامسها انه يمكن اجتماعهم واجتماع اثنين منهم فصاعداً و يكون كل واحدا اماماً لجماعة مخصوصين او أهل بلاد منفردين ، او كل واحد امام أهل زمانه الذين رجعوا معه بعد موتهم ولا يكون أحد منهم اماماً للآخر ولا احد من الرعية مشتركا بينه وبين غيره ؛ وهذا الوجه ربما يفهم من بعض الاحاديث السابقة ، ويؤيده الاحاديث الكثيرة في ان كل ماكان في الامم السابقة يكون مثله في هذه الامة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة ،وقدكان تجتمع في الامم السابقة حجتان فصاعداً من الانبياء والاوصياء ، بل مئات وألوف في وقت واحد كما ذكرنا لاشخص واحد بأن يكون رعية لنبيين اوامامين ، وحينئذ يتم توجيه الظواهر المشار اليها سابقاً كما لا يخفى

وسادسها ان احاديث الرجعة صريحة غير قابلة للتأويل بوجه كما عرفت،

اختلافي در آنان پيدا شود و با يكديگر معارضه كنند احتياج بامام ندارند شاهد اين مدعا هم احاديثي استكه مي‌فرمايد : دريك وقت دو امام نيست مگر اينكه يكي ساكت (وبدون مأموريت تبليغ)باشد .

پنجم اينكه در صورت رجعت بعضي از أئمه ديگر در زمان حضرت مهدي(ع) ممكن است هر كدام امام عدهٔ مخصوص يا ناحيهٔ خاصي باشند ، ياهر كدام امام اهل زمان خود باشند كه باا و برگشته اند ، وهيچيك برديگري امام نباشد ؛ وپيروان هريك هم از پيروان ديگري جدا باشند . چنانكه در بعض احاديث سابق هم اشاره‌اي باين معني بود ، وشاهد آن هم احاديثي است كه ميفرمايد هرچه درساير امتها بود بدون كم وزياد در اين امت هم هست ، در امتهاي گذشته گاهي چند پيغمبر ياچند وصي در يك زمان بودند وهريك مأمور عده اي بودند .

ششم اينكه احاديث رجعت صريح وغير قابل تأويل است ، معارض صريحي هم ندارد،

ولا وجد لها معارض صريح أصلا ، و الاحاديث المشار اليها فيهذه الشبهة ظواهر ليس دلالتها قطعية بل لها احتمالات متعددة ، اما مادل على حصر الائمة في اثنى عشرفظاهره انهبالرجعةلايزيد العدد ، فان منمات ثم عاش لايصير اثنين ؛وماالموت الابمنزلة النوم في مثلذلك ، واما مادل على ان الامامة فيولدالحسين عليهالسلام الى يوم القيمةفلاينافي الرجعة على جملةمن الوجوه السابقة مع احتمال حمل القيمة على ما يشمل الرجعة كمامر ،واحتمال استثناءمدةالرجعة بدليل خاص قدتقدم ومعلوم انه يمكن الاستثناء من هذه المدة ، ولاتناقض أصلا، لانهاتدل على شمول اجزائها بطريق العموم؛ وهوقابل للتخصيص ؛ الا تري انه يجوزان يقال يجب الصوم فيشهر رمضان من اوله الى آخره الاالليل،ويجوزصوم ذي الحجةمن أولهالي آخره الاالعيدوايام التشريق ، وقولهم عليهم السلام الامام واحد دهره محمول اما على ماعدامدة الرجعة فانه يوجد فيها من يماثله وليس من رعيته ، أوعلي اراده تفضيله على جميع رعيته بقرينة قولهعليه السلام لايدانيه عالم ،وان جبرئيل أعلم منه ومن الانبياء ، ولا أقل من المساوات ، فان علمهم وصل اليهم بواسطته فكيف يصدق انه لايدانيه عالم ، و الحاصل انه

اما احاديثی که در این شبهه اشاره شده ظواهری است که دلالتش قطعی نیست ، واحتمالهـای متعدد دارد

امااخباری که عدد ائمه را منحصر بدوازده میکند، بارجعت ائمه منافی نیست ، چون همـان أئمه سـابق‌اند زنده میشوند ، نظیر اینکه خـوابیده بـاشند و بیدار شوند .

امااخباری که میفرماید امامت تاروزقیامت‌در نسل حسین علیه‌السلام‌است ،بابعضی از وجوهی که ذکر شد منافات ندارد ، با اینکه ممکن است مراد قیامت صغری یعنی همان رجعت باشد ، ونیز ممکن‌است مدت‌رجعت‌را۔ بحکم ادله ـ ازآن‌اخبار استثنا کرد چنانکه اگر بگوئیم : از اول تا آخر ماه رمضان باید روزه گرفت بجز شبها ، وروزهٔ ماه ذی الحجة از اول تـا آخر جایز است بجز روزعید و سه روز بعد از آن : صحیح است .

و امااینکه گویند امام یگانه روزگار است ، یامقصود غیر از مدت رجعت است ـ که آن زمان نظیراو در غیرپیروانش پیدامیشودـ ویامراداین است که ازهمهٔ پیروانش افضل است ، بقرینهٔ اینکه میفرماید : هیچ عالمی بااو برابری نکند ، ونیزبقرینهٔ اینکه

ظاهر لانص فهو محتمل للتخصيص والتقييد وغيرهما ، وعموم رياسة الامام ليس عليها دليل عقلي لانهم قد تعددوا في الامم السابقة ، والظواهر لاتمنع من العمل بمعارضها الخاص لوثبت التعارض ، فان ادلة الرجعة خاصة ، والخاص مقدم على العام ، والعجب ممن يأتي تخصيص العام وينكر تقييد المطلق ويجترىء على رد الدليل الخاص أو تأويل بعضه ورد الباقي، ويقدم مايحتمل التأويل على مالايحتمله، مع أن أحاديث الرجعة كما عرفت ليس لهامعارض صريح .

وسابعها ان ماذكر في الشبهة معارض بماتقدم اثباته من وقوع الرجعة في الانبياء والاوصياء السابقين في بني اسرائيل وغيرهم فان كل نبي افضل من وصيه قطعاً وكذا كل وصي أفضل ممن بعده ايضاً لامتناع تقديم المفضول على الفاضل، وكل وصي كان النص عليه مقيداً بمدة ، اما خروج نبي آخر أوموت ذلك وقيام غيره مقامه ، فلما رجع من رجع الي الانبياء والاوصياء السابقين لم يلزم فساد ولا بطلان تدبير ،ومهما أجبتم هنا فهو جوابنا هناك .

جبرئيل از او واز انبيا اعلم ، يا با آنها مساوی است ،زيرا علم آنان بوسيلهٔ اورسيده با اين حال چگونه ميتوان گفت : هيچ عالمی بااو برابری نكند ، خلاصه اينكه چون اين اخبار صريح نيست قابل تصرف وتأويل است ، ودليل عقلی هم بررياست امام بر كليهٔ افراد نيست كه قابل تصرف نباشد ، در سايرامتها هم دريك وقت پيمبران متعددی بوده اند ، پس ادلهٔ رجعت كه صراحت دارد برآنها مقدم است ، وعجب از كسانی است كه تخصيص عام را جايز ميدانند وتقييد مطلق را انكار ميكنند ،ودليل خاص رارد وتأويل ميكنند .

هفتم اينكه اين شبهه مخالف مطلبی است كه قبلااثبات كرديم كه انبياواوصيای گذشته هم رجوع كرده‌اند ، با اينكه قطعاً هرپيغمبری از وصيش وهر وصيی از وصی بعدی افضل بوده زيراتقديم غيرافضل برافضل ممكن نيست ، وخلافت هروصيی هم مدت معينی داشته ــ پس در صورتی كه رجعت انبيای سابق باشكالی برنخورده ، رجعت ائمه هم اشكالی ندارد ، وهرجوابی شما آنجا داديد ما هم اينجا ميدهيم .

و بالجملة الادلة القطعية لاتنا فی الرجعة . و الظواهر محتمل لوجوه متعددة ؛ فلا تعارض الدليل الخاص اصلا ، وناهيك أن جميع علماء الامامية قدرو وا أحاديث الرجعة المتواترة الصريحة ، وماضعّفوا شيئاً منها ولاتعرّضوا بتأويله ،بل صرّحوا باعتقاد صحتها ؛ فكيف يظنّ انه ينافی اعتقاد الامامية .

وثامنها انه معارض بمادلّ علی رجعة النبی والائمة عليهم السلام فی هذه الامة وحيوتهم بعد موتهم خصوصاً حيوة الرسول ﷺ بعد تغسيله وتكفينه قبل الدفن ، وعند كلام لابی بكر ، فقد روی ان الرسول ﷺ دفن يوم الرابع من موته وقيل الثالث ويحتمل كون رجعته ثلاثة ايام و ثلث ليال او أقل أو اكثر وعلی كل حال فقد كان امير المؤمنين ﷺ امامة وحجة وخليفة ولم يلزم من ذلك عزله ولاعدم عموم رياسته ، ولا تقدم المفضول علی الفاضل ، لان الرسول لم يكن من رعية أمير المؤمنين ﷺ ، ومهما أجبتم به فهو جوابنا ، والامكان لازم للوقوع

وتاسعها انه معارض بالمعراج ؛ بيانه ان الاحاديث الكثيرة دالة علی ان

بهرحال دليل قطعی صريحی بارجعت مخالف نيست،فقط ظواهری است كه احتمالهای متعدد دارد ، وبا دليل صريح تاب مقاومت ندارد ، بدليل اينكه همهٔ علمای اماميه احاديث رجعت را نقل كرده‌اند ونه هيچيك را ضعيف دانسته ، نه تأويل كرده‌اند ، بلكه با كمال صراحت بصحتش اقرار دارند ، پس چگونه ميتوان گفت رجعت با عقيدهٔ اماميه مخالف است ؟ ! .

هشتم اينكه‌اين شبهه مخالف احاديثی است كه ميفرمايد: پيغمبر(ص) وائمه‌عليهم السلام پس از مرگ زنده شده‌اند ، مخصوصاً راجع به پيغمبر(ص) كه ميگويند بعداز غسل و كفن،وپيش ازدفن ، ودر موقع گفتگوی با ابو بكر زنده شد زيرا برحسب روايتی آنجناب را روز چهارم وبقولی روز سوم دفن كردند ، بااينكه بعد از رحلت او حضرت امير المؤمنين (ع) امام بود نه معزول شد ، نه برياست عموميش ضرری وارد شد ، هر جوابی معترض آنجا گفت ماهم اينجا ميگوئيم .

نهم اينكه‌با حديث معراج هم مخالف است ، توضيح آنكه‌احاديث بسياری‌دلالت

الارض لاتخلو من حجة طرفة عين ، ولوخلت لساخت بأهلها ، والادلة العقلية دالة على ذلك وثبوت المعراج لاشك فيه وقد نطق به القرآن ، وقدروى الكلينى انه عرج برسول الله ﷺ مرتين . وروى ابن بابويه في الخصال انه عرج به مأة وعشرين مرة ، ولا شك ان المرة الواحدة متواترة مجمع عليها ففي الحال المعراج اما ان يكون الارض خالية من امام و حجة فيلزم تخصيص تلك الاحاديث ، و الادلة والقول بان أمير المؤمنين عليه السلام كان يومئذ اماماً ، فان كان الاول فيمكن التخصيص بمدة الرجعة ايضاً ، وان كان الثانى انتفت المفسدة التى ادعيتموها في اجتماعهم ، و الاحاديث الدالة على أن اميرالمؤمنين عليه السلام اماماًوخليفة فى زمن الرسول عليه السلام و بعده كثير ومن جملتها أحاديث وفاة فاطمة بنت اسد أم على عليه السلام و تلقين الرسول عليه السلام لها ، وانها سئلت عن امامها فقال لها الرسول عليه السلام : ابنك ابنك ، فلا مفسدة، و الحاصل انك لاترى فى شىء من الشبهات المذكورة ماهو صريح في المنافاة أصلا بل يمكن توجيه الجمع بوجوه قريبة قد ذكرنا جملة منها.

دارد كه يك چشم بهم زدن زمين از حجت خالى نميماند ، واگر خالى ماند اهلش را فرو ميبرد ،اين مطلب بادله عقلى ونقلى ثابت است ، چنانكه در معراج پيغمبر(ص) هم شكى نيست ، قرآن شهادت ميدهد ، ودر حديث كافى است كه او را دو نوبت بمعراج بردند، وصدوق در خصال نقل ميكند كه صد وبيست نوبت بمعراج رفت ، ويك نوبتش باجماع وتواتر ثابت است ، بنا براين در موقع معراج يا بايد بگوئيد زمين از حجت خالى مانده وادله‌اى را كه ميفرمايد هيچگاه زمين خالى نميماند بدليل معراج كه قطعى است تخصيص زنيد ، يا بگوئيد موقتاً اميرالمؤمنين (ع) امام بوده ، اگر حرف اول را انتخاب كرديد معلوم ميشود آن احاديث قابل تخصيص است ، پس در بارهٔ رجعت هم تخصيص ممكن است ، اگر حرف دوم را پذيرفتيد ،معلوم ميشود ممكن است در يك زمان دو حجت از جانب خدا باشد ، پس در رجعت هم جايز است ، احاديثى هم كه برامامت امير المؤمنين (ع) در زمان پيغمبر(ص) دلالت دارد بسيار است ،از جمله اخبارى كه در وفات مادر حضرت امير(ع) وارد شده كه در موقع تلقين پيغمبر(ص) پرسيد: امامت كيست ؟ فرمود : پسرت، پسرت ، پس ممكن است در يك زمان دو حجت باشد ، خلاصه اينكه رجعت با هيچيك از مطالبى كه در شبهه بيان شد منافات ندارد ، وهمه قابل توجيه است .

الخامسة قوله تعالى : «حتى اذا جاء أحدهم الموت قال رب ارجعون لعلي أعمل صالحاً فيما تركت كلا انها كلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ الى يوم يبعثون»

والجواب من وجوه احدها انه ليس فيها شيء من الفاظ العموم ، فلعل المشار اليهم لا يرجع أحد منهم ، لان الرجعة خاصة كما عرفت .

وثانيها انه على تقدير ارادة ظاهرها غير شاملة لا هل العصمة عليهم السلام قطعا ، لانه لا يقول أحد منهم ذلك ، فلا يصح الا ستدلال بها على نفي رجعتهم.

وثالثها ان الذي يفهم منها ان المذكورين طلبوا الرجعة قبل الموت لا بعده ، والمدعى هو الرجعة بعده ، فلا تنافي صحة الرجعة بهذا المعنى .

ورابعها ان الآية تحتمل ارادة الرجعة مع التكليف بل هو الظاهر منها ، بل يكاد يكون صريح معناها ، ونحن لا نجزم بوقوع التكليف في الرجعة فان اريد منها نفيه فلا فساد فيه

شبهۀ پنجم : در قرآن میفرماید : «تا چون مرگ یکی از آنان برسد، گوید: پروردگارا ! مرا برگردان تا در آنچه ترك کرده‌ام عمل شایسته‌ای کنم ، هرگز ، این کلمه‌ای است که وی‌میگوید ودرجلوشان برزخی است تا روزی که مبعوث شوند «مؤمنون ۱۰۰» (ظاهر آیه این است که هر که‌مرد برنمیگردد وتمنای برگشتن کاملا بی مورد است) .

جواب این شبهه چند چیزاست **اول** : اینکه آیه دلالت ندارد که هیچکس بر نمیگردد ، شاید اشاره بکسانی باشد که برنمیگردند (زیرا رجعت عمومی نیست) .

دوم اینکه برفرض هم که آیه مربوط بهمۀ‌مردم باشدقطعاًشامل معصومین‌نمیشود زیرا هیچیك آنان آرزوی بر گشتن بدنیا نمیکنند ، لذا رجعت آنها را نفی نمیکند .

سوم اینکه آیه باز گشت پیش از مرگ را نفی میکند (یعنی این عده آرزو میکنند که مرگشان تأخیر بیفتد) ورجعت مربوط ببعد از مرگ‌است .

چهارم اینکه‌این اشخاص تقاضا میکنند که برگردند وعمل ازسرگیرندو گذشته را جبران کنند ، واین رجعت باتکلیف است ، امارجعت معهودممکن است بدون‌تکلیف

وخامسها ان الرجعة التی یقول واقعة فی مدة البرزخ ،فلا ینافی مدلول الآیة ، ولعلهم طلبوا رجعة العمر الاول بعینه وسایراً حواله .

وسادسها ان البعث أعمّ من الرجعة فلعل المراد بالبعث فیها الرجعة ثم القیامة ؛ وانهم طلبوا الرجعة عاجلة قبل حضور وقتها ، فلم یجابوا الیها .

السادسة مارواه الصدوق فی معاني الاخبار عن محمد بن الحسن بن الولید عن الصفار عن احمد بن محمد عن عثمان بن عیسی عن صالح بن میثم عن عبایة الاسدی قال : سمعت امیر المؤمنین علیه السلام و هو مشتکی وانا قائم علیه : لابنینّ بمصر منبراً ؛ ولانقضنّ دمشق حجراً حجراً ، ولا خرجنّ الیهود والنصاری من کل کور العرب ، ولا سوقنّ العرب بعصاي هذه ، فقلت له : یا امیر المؤمنین کانك تخبر انك تحیی بعد ما تموت ؟ فقال : هیهات یا عبایة ذهبت فی غیر مذهب یفعله رجل منی .

اقول :روی الصدوق قبله حدیثاً عن ابن الکوا وقد تقدم فی آخر الباب التاسع ، ثم قال : ان أمیر المؤمنین اتقی عبایة الاسدی فی هذا الحدیث ، و اتقی

باشد وبرای توبه وعمل صالح محلی نباشد .

پنجم اینکه رجعت در مدت زندگانی برزخی است ، و شاید تقاضای اینها چنین بوده که عمردنیا را از سر گیرند نه اینکه از عالم برزخ بدنیا برگردند .

ششم اینکه شاید مراد ازروزی که مبعوث میشوند همان رجعت باشد وبعد ازرجعت هم قیامت ، زیرا احتمال دارد اینها بازگشت فوری را میخواسته‌اند واین تقاضا ردشده .

شبهه ششم اینکه شیخ صدوق در کتاب «معانی الاخبار » از «عبایهٔ اسدی» نقل میکند که گفت حضرت امیرالمؤمنین(ع)مریض بود ، من بالای سرش ایستاده بودم فرمود : منبری ـ در مصر بسازم وشهر دمشق راسنگ بسنگ خراب کنم ویهود ونصاری را از شهرستانهای عرب دور کنم وعرب را بااین عصا برانم ، گفتم: یا امیرالمؤمنین ، گویا شما از زنده شدن بعد ازمرگ خبر میدهید ؟ فرمود : هیهات بخطا رفتی ، یکی از فرزندان من چنین میکند.

مؤلف گوید : مرحوم صدوق پس ازنقل این حدیث وحدیث «ابن کوا» که در آخرباب نهم گذشت میفرماید : حضرت امیر(ع)دراین دو حدیث از «ابن کوا» و«عبایه»

ابن الکوافی حدیث الاول، لانهما کانا غیر محتملین لاسرار آل محمد علیهم السلام «انتهی» .

ولا یخفی انه لا ینافی رجعته علیه السلام بل یدل علی ان الفاعل لهذه الا فعال غیره ؛ ولم یرد فی أحادیث الرجعة ان أمیر المؤمنین علیه السلام هو الذی یفعلها ، فظهر عن هذه الشبهة جوابان صحیحان ، ولیس الحدیث بصریح فی نفیه رجعته علیه السلام کما لا یخفی علی منصف وأما التعرض لتأویل الرجعة برجوع الدولة و خروج المهدی علیه السلام فلا یخفی علی منصف بطلانه وفساده لوجوه اثنی عشر .

الاول : انه خلاف الا جماع الذی نقله جماعة من الا عیان ، ولم یظهر فیه ماینا فیه أصلا .

الثانی انه خلاف المتبادر من معنی الرجعة ؛ والتبادر علامة الحقیقة .

والثالث مایستفاد من تتبع مواقع استعمالها ، و القرائن الکثیرة الدالة علی المعنی المراد منها .

الرابع ماعرفت سابقاً من نص علماء اللغة علی تفسیر معناها ، و التصریح بحقیقتها، و ان المراد بها الرجوع الی الدنیا بعد الموت ، ذکره صاحب القاموس

تقیه فرموده ، چون تاب تحمل اسرار آل محمد را نداشته‌اند .

ولی این حدیث بارجعت آنجناب منافات ندارد ، فقط میفرماید: این کارها بدست من انجام نمیگیرد ، دراحادیث رجعت هم نیست که حضرت امیر(ع) این کارها رامیکند، خلاصه اینکه حدیث رجعت اورا انکار نمیکند پس دوجواب صحیح از شبهه داده شد .

اما اینکه بعضی گویند مراد ازرجعت : خروج حضرت مهدی(ع) وبر گشتن دولت بدست آل محمد علیهم السلام است ، این شبهه بدوازده دلیل باطل است :

اول : برخلاف اجماعی است که جمعی از بزرگان نقل کرده اند، ودلیل معارضی هم ندارد.

دوم : خلاف ظاهر اولی معنای رجعت است ، وهر معنائی که ابتداءاً بذهن آید معنای حقیقی لفظ است .

سوم : از مراجعه بموارد استعمال کلمه رجعت وملاحظهٔ شواهد بسیاری معلوم می شود مقصود زنده شدن بعد از مرگ است .

چهارم : تصریح علمای لغت باینکه مراد از رجعت زنده شدن و بسر گشتن

والصحاح وغيرهما .

الخامس ما تقدم من التصريحات الكثيرة التي لا تحتمل التأويل بوجه .

السادس ان الاحاديث اشتملت على الفاظ كثيرة غير الرجعة كلها دال على معناها ، ولا سبيل الي تأويل الجميع .

السابع لا يعهد اطلاق الرجعة على خروج المهدى عليه السلام في النصوص أصلا ، وعلى تقدير وجود شيء نادر فكيف يجوز الالتفات اليه بعد ما تقدم .

الثامن اعترافهم بانه تأويل ، وقد عرفت سابقاً مادل على عدم جواز التأويل بغير نص ودليل ، ومعلوم انه لايجوز مادام الحمل على الظاهر ممكناً ، وقد عرفت انه لا ضرورة اليه هنا .

والتاسع ان العامة لا تنكر الرجعة بهذا المعنى ، و لا يختص الشيعة بالاقرار به ؛ بل لاينكره أحد وقد عرفت اجماع الامامية على الاقرار بها واجماع المخالفين على انكارها ولا وجه لهذا التأويل .

بدنيا است ، چنانکه از صاحب قاموس وصحاح وديگران نقل کرديم

پنجم : تصريحهاى بسيارى که هرگز قابل تأويل وتوجيه نيست .

ششم: احاديثى که لفظ رجعت را ندارد والفاظ ديگرى ذکر کرده که تأويل پذير نيست .

هفتم : در هيچ حديثى سابقه ندارد که ظهور حضرت مهدى (ع) را رجعت ناميده باشند اگر هم باشد بقدرى نادرست است که با اين همه شواهد مخالف ، قابل توجه نيست .

هشتم : خود اين آقايان قبول دارند که اين « تأويل » است ، و قبلا ثابت کرديم که بدون دليل معتبر وصريح تأويل کلمات جايز نيست ، اينجا هم که الزامى بتأويل نيست .

نهم : رجعت بمعناى ظهور حضرت مهدى (ع) را سنيان منکر نيستند واختصاصى بشيعه ندارد ، درصورتى که در اول کتاب گفتيم رجعت را اماميه باتفاق قبول دارند و سنيان باتفاق منکر اند پس اين رجعت غير از خروج آنجناب است .

العاشر ان الطبرسی صرح بان من تأولها بذلك ظن انها تنافي التكليف ؛ وذلك ظن فاسد فانه لا يلزم عدم تكليف أهل الرجعة ولا تكليفهم ؛ بل يحتمل الأمرين والتبعيض ، وربما يستفاد الا خيرمن بعض مامر كما أشرنا اليه فی محله.

الحادی عشر انه يلزم عدم مساواة أحوال هذه الامة للامم السابقة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة، لعدم الرجعة فی هذه الا مة ، و كثرة وجودها في الامم السابقة كما عرفت.

الثانی عشر ان بعض المعاصرين قد نقل حديثاً في الرجعة عن المفضل بن عمر عن الصادق عليه السلام في انكار من تأول الرجعة بر جوع الدولة في زمان المهدی عليه السلام والتصريح بفساده ، وهوطويل يشتمل على مبالغة زائدة في الانكار لهذا التأويل، وقد ذكرنا بعض هذا الحديث سابقاً .

واما تأويل الرجعة بالحمل على العود بالبدن المثالی فهو ايضاً باطل فاسد لاوجه له.

دهم : مرحوم طبرسی تصريح ميكند كه سبب تأويل رجعت اين است كه آقايان خيال كرده اند رجعت با تكليف سازگار نيست ، در صورتی كه اين اشتباه است، ممكن است اهل رجعت همه مكلف باشند ، ياهيچكدام نباشند ،يابعضی باشند ، وبعضی نباشند ، و قبلا اشاره كرديم كه بعض احاديث بر وجه سوم دلالت دارد .

يازدهم : لازم آيد اين امت باساير امتها مساوی نباشند ، زيرا در آنها رجعت بسيار بوده ، واين امت هم بايد موبموراه آنان را بپيمايد .

دوازدهم : يكی از علمای اين عصر حديثی طولانی از مفضل بن عمر نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) تأويل مزبور را شديداً رد ميكند وتصريح ميفرمايد كه اين تأويل فاسد است ، قسمتی از اين حديث راهم قبلا نقل كرديم .

اما : تأويل رجعت باينكه مراد بر گشتن روح ببدن مثالی است (يعنی ببدنی كه در صورت شبيه همين بدن است ،اما درحقيقت غير ازاينست) اين هم از چندجهت باطل است .

اما اولا فلانه تناسخ فان التناسخ هو تعلق الروح ببدن آخر فی الدنيا ، و قد دلت النصوص المتواترة والاجماع على بطلانه ، و العجب ان منكر الرجعة تخيّل انها تستلزم التناسخ ثم وقع فيه .

واما ثانياً فللتصريحات الكثيرة السابقة بأنهم يخرجون من قبورهم ، وانهم ينفضون التراب عن رؤسهم وغير ذلك .

واما ثالثاً فلانه خلاف الظاهر ، ولاموجب للعدول عنه .

واما رابعاً فلان الانسان عند تعلق روحه بذلك البدن اماأن يكون ذلك الانسان الاول اولا ، فان كان الاول لزم ماتقدّم من المفاسد التي ادّعوها ، وان كان غيره لم يجز عقوبته بالضرب والقتل والاهانة والصلب والاحراق ونحو ذلك ، لان هذا البدن لم يذنب ، وايضاً يلزم على قولكم أن يكون مكلفاً اذارجع الي الدنيا و تعود المفاسد ، واذاكان الانسان الثاني غير الاول لم تصدق أحاديث الرجعة ، و اما عذاب البرزخ فلانسبة له الى عذاب الرجعة ، وانما هو عذاب للروح .

اول : اینکه عقیده « تناسخ » است چون تناسخ عبارت از تعلق روح ببدن دیگری در همین دنیا است ، واین عقیده بحکم روایات متواتر ، واجماع علماء باطل است ، و عجب اینجا است که منکر رجعت بخیال اینکه رجعت سراز «تناسخ» در میآورد این تاویل را کرده وخود گرفتار تناسخ شده .

دوم : اینکه صریح حدیثهای بسیاری است که عده ای از قبرها بیرون آیند و خاك از سر بیفشانند (و این تعبیروامثال آن هرگز با این تعویل ساز گار نیست) .

سوم : اینکه بر خلاف ظاهر است ، و صرف نظراز ظاهر احادیث سبب ندارد .

چهارم اینکه اگر روح ببدن دیگر تعلق گیرد ، اگر این انسان همان انسان اول باشد همان مفاسدی که برای فرار از آن دست بتأویل زدند ، لازم آید ، واگر شخص دیگری باشد انتقام از او ـ بزدن و کشتن ، واهانت ، ودار کشیدن وسوزاندن ـ جایز نیست چون این بدن گناهی نکرده اما عذاب برزخ ، مربوط بروح است ، نه جسم (تااشکال

واما خامساً فلا نهم هربوا من لزوم عود التكليف لوحكموا برجوع الروح الى البدن الاول، وقدعرفت انه غير لازم بل يحتمل الامرين .

واما سادساً فلما مرّ من الاحاديث الدالة على انه يكون فی هذه الامة كل ما كان فی الامم السابقة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذه ومعلوم ان الرجعة التی وقعت فی تلك الامم مراراً كثيرة جداً لم تكن بالبدن المثالی قطعا **فهذا** ماخطر بالبال واقتضاء الحال من الكلام في اثبات الرجعة ودفع شبهاتها على ضعفها وعدم صراحتها فی ابطال الرجعة وقوة أحاديث الرجعة وادلتها كما رأيت ، فانها وصلت الی حدّ التواتر ، بل تجاوزت بمراتب ، فأوجبت القطع واليقين بل كل حديث منها موجب لذلك لكثرة القرائن القطعية من موافقة القرآن والادلة و السنة النبوية

شود: آنجاهم بدن برزخی گناهی نکرده که عذابش کنند) و نیزاگر در قالب دیگری هم باشد باز لابد وقتی که بدنیا میآید تکلیف دارد ، ودوباره همان مفاسد پیش میآید که ممکن است امثال عمر ویزید وغیره توبه کنند؛ وبحق گرایند) و باز اگر بدن دوم غیر از اول باشد آمدنش بدنیا رجعت نخواهد بود.

پنجم اینکه سبب این تأویل این است که خیال کرده اند اگر روح ببدن اول بر گردد باید تکلیف هم دوباره بیاید ، ولی گفتیم که تکلیف در رجعت حتمی نیست ، ممکن است باشد ممکن است نباشد .

ششم همان که درجواب تأویل سابق گفتیم که این مطالب خلاف احادیثی است که میفرماید هر چه درامتهای گذشته بود بدون کم وزیاد در این امت هم هست ،وقطعاً درآنها رجعت مکرر بوده ، وبابدن «مثالی» هم نبوده .

این مطالبی بود که درباره اثبات رجعت ودفع شبهات ـ بتناسب حال بنظر رسید ـ بااینکه شبهه ها خود ضعیف است ، ودر رد رجعت صریح نیست ،و احادیث و ادلهٔ رجعت ـ چنانکه معلوم شد ـ در کمال قوت بلکه بحد تواتر یا بدرجاتی بالاتر از تواتر است ، از اینجهت موجب قطع ویقین است ،بلکه میتوان گفت هریك از این احادیث بلحاظ شواهد قطعی زیادی که دارد موجب یقین است ، زیرا باقرآن وادله وسنت پیغمبر(ص) موافق است،

وتعاضدها ، وكثرتها ، وصراحتها ، واشتمالها على ضروب من التأكيدات ، وموافقتها لاجماع الامامية واطباق جميع الرواة والمحدثين على نقلها ، و وجودها فی جميع الكتب المعتمدة ، والمصنفات المشهورة المذكورة سابقاً وغيرها ، وعدم وجود معارض صريح لها أصلا ، وعدم احتمالها للتقية ، واستحالة اتفاق رواتها على الكذب ، ولعدم قول أحد من العامة المخالفين للامامية بها ، ولعدالة أكثر رواتها وجلالتهم ؛ ولصحة طرق كثيرة من أحاديثها ، ولكون أكثر رواتها من أصحاب الاجماع الذين اجتمعت الامامية على تصحيح ما يصح عنهم ، وتصديقهم وأقروا لهم بالعلم والفقه ؛ وللعلم القطعي بان كثيراً من هذه الاحاديث كانت مروية فی الاصول المجمع على صحتها ، التی عرضت على الائمة عليهم السلام فصححوها وأمروا بالعمل بها ، ولكثرة تصانيف علماء الامامية في اثبات الرجعة ، ولم يبلغنا ان أحداً منهم صرح بردها وانكارها فضلا عن تأليف شیء فی ذلك ؛ وانی مع قلة تتبعي لو اردت الان لاضفت الى أحاديث هذه الرسالة ما يزيد عليها فی العدد ، فتتضاعف الاحاديث ، لانی لم أنقل من رسائل المتأخرين

درمعنای خود صریح ومشتمل بر انواع تأکید است ، بااتفاق امامیه واجماع اهل حدیث موافق است ، در کتابهای معتبر و مشهوری که سابقاً اشاره شد ثبت است ، معارض صریحی ندارد ، احتمال تقیه ندارد ، محال است این همه راوی دروغ گفته باشند ، هیچیك از سنیان ومخالفین امامیه با آنها موافق نیستند ، بیشتر راویانش عادل وعالیقدر اند ، بسیاری از اسنادش صحیح است ، بسیاری ازروایاتش کسانی هستند که باتفاق همهٔ علمای شیعه سند بآنها که رسید موردقبول است ، وهمه بعلم وفقاهتشان اقرار دارند ، بطورقطع میدانیم که بسیاری از آنها در کتابهائی ثبت شده که صحتش اتفاقی است ، چون برائمه علیهم السلام عرضه شده وصحتش را تصدیق فرموده‌اند ، بااینکه کتابهای زیادی دراین باره نوشته شده نشنیده‌ایم که کسی آنها را ردیا انکار کرده باشد تاچه رسد که کتابی در این زمینه نوشته باشد ، ومن بااینکه تتبع وتفحصی ندارم اگر بخواهم ممکن است بقدر احادیثی که دراین کتاب نوشتم یابیشتر اضافه کنم که احادیث دوبرابر شود ، اما از کتابهای علمای اخیر چیزی نقل نکردم درصورتی که سه رساله از آنها در اختیارم بود ، امید

شيئاً ؛ مع انه حضرنی منها ثلاث رسائل ، وفيما ذكرنا بل فی بعضه كفاية ان شاء الله تعالى ، فقد ذكرنا فی هذه الرسالة من الاحاديث والايات والا دلة ما يزيد على ستة مأة وعشرين ، ولا اظن شيئاً من مسائل الاصول والفروع يوجد فيه من النصوص اكثر من هذه المسئلة ، والله الموفق

وكان الفراغ من تأليفه يوم العشرين من شهر ربيع الاول سنة ١٠٧٩ من الهجرة

وقد فرغت من تصحيحه فی ثلاث ليال بقين من شعبان سنة ١٣٨١ من الهجرة النبوية على هاجرها ألف سلام وتحية وأنا العبد المذنب الفانی السيد هاشم ابن السيد حسين الرسولی المحلاتی

است آنچه نقل شد كفايت كند چون متجاوز از ششصد وبيست آيه و حديث آوردم ، و گمان ندارم هيچ مسالهٔای ازاصول يافروع دين بيش ازاين مدرك داشته باشد .

روز بيستم ربيع الاول هزار وهفتاد ونه اين رساله پايان يافت

فهرست موضوعات

موضوع		صفحه
	مقدمهٔ کتـاب	۲
باب اول:	در مقدمات ، که دوازده مقدمه است	۶
	اول ــ در وجوب تسلیم در برابر آنچه از ائمه علیهم السلام وارد شده است	۶
	دوم ــ در اینکه حدیثهای اهل‌بیت سخت و دشوار است	۸
	سوم ــ در اینکه تاویل مطالب دین بدون دلیل محکمی جایز نیست	۱۱
	چهارم ــ در اینکه تعمق و موشکافی بحدی که منافی تسلیم باشد ، جایز نیست	۱۳
	پنجم ــ در وجوب رجوع در همهٔ احکام به‌اهل عصمت (ع)	۱۴
	ششم ــ در وجوب عمل بحدیثهائی که احتمال تقیه ندارد	۱۵
	هفتم ــ اینکه در همهٔ احکام باید براویان حدیث رجوع‌کرد	۱۷
	هشتم ــ اینکه اگر حدیثی مورد شک شد ، یا دو حدیث‌مخالف نقل شد باید آنها را به‌قرآن عرضه کرد	۲۰
	نهم ــ اینکه در دو حدیث مخالف ، آنرا که موافق اجماع‌شیعه ویا مشهور بین‌آنها است باید گرفت	۲۱

موضوع | صفحه

موضوع | صفحه